تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان

از آغاز قرن هفتم تا پایان قرن نهم هجری

«از مولوی تا جامی»

تألیف:

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

شرکت مؤلفان و مترجمان ایران

«۱۵»

شرکت مؤلفان و مترجمان ایران

تهران، ونك خیابان آفتاب شماره ۲۱.
تلفن ٦٨٨٠٠٤

* تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان (از مولوی تا جامی)
* عبدالرفیع حقیقت (رفیع)
* چاپ اول
* بهمن ١٣٦١ خورشیدی
* سه‌هزار نسخه
* چاپخانه کاویان

عبرت تاریخ

جای بسی حیرت وعبرت است کشوری که بحکم تاریخ بارها درطی قرنها عرصهٔ هجومها و ویرانی‌ها و تغییر و تبدیل‌ها گشته، چگونه توانسته است آداب و صفات و فرهنگ دیرینه خود را تابدین اندازه نگاهدارد؟!!

«گوته»

فهرست مندرجات

نهضت ادبی ایرانیان از آغاز قرن هفتم تا پایان قرن نهم هجری ۱۷
دورنمای محیط فکری و سیاسی ایرانیان درآغاز قرن‌هفتم هجری ۱۷
برکنار ماندن نسبی جنوب ایران از حمله مغولان ۲۰
تأثیر حکومتهای محلی و ناحیه‌ای ایرانی در جنبش‌فکری ایرانیان ۲۳
شاعران قرن هفتم هجری ۲۵
مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (مولوی) ۲۶
کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی ۳۸
اثیرالدین عبدالله اومانی ۳۹
پوربهای جامی ۴۰
قانعی طوسی ۴۰
امامی هروی ۴۱
مجدالدین همگریزدی شیرازی ۴۱
بدرالدین جاجرمی ۴۲
شمس‌الدین محمد جوینی صاحب دیوان ۴۲
فخرالدین عراقی همدانی ۴۴
رفیع‌الدین مسعود لبنانی ۴۶
ضیاءالدین محمود خجندی ۴۶
نجیب‌الدین جرفادقانی (گلپایگانی) ۴۷
فریدالدین احول اصفهانی ۴۸
سعدی شیرازی ۴۹
همام تبریزی ۶۶
امیر سیدحسینی هروی غوری ۶۶
شیخ محمود شبستری ۶۷
امیر خسرو دهلوی ۶۹
نزاری قهستانی ۷۰
حسن دهلوی ۷۱
سراجی سکزی ۷۱
نظام اصفهانی ۷۲
رکن دعویدارقمی ۷۲
زرتشت بهرام ۷۳
اثیرالدین ابهری ۷۶
اوحدالدین کرمانی ۷۷
امیربهاءالدین مرغینانی ۷۷
سید قوام‌الدین شروانی ۷۸
رضی‌الدین بابای قزوینی ۷۸
سیف‌الدین صوفی ۷۹
ناصرشیرازی ۷۹
نجم‌الدین زرکوب ۷۹
جمال‌الدین خلیل شروانی ۸۱
فخری غواص ۸۱
سعید هروی ۸۱
کلامی اصفهانی ۸۱
عمیدالدین لوبکی ۸۲
شهاب‌الدین بدوانی ۸۲
امیران شاعردر قرن‌هفتم‌هجری ۸۳
نویسندگان قرن‌هفتم هجری ۸۵
ابن اسفندیار ۸۵
ابوالشرف ناصح جرفادقانی (گلپایگانی) ۸۶

ابوعمر و منهاج الدین عثمان
جوزجانی ۸۶
خواجه عطاملک علاءالدین جوینی ۸۷
خواجه نصیرالدین طوسی ۸۸
شمس‌الدین محمد قیس رازی ۹۱
سعدالدین وراوینی ۹۲
ناصرالدین ابوالخیر عبدالله
بیضاوی ۹۲
شیخ نجم‌الدین دایه ۹۳
خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی ۹۵
شمس‌الدین احمد افلاکی ۹۶
فخرالدین ابوسلیمان داود بناکتی ۹۷
حمدالله مستوفی قزوینی ۹۷
شهاب‌الدین عبدالله وصاف ۹۸
باباافضل کاشانی ۹۸
فضل‌الله راجی حسینی قزوینی ۹۹
ابونصر طاهر خانقاهی مغربی
سرخسی ۱۰۰
نجم‌الدین ابوبکر محمد راوندی ۱۰۰
سید مرتضی رازی علم‌الهدی ۱۰۱
عمادالدین زکریای قزوینی ۱۰۱
صفی‌الدین عبدالمومن ارموی ۱۰۲
شهاب‌الدین ابوسعید کرمانی ۱۰۲
اسماعیل تبریزی ۱۰۳
علامه قطب‌الدین محمود شیرازی ۱۰۳
جمال‌الدین ابوالفضل محمد قرشی ۱۰۴
شیخ علاءالدوله سمنانی ۱۰۴
ناصرالدین منتجب‌الدین یزدی ۱۰۷
شمس‌الدین فخری اصفهانی ۱۰۷
ناصرالدین حسین جعفری رغدی
(ابن بی‌بی) ۱۰۸
ابوالقاسم عبدالله کاشانی ۱۰۸
حسن نظامی نیشابوری ۱۰۹
سراج‌الدین ابوالثنایامحمودارموی ۱۰۹
صدرالدین محمد قونیوی ۱۱۰
ابونصر محمد قطان غزنوی ۱۱۰
محمد پسر منصور ۱۱۱
محمد کوفی ۱۱۱
شرف‌الدین محمد مسعودی ۱۱۱
بدرالدین نخشبی رومی ۱۱۱
سعید فرغانی ۱۱۲
نصیرالدین محمد هیکل سیواسی ۱۱۲
محمد دنیسری ۱۱۲
نجم‌الدین صاین الاسلام ۱۱۳
حسن نظام ۱۱۳
شمس‌الدین محمد وابکنوی ۱۱۳
سیف‌منجم بایزدوی ۱۱۳
حسن استر ابادی ۱۱۳
مسعود سمرقندی ۱۱۴
شهاب‌الدین ابوعبدالله توران
پشتی ۱۱۴
ابوالقاسم زین‌الصالحین ۱۱۵
فریدالدین شکر گنج ۱۱۵
صدرالشریعه عبیدالله محبوبی
بخارائی ۱۱۶
معین‌الدین حسن حسینی سکزی
چشتی ۱۱۷
تاریخ سیستان ۱۱۹
ترجمه فارسی کتاب الفتوح ۱۱۹
نویسندگان گمنام قرن هفتم هجری ۱۱۹
شاعران قرن هشتم هجری ۱۲۲
خواجوی کرمانی ۱۲۳
بهاءالدین سلطان ولد ۱۲۵
ابن یمین فریومدی ۱۲۵
اوحدالدین مراغی ۱۲۸
عبیدزاکانی ۱۲۹
سلمان ساوجی ۱۳۲
عمادفقیه کرمانی ۱۳۴
جلال عضد ۱۳۴
محمد عصار تبریزی ۱۳۵
بدرچاچی ۱۳۵
روح‌الدین عطار ۱۳۶
محمد بدر جاجرمی ۱۳۶
سراج الدین قمری قزوینی ۱۳۶
ابواسحاق اطعمه ۱۳۷
خواجه حافظ شیرازی ۱۳۷
ابن خطیب ربیعی ۱۵۲
ابن حسام هروی ۱۵۳
شیخ امین‌الدین کازرونی ۱۵۳
حسن متکلم نیشابوری ۱۵۴

رکن‌الدین صاین سمنانی ۱۵۴
میر کرمانی ۱۵۵
مظفر هروی ۱۵۵
ناصر بخارائی ۱۵۶
لطف‌الله نیشابوری ۱۵۶
ابن‌نصوح شیرازی ۱۵۶
شمس مغربی ۱۵۷
کمال خجندی ۱۵۸
تاج‌الدین علی حلاوی ۱۶۰
صفی‌الدین اردبیلی ۱۶۰
فضل‌الله نعیمی استرآبادی ۱۶۲
شیخ کجج تبریزی ۱۶۳
جلال‌الدین فریدون ۱۶۴
مولانا حسن کاشی ۱۶۴
شمس‌الدین تبریزی ۱۶۵
جمال‌الدین حاجی منشی ۱۶۵
مولانا جلال‌الدین احمد خوافی شیرازی ۱۶۵
خواجه عبدالملك سمرقندی ۱۶۶
سید عزالدین مطهر حسینی ۱۶۶
شمس‌الدین محمد کاشانی ۱۶۶
معین‌الدین ابوالقاسم شیرازی ۱۶۷
محمد یوسف گدا ۱۶۷
علی شاعر ۱۶۷
ابن‌عماد شیرازی ۱۶۸
جهان ملك خاتون ۱۶۸
سید محمود حسنی گلستانه ۱۶۸
ناصرالدین خسرو اصفهانی ۱۶۹
شیخ نظام اولیاء ۱۶۹
محمد مولاکاخکی ۱۶۹
مکتبی خراسانی ۱۶۹
عطار همدانی ۱۷۱
خواجه بهاءالدین محمد نقشبند ۱۷۱
عبدالحمید رایگانی ۱۷۲
خواجه معین‌الدین محمد جامی ۱۷۲
خواجه ابوالفتح محمد پارسا ۱۷۳
زین‌الدین ابوبکر علی تایبادی ۱۷۳
شاعران درجه دوم قرن هشتم هجری ۱۷۴
نویسندگان قرن هشتم هجری ۱۷۶
هندوشاه نخجوانی ۱۷۷
محمد شبانکاره‌ای ۱۷۷
شمس‌الدین محمد آملی ۱۷۸
شمس منشی ۱۷۹
معین‌الدین آوی جوینی ۱۷۹
ضیاءالدین نخشبی ۱۷۹
معین‌الدین علی یزدی ۱۸۰
ضیاءالدین برنی ۱۸۱
اولیاء الله آملی ۱۸۱
شمس سراج ۱۸۲
شاه نعمت‌الله ولی کرمانی ۱۸۲
ابن‌براز توکلی ۱۸۷
مشرف‌الدین حسن رامی تبریزی ۱۸۷
حسین دهستانی الویری ۱۸۸
محمد حسینی یزدی وزیر ۱۸۸
فخرالدین ابوالعباس احمد ۱۸۸
زرکوب شیرازی‌نجم‌الدین محمود طبیب شیرازی ۱۸۹
خواجه حسام‌الدین یوسف حافظ بخاری ۱۸۹
عزیز استرآبادی ۱۹۰
عزالدین محمود کاشانی نطنزی ۱۹۰
زین‌الدین علی عطار ۱۹۰
میر سید شریف‌الدین علی‌گرگانی ۱۹۱
بهاءالدین محمد بخاری ۱۹۲
منصور پسر محمد الیاس ۱۹۳
شمس‌الدین ابراهیم ۱۹۳
عبدالجلیل یزدی ۱۹۳
محمد پسر علی‌الناموس خواری ۱۹۳
امیر سید علی همدانی ۱۹۴
منوچهر بدیع تبریزی ۱۹۵
سید صدرالدین ابوالفتح محمد گیسو دراز ۱۹۵
امیر قرمانی مولوی ۱۹۶
شهاب‌الدین مسعود سیرجانی ۱۹۷
ابومحمد سیستانی ۱۹۷
قاضی بدر محمد دهلوی ۱۹۷
شاه شرف‌الدین ابوعلی قلندر ۱۹۷
حسین حسینی علوی ۱۹۸
محمد صوفی سمرقندی ۱۹۹

قطب‌الدین عبدالکریم گیلانی ۱۹۹
ثقة‌الدین ابونصر عبدالرحمن هروی ۱۹۹
نصیرالدین محمود اودهی چراغ
دهلی ۱۹۹
عیسی شیرازی ۲۰۰
سیف‌الدین هروی ۲۰۰
سید اشرف‌الدین جهانگیر سمنانی ۲۰۰
کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی ۲۰۱
نویسندگان گمنام قرن هشتم هجری ۲۰۲
ویژگیهای ادبیات قرن نهم هجری ۲۰۵
شاعران قرن نهم هجری ۲۱۶
رستم خوریانی (بسطامی) ۲۱۶
امیرشاهی سبزواری ۲۱۷
طالب جاجرمی ۲۱۸
تاج‌الدین حسن سلیمی تونی
سبزواری ۲۱۸
عصمت بخاری ۲۱۹
میر حسین معمایی ۲۲۰
بسحق اطعمه ۲۲۱
سیفی بخاری ۲۲۲
سید قاسم انوار ۲۲۳
آذری اسفراینی ۲۲۵
حسن هروی (شاه‌هزال) ۲۲۷
کاتبی نیشابوری ۲۲۷
فتاحی نیشابوری ۲۲۸
کمال غیاث ۲۳۰
خیالی بخارائی ۲۳۱
سودایی ابیوردی ۲۳۲
ابن‌حسام قهستانی ۲۳۳
امین‌الدین نزلابادی ۲۳۳
محمود عارفی هروی ۲۳۴
آصفی هروی ۲۳۴
درویش اشرف مراغی ۲۳۵
بنایی هروی ۲۳۵
شاه داعی شیرازی ۲۳۶
هاتفی جامی ۲۳۷
مکتبی شیرازی ۲۳۸
بابافغانی شیرازی ۲۳۸
اهلی ترشیزی خراسانی ۲۳۹
سید محمد نوربخش ۲۳۹
اسیری لاهیجی ۲۴۰
نظام قاری ۲۴۱
عطاء تونی ۲۴۱
عطایی مشهدی ۲۴۱
حافظ علاف شیرازی ۲۴۲
سید شریف معمایی ۲۴۲
امیر علیشیر نوایی ۲۴۳
نورالدین عبدالرحمن جامی ۲۴۶
امیدی تهرانی ۲۵۶
دیگر شاعران قرن نهم هجری ۲۵۹
نویسندگان قرن نهم هجری ۲۶۵
حافظ ابرو ۲۶۵
شرف‌الدین علی یزدی ۲۶۷
فصیح‌الدین احمد خوافی ۲۶۸
حسین واعظ کاشفی ۲۶۹
ابن معین ابرقوهی ۲۷۳
میر خواند ۲۷۳
پیر جمالی ۲۷۵
اصیل‌الدین دشتکی شیرازی واعظ ۲۷۶
معین‌الدین قراهی ۲۷۷
محمد الغ‌بیک ۲۷۷
کمال‌الدین حسین خوارزمی
کبروی ۲۷۸
نظام شامی ۲۷۹
کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی ۲۸۰
سیدظهیرالدین مرعشی ۲۸۱
فضل‌الله پسر روزبهان ۲۸۲
معین‌الدین اسفزاری ۲۸۳
خواندمیر ۲۸۴
عبدالله مروارید ۲۸۶
جلال‌الدین محمد علامه‌دوانی ۲۸۷
غیاث‌الدین جمشید کاشانی ۲۹۰
قاضی میر حسین میبدی ۲۹۰
زین‌الدین علی قوشچی ۲۹۱
شمس‌الدین محمد حسینی گرگانی ۲۹۲
نظام‌الدین عبدالقادر لاهیجی ۲۹۳
ابن‌عربشاه ۲۹۳
خواجه محمد پارسا ۲۹۵
نویسندگان درجه دوم قرن نهم
هجری ۲۹۶

جنبشهای دینی ایرانیان از آغاز قرن هفتم تا پایان قرن نهم هجری ۳۱۷
برخوردهای اعتقادی ایرانیان با مغولان ۳۲۶
آزادی فعالیتهای دینی در دوره ایلخانان مغول ۳۳۲
فعالیت یهودیان در قرنهای هفتم تا نهم هجری در ایران ۳۴۰
فعالیتهای فکری و سیاسی شیعیان در دوره ایلخانان ۳۴۳
جنبش سید شرف‌الدین ابراهیم ۳۴۷
قیام آشکار شیعیان دردوره حکومت غازان خان ۳۴۷
جنبش ملی و دینی سربداران ۳۴۹
ویژگیهای دولت سربداران ۳۶۰
ارتباط سربداران با مراکز مهم شیعه ۳۶۳
جنبش‌سادات‌مرعشی درمازندران ۳۶۴
جنبش سادات شیخی کیائی در گیلان ۳۶۵
جنبش روستائیان هزار جریب ۳۶۶
جنبش حروفیان ۳۷۱
اصول عقاید حروفیان ۳۷۵
آثار حروفیان ۳۸۴
جنبش نقطویان ۳۸۵
مشعشعیان (آل مشعشع) ۳۹۰
جنبش نوربخشیان ۳۹۸
پیشوایان مذهب‌شیعه از قرن هفتم تا نهم هجری ۴۰۳
ابوالفضل شاذان ۴۰۲
فخاربن معد ۴۰۲
نجیب الدین ابوابراهیم ۴۰۳
نجم‌الدین جعفر (ابن‌نما) ۴۰۳
سیدرضی‌الدین ابوالقاسم (ابن طاوس) ۴۰۳
خواجه نصیرالدین طوسی ۴۰۴
محقق اول ۴۰۶
علامه حلی ۴۰۷
نصیرالدین کاشانی ۴۱۴
فخرالمحققین (فخرالاسلام) ۴۱۴
ابن‌معیة ۴۱۵
شهید اول ۴۱۶
ابن‌خازن (زین‌الدین) ۴۱۹
فاضل مقداد ۴۱۹
ابن‌فهد ۴۲۰
شیخ نجم‌الدین رازی حبلرودی ۴۲۱
مفسران شیعه از قرن هفتم تا قرن نهم هجری ۴۲۲
تفسیر مرقانی ۴۲۲
انوارلباهره سیدرضی ۴۲۲
تفسیر سوره فاتحه ۴۲۲
شواهد القرآن ۴۲۳
تفسیر سخاوی نحوی ۴۲۳
اعجاز البیان‌فی‌تفسیر ام‌القرآن ۴۲۳
تفسیر فاتحه ۴۲۳
تفسیرفاتحةالکتاب تاسوره کهف ۴۲۴
تفسیر ابن‌متوج بحرانی ۴۲۴
تفسیر ابن متوج ۴۲۵
تفسیر سمرقندی ۴۲۶
درالنظیم فی‌فضائل القرآن والذکرالحکیم ۴۲۶
تفسیر سوره فاتحه ۴۲۷
تبیان‌درتفسیر قرآن ۴۲۷
تفسیر رشیدی ۴۲۷
التأویلات ۴۲۷
تفسیر نیشابوری ۴۲۸
بحرالاصداف ۴۲۸
تفسیرالقرآن ۴۲۹
تأویل‌الایات اوالتأویلات کاشانی ۴۳۰
ایضاح‌المخالفه در تفسیر ۴۳۰
تفسیر فارسی ۴۳۱
بیان الجزاف در تبیان‌الخراف صاحب کشاف ۴۳۱
تفسیر طیفور ۴۳۱
تفسیر تنویرالمقباس ۴۳۲
تبصیرالرحمن ۴۳۳
تفسیر سورهٔ توحید ۴۳۳
تفسیر فارسی ۴۳۳
آیات الاحکام ۴۳۴
تفسیر حاشیه بربیضاوی ۴۳۴

تفسیر عیون‌التفاسیر ۴۳۵
معارج‌السئول و مدارج‌المأمول ۴۳۶
نهم هجری ۴۳۸
نهضت دیوانی‌ایرانیان از قرن
هفتم تا نهم‌هجری ۴۳۸
وزارت در عصرایلخانان ۴۳۸
وضع حکومتی قلمرو فرمانروایان
دست نشانده ایلخانان ۴۴۲
تأثیر وزیران ایرانی در تغییر
احوال ایلخانان ۴۴۳
اندرزهای سیاسی و اقتصادی
خواجه نصیرالدین طوسی ۴۴۷
خطابهٔ خواجه نصیر طوسی به
اباقاخان ۴۴۹
وزیران ایلخانان مغول ۴۵۳
مجدالدین صاحب محمود یلواج ۴۵۳
برهان‌الدین مسعود بیک ۴۵۳
امیر احمد بناکتی ۴۵۵
بهاءالدین وزیر ۴۵۵
خواجه شمس‌الدین محمد صاحب
دیوان جوینی ۴۵۶
عطا ملک‌جوینی ۴۵۸
سعایت مجدالملک یزدی برضد عطا
ملک جوینی ۴۵۸
ملک‌جلال‌الدین‌مخلص‌سمنانی ۴۶۳
سعدالدوله پسر صفی‌الدین‌ابهری ۴۶۴
خواجه صدرالدین احمد خالدی
زنجانی ۴۶۶
خواجه جمال‌الدین دستجردانی ۴۶۷
خواجه سعدالدین محمدساوجی ۴۶۸
خواجه‌رشیدالدین‌فضل‌الله‌همدانی ۴۶۹
خواجه تاج‌الدین علی شاه ۴۷۴
رکن‌الدین صاین ۴۷۵
خواجه غیاث‌الدین محمد پسر
خواجه رشید الدین فضل‌الله
همدانی ۴۷۵
خواجه علاءالدین محمد هندو ۴۷۷
امیر جمال‌الدین پسر تاج‌الدین
علی شروانی ۴۷۸
خواجه شمس‌الدین زکریا ۴۷۸
خواجه‌غیاث‌الدین محمدعلیشاهی ۴۷۹
خواجه عبدالحی ۴۷۹
خواجه مسعود دامغانی ۴۸۱
خواجه عمادالدین‌محمود کرمانی ۴۸۱
خواجه نجیب‌الدین ۴۸۱
خواجه علاءالدین ۴۸۲
وزیران خوارزمشاهیان ۴۸۳
نظام‌الملک سعدالدین مسعود پسر
علی‌ابهری ۴۸۳
نظام‌الملک صدرالدین علی پسر
سعدالدین مسعود ۴۸۳
نظام‌الملک محمد پسر صالح ۴۸۳
شرف‌الملک‌فخرالدین‌علی‌جنبدی ۴۸۴
وزیران‌اتابکان‌فارس (سلغریان) ۴۸۶
تاج‌الدین شیرازی ۴۸۷
خواجه‌امین‌الدین کازرونی ۴۸۷
رکن‌الدین صلاح کرمانی ۴۸۷
عمیدالدین ابونصر اسعد ۴۸۸
خواجه نظام‌الدین ابوبکر ۴۸۹
وزیران آل مظفر (مظفریان) ۴۹۰
خواجه تاج‌الدین عراقی ۴۹۲
خواجه برهان‌الدین ۴۹۲
خواجه قوام‌الدین صاحب عیار ۴۹۳
امیرکمال‌الدین حسین رشیدی ۴۹۴
خواجه صدرالدین محمد اناری ۴۹۴
خواجه تاج‌الدین محمود ۴۹۵
خواجه جلال‌الدین توران‌شاه ۴۹۶
خواجه قطب‌الدین سلیمان شاه ۴۹۶
شاه رکن‌الدین حسن ۴۹۷
وزیران خاندان انجو ۴۹۸
مولانا شمس‌الدین صاین قاضی ۴۹۸
امیر ظهیرالدین ابراهیم صواب ۴۹۹
سید غیاث‌الدین علی یزدی ۴۹۹
وزیران سربداران ۵۰۱
خواجه نیک‌روز سمنانی ۵۰۲
پهلوان حسن دامغانی ۵۰۲
خواجه یونس سمنانی ۵۰۳
وزیران تیموریان ۵۰۴
خواجه جلال بن سلام‌بن بهرام
شاه طبسی ۵۰۴

خواجه محمود و خواجه شهاب ۵۰۵
خواجه یحیی سمنانی ۵۰۶
خواجه عمادالدین مسعود سمنانی ۵۰۶
خواجه اسماعیل خوافی ۵۰۶
خواجه شرف‌الدین علی سمنانی ۵۰۷
سید زین‌العابدین سنابادی ۵۰۷
خواجه احمد طوسی ۵۰۷
خواجه غیاث‌الدین سالار سمنانی ۵۰۸
شیخ خسرو شاهی ۵۰۸
سید فخرالدین محمد ۵۰۹
امیر نظام‌الدین احمد داود ۵۱۱
مولانا فصیح‌الدین احمد خوافی ۵۱۱
خواجه غیاث‌الدین پیر احمد خوافی ۵۱۱
امیر جعفر تبریزی ۵۱۳
خواجه غیاث‌الدین احمد اندخودی ۵۱۳
خواجه شمس‌الدین محمد بالیچه سمنانی ۵۱۴
خواجه نصیرالدین نصرالله خوافی ۵۱۵
خواجه نصیرالدین اسماعیل سمنانی ۵۱۵
خواجه محمود پسر مولانا فصیح ۵۱۶
خواجه شهاب‌الدین (شمس‌الدین) مشرف ۵۱۶
سید عمادالدین محمود جنابدی ۵۱۶
خواجه وجیه‌الدین محمود سمنانی ۵۱۷
خواجه محمود اصفهانی پسر حیدر ۵۱۷
خواجه فخرالدین نظام الملک ۵۱۷
خواجه خضر بخشایش ۵۱۷
مولانا علی منشی ۵۱۸
خواجه کلان ترکش و خواجه علی پسر امیر خواجه ۵۱۸
خواجه شمس‌الدین محمد بخاری و خواجه محمد سعدالدین ۵۱۹
خواجه شمس‌الدین محمد شیرازی ۵۱۹
خواجه معزالدین شیرازی ۵۲۰
خواجه مظفرالدین مختار سبزواری ۵۲۰
خواجه نعیم‌الدین نعمت‌الله قهستانی ۵۲۱
خواجه مظفر مختار سبزواری ۵۲۲
مولانا امیر سمرقندی ۵۲۲
خواجه اسماعیل خوجانی ۵۲۲
خواجه برهان‌الدین عبدالحمید کرمانی ۵۲۲
خواجه قطب‌الدین طاوس سمنانی ۵۲۳
خواجه عبدالله اخطب ۵۲۸
خواجه نظام‌الدین بختیار سمنانی ۵۲۹
خواجه شمس‌الدین مروارید ۵۳۰
خواجه علاءالدین علی صانعی ۵۳۱
خواجه سیف‌الدین مظفر شبانکاره ۵۳۲
خواجه مجدالدین محمد خوافی ۵۳۳
خواجه قوام‌الدین نظام الملک خوافی ۵۳۷
خواجه عمادالاسلام ۵۳۸
خواجه افضل‌الدین محمد کرمانی ۵۳۹
خواجه امین‌الدین محمود ۵۴۰
خواجه علاءالدین علی میکال ۵۴۱
خواجه کمال‌الدین حسین منصور ۵۴۲
خواجه ابواسحاق ۵۴۲
خواجه نعمت‌الله سرخ ۵۴۲
خواجه عتیق‌الله ۵۴۳
خواجه غیاث‌الدین منصور شبانکاره ۵۴۳
سید زین‌العابدین ۵۴۳
خواجه نظام‌الدین احمد ۵۴۴
خواجه غیاث‌الدین میکال ۵۴۵
خواجه درویش احمد قابض ۵۴۶
امیر علیشیر نوایی ۵۴۸
نهضت تصوف ایرانیان از آغاز قرن هفتم تا پایان قرن نهم هجری ۵۲۲
تحقیقی پیرامون سیر تصوف در دوره ایلخانان ۵۵۵
پرورشگاههای مهم عـرفان در آغاز قرن هفتم هجری ۵۵۶
طریقه‌های تصوف در ایران از قرن هفتم تا نهم هجری ۵۵۹
طریقهٔ قادریه ۵۵۹
طریقهٔ رفاعیه ۵۵۹
طریقهٔ طیفوریه ۵۶۰
طریقهٔ سهروردیه ۵۶۰
طریقهٔ مولویه ۵۶۰
طریقهٔ شاذلیه ۵۶۱
طریقهٔ کبرویه ۵۶۲
طریقهٔ چشتیه ۵۶۲

طریقهٔ نقشبندیه ۵۶۲
طریقهٔ بکتاشیه ۵۶۳
طریقهٔ حیدریه ۵۶۴
طریقهٔ نعمت‌اللهیه ۵۶۴
طریقهٔ جلالیه ۵۶۶
قلندران یا درویشان جهانگرد ۵۶۶
تدوین مقررات‌وحدت وجود در
قرن هفتم هجری ۵۶۶
ابتذال برخی‌طریقه‌های تصوف در
دوره ایلخانان ۵۷۳
مبنای اجتماعی تصوف در قرن‌های
هفتم تا نهم هجری ۵۷۶
رسوم تصوف در دوره ایلخانان ۵۷۹
خانقاههای‌تصوف‌دردوره‌ایلخانی ۵۸۰
سماع‌صوفیانه دردوره‌ایلخانان ۵۸۷
عارفان بزرگ ایرانی از آغاز
قرن هفتم تاپایان قرن‌نهم‌هجری ۵۹۰
مجدالدین بغدادی ۵۹۰
اوحدالدین کرمانی ۵۹۳
رضی‌الدین علی لالاغزنوی ۵۹۶
شمس تبریزی ۵۹۷
نجم‌الدین رازی ۶۰۳
سیف‌الدین باخرزی ۶۰۶
سیدبرهان‌الدین محقق ۶۰۷
شیخ‌جمال‌الدین احمد جوزجانی ۶۰۸
عزیزالدین نسفی (بخشی) ۶۰۹
مولانا جلال‌الدین محمد مولوی ۶۱۰
شیخ صدرالدین قونیوی ۶۱۹
نجیب‌الدین‌علی‌بن بزغش‌شیرازی ۶۲۱
اوحدالدین بلیانی ۶۲۳
شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی ۶۲۳
شیخ‌نورالدین‌عبدالرحمن‌اسفراینی ۶۳۱
سلطان ولد ۶۳۴
میر حسین سادات هروی ۶۳۷
شیخ محمود شبستری ۶۳۷
خواجه علی رامیثنی ۶۳۹
پهلوان محمود قتالی‌خوارزمی ۶۴۰
صفی‌الدین اردبیلی ۶۴۲
شیخ علاءالدوله سمنانی ۶۴۴
کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی ۶۵۳

شیخ تقی‌الدین علی‌دوستی‌سمنانی ۶۵۴
اخی محمد دهستانی ۶۵۹
شیخ محمود مزدقانی ۶۵۹
میر سید علی همدانی ۶۶۰
اوحدالدین مراغی ۶۶۳
قطب‌الدین یحیی جامی‌نیشابوری ۶۶۷
زین‌الدین ابوبکر تائب‌آبادی ۶۶۹
خواجه بهاءالدین نقشبند ۶۷۰
ظهیرالدین خلوتی ۶۷۱
علاءالدین عطار ۶۷۲
شمس‌الدین محمد مغربی ۶۷۳
شاه نعمت‌الله ولی ۶۷۶
امیرقوام‌الدین‌سنجانی (خوافی) ۶۸۱
خواجه پارسا ۶۸۲
خواجه حسن عطار ۶۸۲
شیخ ابوالوفای خوارزمی ۶۸۴
سید قاسم انوار ۶۸۴
شیخ زین‌الدین خوافی ۶۸۷
شیخ کمال‌الدین حسین کاشانی ۶۸۸
یعقوب بن عثمان چرخی ۶۸۹
خواجه سعدالدین کاشغری ۶۹۰
مولانا جلال‌الدین پورانی ۶۹۱
خواجه‌شمس‌الدین محمد کوسوی ۶۹۱
مولانا شمس‌الدین محمد اسد ۶۹۳
مولانا نظام‌الدین خاموش ۶۹۴
خواجه حافظ ابونصر پارسا ۶۹۴
سید نظام‌الدین محمود داعی
شیرازی ۶۹۵
سید محمد نوربخش ۶۹۹
شیخ بهاء الدین عمر ۷۰۱
جمال‌الدین‌فضل‌الله‌احمداردستانی ۷۰۲
خواجه‌ناصرالدین‌عبیدالله احرار ۷۰۴
عبدالله‌قطب (قطب محیی) ۷۰۶
نورالدین عبدالرحمن جامی ۷۰۷
بدیع‌الدین یارضی‌الدین‌عبدالغفور
لاری ۷۱۱
شیخ احمد جام (ژنده‌پیل) ۷۱۳
نهضت هنری ایرانیان از آغاز
قرن‌هفتم تا پایان‌قرن نهم‌هجری ۷۱۷
هنر ایرانیان‌در دوره تیموریان ۷۲۳

هنر معماری ایرانیان از آغاز قرن
هفتم تا پایان قرن نهم هجری ۷۳۳
طبقات بناها در دوره ایلخانان ۷۳۷
رابطهٔ بناهای دوره ایلخانان با
محل بنا ۷۴۳
معماری در دوره تیموریان ۷۴۹
شیوه معماری در دوره ایلخانان
و تیموریان ۷۵۰
سد سازی و پل سازی در دوره‌های
ایلخانان و تیموریان ۷۵۵
هنر طاق زنی در دوره ایلخانان
و تیموریان ۷۵۷
هنر گنبدسازی در دوره ایلخانان
و تیموریان ۷۵۹
هنر کاشی کاری در دوره ایلخانان ۷۶۳
هنر گچبری در دوره ایلخانان
و تیموریان ۷۶۷
فهرست بناهای تاریخی ایران
مربوط به قرنهای هفتم تا نهم هجری ۷۷۱
هنر فلزکاری ایرانیان ۷۷۸
هنر پارچه‌بافی ایرانیان ۷۷۹
هنر خطاطی و خوش نویسی ایرانیان ۷۹۲
خط نسخ ۷۹۵
خط تعلیق ۸۰۴
خط نستعلیق ۸۰۵
هنر نقاشی ایرانیان ۸۰۷
هنر معرق کاری و جلدسازی ۸۱۴
هنر موسیقی ایرانیان ۸۱۵
انواع آلات موسیقی ۸۱۹
موقعیت هنر و هنرمندان در
قرن نهم هجری ۸۲۲
سماع صوفیانه ۸۲۸
هنرمندان نامدار ایرانی از آغاز
قرن هفتم تا پایان قرن نهم هجری ۸۳۷
صفی الدین ارموی (ارومیه‌ای) ۸۳۷
خواجه نصیرالدین طوسی ۸۳۹
قطب الدین محمود شیرازی ۸۴۰
شمس الدین محمد آملی ۸۴۱
قاضی عمادالدین یحیی کاشانی ۸۴۱
خواجه شهاب الدین عبدالله صیرفی
تبریزی ۸۴۱
لطف‌الله سمرقندی ۸۴۲
مولانا مبارکشاه ۸۴۲
عبدالقادر حافظ مراغی (مراغه‌ای) ۸۴۳
نورالدین عبدالرحمن پسر عبدالقادر
مراغه‌ای ۸۵۱
عبدالعزیز مراغه‌ای ۸۵۱
امیربن خضرمالی ۸۵۲
شکرالله شروانی آماسیوی ۸۵۲
فخرالدین محمد ابی نصر خجندی ۸۵۲
ابوعبدالله محمد بسطامی ۸۵۳
میر سید شریف علی گرگانی ۸۵۳
شهاب الدین عجمی ۸۵۳
فتح‌الله شیروانی ۸۵۴
خواجه یوسف برهان حاجی ۸۵۶
خاندان محمد بن ابی طاهر کاشانی ۸۵۶
استاد قوام‌الدین شیرازی ۸۵۷
محمد بن حسین دامغانی ۸۵۸
علی جامی سنایی سمنانی ۸۵۸
استاد محمد غدیر ۸۵۸
ملایاری ۸۵۹
نظام رضی نقاش ۸۶۰
ابن بواب ۸۶۰
محمد راوندی ۸۶۴
یاقوت مستعصمی ۸۶۵
ارغون کاملی ۸۶۷
نصرالله طبیب ۸۶۸
یوسف مشهدی ۸۶۸
مبارک شاه تبریزی ۸۶۹
سید حیدر جلی‌نویس ۸۶۹
احمد پسر سهروردی ۸۷۰
علامه ابوالمعالی عزالدین عبدالوهاب
زنجانی ۸۷۱
علی پسر عیسی کردی ۸۷۱
احمد پسر محسنی ۸۷۱
شمس الدین محمد حافظ خوش نویس ۸۷۱
علی پسر محمد حسینی علوی ۸۷۲
علی پسر ابوسالم ۸۷۲
پیر یحیی جمالی صوفی ۸۷۲
عبدالله صیرفی ۸۷۳

حاجی محمد بندگیر تبریزی ۸۷۵
خیرالدین مرعشی ۸۷۵
عمراقطع ۸۷۵
شمس‌الدین قطابی مشرقی ۸۷۶
سید عبدالقادر ۸۷۶
میرعلی تبریزی ۸۷۶
میرزا جعفر تبریزی بایسنغری ۸۷۷
عبدالله طباخ هروی ۸۷۹
عبدالله بیانی (مروارید) ۸۸۰
شمس‌الدین بایسنغری ۸۸۱
نعمت‌الله پسر محمدبواب ۸۸۲
امیر بدرالدین تبریزی ۸۸۳
التون‌تاش ۸۸۳
بایسنغر میرزا ۸۸۳
سلطان ابراهیم میرزا ۸۸۶
محمود قطب مغیثی (سلطانی) ۸۸۷
خوش نویسان گمنام قرن نهم هجری ۸۸۷
اظهر تبریزی ۸۸۹
سلطان علی مشهدی ۸۹۱
شیخ محمد امامی هروی ۸۹۴
سلطان محمد نور ۸۹۵
سلطان محمد خندان ۸۹۶
استاد بهزاد هروی (نقاش) ۸۹۶
امیرشاهی سبزواری ۸۹۹
خواجه میرك هروی ۹۰۰
حاجی محمد نقاش ۹۰۱
نهضت علمی و فلسفی ایرانیان از آغاز قرن هفتم تا پایان قرن نهم هجری ۹۰۳
مراکز تعلیم علوم در دوره ایلخانان مغول ۹۰۷
علوم پزشکی در دوره مغولان ۹۱۳
سیر فلسفه در دوره مغولان ۹۲۳
کتابخانهای مهم ایران در دوره مغولان ۹۲۶
کتابخانه رصدخانه مراغه ۹۲۸
کتابخانه ربع رشیدی ۹۲۹
کتابخانه شیخ صفی‌الدین اردبیلی ۹۳۱
کتابخانه آستان قدس رضوی ۹۳۲
مراکز تعلیم ایرانیان در دوره تیموریان ۹۳۳
علوم ریاضی در دوره تیموریان ۹۳۷
تألیف‌های پزشکی در دوره تیموریان ۹۴۲
سیر فلسفه و حکمت در قرنهای هشتم و نهم هجری ۹۴۴
کتابخانه‌های مهم دوره تیموریان ۹۵۰
کتابخانه آل جلایر (جلایریان) ۹۵۱
کتابخانه بایسنغر میرزا ۹۵۱
کتابخانه الغ‌بیك ۹۵۲
کتابخانه پیر محمد تیموری در شیراز ۹۵۲
کتابخانه سلطان حسین میرزا ۹۵۳
کتابخانه خلیل سلطان ۹۵۴
کتابخانه امیر علیشیر نوائی ۹۵۵
کتابخانه مولانا عبدالرحمن جامی ۹۵۶
کتابخانه بدیع‌الزمان میرزا ۹۵۶
کتابخانه فریدون مظفر حسین میرزا ۹۵۶
دانشمندان و فیلسوفان نامی ایران از آغاز قرن هفتم تا پایان قرن نهم هجری ۹۵۸
خواجه نصیرطوسی ۹۵۸
سقوط و انقراض حکومت اسماعیلیان در ایران ۹۶۳
تأثیر خواجه نصیرطوسی در سقوط و انقراض خلافت عباسیان ۹۶۶
خواجه نصیر طوسی بنیانگزار و سرپرست گروه منجمان رصد خانه مراغه ۹۷۰
مقام خواجه نصیرطوسی در علم ریاضی ۹۷۷
مقام فلسفی خواجه نصیرطوسی ۹۸۰
سجایای اخلاقی خواجه نصیرطوسی ۹۸۶
اثیرالدین ابهری ۹۹۰
نجم‌الدین علی کاتبی قزوینی (دبیران) ۹۹۲
نجم‌الدین احمد نخجوانی ۹۹۴
شمس‌الدین خسروشاهی ۹۹۴
افضل‌الدین طبیب خونجی ۹۹۶
باباافضل کاشانی ۹۹۸

قطب‌الدین محمود شیرازی ۱۰۰۳
قطب‌الدین محمد رازی ۱۰۰۶
نصیرالدین کاشانی ۱۰۰۸
خلیل آملی ۱۰۰۹
غیاث‌الدین جمشید کاشانی ۱۰۱۱
سید شریف گرگانی ۱۰۱۴
جلال‌الدین علامه دوانی ۱۰۱۵
قاضی میر حسین‌میبدی ۱۰۱۷
عمادالدین یحیی کاشانی ۱۰۱۷
خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی ۱۰۱۷
کمال‌الدین حسن فارسی ۱۰۱۸
شمس‌الدین وابکنوی ۱۰۱۸
نجم‌الدین محمود الیاس طبیب شیرازی ۱۰۱۹
حاج زین‌الدین علی عطار ۱۰۱۹
منصور طبیب شیرازی ۱۰۱۹
ملاعلی قوشچی ۱۰۲۱
یعقوب طاووس ۱۰۲۱
فصیح‌الدین نظامی ۱۰۲۱
نظام‌الدین عبدالقادر لاهیجی ۱۰۲۲
حسین زیدی حسینی ۱۰۲۲
احمد شیرازی ۱۰۲۲
محمد علی حسینی ۱۰۲۲
علاء کرمانی ۱۰۲۳
محمد آقازاده ۱۰۲۳
محمود اردستانی ۱۰۲۳
مولانا محمود میرم ۱۰۲۳
حسین خطابی منجم ۱۰۲۳
نظام‌الدین حسینی ۱۰۲٤
عمادالدین بخاری ۱۰۲٤
بدر طبری ۱۰۲٤
شمس‌المعالی محمدکیا گرگانی ۱۰۲٤
سید رکن‌الدین حسینی آملی ۱۰۲۵
نظام منتشهی ۱۰۲۵
عبدالرزاق طبیب کرمانی ۱۰۲۵
محمود دلشاد شروانی ۱۰۲۵
غیاث‌الدین محمد سبزواری ۱۰۲۶
غیاث‌الدین متطبب‌اصفهانی ۱۰۲۶
محمود قاضی‌زاده ۱۰۲۶
محمد طبیب هروی ۱۰۲۷
یوسف طبیب هروی ۱۰۲۷
نظام‌الدین عبدالعلی بیرجندی ۱۰۲۷
بهاءالدوله طبیب طرشتی رازی ۱۰۲۸
تذکارمهم و جالب توجه‌تاریخی ۱۰۳۰
فهرست اعلام عمومی ۱۰۳۱

نهضت ادبی ایرانیان از آغاز قرن هفتم
تا پایان قرن نهم هجری

دورنمای محیط فکری و سیاسی ایرانیان در آغاز قرن هفتم هجری

دوره‌یی که جوانب مختلف فکری و سیاسی و اجتماعی آن در این مجلد مورد مطالعه قرار خواهد گرفت یکی ازدوره‌های پرآشوب و ناآرام و بی‌سامان تاریخ ایران محسوب میگردد.

در این دوره یکی از ناگوارترین حوادثی که ممکن است برای ملتی پیش آید برای ملت ایران روی دادو آن‌فتنهٔ مغول بود که درسال ۶۱۶ هجری ظاهر شد. سپاه چنگیزخان مغول دراول ذیحجه سال ۶۱۶ هجری شهر بخارا را مورد حمله قرار داد ومردم آنجا را به‌قتل رسانید و شهر را غارت کرد.

این نخستین شهری بود که از قلمرو کشور ایران بدست‌سپاهیان خونخوار و غارتگر مغول افتاد. سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه که بعد ازمرگ پدرش درجزیره‌آبسکون دریای مازندران به‌عنوان پادشاه و فرمانده سپاهیان ایران در نقاط مختلف کشور فعالیت میکرد و تا سال ۶۲۸ هجری زنده بود یارای برابری قاطع با سپاه‌خانمان‌برانداز

مغول نداشت و همواره در جنگ و گریز بود[۱] در این جنگها لشکریان چنگیز بتدریج تمام شهرهای خراسان و عراق را بخاک و خون کشیدند و سپاهی که دست کم آن‌را هشتصد هزار تن نوشته‌اند از بخارا تا همدان را میدان تاخت و تاز و قتل عام و خرابی قراردادند و چندان مصایب در ایران روی داد که در تاریخ هیچ ملتی نظیر آن نیست. این گیرودار تا سال ۶۳۲ هجری یعنی مدت شانزده سال ادامه داشت، در این مدت ایرانیان دقیقه‌ای آسایش وامان نداشتند. جمعی کثیر که کمترین شمارهٔ آنان را یك میلیون و ششصد و ده هزار تن نوشته‌اند در خانه‌های خود بی گناه کشته شدند و شاید عدهٔ دیگر نیز بهمین اندازه در میدانهای جنگ جان سپرده باشند و شهرهای بزرگ ایران که بیشتر آنها سابقهٔ قرنها تمدن داشتند مانند بخارا و سمرقند و ترمذ و بلخ و غزنین و هرات و مرو و طوس و دامغان و سمنان و ری و قزوین وزنجان و همدان و مراغه و نیشابور و اصفهان خراب گردیدند و ساکنان شهرها قتل‌عام شدند. و حتی در بعضی شهرها مانند نیشابور زنان‌وکودکان را هم کشتند. پس از آن تا سال ۶۵۰ هجری باز مغولان در ایران به‌کشتار و کشورگیری سرگرم بودند. فقط دراین سال‌هولاکوخان پادشاه مغول که خواست درایران‌پادشاهی کند و به‌عمال ایرانی محتاج بود امن و آسایشی در این مملکت‌برقرار کرد و بهمین جهت مدت نزدیك به پنجاه سال از اوایل قرن هفتم هجری دراین گیرودار هولناك سپری شد و این حوادث رمق ازمردم ایران گرفته بود، بهمین جهت ادبیات ایران تا مدتها در حالت ضعف و گسیختگی بود، زیرا عدهٔ زیادی از دانشمندان ایران در این میان، کشته شدندو آنان نیز که جان بدربردند بخارج از ایران یعنی به هندوستان و آسیای صغیر که قلمرو سلجوقیان روم بود پناه بردند و

۱ــ برای اطلاع بیشتر دراین‌باره به‌تاریخ نهضتهای ملی ایران (از سوك‌یعقوب لیث تا سقوط عباسیان) تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع) مراجعه شود.

ایران از مرد فکری تهی شد. در اینجا باید گفت زیان بزرگی که از این حادثه شوم متوجه ایران گشت این بود که در مدت چهار صد سال که از تمدن اسلامی ایران گذشته بود و علوم و ادبیات به‌اوج کمال خود رسیده بود اگر وقفه‌ای در آن پیش نمی‌آمد بطور قطع به جایگاه والاتری میرسید. چنانکه یکی از چند تن از ادیبان و دانشمندان ایران که به هندوستان و آسیای صغیر گریختند چنان اساسی گذاشتند که مدت هفتصد سال در هندوستان و در دربارهای پادشاهان مسلمان به‌ویژه در دربار پادشاهان بابری و در قلمرو عثمانی و در دربار پادشاهان آل عثمان باقی ماند و حتی در زمانهایی که در ایران ضعف و فتوری پدیدار می گشت در آن ممالك جبران میشد. دورهٔ ترقی ادبیات در ایران از اواسط قرن هفتم دوباره آشکار شد و سبب آن بود که جانشینان هولاکوخان مغول برای کشور بانی به‌ایرانیان محتاج بودند و اندکی بعد در ماه محرم سال ۶۸۱ هجری که تگودار بجای پدرش اباقاآن (ابقاخان) پادشاه شد به‌اسم سلطان احمد مذهب اسلام را پذیرفت و عنصر ایرانی در امر حکومت نیز برعنصر مغول غلبه یافت و از آن به‌بعد مغولانی که در ایران بودند از حیث آداب و رسوم و تمدن ایرانی شدند. این تغییر مهم بواسطه مساعی خواجه نصیرالدین محمد طوسی دانشمند بزرگ ایرانی و ندیم هولاکوخان و خاندان‌جوینیان به‌ویژه‌شمس‌الدین محمد صاحبدیوان وزیر ابقاخان حادث شد. بهمین جهت است که در نیمه اول قرن هفتم ضعفی در ادبیات پدیدار است ولی برعکس در نیمهٔ دوم این قرن دوباره دورهٔ تجدید و عظمتی ظاهر میشود و ادیبان و دانشمندانی که در این دوره دوم زندگی کرده‌اند چون تجدید کننده علوم و ادبیات وزنده کننده آداب و رسوم قدیم ایران بوده‌اند مقام بسیارشامخی در تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان دارند.

برکنار ماندن نسبی جنوب ایران از حملهٔ مغولان

تهاجم قوم وحشی مغول به‌ایران صدمات ولطمات بزرگی به‌سیر فرهنگ و هنر و ادبیات ایران وارد کرد ولی جای شگفتی است در همان حال که خاك ایران فرسودهٔ توحش تاتاریان گردید در همین دوره ادبیات حیرت‌انگیز و بزرگی در قسمت‌جنوب ایران رخ‌نمود.

دراین‌باره بطور کلی باید گفت که جنوب ایران که از خطرِ حملات مغولان بطرف مغرب برکنار واقع‌شده بود کمتر ازسرزمینهای شمالی و مرکزی و غربی دچار خسارت گردید. اصفهان گرفتار قتل‌عامی شد که در آن کمال‌الدین اسماعیل یکی از شاعران معروف ایران کشته شد. ولی شیراز بواسطه تصمیم عاقلانه و بموقع اتابك سعد آسیبی نیافت و بهمین علت است که سعدی با لطف قریحه خود در مدیحه‌ای که از اتابك در دیباچه بوستان[1] که در سال ۶۵۵ هجری تألیف شده، گفته است:

سکندر بدیوار روئین و سنگ
بکرد ازجهان‌راه‌یأجوج تنگ
تراسد یأجوع کفراز زراست
نه روئین‌چودیواراسکندراست

دراین دو بیت مقصود شاعر از «یأجوج کفر» چنگیزخان است که اتابك سعد با وی صلح کرده و به‌او خراجی داد وجان مردم‌مسلمان شیراز را از آسیبش نجات‌بخشود، و در اینجا سعدی اورابراسکندر ترجیح داده زیرا اسکندر بادیوار روئین در مقابل هجوم یأجوج مانعی بنا کرد ولی‌اتابك راهٔ حملهٔ یأجوج کفر را با زر مسدود ساخت.

بیست و پنج سال پیش از آنکه سعدی ابیات فوق را بسراید، شمس‌الدین محمدبن قیس رازی که از برابر نخستین هجوم مغولان

۱ــ رجوع شود به‌بوستان سعدی مقدمه مدح ابوبکرسعدبن‌زنگی.

گریخته بود شیراز را مأمنی دلخواه یافته، در آنجا بفراغت به‌اتمام تألیف ناتمام خود در موضوع علم شعر و عروض فارسی بنام «المعجم فی‌معائیر اشعارالعجم» پرداخت. و این مینماید که زندگی در شیراز در آن ایام پرآفت و آشوب و بلا به‌نسبت قرین آرامش و سکون بوده و کمتر دچار اختلال گردیده بود.[1]

نکته دیگر که باید به‌آن توجه‌داشت اینست که هرچند بواسطه قتل‌عام فضلا و طلاب علوم و انهدام مدارس و مساجد و کتابخانه‌ها و سایر مؤسسات دینی روی‌هم‌رفته تمام شعبه‌های علوم و ادب دچار وقفه و اختلال و پریشانی شد لیکن آسیب‌بعضی کمتر بود. بطور مثال مغولان بت‌پرست چندان توجهی به‌فلسفه و حکمت الهی‌نداشتند ولی علاقه زیادی به‌طب و گیاه‌شناسی و علم نجوم و سایر علوم طبیعی مبذول میداشتند به‌ویژه مایل بودند که اعمال ایشان بطور کامل و صحیح بقلم مورخان کارآگاه در صفحه‌های تاریخ ثبت گردد و هم‌چنین نسبت به‌مدایح شاعران نیز بی‌اعتنا نبودند بطوریکه ملاحظه میشود در هیچ دوره بقدر این زمان مورخان درجه اول در زبان فارسی به‌ظهور نرسیدند. ولی این مطلب را باید از نظر دور نداشت که مورخان این دوره کسانی‌بودند که‌اساس تحصیلات ایشان دردوره‌های پرفضیلت قبل از مغول یعنی قرن ششم هجری گذارده شده بود و آثار تاریخی ایشان مانند تاریخ جهانگشای جوینی وجامع‌التواریخ رشید الدین فضل‌الله همدانی نسخه‌های نادره‌ای می‌باشد که بعدها کتابی به‌بلندی پایه آنها تألیف نشده است.[2]

بطوریکه تفصیل آن در این تألیف خواهد آمد تاریخ گزیده حمدالله مستوفی با آنکه بدرجات بهتر از تواریخ میرخواند و

۱ـ رجوع شود به‌مقدمه‌فارسی‌مرحوم علامهٔ‌قزوینی بر کتاب المعجم فی معائیر اشعار العجم

۲ـ تاریخ ادبی ایران تألیف پرفسور ادوارد براون جلد دوم از سعدی تا جامی ترجمه علی‌اصغر حکمت صفحه ۱۹.

خواندمیر است ولی بمقام جامع‌التواریخ رشیدی نمیرسد.

خلاصهٔ کلام آنکه بجرأت میتوان گفت که در این دوره بحرانی هولناك که ایران ایام پرمشقتی را می‌گذراند مملکت ایران از آثار علمی و ادبی به‌ویژه متون تاریخی توانگر و غنی بود.

تأثیر حکومتهای محلی و ناحیه‌ای ایرانی درجنبش‌های فکری ایرانیان

همانطور که نوشته شد در موقع حمله خانمان برانداز مغولان برایران برخی از حکومتهای محلی و ناحیه‌ای جنوب ایران مانند سلغریان یا اتابکان فارس و ملوك شبانکاره فارس و اتابکان یزد و اتابکان لرستان و قراختائیان کرمان و آل کرت هرات و ملوك طبرستان و رویان با قبول ایلی و پرداخت خراج باقی ماندند[1].

بدیهی است دوره قدرت این حکومتهاچندان طولانی نشد وقسمت بزرگی از دوره تسلط آنها در ضعف یا زد وخورد با امیران دیگر گذشت ولی در خلال دوران حکومت آنان جلوه‌هائی از حفظ آثار مربوط به هنرو ادبیات و عرفان و علوم ایرانیو ادامه وتحول آن دیده میشود که درجای خود در این تألیف بازگو خواهد شد.

در این میان درجه اهمیت و تأثیر سلسله‌های پادشاهان مسلمان هند و آل اینجو و آل مظفر و آل جلایر و چوپانیان و سربداران و

۱ــ برای اطلاع بیشتر به‌اوضاع این حکومتها به‌تاریخ نهضتهای ملی ایران (از سوك یعقوب لیث تا سقوط عباسیان) تألیف رفیع مراجعه شود.

خاندانهای وزارت که در دوره استیلای مغولان برایران نشو و نما یافته و هریك بسهم خود وسیلهٔ سودمندی برای نیل به هدفهای مورد بحث در بالا بوده‌اند نباید از نظر دور نگاهداشت.

شاعران قرن هفتم هجری

در قرن هفتم هجری تغییر اساسی در شعر فارسی پدیدار شد و سبک عراقی که در اواخر قرن ششم هجری رواج کامل یافته بود بواسطه برچیده شدن سلسله‌های پادشاهان ایرانی در خراسان متروک ماند و فکر تصوف که در دو قرن گذشته در میان خواص ایران رواج یافته بود در نتیجهٔ سختی‌ها وبدبختی‌های تسلط مغولان بیش ازپیش تعمیم یافت و بطور کامل در شعر ریشه گرفت. و از سوی دیگر روز بروز از شمارهٔ پادشاهان و امیرانی که شاعران رابخود جلب‌می کردند و مدایح ایشان را می‌خریدند کاسته میشد و چون شاعر ممدوحی نمی‌یافت که حق او را بگزارد و مدایح‌راصلت‌بخشدبیشتربه‌غزل‌سرایی می‌پرداخت و برای دلداری و آزادی خود جز تصوف راه گریزی نداشت. بهمین جهت بیشتر شاعران بزرگ قرن هفتم غزل عارفانه سروده‌اند و کسانی که هنوز بسبک عراقی قصیده‌سرایی می کردند با پادشاهان و امیران محلی بودند که در پیرامون استیلای مغول باقی مانده بودند و بمحض اینکه ایشان از میان می‌رفتند و نابود میشدند دیگر کسی جای ایشان را نمی گرفت. در نتیجه نهضت خاصی درشعر ایران در قرن هفتم هجری دیده میشود و سبک سمبولیسم دراین‌دوره غلبه دارد. شاعران بزرگ ایران در قرن هفتم بدین قرار بودند:

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (مولوی)

جلال‌الدین محمدبن بهاءالدین محمدبن حسین‌بن حسینی خطیبی بکری بلخی معروف به مولوی یا ملای روم یکی از بزرگترین عارفان ایرانی و از بزرگترین شاعران درجه اول ایران بشمار است. خانوادهٔ وی از خاندانهای محترم بلخ بود و گویا نسبش به ابوبکر خلیفه‌میرسد و پدرش از سوی مادر دخترزادهٔ سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه بود و بهمین جهت به بهاءالدین ولد معروف شد.

وی در سال ٦٠٤ هجری در بلخ ولادت یافت چون پدرش از بزرگان مشایخ عصر بود و سلطان‌محمد خوارزمشاه با این سلسله لطفی نداشت بهمین علت بهاءالدین در سال ٦٠٩ هجری با خانواده خود خراسان را ترك کرد[1] و از راه بغداد به‌مکه رفت و از آنجا درالجزیره ساکن شد و پس از نه‌سال[2] اقامت درملاطیه (ملطیه) سلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی که عارف مشرب بود او را به‌پایتخت خود شهر قونیه دعوت کرد و این خاندان در آنجا مقیم شد. هنگام هجرت ازخراسان جلال‌الدین پنج‌ساله بود و پدرش در سال ٦٢٨ هجری در قونیه رحلت کرد.

پس از مرگ پدر مدتی در خدمت سید برهان الدین ترمذی که از شاگردان پدرش بود و در سال ٦٢٩ هجری به‌آن شهر آمده بود شاگردی کرد و سپس تا سال ٦٤٥ هجری که شمس‌الدین تبریزی رحلت کرد جزو مریدان و شاگردان او بود آنگاه‌خود جزو پیشوایان

۱ـ پرفسور اته آلمانی دراین‌باره چنین نوشته است: «به‌سال ٦٠٩ هجری که فریدالدین عطار اولین و آخرین‌بار حریف آینده خود که میرفت در شهرت شاعری بزرگترین همدوش او گردد یعنی جلال‌الدین را که آن وقت پسری پنجساله بود در نیشابور زیارت کرد و گذشته از اینکه مثنوی (اسرارنامه) را برای هدایت او به‌مقامات عرفانی به‌اوهدیه نمود با یك روح نبوت عظمت جهانگیر آینده او را پیشگوئی کرد.» تاریخ ادبیات فارسی صفحه ۱۵۹.

۲ـ جامی نوشته است که چهارسال در آذربایجان و هفت‌سال در لارنده اقامت گزیده است، نفحات‌الانس صفحه ٤٥٧.

طریقت شد و طریقه‌ای فراهم ساخت که پس از وی انتشار یافت و به‌اسم طریقهٔ مولویه معروف‌شد و خانقاهی در شهر قونیه برپا کرد و در آنجا به‌ارشاد مردم پرداخت و آن خانقاه کم کم بدستگاه عظیمی بدل شد و معظم‌ترین اساس تصوف بشمار رفت و از آن پس تا این زمان آن خانقاه و آن سلسله درقونیه‌باقی است و در تمام ممالك شرق‌پیروان بسیار دارد. جلال‌الدین محمد مولوی همواره با مریدان خود میزیست تا اینکه در پنجم جمادی‌الاخر سال ۶۷۲ هجری رحلت کرد، وی یکی از بزرگترین شاعران ایران و یکی از مردان عالی‌مقام‌جهان است و در میان شاعران ایران شهرتش بپای شهرت فردوسی و سعدی و عمرخیام و حافظ میرسد و از اقران‌ایشان‌بشمار میرود. آثار وی به‌بسیاری از زبانهای مختلف ترجمه شده، این عارف بزرگ دروسعت نظر و بلندی اندیشه و بیان ساده و دقت درخصال انسانی یکی از برگزیدگان نامی دنیای بشریت بشمار میرود ویکی‌ازبلندترین‌مقامات را در ارشاد فرزند آدمی دارد و در حقیقت او را باید در شمار اولیا دانست. سرودن شعر تا حدی‌تفنن و تفریح و یك‌نوع لفافه‌ای برای ادای مقاصد عالی او بوده و این کار را وسیلهٔ تفهیم قرار داده است. اشعار وی به‌دوقسمت منقسم میشود نخست منظومهٔ معروف اوست که از معروف‌ترین کتابهای زبان فارسی است و آنرا مثنوی معنوی نام نهاده است. این کتاب که صحیح‌ترین و معتبرترین نسخه‌های آن‌شامل ۲۵۶۳۲ بیت است، به شش دفتر منقسم شده و آن را بعضی به اسم صیقل‌الارواح نیز نامیده‌اند. دفاتر شش گانه آن همه بیك سیاق و مجموعه‌ای از افکار عرفانی و اخلاقی و سیرسلوك است که در ضمن، آیات و احکام و امثال و حکایتهای بسیار در آن آورده است و آن را بخواهش یکی از شاگردان خود حسن‌بن‌محمدبن اخی ترك‌معروف به‌حسام‌الدین چلبی که در سال ۶۸۳ هجری رحلت کرده است به‌نظم درآورده. جلال‌الدین مولوی هنگامی که شوری و وجدی داشته

چون بسیار مجذوب سنایی و عطار بوده است بهمان وزن و سیاق منظومه‌های ایشان اشعاری با کمال زبردستی بدیهه میسروده است و حسام‌الدین آنها را می‌نوشته. نظم دفتر اول در سال ٦٦٢ هجری تمام شده و در این موقع بواسطه‌فوت زوجهٔ حسام‌الدین ناتمام مانده وسپس در سال ٦٦٤ هجری دنبالهٔ آنرا گرفته و پس‌از آن بقیه را سروده‌است. قسمت دوم اشعار او مجموعهٔ بسیار قطوری است‌شامل نزدیك‌صدهزار بیت غزلیات و رباعیات بسیار که در موارد مختلف عمر خود سروده و در پایان اغلب آن غزلیات نام شمس‌الدین تبریزی‌را برده و بهمین جهت به‌کلیات شمس‌تبریزی و یا کلیات شمس معروف است و گاهی در غزلیات خاموش و خموش تخلص کرده است و در میان آن همه اشعار که با کمال سهولت میسروده است‌غزلیات بسیار رقیق و شیوا هست که از بهترین اشعار زبان‌فارسی بشمار تواند آمد.

جلال‌الدین بلخی پسری داشته است به‌اسم بهاءالدین احمد معروف‌به‌سلطان ولد که‌جانشین پدرشده وسلسله ارشادوی را ادامه داده است. وی از عارفان معروف قرن هشتم بشمار میرود و مطالبی را که در مشافهات از پدر خود شنیده است در کتابی گرد آورده و «فیه مافیه» نام نهاده است و نیز منظومه‌ای‌بهمان وزن و سیاق مثنوی، بدست هست که به‌اسم دفتر هفتم مثنوی‌معروف شده‌وبه‌او نسبت‌میدهند اما از او نیست. دیگر از آثار مولانا مجموعهٔ مکاتیب او و مجالس سبعه شامل مواعظ اوست.

هرمان اته خاورشناس مشهور آلمانی درباره جلال‌الدین محمد بلخی (مولوی) چنین نوشته است[1]:

«به‌سال ششصد و نه هجری بود که فریدالدین عطار اولین و آخرین‌بار حریف آیندهٔ خود که میرفت در شهرت شاعری بزرگترین

۱ــ تاریخ ادبیات فارسی تألیف هرمان اته آلمانی ترجمه دکتر رضازاده شفق صفحه ۱۵۹ – ۱٦٦

همدوش او گردد یعنی جلال‌الدین را که آن‌وقت پسری پنجساله بود در نیشابور زیارت کرد و گذشته از اینکه (اسرارنامه) را برای‌هدایت او به‌مقامات عرفانی به‌وی هدیه نمود با یك‌روح نبوت عظمت‌جهانگیر آینده‌ٔ او را پیشگوئی کرد.

جلال‌الدین محمد بلخی که بعدها به‌عنوان‌جلال‌الدین رومی اشتهار یافت و بزرگترین شاعر عرفانی مشرق‌زمین و در عین حال بزرگترین سخن‌پرداز وحدت وجودی تمام اعصار گشت، پسر محمدبن حسین الخطیبی البکری ملقب به‌بهاءالدین ولد در ششم ربیع‌الاول سال ششصد و چهار هجری در بلخ بدنیاآمد. پدرش با خاندان‌حکومت وقت یعنی خوارزمشاهیان خویشاوندی داشت و در دانش و واعظی شهرتی بسزا پیدا کرده بود. ولی بحکم معروفیت و جلب توجهٔ عامه که وی در نتیجه دعوت مردم بسوی عالمی بالاتر و جهان‌بینی و مردم شناسی برتری کسب نمود، محسود سلطان علاءالدین خوارزمشاه گردید و مجبور شد بهمراهی پسرش که از کودکی استعداد وهوش وذکاوت نشان میداد قرار خود را در فرار جوید و هردو از طریق نیشابور که در آنجا به زیارت عطار نایل آمدندواز راه بغداد اول به‌زیارت مکه مشرف شدند و از آنجا بشهر ملطیه رفتند و در آنجا چهار سال اقامت گزیدند بعد به لارنده انتقال یافتند و مدت هفت‌سال درآن شهرماندند و در آنجا بود که‌جلال‌الدین تحت‌ارشاد پدرش‌در دین ودانش‌مقاماتی را پیمود و برای جانشینی پدر در پند و ارشاد کسب استحقاق نمود. در این موقع‌پدر وفرزند بموجب دعوتی که از طرف سلطان علاءالدین کیقباد از سلجوقیان روم ازآنان بعمل‌آمد به‌شهرقونیه که مقرحکومت سلطان بود عزیمت نمودند و در آنجا بهاءالدین در تاریخ هیجدهم ربیع‌الثانی سال ششصد وبیست وهشت (۶۲۸ هجری) وفات یافت.

جلال‌الدین از علوم ظاهری که تحصیل کرده بود خسته گشت و با جدی تمام دل در راه تحصیل مقام علم عرفان نهاد و در ابتداء در خدمت یکی از شاگردان پدرش یعنی برهان‌الدین ترمذی که ۶۲۹

هجری به‌قونیه آمده بود تلمذ نمود، بعد تحت ارشاد درویش قلندری بنام شمس‌الدین تبریزی درآمد و از سال ٦٤٢ تا ٦٤٥ در مفاوضهٔ او بود و او با نبوغ معجزه‌آسای خود چنان تـأثیری در روان و ذوق جلال‌الدین اجرا کرد که وی به‌سپاس و یادمرشدش در همه غزلیات خود بجای نام‌خویشتن نام شمس تبریزی را بکار برد. هم‌چنین غیبت ناگهانی شمس در نتیجهٔ قیام عوام‌وخصومت آنها با علوی‌طلبی وی که در کوچه و بازار قونیه غوغائی راه انداختند و در آن معرکه پسر ارشد خود جلال‌الدین یعنی علاءالدین هم‌مقتول گشت تأثیری عمیق، در دلش گذاشت و او برای یافتن تسلیت و جستن راه تسلیم درمقابل مشیعت طریقت جدید سلسله مولوی را ایجادنمود کـه آن طـریقت تاکنون ادامه دارد و مرشدان آن همواره از خاندان خودجلال‌الدین انتخاب می گردند. علائم خاص پیروان این طریقت عبارتست درظاهر از کسوهٔ عزا[1] که برتن می کنند و در باطن از حال دعا و جذبـه و رقص جمعی عرفانی یاسماع که برپامیدارند و واضع آن خود مولانا هست و آن رقص همانا رمزیست از حرکات دوری افلاك و ازروانی که مست عشق الهی است. و خود مولاناچون از حرکات موزون این رقص جمعی مشتعل میشد و از شوق راه بردن به‌اسرار وحدت الهی سرشار می گشت، آن شکوفه‌های بی‌شمار غـزلیات مفید عـرفانی را میساخت که به‌انضمام تعدادی ترجیع‌بند و رباعی دیوان بزرگ او را تشکیل میدهد و بعضی از اشعار آن از لحاظ‌معنی و زیبائی زبان و موزونیت ابیات جواهر گرانبهای ادبیات جهان محسوب است.

اثر مهم دیگر مولانا که نیز پراز معانی دقیق و دارای‌محسنات

۱ـ شادروان دکتر شفق مترجم کتاب درحاشیه نوشته‌اند: تا آنجا که مترجـم این سطور شنیده و بچشم خود دیده‌ام کسوهٔ مولویان که عبارت از یك قبای سفید ویك جبهٔ پشمی و یك‌کلاه بلند پشمی است کسوهٔ عزا نیست بلکه علی‌المشهور شبیه کسوهٔ شمس تبریزیست که گویا خود مولانا هم برتن می‌کرده و رقص درویشان بدور سر مرشد که برپوستی در وسط می‌نشیند مشعر برحرکت محـوری و دوری سیاراتست که بدور آفتاب مـی گردند.

شعری درجه اول است همانا شاهکار او کتاب مثنوی یا به‌عبارت کامل‌تر «مثنوی معنوی» است دراین کتاب که شاید گاهی معانی مشابه تکرار شده و بیان عقاید صوفیان بطول و تفصیل کشیده و از این حیث موجب خستگی خواننده گشته است از طرف دیگر زبان ساده و غیرمتصنع بکار رفته و اصول تصوف بخوبی تقریر شده آیات قرآنی و احادیث به‌نحوی رسا در شش دفتر مثنوی بطریق استعاره‌تأویل و عقاید عرفانی تشریح گردیده است. آنچه به‌زیبائی و جانداری این کتاب می‌افزاید همانا سنن و افسانه‌ها و قصه‌های نغز پر مغزیست که نقل گشته. الهام کنندهٔ مثنوی شاگرد محبوب او «چلبی حسام‌الدین» بود که اسم واقعی او حسن‌بن محمدبن اخی‌ترك، است. مشارالیه در نتیجهٔ مرگ خلیفه (صلاح‌الدین زرکوب) که بعد از تاریخ ۶۵۷ هجری اتفاق افتاد بجای وی بجانشینی مولانا برگزیده شد و پس از وفات استاد مدت ده سال بهمین سمت مشغول ارشاد بود تا اینکه خودش هم به‌سال ۶۸۳ هجری درگذشت. وی باکمال مسرت‌مشاهده نمود که‌مطالعهٔ مثنوی‌های سنائی و عطار تاچه‌اندازه در حال جلال‌الدین جوان ثمربخش است. پس او را تشویق و ترغیب به‌نظم کتاب مثنوی کرد و استاد در پیروی از این راهنمائی حسام‌الدین دفتر اول‌مثنوی را برطبق تلقین وی برشتهٔ نظم کشید و بعد بواسطهٔ مرگ همسرحسام‌الدین ادامه آن دوسال وقفه برداشت. ولی به‌سال ۶۶۲ هجری استاد باردیگر بکار سرودن مثنوی پرداخت و از دفتر دوم آغاز نمود و در مدت ده‌سال منظومهٔ بزرگ خو را در شش دفتر به‌پایان‌برد. دفتر ششم که آخرین سرود زیبا و در واقع سرود وداع اوست کمی قبل از وفاتش که پنجم جمادی‌الثانی سال ۶۷۲ هجری اتفاق افتاد، پایان یافت و اگر ابیات نهائی طبع بولاق مثنوی که به‌تنها فرزند جلال‌الدین یعنی بهاءالدین احمد سلطان ولد نسبت داده شده اصیل باشد، دفتر ششم بطور کامل خاتمه نیافته بوده و بهمین علت بطوریکه طبع لنکو نشان میدهد شخصی بنام محمد الهی‌بخش آنرا تکمیل کرده است. بحکم این سابقه، اینکه

در شرح مثنوی ترکی تألیف اسماعیل‌بن احمد الانقیروی از یک دفتر هفتم سخن بمیان آمده صحیح نیست و باطل است. اما درباب عقاید صوفیانه مولانا باید گفت که وی لزوم افنای نفس را بیشتر ازاسلاف خود تأکید می کند و در این مورد منظور او تنها از بین‌بردن خود کامی نیست بلکه دراساس باید نفس فردی جزئی که دربرابر نفس کلی مانند قطره‌ایست از دریا، مستهلک گردد. جهان و جملهٔ موجودات عین ذات خداوند است زیرا همگی مانند آبگیرهائی که ازیک سرچشمه بوجود می‌آیند از او نشئت می گیرند و بعد بسوی او باز می گردند. اساس هستی، خدای تعالی است و باقی موجودات در برابر هستی او فقط وجود ظلی دارند. در اینجاست بطوریکه وینفلید[1] هم در مقدمه خود به‌مثنوی بیان کرده، فرق عقیدهٔ وحدت وجودی ایرانی از کافهٔ عقاید مشابه دیگر مبین می گردد. و آن عبارت از اینست که بموجب تعلیم ایرانی وجود خدای تعالی درکل مستهلک نمی گردد و ذات حی او از بین نمیرود بلکه برعکس وجود کل است که در ذات باریتعالی مستهلک میشود. زیرا هیچچیز غیر از او وجود واقعی ندارد وهستی اشیاء بسته به‌هستی اوست و بمثابه سایه‌ایست‌از مهر وجود او که‌بقایش بسته به‌نور است. این برابری خالق و مخلوق اشعار میدارد که انسان عبارت از ذرهٔ بی‌مقداری نیست بلکه دارای ارادهٔ مختار و آزادی‌عمل است و از این رهگذر مسؤل اعمال و کردار خویش است و باید بواسطهٔ تجلیه و تهذیب نفس که در نتیجهٔ سلوک در راه فضایل نظیر تواضع و بردباری و مواسات وهم‌دردی بدست می‌آید بکوشد وخود را به‌وصال حق برساند. البته او راست که دراین سلوک دشوار رنج‌آور توسط پیرو مرشد روحانی راهنمائی شود و پیداست که این حیات دنیوی فقط یک حلقه‌ای است از حلقه‌های سلسلهٔ وجود که آن را در گذشته پیموده و بعدهم خواهد پیمود. نیز در تعلیمات جلال‌الدین

1— Whinfield

مذهب تناسخ را که در عقایدفرقهٔ اسماعیلیه هست، مشاهده می کنیم. مولانا آن را بسبك اصول تصوف آنچنان پرورانده که گوئی عقیده تطور یا تکامل عصر مارا پیشگوئی کرده است. آدمی از مراحل جماد و نبات و حیوان تطور نموده و به‌مرحلهٔ انسان رسیده‌است و پس از مرگ ازین مرحله هم ارتقا میجوید تا بمقام ملکوت و مرحلهٔ کمال برسد[۱] و در وجود باریتعالی به‌وحدت نائل گردد. همانطور که بحکم این وحدت اساسی بهشت و دوزخ در حقیقت یکی می گردد واختلاف بین ادیان مرتفع میشود، فرق میان خیر و شرهم از میان برمیخیزد زیرا این همه نیست مگر جلوه‌های مختلف یك ذات ازلی.

میدانیم که بعض درویشان از این عقیده چه نتیجه‌های محل تأمل و تردیدی گرفتند و چطور مسائل نظری استاد را بصورت عمل درآوردند و نه‌تنها تمام اعمال را از نیك و بد یکسان شمردند بلکه کارهای عاری از هرنوع اخلاق را مجاز شمردند. ولی نه‌عطار چنین تفسیری از اصول تصوف کرده بود نه‌سنائی و نه جلال‌الدین وهرگز خود در عمل آن راه را نرفتند. به‌عکس جلال‌الدین بی‌انقطاع پیروان خود را به‌لزوم اعمال حسنه و رفتار نیکو ترغیب نموده و اگرحاجتی به‌اثبات باشد کافیست به کلمات تودیع استادخطاب‌به‌شاگردان خود (که در نفحات‌الانس جامی نقل شده) و به‌وصیت‌نامهٔ او به‌پسرش[۲] ارجاع شود که در آنها بطور تأکید به‌ترس از خدا و اعتدال‌درخواب و خوراك و خودداری از هرنوع گناه و تحمل شداید، و تنبه ومبارزه با شهوت و تحمل در مقابل تمسخر و اعتراض از دنیا و احتراز از

۱ــ منظور مضمون اشعار زیر است که در کتاب مثنوی آمده است:

از جمادی مردم و نامی شدم	وزنما مردم به حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مردن کم‌شدم
حمله دیگر بمیرم از بشر	تا بر آرم از ملایك بال و پر
از ملك هم بایدم پران شدن	و آنچه اندر وهم ناید آن شدن

۲ــ نسخه خطی پترمن صفحه ٤٣٤ برلین.

معاشرت با اشخاص پست و احمق، وبه‌پیروی از تقوی دعوت‌مینماید، و کسی را بهترین انسان میداند که دربارهٔ دیگران نیکی کند وسخنی را نیکوترین سخن میداند که مردم را براه راست ارشاد نماید.

بهترین شرح‌حال جلال‌الدین و پدر و استادان و دوستانش در کتاب مناقب العارفین تألیف شمس‌الدین احمد افلاکی یافت میشود. وی از شاگردان جلال‌الدین چلبی عارف نوهٔ مولانا متوفی سال ۷۱۰ هجری بود. همچنین خاطرات ارزش‌داری از زندگی مولانا در «مثنوی ولد» مندرج است که در سال ۶۹۰ هجری تألیف یافته وتفسیر شاعرانه‌ایست از مثنوی معنوی. مؤلف آن سلطان ولد فرزند مولاناست و او بسال ۶۲۳ هجری در لارنده متولد شد و در سال ۶۸۳ هجری بجای مرشد خود حسام‌الدین بمسند ارشاد نشست و در ماه‌رجب سال ۷۱۲ هجری‌در گذشت. نیز ازهمین شخص یك مثنوی عرفانی بنام «ربابنامه» در دست است.

در میان شروح متعدد که بمثنوی نوشته شده میتوان از اینها نام برد:

جواهرالاسرار و زواهرالانوار تألیف کمال‌الدین حسین‌بن‌حسن خوارزمی که به روایتی درسال ۸۴۰ هجری و به‌روایت دیگر درسال ۸۴۵ هجری در گذشته، این کتاب‌تمام مثنوی راشرح می کندومقدمه‌ای مرکب از ده فصل دارد که درباب عرفان است و در ظاهر قدیم‌ترین شرح مثنوی است، ولی بموجب نسخه‌های خطی که در دست است‌فقط سه‌کتاب اول آن باقی مانده. دیگر شرحی است بنام «حاشیهٔ داعی» تألیف نظام‌الدین محمود بن حسن‌الحسینی الشیرازی متخلص به‌داعی که به سال ۸۱۰ هجری تولد یافت و در سال ۸۶۵ هجری کلیات خود را جمع کرد که مرکب است از دیوان عرفانی و رسالات منثور وهفت مثنوی که در آن از سبك جلال‌الدین پیروی کرده و عبارتند از «کتاب مشاهد» سال ۸۳۶هجری «کتاب گنج‌روان» سال ۸۴۱ هجری «کتاب

چهل صباح» سال ۸۴۳ هجری «ساقی‌نامه» که نیز از عقاید صوفیانه بحث مـی کند.

دیگر «کشف‌الاسرار معنوی» در شرح دو دفتر اول تألیـف ابوحامدبن‌معین‌الدین تبریزی که این تألیف نیـز مقدمهٔ سودمندی دارد و تاریخ تألیف آن مقارن است با تاریخ دو شرح مذکور درفوق (نسخه خطی در موزه بریتانیا موجود است) دیگر «شرح شمعـی» بزبان ترکی که در سال ۹۹۹ هجری تـألیف یافته، دیگـر «لطائف المعنوی» و «مرآةالمثنوی» دوشرح ازعبداللطیف‌بن عبدالله‌العباسی و او همان است که حدیقهٔ سنائی راهم شرح کرده. همویك نسخه‌منقح مثنوی را بنام «نسخه ناسخهٔ مثنویات سقیم» تهیه کرده و شرحی‌برای لغات آن بنام لطایف‌اللغات تألیف نموده است. دیگر «مفتاح‌المعانی» تألیف سید عبدالفتاح‌الحسینی‌العسکری که در سال ۱۰۴۹ هجری از طرف شاگردش هدایت منتشر شد. از همو منتخباتی از مثنوی بنـام «درمکنون» بجا مانده، گذشته از شروحی که مذکور افتاد اشخاص ذیل هم شرح‌هائی به‌مثنوی نوشته‌اند:

میرمحمد نورالله احراری که شارح حدیقهٔ سنائی هم بـوده، میرمحمدنعیم که در همان زمان میزیسته و خواجه ایوب پارسی ۱۱۲۰ هجری. دیگر از شروح معروف «مکاشفات رضوی» تألیف محمدرضا است سال ۱۰۸٤ هجری دیگر «فتوحات المعنوی» از مولانا عبدالعلی صاحب (موزه بریتانیا «O. R» ۳۶۷) و دیگـر «حل مثنـوی» از افضل‌الله آبادی. دیگر تصحیح مثنوی (۱۱۲۲ هجری) تألیف محمد هاشم فیضیان. دیگر «مخزن‌الاسرار» از شیخ ولـی محمدبن شیـخ رحم‌الله‌اکبر آبادی (۱۱۵۱ هجری). یك شرح مخصوص دفترسوم مثنوی نیز هست که آن را محمد عابد تألیف کرده و نامش را «مغنی» نهاده، شرحی نیز به‌دفتر پنجم به زبان فارسی توسط معرف معـروف شعرای ایران یعنی سروری (مصطفی ابن‌شعبان) اهل گلیبولی ترکیه متوفی سال ۹۶۹ هجری تألیف یافته، از منتخبات مثنوی، گـذشته از

«درمکنون» که مذکور افتاد تألیفات ذیل را هم میتوان نام برد:

«لباب مثنوی» و «لب اللباب» واعظ کاشفی (حسین بن علی بیهقی کاشفی) متوفی سال ۹۱۰ هجری همچنین «جزیره مثنوی» از ملایوسف سینه‌چاك، با دو شرح بزبان ترکی سال ۹۵۳ هجری، «گلشن توحید» از شاهدی متوفی سال ۹۵۷ هجری و «نهربحر مثنوی» از علی‌اکبر خافی ۱۰۸۱ هجری همچنین «جواهراللعالی» از ابوبکر شاشی.»

شرحی دیگر تألیف عبدالعلی محمدبن نظام‌الدین مشهور به بحرالعلوم که در هند بچاپ رسیده و استناد مؤلف در معانی به‌فصوص الحکم و فتوحات محی‌الدین بوده است.

از شروح معروف مثنوی در قرنهای اخیر از شرح مثنوی حاج ملاهادی سبزواری و شرح مثنوی شادروان استاد بدیع‌الزمان فروزانفر که متأسفانه بعلت مرگ نابهنگام وی ناتمام مانده و فقط سه مجلد مربوط به دفتر نخست مثنوی چاپ و منتشر شده است و همچنین شرح مثنوی علامه محمدتقی جعفری تبریزی باید نام برد.

عابدین پاشا در شرح مثنوی این دو بیت را به‌جامی نسبت داده که دربارهٔ جلال‌الدین رومی و کتاب مثنوی سروده:

آن فریدون جهان معنوی — بس بود برهان ذاتش مثنوی
من‌چه گویم وصف آن‌عالی‌جناب — نیست پیغمبر ولی‌دارد کتاب

شیخ بهاءالدین عاملی عارف و شاعر و نویسنده مشهور قرن دهم و یازدهم هجری درباره مثنوی معنوی مولوی چنین سروده‌است:

من نمی گویم که آن عالی‌جناب — هست پیغمبر، ولی دارد کتاب،
مثنوی او چو قرآن مدل — هادی بعضی و بعضی را مذل

میگویند روزی اتابك ابی‌بکر بن سعد زنگی از سعدی می‌پرسد: «بهترین و عالی‌ترین غزل زبان فارسی کدام است؟» سعدی درجواب، یکی‌از غزلهای جلال‌الدین محمدبلخی (مولوی) رامیخواند که‌مطلعش این است:

هر نفس آواز عشق میرسد از چپ و راست

ما بفلك میرویم عزم تماشا كراست

برخی گفته‌اند كه سعدی این غزل را برای اتابك فرستاد و پیغام داد: «هرگز اشعاری بدین شیوائی سروده نشده و نخواهد شد ای كاش به‌روم میرفتم و خاكپای جلال‌الدین را بوسه میزدم».

(شرح احوال عرفانی و بررسی تأثیر آثار و افكار جلال‌الدین محمد بلخی (مولوی) در فصل نهضت تصوف ایرانیان دراین مجلد خواهد آمد).

اكنون چند بیت از مثنوی معنوی مولوی به‌عنوان تبرك درج میشود:

موسیا آداب دانان دیگرند

سوخته جان و روانان دیگرند

در درون كعبه رسم قبله نیست

چه غم ارغواص را پاچیله نیست

هندیان را اصطلاح هند مدح

سندیان را اصطلاح سند مدح

زانكه دل جوهر بود گفتن عرض

پس طفیل آمد عرض جوهر غرض

آتشی از عشق درخود برفروز

سر بسر فكر و عبارت را بسوز

موسی و عیسی كجا بد آفتاب

كشت موجودات را میداد آب

آدم و حوا كجا بود آن زمان

كه خدا افكند در این زه كمان

این سخن هم ناقص است و ابتر است

آن سخن كه نیست ناقص زان سر است

گر بگویم زان بلغزد پای تو
ور نگویم هیچ از آن ای وای تو
من نخواهم لطف حق را واسطه
که هلاك خلق شد این رابطه
لاجرم کوتاه کردم من سخن
گرتوخواهی از درون‌خود بخوان
ور بگویم عقلها را بر کند
ور نویسم بس قلمها بشکند
گر بگویم زان بلغزد پای تو
ور نگویم هیچ از آن ای وای تو
نی نگویم زانکه تو خامی هنوز
در بهاری و ندیدستی تموز
این‌جهان‌همچون‌درخت‌است‌ای کرام
مابر او چون میوه‌های نیم خام
سخت گیرد خامها مر شاخ را
زانکه در خامی نشاید کاخ را

***

ابلهان تعظیم مسجد می کنند
برخلاف اهل دل جد می کنند
این‌مجازاست آن‌حقیقت‌ای‌خران
نیست مسجد جز درون سروران

کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی

کمال‌الدین ابوالفضل اسماعیل اصفهانی پسر جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی شاعر مشهور قرن ششم، از شاعران بزرگ قرن هفتم هجری است. وی تمام مدت عمر خویش را در مولد خوداصفهان گذرانده و مانند پدر مداح آخرین پادشاهان خوارزمشاهی وبزرگان

خانواده صاعدیان (آل صاعد) بود که پیشوایان مذهب حنفی در اصفهان بودند.

کمال‌الدین اسماعیل شاعر بزرگ و نازک خیال این دوره حمله‌های وحشتناک مغولان را دیده و شاهد وقایع ناگوار اصفهان بوده است، یعنی جنگهای خوارزمشاهیان با مغولان و استیلای مغول بر اصفهان در سال‌های ۶۳۳ - ۶۳۴ هجری و زدوخوردهای شافعیان و حنفیان اصفهان و کشتار مهیبی که در نتیجه این اغتشاش‌ها روی داد. بهمین مناسبت با ابراز تأثر و تألم عمیق سروده است:

کس نیست که تا بر وطن خود گرید
بر حال تباه مردم بد گرید
دی برسر مرده‌یی دوصد شیون بود
امروز یکی نیست که بر صد گرید

پس از این واقعه کمال‌الدین اسماعیل در گوشه‌ای منزوی شد، و اندکی بعد در دوم جمادی‌الاولی سال ۶۳۵ هجری در انزوا وفات یافت. سبب مرگ وی را چنین نوشته‌اند که برحسب اتفاق بدست مغولی کشته شد.

کمال‌الدین اسماعیل از شاعران بزرگ ایران است و در جزو سخن‌سرایان درجهٔ دوم بشمار میرود. در قصیده و غزل قادر بوده و پیشوای غزل‌سرایان عراق در قرن هفتم شمرده میشود. دیوان وی شامل هفت هزار بیت است در اشعار خود مضمون‌های دقیق و تازه بسیار آورده و بهمین جهت او را خلاق‌المعانی لقب داده‌اند و سبک شاعران عراق را وی به اوج کمال رسانده و رساله‌ای ادبی به‌زبان تازی بنام رسالة‌القوس نوشته است.

اثیرالدین عبدالله اومانی

اثیرالدین عبدالله اومانی از مردم اومان نزدیک همدان بود. وی از شاگردان خواجه‌نصیرالدین طوسی بشمار آمده و مداح اتابک

مظفرالدین ازبك و سلیمان‌شاه‌بن پرچم ایوایی پیشوای یکی از خاندانهای کرد بوده است و بهمین علت بیشتر عمر خود را دربغداد گذرانده و به‌سال ۶۶۵ هجری جهان را بدرود گفته است. اثیرالدین اومانی از شاعران بزرگ قرن هفتم هجری است و به‌سبك شاعران عراق قصیده سرایی کرده و معانی دقیق دراشعار خود بسیار آورده وبهمین جهت در زمان خویش بسیار معروف بوده است. دیوان وی شامل پنجهزار بیت است و در میان آن اشعار قطعات اخلاقی بسیار خوب دارد و در این سبك استاد بوده است.

پوربهای جامی

ملك‌الشعراء پوربهای جامی از شاعران درجه دوم قرن‌هفتم بشمار میرود. وی در اوایل عمر خود در خراسان میزیست وخاندان وی در ولایت جام منصب قضا داشتند. او ازمداحان‌خواجه‌وجیه‌الدین زنگی بن خواجه طاهر فریومدی مستوفی خراسان بود و در زمانی که ارغون‌خان حکمران خراسان بود مورد توجهش قرار گرفت و او را به‌تبریز برد. در تبریز با شاعران آذربایجان که از نزدیکان صاحب‌ دیوان جوینی بودند ملاقات و مشاعره کرد و به‌سلك ایشان داخل شد و تاآخر عمر در آذربایجان بسربرد و در اواخر قرن هفتم جهان را بدرود گفت. پوربهای جامی درقصیده‌سرایی زبردست بود و دیوان اشعار او در دست است و نخستین کسی است که کلمات و اصطلاحات مغولی را در شعر آورده است.

قانعی طوسی

بهاءالدین احمدبن محمود قانعی طوسی از شاعران قرن هفتم هجری است وی نخست در خراسان میزیست در سال ۶۱۷ هجری در اثر فتنه مغول از ایران گریخت و از راه دریا به عدن و مدینه ومکه و بغداد رفت و به‌بلادروم‌عزیمت کرد و در دربار سلطان علاءالدین

کیقباد سلجوقی‌وارد شد و ملك‌الشعرای او گردید و سپس در دربار جانشینان وی غیاث‌الدین کیخسرو وعزالدین کیکاوس همین مقام را داشت و تانزدیك چهل سال در این مقام باقی بود و در اواخر قرن هفتم درگذشت. قانعی درقصیده‌سرایی نیزمهارت داشته‌وازاوجزبعضی اشعار نمانده است. با آنکه مدت چهل‌سال شعر می گفته و وقایع مربوط به‌پادشاهان سلجوقی را به‌نظم درآورده است و کتابی به‌اسم سلجوقنامه در تقلید شاهنامه سروده که شامل سی مجلد و سیصد هزار بیت شعر بوده و گذشته از آن کتاب کلیله ودمنه را هم نظم کرده‌بودولی از آن همه چیزی بجز کلیله‌ودمنه‌بدست نیست.

امامی هروی

رضی‌الدین ابوعبدالله محمدبن عثمان امامی هروی از شاعران دانشمند شهر هرات بود و پادشاهان آل کرت را مدح می گفت وسپس به‌کرمان رفت و مدتی پادشاهان و امیران آن‌دیاررا مدح گفت و بعد به‌اصفهان رفت و بازمانده عمر خود را دراصفهان گذراند و چون در زبان و ادبیات عرب مهارت بسیار داشت در زمان خویش بسیار معروف شد و حتی بعضی از معاصران، وی‌رابرسعدی ترجیح دادند. امامی‌هروی در روز هفدهم محرم سال ٦٨٦ هجری در قصبه لنجان اصفهان جهان را بدرود گفت. وی از شاعران درجه دوم قرن هفتم ایران بود و در قصیده‌سرایی بسبك عراقی مهارت داشت. دیوان‌اشعار او شامل نزدیك دو هزار بیت بدست مانده است و در زبان عرب‌نیز آثاری دارد که از آن جمله است شرحی که برقصیده بائیه‌ذوالرمه شاعر معروف عرب نوشته است.

مجدالدین همگر یزدی شیرازی

خواجه مجدالدین بن‌احمد همگر معروف به ابن‌همگر و مجد همگر از شاعران معروف قرن هفتم هجری است. مولدش راحمدالله

مستوفی در تاریخ گزیده و خواندمیر در حبیب‌السیر و بعضی‌دیگر در یزد دانسته و غالب تذکره نویسان مانند احمدامین در هفت اقلیم و لطفعلی بیگ آذربیگدلی در آتشکده و هدایت در مجمع‌الفصحاء وی را شیرازی شمرده‌اند. بطوریکه تحقیق شد وی از بزرگ زادگان یزد بوده ولی چون بیشتر در شیراز می‌زیسته به‌شیرازی معروف شده و خود نسب خویش‌را به ساسانیان میرساند، مدتی در اصفهان میزیسته و سپس به‌فارس رفته و در خدمت اتابکان سلغری فارس زیسته و پس از انقراض این خاندان به‌اصفهان بازگشته وازمداحان بهاءالدین محمد پسر شمس‌الدین صاحب دیوان حکمران اصفهان بوده است. در زمانی که در فارس بوده مدتی جزو مداحان اتابك سعدبن‌ابی بکربن سعدبن زنگی ممدوح معروف سعدی بوده و خودمی گوید که سمت وزات او را داشته است و عاقبت در سال ۶۸۶ هجری در اصفهان‌وفات یافته است. مجدهمگر در غزل و قصیده مهارت تام داشته وازبزرگان خوشنویسان و شاعران قرن هفتم بشمارمیرود. دیوان وی شامل‌نزدیك هفت هزار بیت است و در آن میان اشعار لطیف بسیار دارد.

بدرالدین جاجرمی

بدرالدین جاجرمی از شاعران معروف قرن هفتم هجری است. وی به‌سبك عراقی قصیده میسروده وهمواره‌دراصفهان زیسته است. در اواخر عمر در سلك مداحان بهاءالدین محمد جوینی درآمد وبهمین جهت شمس‌الدین صاحب‌دیوان را هم مدح گفته است. وفات او راسال ۶۸۶ هجری در اصفهان ثبت کرده‌اند دیوان وی شامل نزدیك چهار هزار بیت است و منظومه‌ای در اختلاجات سروده است.

شمس‌الدین محمد جوینی صاحب دیوان

شمس‌الدین محمدبن بهاءالدین محمد جوینی صاحب دیوان از خانواده معروف جوینیان بود که رجال بسیار از ایشان در اواخر

قرن ششم و قرن هفتم هجری چه در دولت‌خوارزمشاهیان و چه در دولت مغول مقامات مهم داشته‌اند و همه‌دبیر و مستوفی و وزیر بوده‌اند.
وی برادر ارشد عطاملك جوینی‌است. پدرش بهاءالدین محمد درسال ۶۳۰ هجری صاحب دیوان خراسان شد و در سال ۶٤۱ هجری ازجانب امیرارغون‌خان نایب او در آذربایجان و گرجستان و روم گشت و پسرش شمس‌الدین از جوانی در دربار مغول بود وازعمال‌هولاگوخان بشمار می‌رفت و پس از فتح بغداد در سال ۶۵۷ هجری حکمران آن ناحیه شد و در سال ۶۶۱ هجری به‌وزارت هولاکو رسید و پس ازمرگ هولاکو در زمان ابقاخان در این مقام باقی بود تا آنکه در میان وی و مجدالملك یزدی که از برآوردگان اوبودنقاری درگرفت ومجد-الملك بنای سعایت را گذاشت و خاندان جوینیان را بخیانت متهم کرد و ابقاخان براین خانواده بدگمان شد. بهمین جهت نخست‌عطاملك را از حکمرانی بغداد عزل کرد و در این میان ابقاخان مرد وبرادرش تگودار احمد بجای او نشست و اوباصاحب دیوان چندان سخت‌نگرفت تا آنکه ارغون‌خان جانشین او شد و دراین زمان صاحب دیوان فرار کرده بود و در اصفهان میزیست و میخواست‌به‌هندوستان بگریزد و چون پابند خانوادهٔ خود بود مصمم شد نزد ارغون‌خان رود و دل او را نرم‌سازد و با آنکه ارغون بخوش‌رویی او را پذیرفت پس ازچندی فرمان داد که او را محاکمه کنندوقرارشدکه جریمه دهد ولی‌مبلغی که از فروش املاك خود فراهم ساخته بود پسندیده نیفتاد وارغون حکم کشتن او را صادر کرد و وی‌را عصر روز دوشنبه ٤ شعبان سال ۶۸۳ هجری در نزدیك اهر درآذربایجان کشتند و هرکس را که از خانواده او یافتند نابود کردند[1]. شمس‌الدین صاحب دیوان جوینی

۱ــ مجد همگر در رثای شمس‌الدین محمد صاحب دیوان رباعی مشهور زیر را سرود:

در رفتن شمس از شفق‌خون بچکید   مه چهره بکندو زهره گیسو ببرید
شب‌جامه‌سیه‌کرد ازاین ماتم وصبح   بر زد نفس سردو و گریبان بدرید

یکی از بزرگان تاریخ ایران است و از حیث تدبیر و کاردانی و مروت و بزرگواری وزیردست‌پروری و سخا و دانش گستری بسیار نام‌آور است در ادبیات قرن هفتم مقام بسیار رفیعی دارد زیرا که نویسندگان و شاعران بزرگ این دوره از نعم وی برخوردار شده‌اند و همه از او صلات گران قیمت گرفته و در حق وی مدح گفته‌اند. شمس‌الدین خود در نظم و نثر فارسی مهارت کامل داشته، بعضی از منشآت و مکاتیب او باقی است که قدرتش‌را در انشای‌فارسی مسلم می‌کند. و بعضی غزلیات و قصاید و قطعات که از او بجا مانده ثابت می‌کند که از شاعران زبردست زمان‌خودبوده‌است.

فخرالدین عراقی همدانی

فخرالدین ابراهیم بن بزرگ مهر بن‌عبدالغفار جوالقی‌همدانی، متخلص به‌عراقی یکی از بزرگترین شاعران غزل‌سرای ایران و یکی از عارفان بزرگ این دیار است. وی در سال ۶۱۰ هجری در روستای کمجان یا کمیجان در ناحیهٔ اعلم یا المر در میان همدان و اراك که در ۸۶ کیلومتری هر دو شهر است ولادت یافته است. در جوانی (هفده سالگی) شور تصوف در او پدید آمد و به‌همراهی چند تن از درویشان از همدان آهنگ هندوستان کرد (۶۲۷ هجری) و درمولتان جزو شاگردان شیخ بهاءالدین زکریا مولتانی عارف معروف قرن‌ششم جای گرفت و بیست و دوسال در خدمت او ماند و دختر او را به‌زنی گرفت و پس از مرگ وی‌جانشینش شد ولی چون مریدان دیگر زیر بار اطاعت او نرفتند. از هندوستان به مکه و مدینه رفت واز آنجا گذارش به‌بلادروم‌افتاد ودرشهرقونیه‌بخدمت صدرالدین‌قونیوی رسید و کتاب فصوص‌الحکم محیی‌الدین ابن‌العربی‌را که‌معروف‌ترین کتاب تصوف در آن زمان بود نزد وی درس خواند و در آن دیار معروف شد تا بحدی که معین‌الدین پروانه حکمران آن دیارمجذوب وی گشت و برای او در شهر توقات خانقاهی ساخت ولی پس ازمرگ

معین‌الدین وی از روم هجرت کرد و به شام و مصر رفت وشیخ‌الشیوخ مصر شد و سرانجام در هشتم ذیقعده سال ٦٨٨ هجری در دمشق زندگی رابدرودگفت ودرصالحیه‌نزدیك‌قبرمحیی‌الدین‌ابن‌العربی مدفون‌شد.

فخرالدین ابراهیم عراقی همدانی یکی از شاعران استاد ایرانی است که غزل عارفانه را بسیار لطیف و طرب‌انگیز و سوزناك سروده است و شعر او وجد و شورخاصی داردودرمنتها درجهٔ زیبایی غزل عارفانه است. دیوان قصاید و غزلیات او شامل چهارهزار و هشتصد بیت در دست است و بجز آن منظومه‌ای بروزن حدیقهٔ سنایی به‌اسم عشاق‌نامه یا ده‌نامه برای شمس‌الدین صاحب‌دیوان سروده است.

در نثر فارسی کتاب بسیار معروفی در تصوف تألیف کرده است به‌اسم لمعات که در نهایت شور و لطف نوشته و انشای عاشقانهٔ بسیار لطیفی دارد و آن را پس‌ازدرس‌خواندن نزد صدرالدین قونیوی نوشته و به‌استادخود نموده و از او اجازه انتشار گرفته است. این کتاب از بهترین آثار متصوفه در زبان فارسی است و شرح‌های متعددبرآن نوشته‌اند از آن جمله است شرحی که عبدالرحمن جامی شاعرمعروف قرن نهم هجری به‌اسم اشعةاللمعات در سال ٨٨٩ هجری برآن‌پرداخته است و شرح شاه نعمت‌الله ولی و شرح صاین‌الدین علی ترکهٔ‌اصفهانی متوفی در سال ٨٣٥ هجری بنام الضوء وشرح‌شیخ یارعلی‌شیرازی بنام اللمحات فی شرح‌اللمعات و شرح خاوری و شرح برهان‌الدین ختلانی متوفی سال ٨٩٣ هجری‌وشرح‌درویش‌علی‌بن‌یوسف کوکهری در آغاز قرن نهم هجری. فخرالدین‌ابراهیم عراقی همدانی رساله‌ای نیز در اصطلاحات تصوف تألیف کرده است. عراقی از دختر بهاءالدین زکریا پسری داشته است بنام کبیرالدین. (شرح حالات عرفانی فخرالدین عراقی همدانی در فصل نهضت تصوف ایرانیان در این تألیف خواهد آمد) از اشعار اوست:

چو آفتاب رخت سایه بر جهان انداخت
جهان کلاه ز شادی بر آسمان انداخت

سپاه عشق تو از گوشه‌بی کمین بگشود
هزار فتنه و آشوب در جهان انداخت
حدیث حسن تو هرجا که در میان آمد
ز ذوق هر که دلی داشت بر میان انداخت
قبول تو همه‌کس را برآشیان جا کرد
مرا ز بهر چه آخر در آستان انداخت
چو در سماع عراقی حدیث دوست شنید
بجای خرقه به‌قوال جان روان انداخت

رفیع‌الدین مسعودلنبانی

رفیع‌الدین مسعود لنبانی از مردم لنبان نزدیك اصفهان بود و همواره درآن دیار زندگی میکرد از جزئیات احوال وی اطلاع‌دقیقی در دست نیست جز آنکه عمرش طولانی نشده و در زمان خود درمیان شاعران فارسی‌زبان بسیار معروف بوده است ودراصفهان درسال ۶۳۰ هجری جهان را بدرود گفته و در همانجا مدفون شده‌است.

رفیع‌الدین مسعود لنبانی از شاعران معروف سبكَ عراقی است و دیوان وی شامل نزدیك سه‌هزار بیت است که در آن میان اشعار لطیف و مضمون‌های تازه بسیار دارد.

ضیاءالدین محمود خجندی

ضیاءالدین محمودبن‌جلال‌الدین مسعود خجندی‌معروف به‌فارسی از شاعران معروف اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری است وی در اصل از مردم خجند بود و پدرش در زمان قطب‌الدین محمد تکش خوارزمشاه از خجند بخوارزم رفت و در دربار خوارزمشاهیان به‌مقام عالی رسید تا بحدی که در زمان غیاث‌الدین بیرامشاه وزیر خراسان شد پسرش در این سفرها با وی همراه‌بود، ضیاءالدین بعد از کشته‌شدن پدرش در حمله مغولان جانشین پدر شد و به‌وزارت‌خراسان

منصوب گردید. ولی بعد از چندی از وزارت کناره گرفت و مدتی نزد امام فخرالدین رازی به‌تحصیل علوم پرداخت و سپس در جمع متصوفه داخل شد و از مریدان شیخ نجم‌الدین کبری گشت و نیز گفته‌اند که از مریدان ضیاءالدین ابوالنجیب سهروردی بود و عاقبت در هرات ساکن شد و در آنجا به‌سال ۶۲۲ هجری در گذشت.

ضیاءالدین فارسی مردی دانشمند بوده و تألیفات بسیار در تصوف و اصول و کلام داشته است. از آن جمله شرحی بر محصول امام فخررازی نوشته است. شعر فارسی را نیز نیکو میسروده است وقصاید به‌سبك عراقی بسیار گفته و از شاعران معروف زمان خود بوده است. دیوان اشعار وی شامل چهار هزار بیت در دست است.

نجیب‌الدین جرفادقانی (گلپایگانی)

نجیب‌الدین جرفادقانی (گلپایگانی) از شاعران توانای پایان قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری است وی در جوانی به‌بغداد رفت و در فتنهٔ مغولان مدتی در قلعه و شاق مقیم بود و امیران آن را مدح میکرد و چون رکن‌الدین غورسانجی برادر جلال‌الدین خوارزمشاه عراق و کرمان را گرفت و عمادالملك ساوجی وزیر او شد بواسطهٔ روابطی که نجیب‌الدین با این وزیر داشت با او به‌اصفهان رفت ونزد آن پادشاه قربی یافت و جزو عمال دربار او در آنجا شد و معروف است که در این موقع چون بدان منصب رسید پادشاه خلعت و جایزهٔ نقد به‌وی داد و او از بلندی همت که داشت آن زر را از مجلس سلطان که بیرون می‌آمد به‌تنگ‌دستان داد و چون سلطان رکن‌الدین از اصفهان به‌ری و فیروزکوه رفت و با سپاه مغول جنگ کرد و کشته شد. نجیب‌الدین از کار خویش استعفا جست و به‌وطن خویش رفت و در انزوا بود تا در آنجا به‌سال ۶۶۵ هجری جهان‌را بدرود گفت. نجیب‌الدین جرفادقانی یکی از بهترین‌شاعران سبك عراقی درقرن‌هفتم هجری است و مضمون‌های بسیار بدیع در الفاظ رقیق دارد دیوان

اشعار وی شامل چهار هزار بیت قصیده بدست است و مثنوی بشر و هند نیز از اوست که در همان قلعهٔ و شاق سروده است.

دکتر ذبیح‌الله صفا درباره شیوهٔ شاعری و سبک نجیب‌الدین جرفادقانی چنین اظهارنظر کرده است:

«نجیب با همه بد روزگاری و سیه‌بختی که دوران نامساعد و پرآشوبش برای او ببار آورده‌و او را از هجوم مصائب به شکایت واداشته بود[1] مردی بلندهمت و ابی‌الطبع و درهمان حال شاعری بسیار توانا وچیره دست بود و در قصیده‌سرایی از بهترین جانشینان شاعران بزرگ پایان قرن ششم هجری در عراق شمرده‌میشد. کلامش با وجود بکار بردن صنایع والتزامات مختلف روان وعذب و در عین حال منتخب و استوار است. ایراد معانی مختلف‌همراه با تشبیهات و ترکیبات استعاری و مضامین مبتنی برتخیلات‌باریك و دل‌انگیز برای او چنان سهل است که مطلقاً درسهولت وروانی کلام او تأثیر نمی کند. سخنش در روانی و انسجام و اشتمال برمعانی مبتکر یادآور کلام سحارانوری و متابعان اوست و وی اگرچه واقعاً تابع انوری نیست ولی مانند همان شاعر در استفاده از مسائل علمی برای خلق‌مضمون‌های شعری استاد است»[2].

فریدالدین احول اصفهانی

فریدالدین احول اصفهانی از شاعران قرن هفتم هجری است اصل وی از اسفراین بود ولی چون مدتی در اصفهان زندگی کردبه اصفهانی معروف شد. درجوانی ازخراسان به‌هندوستان و سپس به‌فارس

۱ــ چنانکه

به‌ساز گردش ایام غصه‌ها خوردم — که هیچکس ندهد شرح آن به‌صدطومار
مرا به‌مجلس محنت زمانه جامی داد — که می فزاید از آن لحظه‌لحظه رنج‌خمار
بشخصم ارهمه‌پیکان‌فقروفاقه رسید — نیم ز حرص‌دهان‌باز‌کرده چون سوفار
چه سود آب معانی بجویبارسخن — چو شاخ جودو معانی از آن نیارد بار

۲ــ تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا جلد سوم صفحه ۴۱۹.

رفت و بدربار اتابکان فارس درآمد و مدتی مداح سعدبن‌ابی‌بکر بن سعد زنگی بود و در ضمن به‌نظام‌الدین وزیر وی پیوستگی‌داشت. بطوریکه نوشته‌اند[۱] میان وی و شاعران عراق و فارس که در آن‌زمان بودند رقابت افتاد و در این رقابت هر کدام‌قصیده‌ای نزد صدرالشریعه بخاری فرستادند و او امیرر کن‌الدین میرآب را که از ادیبان معروف زمان بود به‌امتحان ایشان گماشت و دراین امتحان برتری فریدالدین ثابت شد و سپس وی از شیراز به‌اصفهان رفت و تا آخر عمر دراصفهان مقیم بود و در اوایل قرن‌هفتم دراصفهان رحلت کرد و بعضی هم مرگ وی را در بخارا نوشته‌اند فریدالدین احول قصاید نیکو به‌سبک‌عراقی می‌سروده ولی بیش‌ازدیگران به‌صنایع‌لفظی و محسنات کلام‌دلبستگی داشته وبهمین‌جهت‌اشعاروی به‌سبک‌قطران ورشید وطواط وعبدالواسع جبلی نزدیک‌تر است و در عروض و قافیه و صنایع شعری مهارت تام داشته است. دیوان اشعار وی شامل سه‌هزاروپانصد بیت در دست است.

سعدی شیرازی

(مشرف‌الدین) یا مصلح‌الدین‌ابومحمدعبدالله‌بن مشرف‌بن‌مصلح بن مشرف سعدی شیرازی بی‌تردید بزرگترین شاعر ایران و یکی از بزرگترین شاعران جهان است تاکنون هیچ کس در زبان فارسی به روانی و لطف و سادگی و شیوایی و انسجام و فصاحت و فریبندگی الفاظ او شعر نسروده‌است و بهمین جهت غزلهای او در زبان‌فارسی بی‌نظیر است و چون منتهای سادگی و روانی رادرساده‌ترین احساسات طبیعی بکار برده بهرزبانی که ترجمه شود از زیبایی آن کاسته نخواهد شد و بهمین سبب در تمام عالم معروف‌شده و در سلک بزرگان فرزند آدمی درآمده است.

۱ــ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تألیف شادروان سعید نفیسی جلد اول صفحه ۱۶۶

دکتر ذبیح‌الله صفا درباره عظمت مقام سعدی در ادبیات پارسی مینویسد[۱]: «بی‌تردید بزرگترین شاعری است که‌بعد ازفردوسی آسمان ادب فارسی را به‌نور خیره کنندهٔ خود روشن ساخت و آن روشنی با چنان نیرویی همراه بود که هنوز پس از گذشت هفت قرن تمام از تأثیر آن کاسته نشده است و این اثر تاپارسی برجایست همچنان‌برقرار خواهد ماند. زبان استادانهٔ فصیح او زبان دل و عشق و محبت و او خود نشانهٔ تمام عیاری است از «آدمیت» بهمان معنی بسیار کاملی که بیان کرده است»[۲]

سعدی در حدود سال‌های ۶۰۵ یا ۶۰۶ هجری در شیراز تولد یافت و در ذیحجه سال ۶۹۰ یا سال ۶۹۱ هجری درحالی‌که بیش از هشتاد سال از عمرش گذشته بود زندگی را در شیراز بدرود گفت و در همانجا مدفون گردید.

در مسلک سعدی از یکسان شمردن‌خیروشر و بی‌اعتنائی‌عارفانه به‌عقاید مردم خبری نیست برعکس وی بحسن شهرت و لزوم احترام به‌بزرگان و بقای نیکنامی معتقد است و این‌اصل را هم در زندگانی خود و هم در تصنیف‌های خودنمایان ساخت[۳] سعدی درشیراز ازدرمیان خاندانی که از «عالمان دین‌بودند»[۴] ولادت یافت وی از دوران کودکی زیر تربیت‌پدر قرارگرفت و ازهدایت‌و نصیحت اوبرخوردار گشت ولی پدرش بی‌هنگام مرد و در کودکی یتیم شد (گویا در ۱۲ سالگی) و سپس در حجر تربیت نیای مادری خود که بنابربعض‌اقوال مسعودبن مصلح‌الفارسی پدر قطب‌الدین شیرازی بوده، قرار گرفت

۱ـ تاریخ ادبیات درایران‌تألیف دکترذبیح‌الله‌صفا جلدسوم‌بخش اول صفحه۵۸۶.

۲ـ تن آدمی شریف است بجـان آدمیت
نه همین لباس زیباست نشان آدمیـت

۳ـ تاریخ ادبیات فارسی تألیف هرمان اته آلمانی ترجمه دکتر رضازاده شفق صفحه ۱۶۷

۴ـ چنانکه خود گفته است:
همه قبیلهٔ من عالمـان دین بودند مرا معلـم عشق تو شاعری آموخت

و مقدمات علوم ادبی و شرعی را در شیراز آموخت و سپس درهنگام لشکرکشی سلطان غیاث‌الدین پیرشاه پسر سلطان محمد خوارزمشاه و تندباد هجوم مغولان برای اتمام تحصیلات به‌بغداد رفت (۶۲۰ یا ۶۲۱ هجری) او در آنجا به‌ادامه تحصیل در مدرسه‌معروف نظامیه پرداخت، طبع سرگشته وی عصای جهانگردی در کفش نهاد بسی‌جاها و چیزهارا سیر کرد و دید ولی بسیاری هم ازخودبرآن افزود تا سرگرم‌سازد و بیاموزد سیاحت وی را در بین‌النهرین و آسیای صغیر سوریه، مصر و مکه میتوان مسلم‌دانست، ولی سفرهایش به‌کاشغر و هندوستان قابل قبول نیست. چنین نمی‌نماید که سعدی در همان‌زمان شاعری بنام بوده است[2] بهرحال بامسافرت به‌بغداد اولین‌دوره ادوار ثلاثه عمر سعدی یعنی دوره دانشجوئی او آغاز گردید در همین شهر بود که خدمت جمال‌الدین ابوالفرج عبدالرحمن ملقب به المحتسب پسر یحیی‌بن یوسف‌بن‌جمال‌الدین‌عبدالرحمن بن‌الجوزی (ابن‌جوزی دوم) را درك کرد که درهنگام سقوط بغداد بدست هولاگوخان مغول به‌قتل رسیده است (۶۵۶ هجری) از همین دوره با وجود قیود سخت فلسفهٔ اخلاقی و احکام که از التزام آنها چاره‌ای نداشت و جولان شاعرانه روح او را مانع بود اشعاری شیرین در وصف یك زندگی نوین نشاط‌انگیز و خوشگذرانی از قریحه او تراوش نمود که نام او را محبوب عامه قرارداد. درعین حال همت خود را متوجه‌تحصیل عرفان کرد و دراین راه استاد او شیخ شهاب‌الدین ابوحفص عمربن محمد سهروردی مؤسس سلسله‌سهروردیه (متوفی به سال ۶۳۲هجری) عارف معروف اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری بود. که‌شرح حالش در جلد دوم این تألیف (از ظهوررودکی تا شهادت‌سهروردی) نوشته شد.

۱ـ تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا جلد سوم بخش اول صفحه ۵۹۲ .

۲ـ تاریخ ادبیات ایران تألیف یان‌ریپکا ترجمه دکتر عیسی شهابی صفحه ۳۹۵.

سعدی بعد از طی این مراحل بعلت پریشانی اوضاع فارس دراثر حمله مغولان مجبور شد به غربت پناه‌برد وبدین‌ترتیب دورهٔ دوم عمر خود را که بین سالهای ۶۲۱ تا ۶۵۴ طول کشید آغاز کرد. در این مدت وی تقریباً کلیه ممالک را که اسلامیان میشناختند از مشرق تا مغرب سیاحت کرد و بنابگفتار خود در اقصای عالم گشت و با هرکسی ایام را بسربرد و بهر گوشه‌یی تمتعی یافت و از هرخرمنی خوشه‌یی برداشت[1].

بلخ و غزنه و پنجاب را دیدن کرد و به‌معبد سومنات رفت که در شبه‌جزیره کجرات واقع است و مدت کوتاهی‌نزد برهمنان آنجا بماند و خدعه‌ای را که در آن معبد بنام معجزهٔ بت بکار میبردند مشاهده نمود. بعد به‌دهلی رفت و لغت هندوستانی‌آموخت پس از راه دریا به‌یمن رفت و از آنجا به حبشه رهسپار شدوسرانجام باز به‌عربستان بر گشت[2].

بارها به‌زیارت مکه مشرف شد و مدتی در شامات بخصوص در دمشق و بعلبك اقامت نمود و در آنجا به‌وعظ پرداخت بعد در جوار بیت‌المقدس در بیابانی اقامت گزید و در آن محل بدست گروهی از جنگاوران صلیبی اسیر افتاده و به‌طرابلس برده شد و در خندق آنجا به‌اعمال شاقه وادارش کردند سرانجام توسط دوستی از اهل حلب باز خرید شد و رها گشت. سپس خود را ازچنگال دختر این شخص منعم نیز که زن تحمیلی او شده بود آزاد ساخت و بعد از سیاحت در شمال افریقا سرانجام به‌موطن خود شیراز بر گشت[3]

۱ــ در اقصای عالم بگشتم بسی　　بسر بردم ایام با هر کسی
تمتع بهر گوشه‌یی یافتم　　زهر خرمنی خوشه‌یی یافتم

۲ــ راجع به داستان مسافرت سعدی به‌سومنات ویمن رجوع شود به باب هشتم و نهم بوستان.

۳ــ درباب مسافرت مکه و شام و رفتن به‌بیابان قدس و داستان اسیر افتادن سعدی رجوع شود به‌باب دوم گلستان.

شهر شیراز در خلال این احوال صلح و آرامش خود را بازیافته بود و فرزند منعم سابق شاعر یعنی اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی زمام امور را بدست کفایت خود گرفته بود.

بدین ترتیب سعدی به دوره سوم زندگانی خود پا نهاد که سالهای اوج شهرت او محسوب است و از سال ۶۵۵ تا سال ۶۹۰ هجری ادامه یافت.

در این دورهٔ سکونت و آرامش بود که سعدی به تألیف و تصنیف مواد و مواضیعی که در نتیجه سی سال جهانگردی و آزمایش و مردم شناسی اندوخته بود اهتمام ورزید و در همان سال ۶۵۵ هجری نغزترین و پرمغزترین منظومه‌های پندآموزانه خود را که بوستان و آن را سعدینامه هم خوانند به رشتهٔ تحریر کشید که در ده باب عالیترین مطالب اخلاقی را مانند عدل و تدبیر، احسان، عشق، تواضع، رضا، قناعت، تربیت، شکر و توبه شرح میدهد و آن را با حکایتهای پرمغز وامثال و حکم تمثیل می کند. به‌ویژه باب سوم که در عشق است صبغهٔ عرفانی دارد و مبین لطیف‌ترین عقاید صوفیانه سعدی است.

یکسال بعد یعنی به‌سال ۶۵۶ هجری بود که سعدی دومین تألیف معروف خود یعنی گلستان را که بیشتر از بوستان شهرت پیدا کرد بیرون داد و آن از نثر و نظم مرکب است که نسبت به‌بوستان عمق مطالبش کمتر ولی تنوع و مضمونهایش بیشتر است. این کتاب مرکب از حکایتهایی است که بدرجهٔ حیرت‌آوری جذاب است و بعضی از آنها تاریخی و برخی افسانه‌ئیست و حکایتهایی هم ابداع خیال خود شاعر یا نتیجه یادداشتهای سفر اوست. گلستان هشت باب دارد ومطالب آن بیشتر شبیه بوستان است و از سیرت پادشاهان و درباریان، واخلاق درویشان، و فضیلت قناعت، و فوائد خاموشی، و عشق وجوانی و ضعف پیری و تأثیر تربیت و آداب صحبت بحث میکند. دراین تألیف بیشتر اشعار سعدی معطوف به‌مسائل پند و اخلاق است.

اشعار سعدی را میتوان بچند گروه منقسم نمود که تعیین ترتیب

تاریخی آنها خالی از اشکال نیست. اول قصاید عربی اوست که شاعر استادی خود را در آن زبان که‌ناچاردرایام تحصیلش در بغدادآموخته بوده است نشان میدهد، چنانکه در نتیجهٔ اقامت در دهلی در بعضی اشعار هم از اصطلاحات لغت هندوستانی بکار میبرد. اولین این قصاید مرثیه‌ایست که بمناسبت سقوط بغداد و زوال خلافت مستعصم در سال ٦۵٦ هجری ساخته[1]. دوم قصاید فارسی که قسمتی در مدح پادشاهان و وزیران و قسمی در مواعظ اخلاقی و دینی است نظیر ظهور احدیت در مرسم بهاران طبیعت و بزرگی آفریدگار، و کوشش در راه کسب تربیت، و گذران‌بودن این جهان و اجتهاد برای رسیدن به باقیات صالحات، و برگشتن شاعر به‌شیراز[2].

سوم مراثی شاعر است درباب اتابك ابوبکر (که در پنجم جمادی الثانی سال ٦۵۸ هجری درگذشت) و درباب پسر و جانشین او سعد دوم که فقط مدتی کوتاه بعد از پدر عمر کرد، نیز در خصوص امیر سیف‌الدین سوریه و یوسف‌شاه از اتابکان فارس متوفی در سال ٦٦۸ هجری و آخرین خلیفه عباسی همچنین افسوس از گذشتن ماه رمضان که معلوم میشود مورد تعلق خاطر شاعر بوده است.

چهارم عبارتست ازملمعات‌یعنی‌غزلیاتی که درابیات‌آن‌مصرعهای عربی و فارسی هردو بکار رفته و آخرین آن شعریست که مثلثات نامیده میشود، یعنی مرکب از سه زبان. زیرا در این شعر سعدی گذشته از فارسی و عربی از لغت‌های ترکی هم که میدانسته استفاده نموده.

۱ـ تأثر سعدی شیرازی را از سقوط حکومت عباسیان باید نتیجهٔ تعلق‌خاطروی به‌بغداد و اوضاع آرام زمان تحصیل در آن شهردانست که بدست قوم وحشی وخونخوار مغول منقرض شدند و ایران را نیز لگدکوب لشکریان خود کردندنه‌علاقه‌مندی به‌ادامه حکومت غاصبانه و ظالمانه آنان.

۲ـ اینها عناوین قصاید نیست بلکه از مطالب قصاید اقتباس شده برای این مطالب رجوع شود به‌قصاید ذیل: در وصف بهار، موعظه نصیحت، اندرز ونصیحت همچنین در نصیحت... توحید، برگشت بشیراز (سعدی اینك بقدم رفت و به‌سرباز آمد)... تا آخر.

پنجم شعر مصنوع دیگریست در ترجیع‌بند که مرکب است از غزلیات تأثرآمیز.

ششم تا نهم عبارتست از غزلیات در چهارقسمت یعنی طیبات و بدایع که در واقع نخبهٔ غزلیات شاعر است، دیگر خواتیم که مقصود اشعاریست که از حیث لفظ و معنی ارزش خاصی دارد و پخته‌ترین محصولات قریحه استاد است و معنای آن بطور انحصار مربوط به‌عشق الهی است. دیگر غزلیات قدیم که ازدورهٔ جوانی شاعر تراوش‌نموده.

دهم اشعار صاحبیه است که عبارتست از قطعاتی حکمی و بدون تردید مربوط است به صاحب دیوان اولین وزیر هلاکوخان وبه‌خلف او شمس‌الدین محمد جوینی معروف که سعدی بـا او روابط دوستی نزدیك داشته است.

(درگذشت او در سال ۶۸۳ هجری اتفاق افتاد.) میتوان گفت این اشعار کتابی در دستور سیاست و کشورداری‌است.

یازدهم مقطعاتست که اشعار کوتاهی است و شباهتی به اشعـار قسمت‌های اخیر درگذشته دارد.

دوازدهم رباعیات و مفردات است.

گذشته از اینها مطایبات یا اشعار هزلی که در بعض نسخه‌ها بنام خبیثات نیز مشاهده میشود که حاوی اشعار ناروائیست و تنها عذری که سعدی بحکم مقدمه تازی که نوشته، برای سـرودن چنـان اشعار ناسزاوار آورده اینست که گویا امیری از وی خواستار شده و او از نظم آنها (که حرفهٔ سخن‌پردازی را پست می کند) چاره‌ای نداشته.

علاوه برآنچه مذکور افتاد تقریباً در تمام نسخه‌ها کلیات که در اولین ترتیب و تصنیف آنها که هنوز کامل نیست مقدمه‌ایست از علی‌بن‌احمدبن‌ابوبکر بیستون و بروایتی ابن‌ستون مربوط به‌سالهای ۷۲۶ ـ ۷۳۴ هجری شش، یا صحیح‌تر بگوئیم هفت رسالهٔ منثوراست. نخستین این رساله‌ها مقدمه‌ایست، دومین مرکبست از پنج مجلس که با قصیده‌ای در حمد خدا و نعت رسول شروع می کند و از مطـالبی

مانند مقایسهٔ حیات فانی با زندگانی جاودانی، ایمان و بیم از خدایتعالی، عشق الهی، جستن و یافتن حق تعالی صحبت می کند. رسالهٔ سوم از خود سعدی نیست بلکه محتوی سئوالهائی از وزیر شمس‌الدین جوینی و جوابهای سعدی است.

رسالهٔ چهارم درباب عقل و عشق است و در واقع نظر سعدی را در جواب سؤال مولانا سعدالدین معلوم میدارد که ضمن هشت بیت از شیخ پرسیده کدامیك از عقل و عشق میتواند بنده را بخداوند تعالی برساند. پنجم موسوم است به‌نصیحة‌الملوك که بنظر برخی از محققان مقدمه‌ای بوده به‌منظومهٔ (صاحبیه)[1] رسالهٔ ششم مرکب از سه قسمت مختصر است که اولی و آخری باز بطور مستقیم از قلم سعدی تراوش نکرده. اولین آن دو عبارتست از شرح ملاقات شیخ با سلطان اباقاخان حکمران مغولی که در ۶۶۳ هجری بجای پدرش هلاکوخان جلوس کرد و دومین پندیست به اتکیانو حاکم فارس (۶۷۰ - ۶۶۷ هجری) و سومی شرح ملاقات دیگریست با ملك شمس‌الدین (رئیس دیـوان مالیات فارس از تاریخ ۶۷۶ هجری به‌بعد) در بعض نسخه‌های خطی یك رسالهٔ هفتم نیز دیده میشود که در واقع تقلیـد لاابالیانه‌ایست از مواعظ رسالهٔ دوم و شاید آنهم در ازاء سؤال مشابه رساله قسمت موسوم به‌خبیثات نوشته شده که در مجموعه‌های معمولی بنام مجلس هـزل یا هزلیات ضبط است و آن بواسطه نه حکایت بنام مضحکات بلافاصله بعد از خبیثات می‌آید. مثنوی دیگری که به سعدی نسبت داده شده ولی بعقیده بعضی انتساب غلطی است «پندنامه» نام‌دارد که به سبك شعر عطار ساخته شده و آن نیز با خطاب «کریما» آغاز می کند و در هرصورت محسنات سخن سعدی در آن دیده میشود و چنانکه ریو[2] ذکر

۱- تاریخ ادبیات فارسی تألیف هرمان‌اته آلمانی ترجمه دکتر رضازاده شفق صفحه ۱۷۱

۲- جلد دوم فهرست ریو صفحه ۸۶۵

کرده به‌سال ۸۴۲ هجری آن‌را از آثار قریحه استاد محسوب میداشته‌اند[۱].
بهرحال فعالیت ادبی سعدی چندین‌جانبه است و از آن مهمتر اینکه به‌هرچه دست زده استادی خود را در آن به‌منصهٔ ظهور رسانیده است رو یهمرفته به‌تفکرات عارفانهٔ انتزاعی زیاد علاقه‌مند نیست جز اینکه از آنها برای زندگی عملی یعنی درمباحث اخلاقی ودرآموزندگی استفاده کند. درباره مداحی سعدی باید گفت که وی در دربار اتابکان فارس منزلتی یافته و به‌اتابك سعدبن‌ابی‌بکر بن سعد بن‌زنگی در ولیعهدی او منتسب شده و تخلص خود را از او گرفته و در ظاهر از همین زمان دورهٔ شاعری او شروع شده است. این‌اتابك سعد بعد از مرگ پدر که در ۶۵۸ هجری اتفاق افتاد بجای او نشست ولی دوازده روز بیشتر در این مقام نبود وچون‌هنگام‌مرگ پدر در شیراز نبود و در تفرش قم سکونت داشت موقعی که عازم بود در راه زندگی‌رابدرود گفت ولی چون در زمان پدر اختیار کارها بدست او بود سعدی در همین‌دوره مداح او بوده است و این شاهزاده در پرورش شاعران و ادیبان بسیار شایق بود وجمعی کثیر از بزرگان ادیبان ایران از وی متنعم شده‌اند پس از برچیده شدن دستگاه اتابکان فارس و استیلای مغول برآن دیار سعدی در سلك مداحان خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان و برادرش عطاملك جوینی‌درآمدو پس از مصایبی که برای این خانواده رخ داد دیگر سعدی به‌ممدوح دیگری اقبال نکرد و بازماندهٔ عمر خود را در پیری در خانقاهی که در شیراز داشته است به‌انزوا گذرانید. گویا قسمت اعظم غزلیات خودرا در این مدت‌سروده است. بدیهی است در مدت تقرب به‌دربار اتابکان فارس نه‌بعنوان یك شاعر درباری، بلکه بنابراکثر اقوال و همچنانکه از مطالعه در آثار او برمی‌آید، درعین انتساب بدربار سلغری و مدح پادشاهان آن‌سلسله،

۱ـ بقول ریو درکتاب (تاریخ محمدی) که در سال ۸۴۲ هجری تألیف شده آنرا از تصنیف‌های سعدی شمرده‌اند.

و نیز ستایش عده‌یی از رجال که در شیراز و یا در خارج از شیراز می‌زیسته‌اند، زندگی را به آزادگی و ارشاد و خدمت بخلق در رباط شیخ کبیر شیخ‌ابوعبدالله‌خفیف می گذرانیده‌وباحرمت بسیارزندگانی را بسر می‌برده است. عظمت مقام او در شعر و نثر و اخلاق و حکمت باعث شد که دربارهٔ وی و نحوهٔ زندگانیش روایاتی افسانه مانندرواج یابد که نمونهٔ قدیم‌تری از آنها را می‌توان در تذکرةالشعراء دولتشاه سمرقندی مطالعه کرد.

نکتهٔ مهمی که دربارهٔ سعدی قابل ذکر است شهرت بسیاریست که هم در حیات خویش حاصل کرد. پیداست که‌این‌موضوع درتاریخ ادبیات فارسی تا قرن هفتم هجری تازگی نداشت و بعضی از شاعران بزرگ مانند ظهیر و خاقانی در زمان حیات خود مشهور و در نزدشعر شناسان عصرشان معروف بودند اما گمان نمی‌رود که هیچیك از آنان در شهرت میان فارسی‌شناسان کشورهای مختلف ازآسیای صغیر گرفته تا هندوستان در عهد و زمان خود به‌سعدی رسیده باشند و اینکه او در آثار خویش چندجا بشهرت و رواج گفتار خوداشاراتی دارد، درست و دور از مبالغه است.[۱]

کلیات سعدی از نظم و نثر بطور تقریب شامل نه‌هزار بیت‌است که علی‌بن احمدبن‌ابی‌بکر معروف به‌بیستون در سال ۷۲۰ هجری‌جمع کرده است.

با سابقه‌ای که از اخلاق و روح‌بزرگ سعدی‌در دست هست‌بطور قطع میتوان گفت هیچگاه برای جلب نفع و رسیدن بمکنت، امیران را مدح نکرده است. باعث وی یا امور سیاسی و اجتماعی و یا اخلاقی بوده است.

سعدی در متن اجتماع قرار گرفته، با مردم آمیزش و باامیران آمد و شد داشت، پسر پادشاه وقت به وی ارادت میورزید و خاندان

۱ـ تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر ذبیح‌اللّه‌صفا جلد سوم صفحه ۶۰۰.

سلطنتی بدو احترام داشتند. با وجود همهٔ اینها سعدی یك قدم از دائره قناعت و عزت نفس دور نشده و از احترامی که بذات خویش داشته گامی عقب نگذاشته است ارتباط خود را با امیران وسیلهٔ جلب نفع نساخته، بلکه وسیلهٔ اندرز و تشویق آنان بمراعات مردمی و انصاف قرار میدهد. قصیدهٔ زیر در مدح اتابك ابوبکر سعد زنگی است واگر سعدی جز این قصیده‌ای نداشت سزاوار بود به‌آب‌زرنگاشته شده‌ومایهٔ مباهات وی قرار گیرد[1] زیرا در تاریخ ادبی‌ایران، یگانه و بی‌مانند است که بجای چاپلوسی و جبهه‌سائی بدین لهجه و زبان با پادشاه وقت سخن گویند چنانچه خود وی گفته است:

نه هر کس حق تواند گفت گستاخ
سخن ملکی است سعدی را مسلم

اینك چند نمونه از آنها:

بنوبتند ملوك اندرین سپنج سرای
کنون که نوبت تست ای ملك بعدل گرای
چه مایه برسر این ملك سروران بودند
چو دور عمر بسر شد درآمدند از پای

. . . .

نیاز باید و طاعت، نه شوکت و ناموس
بلند بانگ چه سود ومیان تهی چودرای؟
دو خصلتند نگهبان ملك و یاور دین
بگوش جان تواندازم این دو گفت‌خدای
یکی که گردن زور آوران بقهر بزن
یکی که از در بیچارگان به لطف درآی

در طی مدح ایلخان که بطورقطع هولاکو بوده است این بیت‌ها را میخوانیم:

۱ـ قلمرو سعدی نگارش علی‌دشتی صفحه ۳۴۷ ـ ۳۴۶.

هر نوبتی نظر بیکی می کند سپهر
هر مدتی زمین بیکی میدهد زمان
ای پادشاه روی زمین دور از آن تست
اندیشه کن تقلب دوران آسمان
بیخی نشان که دولت باقیت بر دهد
کین باغ عمر، گاه بهارست و گه خزان
چون کام جاودان متصور نمی‌شود
خرم کسی که زنده کند نام جاودان

در ضمن قصیده مدیحه مجدالدین که در سال ۶۸۰ هجری حاکم شیراز بوده است گوید:

جهان بر آب نهاده است وزندگی برباد
غلام همت آنم که دل بر او ننهاد
جهان نماند و خرم روان آدمئی
که باز ماند ازو در جهان به نیکی یاد
برآنچه میگذرد دل منه که دجله بسی
پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد
گرت ز دست برآید چو نخل باش کریم
ورت نصیب نیفتد چو سرو باش آزاد

در قصیده‌ای در ستایش علاءالدین عطا ملك جوینی مؤلف تاریخ جهانگشا و برادر صاحب‌دیوان که حاکم عراق عرب و خوزستان بود (۶۲۳ - ۶۸۱ هجری) این بیت‌ها آمده است:

اگر همین خوروخوابست حاصل از عمرت
بهیچ کار نیاید حیات بی‌حاصل
ثنای طول بقا هیچ فایده نکند
که در مواجهه گویند راکب و راجل
بلی ثنای جمیل آن بود که درخلوت
دعای خیر کنندت چنانکه در محفل

در ضمن مدح اتابک سلجوق‌شاه پسرسلغر (۶۶۱ ـ ۶۶۲ هجری) این بیت‌ها را سروده است:

جهان نماند و آثار معدلت ماند
بخیر کوش و صلاح وبعقل کوش‌وکرم
خطای بنده نگیری که مهتران ملوک
شنیده‌اند نصیحت ز کهتران خدم
خنک کسی که پس از وی حدیث‌خیر کنند
که جز حدیث نمی‌ماند از بنی آدم

در پایان چند بیت از قصیده مدح انگیانو در سال ۶۶۷ هجری از طرف هلاکوخان بحکومت فارس منصوب گردیده نقل میگردد. این بیت‌ها نمونه بارزی از شیوه قابل تحسین و عبرت‌انگیز استاد سخن سعدی شیرازی است که در تاریخ ادبیات پارسی بی‌نظیر می‌نماید.

بس بگردید و بگردد روزگار
دل بدنیا در نبندد هوشیار
ایکه دستت میرسد کاری بکن
پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار
اینکه در شهنامه‌ها آورده‌اند
رستم و روئین تن اسفندیار
تا بدانند این خداوندان ملک
کز بسی خلق است دنیا یادگار
اینهمه رفتند و ما ای شوخ چشم
هیچ نگرفتیم از ایشان اعتبار
ایکه وقتی نطفه بودی در شکم
وقت دیگر طفل بودی، شیر خوار
مدتی بالا گرفتی تا بلوغ
سرو بالائی شدی سیمین عذار

همچنین تا مرد نام آور شدی
فارس میدان و مرد کارزار
آنچه دیدی برقرار خود نماند
وآنچه بینی هم نماند برقرار
دیر و زود این شکل و شخص نازنین
خاك خواهد گشتن و خاکش غبار
اینهمه هیچ است چون می‌بگذرد
تخت و بخت و امر و نهی و گیرو دار
نام نیکو گر بماند ز آدمی
به کزو ماند سرای زرنگار

از حکایت‌ها و پندهائی که درباب سوم گلستان و باب ششم بوستان آورده و فضیلت قناعت و عزت نفس را با تعبیرهای گوناگون و تمثیل‌های جوراجور زیبا نشان داده است بخوبی میتوان استنباط کرد که سعدی اهریمن حرص را در بند افکنده و استغناء طبع وی‌را در نظر هیأت حاکمه و در میان مردم مکرم و محترم کرده است:

مرو در پی هرچه دل خواهدت
که تمکین تن نور جان کاهدت
یکی را ز مردان روشن ضمیر
امیر ختن داد طاقی حریر
ز شادی چو گلبرگ خندان شکفت
نپوشید و دستش ببوسید و گفت
چه خوبست تشریف شاه ختن
وزان خوبتر خرقهٔ خویشتن

نوع دوستی

شبی دود خلق آتشی برفروخت
شنیدم که بغداد نیمی بسوخت

یکی شکر گفتی در آن خاك و دود
که دکان ما را گزندی نبود

جهاندیده‌ای گفتش ای بوالهوس
ترا خود غم خویشتن بود و بس

پسندی که شهری بسوزد بنار
اگر خود سرایت بود بر کنار !؟

بجز سنگدل ناکند معده تنگ
چو بیند کسان بر شکم بسته سنگ

توانگر خود آن لقمه چون میخورد؟
چو بیند که درویش خون میخورد

ارزش حقیقی انسان

اگر هست مرد از هنر بهره‌ور
هنر خود بگوید نه صاحب هنر

اگر مشك خالص نداری مگوی
ورت هست خود فاش گردد ببوی

کمال است در نفس مرد کریم
گرش زر نباشد چه نقصان و بیم

مردم‌گرائی والای انسانی

بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یك گوهرند

چو عضوی بدرد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی‌غمی
نشاید که نامت نهند آدمی

تلاش والای انسانی

صاحبدلی بمدرسه آمد ز خانقاه
بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم: میان عالم و عابد چه فرق بود
تا اختیار کردی از آن این فریق را!
گفت آن گلیم خویش برون میبرد ز آب
وین سعی می کند که بگیرد غریق را

و در آن روزگاران کینه‌توزی که هرفرقه معتقدات خود را میزان حق میدانست و دیگران را گمراه تصور میکرد شاعر بزرگ اینگونه خودپسندی‌های قشری آدمی را نتیجه کوتاه فکری شمرد و از آن دشمنیهای کودکانه با قهرخند شاعرانه این‌چنین تمثیل کرد:

یکی جهود و مسلمان نزاع می کردند
چنانکه خنده گرفت از حدیث ایشانم
بطیره گفت مسلمان گر این قبالهٔ من
درست نیست خدایا جهود میرانم
جهود گفت بتورات میخورم سوگند
وگر خلاف کنم همچو تو مسلمانم
گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد
بخود گمان نبرد هیچکس که نادانم

جهان آدمیت

تن آدمی شریف است بجان آدمیت
نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
اگر آدمی بچشم است ودهان و گوش وبینی
چه میان نقش دیوار و میان آدمیت
خوروخواب وخشم وشهوت شغبست وجهل وظلمت
حیوان خبر ندارد ز جهان آدمیت

بحقیقت آدمی باش وگرنه مرغ باشد
که همین سخن بگوید به زبان آدمیت
مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی
که فرشته ره ندارد بمکان آدمیت
اگر این درنده‌خوئی ز طبیعتت بمیرد
همه عمر زنده باشی به‌روان آدمیت
رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند
بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت
طیران مرغ‌دیدی تو ز پای‌بند شهوت
بدرآی تا ببینی طیران آدمیت
نه بیان فضل کردم نه نصیحت تو گفتم
هم از آدمی شنیدیم بیان آدمیت

انتشار اشعار سعدی در دورترین نقاط جهان در قرن هشتم‌هجری

ابن‌بطوطه جهانگرد نامی مراکشی دربارهٔ شعر فارسی در چین، در سفرنامه خود (در نیمه اول قرن هشتم هجری) چنین آورده است:

«امیر بزرگ «قرطی» که امیرالامرای چین‌است ما را در خانهٔ خود مهمان کرد ودعوتی ترتیب داد که آن را (طوی) مینامند و بزرگان شهر در آن حضور داشتند، دراین مهمانی آشپزهای مسلمان دعوت کرده بودند که گوسپندها را ذبح کرده غذاها را پختند. این امیر با همه عظمت و بزرگی که داشت بدست‌خود بما غذا تعارف میکرد و قطعات گوشت را بدست خود از هم‌جدامی کردوبمامیداد. سه روز در ضیافت او بسر بردیم هنگام خداحافظی پسر خود را به اتفاق ما بخلیج فرستاد و ما سوار کشتئی شبیه حراقه شدیم و پسر امیر در کشتی دیگری نشست، مطربان‌و موسیقی‌دانان نیز بااوبودند و به‌چینی وعربی و فارسی آواز میخواندند. امیرزاده آوازهای فارسی را خیلی دوست میداشت و آنان شعری به‌فارسی میخواندند. چندبار بفرمان امیرزاده

آن شعر را تکرار کردند، چنانکه من از دهانشان فراگرفتم و آن آهنگ عجیبی داشت و چنین بود:

تا دل بمحنت دادیم — در بحر فکر افتادیم

چون در نماز استادیم — قوی بمحراب‌اندری»[1]

شادروان محمد قزوینی این اشعار را پیداکرده‌است و آن از غزلی در طیبات سعدی است و صورت صحیح آن اینگونه است:

تا دل بمهرت داده‌ام در بحر فکر افتاده‌ام

چون در نماز استاده‌ام گوئی بمحراب اندری

همام تبریزی

خواجه همام‌الدین بن علائی تبریزی از شاعران و سخن‌گویان نامی آذربایجان است وی با خاندان جوینیان پیوستگی تام داشته و همواره در تبریز می‌زیست و در آن شهر ولادت یافت و در سال ۷۱۴ هجری در همانجا زندگی را بدرود گفته است. همام در فنون نظم به‌ویژه غزلسرائی استادی بکار برده و سبک سعدی را بخوبی تتبع کرده است. خود نیز لطایف سخن خویش را دریافته و گفته:

همام را سخن دلفریب و شیرین است

ولی چه سود که بیچاره نیست شیرازی

و در این بیت نظرش به‌معاصر بزرگش سعدی است. دیوان غزلیات همام نزدیک دوهزار بیت دارد، همچنین منظومه‌ای موسوم به صحبت‌نامه که بنام خواجه شرف‌الدین هارون پسر شمس‌الدین محمد صاحب دیوان جوینی سروده است.

امیر سیدحسینی هروی

امیر رکن‌الدین حسین‌بن عالم بن ابوالحسن حسینی هروی‌غوری

۱ــ سفرنامه ابن‌بطوطه ترجمه دکتر محمدعلی موحد جلد دوم صفحه ۷۵۰ــ۷۴۹.

فخرالسادات معروف به‌امیرحسینی یاحسینی سادات از مردم شهر غزیو یا گزیو در کوهستان غور بود. وی از شاعران و عارفان و نویسندگان قرن هفتم هجری بشمار میرود و بیشتر مدت عمر خود را در شهر هرات گذرانده و محله‌ای که او در آنجا ساکن بوده هنوز بنام محلهٔ میرحسینی سادات معروف است و از پیروان بهاءالدین زکریای ملتانی و شهاب‌الدین سهروردی بودو در سال ۷۱۸ هجری در هرات زندگی را بدرود گفته‌است. امیرسیدحسینی هروی کتاب‌بسیارمعروفی در تصوف تألیف کرده است به‌اسم نزهةالارواح که در سال ۷۱۱ هجری به‌پایان رسانیده و دیگر نزهةالمجالس که در سال ۷۲۱ هجری بپایان آورده و دیگر روح‌الارواح و دیگر صراط‌المستقیم و در نظم، چند مثنوی از او در دست است یکی بنام زادالمسافرین و دیگری کنزالرموز که از جملهٔ بهترین منظومه‌های عارفان ایرانی است.

شیخ محمود شبستری

سعدالدین یا نجم‌الدین محمودبن عبدالکریم شبستری ازبزرگان مشایخ عرفان ایران است وی در سال ۶۸۷ هجری در قصبه شبستر هفت‌فرسنگی تبریز متولد شد از شرح‌حال وی تفصیلی در دست نیست ولی از اخبار و آثار چنین نتیجه‌گرفته میشود تحصیلات و رشدفکری وی در آذربایجان بوده و سرانجام از عارفان بنام زمان خود بشمار رفته‌است. اوقات خود را در درس و بحث گذرانده و در سال ۷۲۰ هجری در تبریز زندگی را بدرود گفته است.

شیخ محمود شبستری سراینده مثنوی معروفی است بنام «گلشن‌راز» که شرح‌های بسیار بر آن نوشته‌اند و از آن جمله شرح کمال‌الدین حسین اردبیلی متخلص به‌الهی در قرن دهم و شرح شاه داعی الی‌الله شیرازی بنام نسایم گلشن و شرح محمدبن یحیبی بن علی لاهیجی تألیف در سال ۸۷۷ هجری و شرح مظفرالدین علی شیرازی و شرح ادریس‌بن حسام‌الدین بدلیسی مورخ معروف قرن دهم ترکیه

و شرح شیخ بابانعمت‌اللهبن محمود نخجوانـی و شرح حاج محمد ابراهیم‌بن محمد علی شریعتمدار سبزواری خـراسانی و نیز شرحی به‌عبدالرحمن جامی نسبت داده‌اند که مورد تردید می‌باشد. و ایـن منظومه رابه‌زبانهای انگلیسی و آلمانی‌ترجمه کرده‌اند واز‌معروف‌ترین کتابهای عارفان ایران است ودر ماه‌شوال سال ۷۱۷هجری امیرحسینی هروی سؤال‌هائی از وی به‌نظم کرده و او جواب آنها را به‌نظم‌داده و این مثنوی را ترتیب داده است. به‌غیر ازاین مثنوی مثنوی دیگر یکی به‌نام شاهدنامه و دیگر بنام سعادت‌نامه سروده است و خود تصریح می کند که شاعر نبوده و این‌وسیله را برای اظهار مطالب خویش‌پیش گرفته است. در نثر نیز چند رساله تـألیف کرده کـه از جمله آنها حق‌الیقین و مرآت‌المحققین است.

شیخ محمود شبستری در حل و فصل مسائل دینی و حکمی بسیار دقیق بوده و در آن موضوع مرجعیت و شهرت‌بسزاداشته‌است دانش دوستان از اطراف و اکناف بحضورش شتافته و حل مجهولات خود را از او درخواست می‌کردند. چنانکه معروف‌ترین اثر خود یعنـی مثنوی «گلشن‌راز» را در چنین موردی در جواب سؤال‌هـای مرد بزرگی از اهل خراسان بنام امیر سید حسینی هروی (که‌شرح حالش در ورقهای پیش نوشته شد) مرید و خلیفه شیخ‌بهاءالدین ملتانی که او هم خلیفه شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی بود سروده است.

این کتاب که بطور تقریب هزار بیت میشود عبارت از فهرست موجزی از اصطلاحات و تعبیرات تصوف با توضیحاتی سهل و صریح است. که در جواب ۱۵ سؤال سروده و تنظیم‌شده‌است. بخش نخستین آن قبل از طرح سؤال‌ها با این شعر عمیق و دلنشین شروع میشود:

بنام آنکه جان را فکرت آمـوخت
چراغ دل بنـور جـان برافروخت
ز فضلش هر دو عالم گشت روشن
ز فیضش خـاك آدم گشت گلشن

امیر خسرو دهلوی

امیر خسرو پسر امیر سیف‌الدین محمود دهلوی از شاعران قرن هفتم هجری است. پدرش لاچین نام از ترکان ختایی ترکستان بود و در استیلای مغولان از بلخ به هندوستان فرار کرد و در خدمت سلطان شمس‌الدین التتمش درآمد و به‌امیرسیف‌الدین محمود شمسی معروف شد و خسرو پسرش در سال ٦٥١ هجری در دهلی ولادت یافت و پس از مرگ پدر که در سال ٦٥٨ هجری روی داد بسرپرستی دائی خود تربیت یافت و از آغاز جوانی در حمایت پادشاهان دهلی درآمد و مداح پنج‌تن از ایشان شد که نخستین آنان معزالدین کیقباد (٦٨٦-٦٨٩ هجری) و آخرین ایشان سلطان محمد پرتغلق (٧٢٥ - ٧٣٠ هجری) بود و در همان سال جلوس این پادشاه در ربیع‌الاول سال ٧٢٥ هجری در دهلی زندگی را بدرود گفت و در بقعهٔ نظام‌الدین اولیا مدفون شد.

امیر خسرو دهلوی بزرگترین شاعر ایرانی هندوستان است و بهمین‌جهت او را سعدی هندوستان لقب داده‌اند. در اقسام مختلف شعر مانند مدح و غزل و مثنوی مهارت داشته ولی شاهکار او بیشتر غزل عارفانه است که الفاظ رقیق و معانی دقیق را با فکر تصوف آمیخته است و در تصوف پیرو عارف مشهور هندوستان نظام‌الدین اولیا بود. آثار او اعم از نظم و نثر چندین مجلد کتاب بشرح زیر است:

۱- تحفة‌الصغر شامل غزلیات و قصیده‌های آغاز عمر او ۲- وسط‌الحیوة شامل شعرهای‌اواسط‌عمر او ۳- غرة‌الکمال شامل شعرهای اواخر عمر او ٤- بقیه نقیه شامل شعرهای زمان پیری او ٥- نهایة الکمال شامل شعرهای سالهای آخر عمر او ٦- مطلع‌الانوار به سبک مخزن‌الاسرارنظامی که‌درسال ٦٩٨ هجری به‌پایان رسانیده ٧- شیرین و خسرو به‌سبک منظومه خسروشیرین نظامی که در سال ٦٩٨ هجری به‌پایان رسانیده ٨- لیلی و مجنون به‌سبک منظومهٔ نظامی که درهمان سال به‌پایان رسیده است. ٩- آیینه سکندری به‌سبک اسکندرنامه نظامی

که در سال ۶۹۹ هجری به‌پایان رسانیده ۱۰ـ هشت بهشت به‌سبک هفت پیکر نظامی که در سال ۷۰۱ هجری به‌انجام‌رسانده ۱۱ـ قران‌السعدین به‌وزن مخزن‌الاسرار در شرح ملاقات معزالدین کیقباد و برادرش ناصرالدین بغراخان شاه بنگاله در سال ۶۸۸ هجری ۱۲ ـ مثنوی نه سپهر به ۹ وزن مختلف ۱۳ـ مثنوی مفتاح‌الفتوح به‌وزن خسرو وشیرین در فتوح جلال‌الدین فیروزشاه از سال ۶۸۹ تا سال ۶۹۰ هجری ۱۴ـ منظومهٔ خضرخان ودولرانی یاعشقیه در شرح‌معاشقه‌های این دو تن که معاصر و ی‌بوده‌اند. ۱۵ ـ تغلق‌نامه در فتوحات غیاث الدین تغلق شاه.

آثار وی در نثر عبارتست از:

۱ـ خزاین الفتوح در تاریخ سلطان علاءالدین محمد خلجی (۶۹۵ ـ ۷۱۵ هجری) که بنام تاریخ علایی نیزمعروف است وتقلیدی است از تاج‌المآثر حسن نظامی ۲ـ رسایل‌الاعجاز یا اعجاز خسروی در فن انشاء ۳ـ افضل الفواید مجموعهٔ ملفوظات نظام‌الدین اولیا از این قرار:

خمسه نظامی را جواب گفته و مثنوی‌های پنج‌گانهٔ آن را که نزدیک به هیجده هزار بیت است در سه‌سال به‌نظم درآورده و از همین اثر پیداست که طبع او تا چه حد روان بوده است و نزدیک صدهزار شعر از او باقی مانده و گذشته از شعر و عرفان و انشاء در موسیقی هم مهارت داشته و نیز از نخستین کسانی است که به‌زبان هندی شعر گفته است.

نزاری قهستانی

سعدالدین نزاری قهستانی از غزل‌سرایان‌معروف‌قرن‌هفتم هجری است. وی از اسماعیلیان قهستان بود بهمین جهت در دیار خود منزوی می‌زیست و بیشتر در قاین و بیرجند اقامت داشت و تخلص خود را از نام نزار پسر مستنصر خلیفه فاطمی‌مصر گرفته بود که از ائمه‌اسماعیلیان

ایران بشمارمیرفت. وی در سال ۷۲۰ هجری زندگی رابدرود گفت. نزاری غزل را روان و لطیف میسروده ودیوان اوشامل نزدیك به‌هفت هزار بیت در دست است و نیز دو منظومه دارد بنام‌های دستورنامه و سفرنامه.

حسن دهلوی

خواجه نجم‌الدین حسن پسرعلی سنجری دهلوی معروف به‌حسن دهلوی از شاعران و عارفان قرن هفتم هجری است وی از شاگردان و مصاحبان امیرخسرو دهلوی بود و مدتی در دربار سلطان محمد پسر غیاث‌الدین بلبن و مدتی نیز از مداحان علاءالدین محمد خلجی بود و در ضمن جزو مریدان شیخ نظام‌الدین اولیاء بشمار میرفت و گفتار و تعلیمات مرشد و استاد خود را جمع میکرد تا در سال ۷۲۷ هجری یا ۷۳۱ هجری در دولت‌آباد هندوستان و در دربار محمدپسر تغلق‌شاه زندگی را بدرود گفت. حسن دهلوی ازبهترین شاعران‌فارسی زبان هندوستان است و غزل عارفانه را نیکومیسروده، بهمین جهت او را نظیر حافظ در هندوستان دانسته‌اند. دیوان وی شامل نزدیك به ۹ هزار بیت غزل و مثنوی در دست است.

سراجی سکزی

سید سراج‌الدین سراجی سکزی از شاعران معروف قرن هفتم هجری است وی نخست در سیستان مقیم بوده و در دربار پادشاهان آل خلف می‌زیسته و ملك نصرةالدین ابوالخطاب خسروشاه پسربهرام شاه را مدح می گفته است و پس از کشته شدن وی در اثر حملهٔ مغولان از سیستان گریخته و به‌مکه و مدینه رفته و از آنجا به هندوستان سفر کرده است و بدربار شمس‌الدین التتمش (۶۰۷ ــ ۶۳۳ هجری) راه یافته و جزو مداحان وزیر وی نظام‌الملك قوام‌الدین محمد پسر محمد جنیدی شده است. دیوان سراجی سکزی شامل پنج هزار بیت موجود

است. وی در سبک قصیدهٔ خراسانی استاد بوده است و یکی از آخرین شاعرانی است که بدین سبک شعر سروده‌اند.

نظام اصفهانی

قاضی نظام‌الدین محمود قمری اصفهانی متخلص به (قمر) معروف به‌نظام اصفهانی یا قاضی نظام‌الدین از شاعرا ن‌معروف قرن هفتم هجری است.

با مطالعه در شعرهای او چنین دریافته میشودکه وی در بدایت احوال خود در اصفهان مداح آل‌خجند (و بقولی آل صاعد) بوده و بعد از انقلاب احوال آن دیار گویا بعداز غلبهٔ مغولان برآن سامان به‌فارس رفته و در شیراز مانده است و در آنجا به‌مدح اتابکان سلغری فارس و امیران کرمان و وزیران اشتغال ورزیده و ازمیان پادشاهان سلغری اتابک سعدبن زنگی (۵۹۹ ـ ۶۲۳ هجری) را در چندقصیده ستوده‌است و چون نشانه‌یی از ارتباط او با دربار سلغریان بعد از عهد سعدبن زنگی در آثارش ملاحظه نمیشود، نباید پیش از اواسط قرن هفتم هجری زیسته باشد[1].

نظام اصفهانی قصیده را به‌سبک عراقی با الفاظ رقیق و معانی دقیق سروده و ازجمله در سرودن اشعار ملمع دست داشته. دیوان وی شامل چهار هزار بیت در دست است.

رکن‌دعویدارقمی

قاضی رکن‌الدین دعوی‌دارقمی از شاعران نامی اواخر قرن‌ششم و اوایل قرن هفتم هجری است، وی نخست در قم میزیسته وازمداحان حسام‌الدوله اردشیر پسر حسن پادشاه باوندی (۵۶۷ ـ ۶۰۲ هجری) بود. پس از انقراض این سلسله به‌تبریز رفت و سرانجام در همانجا

۱ـ تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا جلد سوم صفحه ۳۸۸.

زندگی را بدرود گفت. رکن‌الدین دعوی‌دار قمی که (دعوی) تخلص می‌کرده است در نظم و نثر فارسی و عربی مهارت داشته و قصیده را به‌سبك شاعران عراق نیکو میسروده و از اشعار او جز اندکی در دست نیست. وی بسبب دانش‌وافر وخط‌خوش‌ومهارت درفتوی‌واشتغال به‌قضا در میان اقران شهرت داشته است.

زرتشت بهرام

زرتشت پسر بهرام پسر پژدواز شاعران بزرگ زرتشتی است که در قرن هفتم هجری و در دوران حکومت ایلخانان زندگی می کرده است. وی نام و نسبش را در اشعار خویش تصریح کرده و گفته است که پدرش بهرام پسر پژدووهیربدی دانشمند و پزشك و ستاره شمر و پارسی‌دان و پهلوی‌خوان از مردم کرمان بوده است. و پیش ازآنکه زُرتشت به‌نظم ارداویرافنامه پردازد جهان را بدرود گفته و مادرش در قید حیات مانده بود.

پدر زرتشت یعنی بهرام پژدو گویندۀ منظومه‌ییست به بحرهزج مسدس که معنونست به (بهاریات بهرام پژدو) و از آن نسخه‌هائی در دست است[1] تاریخ ختم این منظومه را گوینده در دو بیت زیر تصریح کرده است:

بروز گوش در اسفندارمذ ماه
ز دوربزدجرد آخر شهنشاه

گذشته سال ششصد بیست با شش
شد این قصه تمام ای مرد باهش

و سال ۶۲۶ یزدگردی مساویست با ۶۵٤هجری و۱۲۵۷ میلادی. و اگر قسمت انتساب این منظومه به‌بهرام پژدو محقق باشد وی از

۱ــ رجوع شود به‌ترجمه‌مقدمه فریدریك روزنبرگ برمنظومه در آغاز زراتشت‌نامه چاپ تهران به‌تصحیح آقای دکتر دبیرسیاقی صفحه ۲۰ ــ ۲۱.

شاعران زرتشتی در اواسط قرن هفتم بوده و پسرش زرتشت شاعری را از پدر بمیراث برده است.

از تاریخ دقیق تولد و مرگ زرتشت بهرام اطلاع صحیح دردست نیست بطوریکه از آثارش مستفاد میشود در هندوستان مقیم بوده‌است.

وی در سال ٦٤٧ هجری روایاتی راکه در میان‌زرتشتیان راجع به‌زندگی زرتشت پیامبر بزرگ‌آریائی متداول‌بوده است به نام‌زراتشت نامه به بحر تقارب نظم کرده و اشعار بسیار بلند در میان آن است که مقام وی را در شاعری مسلم میدارد و نیز کتاب ارداویرافنامه را که از متون معروف پهلویست به‌نظم درآورده است.

منظومه دیگری که به‌زرتشت بهرام نسبت می‌دهند مثنوی «چنگرنگهاجه» است که عنوان آن (قصه چنگرنگهاجه دانای‌هندی با زرتشت) است.

ارداویرافنامه منظومه‌ییست در سرگذشت اردای‌ویراف که زرتشت بهرام پژدو در ظاهر آنرا از روی ترجمهٔ فارسی کتاب اردای ویرافنامه ترتیب داده است. بنا به‌روایت زرتشتیان این اردای‌ویراف از مقدسین مزدیسنان و معاصر اردشیر پاپکان بود که از میان هفت موبد که خود از میان چهل هزار دستوربرگزیده شده بودند، انتخاب گردید تا به‌نیایش و خواهش آن موبدان ایزدان او را در عوالم‌معنوی سیردهندو کار مینو (عالم معنی) و بهشت و دوزخ را براو روشن کنند و سره را از ناسره باز شناسانندو پاداشهای اعمال نیک و بد را به‌وی بنمایند. روح اردای‌ویراف درحالی که کالبدش در زمین‌بود هفت شبانروز در این معراج بسر برد و چون بکالبد بازگشت و او بیدار شد دبیری دانا بطلبید تا هرچه دیده بود بنویسد. «اردای ویرافنامگ» که محصول اعتقاد روحانیان زرتشتی به‌چنین معراج یا چنین سیری در عوالم معنی بود به‌ظاهر در قرن نهم میلادی (قرن سوم هجری) نگاشته شد و نخستین ترجمه آن به زبانهای اروپائی در سال ۱۸۱٦ میلادی بوسیله پوپ انگلیسی صورت گرفت و درسال

۱۸۸۷ میلادی نیز بارتلمی آنرا بفرانسه ترجمه کرد و گزارش فارسی آن را مرحوم رشید یاسمی در سال سوم مجله مهر (۱۳۱۳ خورشیدی) چاپ نموده است. مرحوم دکتر محمد معین درباره ارداویرافنامه در مجله مهر سال هفتم و کتاب مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی. و هم‌چنین دکتر رحیم عفیفی در مقدمه ارداویرافنامه منظوم تحقیقات جالب توجه بعمل آورده‌اند[1]

منظومهٔ ارداویرافنامه زرتشت بهرام پژدو در حدود ۱۸۵۰ بیت به بحر هزج مسدس محذوف یا مقصور است. اکنون چندبیت‌ازاشعار زرتشت بهرام برای نمونه در اینجا درج میشود:

بزرگا قادرا پاکا خدایا
به نیکی بندگان را رهنمایا

که یارد گفت اکرام تو هرگز
بماندستم در این انعام عاجز

ز هر چیزی که اندیشم فزونی
ز هرچ آید بوهم از آن برونی

توئی کآغاز و انجامت نباشد
به گیتی در بجز کامت نباشد

به گیتی در سر مویی نبینم
که آنرا با تو هم رویی نبینم

گر آنستی که فرمانت نبودی
تگ بادی همه عالم ربودی

سر مویی همه مخلوق گیهان
فرو بردی اگر دادی تو فرمان

یکایک ذرهٔ گیتی که هستند
همه در لطف تو امید بستند

۱ــ تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر ذبیح‌الله‌صفا جلد سوم صفحه ۵۰۹.

ترا جوینده پیدا و نهانی
که هم اندر میان هم بر کرانی
هزاران دل درین سودا بمانده
هزاران جان درین شیدا بمانده
که در جانی و بیرون از جهانی
همه چیزی ز تو و تو نه آنی
همه مخلوق حیران اندرین راه
نظرها بر تو و از تو نه آگاه
اگر دارم هزاران نطق پر ذوق
وگر دارم هزاران دل پر از شوق
هزاران سال گویم حمد و توحید
نباشم گفته یک ذره ز تمجید
کجا در گنجدای دریای پاکی
ثنای چون توئی در جسم خاکی
سخن کوتاه بهتر، ره درازست
که او از گفتن ما بی‌نیازست

اثیرالدین ابهری

اثیرالدین مفضل پسر عمر ابهری از حکیمان مشهور وازعالمان نامی قرن هفتم هجری است وی نخست در عراق و اصفهان میزیست و از شاگردان امام فخررازی بود در هنگام استیلای مغولان از ایران گریخت و در بلاد روم ساکن شد، و در آنجا به تعلیم و تألیف‌پرداخت و سرانجام در سال ۶۶۰ هجری زندگی را بدرود گفت.

اثیرالدین ابهری در منطق و ریاضیات و نجوم و حکمت کتابهای معروف دارد از آن جمله‌است کتاب ایساغوجی درمنطق وهدایةالحکمه در منطق و طبیعیات والهیات که شروح متعددبرآن نوشته‌اند و درضمن شعر فارسی نیکو میسروده و در اوایل عمر با جمال‌الدین عبدالرزاق

اصفهانی مشاعره می کرده است ولی از شعر او چیزی در دست نیست.

اوحدالدین کرمانی

اوحدالدین حامد پسر ابی‌الفخر کرمانی از شاعران و عارفان قرن هفتم هجری است. وی بیشتر ایام عمر خویش را در سفر گذرانده چنانکه مدتی از جوانی خود را در اربل بسر برده و در آنجامعتقدان بسیار داشته و سپس چندی در دمشق و مدتی در بغداد بوده و جمعی از عارفان معروف آن زمان خدمت وی را درك کرده‌اند. اوحدالدین کرمانی از مریدان شیخ رکن‌الدین سجاسی بوده و با محیی‌الدین ابن‌العربی و شمس‌الدین تبریزی معاشرت داشته و فخرالدین عراقی واوحدی مراغی و سیدحسینی از شاگردان وی بوده‌اند و در سال ۶۳۲ هجری به‌پیشوائی صوفیان بغداد در رباط مرزبانیه منصوب شد و در سال ۶۳۵ یا ۶۳۶ هجری زندگی را بدرود گفت.

اوحدالدین کرمانی در شعر فارسی بمسلك عارفان بسیار توانا بوده و رباعیات وی در تصوف بسیار معروف است که بسیاری از آنها به‌اسم حکیم عمرخیام معروف شده و نیز مثنوی مصباح‌الارواح را سروده است که یکی از بهترین‌منظومه‌های عارفان ایران بشمارمی‌آید و شامل ۱۱۸۰ بیت است.

امیر بهاءالدین مرغینانی

امیر بهاءالدین مرغینانی از وزیران و منشیان و شاعران‌معروف قرن هفتم هجری است وی از سوی پدر از خاندان شیخ‌الاسلام‌فرغانه و از سوی مادر از فرزندان طغان‌خان حکمران فرغانه بوده و نخست از مداحان قطب‌الدین انوشتگین خوارزمشاه بوده و تا زمان ارغون خان نیز زنده ماند و عمیدالملك حبش وی را بخدمت پسر خود بیسو گماشت و وزارت بوی داد و عاقبت در سال ۶۴۹ هجری حبش بر وی بدگمان شد و او را کشت.

بهاءالدین مرغینانی از شاعران معروف عصر خود بوده ولی از شعر او جز اندکی در دست نیست.

سید قوام‌الدین شروانی

سیدقوام‌الدین حسین پسر صدرالدین علی ذوالفقار شروانی از شاعران معروف اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری است. وی در اوایل عمر معاصر خاقانی و فلکی و جمال‌الدین عبدالرزاق بود و در آذربایجان می‌زیست و سپس جزو مداحان اتابکُ یوسف شاه از اتابکان لرستان شد و بوسیلهٔ خواجه محمد تستری وزیر بدان دربار راه یافت. گویند در سال ۶۷۹ هجری در تبریز رحلت کرده و در مقبرةالشعرای سرخاب مدفون شده است. اما چون قصیده‌ای در مدح سیورغتمش در سال ۶۸۳ هجری سروده‌است پیداست که تا این زمان زنده بوده و شاید در سال ۶۸۹ هجری در گذشته است. سید قوام‌الدین ذوالفقار از بزرگان شاعران این عصر بوده و در فن خویش مهارت و شهرت تام داشته است. به‌ویژه درسرودن اشعار مصنوع بسیارزبردست بوده و از جمله قصاید مصنوع اوست قصیده‌ای به‌اسم «مفاتیح‌الکلام فی‌مدایح‌الکرام» که معروف است و درشعر ذوالفقارتخلص میکرده، دیوان وی شامل نه هزار بیت در دست است.

رضی‌الدین بابای قزوینی

ملکُ رضی‌الدین بابای قزوینی از امیران و شاعران قرن هفتم هجری است، وی به خاندان جوینیان بستگی داشته و به‌اتکای ایشان به‌حکمرانی اربل و موصل رسیده است. رضی‌الدین بابای قزوینی از پرورد‌گان شمس‌الدین صاحب دیوان بوده و وی رامدح می گفته است. در شعر فارسی مهارت داشته و از شاعران نامی زمان خودبشمارمیرفته است. از اشعار او جز چند قصیده چیزی در دست نیست.

سیف‌الدین صوفی

شیخ سیف‌الدین ابوالمعالی سعید پسر مظفرفامذی باخرزی ملقب به‌شیخ‌العالم و معروف به سیف‌الدین صوفی متولد سال ۵۸۶ هجری از بزرگان مشایخ اواخر قرن ششم واوایل قرن هفتم هجری است وی از شاگردان نجم‌الدین کبری بوده و پس از شهادت استاد خود در فتنهٔ مغول از خوارزم به ماوراء النهر رفته و بازماندهٔ عمر خود را در آن دیار گذرانده و از عارفان بزرگ خراسان بشمار میرفته وسرانجام درشب یکشنبه ۲۴ ذی‌القعده سال ۶۵۹ هجری رحلت کرده است. وی در سرودن شعر فارسی نیز زبردست بوده و رباعیات معروفی سروده که بعضی از آنها باقی است. و رساله‌ای نیز در عشق نوشته است.

ناصر شیرازی

ناصرالدین بجه‌ای معروف به ناصر شیرازی از غزل سرایان معروف قرن هفتم هجری و از معاصران سعدی است. اصلش ازبجه قصبه‌ای از رامجرد واقع در میان شیراز واصفهان بوده، ولی بیشتر در شیراز میزیسته است. وی غزل را به‌سبک شاعران عراق و فارس به‌نیکوئی میسروده و در این فن بسیار شهرت داشته است.

از غزل‌های او بجز اندکی در دست نیست. فتوت‌نامه منظومی در حدود ۷۰۰ بیت بروزن شیرین و فرهاد وحشی بافقی که در سال ۶۸۹ هجری بپایان رسیده از شاعری بنام ناصر باقی مانده که گمان میرود از همین شاعر باشد.

نجم‌الدین زرکوب

نجم‌الدین ابوبکر محمد پسر مودود ظاهری معروف به‌نجم‌الدین زرکوب از عارفان و شاعران قرن هفتم هجری است وی ازدانشمندان شهر تبریز بشمار میرفته و از مریدان سعدالدین حموی بوده است. نوشته‌اند در سال ۶۴۰ هجری که سعدالدین به تبریز رفته و نه

ماه در آن شهر مانده وی را مجذوب خود کرده‌است. و خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی وزیر معروف به او بسیار احترام‌می کرده است. سرانجام در ۱۵ رجب سال ۷۱۲ هجری زندگی را بدرود گفته است. مرقد وی در گورستان کجیل‌تبریز تامدت‌ها معروف بوده‌است.

نجم‌الدین زرکوب از شاعران متصوف زبردست زمان خود بوده و اشعار صوفیانه را بسیار شیوا می‌سروده که برخی از آنها هم‌اکنون موجوداست، و در تصوف کتابهائی داشته است که از آن جمله‌رساله‌ای در بیان فتوت به‌فارسی می‌باشد، بنام‌کتاب الفتوه. اشعار زیر از آثار اوست:

دشمن ما را سعادت یار باد
روز و شب با عزو نازش کار باد
هر که کافر خواند ما را گو بخوان
او میان مؤمنان دین‌دار باد
هر که خاری میهند در راه ما
خار ما در راه او گلزار باد
هر که چاهی می کند در راه ما
خار ما در راه او هموار باد
هر که ملک و مال ما راحاسد است
ملک و مالش در جهان بسیار باد
هر کرا مستی زرکوب آرزوست
گو که ما مستیم او هشیار باد

***

از بود و نبود کل اشیا در طلق
گویم سخنی فراخ کن سینه و حلق
بودی و نمودی است وجود اشیاء
بودش همه حق است نمودش همه خلق

جمال‌الدین خلیل شروانی

جمال‌الدین خلیل شروانی از شاعران آذربایجان در قرن هفتم هجری است. تنها اثری که از او باقی‌مانده مجموعه‌ایست از رباعیات به‌عنوان نزهةالمجالس که بنام شروانشاه علاءالدین فریبرز (۶۲۲-۶۴۹ هجری) گردآورده و برخی از اشعار خود را نیز در آن جای داده است.

فخری غواص

فخری غواص از شاعران فارسی زبان هندوستان در قرن هفتم هجری است از شرح احوال این شاعر اطلاع دقیق در دست نیست‌فقط معلوم است که در دربار علاءالدین خلجی (۶۹۵ - ۷۱۶ هجری) بوده و فرهنگ‌نامه را بنام وی به‌نظم درآورده‌است.

سعید هروی

سعدالدین‌سعید هروی از شاعران قرن هفتم هجری است، وی نخست خواجه عزالدین طاهر فریومدی وزیر خراسان را مدح گفته و سپس بدربار ایلخانان مغول راه‌یافته و مداح غازان‌خان و الجایتو شده و تا سال ۷۱۶ هجری که الجایتو زندگی را بدرود گفته زنده بوده است. خواجه رشیدالدین فضل‌اللههمدانی وزیر و نصرت‌الدین احمد از اتابکان لرستان را مدح گفته و در سال ۷۶۶ هجری فوت کرده است.

سعدالدین سعید هروی قصیده را به‌سبک شاعران عراق به‌نیکوئی می‌سروده ولی دیوان وی در دست نیست، فقط چند قصیده از او باقی مانده است.

کلامی اصفهانی

لطیف‌الدین احمد پسر محمدپسراحمد پسرمحمد کلامی اصفهانی

از شاعران قرن هفتم هجری است. این شاعر در اصفهان ساکن محلهٔ دردشت بوده و از مداحان ایلخانان مغول بشمار میرفته است. ازاحوال وی جز این اطلاعی در دست نیست که کتابی شامل منتخب اشعار فارسی بنام مونس‌الاحرار فی دقایق‌الاشعار گرد آورده که در روز پنجشنبه اول ربیع‌الاخر سال ۷۰۲ هجری بپایان رسانیده و برخی اشعار خود را در آن آورده است. این کتاب را بعدها محمد پسر بدر جاجرمی به‌همین اسم بنام خود نموده و اشعار او را از آن حذف کرده و برخی از سخنان خود را در آن جای داده‌است؟!

عمیدالدین لوبکی

خواجه حکیم عمدةالملک یا فخرالملک عمیدالدین لوبکی از شاعران قرن هفتم هجری است. وی از مردم قصبهٔ لوبک از توابع سنام در هندوستان بوده و در سال ۶۰۱ هجری ولادت یافته و تا سن شصت یعنی سال ۶۶۱ هجری زنده بوده است.

برخی مرگ او را در سال ۶۸۳ هجری ثبت کرده‌اند و درزمان سلطان نصیرالدین محمد پسر بلبن معروف به خان شهید به‌قا آن ملک شغل مشرفی داشته است و پس از آن چندی در بند افتاده و نیز مداح ناصرالدین محمودشاه (۶۴۴ ـ ۶۶۴ هجری) از پادشاهان دهلی بوده است. و عاقبت در همان ناحیهٔ سنام زندگی را بدرود گفته و درهمانجا مدفون‌شده است. عمیدالدین لوبکی ازشاعران‌بسیار معروف‌هندوستان بوده و اشعار او را در فرهنگها برای شاهد لغت‌ها بسیار آورده‌اند. قصیده را به‌سبک شاعران آذربایجان نیکو میسروده و در شعر عمید تخلص میکرده است.

دیوان وی باقی نمانده فقط بعضی از قصیده‌ها ی‌او در دست‌است.

شهاب‌الدین بدوانی

شهاب‌الدین پسر جمال‌الدین بدوانی معروف به شهاب مهمره از

شاعران قرن هفتم هجری است وی از مردم بداون در هندوستان بوده واز شاعران معروف آن دیار بشمار میرفته‌است. شاعردربار رکن‌الدین فیروز پسر شمس‌الدین التتمش معروف به فیروز شاه (۶۳۳ – ۶۳۴ هجری) بوده است و در دربار این سلسله در دهلی مقرب بوده است. در شعر شهاب تخلص می‌کرده و قصیده را به‌سبک‌شاعران‌خراسان نیکو میسروده است ولی از اشعار او جز اندکی نمانده است.

امیران شاعر در قرن هفتم هجری

گذشته از شاعران معروف قرن هفتم که ذکر ایشان گذشت‌عده‌ای زیاد از شاعران بوده‌اند که در تذکره‌ها و کتابهای مختلف تاریخی و ادبی از جمله در کتاب نزهة‌المجالس جمال‌الدین خلیل شروانی از آنان نام برده شده و از هریك چندبیت شعر ضبط شده است‌ولی برای جلوگیری از تطویل کلام از ذکر نام آنان خودداری میشود.

بطوریکه می‌دانیم در میان سلسله‌های جزء که در ایران‌حکومت داشته‌اند شعر فارسی رواج بسیار داشته است و حتی بعضی از امیران ایرانی در آن زمان شعر میسروده‌اند، از آن جمله درسلسله آل‌کرت چند تن از امیران در شاعری معروف بوده‌اند و از هر یك اشعاری مانده است، بدین قرار:

ملك شمس‌الدین محمد ابی‌بکر کرت (۶۴۳ – ۶۷۶ هجری) غیاث‌الدین محمد پسر فخرالدین (۷۰۶ – ۷۲۹ هجری) فخرالدین علی پسر رکن‌الدین (۷۰۵ – ۷۰۶ هجری) و علاءالدین وفخرالدین محمد کرت از شاهزادگان این سلسله.

اتابکان فارس نیز به شعر فارسی زیاد اظهار علاقه می‌کردند، اینان‌علاوه برآنکه شاعران‌را پرورش‌داده‌اند خود نیز شعرمیسروده‌اند و از ایشان اشعاری باقی است. مانند سلجوق‌شاه پسر سلغر (۶۶۱ – ۶۶۲ هجری) و سلغرشاه پسر سعد زنگی برادر اتابك ابوبکر از

حکمرانان شبانکاره. ملک مظفرالدین محمد پسر مبارز (۶۲۴ - ۶۵۸ هجری).

از پادشاهان قراختائی کرمان نیز از صفوةالدین پادشاه‌خاتون (۶۰۱ - ۶۹۴ هجری) هم شعر فارسی مانده است.

امیران دیگر نیز در پرورش شاعران و سرودن شعر سعی می کرده‌اند از آن جمله اسپهبد شاه‌نصرت‌الدین کبودجامه امیر گرگان که در سال ۶۸۹ هجری کشته شده است. شهاب‌الدین سلیمان‌شاه پسر پرچم‌ایوایی از امیران کرد.

از وزیران این دوره نیز مجدالملک پسر صفی‌الملک ابوالمکارم یزدی وزیر ابقاخان، مقتول در چهارشنبه هشتم جمادی‌الاولی سال ۶۸۳ هجری و خواجه شرف‌الدین هارون جوینی پسر شمس‌الدین صاحب دیوان امیر بغداد مقتول در جمادی‌الاخر سال ۶۸۵ هجری شعر فارسی میسروده‌اند.

نویسندگان قرن هفتم هجری

مغولان برای تاریخ اهمیت بسیار قائل بودند بنابراین هنگامی که به فرمانروائی ایران رسیدند تاریخ نویسان را تشویق بسیار کردند. در زمان ایشان یکی از شریف‌ترین مشاغل شغل مورخ بود. بهمین علت کتابهای بسیار به نثر فارسی در تاریخ تألیف گردید و چون لازمهٔ تاریخ نویسی سبک روان و بی‌پیرایه‌است سبک نثرنویسی که دراواخر قرن ششم هجری به‌مرور پیچیده و مغلق شده بود و زبان کتابت رو به فساد میرفت دوباره روان و ساده شد و نثر فارسی بمراتب بیش ازنظم ترقی کرد.

نویسندگان بزرگ قرن هفتم بدین قرار بودند:

ابن اسفندیار

بهاءالدین محمد پسر حسن پسر اسفندیار کاتب از مورخان بنام اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری است. وی از مردم طبرستان بود و کتاب تاریخ طبرستان تألیف اوست که شامل وقایع این ناحیه ایران تا سال ۶۱۳ هجری است.

این کتاب گذشته از آنکه قدیمی‌ترین کتاب در تاریخ طبرستان است که باقی‌مانده انشای بسیار فصیح دارد و فقط اندکی در کثرت استعمال لغت‌های عربی افراط کرده است. ابن اسفندیار خود درمقدمه

تاریخ طبرستان نگاشته که او در سال ۶۰۶ هجری هنگامی که رستم پسر اردشیر باوندی فرمانروای طبرستان کشته شد در بغداد بود و چون این خبر بشنید از بغداد به عراق‌عجم بازگشت و دوسال برای تکمیل مواد کتاب خود در ری‌بسر برد و پس از آن بخوارزم رفت و مدارکی در دکان کتابفروشی یافت که‌نامه‌تنسر به گشنسب‌شاه‌فرمانروای طبرستان هم درمیان آنها بود. این کتاب یکی از نفیس‌ترین کتابهای تاریخ ناحیه‌ای ایران است که دارای مطالب بسیار ارزنده‌ای می‌باشد که در دیگر تواریخ نیامده است.

ابوالشرف ناصح جرفادقانی (گلپایگانی)

ابوالشرف ناصح‌پسر ظفرپسرسعدمنشی جرفادقانی (گلپایگانی) از نویسندگان قرن هفتم هجری است. وی مؤلف ترجمهٔ کتاب تاریخ یمینی ابونصر محمد پسر عبدالجبار عتبی است. این کتاب تاریخ غزنویان است که برای سلطان محمود غزنوی نوشته شده و او آن‌را بنام شمس‌الدوله غازی بیك ایدقمش از اتابکان لرستان و بدستور وزیر او ابوالقاسم علی پسر حسن پسر محمد پسر ابوحنیفه تمام کرده است. وی از دبیران بنام دورهٔ سلجوقی است و در نظم و نثر زبان‌های فارسی و عربی استاد بوده است و دردستگاه‌اتابك محمد جمال آی‌ابه از اتابکان آذربایجان می‌زیسته از آثار او دو مجموعه اشعار به‌نامهای «روضة‌الحزن» و «شعلة‌القابس» و نیز کتاب «تحفة‌الافاق فی‌محاسن اهل‌العراق» است.

ابوعمر و منهاج‌الدین عثمان جوزجانی

ابوعمر و منهاج‌الدین عثمان پسر سراج‌الدین محمد پسرمنهاج الدین عثمان پسر ابراهیم پسر عبدالخالق جوزجانی از مورخان قرن هفتم هجری است. وی که متولد سال ۵۸۹ هجری است نخست درغور ساکن بوده و در سال ۶۲۲ یا ۶۲۳ هجری به‌عنوان سفیر به‌سیستان و

سپس به هندوستان رفته است.

ابوعمرو منهاج الدین عثمان مؤلف کتاب فصیح و معتبریست به‌اسم «طبقات ناصری» که در سال ۶۵۸ هجری به‌پایان رسیده وشامل تاریخ هندوستان است از کهن‌ترین زمان تا سلطنت ناصرالدین محمود شاه از پادشاهان غوری هند.

خواجه عطاملك علاءالدین جوینی

خواجه عطا ملك علاءالدین پسر بهاءالدین محمد پسر شمس‌الدین محمد جوینی از مورخان مشهور قرن هفتم هجری است. وی برادر کوچك‌تر شمس‌الدین صاحب دیوان جوینی می‌باشد. خاندان او یکی از معروف‌ترین خانواده‌های وزیران و ادیبان ایران است پدر و برادر و برادرزادگان وی در وزارت و دبیری وادبیات در تاریخ ایران معروفند.

عطاملك جوینی در سال ۶۲۳ هجری تولدیافته و در بیست‌سالگی که پدر و برادرش از عمال دربار جلال‌الدین خوارزمشاه بودند وارد خدمت دربار شد و بعد از آنکه برادرش بخدمت هولاکوخان مغول وارد شد وی نیز جزو عمال دربار مغول درآمد و در دربارابقاخان و تکودار احمد و ارغون‌خان مقام رفیع داشت.

در سال ۶۵۶ هجری که شهر بغدادجزوقلمرو مغول شدحکمرانی ایالت بغداد را به‌وی سپردند (۶۵۷ هجری) ولی چون احمد تکودار به پادشاهی رسید و میان او و ارغون‌خان اختلاف بود و خاندان جوینی به‌ارغون خان بستگی داشت در سال ۶۸۱ هجری عطا ملك از حکمرانی بغداد معزول شد و پس از مدتی زندگی در انزوا در روز یکشنبه چهارم ذیحجه همان‌سال دراران وفات‌یافت. عطاملك جوینی از بزرگان و مورخان و نویسندگان بنام ایران است. و در نثر فارسی منتهای قدرت را داشته فقط در استعمال کلمه‌ها و جمله‌ها وترکیب‌های عربی گاهی زیاده‌روی کرده است.

تاریخ جهانگشای که به جهان گشای جوینی معروف است مهمترین اثر اوست که تألیف آن از سال ۶۵۰ تا سال ۶۵۸ هجری طول کشید. و شامل سه مجلد است. مجلد اول در تاریخ چنگیز خان مغول و فرزندان او تا کیوك خان، مجلد دوم در تاریخ خوارزمشاهیان. و مجلد سوم در تاریخ اسماعیلیان الموت. گذشته از آن وی مؤلف رساله‌ایست به اسم تسلیة‌الاخوان که در اواخر عمر خویش و در شرح مصایب خود نوشته است.

خواجه‌نصیرالدین طوسی

خواجه‌نصیرالدین ابوجعفر محمد پسر حسن طوسی از بزرگان نامی و از دانشمندان گرامی قرن هفتم هجری است.

پدرش از مردم ساوه بود و در طوس اقامت داشت وی روز شنبه یازدهم جمادی‌الاولی سال ۶۰۷ هجری در شهر طوس تولد یافت و در جوانی بعلت حوادث خراسان به قهستان رفت و به دربار ملك ناصرالدین ابوالفتح عبدالرحیم پسر ابی‌منصور معروف به محتشم حکمران قهستان پذیرفته شد و در آنجا کتاب معروف اخلاق ناصری ورساله سیر و سلوك را بنام او پرداخت و سپس چندی در قهستان به زندان افتاد و چون ملك ناصرالدین نزد علاءالدین محمد پادشاه اسماعیلیان الموت رفت وی را به‌همان حال با خود برد و او تاانقراض این سلسله یعنی سال ۶۵۵ هجری در زندان الموت بود وچون هولاکو خان این سلسله را منقرض کرد خواجه نصیرالدین را بخدمت خود خواند. فعالیت وطن‌دوستانه خواجه‌نصیر طوسی در پیرامون سقوط حکومت عباسیان و انقراض این خاندان پست ایران برباد ده بوسیله هولاکوخان مغول درخور همه گونه تحسین و افتخار ملی است[1]

۱ــ خوانندگان برای آگاهی در این‌باره به‌تاریخ نهضتهای ملی ایران (ازسوك یعقوب لیث تا سقوط عباسیان) تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع) مراجعه فرمایید.

هولاکوخان پس از آنکه مراغه را پایتخت خود قرارداد دستور داد رصدخانه‌ای در آنجا ساختند و کتابخانه‌ای ترتیب نمودند و تمام کتابهایی را که سپاهیان مغول از هرجا آورده بودندو شمارهٔ آن را از چهارصد هزار جلد بیشتر نوشته‌اند در آنجا جمع کرد و ادارهٔ این مؤسسه علمی بزرگ را به‌خواجه نصیرالدین طوسی متفکر بزرگ ایرانی سپرد و جمعی از دانشمندان را بخدمت او گماشت و وظیفه‌ای برای ایشان مقرر کرد. خواجه نصیر طوسی در تمام این‌مدت همواره به‌تألیف و تصنیف و تدریس مشغول بود تا اینکه در سفری که به‌بغداد کرده بود روز دوشنبه هیجدهم ذیحجه سال ۶۷۲ هجری‌در ۶۵سالگی زندگی را بدرود گفت و پیکر او را در کاظمین بخاك سپردند.

خواجه‌نصیر طوسی یکی از بزرگان نامدار اسلام و ایران است وی در زمان خود معروفترین دانشمند بود. در ریاضیات و حکمت و نجوم و سلوك و تصوف و کلام معتبرترین فردبشمار میرفت. تألیف‌های او به‌فارسی و عربی در علوم مختلف بیش از یکصد و شصت جلد کتاب معروف است. از جمله بعضی کتابهای عربی او در منتهای درجه شهرت است، مانند تحریراقلیدس، تحریر مجسطی، تحریرالکرة لمانالاوس، تحریر کتاب الاکرتا و ذوسیوس، تحریر کتاب المأخوذات، تحریر کتاب المعطیات، تحریر کتاب الکرة المتحرکه، تحریر معرفه‌مساحة اشکال البسیطه والکرویه، تحریر کتاب‌اللیل والنهار یا کتاب الایام واللیالی، تحریر کتاب‌المناظر، تحریر کتاب‌جرمی‌النیرین وبعدیهما، تحریر طلوع و غروب، تحریر مطالع، تحریر کتاب المفروضات، تحریر کتاب ظاهرات‌الفلك، تحریر کره و استوانه، تحریر کتاب المساکن، الاسطوانه، المخروطات، احوال خطوط منحنیه، کشف‌القناع عن اسرار شکل القطاع، تربیع‌الدایره، رسالة فی انعطاف‌الشعاع و انعکاسه، تسطیح‌الکره والمطالع، ردبرمصادرهٔ اقلیدس، رسالة‌الشافیه عن‌الشك فی‌الخطوط‌المتوازیه، جامع‌الحساب‌بالتخت‌والتراب، رساله در علم مثلث، رساله در حساب جبر و مقابله، زبدة‌الادراك فی هیأت

الافلاك، تذکرهٔ نصیریه، تجریدمنطق، تجریدالعقاید در کلام، حل مشکلات الاشارات، قواعدالعقاید، مصارع‌المصارع، تلخیص‌المحصل یا نقدالمحصل تهذیب محصل افکارالمتقدمین والمتأخرین امام فخر رازی، تعدیل‌المعیار فی نقدتنزیل‌الافکار، بقاءالنفس بعدفناءالجسد، رسالة در صدور خلق ازحضرت‌حق، اثبات‌جوهر مفارق یااثبات‌العقل، رسالةالی نجم الکاتبی فی اثبات واجب‌الوجود، شرح رسالةالعلم، مفاوضات، مؤاخذات، جواب اسئلةشمس‌الدین محمدکیشی، اسئلة النصیریه، جواب اسئلة محیی‌الدین‌عباسی، مسائل سبعه، جواب‌اسؤولة وردت من الروم، جواب اسئلة سیدرکن‌الدین استرآبادی، جواب اسئلة نجم‌الدین دبیران، فوائد ثمانیه، آداب‌المتعلمین، مقولات عشر، ربط‌الحادث بالقدیم، اثبات‌العقل‌الفعال، رسالةالاعتقادیه، حواشی علی کلیات القانون، فوائد، تجریدفی‌الهندسه، اختیارات مسیرالقمر، کتاب البارع فی التقویم، مختصر کراة ارشمیدس، تحصیل فی علم‌النجوم، تقویم‌العلائی، نهایةالادراك فی درایةالافلاك، رسالةالنصیریه، رسالة المقنعه، رسالة فی اصول الدین، رسالة فی اصول العقائد، رسالة فی‌مهیةالعلم والعالم والمعلوم، رسالةالمنتخبه فی معالم حقیقة النفس و مایتصل‌بذلك، اقسام الحکمه، سریعةالاثر فی انجاح‌المقاصد و کشف‌الملمات، رسالة فی‌العلل والمعلولات، اثبات‌اللوح‌المحفوظ، نقطةالقدسیه، آداب‌البحث، اثبات‌الفرقةالناجیه، رسالة فی احکام الکتف، شرح اصول کافی، کتاب المساطیر، شرح‌التهافت.

گذشته از اینها رساله‌های کوچك بسیار و مکاتیبی که در پاسخ دانشمندان زمان خود نوشته از او موجود است. در نظم و نثر فارسی، مهارت بسیار داشته وازجمله کتابهای معروف‌اوبه‌فارسی اخلاق ناصری در اخلاق و اوصاف‌الاشراف در اخلاق و سلوك و معیارالاشعار در عروض و قوافی و تنسوق‌نامه ایلخانی و تذکرهٔ آغاز و انجام و رسالهٔ سیر و سلوك و رسالهٔ هفت‌باب باباسیدناو مطلوب‌المومنین هر دو در عقاید اسماعیلیان و فصول نصیریه و رساله در نعمت‌ها و خوشیها و

لذتها و جام گیتی‌نما و ترجمهٔ ادب‌الصغیر ابن‌مقفع و ترجمه مسالك و ممالك و رسالهٔ خلق اعمال و رسالهٔ تولا و تبرا بمشرب تعلیمیان و روضةالتسلیم یا کتاب‌التصورات و رساله در نفی و اثبات و شرح‌مرموز الحکمه و رساله در اشارات به‌مکان و زمان آخرت و روضةالقلوب و رسالهٔ تحفه در معرفت نفس و ترجمهٔ زبدةالحقایق عین‌القضاة و منظومهٔ اختیارات مسیرالقمر و رساله در تقویم و حرکات افلاك و صد باب در معرفت اسطرلاب و اثبات واجب و رساله در احکام دوازده خانهٔ رمل و نصیحت‌نامه و خلافت‌نامه و ترجمهٔ کتاب‌ناصرالدین محتشم و رسالهٔ در حساب و رسالهٔ معینیه در هیأت و شرح معینیه و حل‌مشکلات، رسالهٔ معینیه و زبدةالهیئه و منظومهٔ مدخل در علم نجوم و ترجمه صورالکواکب عبدالرحمن صوفی و شرح ثمرهٔ بطلیموس و زیج ایلخانی و رساله در بیان صبح کاذب و رساله در تحقیق قوس و قزح و رساله در موجودات و اقسام آن و جواب اسئلهٔ اثیرالدین ابهری و رساله در فتح بغداد و رساله در رمل و رساله درجبر و اختیار و جام جهان‌نما و ادب الوجیز و بیست‌باب اسطرلاب و رسالهٔ رمل و تذکرهٔ‌نصیریه و رساله در هیأت معروف به‌فارسی هیأت و معرفت‌تقویم و سی فصل و مدخل نجوم و اساس الاقتباس در منطق است. و نیز کتابی در اخلاق به‌اسم مکارم‌الاخلاق به‌وی نسبت میدهند.

شمس‌الدین محمد قیس رازی

شمس‌الدین محمد پسر قیس رازی ازادیبان بنام قرن‌هفتم هجری است. وی از مردم ری بود و مدتها در ماوراءالنهر و خوارزم و خراسان میزیست. در سال ۶۱۴ هجری که خبر هجوم مغولان به خراسان رسید با سلطان علاءالدین محمد پسر تکش خوارزمشاه به عراق آمد و تا سال ۶۱۷ هجری که این پادشاه از پیش لشکریان‌مغول می گریخت از همراهان وی بود پس از آن در حدود سال ۶۲۳ هجری از عراق به‌فارس رفت و به دربار اتابك سعد پسر زنگی (۵۹۹ ـ

۶۲۸ هجری) راه‌یافت و ندیم آن پادشاه شد و پس از آن در دربار پسر ابوبکر پسر سعد نیز بود. وی مؤلف کتاب معروف «المعجم فی معاییر اشعار العجم» است که‌معروف‌ترین کتاب عروض و قوافی و محسنات شعر فارسی است وی نخست در سال ۶۱٤ هجری در شهر مرو طرح این کتاب را ریخته و در وقایع سال ۶۱۷ هجری از میان رفته است و پس از مدتی اوراق آن بوسیله روستائیان کوهپایه‌های عراق بدست وی باز گشته و سپس در فارس در حدود سال ۶۳۰ هجری آن را به‌پایان رسانیده است.

شمس‌الدین محمد قیس رازی سه‌کتاب دیگر داشته است به‌نام «المعرب فی معاییر اشعارالعرب» و «الکافی فی‌العروضین‌والقوافی» و کتاب «حدائق‌العجم».

سعدالدین وراوینی

سعدالدین وراوینی از ادیبان قرن هفتم هجری است وی ازمردم آذربایجان بود و در اواخردوره خوارزمشاهیان زندگی میکرد بهمین جهت با سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه معاصر بوده است. یگانه اثری که از او باقی مانده کتاب «مرزبان نامه» است. این کتاب‌را مرزبان پسر رستم پسر شروین باوندی از پادشاهان طبرستان به‌زبان طبری نوشته بود و سعدالدین وراوینی بنام خواجه ابوالقاسم ربیب‌الدین هارون پسر علی پسر ظفر دندان وزیر اتابك ازبك پسر محمدایلدگز از اتابکان آذربایجان که جزو ملازمان وی بوده است ترجمه کرده است. مرزبان‌نامه از کتابهای معروف زبان فارسی‌است ولی از حیث وفور استعمال لغت‌های عرب ثقیل شده است.

ناصرالدین ابوالخیر عبدالله بیضاوی

قاضی‌القضات نصیرالدین یا ناصرالدین ابوالخیر یا ابوسعید عبدالله پسر عمر بیضاوی از دانشمندان معروف قرن هفتم هجری‌است

پدرش عمادالدین ابوالقاسم عمر در دوره فرمانروائی اتابك ابوبکر پسر سعد زنگی قاضی‌القضات فارس بود. پس‌از او این منصب به‌پسرش رسید. وی بعد از مدتها اقامت در شیراز در سالهای پایان عمر در تبریز زندگی میکرد و کتابهای معروف به‌زبان عرب دارد که از آن جمله تفسیر مشهور (بیضاوی) است. در زبان فارسی هم کتابی تألیف کرده است به‌نام نظام‌التواریخ که فهرست مختصری از تاریخ ایران از آغاز تاریخ تا زمان اوست این کتاب درسال ۶۷٤ هجری بپایان رسیده‌است.

شیخ نجم‌الدین دایه

شیخ نجم‌الدین ابوبکر عبدالله پسر محمد شاهوراسدی رازی معروف به‌نجم‌الدین دایه از عارفان محقق قرن هفتم هجری است وی از مردم ری بود و در جوانی به‌خوارزم رفت و در سلك مریدان و شاگردان شیخ نجم‌الدین کبری درآمد و همچنان در خوارزم بود تا در سال ۶۱۸ هجری که استادش در فتنه مغول به‌شهادت رسید ازآن دیار فرار کرد. شیخ نجم‌الدین دایه عزم موطن خود ری داشت ولی چون لشکر مغول در پی او می‌آمد ناچار به‌همدان رفت و از آنجا از راه اردبیل[1] به‌آسیای صغیر رهسپار گردید (۶۱۸ هجری) نخست به‌شهر قیصریه و سپس به‌شهر ملطیه رفت و درآنجا بخدمت‌شهاب‌الدین عمرسهروردی‌رسیدو بوسیلهٔ اودرحمایت ابوالفتح کیقباد پسر کیخسرو پسر قلج ارسلان از سلجوقیان روم درآمد و در شهر قونیه پایتخت او ساکن شد. در آنجا با صدرالدین قونیوی و جلال‌الدین بلخی معاشر شد و سرانجام پس از ۳۶ سال توقف در آن دیار در سال ۶۵٤ هجری در بغداد زندگی را بدرود گفت ودربیرون شهر بغداد در مزار شیخ

۱ـ احتمال داده میشود اربیل (اربل) باشد دراین مورد رجوع شود به‌کتاب مرموزات اسدی در مرموزات داودی تألیف نجم‌الدین رازی به اهتمام محمد رضا شفیعی کدکنی مقدمه صفحه هـ

سری وجنید بغدادی پیکر او را بخاك سپردند.

شیخ نجم‌الدین رازی یکی از چیره‌دست‌ترین نثرنویسان ایرانی در قرن هفتم هجری است که در شعر نیز دست داشته است.

معروف‌ترین کتاب او در تصوف فارسی «مرصادالعباد من‌المبدء الی‌المعاد» است که روز دوشنبه اول رجب سال ۶۲۰ هجری درشهر سیواس به‌پایان رسانده و کتابی‌است در منتهای فصاحت و در اوج اهمیت[1] آثار مسلم نجم‌الدین رازی برحسب اطلاعاتی که درفهرست‌ها و تذکره‌ها بدست می‌آید عبارت است از:

مرصادالعباد، مرموزات اسدی، معیارالصدق فی مصداق‌العشق. (عقل وعشق)، منارات‌السائرین الی‌حضرة‌الله ومقامات‌الطائرین بالله، بحرالحقایق والمعانی در تفسیر به‌زبان عربی. (التأویلات النجمیه) و رسالهٔ عشق و عقل به‌فارسی.

مقام نجم‌الدین رازی در شعر فروتر از مقام او در نثر است مجموعهٔ شعرهایی که بطور مسلم از اوست، چندان زیاد نیست قصاید کوتاه و غزلها و رباعیاتی است که هنوز در مجموعه‌ای گردآوری نشده است ولی در تذکره‌ها شعرهایی از او نقل شده و خود نیز در خلال نوشته‌هایش از آثار نظمی خویش نقل کرده‌است. برروی‌هم رباعیهای او دل‌انگیز وشیواست، مانند رباعی زیر که به‌راستی یکی از زیباترین رباعیات عرفانی زبان پارسی‌است:

ای نسخهٔ نامه الاهی که تویی
وی آینهٔ جمال شاهی که تویی[2]

۱ــ کتاب موردبحث به‌تصحیح دکتر محمد امین ریاحی توسط انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب در تهران چاپ و نشر شده است. (۱۳۵۲ خورشیدی)

۲ــ این رباعی در مرصادالعباد بدون‌نام گوینده آمده و بعضی بنام افضل‌الدین کاشانی نقل کرده‌اند (مصنفات‌افضل‌الدین کاشانی جلد دوم صفحه ۷۶۷) درنزهة‌المجالس بنام شیخ‌مجدالدین بغدادی استاد نجم‌الدین رازی نقل شده ولی‌خود شیخ‌نجم‌الدین رازی در مقدمه مرموزات اسدی به‌صراحت بنام خود نقل می کند.

بیرون ز تو نیست آنچه در عالم هست
در خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی

خواجه رشیدالدین محمدفضل‌الله همدانی

خواجه رشیدالدین محمد فضل‌الله پسر ابی‌الخیر عمادالدوله پسر موفق‌الدوله علی همدانی از مردان نامی ادب و سیاست قرن‌هفتم هجری است. اجدادش از یهودیان همدان بودند. وی در همدان به سال ۶۴۵ هجری متولد شد، در آغاز کار به‌طبابت مشغول بود تااینکه طبیب ابقاخان شد و پس از آن به‌وزارت ارغون‌خان و سپس به‌وزارت غازان‌خان والجایتو محمد خدابنده (خربنده) رسید ولی در زمان حکومت ابوسعید بهادر وزیر اوتاج‌الدین علیشاه در حق وی سعایت کرد که خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی سلطان محمد خدابنده را مسموم کرده است و به‌این جرم وی را دستگیر کردند واموالش را توقیف نمودند وسرانجام درروز هفدهم جمادی‌الاول سال ۷۱۸ هجری ابتدا فرزند خواجه یعنی عزالدین ابراهیم را که شانزده سال بیش نداشت پیش چشم پدر پیر کشتند و بعد آن وزیر فاضل یگانه‌را به‌سن ۷۳ در نزدیکی تبریز دو نیمه کردند و با این حرکت زشت به‌عمریکی از بزرگترین حکیمان و پزشکان و منشیان و مورخان‌ایران که در میان رجال شرق کمتر نظیر داشته خاتمه بخشیدند.[۱]

خواجه‌رشیدالدین فضل‌الله همدانی یکی از عالمان بزرگ و وزیران نیکوکار ایران است که علاوه برفضل بسیار و منتهای قدرت در زبان پارسی بسیار دانش‌دوست بود و اموال هنگفت خود را صرف خیرات و آبادانی و استنساخ کتاب و بنای مدرسه و مسجدوبیمارستان و کتابخانه کرده است و به‌اندازه‌ای موقوفات داشته که مجموعهٔ‌وقف نامه‌ها و رقبات او خود کتاب قطوریست و در تبریز یک محله کامل

۱ــ تاریخ مغول تألیف عباس اقبال آشتیانی صفحه ۳۲۸

ساخته بود به‌اسم ربع‌رشیدی که تمام آن را وقف کرده بود و کتابخانهٔ بسیار بزرگ نفیسی برای آن ترتیب داده‌بود. وی در نثرفارسی یکی از بزرگترین ادیبان ایران است و در نثر عربی نیز دست داشته است. تألیف‌های عمده او بدین قرار است:

جامع‌التواریخ شامل تاریخ عالم از آغاز خلقت تا سال ۷۰۳ هجری که در سال ۷۰۰ به‌امر غازان‌خان شروع کرده و در سال ۷۱۰ هجری از آن فارغ شده است. در تدوین این کتاب چند تن ازمورخان ایران شرکت داشته‌اند از آن جمله تاریخ چین و مغولستان را ازروی اسناد چینی و مغولی نوشته و پیش از آن در زبان فارسی نظیر نداشته است، جامع‌التصانیف شامل نظامات و قوانین یاساهای مغول درایران. لطایف‌الحقایق در اخلاق و معارف و حکم، سلطانیه در حکمت الهی، مفتاح‌التفاسیر، رسالهٔ توضیحات در اخلاق، الاحیاء والاثار، بیان الحقایق، مکاتبات رشیدی شامل مکاتیب او، مجمع‌التواریخ که مجموعه‌ایست از همهٔ متون تاریخ فارسی تا زمان او و در میان هریک که رابطه گسیخته شده ذیلی که خود نوشته قرارداده است.

شمس‌الدین احمد افلاکی

شمس‌الدین احمد افلاکی از شاگردان شیخ جلال‌الدین عارف نوادهٔ جلال‌الدین محمد بلخی است. وی مؤلف کتابی است به‌اسم مناقب العارفین در شرح احوال جلال‌الدین بلخی و فرزندان وجانشینان‌وی و مشایخ این طریقه که به‌طریقه مولوی معروف است. افلاکی این کتاب را در سال ۷۱۸ هجری شروع کرده و تا سال ۷۴۲ هجری مشغول تألیف آن بوده است.

کتاب در ده فصل نگاشته شده و از حیث مطالب و روانی انشاء بسیار جالب توجه است و از نظر اطلاعات مربوط‌به‌خاندان‌مولوی و تاریخ تصوف این دوره حائز اهمیت می‌باشد.

فخرالدین ابوسلیمان داودبناکتی

فخرالدین ابوسلیمان داود پسرابوالفضل محمد بناکتی ازشاعران و نویسندگان قرن هفتم هجری است. وی از مردم بناکت یا فناکت که امروز تاشکند نامیده میشودبود و ازمشاهیر ادیبان دربارغازان‌خان بشمارمیرفت.

در سال ۷۰۱ هجری ملک‌الشعراء لقب گرفت و برادرش نظام‌الدین علی بناکتی از عارفان معروف زمان بود. بناکتی مؤلف تاریخ معروفی است به‌اسم روضةاولی‌الالباب فی تواریخ‌الاکابر والانساب، شامل تاریخ تمام عالم از آغاز خلقت تا عصر مؤلف که آن را درسال ۷۱۷ هجری به‌پایان رسانیده و خلاصه‌ایست از جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی که با تکلفات منشیانه نوشته شده است.

حمدالله مستوفی قزوینی

حمدالله پسر ابی‌بکر پسر احمد پسر نصر، مستوفی قزوینی از مورخان بنام قرن هفتم هجری است. وی از خاندان مستوفیان‌قزوین بود و جد او امین‌الدین احمد پس از آنکه مدتی در سلک مستوفیان بود در طریقهٔ تصوف وارد گردید و در فتنهٔ مغول کشته شد و برادرش زین‌الدین محمد در وزارت خواجه رشیدالدین فضل‌الله نایب دیوان وزارت بود و خود نیز در سلک مستوفیان دربار میزیست.

حمدالله مستوفی از شاعران و نویسندگان زبردست زمان خود بود و از تألیف‌های او یکی تاریخ گزیده است که خلاصه‌ایست از تاریخ ایران تا سال ۷۳۰ و آن را از روی جامع‌التواریخ‌رشیدی تنظیم کرده است. دیگر نزهةالقلوب در طبیعیات و جغرافیا و در عجایب بلدان که درسال ۷۴۵ هجری مشغول تألیف آن بوده و مهمترین کتاب جغرافیا در زبان فارسی است. سوم ظفرنامه که منظومه‌ایست به بحر متقارب و در آن وقایع ایران را پس از استیلای عرب تا زمان خود به‌نظم درآورده است و دنبالهٔ شاهنامهٔ فردوسی قرار داده است وشامل

هفتاد و پنج هزار شعر است. دیگر تاریخ‌قزوین که آن‌را نیز به‌انشای بسیار روان نوشته است.

شهاب‌الدین عبدالله وصاف

شهاب‌الدین عبدالله پسر فضل‌الله‌شیرازی‌ملقب به‌وصاف‌الحضره از مستوفیان دربار ایلخانان‌مغول و از نزدیکان خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی بود. بعد از کشته‌شدن خواجه رشیدالدین فضل‌الله به پسرش غیاث‌الدین محمد پیوستگی داشت و سرانجام در سال ۷۱۹ هجری زندگی را بدرود گفت.

شهاب‌الدین عبدالله مؤلف کتاب مشهوری است بنام «تجزیة الامصار وتزجیة‌الاعصار» معروف به تاریخ وصاف‌که شامل وقایع فرمانروائی مغولان از سال ۶۵۶ هجری تا ۷۱۲ هجری است این‌کتاب با تکلفات منشیانه بسیار نوشته شده، بحدی که از سیاق زبان فارسی بسیار دور است و در نوع خود در میان کتابهایی که در نوشتن آن‌به کثرت لغت‌های عربی مقید شده‌اند منحصر مانده است. ولی در نثر فارسی قدرت وی از این کتاب ظاهر میشود. بطوریکه نوشته‌اند شهاب‌الدین عبدالله وصاف در نظم فارسی و عربی نیز توانا بوده است.

بابا افضل کاشانی

افضل‌الدین محمد پسر حسن پسر حسین پسر محمد پسر خوزهٔ مرقی، کاشانی معروف به باباافضل از دانشمندان و عارفان بنام قرن هفتم هجری است‌وی در زمان خویش شهرت بسیار داشته و همواره مورد احترام و تکریم فاضلان و دانشمندان عصر بوده است. باباافضل کاشانی در تمام مدت عمر خود در کاشان ساکن بوده و اوقات خود را به‌تدریس و تألیف و تحقیق و مباحثه گذرانده است. وی مؤلف چند رساله در تصوف و سلوك و حکمت به‌زبان‌فارسی‌است که‌درمنتهای فصاحت و شیوایی نوشته بهمین جهت در زبان فارسی نویسنده‌ای‌بسیار

زبردست بوده است. رساله‌های عمده او بشرح زیر است:

المفیدللمستفید، ساز و پیرایهٔ شاهان پرمایه، منهاج‌المبین در منطق، مدارج‌الکمال، عرض نامه، جاودان‌نامه، راه انجام نامه، مبادی موجودات، ترجمه رسالهٔ نفس ارسطو، ترجمه رسالهٔ تفاحه ارسطو و رسالهٔ زجرالنفس یا ترجمه رسالهٔ ینبوع‌الحیات ادریس که هرسه را ترجمه کرده است، رساله سؤال و جواب، رسالهٔ چهار عنوان، شرح فصوص‌الحکم، آیات الصنعه به‌عربی، مجموعه رباعیات و یك عده مکاتیب و تقریرات. وفات او را به‌اختلاف در سالهای ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۴۱ و رجب سال ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۷۰۷ نوشته‌اند.

اکنون دو رباعی از نمونه آثار نظمی باباافضل کاشانی در اینجا نقل میشود:

گفتم همه ملك حسن سرمایهٔ تست
خورشید فلك چو ذره در سایهٔ تست
گفتا غلطی ز ما نشان نتوان یافت
از ما تو هر آنچه دیده‌ای مایهٔ تست

***

بر دار سراشیب و معلق بودن
در دست دو صد کافر مطلق بودن
از تیر چو کفگیر مشبك بودن
بهتر که دمی همدم احمق بودن

فضل‌الله راجی حسینی قزوینی

شرف‌الدین ابوالفضل فضل‌الله‌راجی‌حسینی‌قزوینی‌ازنویسندگان قرن هفتم هجری است. وی منتسب به دربار اتابك نصرت‌الدین‌احمد پسر یوسف شاه (۶۴۹ ـ ۷۲۷ هجری) از اتابکان لرستان بود ومؤلف کتاب معروفی بنام المعجم فی آثار ملوك‌العجم است که شامل شرح احوال بعضی از پادشاهان پیش‌از اسلام می‌باشد. این کتاب نیز بعلت

وفور کلمه‌های عربی از روش عادی زبان فارسی دور افتاده است.

ابونصر طاهر خانقاهی مغربی سرخسی

خواجه فقیه زاهد شیخ‌الاسلام ابونصر طاهر پسر محمدخانقاهی مغربی سرخسی از مشایخ متصوفه ایران در اواخر قرن ششم واوایل قرن هفتم هجری است. وی از نویسندگان و واعظان زمان خود بوده و مؤلف کتابی به نثر فارسی بسیار فصیح بنام «گزیده» در تصوف است که با سلاست بسیار نوشته شده. این کتاب به‌زبان ترکی نیز ترجمه شده است. دیگر آثار او بشرح زیر است:

کتاب خلاصة‌السلوك، کتاب هادی، کتاب تحفه. از جزئیات شرح احوال وی اطلاعی در دست نیست.

نجم‌الدین ابوبکر محمد راوندی

نجم‌الدین ابوبکر محمد پسر علی پسر سلیمان پسر محمد پسر احمد پسر حسین پسرهمت، راوندی از محققان و نویسندگان قرن هفتم هجری است.

خاندان او از عالمان عراق بودند. وی در راوند کاشان ولادت یافت و پس از قحطی سال ۵۷۰ هجری که در اصفهان روی داد به‌عزم تحصیل به‌اصفهان و همدان و شهرهای عراق سفر کرد و از سال ۵۷۷ هجری به‌دربار طغرل پسر ارسلان سلجوقی راه یافت و سپس بخدمت سلیمان شاه پسر قلج ارسلان سلجوقی اختصاص یافت و به تعلیم پسران وی مأمور گشت و بیشتر این روزها را در همدان گذرانید و پس از انقراض سلجوقیان ایران (۵۹۰ هجری) به‌روم رفت و در دربار سلطان غیاث‌الدین ابوالفتح کیخسرو پسر قلج ارسلان پذیرفته شد. وی مؤلف کتاب معروفی است در تاریخ سلجوقیان بنام راحة‌الصدور و آیة‌السرور که در سال ۵۹۹ هجری تألیف کرده و یکی از بهترین کتابهای نثر فارسی است که با فصاحت و روانی نوشته شده است.

راوندی در شعر نیز دست داشته و اشعار فارسی را نیکو میسروده است.

سیدمرتضی رازی علم‌الهدی

سید مرتضی پسر داعی حسنی رازی ملقب به علم‌الهدی از دانشمندان اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری است وی دو کتاب به نثر فارسی بسیار فصیح و منسجم نوشته است یکی بنام تبصرة‌العوام فی معرفة مقالات الانام که در رد مذاهب مختلف و اثبات مذهب شیعه است. و قدیم‌ترین کتاب فارسی است که بحث مذهبهای مختلف در آن رفته. دیگر ترجمهٔ فارسی انساب نامه در ترجمهٔ احوال امامان که اصل آن را در سال ۶۵۳ هجری سیدابوتراب نامی به‌ایران آورده و او آن را ترجمه کرده است. از شرح احوال دقیق سید مرتضی رازی ملقب به علم‌الهدی اطلاع صحیحی در دست نیست.

عماالدین زکریای قزوینی

عمادالدین زکریا پسر محمود مکمونی قزوینی از نویسندگان محقق قرن هفتم هجری است. وی از مردم قزوین بود و نسبش به امام انس پسر مالك می‌رسید. در جوانی به‌دمشق رفت و پس از تحصیل در عراق ساکن گردید، در سال ۶۵۰ هجری قاضی حله و در سال ۶۵۲ قاضی واسط شد و تا آخر عمر در این‌مقام‌بود سرانجام در سال ۶۸۲ هجری در بغداد زندگی را بدرود گفت.

عمادالدین زکریای قزوینی از ادیبان عالی‌مقام زمان خود بوده و در نثر عربی و فارسی دست داشته است و تألیف‌های معروف از خود بجای گذارده است. از آن جمله:

تاریخ قاهره و کتاب آثارالبلاد و اخبارالعباد در جغرافیا و عجایب‌المخلوقات و غرائب الموجودات که به ظاهر این دو کتاب را خود به‌فارسی ترجمه کرده و ترجمهٔ فارسی آن در نهایت فصاحت و روانی است.

صفی‌الدین عبدالمومن ارموی

صفی‌الدین عبدالمؤمن ارموی از نویسندگان و خوش‌نویسان و موسیقی‌دانان قرن هفتم هجری است.

وی در سال ۶۳۱ هجری در اورمیه متولد شد و در جوانی به بغداد رفت و در مدرسهٔ مستنصریه تحصیل کرد و در ادبیات و تاریخ و موسیقی و خط معروف شد. چون عود را بسیار خوب مینواخت در دستگاه خلافت مستعصم عباسی منزلتی یافت و کاتب و مغنی و ندیم او شد. پس از انقراض حکومت عباسیان (۶۵۶ هجری) در سال ۶۵۷ هجری بخدمت خاندان جوینی اختصاص یافت و از جانب ایشان کاتب انشاء دیوان بغداد شد. ولی‌بعد از برچیده شدن قدرت این خاندان چنان تهی‌دست شد که در برابر سیصد دینار قرض به زندان افتاد و در این زندان درحالی که هشتاد سال داشت زندگی را بدرود گفت. (۱۸ صفر سال ۶۹۳ هجری)

از صفی‌الدین‌عبدالمومن ارموی کتابهایی بجا مانده از آن‌جمله: رسالهٔ شرفیه در موسیقی که بنام شرف‌الدین هارون پسر صاحب دیوان جوینی پرداخته و به‌فارسی و عربی نوشته شده وبهترین رساله در موسیقی قدیم ایران است، دیگر کتاب ادوار که عبدالقادر مراغی در پایان قرن هشتم هجری شرحی برآن نوشته و شکرالله احمداوغلی به‌ترکی ترجمه کرده است. صفی‌الدین دو سازتازه اختراع کرده یکی بنام «مغنی» و دیگری بنام «نزهت» که بنام او در تاریخ موسیقی ایران ثبت گردیده است.

شهاب‌الدین ابوسعید کرمانی

شهاب‌الدین ابوسعید کرمانی از نویسندگان مورخ قرن هفتم هجری است. از احوال این محقق اطلاع صحیحی در دست نیست وتنها اثری که از وی باقی مانده کتابی است بنام تاریخ شاهی در تاریخ قراختاییان کرمان که به‌کوشش دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی

توسط بنیاد فرهنگ ایران در تهران چاپ و منتشر شده است.

اسماعیل تبریزی

اسماعیل پسر محمد تبریزی از نویسندگان و حکیمان قرن هفتم هجری است وی به‌دربار اتابك یوسف شاه پسر الب ارسلان ارغون از اتابکان لرستان منتسب بود و همواره با اتابك می‌زیست.

اسماعیل تبریزی چند کتاب به زبان فارسی در حکمت نوشته که از آن جمله: حیوة‌النفس و رسالهٔ نصیریه است.

علامه قطب‌الدین محمود شیرازی

قطب‌الدین محمود پسر ضیاءالدین مسعود پسر مصلح کازرونی، شیرازی، معروف به علامه از دانشمندان بنام قرن هفتم هجری است.

وی در ماه صفر سال ۶۳۴ هجری در شیراز متولد شد. چون پدر و عمویش طبیب بودند در نزد ایشان طب را آموخت و سپس به‌تحصیل نجوم پرداخت و به‌این علم نیز دست یافت. قطب‌الدین محمودشیرازی از جمله کسانی بود که در رصدخانه‌مراغه با خواجه‌نصیرالدین‌طوسی، همکاری داشت، سپس به روم رفت و مدتی قاضی سیواس و ملطیه بود و از آنجا به‌شام رفت و پس آنگاه درقونیه با صدرالدین قونیوی و جلال‌الدین بلخی محشور شد و در سلك تصوف درآمد و سپس به‌تبریز آمد و از خاصان ایلخانان مغول شد و سرانجام در همین شهر به‌سال ۷۱۰ هجری زندگی را بدرود گفت ودر محله‌چرنداب مدفون گردید.

قطب‌الدین محمود شیرازی در علوم طب و ریاضیات و نجوم و حکمت و کلام و موسیقی و هنرهای دیگر کامل بود و در ظرافت طبع نیز معروف است. او رادائی سعدی شیرازی شاعر معروف ایران دانسته‌اند اما گویا این نسبت درست نیست و شاید در اثر شوخ‌طبعی این نسبت را به‌وی داده‌باشند.

در نثر و نظم پارسی و عربی مهارت بسیار داشته و کتابهای او

در زبان عرب معروف است. از کتابهای وی به‌زبان عربی نهایةالادراک فی‌درایةالافلاک، التحفةالشاهیه، شرح حکمت الاشراق، مفتاح‌المفتاح، التحفةالسعدیه. شرح مختصر الاصول ابن‌حاجب، فتح‌المنان فی تفسیر القرآن، حاشیه برالکشاف عن حقایق التنزیل زمخشری، رسالة فی بیان الحاجة الی‌الطب و آداب الاطبا و وصایاهم، حاشیه برحکمةالعین نجم‌الدین دبیران، و از جمله کتابهای معروف او به‌فارسی درةالتاج لغرةالدباج است که به‌انبان ملاقطب معروف می‌باشد. این کتاب برای اسحق‌وند. امیره دباج از امیران مغرب گیلان که در فومن حکمرانی داشته نوشته است. دیگر تألیف‌های او تحفهٔ شاهی و نهایةالادراک است که هردو در علم هیأت می‌باشد و نیز کتاب زیج سلطانی را به وی‌نسبت داده‌اند.

جمال‌الدین ابوالفضل محمد قرشی

جمال‌الدین ابوالفضل محمد پسر عمر خالد قرشی از دانشمندان ایرانی مقیم کاشغر و پدرش حافظ بلاساغون در ماوراء سیحون بود. وی مؤلف ترجمهٔ فارسی صحاح‌اللغهٔ جوهری است که آن را به‌نام الصراح من الصحاح در شب سه‌شنبه شانزدهم صفر سال ۶۸۱ هجری تمام کرده و بعد ذیلی به‌عربی بر آن کتاب نوشته است به‌نام ملحقات صراح که مطالب تاریخی مهم در آن آمده است.

شیخ علاءالدوله سمنانی

رکن‌الدین ابوالمکارم علاءالدوله احمد پسر شرف‌الدین محمد پسر احمد پسر محمدبیا بانکی سمنانی از عارفان نامی ایران دراواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری است. وی در سال ۶۵۹ هجری در قریه بیابانک سمنان متولد شد. خاندان شیخ‌علاءالدوله سمنانی از خاندانهای کهن و جابل و ثروتمندبودند وخانواده (ملک) خوانده میشدند. بهمین سبب است که بعضی از صاحبان ترجمه‌ها مانند جامی

او را «در اصل از ملوك سمنان» دانسته است. پدر شیخ علاءالدوله ملقب به‌ملك‌شرف‌الدین محمد در دستگاه حکومت ارغون خان و غازان‌خان مغول دارای مقام و منزلت و اعتبار و عزت بود. بهمین‌علت وی در جوانی جزو عمال دیوان بود. بطوریکه از مطالب مندرج در کتابهای شیخ علاءالدوله برمی‌آید و برخی از مورخان نیز آن را تأیید کرده‌اند، شیخ در یکی از سفرهای ارغون‌خان بمنظور جنگ با سلطان احمد تکودار که‌درنزدیکی‌قزوین اتفاق افتاد (۶۸۳هجری) از همراهان و ملازمان ارغون‌خان بود.

در حین وقوع جنگ جذبه‌ای از جذبه‌های حق به شیخ وارد آمد و ناگاه قبا و کلاه و سلاح دولتی را به یکسو افکند و خرقهٔ صلاح پوشید و به توبه و عبادت و ریاضت پرداخت و در سال ۶۸۵ هجری با اجازه ارغون‌خان به سمنان رفت و به تحصیل دانش و تهذیب‌اخلاق و طلب سلوك همت گماشت.

خانقاه سکاکیه را در سمنان که منسوب به‌شیخ حسن سکاك از بزرگان صوفیان قرن پنجم وششم هجری‌بود دیگربار به‌عمارت‌درآورد و خانقاه‌هائی دیگر در سمنان و صوفی‌آباد سمنان بساخت و املاکی برآنها وقف کرد. از سال ۷۲۰ هجری به‌بعد در خانقاهی که خود بنام صوفی‌آباد واقع در ۱۲ کیلومتری جنوب غربی سمنان ساخته بود استقرار یافت و سرانجام در شب جمعهٔ بیست و دوم ماه رجب سال ۷۳۶ هجری زندگی رابدرود گفت و درهمانجا درساختمانی بنام برج‌احرار مدفون گردید.

شیخ علاءالدوله سمنانی مؤلف یك سلسله کتابها و رساله‌های بسیار فصیح شیرین در تصوف به‌زبان فارسی است و در نظم فارسی نیز دست داشته و دیوان اشعار فارسی و عربی او موجود است[1] کتابها

۱ــ دیوان خطی اشعار فارسی و عربی شیخ علاءالدوله سمنانی در کتابخانه ملی پاریس موجود است و یك نسخه عکسی آن نیز در کتابخانه نگارنده (رفیع) نگاهداری میشود.

و رساله‌های وی بشرح زیر است:

مطلع‌النقط و مجمع‌النقط در تفسیر بعضی از سورهٔ شریف‌قرآن به مشرب عرفان، سرالبال فی‌اطوار سلوك اهل‌الحال رسالتی است مختصر به‌فارسی، سلوة‌العاشقین و سکة‌المشتاقین، مشارع‌ابواب‌القدس و مراتع‌الانس، مناظرالمحاضر للناظرالحاضر، العروة‌لاهل الخلوة والجلوة (یا عروة‌الوثقی) در حکمت الهی به‌ذوق عارفان و مهمترین و با نام‌ترین اثر شیخ است و فصول و ابواب آن گاهی به‌فارسی و گاهی به‌عربی است، شطرنجیه، آداب‌السفره، ارشادالمومنین، ارشادنامه، اقبالیه، بیان الاحسان‌لاهل العرفان، ختام المسك، شروط خلوت، سربال‌لذوی الحال، سکوت‌العاشقین، شرح حدیث ارواح‌المومنین، شرح فصوص‌الحکم، فتح‌المبین لاهل‌الیقین، فرحة‌العالمین و فرجة الکاملین، فوائد، لمعات، مجالس، نامه‌های علاءالدوله سمنانی، نقطه (سرالنقطه) وصیت، اخلاق. رسالة فی‌الفتوت، التصوف فی آداب الخلوت، فصول الاصول یا فصول فی الاصول معروف بلابدمنه، مدارج المعارج فی الواردالطارد بشبهة المارد معروف به‌المدارج والمعارج، مفتاح، مکاشفات، حواشی برفتوحات شیخ محی‌الدین عربی، موضح مقاصد المخلصین و مفضح عقایدالمدعین، فلاح، قواعدالعقاید، مختصر شرح‌السنه‌بغوی، قدسیه، التجلیات مصابیح‌الجنان، مواردالشوارد، نجم‌القرآن، الفتح‌المبین لاهل‌الیقین، فرحة‌العاملین وفرجة‌الکاملین.

امیر اقبال سیستانی یکی از مریدان خاص و اصحاب مقرب‌شیخ علاءالدوله سمنانی کتابی زیر عنوان «چهل مجلس» تنظیم کرده است که حاوی سخنان دلنشین و قابل‌استفاده شیخ علاءالدوله‌سمنانی‌میباشد که در چهل جلسه (مجلس) یعنی از روز عید فطر تا عیداضحی (قربان) در سال ۷۲٤ هجری از طرف شیخ بیان گردیده است[۱] (شرح

۱ــ کتاب چهل مجلس شیخ علاءالدوله سمنانی تنظیم و تحریر امیراقبال سیستانی، که نسخه آن در دانشگاه کمبریج انگلستان محفوظ است به‌اهتمام نگارنده (رفیع) در اردیبهشت سال ۱۳۵۸ خورشیدی در ۲۰۲ صفحه به‌قطع‌وزیری از طرف شرکت‌مؤلفان و مترجمان ایران چاپ ومنتشر شده است.

احوال عرفانی شیخ علاءالدوله سمنانی در فصل نهضت تصوف ایرانیان در این مجلد خواهد آمد).

ناصرالدین منتجب‌الدین یزدی

ناصرالدین عمدة‌الملك منتجب‌الدین یزدی منشی از نویسندگان قرن هفتم هجری است وی رئیس دیوان رسایل وانشای صفوة‌الدین پادشاه خاتون (۶۰۱ - ۶۹۴ هجری) از سلسلهٔ قراختایی کرمان بود و پدرش در سال ۶۵۰ هجری از یزد به کرمان رفت و به‌دربار این سلسله راه یافت و او نیز اندکی بعد به‌کرمان رفت و در جزو عمال آن دربار شد و در جوانی یعنی درسال ۶۹۳ هجری رئیس دیوان انشای رسالت شد.

ناصرالدین منتجب‌الدین یزدی منشی مؤلف کتاب معروفی است در تاریخ قراختائیان کرمان بنام سمط‌العلی للحضرة‌العلیا که به‌تقلید عقدالعلی نوشته و کتاب منشیانهٔ فصیحی است که در سال ۷۱۶ هجری به‌پایان رسانیده و نیز کتاب تتمهٔ صوان‌الحکمهٔ ابوالحسن بیهقی را بنام درة‌الاخبار ولمعة‌الانوار ترجمه و تکمیل کرده است و کتابی در شرح احوال وزیران بنام نسائم‌الاسحار دارد.

شمس‌الدین فخری اصفهانی

ملك‌الشعراء شمس‌الدین پسر فخرالدین فخری اصفهانی معروف به‌شمس فخری از شاعران و ادیبان قرن هفتم هجری است. وی در جوانی یعنی از سال ۷۱۳ هجری به‌بعد در دربار اتابك نصرة‌الدین احمد اتابك لرستان می‌زیست سپس بخدمت خواجه غیاث‌الدین محمد پسر رشیدالدین فضل‌الله رسید واز آن پس بخدمت شیخ‌ابواسحق اینجو درآمد. پدرش فخرالدین نیز از شاعران معروف عصر خود بوده است. شمس‌الدین فخری مؤلف چند کتاب است از آن جمله معیار نصرتی در فن عروض و قوافی که در سال ۷۱۳ هجری در لرستان

بپایان رسانیده و دیگر قصیدهٔمصنوع معروفی به‌اسم مخزن‌البحور و مجمع‌الصنایع که در سال ۷۳۲ هجری در قم در مدح خواجه غیاث الدین سروده و دیگر معیارجمالی و مفتاح ابواسحقی شامل عروض و قافیه و بدیع و لغت که در سال ۷٤٥ هجری بنام ابواسحق اینجو در فارس بپایان رسانیده است. وی در عروض وقوافی ولغت‌ومحسنات کلام در عصر خویش معروف بوده است.

ناصرالدین حسین جعفری رغدی (ابن‌بی‌بی)

امیر ناصرالدین حسین پسر مجدالدین محمد ترجمان جعفری رغدی معروف به ابن‌بی‌بی از نویسندگان قرن هفتم هجری است. پدرش از سادات کورسرخ گرگان و مادرش بی‌بی‌منجمه دختر کمال الدین سمنانی رئیس شافعیه نیشابور است و بهمین جهت وی به ابن بی‌بی معروف شده است. مادرش از نژاد محمد پسر یحیی عالم مشهور خراسان بود که در فتنهٔ غز در قرن ششم در خراسان کشته شد. این زن در ستاره‌شناسی معروف بود بهمین علت در دستگاه جلال‌الدین خوارزمشاه قرب و منزلتی داشت و در سفرها با وی همراه بود. پس از کشته شدن این پادشاه این خانواده به‌دمشق رفتند و علاءالدین کیقباد پادشاه سلجوقی روم ایشان را به‌قونیه نزدخود خواند. شوهرش کاتب حضور شاه و انشاء دیوان شد و پسرش نیز در همان دربارمقام مهمی یافت و در آنجا مقیم شد. ابن‌بی‌بی مؤلف کتابی است بنام‌الاوامر العلائیه فی امور العلائیه که از سال ٦٨١ هجری تا ٦٨٤ هجری به تألیف آن پرداخته و انشای بسیار فصیح منشیانه دارد و خلاصه‌ای از آن بنام سلجوقنامه در دست است که معلوم نیست از کیست؟

ابوالقاسم عبدالله کاشانی

ابوالقاسم عبدالله پسر علی پسر محمد کاشانی از مورخان بنام قرن هفتم هجری است. وی از جمله کسانی بود که در تدوین

جامع‌التواریخ با خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی همکاری کرد و سپس خود کتاب مستقلی در تاریخ نوشت به‌نام زبدة‌التواریخ که نخست کتاب کوچک‌تری شامل تاریخ سال به‌سال از پیشدادیان تا انقراض خلافت عباسیان نوشته و سپس کتاب مفصلی تألیف کرده که در سال ۷۰۰ هجری بپایان رسیده است. در این کتاب وقایع تاریخ عالم را تا عصر خود جمع‌آوری کرده و یکی از جلدهای آن را تاریخ الجایتو سلطان محمد خربنده (خدابنده) نامیده است.

حسن نظامی نیشابوری

حسن نظامی نیشابوری از نویسندگان قرن هفتم هجری است. وی از منشیان زبردست خراسان بود، در اوایل عمر به غزنین و سپس به‌هندوستان رفت و در دهلی در دربار پادشاهان هند مقیم و بخدمت قطب‌الدین ایبك و شمس‌الدین ایلتتمش رسیدو کتاب تاج المآثر را که در تاریخ این پادشاهان است‌وشامل وقایع ازسال ۵۸۷ تا سال ۶۱۴ هجری است در سال ۶۰۲ هجری شروع کرد. این کتاب نیز از جمله کتابهائی است که در وفور کلمه‌های عربی معروف است.

سراج‌الدین ابوالثنایا محمود ارموی

قاضی سراج‌الدین ابوالثنایا محمود پسر ابی‌بکر ارموی از نویسندگان قرن هفتم هجری است. وی در سال ۵۹٤ هجری در آذربایجان ولادت یافت پس از تحصیلات مقدماتی به‌آسیای صغیر رفت و در قونیه مقیم شد و به‌دربار عزالدین کیکاوس پسر کیخسرو پسر کیقباد از سلجوقیان روم راه یافت و سرانجام در سال ۶۸۲ هجری زندگی را بدرود گفت.

از سراج‌الدین ابوالثنایا چند کتاب بجا مانده از آن جمله است: مطالع‌الانوار در منطق ولطایف‌الحکمه در حکمت به‌فارسی که درسال

۶۵۵ هجری تألیف کرده است.

صدرالدین محمد قونیوی

صدرالدین محمد پسر اسحق قونیوی از عارفان بزرگ قرن‌هفتم هجری است که در قونیه زندگی میکرد و جمع کثیری از معاریف عارفان ایران در سلك شاگردان و مریدان وی بوده‌اند.

صدرالدین محمد قونیوی مؤلف کتابهای معروفی است درتصوف به‌زبان عربی و فارسی از آن جمله:

اعجازالبیان فی تفسیر ام‌القرآن یا فی کشف بعض اسرارالقرآن، تأویل السورة‌المبارکة الفاتحه، شرح‌الاحادیث الاربعینیه، شرح اسماءالله الحسنی، الرسالة‌الهادیه، النصوص‌فی تحقیق الطورالمخصوص یا النصوص فی بحرالتحقیق و جواهرالفصوص، مراتب التقوی، النفحات الالهیةالقدسیه، شعب‌الامام، مفتاح‌الغیب، الرسالة‌المفصحة عن منتهی الافکار و سبب اختلاف‌الامم، الرسالة‌المرشدیه فی احکام صفات الالهیه، لطایف الاعلام فی اشارات اهل الالهام، نفثة المصدور و تحفة‌المشکور، النفحات‌الربانیه یا النفحات‌الرحمانیه و ثمرات التجلیلات‌الاختصاصیه، دعاء التوحید، شرح حدیث، جامع‌الاصول در حدیث، کشف استار جواهرالحکم المستخرجة الموروثة من جوامع الکلم در شرح حدیث‌الاربعین، کشف‌السر وفکوك فی مستندات حکم النصوص. از جمله کتابهای‌فارسی او تبصرة‌المبتدی و تذکرةالمنتهی است. صدرالدین محمد قونیوی در سال ۶۷۳ هجری زندگی رابدرود گفته است.

ابونصر محمد قطان غزنوی

ابونصر محمد قطان غزنوی از نویسندگان قرن‌هفتم‌هجری است. از شرح احوال این نویسنده اطلاع صحیحی در دست نیست. تنها کتابی که از او باقی مانده در شرح احوال پیغمبران به‌نثر فارسی

بسیار روان و فصیح به‌نام سراج القلوب است.

محمد پسر منصور

محمد پسر منصور از دانشمندان اواخر قرن هفتم هجری است.
وی در زمان غازان‌خان مغول (۶۹۴ ـ ۷۰۳ هجری) میزیسته و کتابی در معرفت جواهر بنام جواهر نامه‌تألیف کرده است.

محمد کوفی

محمد پسر علی حمید پسر ابی‌بکر کوفی از نویسندگان فارسی زبان قرن هفتم هجری است وی مقیم هندوستان بود و کتاب منهاج المسالك تألیف محمد پسر قاسم‌ثقفی را که به زبان عرب نوشته شده و شامل تاریخ چچ پسر سیلایج و فتح سند بدست اعراب است به نام چچ‌نامه یا تاریخ هند و یا فتح‌نامه در زمان‌معزالدین محمد پسرسام‌و ناصرالدین قباچه بفرمان عین‌الملك فخرالدین حسین پسر ابی‌بکر اشعری وزیر به‌فارسی بسیار شیوا ترجمه کرده است.

شرف‌الدین محمد مسعودی

شرف‌الدین محمد پسر مسعود پسر محمد مسعودی ازدانشمندان قرن هفتم هجری است.
وی مؤلف کتاب الکفایة فی علم الهیأت می‌باشد که در سال ۶۴۳ هجری به‌تألیف‌آن پرداخته ودرسال ۶۷۲ هجری به‌پایان‌رسانیده و سپس خود آن را به‌فارسی ترجمه‌کرده وجهان دانش نامیده است.

بدرالدین نخشبی رومی

بدرالدین نخشبی رومی از نویسندگان قرن هفتم هجری‌است.
وی از دبیران دربار سلجوقیان روم در قونیه بوده و مؤلف کتاب نیکوئی در صنعت انشا به‌نام الترسل الی التوسل است که دزدی‌حجهٔ

سال ۶۸٤ هجری آن را تألیف و تدوین کرده است.

سعید فرغانی

سعدالدین سعید پسر محمد پسر احمد فرغانی معروف به‌سعید فرغانی از نویسندگان و عارفان قرن هفتم هجری است وی شرحی به فارسی‌برقصیده تائیهٔ‌ابن‌الفارض نوشته است. وفات سعید فرغانی را در سال ۶۹۱ هجری ثبت کرده‌اند.

نصیرالدین محمد هیکلی سیواسی

نصیرالدین محمد پسر ابراهیم‌پسر عبدالله سجستانی (سیستانی) ساعتی هیکلی سیواسی، معروف به‌رمال و معزم از دانشمندان قرن هفتم هجری است‌وی در روم اقامت داشت و در هندسه و علوم غریبه و ریاضیات بسیار ماهر بود. این دانشمند ایرانی چند کتاب بشرح‌زیر تألیف کرده است:

کتاب دقایق‌الحقایق درعلوم‌خفیه که‌در آقسرادرسال ۶۷۰هجری بپایان رسانیده. کتاب مونس العوارف منظومه در معراج ومعجزات و غرایب که در قیصریه به‌سال ۶۷۱ هجری بنام غیاث‌الدین کیخسرو (۶۶۶ - ۶۸۲ هجری) از سلجوقیان روم به‌پایان رسانیده و در نظم و نثر فارسی نیز مهارت کامل داشته است.

محمد دنیسری

محمد پسر امین‌الدین ابوالمکارم ایوب پسر ابراهیم دنیسری از نویسندگان ایرانی در قرن هفتم هجری است. وی مقیم روم بوده و مؤلف کتابی است به‌نام نوادرالتبادر پیرامون علوم متداول زمان او که در سال ۶۶۹ هجری بپایان رسانیده است.

نجم‌الدین صاین‌الاسلام

نجم‌الدین صاین الاسلام محمود پسر صاین‌الدین الیاس پسر ستر باریك شیرازی از پزشکان و نویسندگان قرن هفتم هجری است. وی مؤلف کتاب غیاثیه در طب است.

حسن نظام

حسن پسر محمد نیشابوری قمی معروف به نظام از منجمان نویسنده در قرن هفتم هجری است. وی صاحب کشف‌الحقایق درشرح زیج ایلخانی خواجه نصیرالدین طوسی است.

شمس‌الدین محمد وابکنوی

شمس‌الدین محمدپسرعلی‌وابکنوی‌از منجمان نویسنده در قرن هفتم هجری است. وی از مردم وابکنه واقع در سه فرسنگی بخارا بود. چهل سال کواکب را رصد کرد و مدتی مقیم یزد شدوسفرهای بسیار کرد و تا اوایل قرن هشتم زنده بود. از جمله تألیف‌های اوزیج سلطانی است که در سال ٦٩٤ هجری بپایان رسانیده، و دیگر زیج قطبی است.

سیف منجم بایزدوی

محمدپسر ابی‌عبدالله سنجر کمالی‌معروف به‌سیف‌منجم بایزدوی از منجمان نویسنده ایرانی در قرن هفتم هجری است وی مقیم شیراز بوده و کتاب زیج اشرفی را در سال ۷۰۲ هجری تألیف کرده است

حسن استر آبادی

حسن پسر علی پسر محمد پسر علی پسر حسن طبری استر آبادی از عالمان شیعه مذهب قرن هفتم هجری است. وی در سال ٦٧٥ هجری کتاب کامل بهایی را در عقاید شیعه به‌فارسی بنام شمس‌الدین صاحب

دیوان جوینی و پسرش بهاءالدین تألیف کرده است. کتابهای دیگر او بشرح زیر است:

تحفهٔ ابرار و هدیهٔ اخبار به‌فارسی، مناقب‌الطاهرین، منهج در عبادات، اربعین معروف به‌اربعین بهایی، نقض معالم فخرالدین رازی.

مسعود سمرقندی

مسعود پسر محمود پسر یوسف، سمرقندی از فقیهان نویسنده ایرانی در قرن هفتم هجری است. وی از فقیهان حنفی مذهب ماوراءالنهر بوده و مؤلف کتابی است درفقه و عبادات طریقهٔ حنفی معروف به صلوة مسعودی که از روش انشای آن پیداست در قرن هفتم هجری تألیف شده است.

شهاب‌الدین ابوعبدالله توران پشتی

شهاب‌الدین ابوعبدالله فضل‌الله پسر تاج‌الدین ابوسعید پسرحسین پسر یوسف توران پشتی از دانشمندان قرن هفتم هجری است. وی از مردم توران‌پشت از توابع یزد بوده و در شیراز میزیسته است. درپایان عمر بخواهش قتلغ‌ترکان خاتون قراختستایی به‌کرمان رفته و درسال ۶۶۱ هجری در آنجا زندگی را بدرود گفته است. بازماندگان او تا مدتی در آن شهر بوده‌اند.

شهاب‌الدین ابوعبدالله توران‌پشتی از بزرگان و عالمان شافعی مذهب ایرانی‌است و کتابهای متعدد نوشته از آن جمله:

شرحی برمصابیح السنه تألیف امام حسین پسر مسعود فراء بغوی شافعی متوفی در سال ۵۱۶ هجری و نیز کتابی به‌فارسی در اعتقادات بنام اتابك ابوبکر پسر سعد پسر زنگی و پسرش سعد در ولیعهدی وی بنام المعتمد فی‌المعتقد نوشته که به تحفهٔ مظفری و تحفهٔ‌سلغری نیز معروف است و مولوی اختر محمدخان رامپوری حنفی قادری

نقشبندی مجددی آن را به زبان اردو ترجمه کرده است. وی در شاعری نیز توانا بوده است.

ابوالقاسم زین الصالحین

امام زین الصالحین ابوالقاسم پسر حسین از عالمان حنفی مذهب ایرانی در قرن هفتم هجری است. یگانه اثری که از او در دست هست ترجمهٔ فارسی مختصر القدوری در فروع حنفیه تألیف امام ابوالحسین احمد پسر محمد قدوری بغدادی حنفی متوفی سال ۴۲۸ هجری است که بنام قدوری فارسی معروف است و از روش انشای آن پیداست که مترجم این کتاب در قرن هفتم هجری میزیسته است از احوال این مترجم بیش ازاین اطلاعی در دست نیست.

فریدالدین شکر گنج

فریدالدین مسعود پسر جمال الدین سلیمان پسر شعیب پسر محمود پسر یوسف پسر شهاب الدین، معروف به فریدالدین شکر گنج یا گنج شکر از نویسندگان قرن هفتم هجری است که در هندوستان میزیسته و در آنجا بنام بابا فرید معروف است. وی از بزرگان مشایخ طریقهٔ چشتی در هندوستان بود، پدرش که وی را برخی خواهرزادهٔ سلطان محمود غزنوی دانسته‌اند در زمان شهاب الدین غوری از کابل به هند رفته است. فریدالدین در سال ۵۶۹ هجری یا ۵۷۱ هجری در قصبه کهووال از توابع ملتان تولد یافته و جوانی را درملتان گذرانیده و بخدمت شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی رسیده و از او ارشاد یافته و سپس در حلقهٔ مریدان قطب الدین بختیار کاکی عارف مشهوردر آمده است. قطب الدین بختیار کاکی در دم مرگ وی را از شهر هانسی نزد خود خوانده و او را بجانشینی خود برگزیده است. از آن پس فرید الدین در قصبهٔ اجودهن یا پک‌پتن نزدیک دیبالپور از توابع ملتان ساکن شده و در همان جا در پنجم محرم سال ۶۶۴ هجری در ۹۶

سالگی زندگی را بدرود گفته است. مرقد او هنوز در آنجا زیارتگاه است. بطوریکه نوشته‌اند[1] در آرامگاه فریدالدین شکر گنج در تمام مدت سال بسته است فقط درروزپنجم‌محرم که سال‌روز درگذشت او می‌باشد در آن را باز می‌کنند و جمعی کثیر از مریدان و معتقدان وی از آن داخل آرامگاه شده و به‌زیارت مرقدش می‌پردازند و آن در تنگ را (بهشتی دروازه) می‌گویند و عقیده دارند هر کس که از آن در بگذرد به‌بهشت میرود.

درباره او کرامات زیاد نقل کرده‌اند از آن جمله گفته‌اند: روزی که به‌نزد مرشد خود قطب‌الدین بختیار کاکی میرفت گرسنه بود و در راه ناتوان‌شد و خاکی بردهان گذاشت و آن خاك دردهانش به‌شکر تبدیل شد. بهمین جهت مرشدش اورا گنج‌شکر یا شکر گنج لقب داد. در مقامات وی چند کتاب به‌فارسی نوشته‌اند از آن جمله: راحةالقلوب در ملفوظات وی از نظام‌الدین اولیا عارف مشهور و اسرارالاولیا در مناقب او از بدرالدین‌اسحق پسرعلی دهلوی وجواهر فریدی تألیف علی‌اصغر چشتی.

فریدالدین شکرگنج در نظم و نثر فارسی دست داشته و برخی اشعار فارسی از او باقی مانده و کتابی نیز از او در دست است بنام فوایدالسالکین که در ملفوظات‌مرشد خودقطب‌الدین بختیار کاکی نوشته است.

صدرالشریعه عبیدالله محبوبی بخارائی

صدرالشریعه عبیدالله پسر مسعود پسر تاج‌الشریعه برهان‌الدین محمود پسر صدرالشریعه احمد پسر جمال‌الدین ابوالمکارم عبیدالله محبوبی بخارائی از مشاهیر فقیهان فرقه حنفیان بخارا دراواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری است. وی از خانوادهٔ بسیار معروف

۱ـ تاریخ نظم ونثردرایران ودرزبان‌فارسی تألیف‌شادروان سعید نفیسی‌صفحه ۱۵۶

از رئیسان فرقهٔ حنفیه بوده و جدش تاج‌الشریعه و پدرجدش صدر-الشریعه از مشاهیر این فرقه بوده‌اند، بهمین جهت او به‌صدرالشریعه اصغر معروف بود. صدرالشریعه اصغر مانند پدران خود در فقه واصول و حدیث و نحو و لغت و ادب و منطق دست داشت و نزد معروف‌ترین دانشمندان خاندان خود و بزرگان آن عصر دانش‌آموخته و بسرحد کمال معنوی نائل شده بود.

سرانجام در سال ۷۴۷ هجری زندگی را بدرود گفت و در مقبره خانوادگی در شرع‌آباد بخارا که نیاکان و فرزندان وی در آنجا مدفون بودند مدفون شد. وی در فنون شرعی به زبان فارسی و عربی دارای تألیف‌های متعدد بشرح زیر است:

شرح کتاب الوقایه از مؤلفات جدش تاج‌الشریعه و مختصر همان کتاب بنام النقایه، کتاب التنقیح فی‌الاصول و شرحی بر آن بنام التوضیح و مقدمات الاربعه و تعدیل‌العلوم، کتاب‌الشروط، کتاب المحاضر، کتاب الوشاح و مختصر وقایةالروایه فی مسائل‌الهدایه به‌فارسی. براین کتاب اخیر سه‌شرح به‌فارسی نوشته شده، یکی شرح مختصر وقایه معروف به‌ترجمه‌مختصر گورمیری ازجلال‌الدین محمود پسر ابوبکر سمرقندی معروف به‌گورمیری و دیگر شرح فارسی مختصری که به‌نورالدین عبدالرحمن‌جامی شاعرمعروف‌نسبت‌داده‌اند، و شرح وقایه معروف به شرح ملاصالح که معلوم نیست مؤلف آن در کدام‌زمان بوده است.

معین‌الدین حسن حسینی سکزی چشتی

معین‌الدین حسن پسر غیاث‌الدین حسن حسینی سکزی چشتی از مشایخ بزرگ طریقه چشتی (چشتیه) در هندوستان است. وی در سال ۵۳۷ هجری در سیستان تولد یافت، در جوانی از مریدان شیخ عثمان هارونی شد نخست به‌سمرقند و بخارا و سپس به‌عراق عرب‌رفت و در بازگشت در قصبه هارون از توابع سبزوار جزو اصحاب خاص

شیخ عثمان هارونی گردید و پس از بیست سال مصاحبت با او وسفرهای بسیار و دیدار با محیی‌الدین عبدالقادر گیلانی در گیلان و چندتن از مشایخ معروف آن عصر از بلخ به‌لاهور رفت واز آنجا به‌دهلی وسرانجام به‌شهر اجمیر رهسپار گردید ودر آنجاساکن‌شدو بهمین جهت‌به‌اجمیری معروف شده است.

معین‌الدین حسن سکزی یاسجزی که نسبت وی را اغلب بخطا سنجری نوشته‌اند طریقهٔ چشتی را در هند رواج دادو جمعی ازهندوان نیز به‌او گرویدند و سرانجام در همان شهر در روز دوشنبه ششم رجب سال ۶۳۳ هجری یا سوم ذی‌حجه آن سال زندگی را بدرود گفت. مرقد وی تاکنون در اجمیر باقی‌مانده و زیارتگاه است.

معین‌الدین سکزی از بزرگان صوفیه زمان خود بوده و دربارهٔ وی کرامات بسیار آورده و کتابهای متعدد نوشته‌اند از آن جمله: کتاب دلیل‌العارفین در ملفوظات او تألیف قطب‌الدین بختیار کاکی اوشی عارف مشهور هند که از اصحاب وی بوده، کتاب وقایع شاه معین‌الدین چشتی تألیف بابولال هندو، کتاب معین‌الاولیا تألیف‌قاضی سید امام‌الدین‌خان اجمیری، کتاب مونس‌الارواح تألیف جهان‌آرا بیگم دختر شاه جهان تألیف درسال ۱۰۴۹ هجری.

وی به‌زبان فارسی تألیف‌هایی دارد از آن جمله: کتاب فواید الفؤاد در مناقب و ملفوظات نظام‌الدین اولیا و کتاب دیگری‌درهمین زمینه بنام فوایدالفواید که نیز به او نسبت داده‌اند و گمان نمیرود که از او باشد و چنان مینماید که از علاءالدین حسن سکزی باشد. دیگر رساله‌ای در تصوف و رساله‌ای در طریقهٔ شطار و کتاب مخ‌المعانی. کتابی شامل هزار و صد بیت غزل بنام او در هندوستان رواج دارد. اما این اشعار ازاونیست‌وازمعین‌الدین هروی‌شاعر قرن‌نهم‌هجری‌است که معین مسکین تخلص می کرده است[1]

۱ـ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان‌فارسی تألیف شادروان سعید نفیسی جلد اول صفحه ۱۵۴.

تاریخ سیستان

در قرن هفتم هجری دو کتاب مهم دیگر به‌فارسی تألیف شده که یکی تاریخ سیستان است که به‌ظاهر اصل آن به‌عربی بوده و دراوایل قرن پنجم در آغاز دوره سلجوقیان آن را به‌فارسی ترجمه کرده‌اند و سپس در نیمه دوم قرن هفتم هجری مؤلف دیگری حوادث‌سیستان را به‌اختصار از اوایل قرن پنجم هجری تا زمان خود برآن افزوده و آن را بنام ملک‌نصیرالدین پادشاه سیستان و پسران اورکن‌الدین محمود و نصرت‌الدین در میان سالهای ۶۷۵ تا ۶۹۵ هجری تکمیل کرده است.

ترجمه فارسی کتاب‌الفتوح

کتاب دوم که در قرن هفتم هجری تألیف شده ترجمهٔ فارسی کتاب الفتوح احمد پسر اعثم‌کوفی است که در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم یکی از وزیران خوارزمشاهیان بنام مؤیدالملک قوام‌الدین، منشی و شاعر معروف آن زمان رضی‌الدین سیدالکتاب امیرالشعراء محمد پسر احمد پسر ابی‌بکر پسر احمد مستوفی زاوی ملقب به‌رضی‌الکاتب را به‌ترجمهٔ آن مأمور کرده ولی در اثر مرگ او ناتمام مانده است و بازماندهٔ آن‌را به‌فرمان همان وزیر، محمد پسر احمد پسر ابی‌بکر مابیژنابادی به‌انجام رسانده است.

نویسندگان گمنام قرن هفتم هجری

نویسندگان گمنام قرن هفتم هجری که آثاری چند از آنان‌باقی مانده است بشرح زیر معرفی میشوند:

شهاب‌الدین مسعود سیرجانی مؤلف کتاب مرآةالعالمین که در شعر مسعود تخلص می کرده است. اشرف پسر محمد اشرف قبایی‌مؤلف رسالهٔ جلالیه در فراست که بنام جلال‌الدین منکبرنی نوشته است. ابوبکر محمد پسر عبدالکریم مؤلف کتابی درسیرت ابواسحاق ابراهیم

کازرونی عارف مشهور که در سال ٤٢٦ هجری در گذشته‌است.

امام ضیاءالدین ابومسلم مترجم کتاب اشارات و تنبیهات ابوعلی سینا به‌فارسی. فخرالـدین مبارکشاه غـوری، مـؤلف رحیق‌التحقیق. احمد دماه‌بنی سیواسی مؤلف کتاب مجمل‌الاقوال‌فی‌الحکم‌والامثال که در سال ٦٩٣ هجری به‌پایان رسانیده است.

سید برهان‌الدین محقق حسینی ترمذی معروف به سید سردان (رازدان) مؤلف کتاب معارف. عبدالرحیم پسر محمد شیرازی مؤلف رساله‌ای در قواعد خط بنام خواجه غیاث‌الدین محمد رشیدی.

شرف‌الدین ابراهیم پسر روزبهان ثانی مؤلف تحفة‌العرفان که در حدود سال ٧٠٠ هجری بپایان رسانیده. ابوحنیفه عبدالکریم پسر ابوبکر مؤلف کتاب مجمع‌الرباعیات. ابوالمعالی مطهر بلخی مؤلف کتاب حدیقة‌الحقیقه در تصوف که در سال ٦٤١ هجری بپایان رسانیده است. مولانا احمد رومی از اصحاب مولانا جلال‌الدین مؤلف دقایق الحقایق در تصوف واعمال و فرایض.

محمد پسر احمد مؤلف مقاصدالسالکین در ملفوظات سعدالدین حموی که مرشد وی بوده است. عبدالهادی‌مترجم کتاب منافع‌الحیوان تألیف ابوسعید عبیدالله پسرجبرئیل‌پسر عبیدالله پسر بختیشوع‌طبیب. قطب‌الدین ابوالفتح محمد مؤلف حدیقة‌الحقیقه در تصوف که درسال ٦٤١ و ٦٤٢ نوشته شده است. ایرانشاه پسر علی نیشابوری مؤلف کتابی در احکام قرانات. ابوعلی حسین‌سلماسی از دانشمندان و خوشنویسان ساکن اصفهان مؤلف مجموعه‌ای بخط خوش خود شامل رسالة‌الشرفیه فی تقاسیم‌العلوم الیقینیه و ترجمه رسالة‌الذهبیه که امام علی‌بن‌موسی الرضا (ع) به مأمون نوشته و ترجمه الرسالـة السیاسیه در وصایای بقراط حکیم و دیگر حکیمان یونانی که بنام‌شرف‌الدین ابوالحسن علی پسر اسماعیل اصفهانی ترجمه و تنظیم کرده است.

قاضی حمیدالدین محمد ناگوری چشتی مؤلف طوالع شموس‌در شرح اسماء حسنی و راحة‌القلوب و عشق‌نامه. فریدون پسر احمد

سپهسالار مؤلف رساله فریدون پسر احمد که‌درشرح احوال جلال‌الدین مولوی و مشایخ طریقه‌اش در میان سالهای ۷۱۹ و ۷۲۹ هجری نوشته است.

گذشته از اینها چند کتاب در قرن هفتم هجری تألیف شده که مؤلفان آنها معلوم نیست ازجمله:

بازنامه یا دولت‌نامه که در سال ۶۸۰ هجری در هند بنام جلال الدین فیروزشاه خلجی (۶۸۹ - ۶۹۴ هجری) تألیف شده. ترجمهٔ دیگری از احیاءالعلوم امام غزالی که در حدود سال ۶۲۱ هجری آنرا در هند ترجمه کرده‌اند. ترجمه دیاتسارون چهار انجیل که در زمان ایلخانان مغول در ایران ترجمه شده. داستان امیر احمد و مهستی شامل معاشقات و مشاعره و معاشره مهستی گنجوی شاعرهٔ معروف قرن ششم با شوهرش امیر احمد پسر خطیب گنجه معروف به‌ابن‌خطیب گنجوی. ترجمهٔ فضایل بلخ که در سال ۶۱۰ هجری به‌زبان عربی نوشته شده و در سال ۶۷۶ هجری بدستور قاضی فخرالدین ابوبکرنام به‌فارسی ترجمه کرده‌اند. جوامع‌اللغات و لوامع‌المصطلحات درلغت عربی به‌فارسی که در سال ۶۴۱ هجری تألیف شده است.

شاعران قرن هشتم هجری

در قرن هشتم هجری شعر نسبت به دوره گذشته به همان عللی که در ورقهای پیش دراین مجلد نوشته شد اندکی تنزل یافت ولی با اینهمه عده‌ای زیاد از شاعران فارسی‌زبان در ایران ودر هندوستان میزیسته‌اند. در این میان خاندانهای پادشاهان و فرمانروایان محلی که در نقاط مختلف حکومت داشتند و از تجزیهٔ دولت مغول فراهم آمده بودند در ترویج شعر فارسی‌همت گماشتند. چنانکه‌ابوسعید بهادر خان آخرین ایلخان مغول ایران (۷۱۶ – ۷۳۶ هجری) شعر فارسی میگفت. خاندان جلایر (جلایریان) نیز که در مغرب ایران حکومت داشتند در پرورش شعر فارسی بسیار کوشیدند، بطوریکه جمعی کثیر از شاعران بزرگ قرن هشتم هجری از ایشان متنعم شده‌اند و دو تن از پادشاهان این سلسله مانند سلطان اویس (۷۵۷ – ۷۷۶ هجری) و سلطان احمد (۷۸۴ – ۸۱۳ هجری) نیز شعر فارسی‌می گفته‌اند.

پادشاهان آل مظفر نیز در این راه کوشش بسیار کرده‌اند و از جملهٔ ایشان عمادالدین احمد پسر مبارزالدین (۷۶۰ – ۷۹۵) و شاه شجاع (۷۶۰ – ۷۸۶ هجری) و برادرش ابویزید به‌زبان‌فارسی شعر سروده‌اند و از امیر ابواسحق اینجو نیز شعر فارسی مانده است. در ضمن شعر فارسی در این قرن در هندوستان رواج کامل داشته و از میان پادشاهان آن دیار محمد تغلق شاه خلجی (۷۲۴ – ۷۵۲ هجری)

شعر فارسی می گفته و شاعران را بسیار مینواخته است.

در همین اوان زبان فارسی در قلمرو کشور عثمانی رواج کامل یافت و از آن پس تا اواخر قرن سیزدهم هجری بسیار متداول بود و پادشاهان عثمانی اغلب شعر فارسی گفته‌اند. از آن جمله در قرن هشتم ایلدرم بایزیدخان عثمانی است (۷۹۲ ـ ۸۰۵ هجری) که شعرفارسی سروده است. از امیران جزء نیز ملك ضیاءالدین کابلی که از جانب پادشاهان مغول امارت داشته به‌این زبان شعر گفته است. شاعران بزرگ قرن هشتم بشرح زیر معرفی میشوند:

خواجوی کرمانی

کمال‌الدین ابوالعطا محمود پسر علی پسر محمود مسترشدی کرمانی متخلص به خواجوی کرمانی از شاعران بزرگ قرن هشتم هجری است.

وی در شب یکشنبه بیستم ذیحجه سال ۶۸۹هجری در کرمان تولد یافت. در جوانی به شاعری پرداخت و از همان‌اوان در این فن معروف شد. سفرهایی به‌شام و بیت‌المقدس و حجاز و عراق کرد و درآغاز شاعری به‌مداحی ابوسعید بهادرخان پرداخت و سپس جزو شاعران دربار شیخ اویس پسر شیخ حسن ایلکانی درآمد. بعد از آن ازمداحان شیخ ابواسحق اینجو شد و در پایان به‌دربار امیر مبارزالدین محمد پسر مظفر (۷۴۱ ـ۷۶۵هجری) پیوستگی یافت. دراین‌میان جمعی کثیر از امیران و وزیران بزرگ را مدح گفته است. سرانجام به محضر شیخ علاءالدوله سمنانی راه یافت و طریق تصوف اختیار کرد.

دولتشاه سمرقندی در ضمن شرح احوال خواجوی کرمانی مینویسد:

دراثنای سیاحت به‌صحبت حضرت‌شیخ‌العارفین قدوةالمحققین سلطان الواصلین رکن‌الملة والدین علاءالدوله سمنانی قدس‌الله سره العزیز رسید و مرید شیخ شد وسال‌ها درصوفی‌آباد اشعار شیخ راجمع

نموده و این رباعی را در حق شیخ میگوید:

هر کوه بره علی عمرانی شد
چون خضر بسر چشمهٔ حیوانی شد
از وسوسه و غارت شیطان وارست
مانند علاء الدوله سمنانی شد

خواجوی کرمانی به‌غیر از شیخ علاءالدوله سمنانی عارف مشهور قرن هفتم و هشتم هجری از شاگردان امین‌الدین کازرونی نیز بوده است و عاقبت در شیراز به‌سال ۷۶۳ هجری زندگی را بدرود گفته و در آنجا در تنگ الله‌اکبر مدفون شده است.

خواجوی کرمانی در نظم و نثر فارسی قدرت بسیار داشته، در نثر دو رساله از او مانده است. در نظم نزدیك بیست هزار شعر گفته و کلیات اشعار او شامل سه دیوان قصایدومقطعات و غزلیات و غیره است که در سه مرحله از عمر خود تدوین کرده‌وشش مثنوی که ازسال ۷۳۲ تا ۷۴۶ هجری به‌نظم آنها مشغول بوده بدین‌قرار است:

هما و همایون که در سال ۷۳۲ هجری به‌پایان رسانیده. گل و نوروز که در سال ۷۴۲ هجری بپایا ن‌آورده. روضةالانوار که درسال ۷۴۳ هجری به‌اتمام رسانیده. کمال‌نامه که در سال ۷۴۴ هجری‌پایان یافته. گهرنامه یا گوهرنامه که در سال ۷۴۶ هجری به‌پایان رسیده، سام‌نامه که دو روایت مختلف از آن موجود است و آن را به‌خواجو نسبت میدهند. خواجو در غزل و مثنوی و بزم و رزم و معاشقات استادِ کامل بوده و در این دو فن او را استادی مسلم میدانند. در غزل‌سبکی خاص دارد که حد وسط میان سبك سعدی‌و حافظ است و معاشقات را با تصوف آمیخته و الفاظ روان ومعانی طبیعی بسیار دارد. در مثنوی سبكِ نظامی را دنبال کرده‌ودربسیاری‌ازموارد ازنظامی روان‌ترسروده است. خواجو خود منتخبی از اشعار خود در بیست و هشت باب برای امیر مبارزالدین ابوالمظفر محمد پسر مظفر بنام مفاتیح‌القلوب و مصابیح‌الغیوب گرد آورده است. اکنون چند بیت از اشعار او:

ز آتشکده و کعبه غرض‌سوز و نیـاز است
و آنجا که نیاز است چه حاجت به نماز است

بی عشق مسخـر نشود ملـك حقیقـت
کان‌چیز که جز عشق بود عین مجـاز است

آنکس کـه بود معتکف کعبـهٔ قـربت
در مذهب عشاق چه محتاج حجـاز است

بهاءالدین سلطان ولد

بهاءالدین احمد معروف به سلطان ولد یا ابن‌عارف رومی پسر جلال‌الدین بلخی (مولوی) عارف مشهور است.

وی همواره با پدر خود زیسته و پس از مرگ پدر در همـان خانقاه قونیه جانشین پدر شده و از مشایخ طریقهٔ مولوی بشمارآمده است. تولد او در شهر لارنده در روز بیست و پنجم ربیع‌الثانی سال ۶۲۳ هجری و مرگش در قونیه در روز شنبه دهم رجب سال ۷۱۲ هجری اتفاق افتاده است. بهاءالدین سلطان ولد در نظم و نثر فـارسی مهارت داشته و مجالس و تقریرات و مشافهات پدر را در کتابـی به‌نام فیه‌مافیه جمع کرده است و کتابی خود در تصوف نوشته که به‌نام معارف سلطان ولد معروف است. دفتر هفتم مثنوی را بخطا به اونسبت میدهند. از منظومه‌های او سه مثنوی در دست است یکی به‌نام ربـاب نامه در دو مجلد و دیگری به‌نام ولدنامه که در سال ۶۹۰ هجری بپایان رسانیده است. دیوان اشعار وی شامل سیزده هزار بیت که در آن ولد تخلص نموده در دست است.

ابن‌یمین فریومدی

امیر محمود پسر امیر یمین‌الدین طغرایی فریومدی (فرومدی) معروف به ابن‌یمین از شاعران نامی قرن هفتم هجری است. خـاندان

وی از مردم فریومد از ولایت جوین[۱] و پدرش امیر یمین‌الدین از ترکان ساکن فریومد بود.

ابن‌یمین در قریه فریومد متولد شد و تمام مدت عمر خود را در همین ناحیه بسر برد و از عایدات املاك پدر امرار معاش کرد.

وی مردی قانع و پرتجربه بود و در زمان خویش به‌شاعری‌شهرت بسیار یافته بود.

پدرش یمین‌الدوله نیز شاعر بود و در خدمت خواجه علاءالدین محمد که از طرف سلطان ابوسعید بهادرخان در خراسان مستوفی‌بود، شغل دیوانی داشت و فرزندش نیز بنام او معروف گردید و ابن‌یمین نامیده شد. ابن‌یمین هم مدتی به‌شغل دیوانی مشغول بود. وی دراوایل، خواجه علاءالدین و بعد برادرش خواجه غیاث‌الدین هندو را مدح کرد و با علاءالدین محمدبه گرگان رفت وطغاتیمور حکمران گرگان را مدح گفت، بعد به خراسان رفت و به‌جنبش سربداران که بعد از مرگ ابوسعید بهادرخان (۷۳۶ هجری) در سبزوار وقوع یافته بود[۱] پیوست و به‌مدح امیران سربدار پرداخت.

ابن‌یمین نامبردارترین شاعران قطعه سرای زبان فارسی است. هنر وی ابداع مضمون‌های اخلاقی و اجتماعی در قطعه‌های شیرین و دل‌انگیز است. وی از شاعران شیعه مذهب ایرانی است. بهمین‌علت از جنبش سربداران که یك قیام ملی ودینی بود سخت جانب‌داری کرد و در سلك پیروان معتقد این جنبش وسیع اجتماعی‌درآمد.

در سال ۷۴۳ هجری در جنگی که بین خواجه وجیه‌الدین‌مسعود سربدار وشیخ‌حسن‌جوری شیخ بزرگ سربداران با ملك معزالدین

۱ــ در حال حاضر این قریه از توابع بخش میامی شهرستان شاهرود در استان سمنان است دراین‌باره به‌تاریخ قومس (کومش) تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع) مراجعه شود.

۲ــ برای آگاهی کامل از ماجرای جنبش سربداران به‌تاریخ جنبش سربداران و دیگر جنبشهای ایرانیان در قرن هشتم هجری تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع) مراجعه شود.

ابوالحسین محمد کرت در میان زاوه و خواف به‌وقوع پیوست شیخ حسن جوری کشته شد و ابن‌یمین نیز دستگیر شد و به اسارت رفت. دراین جنگ دیوان خطی و منحصر بفرد وی مفقود گردید و پس از آن اشعاری را که سروده بود بار دیگر تدوین کرد.

ابن‌یمین در سالهای آخر عمر خود به کارزراعت و یابقول خودش دهقنت اشتغال داشته است و سرانجام در روز هشتم جمادی‌الاخر سال ۷۶۹ هجری درحالی که سنش از هشتاد متجاوز بود زندگی رابدرود گفت و در قریه فریومد (فرومد) مدفون گردید. دیوان اشعار وی مشتمل برمقدار کثیری از قطعه‌ها و رباعی‌ها و قطعه‌ها و قصیده‌ها نزدیك پانزده هزار شعر است.

چند قطعه از اشعار نغز این شاعر نصیحت‌پرداز مجرب برای نمونه درج میشود:

اگر دو گاو بدست آوری و مزرعه‌ای
یکی امیر و یکی را وزیر نام کنی

بدان قدر چو کفاف معاش تو نشود
روی و نان جوی از لئیم وام کنی

هزاربار از آن به که از پی خدمت
کمر ببندی و بر مردکی سلام کنی

***

دانی چه موجب است که فرزند از پدر
منت نگیرد ار چه فراوان دهد عطا

یعنی در این جهان که محل حوادث است
در محنت وجود تو افکنده‌ای مرا

***

از حسد نا اهلم ار گوید بدی
زان بود کز من بدل دردیستش

حاسدان هستند و ما را باك نیست
بی‌هنر آن کس که حاسد نیستش

***

ای دوستان بکام دلم نیست روزگار
زیرا ز ما نه دشمن اهل هنر بود
سهلست اگر جفا کشم از دور بیوفا
زحمت نصیب مردم والاگهر بود
بر آسمان ستاره بود بیشمار لیك
رنج کسوف بر دل شمس و قمر بود
رسمیست در زمانه که هر کم بضاعتی
ز اهل هنر بمرتبه‌ها بیشتر بود
دریا صفت که منصب خاشاك اندر او
بالای عقد گوهر و سلك درربود

***

چون جامه چرمین شمرم صحبت نادان
زیرا که گران باشد و تن گرم ندارد
از صحبت نادان بترت نیز بگویم
خویشی که توانگر شد و آزرم ندارد
زین هر دو بتردان تو شهی را که دراقلیم
با خنجر خون ریز دلی نرم ندارد

اوحدالدین مراغی

رکن‌الدین یا اوحدالدین پسر میرحسین اوحدی مراغی اصفهانی از شاعران و عارفان معروف قرن هشتم هجری است. وی از مردم‌مراغه بود و مدتی در اصفهان اقامت داشت و از مریدان و شاگردان اوحد الدین کرمانی بود. گویند بهمین جهت اوحدی تخلص کرده است[1]

۱ــ بطوریکه نوشته‌اند قبل از (اوحدی) (صافی) تخلص می کرده است.

و در اواخر عمر دوباره به آذربایجان برگشته و با خواجه وجیه‌الدین یوسف از فرزندان خواجه‌نصیرالدین طوسی مربوط بوده و بیشتر بخدمت غیاث‌الدین محمد پسر رشیدالدین فضل‌الله وزیر اختصاص داشته است و سرانجام در مراغه در نیمه دوم شعبان سال ۷۳۸ هجری زندگی را بدرود گفته است.

اوحدی مراغی غزلیات بسیار روان و شورانگیز دارد ودیوان او شامل پنج هزار بیت است و مثنوی ده‌نامه را در سال ۷۰۵ هجری بنام وجیه‌الدین یوسف فرزند خواجه نصیرالدین و مثنوی جام جم را که بسیار معروف است در سال ۷۳۳ هجری به‌پایان رسانیده و بنام خواجه غیاث‌الدین محمد کرده است.

عبید زاکانی

خواجه نظام‌الدین (مجدالدین) عبیدالله زاکانی قزوینی متخلص به (عبید) شاعر و نویسنده مشهور ایران در قرن هشتم هجری است.

وی از خاندان زاکانیان قزوین بود که از خانواده‌های قدیم این شهر بشمار میرفت و مردان بزرگ از آن برخاسته‌اند و نژادایشان عرب بوده است.

از آغاز زندگانی عبید اطلاعی دردست‌نیست‌ولی از آنجا که وی بنابرتصریح حمدالله مستوفی از شعبه ارباب صدور از خاندان‌زاکانان بوده است پس باید از اول طفولیت به‌نحوی تربیت یافته باشد که بتواند در زمرهٔ این گروه درآید یعنی با خط و ادب و آداب و فنون دبیری و علوم و اطلاعات عمومی که در آن زمان رایج بود آشنا شده و آنها را با هنر شاعری و نویسندگی همراه داشته است.

عبید در اوایل استیلای شاه شیخ ابواسحق اینجو برشیراز و فرمانروائی او در فارس (۷۴۲ ـ ۷۵۸ هجری) از عراق به فارس رفت و در شیراز رحل اقامت افکند و بمدح شیخ ابواسحق اینجو و وزیر شاعر و فاضلش رکن‌الدین عمیدالملک پرداخت. پس از زوال

دولت مستعجل بواسحاقی بدست امیر مبارزالدین محمد و کشته‌شدن شیخ‌ابواسحق در سال ۷۵۸ هجری شیراز را به عزم بغداد ترک کرد و به‌دربار سلطان معزالدین اویس جلایری (۷۵۷ ـ ۷۷۶ هجری) پیوست[۱] ولی بعد از مدتی بغداد را ترک گفت و به‌کرمان که دربار شاه شجاع مظفری که خود فرمانروائی شاعر و ادب دوست بود روی آورد و بمدح وی پرداخت.

شاه شجاع پس از تنظیم امور کرمان در سال ۷۶۷ هجری به شیراز بازگشت و برادرش شاه محمود را از آنجا راند. عبید زاکانی نیز بااو به‌شیراز رفت و همانجا بود و بمدح شاه شجاع روزگار میگذرانید تا در سال ۷۷۱ یا ۷۷۲ هجری زندگی را بدرود گفت.

عبید زاکانی در نظم و نثر فارسی در کمال قدرت بوده، دیوان وی شامل قصیده و قطعه در حدود دو هزار بیت است به‌غیر از این مثنوی عشاق‌نامه را در سال ۷۵۱ سروده است که شامل پانصد بیت می‌باشد.

منظومه معروف موش و گربه نیز از اوست و رساله‌های متعدد به‌نثر فارسی بسیار شیوا دارد از آن جمله: اخلاق‌الاشراف که درسال ۷۴۰ هجری تمام کرده، ده فصل یا تعریفات، رسالهٔ دلگشا، صدپند که درسال ۷۵۰ هجری نوشته، ریش‌نامه، تعریفات ملادوپیازه. فالنامه بروج، فالنامه وحوش وطیور. انتساب مثنوی سنگ‌تراش کوه‌طور به عبید که خود تقلیدی از حکایت موسی و شبان مثنوی مولوی، مورد تردید می‌باشد[۲]. عبیدزاکانی در میان نویسندگان قرن هشتم هجری مقام بسیار رفیعی دارد و آن اینست که نخست زبان فارسی را درنهایت شیرینی و لطف و انسجام ادا کرده و گذشته از آن در برابر خشکی‌ها و سالوسی‌های پیشوایان مذهبی‌زمان‌خود قیام کرده‌و درتمام‌رساله‌های

۱ـ مصاحبت عبید زاکانی و سلمان ساوجی در بغداد درهمین زمان بوده است.

۲ـ تاریخ ادبیات درایران تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا جلد سوم صفحه ۹۷۴.

خویش به نظم و نثر دورویی و ظاهرپرستی و عوام‌فریبی ایشان را با کمال‌دلیری به‌نحو بسیاربی‌سابقه‌ای در ادبیات پارسی بیان کرده است.

برای درك افکار عبید باید آثار او را از دو نظر مطالعه کـرد: نخست از نظر مطایبات و هزلیات. دیگر از نظر جد. بعبارت دیگر او به‌همان اندازه که شاعر هزال و نقاد است بهمان میزان هم شاعریست که بجانب شعرهای جدی به‌ویژه به‌غزلهای دلچسب شیرین توجه‌داشته است. او مردی تیزبین در امور اجتماعی بود و طبقات مختلف جامعه عهد خود را با نظر انتقاد می‌نگریست و عیبهای هردسته را چنانکـه بود تشخیص می‌داد و بباد استهزاء می گرفت.

اما اگر او را از لحاظ شخصیت ثانویش یعنی طیبت و مزاح و هزل بنگریم شاعریست که پشت بجامعهٔ دوران خود کرده و آن را طرد نموده و از جهت‌های مختلف سزاوار عیبجوئی و عیبگوئی‌دانسته است عبید تواناترین نویسنده و شاعریست که توانست بصورت‌هـای گوناگون به‌طعن و طنز و به‌تعریض و تصریح عیبهای جامعهٔ فاسد و تباه عهد خویش را با همهٔ طبقات آن بیان کند و از همهٔ شاعران و نویسندگان فارسی زبان هم که بدین کار دست زده‌اند بهتر و بیشتر از عهدهٔ چنین کار دشواری برآید. وی‌درغالب این‌انتقادها بطور کامل مبتکر است و با هوش سرشار و توانایی کاملی‌که در نثر و نظم داشته مطالب تازه و ابداعی را با زبانی ساده‌وفصیح چنان به‌شیرینی اداکرده است که هنوز هم دهان به‌دهان می گردندو اغلب در حکم امثال‌سائره فارسی هستند. نمونهٔ کامل این گفتار منظومه (موش و گربه) است که از بهترین منظومه‌های انتقادی در ادبیات پارسی بشمار میرود کـه با لحنی بطور کامل طنزآمیز و همراه با زبان مطایبه و به‌شیوه قصه پردازان شوخ‌طبع و با مهارتی عجیب و به‌طرز بسیار دلنشین سروده شده است:

از قضای فلك یکـی گربه

بود چـون اژدهـا به کرمانا

گربه دوربین شیر شکار
کهر با چشم و تیر مژگانا
پای کژدم عقاب پیشانی
بود پر مکر و پر ز دستانا
شکمش طبل و سینه‌اش قاقم
ابروش قوس وتیز دندانا[1]

تا اینکه میگوید:

مژدگانی که گربه عابد شد
زاهد و مؤمن و مسلمانا

***

بهرمذهب که باشی باش نیکوکار وبخشنده
که کفر ونیک خوئی به زاسلام وبداخلاقی

سلمان ساوجی

خواجه جمال‌الدین سلمان پسر علاءالدین محمد ساوجی (ساوه‌ای) از شاعران مشهور قرن هشتم هجری است. پدر وی از مستوفیان دیوان مغول بود. سلمان در شهر ساوه متولد شدو درجوانی به‌شاعری پرداخت، و در سلک مداحان خواجه غیاث‌الدین محمد پسر رشیدالدین فضل‌الله همدانی وزیر مشهور درآمد و پس از برچیده شدن فرمانروائی مغولان در ایران به‌دربار پادشاهان جلایری رفت و مداح مخصوص امیر شیخ حسن ایلکان و همسرش دلشاد خاتون شد و در بغدادپایتخت ایشان اقامت گزیدو از حدود سال ۷۴۰ هجری در دستگاه این‌خاندان بوده و سلطان اویس و سلطان حسین را نیز مدح گفته است. مدتی نیز

۱ـ تصویر گویای زاهد مردم‌فریبی را مجسم‌می‌کند و در اینجا هدفش امیر شیخ مبارزالدین محمد مظفری است که (شرح او در احوال حافظ در ورقهای آینده‌این مجلد خواهد آمد) و عبید از دست اوشیرازرا ترک گفته و به‌بغداد عزیمت کرده است.

مداح شاه شجاع بوده و از سال ۷۷۷ هجری به‌بعد که وی تبریز را تسخیر کرده است با او مربوط شده و دراواخر عمر انزوا اختیار کرده و در ساوه گوشه‌نشین شد و سرانجام در همانجا در روز ۱۲ صفر سال ۷۷۸ هجری زندگی را بدرود گفت.

سلمان ساوجی از شاعران توانا بود و در انواع مختلف شعر مهارت کامل داشت به‌ویژه در مدیحه که‌آخرین شاعر بزرگ این‌سبک بشمار میرود و در غزل نیز سبکی شبیه به‌سبک حافظ داشته است و در مثنوی عاشقانه نیز مهارت داشته و دو مثنوی سروده است یکی جمشید و خورشید به سبک خسرو وشیرین نظامی که در سال ۷۶۳ هجری به‌نام سلطان اویس به‌پایان رسانیده و دیگر فراقنامه به بحر متقارب که در سال ۷۷۰ هجری بنام هما ن‌پادشاه تمام کرده است. کلیات اشعار سلمان ساوجی نزدیک به‌ده هزار بیت است. چند بیت از اشعار او در اینجا نقل میشود:

ای عید رخت کعبهٔ دل اهل صفا را
هر لحظه صفای دگر از روی تو ما را

تو کعبهٔ خلقی و سر زلف تو حلقه
بگذار که در حلقه زنم دست، خدا را

لبیک زنان بر عرفات سر کویت
صد قافله جان منتظر آواز درارا

در مشعر زلف تو حرم روح قدس را
در موقف کوی تو مقام اهل صفا را

رو در خم محراب دو ابروی تو کردم
گفتم مگر آنجا اثری هست دعا را

***

از کوی مغان نیم شبی نالهٔ نی خاست
زاهد بخرابات مغان آمد و می‌خواست

ما پیرو آن را هروانیم که نی را

هر دم بنمایند به انگشت ره راست
من کعبه و بتخانه نمی‌دانم و دانم
کانجا که تویی قبلهٔ ارباب دل آنجاست
ای آنکه بفردا دهی امروز مرا بیم
رو بیم کسی ده که امیدیش به فرداست

عماد فقیه کرمانی

خواجه عمادالدین فقیه کرمانی معروف به عماد فقیه ازشاعران غزل‌سرای عارف پیشهٔ قرن هشتم هجری است. وی در کرمان میزیست و خانقاهی داشت و مردم بسیار به‌وی معتقد بودند. پادشاهان آل‌مظفر امیر مبارزالدین محمد و شاه شجاع نسبت به‌وی احترام بسیارمیکردند مرگ عماد فقیه در سال ۷۷۳ هجری در کرمان اتفاق افتاده است. کلیات اشعار وی شامل شانزده هزار بیت از غزل و مثنوی است.

در غزل سبکی شبیه به سبک حافظ دارد و اشعار بسیار بلند میان آنها هست و مثنویهای متعدد سروده است از آن جمله:

محبت‌نامه بیدلان، مونس‌الابرار، صفانامه، صحبت‌نامه، محبت نامه، طریقت‌نامه، ده‌نامه، فایدةالاخلاص.

جلال عضد

سید جلال‌الدین پسر سید عضد یزدی معروف به جلال عضد از شاعران قرن هشتم هجری است وی از شاعران معروف دربار آل‌مظفر بود، پدرش سید عضد وزیر امیر مبارزالدین محمد پسر مظفر (۷٤۱-۷۶۵ هجری) بود. جلال عضد در یزد ولایت یافت و از جوانی مورد توجه پادشاهان این سلسله واقع شد و همواره بدیشان پیوستگی‌داشت ولی طبع وی به‌مدایح رغبت نداشت. و تمام هنرهای شاعری خود را در غزلسرایی بکار میبرد. غزل‌های بسیار روان ومنسجم از او مانده است. دیوان وی شامل نزدیک به چهارهزار بیت موجود است.

محمد عصار تبریزی

خواجه شمس‌الدین حاجی محمد عصار تبریزی از شاعران قرن هشتم هجری است وی از شاعران دربار شیخ‌اویس جلایر بود و در ضمن به‌مدح امیران دیگر می‌پرداخت و در عصر خویش بسیارمعروف بود، عاقبت از مدیحه‌سرایی دلسرد شد و به‌انزوا گرائید و درآن‌حال مثنوی مهر و مشتری را در دهم شوال سال ۷۷۸ هجری‌در ۵۶۰ بیت به‌نظم درآورد که یکی از بهترین منظومه‌های بزمی و عاشقانه زبان فارسی است مرگ او را در سال ۷۹۲ هجری نوشته‌اند. دیوان‌غزلیات محمد عصار تبریزی که در آن «محمد» تخلص کرده در دست است. علاوه براین چند کتاب در عروض و قافیه نوشته که از آن جمله رساله‌ای بنام وافی فی تعدادالقوافی است.

بدر چاچی

بدرالدین چاچی از شاعران قرن‌هشتم هجری است. وی از مردم چاچ ترکستان بوده ولی در هندوستان در شهر دهلی میزیسته و شاعر مخصوص دربار غیاث‌الدین محمد پسر تغلقشاه معروف به الـغ‌خان سلطان محمد جوناپسر تغلقشاه بود که از ربیع‌الاول سال ۷۲۵ هجری تا ۲۱ محرم سال ۷۵۲ هجری سلطنت کرده و بدرچاچی همواره در دربار وی زیسته است. قصاید و مقطعات او به‌سبك شاعران آذربایجان است و آخرین شاعر بزرگی است که بدین‌سبك سخن‌سرائی کرده‌است.

دیوان وی شامل نزدیك به دوهزار بیت‌موجود است‌وشاهنامه‌ای بنام الغ‌خان سروده که نزدیك سی‌هزار بیت دارد. در لغز و کنایه و استعاره استاد بوده وبهمین‌جهت اشعاروی‌دشواریهایی دارد و حواشی و شروح متعدد برآ ن‌نوشته‌اند، از آن جمله شرحی از محمد عثمان قیس پسر حافظ غلام شاه خان پسر محمدشرف‌الدین‌خان افغانی بنام نسخهٔ عثمان‌خان که در سال ۱۲۶۴ هجری در دومجلد بزرگ بپایان

رسانده است. بدرالدین چاچی در شعر گاهی بدر و گاهی بدرچاچی تخلص کرده است.

روح‌الدین عطار

روح‌الدین عطار از شاعران قرن هشتم هجری‌است. وی درعراق میزیسته و با سید جلال عضد یزدی معاصر بوده و در سلك شاعران آل مظفر بشمار میرفته ولی از احوال وی اطلاع دقیق در دست‌نیست. دیوان او نزدیك به دو هزار بیت غزل موجود است که در آن روح عطار تخلص کرده است و بعضی غزلیات بسیار شورانگیز دارد.

محمد بدرجاجرمی

محمدبدر جاجرمی از شاعران قرن هشتم هجری است. وی پسر بدر جاجرمی شاعر معروف قرن هفتم هجری است که در اصفهان و عراق تا اواسط قرن هشتم هجری میزیسته و خود نیز شاعر بوده و جامع کتابی است به‌اسم مونس‌الاحرار فی دقایق الاشعار که حاوی بهترین اشعار یك عده کثیر از شاعران بزرگ ایران است تا زمان مؤلف. این کتاب را در ماه رمضان سال ۷۴۱ هجری‌تمام کرده ولی همانطور که در ورقهای پیش در این مجلد نوشته شد، آنرا از کتابی بهمین اسم تألیف لطیف‌الدین احمد پسر محمد پسر احمد پسر محمد کلامی اصفهانی که در سال ۷۰۲ هجری گردآورده گرفته و در آن اندك تصرف کرده و در ضمن بعضی از اشعار خود رابرآن‌آورده‌است.

سراج‌الدین قمری قزوینی

سراج‌الدین قمری قزوینی‌از شاعران قرن هشتم هجری است وی به‌دربار سلطان ابوسعید منتسب بوده و با عبیدزاکانی و سلمان‌ساوجی مشاعره و معارضه داشته و در سال ۷۳۵ هجری زندگی‌را بدرود گفته است. دیوان اشعار او که بیشتر قصیده و غزل به‌سبك شاعران عراقی

است نزدیك به دو هزار بیت می‌باشد

ابواسحاق اطعمه

ابواسحق حلاج‌شیرازی معروف به بسحق اطعمه از شاعران قرن هشتم هجری است. وی در شیراز میزیسته و تا اوایل قرن نهم هجری زندگی را بدرود گفته است. قبر او در شیراز معروف است. وی در عصر خویش شهرت بسیارداشته ولی ازجزئیات زندگیش اطلاع دقیق در دست نیست، جز آنکه مورد توجه اسکندر پسر عمر شیخ تیموری بوده است. بسحق اطعمه مبتکر سبك خاصی‌است در شعرفارسی که همه‌جا اسامی غذاها و خوراك‌هارا در میان آورده و بسیاری از غزل‌ها و قصیده‌های شاعران گذشته یا معاصر خود را جواب گفته و تقلید کرده است. این سبك را پس از او احمد اطعمه در قرن نهم و اشتهای اصفهانی در قرن سیزدهم و میرزاتقی‌خان دانش از معاصران در دیوان حکیم سوری تقلید کرده‌اند. دیوان ابواسحاق که شامل نزدیك به سه هزار بیت نظم و نثر و اقسام مختلف شعر به بهمین روش است به‌اسم دیوان‌اطعمه شهرت دارد. فواید عمده این اشعار آنست که بسیاری ازاسامی غذاها در آن محفوظ مانده است. یك مثنوی درهمین زمینه بنام کنزالاشتها و نیز مناظرهٔ اطعمه‌ای به نثر دارد.

خواجه حافظ شیرازی

خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی فرزند بهاء‌الدین معروف‌ترین شاعر قرن هشتم هجری و یکی از چهار تن از بزرگترین شاعران ایران است که معروف جهان‌شده‌اند.

درباب این استاد فناناپذیر و بی‌نظیر که او را لسان‌الغیب و ترجمان الاسرار لقب داده‌اند اشارتهائی در بسیاری از کتابها مانند تذکرةالشعراء دولتشاه سمرقندی که‌بعداز فوت‌اوست‌تا مجمع‌الفصحا و ریاض العارفین تألیف رضاقلی خان‌هدایت همه مشتمل‌بر نام وشرح

مختصری از حالات وی می‌باشد ولیکن هیچیك از آنها مطالب مفصلی که جزئیات احوال او رانشان بدهد ندارند. تنها اثر ازمعاصران حافظ که مورد توجه و اهمیت قرار گرفته مقدمه‌ایست که یکی از دوستان حافظ که جامع اشعار اوبوده، موسوم به محمد گلندام، نوشته، وی‌در آنجا پس از اطناب کلام در ذکر صفات شریفه و محبوبیت او نزد خاص و عام و شهرت جهانگیری که حتی در زمان حیات حاصل کرده و قوافل سخنهای دلپذیرش از فارس نه‌تنها بخراسان و آذربایجان بلکه به عراقین و هندوستان رفته چنین مینویسد:

«اما بواسطه محافظت درس قرآن و ملازمت شغل سلطان و بحث کشاف[۱] و مصباح[۲] و مطالعهٔ مطالع[۳] و مفتاح[٤] و تحصیل قوانین ادب، و تحقیق دواوین عرب، بجمع اشتات غزلیات نپرداخت و به‌تدوین و اثبات ابیات مشغول نشد و مسوداین اوراق اقل‌انام محمد گلندام عفی‌الله‌عنه ماسبق در درس گاه دین‌پناه مولانا و سیدنا استاد ابوالبشر قوام‌الملة والدین عبدالله اعلی‌الله درجاته بکرات و مرات که‌بمذاکره رفتی در اثناء محاوره گفتی که این فرائد فواید را همه در یك عقد میباید کشیدو این غرر دررادر یك سلك میباید پیوست، تا قلاده‌جید وجود اهل زمان و تمیمه و شاح عروسان دوران گردد. و آن جناب حوالت‌رفع وترفیع‌این‌بنابر ناراستی‌روز گار کردی‌وبه غدر اهل عصر عذرآوردی تادرتاریخ سنه‌احدی و تسعین‌وسبعمائه[۵] (۷۹۱ هجری)

۱ـ کشاف نام تفسیر معروفی است تألیف زمخشری بنام الکشاف عن‌حقایق‌التزیل.

۲ـ مصباح به‌ظاهر مقصود مصباح تألیف المطرزی (وفات ۶۱۰ هجری) درعلم صرف و نحو می‌باشد.

۳ـ مطالع‌الانظار علی‌طوالع‌الانوار تألیف شمس‌الدین ابوالثنا محمود پسر عبدالرحمن اصفهانی شافعی متولد به‌سال ٦٧٤ و متوفی به‌سال ۷٤۹ هجری و آن‌شرحی است برکتاب طوالع‌الانوار والانظار تألیف قاضی بیضاوی در توحید

٤ـ مفتاح مقصود مفتاح‌العلوم تالیف سکاکی (متوفی به‌سال ٦٢٦ هجری) است.

۵ـ در نسخه حافظ چاپ‌قزوینی تاریخ وفات او اثنی‌وتسعین وسبعمائه (۷۹۲ هجری) آمده است (رجوع‌شود به‌حاشیه مفصل‌مرحوم علامهٔ‌قزوینی برحافظ صفحه فح)

ودیعت حیات بموکلان قضا وقدر سپرد.»

از مجموع کتابهائی که درباره حافظ نوشته شده چنین فهمیده میشود که: بهاءالدین محمد پدرحافظ درعصر اتابکان فارس ازاصفهان به‌شیراز مهاجرت کرده و در آنجا از طریق بازرگانی ثروتی اندوخته ولی دیری نگذشته که زندگی را بدرود گفته و کارهای تجارتی او آشفته و نابسامان گردیده‌است وارثان او که یك همسر و پسری خردسال بودند به‌بینوائی و تنگدستی افتادند. آن پسر بعدها ناگزیر شد که روزی خود را به‌عرق جبین و کد یمین حاصل نماید. با اینهمه‌هروقت فرصت و مجالی می‌یافت در مکتبی که در نزدیکی اوبود به کسب کمال می‌پرداخت و در آنجا سرمایهٔ علمی به‌کف می‌آورد. قرآن مجید را حفظ کرد و از همین‌رو بعدها تخلص خود را «حافظ» قرارداد. لقب «حافظ» بطور عموم به‌کسانی اطلاق میشود که میتوانستند قرآن را تمام از بر بدون غلط بخوانند چنانکه خود او گفته است:

ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد
مسائل حکمی با نکات قرآنی

بهرحال سرپرشور و طبع ناآرام این عصارهٔ تفکر آریائی یعنی حافظ چون از علوم ظاهری و مشتی الفاظ و اصطلاحات حاصلی‌ندید، داعیهٔ طلب معنی در نهادش بوجود آمد و همت‌بر درك حقایق گماشت. و پس از تحمل زجر و زحمت و رنج وغصه ویأس و حرمان وخستگی، از دوندگیها و کوفتن بیهودهٔ درها به‌وادی یقین رسید، یقینی که مختص خود او بود، یقین حافظی‌بود که انسان کامل شده بود. در اینجا بی‌مناسبت نمیدانم فرازی را که علی‌دشتی محقق مشهور معاصر در ارتباط با این مطلب نوشته بازگو نمایم:

«واضح‌ترین خطی که سیمای حافظ را از قیافهٔ سایر متفکرین ما مشخص و ممتاز می کند آزادی فکر است. آزادی فکر بزرگترین امتیاز بشرهای اندیشه‌گر است. همانطوری که وجه‌امتیاز انسان از حیوانات قوهٔ ادراك و وجه امتیاز انسانها از یکدیگر ملکات وفضائل

اخلاقی است، وجه امتیاز دانشمندان و طبقهٔ راقیه آزادی فکر است. شاخص قدر آنها تنهادانش و معرفت نیست. چه بسا دانشمندانی چون امام فخررازی در دائره معلومات وسیع خوداسیر معتقدات تلقینی بوده‌اند.

مکتشفین و مخترعین، همه کسانی هستند که فکر آنان در چهار دیواری معلومات مکتسبه و مسلمیات عصر خود باقی نمانده است. پیشوایان فکرو همهٔ مصلحین، مردمانی بوده‌اند که اندیشهٔ آنان از دایرهٔ امور مسلمه و ثابته محیط خود خارج شده و آزادتر ازهم‌عصران خود فکر کرده‌اند.

ارزش مقام انسان در اینست که بنده و زبون مقررات و آنچه در نظر همهٔ مردم مسلم است نبوده، برای پرش فکر خود حدودی قائل نباشد.

اکثریت تام جامعهٔ انسانی اسیر تلقینات پدری و زبون مقرراتی هستند که خود وضع کرده‌اند. حتی مطیع آراء و معتقداتی میشوند که اشخاص بی‌مایه‌تر و پائین‌تر از خود آنها، یا نیاکانی که درمحیط تاریک‌تر و جاهل‌تری زیسته‌اند برای آنها ساخته‌اند. بسا اوقات افراد به‌سخافت و سستی بنیان رسوم و عقایدی پی میبرند ولی نمی‌توانند خود را از آن رها سازند. بقول سنائی.

خود بخود شکل دیو میکردند　　　پس ز ترسش غریو می کردند.

حافظ از آن افراد ممتازی است که از شکل دیوی که سایر افراد بشر روی دیواره کشیده‌اند نمیترسد وخود هم‌برای خویش این‌مترس را نیافریده است، و برای فکر او حدود و ثغوری نیست. بجزمعدودی متفکرین عالیقدر، سایر بشرهائی که برسطح کره میخزند، با اصرار نامعقولی میل دارند طبقه‌بندی شوند، مثل‌اینکه آزادی آنها را زجر میدهد، میخواهند در قالب‌هائی درآیند وبعبارت آخری‌جزو دسته‌ای بشوند.

این تمایل طبیعی، مردم را برآن داشته است که برای فکرحافظ

حصاری بسازند و برای روح بلندپرواز او قالب جامدی بیافرینند. با اصراری خواسته‌اند او را در طبقه‌بندیهائی که بشر متوسط برای خود درست کرده است وارد کنند: او را شیعه دانسته‌اند، سنی گفته‌اند، صوفی خوانده‌اند، صوفیه ملامتیه فرض کرده‌اند، و... حافظ شیعه نیست، سنی نیست، صوفی نیست، ملامتیه نیست، متدین نیست، بی‌دین نیست، حافظ حافظ است.

اندیشه‌گری است که پرش‌فکر وخیال‌او را نه‌شریعت، نه‌طریقت، نه الحاد و نه سیستم‌های فلسفی و صوفی گری عایق نمی‌شود... حافظ در آزادگی، در وارستگی، حریت ضمیر و پاك بودن از آلایش تعصب مانند کنفوسیوس، مانند بودا، مانند گوته، مانند گاندی و بالاخره به‌روش جضرت مسیح صورت کمال بشریت و علو مقام انسانی است.

حافظ «جنگ هفتاد ودو ملت» را با همان فکر آزاد خود که‌همه چیز در آن گنجایش دارد مینگرد زیرا میداند: چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند.»[1]

حافظ از زمرهٔ شاگردان قوام‌الدین عبدالله عالم معروف آن‌زمان (متوفی به سال ۷۷۲ هجری) بوده است. نخست در سلك مقربان ابواسحق اینجو درآمده و سپس به‌پادشاهان آل‌مظفر پیوسته و شاه شجاع و شاه منصور از امیران این خاندان را مدح گفته‌است و دراین ضمن با پادشاهان ایلکانی جلایر (آل جلایر) که در مغرب ایران حکومت داشتند و شاعران را بسیار مینواختند از دور روابطی داشته و سلطان احمد پسر شیخ اویس (۷۸۴ - ۸۱۳ هجری) را مدح گفته است و سرانجام در شیراز به‌سال ۷۹۱ یا ۷۹۲ هجری زندگی رابدرود گفته و در همانجا مدفون شده است.

حافظ در زمان زندگی خود از حاجی قوام‌الدین حسن‌شیرازی کلانتر شهر شیراز (متوفی به‌سال ۷۵۵ هجری) بیش از دیگران متنعم

۱- نقشی از حافظ نگارش علی دشتی صفحه ۱۲۹ - ۱۲۷

شده بهمین جهت اغلب از او یاد کرده است. مطلبی که بسیار جالب توجه است و باید در اینجا گفته شود: بااین همه مدایحی که حافظ در حق این ممدوحان دارد بجز یك دو بیت نیست که در ضمن سخنان خودآورده است. بهمین جهت نمیتوان وی‌راجزو شاعران مداح‌شمرد.

حافظ به ظاهر تمام عمر خود را در گوشه‌نشینی و عزلت گذرانده و در حیات خویش شهرت بزرگی داشته است. در زبان فارسی نظیر غزل‌های حافظ که جامع بین اشعار عاشقانه و افکار عارفانهٔ ایران است، نیست. بهمین سبب یکی از بزرگترین شاعران جهان شمرده میشودو از حیث نظم در لطف ترکیب و تلفیق، و بی‌نیازی در فکر و استقلال در اندیشه به‌منتهای اوج شاعری رسیده است. دیوان اشعار وی را باید در رأس کتابهای زبان‌فارسی قرارداد و بهمین جهت همواره مورد اقبالی عظیم از جانب تمام طبقات مردم ایران بوده‌است و آن شامل نزدیك چهار هزار بیت است وبرآن‌شرحهای‌چندنوشته‌اند از آن جمله: شرح محمد یوسف علیشاه چشتی نظامی بنام شرح یوسفی به زبان اردو در سال ۱۳۰۷ هجری مفتاح‌الکنوز علی حافظ الرموز از قطب‌الدین قندهاری، بدرالشروح از بدرالدین اکبر آبادی، شرح مشکلات دیوان حافظ از پیرمراد متخلص به مشفق شرح دیوان حافظ از افضل‌الله آبادی، بحرالفراسةالاقطفی شرح دیوان حافظ از عبیدالله خویشکی چشتی‌متخلص‌به‌عبیدی. به‌زبان ترکی نیز سه‌شرح برآن نوشته‌اند: شرح مصطفی پسر شعبان سروری درگذشته به‌سال ۹۶۹ هجری، شرح شمعی درگذشته در حدود سال ۱۰۰۰ هجری شرح سودی بسنوی متوفی در حدود سال ۱۰۰۰ هجری. دیوان حافظ یا منتخبات آن‌را به برخی از زبانهای اروپایی مانند فرانسه و آلمانی، و انگلیسی و روسی و لهستانی و نیز ترکی‌وعربی ترجمه کرده‌اند.

پرفسورادوارد براون پیرامون تحقیقات اروپائیان دربارهٔ حافظ تحقیقات بانوجرترودلوتیان بل را از دیگران برتر شمرده و مینویسد:

کلامی است انتقادی و نغز، و دارای معانی عمیق و پرمغز. خاصه از آنجا که وی حافظ را به‌طرزی روشن وجالب بامعاصر بزرگ‌وی، دانت شاعر ایتالیا، مقایسه نموده و پس از بحثی دقیق از اشعار وی چنین گفته است:

«درباره حافظ، تاریخ معاصر او کوچکتر از آن است که حاوی و شامل افکار بلند وی تواند شد. چه آن شهری که‌سراسر عمر درآنجا زندگی کرده و آنرا شاید به‌همان درجه که دانت فلورانس را عزیز میشمرد دوست داشته پنج یا شش بار به بلیه محاصره و آفت جنگ‌دچار گردید، و بارها از دستی بدستی دیگر انتقال یافت. لشکرکشی فاتح یك‌بار آن را با خون سیراب کرد، دیگری آنرا طعمه آتش غارت و یغما نمود. و دیگربار پادشاهی متعصب و ریاکار مردمان ظریف خوش مشرب آنجا را دچار احکام سخت و زهد خشك و ریا قرارداد.

حافظ دائم مشاهده میکرد که چگونه پادشاهان و ملوك یکی بعد از دیگری طلوع کرده و به اوج عزت میرسند و سپس در حضیض ذلت فرو می‌افتند و مانند قطره‌های برف در آفتاب تموز محو ونابود میشوند. پیوسته حوادث فرح‌انگیز از پس اتفاقات حزن‌آور روی میداد. سقوط حکومتها و وقوع رزمها همواره در برابر دیده شاعر واقع میشد. لیکن از همهٔ این وقایع در اشعار او هیچ انعکاسی دیده نمیشود، تنها گاهی اشارتی اتفاقی به‌پاره حوادث سیاسی زمان مورد توجه دقیق مفسران دیوان او واقع میشود. یا بیتی چند در مدح پادشاهی یا امیری اتفاقی از نظر خواننده میگذرد. نه ذکری از فتح پادشاهی یا تحسینی از شجاعت امیری و همانقدر که یك تن شاعر عزیزالنفس را درخور است همین اندازه را برقلم خود روا داشته و از این بیش سخنی نگفته است.

لکن بعضی بخوبی درك می کنند که همان بی‌اعتنائی ظاهری حافظ فلسفه او را مرتبتی چنان ارجمندداده‌است که دانت آن‌را فاقد میباشد. شاعر ایتالیائی در حدود فلسفه خود محجر و جامد مانده و

نظریه او درباب جهان همان نظریه عمومی عصر و زمان اوست. وآنچه که در نظر او حقیقت واقع جلوه‌گر شده است نزد بسیاری از اهل زمان ما شبحی زشت و ناپسند بیش نیست. ولی دورنمائی که حافظ طراحی کرده منظری وسیع‌تر ودلگشاتر میباشد که زمینه مقدم آن چندان واضح و روشن نیست تو گوئی دیده خرد او چنان بدقت نظر وحدت بصر موصوف بوده که در جهان پهناور خیال در منزلگاه باشندگان اعصار آتیه نفوذ نموده است. از این رو برماست که بر او از اینکه عصر و زمان خود را برای ما وصف و شرح نکرده خرده نگیریم و از اینکه از حیات شخصی اودرسخنش‌چندان اثری یافت نمیشود بر او عیب نجوئیم. چه در کلام بلند وی افکاری عمیق که حتی عصر مارا نیز فراگرفته است جلوه‌گر میباشد. و او بمنزلهٔ نغمه سرائی است که به آواز دلکش او هم مست و هم هوشیار و مردم حال و استقبال هردو به‌طرب آمده‌اند.»[۱]

فراز و نشیب دوران زندگی حافظ

در بین ممدوحان حافظ نخست شاه شیخ‌ابواسحق انجو (اینجو) توجه هر پژوهشگر را جلب مینماید.

این امیر پسر محمود انجوست که در زمان حکومت غازان خان مغول به حکومت فارس منصوب گردید. ابواسحق خود شاعر و ادب دوست بود و زندگی را به‌سرخوشی و عیاشی می‌گذراند، بطوری که از امور مملکت غفلت کرد. هنگامی که شیخ امین‌الدین یکی از مقربان درگاه وی وخامت کار حکومتش را تذکر داد که به محاصره پایتخش توسط دشمنانش یعنی آل‌مظفر انجامید. او در جواب گفت دشمن باید خیلی نادان باشد که در این فصل دلاویز بهار

۱ـ تاریخ ادبی ایران تألیف پرفسور ادواردبراون (از سعدی تا جامی) ترجمه علی‌اصغر حکمت صفحه ۳۱۶ ـ ۳۱۸.

به‌فکر جنگ بوده و به‌این کار بپردازد و سپس این بیت شعر را خواند:

بیا تا یک امشب تماشا کنیم   چو فردا شود فکر فردا کنیم

حافظ درباره‌دوره حکومت کوتاه‌ولی‌طربناک ابواسحق‌میگوید:

راستی خاتم فیروزه بواسحاقی[1]

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

بنا به نوشته فارسنامه در سال ۷۵۳ هجری مبارزالدین محمدپسر مظفر شهر شیراز را محاصره کرد و بعد از آنکه پسر خردسال شیخ ابواسحاق، علی سهل کشته شد مبارزالدین به اصفهان رانده شد ولی عاقبت برابواسحاق غلبه کرد و او رادستگیر ساخت. ابواسحاق درسال ۷۵۸ هجری بدست مبارزالدین بقتل‌رسید.

امیر مبارزالدین محمد پسر مظفر که از سال ۷۵۴ هجری تا سال ۷۵۹ هجری در فارس حکومت کرد بکلی با سلف خود ابواسحاق خوشگذران اختلاف عقیده و سلیقه داشت و باید گفت از جنس دیگر بود. وی مردی سخت و قسی و بی‌رحم و دیکتاتور بود. بمحض اینکه شیراز را بگشود در تمام میخانه‌ها را بست و باده‌نوشی و می گساری و عشرت را به‌سختی ممانعت کرد.

حافظ شاعر آزاداندیش و آزاده مرد بلندنظر از این ریاکاری رنجیده خاطر شد و دریکی از غزلهای خود که به‌این‌روزهای ضیق و عسرت (اختناق و ریاکاری) اشاره می کند چنین میگوید:

اگر چه باده فرح‌بخش و باد گل‌بیز است

ببانگ چنگ مخورمی که محتسب[2] تیز است

۱ــ بواسحاقی، ابهام است. یکی‌از کانهای فیروزه در نیشابور بنام بواسحاقی معروف است که بردیگر کانهابرتری دارد وبواسحاقیان‌یکی از محله‌های معروف نیشابور نیز می‌باشد.

۲ــ در اشعاری که حافظ دراین زمان سروده است هرجااشاره به‌محتسب کرده مقصود او مبارزالدین محمد است زیرا او را به‌طعن و طنز «محتسب بزرگ» می‌نامیدند.

صراحی و حریفی گرت بدست افتد
بعیش کوش که ایام فتنه‌انگیز است
در آستین مرقع پیاله پنهان کن
که همچو چشم صراحی زمانه خون‌ریز است
ز رنگ باده بشوئید خرقه‌ها در اشک
که موسم ورع و روزگار پرهیز است

و نیز گفته است:

بود آیا که در میکده‌ها بگشایند
گره از کار فرو بستهٔ ما بگشایند
اگر از بهر دل زاهد خودبین بستند
دل قوی‌دار که از بهر خدا بگشایند
در میخانه ببستند خدایا مپسند
که در خانهٔ تزویر و ریا بگشایند
گیسوی چنگ ببرید بمرگ می ناب
تا همه مغبچه‌ها زلف دوتا بگشایند،

شاه شجاع که بعد از پدرش امیر مبارزالدین بحکومت رسید سخت‌گیریهای جابرانه پدر را به نرمی و ملاطفت بدل کرد. دراین زمان پس از آنکه میخانه‌ها باز گشوده شد. حافظ در غزل زیر از این افتتاح شادی کرده است.

سحر ز هاتف غیبم رسید مژده بگوش
که دور شاه شجاع است می دلیر بنوش
شد آنکه اهل نظر بر کناره میرفتند
هزار گونه سخن بر زبان و لب خاموش
ببانگ چنگ بگوئیم آن حکایت‌ها
که از نهفتن آن دیگ سینه میزند جوش
شراب خانگی از بیم محتسب خوردن
بروی یار بنوشیم و بانگ نوشانوش

رموز مملکت خویش خسروان دانند
گدای گوشه‌نشینی تو حافظا مخروش
و باز در غزل دیگر گفته است:
قسم به حشمت و جاه و جلال شاه شجاع
که نیست با کسم از بهر مال و جاه نزاع
ببین که رقص کنان میرود بنالهٔ چنگ
کسی که اذن نمیداد استماع سماع

با وجود همهٔ این اشعار و دیگر ابیات موجود در مدح شاه شجاع گفته‌اند که رابطهٔ میان حافظ و شاه شجاع چندان نیکو نبوده است.

نوشته‌اند که شاه شجاع را حسن عقیدتی به فقیه زمان عماد فقیه کرمانی بوده‌است‌ و چنانکه‌منقول‌است گربه‌ای‌داشته‌و‌آن گربه را‌چنان تعلیم‌داده‌بود که‌در‌هنگام‌اداء نماز‌و‌انجام‌رکوع‌و‌سجود‌به‌او‌اقتدا‌و‌تقلید نماید. این عمل گربه را شاه بر کشف‌و کرامت‌فقیه حمل میکرد. ولی حافظ آن را حیله گری و مکاری میدانست و در‌آن‌باب این غزل را گفت:

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه
زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
ای کبک خوش خرام که خوش‌میروی بناز
غره مشو که گربهٔ عابد نماز کرد
فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
حافظ مکن ملامت رندان که در ازل
ما را خدا ز زهد و ریا بی‌نیاز کرد

به‌ظاهر همین سوء نظر حافظ دربارهٔ عماد فقیه کرمانی سبب اصلی بی‌میلی شاه شجاع نسبت به وی گردید. ولی چون شاه شجاع خود نیز

در شعرسرائی با حافظ رقابت میکرد وشعر او بپایهٔ کلام استادنمیرسید، از این‌رو نائره حسد در باطن وی مشتعل گردیدو بربی‌لطفی بیفزود. گویند وقتی شاه شجاع برشعر حافظ عیب گرفته و گفت: غزلیات او در معانی و مقاصد مختلفه است و درباب واحد نیست، لحظهٔ صوفیانه است و دیگر دم عاشقانه، در بیتی مستانه و جسمانی و دربیتی جدی و روحانی، یکی لطیف و عرفانی است و در جای دیگر گستاخانه. حافظ چون بشنید گفت: آری با همهٔ این عیبها در آفاق اشتهار یافته وهمه کس آن را میخواند و تحسین میکند. لیکن شعرهای دیگر حریفان هیچگاه از دروازه شهر بیرون نرفته است.

شاه شجاع از این‌سخن برنجید و اندکی برنیامد که این بیت حافظ بسمع او رسید که گفته است:

گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد

آه اگر از پس امروزبودفردائی

حافظ را آگاه کردند که در سرودن این بیت براو خرده گرفته و آن را وسیلهٔ تهمت کفر و ارتداد شناخته‌اند، چه شك در وقوع‌روز قیامت کفر است. وی با اضطراب خاطر به‌نزد مولانازین‌الدین‌ابوبکر تایبادی که‌در آن وقت به عزم سفر حج به‌شیراز رسیده بود رفته و از او علاج کار خواست. مولانا به‌او گفت که بیتی دیگر در آن غزل‌درج باید کرد و آن بیت را بطریق نقل‌قول از دیگران روایت باید نمود، تا بنا بقاعده «نقل کفر کفر نیست» او را مجال عذری باشد. حافظ قول او را بکار بسته و این بیت بگفت، ومقدم برآن‌مقطع درج‌فرمود: این حدیثم چه خوش آمد که سحر گه می گفت

بر در میکدهٔ بادف و نی ترسائی

و چون او را بگناه ارتداد و ارتیاب در امر معاد متهم ساختند به بیت دوم استناد کرد و گفت که وی گوینده آن سخن نیست و اگر ترسائی چنین کلام گفته باشد براو حرجی نمیباشد[1]

۱ـ حبیب‌السیر تألیف خواندمیر، چاپ خیام جلد سوم صفحه ۳۱۵ ـ ۳۱۶.

شاه شجاع در سال ۷۸۵ هجری یا درسال ۷۸۶هجری وفات یافت و بجای وی پسرش سلطان زین‌العابدین پادشاه شد. این پادشاه رانیز پسر عمویش شاه منصور در سال ۷۸۹ هجری دستگیر کرد و معزول و زندانی ساخت. حافظ فتح او را در غزل زیر تهنیت گفته است:

بیا که رایت منصور پادشاه رسید
نوید فتح و ظفر تا به مهر و ماه رسید

شاه زین‌العابدین که بعد از دستگیری بفرمان شاه منصور کور گردید در گذشته حکومت تیمور گورکانی را به رسمیت شناخته و فرستاده او قطب‌الدین را پذیرفته و نام تیمور را درسکه و خطبه‌مندرج ساخته بود. تیمور خود اندکی قبل از عزل شاه زین‌العابدین یعنی در سال ۷۸۹ هجری به‌شیراز ورود کرد گویا در همین سفر بوده است که واقعه ملاقات امیر تیمور با خواجه حافظ شیرازی روی داده که تفصیل آن را دولتشاه سمرقندی نقل کرده است[1] سابقه شهرت وسیع حافظ حتی در ایام حیات او چنانکه خود او می گوید:

به شعر حافظ شیراز میکوبند و میرقصند
سیه‌چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

در بیتی دیگر به‌غزلی که خود سروده اشاره کرده و گفته است:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله میرود

طی مکان ببین و زمان در سلوك شعر
کاین طفل یك شبه ره صد ساله میرود

حافظ نه تنها با پادشاهان مظفری (آل مظفر) بلکه با بسیاری از دیگر امیران و ملوك معاصر رابطه داشته است.

سلطان احمد پسر اویس جلایری پادشاه فاضل و کامل که از سلاله ایلخانیان در بغداد سلطنت‌میکرد وخود نیز شاعر وموسیقی‌شناس

۱ــ تذکره دولتشاه سمرقندی صفحه ۲۳۰.

و نقاش و هنرپیشه بوده مکرر کوشش کرد که حافظ را به‌دربار خود جلب نماید لیکن به‌دلیلی که خود شاعر گفته است:

نمیدهند اجازت مرا بسیر و سفر

نسیم‌خاك مصلی و آب رکن آباد

موفق نگردید.

دونفر از پادشاهان هند نیز سعی نمودند که حافظ را به سفر هندوستان و دیدن دربار خود راغب سازند یکی از آنها محمود شاه بهمنی دکنی است که شاهی شعردوست و شاعر نواز بود، به وساطت یکی از مقربان درگاه خود موسوم به میرفضل‌الله حافظ را به‌تختگاه خود دعوت نمود و برای او وجهی که کفاف مصارف سفر را بنماید فرستاد. حافظ قسمت عمده آن مبلغ را قبل از حرکت از شیراز خرج نموده و چون در بین راه خود به‌خلیج فارس به‌قصبه لار رسید یکی از دوستان فقیر و تهیدست خود را در آنجا بدیدو آنچه برای او باقی مانده بود به او عطا کرد و در آنجادوتن‌از بازرگانان ایرانی خواجه محمد کازرونی و خواجه زین‌الدین همدانی که عازم سفرهندوستان بودند به او تکلیف کردند که با آنها هم‌سفر شده و در برابر لذت مصاحبت او مخارج مسافرتش را بپردازند. حافظ تقاضای آنها را پذیرفته با آنها تا بندر هرمز برفت و در آنجا در کشتی که‌منتظرحمل وی به هندوستان بود بنشست، ولی در همان اوان دریا را طوفانی‌فرا گرفت و شاعر را چنان دهشتی دست داد که‌فسخ عزیمت‌نموده به‌شیراز بازگشت و برای محمود شاه غزلی ساخته به هندوستان فرستاد و این ابیات از آن غزل است:[۱]

دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد

بمی بفروش دلق ما کزین‌بهتر نمی‌ارزد

۱ـ این حکایت بنابه‌روایت مورخ هند محمدقاسم فرشته استرآبادی است که کتاب خود را درسال ۱۰۱۵ هجری تألیف کرده است.

شکوه تاج سلطانی که بیم جان در او درج است
کلاهی دلکش است اما بترک سر نمی‌ارزد

بکوی میفروشانش بجامی در نمیگیرند
زهی سجادهٔ تقوی که یك ساغر نمی‌ارزد

بس آسان مینمود اول غم دریا ببوی سود
غلط کردم که یك طوفان بصد گوهر نمی‌ارزد

برو گنج قناعت جوی و کنج عافیت بنشین
که یکدم تنگدل بودن به بحر و بر نمی‌ارزد

چو حافظ در قناعت کوش و از دنیای دون بگذر
که یکجو منت دونان بصد من زر نمی‌ارزد

شبلی نعمانی حکایت می کند که پادشاهی دیگر از هندوستان موسوم به سلطان غیاث‌الدین پسر سلطان اسکندر بنگالی که در سال ۷۶۸ هجری به تخت سلطنت نشست با حافظ ارسال و مرسولی داشت و حافظ غزل زیر را برای او سروده است.[۱]

ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود
وین بحث با ثلاثه غساله میرود[۲]

شکر شکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله میرود

حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث‌دین
غافل مشو که کار تو از ناله میرود

۱ـ تاریخ ادبی ایران تألیف پرفسور ادوارد براون (از سعدی تا جامی) ترجمه علی‌اصغر حکمت صفحه ۳۱۲ ـ ۳۱۰

۲ـ ثلاثه غساله در تفسیر این بیت آنچه بطور معمول میگویند. ثلاثه غساله عبارتست از سه جرعه می که بامدادان برای رفع خمار خمردوشین مینوشند. مولوی عبدالمقتدر مؤلف فهرست کتابخانه بانکی‌پور میگوید این بیت اشاره است به سه تن از کنیزکان سلطان که بنام سرو و گل و لاله موسوم بوده‌اند و بدلائلی که او ذکر می کند هر سه را «ثلاثه غساله» می گفته‌اند.

اکنون با نقل غزلی که در فروردین سال ۱۳۵۲ خورشیدی در شیراز برسر مزار (آرامگاه) حافظ‌شیرازی‌یعنی این برگزیده والای بشری و عصاره تفکر اقوام آریائی سروده‌ام شرح احوال او را بپایان می‌برم.

حافظا خیز که همراز تو باز آمده است
بتولای تو از ری به نیاز آمده است
فال تقدیر ز دیوان ازل قسمت اوست
که بتدبیر در این وادی راز آمده است
مددی چون به چراغی نکند آتش طور
بخرابات تو با سوز و گداز آمده است
راز سر بستهٔ جان فاش نگردید بجهد
جهد بنهاده و آسوده ز آز آمده است
گرچه‌درطبع (رفیع) است‌ولی‌ازسرشوق
خاك ره رفته و از راه دراز آمده است
در فراق رخ جانان چه جهنم چه بهشت
این سرودیست که ازعرش فراز آمده‌است
گر ثوابی بودش در همه عالم اینست
که سر تربت حافظ به نماز آمده است

ابن‌خطیب ربیعی

صدرالدین پسر خطیب پوشنگی معروف به‌ابن‌خطیب متخلص‌به ربیعی از شاعران قرن هشتم هجری است. وی مشهورترین شاعرسلسله آل کرت بشمار میرفت و در دربار ایشان در هرات میزیست. پدرش خطیب پوشنگ‌قصبه‌ای‌نزدیك‌هرات‌بودوخود دردربار ملك فخرالدین پسر رکن‌الدین پسر شمس‌الدین آل کرت میزیسته که از سال ۶۹۵ تا ۷۰۶ هجری حکمران هرات بوده و به دانشمندان و شاعران

توجه داشت و خود نیز شعر فارسی می گفت و نزدیك چهل شاعر نامی در دربار او بودند که از آن جمله ربیعی بود. ابن‌خطیب ربیعی هفده سال در دربار این پادشاه به‌مداحی اشتغال داشت تا اینکه در سال ۷۰۲ هجری در اثر بدگمانی ملك‌فخرالدین به‌زندان افتاد و بعد از مدتی زندگی را بدرود گفت.

ربیعی شاعر توانایی بوده‌و بفرمان ملك فخرالدین منظومه‌ای به‌بحر متقارب بسبك فردوسی به‌نام کرت‌نامه در تاریخ آل کرت‌سروده است و نیز در حبس قلعهٔ خیسار منظومه‌ای به‌نام «کارنامه» سروده است و قصاید بسیار در مدح این پادشاه داشته است ولی اکنون از اشعار او جز بعضی بیت‌ها چیزی موجود نیست.

ابن‌حسام‌هروی

جمال‌الدین محمد پسر حسام‌هروی‌معروف به‌ابن‌حسام ازشاعران قرن هشتم هجری است وی در اصل از مردم خواف بود و در هرات سکونت داشت.

ابن‌حسام از شاعران مخصوص ملك‌شمس‌الدین کرت وفرزندان وی بود در عصر خویش به‌شاعری معروف‌بوده و در سال ۷۳۷ هجری زندگی را بدرود گفته است. از اشعار او به‌غیر از چند غزل چیزی موجود نیست و در غزل ابن‌حسام ومحمد تخلص می کرده است.

شیخ‌امین‌الدین کازرونی

شیخ امین‌الدین کازرونی از عارفان معروف و از شاعران قرن هشتم هجری است. وی از مردم کازرون فارس بود و در زمان شاه شجاع در شیراز میزیست و منصب شیخ‌الاسلامی فارس داشت و جمعی از بزرگان آن زمان مانند خواجوی کرمانی و حافظ شیرازی به‌وی ارادت میورزیدند. سال‌مرگ او را ۷۴۵ هجری ثبت کرده‌اند. شیخ

امین‌الدین کازرونی شعرفارسی را نیکو میسروده است ولی ازاشعارش بسیار کم مانده است.

حسن متکلم نیشابوری

حسن متکلم نیشابوری یا کاشانی از شاعران قرن هشتم‌هجری است. وی از شاعران دربار آل کرت بود و خود نسبت خویش را به سامانیان میرسانده و شاعردربار ملک‌معزالدین‌حسین وملک‌غیاث‌الدین پیرعلی آخرین پادشاهان این سلسله بوده و در شاعری شاگرد مظفر هروی بشمار رفته است. در شعر عربی و فارسی دست داشته ورساله‌ای در صنایع شعر به‌اسم ملک‌غیاث‌الدین تألیف کرده بود و عاقبت در سال ۷۷۱ هجری زندگی‌رابدرود گفته است. حسن متکلم درشعرفارسی بسیار قادر بوده و سبکی شبیه سبك منوچهری دامغانی داشته است، ولی از اشعاراوجز اندکی باقی نمانده است.

رکن‌الدین صاین سمنانی

خواجه عمیدالملك رکن‌الدین صاین سمنانی یا هروی معروف به‌رکن جهان یا رکن صاین از قاضی‌زادگان سمنان بود. وی مدتی در هرات میزیست و منصب پیش نمازی طغاتیمورخان را داشت و طغا تیمورخان پیش او درس میخواند. ولی بعد از مدتی در اثرسعایت دشمنان در نزد طغاتیمورخان به‌زندان افتاد. پس از رهائی از بند رکن‌الدین صاین به‌شیراز رفت‌و به‌دربار آل مظفر پیوست و از مختصان امیر مبارزالدین شد و در سلك وزیران درآمد و سپس در زمانی که شاه شجاع و شاه محمود به‌کشتن پدرشان امیر مبارزالدین قیام کردند وی در آن واقعه زخم برداشت و شفا یافت پس آنگاه ملازم شاه شجاع شد و باوی به یزد رفت و در همانجا رحلت کرد. فوت اورا به‌سال ۷۶۵ هجری نوشته‌اند. رکن صاین از معاریف‌شاعران آل مظفر بود و غزل را بسیار نیکو میسرود. دیوان وی شامل نزدیك

سه‌هزار بیت در دست است. رکن‌الدین صاین در انشا نیز دست داشته و منشآت او معروف بوده است.

میر کرمانی

میر کرمانی از شاعران غزل‌سرای قرن هشتم هجری است. وی از مردم کرمان بود و در زمان سلطان اویس جلایر میزیست و در زمان خود شهرت بسیار داشت از احوال او بیشتر از این اطلاعی در دست نیست. دیوان او شامل نزدیك هشت هزار بیت موجود است و غزل عارفانه به سبك عمادفقیه و عراقی را در نهایت خوبی سروده و از این حیث یکی از بهترین شاعران این قرن است. دو مثنوی درج اللئالی در سال ۷۲۶ هجری و مجمع‌اللطایف در سال ۷۳۲ هجری سروده است.

مظفر هروی

مظفر هروی از مردم خواف و از قریه خضروان از شاعران قرن هشتم هجری است. این شاعر در هرات میزیسته و معاصر با ملك معزالدین کرت بود و او را مدح میگفت.

مظفر هروی مردی بسیار مغرور ومتکبر بود وخودرا ازشاعران دیگر برتر میدانست چنانکه دیگران را قابل سخن خود نمی‌شمرد و هنگام مرگ دیوان اشعار خود را در آب انداخت و می گفت پس از من هیچکس قدر سخن مرا نخواهد دانست ونسبت به‌این‌جهان واسباب آن بی‌اعتنابود و بی‌تکلف میزیست و جامهٔ چرکین میپوشید و چون او را منع می کردند می گفت: به‌زیبائی‌معنی نگرید، وباآنکه صلت‌های وافر می‌گرفت در آرایش ظاهر نمی‌کوشید و عاقبت در سال ۷۶۷ هجری زندگی را بدرود گفت.

مظفر هروی یکی از شاعران قادر زمان خویش بوده وقصیده مدیحه را به‌سبك شاعران عراق بسیار نیکو سروده است. چنانکه او

را خاقانی دوم لقب داده‌اند. ولی‌از اشعار وی کم موجود است.

ناصر بخارائی

شاه ناصر یا درویش ناصری بخاری (بخارائی) از شاعران معروف قرن هشتم هجری است. وی در سلك درویشان میزیست وسفر بسیار میکرد و قناعت‌پیشه بود و گاهی مدیحه به‌اسم سلطان اویس جلایر میسرود. وی در سال ۷۷۳ هجری زندگی را بدرود گفته است.

ناصر بخارائی قصیده و غزل را به‌سبك شاعران عراق سروده است. کلیات اشعارش در حدود چهار هزار بیت موجود است. به‌غیراز قصیده و غزل یك مثنوی بنام هدایت نامه به بحر تقارب دارد. دیوان اشعار ناصر بخارائی به کوشش دکتر مهدی درخشان توسط بنیاد نیکوکاری نوریانی در تهران چاپ و منتشر شده است.

لطف‌الله نیشابوری

لطف‌الله نیشابوری از شاعران قرن هشتم هجری است. این‌شاعر تمام مدت عمر خود را در نیشابور گذرانده و در آنجا اشعاری در مدح امیرتیمور گورگانی سروده است. مدایح وی بیشتر اختصاص به امیرانشاه میرزا پسر امیرتیمور دارد. لطف‌الله نیشابوری مردی‌زاهد و گوشه‌نشین بوده و در قناعت میزیسته است. بطوریکه نوشته‌اند در اواخر عمر از نیشابور به قریهٔ اسفریس (که در این زمان به‌قدمگاه معروف است) رفته و در سال ۸۱۰ یا ۸۱۶ هجری زندگی را بدرود گفته است. دیوان اشعار وی که نزدیك چهار هزار بیت می‌باشد در اقسام مختلف شعر به‌ویژه قصیده است مدایح بسیار در نعت ائمه در آن هست.

ابن‌نصوح شیرازی

ابن‌نصوح شیرازی معروف به فارسی از شاعران قرن هشتم

هجری است وی از بزرگ‌زادگان فارس بود و در زمان سلطان ابوسعید بهادر میزیست و با خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر پسر رشیدالدین فضل‌الله همدانی روابط داشت و سرانجام در سال ۷۳۷ هجری زندگی را بدرود گفت. ابن‌نصوح شاعر توانایی بوده و دو مثنوی دارد یکی به‌اسم ده‌نامه که بنام غیاث‌الدین محمد سروده ودیگر به‌اسم محبت‌نامه، ولی اکنون از اشعار او جز چند بیت موجود نیست.

شمس مغربی

شمس‌الدین محمود شیرین مغربی از معاریف شاعران قرن‌هشتم هجری است. مولدوی نایین بوده[1] و سفرهائی به مغرب کرده و به مغربی معروف شده است. شمس‌الدین مغربی به‌ظاهر بیشتر ایام عمر خود را در تبریز گذرانده و بهمین جهت به تبریزی نیز مشهور گردیده است.

مغربی با کمال خجندی که شرح احوالش در ورقهای آینده این مجلد خواهد آمد معاصر بوده است.

در تصوف از شاگردان شیخ اسماعیل سیسی سمنانی از اصحاب عبدالرحمن اسفراینی بوده و سرانجام در سال ۸۰۸ یا ۸۰۹ در ۶۰ سالگی زندگی را بدرود گفته است. بعضی مرقد وی‌رادر محلهٔ‌سرخاب تبریز و بعضی از جمله رضا قلی‌خان هدایت در اصطهبانات فارس دانسته‌اند. مغربی از پیروان شیخ محیی‌الدین عربی و از حامیان مکتب وحدت وجود بوده و غزل را به‌سبک مخصوص عارفان بزرگ ایران در منتهای روانی سروده ودوترجیع‌بند بسیار معروف درتوحید دارد که بسیاری از او تقلید کرده‌اند. دیوان وی نزدیک دو هزار

۱ـ برخی مولداو را روستای (امند) از بلوک (رودقات) تبریز نوشته‌اند.

بیت غزل است که در آن میان غزل‌های بسیار شورانگیز دارد. اکنون یك غزل از او:

ای از دو جهان نهان عیان کیست؟
وی عین عیان پس این نهان کیست؟
آن کس که بصد هزار صورت
هر لحظه همی شود عیان کیست؟
وآن کس که بصد هزار جلوه
بنمود جمال هر زمان کیست ؟
گوئی که نهانم از دو عالم
پیدا شده در یکان یکان کیست ؟
گفتی که همیشه من خموشم
گویا شده پس بهر زبان کیست ؟
گفتی که ز جسم و جان برونم
پوشیده لباس جسم و جان کیست ؟
گفتی که نه اینم و نه آنم
پس آنکه بود هم این هم آن کیست؟
آن کس که همی کند تجلی
از حسن و جمال دلبران کیست ؟
و آن کس که نمود حسن خود را
و آشوب فکند در جهان کیست ؟
ای آنکه تو مانده در گمانی
ناکرده یقین که در گمان کیست ؟
از دیدهٔ مغربی نهان شو
وز دیده او ببین عیان کیست ؟

کمال خجندی

کمال‌الدین مسعود خجندی از عارفان و شاعران معروف قرن

هشتم هجری است. وی در خجند ماوراءالنهر ولادت یافت و درجوانی به‌عزم حج ازدیار خودبیرون آمد. درباز گشت از این سفر به تبریز رسید و در آنجا اقامت کرد و زیر حمایت سلطان‌حسین جلایر قرار گرفت و بفرمان او باغ و خانقاهی در «ولیانکوه» تبریز برایش ترتیب یافت که در آن سکونت گزید و چون در تصوف کامل عیار بود شاگردان و مریدان زیاد پیدا کرد. در زمستان‌سال ۷۸۷ هجری که غیاث‌الدین توقتمش‌خان فرمانروای قفچاق دربند، تبریز راتسخیر کرد، کمال خجندی نیز دستگیر شد چندی بعد بفرمان همسر توقتمش خان، کمال الدین خجندی همراه عده‌یی از معاریف به‌پایتخت‌قبچاق یعنی‌شهر (سرای) فرستاده شده و مدت چهار سال یعنی از سال ۷۸۷ تا ۷۹۰ هجری در آن شهر ماند و مریدان‌بسیار در آن دیار فراهم آورد. در این سفر با عبیدالله چاچی عارف مشهور فرصت ملاقات و صحبت یافت و عاقبت براثر نابسامانی اوضاع آن شهر توانست به‌تبریز بازگردد. این بار از جانب میرانشاه فرزند تیمور که حاکم آذربایجان بود به‌گرمی پذیرفته شد چنانکه بنابرمشهور فرمان داد تا ده‌هزار دینار وام او را بپردازند و کمال توانست همچنان مانند ایام پیشین در باغ ولیانکوه بماند و از عزلت و اعتکاف در آن مکان تا پایان حیات برخوردار باشد تا در سال۸۰۳ هجری زندگی رابدرود گفته و در همانجا بخاك سپرده شود.

کمال خجندی غزل عارفانه را در نهایت روانی و خوبی‌سروده واز این حیث یکی از بهترین شاعران قرن هشتم هجری است.

دیوانش شامل نزدیك هشت هزار بیت می‌باشد. گویند بعد از مرگ کمال خجندی بجستجوی ماترکش پرداختند و جز بوریائی که برآن خفته و خشتی که بربالین نهاده بود چیزی نیافتند. اکنون غزلی از او:

زاهدان کمتر شناسند آنچه ما را در سر است

فکر زاهد دیگر و سودای عاشق دیگر است

زاهدا دعـوت مکن ما را بفردوس بـرین
کـاستان همت صاحبدلان زآن بـرتـر است
گربراند از خانقـاهم پیر خلوت بـاك نیست
دیگران را طاعت و ما را عنایـت رهبر است
می بروی گلرخان خوردن خوشست اما چه‌سود
این سعادت زاهدان شهـر ما را کمتـر است
مابـرنـدی در بساط قـرب رفتیـم و هنوز
همچنان پیـر ملامتگـر بپـای منبـر است
چون قلم انگشت بر حرفم منه صوفی که من
خرقـه کردم رهن مستان و سخن در دفتر است
داشت آن سودا که سردرپایت اندازد کمـال
سر نهاد و همچنـانش ایـن تمنا در سر است

تاج‌الدین علی حلاوی

تاج‌الدین علی پسر محمد معروف به تاج حلاوی از شاعران‌قرن هشتم هجری است. وی در زمان خویش شهرت بسیار داشته و مؤلف کتابی است در محسنات کلام و فن شاعری به‌نام دقایق‌الشعر که ازجمله کتابهای معتبر و مفید این فن است.

صفی‌الدین اردبیلی

صفی‌الدین ابوالفتح اسحاق پسر امین‌الدین جبرئیل موسوی اردبیلی جد پادشاهان صفوی عارف مشهور قرن هشتم هجری است. نسب او را به امام موسی کاظم میرسانند. وی درسال ۶۵۰ هجری ولادت یافته و بجز چند سفری که به‌فارس و گیلان کرده است‌همواره در قریه کلخوران نزدیك اردبیل اقامت داشته و در آذربـایجان و موقان واران مریدان بسیار داشته است. شیخ صفی‌الدین اردبیلی در زمان خود نفوذ عظیمی داشته بطوریکه خواجه رشیدالدین فضل‌الله

همدانی وزیر در حق وی رعایت بسیار میکرده و هرسال مبلغی هنگفت برای او میفرستاده است. نوشته‌اند وی نخست در اردبیل دانش آموخت و چون از دانشمندان آن شهر بی‌نیاز شد در پی پیری میگشت که او را ارشاد کند و چون شنید که شیخ نجیب‌الدین بزغش شیرازی در شیراز حلقهٔ تصوف دارد آهنگ شیراز کرد و چون به‌آنجا رسید شیخ نجیب‌الدین زندگی را بدرود گفته بود (۶۷۸ هجری) صفی‌الدین اردبیلی چندی در حلقهٔ مریدان شیخ رکن‌الدین بیضاوی وامیرعبدالله که از مشایخ معروف آن زمان بودند درآمد و امیر عبدالله او را به شیخ تاج‌الدین ابراهیم پسر روشن‌امیر پسر بابك پسر شیخ بندار کردی سنجابی گیلانی معروف به شیخ‌زاهد گیلانی عارف مشهور آن زمان که در گیلان میزیست هدایت کرد و شیخ صفی‌الدین چهار سال در پی شیخ زاهد میگشت تا اینکه در روستای حلیه‌کران درناحیهٔ خانبلی در گیلان به‌او رسیدو تا زمان مرگ شیخ زاهد بیست و پنج سال در حلقهٔ مریدان او بود و داماد او شد و پس از مرگ او در همان طریقه جانشین وی شد.

در این زمان گاهی در لاهیجان‌و گاهی در اردبیل زیسته است. در پایان زندگی به‌حج رفت و پیش از رفتن پسرش‌صدرالدین رابجای خود گماشت و در بازگشت از این سفر بیمار شد و پس از دوازده روز بیماری در روز دوشنبه دوازدهم محرم سال ۷۳۵ هجری در اردبیل به سن ۸۵ زندگی را بدرود گفت. فرزندان او به‌ویژه پادشاهان‌صفوی برسر قبر او بنای بسیار با شکوهی ساختند که اکنون‌به بقعهٔ شیخ صفی الدین معروف است و از بناهای تاریخی با شکوه ایران بشمار میرود.

شیخ صفی‌الدین زنی داشت بنام بی‌بی‌فاطمه که دختر شیخ زاهد گیلانی بود، از او سه پسر داشت: محیی‌الدین که در سال ۷۲۴ هجری پیش از پدر درگذشت، صدرالدین موسی که جانشین پدر شد و درسال ۷۹۴ هجری زندگی را بدرود گفت، پسر سومش ابوسعید نام داشت. زن دیگری داشت که دختر اخی‌سلیمان کلخورانی بود و از او دو پسر

داشت علاءالدین و شرف‌الدین و دختری که به شیخ شمس‌الدین پسر شیخ‌زاهد گیلانی داد. شیخ‌صدرالدین پسر دوم‌شیخ صفی‌الدین‌اردبیلی نیای خاندان صفوی است که بمناسبت لقب جد خود نام خاندان خویش را صفوی گذاشته‌اند.

صفی‌الدین اردبیلی مؤسس طریقه‌ایست در تصوف که‌بنام صفوی معروف می‌باشد و چون پیروان او کلاه‌سرخ دوازده‌ترکی برسر می‌گذاشتند آنها را به زبان‌ترکی «قزل‌باش» یعنی سرسرخ مینامیدند و صفویه چون به‌یاری ایشان به‌پادشاهی رسیدند‌همان کلاه‌را تاج‌سلطنت کردند.

شیخ صفی‌الدین به‌زبان فارسی شعر میسروده و از اشعار او چند بیتی بجا مانده است.

فضل‌الله نعیمی استرآبادی

فضل‌الله نعیمی استرآبادی که سید شاه فضل‌الله نعیمی تبریزی نیز خوانده شده از بزرگان مشایخ صوفیه و از متفکران وشاعران‌قرن هشتم هجری است. نوشته‌اند که ابومحمد تبریزی پدر فضل‌الله نعیمی قاضی‌القضات استرآباد بود و او در سال ۷۴۰ یا ۷۴۲ هجری در استرآباد (گرگان) متولد شد. پس از تحصیلات مقدماتی درجستجوی حل مسائل اجتماعی و دینی سفرهای چند کرد از آن جمله در سال ۷۷۱ هجری به‌اصفهان و در سال ۷۷۵ هجری به‌عربستان ونیز به‌سمیرم فارس و خوارزم و آذربایجان و باکو و شروان و نخجوان رفت و در سال ۷۸۸ هجری طریقه حروفیان (حروفیه) را تشکیل داد و به‌مبارزه برضد امیرتیمور گورگان و عمال بی‌انصاف وی و هم‌دستان مذهبی وی در ایران پرداخت[1] بهمین جهت او را تکفیر کردند و سرانجام

۱ــ برای آگاهی بیشتر دراین مورد به‌آزاداندیشی و مردم‌گرائی در ایران و همچنین‌تاریخ‌جنبش سربداران‌ودیگر جنبشهای ایرانیان درقرن‌هشتم‌هجری تألیف‌نگارنده (رفیع) مراجعه شود.

میرانشاه پسر تیمور دستورداد وی‌راازشروان که‌زندانی‌بود به‌نخجوان بردند و به‌فتوای فقها به‌بهانه کفر و الحاد در روز ششم ذیقعده سال ۷۹۶ هجری در ۵۶ سالگی اورا بدست‌خود کشت. پیکرش را به‌ریسمان بستند و در شهرنخجوان گرداندند و سپس در النجه یا النجق و یا النجك در خاك نخجوان بخاك‌سپردند. چنان می‌نماید که در سال ۸۰۴ پیکرش را بدستور تیمور از خاك برآورده و سوزانیده‌اند. وی مردی دانشمند بوده و در علوم غریبه از جفر و علم حروف و اسماء وحکمت دست داشته و قصیده و غزل میسروده است‌ونعیمی تخلص می کرده. آثاری که از او مانده کتاب نوم‌نامه است که حوادث زندگی خود را از سال ۷۶۵ هجری تا سال ۷۹۶ هجری در آن نوشته است و آن‌ذیل جاودان‌نامهٔ اوست،دیگرجاودان کبیر که در سال۷۹۶ هجری درزندان شروان نوشته و دیگر کتاب جاودان صغیر، رساله دراصول حروفیه. ذیل جاودان‌نامه، عرش‌نامه، محبت‌نامه و نیز وصیت خود را درزندان باکو نوشته است وی ۹ خلیفه انتخاب کرده بود که چهارتن محرم اسرارش بودند و پس از کشته شدنش چند تن از خلفایش مانند ابوالحسن علی‌الاعلی و سید عمادالدین نسیمی به‌آسیای صغیر گریختند، و عقاید خود را در میان بکتاشیان انتشار دادند و بسیاری از ایشان آن عقاید را پذیرفتند. دختر فضل‌الله نعیمی[1] و یکی از مریدانش یوسف نام در زمان جهانشاه دوباره در تبریز بنای دعوت را گذاشتند ولی ایشان و مریدانشان گرفتار شدند و نزدیك پانصدتن ازایشان‌راکشتند. پیروان طریقه حروفیه در ایران در خفا میزیسته‌اند تا آنکه در دوره صفویه برخی از ایشان به‌نقطویان پیوستند و آن طریقه را پذیرفتند.

شیخ کجج تبریزی

شیخ کجج تبریزی از عارفان و شاعران قرن هشتم هجری است

۱ـ این دختر شاعر نیز بوده است.

وی در زمان شیخ جمال‌الدین ابوالحسن اویس جلایر (۷۵۷ ـ ۷۷٦ هجری) وپسرش جلال‌الدین‌حسین (۷۷٦ـ۷۸٤ هجری) شیخ‌الاسلام تبریز بوده است و مردی بسیار محترم بشمار میرفته و خانقاه معروفی داشته و تا زمان امیرتیمور گورکانی بازماندگان او در تبریز همان مقام را داشته‌اند. شیخ کجج غزل را خوب میگفته و اشعار وی درآن زمان شهرت بسیار داشته است.

جلال‌الدین فریدون

جلال‌الدین فریدون پسر عکاشه از نویسندگان و شاعران قرن هشتم هجری است وی مداح جلال‌الدین مسعود شاه و شیخ‌ابواسحاق اینجو بوده و به‌ویژه دبیر زبردست بشمار میرفته و در ساختن قصاید مصنوع و موشح دست داشته از آن جمله دو قصیده دارد یکی بنام ربیعیه و دیگری بنام رحیقیه که مقدمه‌ای منشیانه به‌نثر برآنها نوشته است و شعر تازی و پارسی را خوب میسروده و در شعر عکاشه تخلص میکرده است.

مولانا حسن کاشی

مولانا حسن کاشی از شاعران نامی قرن هشتم هجری است وی در شهر آمل بدنیا آمده و در آنجا پرورش یافته ولی پدرانش از مردم کاشان بوده‌اند.

مولانا حسن کاشی (کاشانی) در پایان عمر پس از سفر به حج و زیارت بقاع متبرکه در شهر سلطانیه اقامت گزیده و در آغاز قرن هشتم هجری زندگی را بدرود گفته است.

اشعار مولانا حسن کاشی بیشتر در ستایش ائمه است. وی یکی از نخستین شاعران فارسی زبان است که اشعاری در مدایح ائمه سروده و از آن جمله هفت بند معروف اوست که از مشهورترین اشعار در این زمینه می‌باشد. ابن‌حسام هروی و نظام استرآبادی و محتشم کاشانی پیرو سبک او بوده‌اند.

شمس‌الدین تبریزی

شمس‌الدین تبریزی از عارفان قرن هشتم هجری است وی را با شمس‌الدین تبریزی عارف مشهور قرن هفتم هجری که مرشد جلال‌الدین مولوی بوده اشتباه کرده‌اند. این شمس‌الدین تبریزی اشعار عارفانهٔ خوب دارد از آن جمله ترجیع‌بندی که معروف است و منظومه‌ای بنام مرغوب‌القلوب که در سال ۷۵۷ هجری به‌نظم در آورده است.

جمال‌الدین حاجی منشی

جمال‌الدین حاجی منشی از شاعران قرن هشتم هجری است. وی از ادیبان شیراز بوده که تا سال ۷۸۲ هجری زنده بوده و شعر فارسی را بسیار خوب میسروده است کتاب غرایب‌الاخبار و نوادرالاثار از اوست.

مولانا جلال‌الدین احمد خوافی‌شیرازی

مولانا جلال‌الدین احمد پسر یوسف پسرالیاس طبیب خوافی، شیرازی برادرزاده نجم‌الدین‌محمود ازشاعران قرن‌هشتم هجری است، وی در اصل از مردم خواف بوده و درشیراز در زمان پادشاهان‌مظفری (آل‌مظفر) حکیم و طبیب معروفی بشمار میرفته و شاعری زبردست بوده و به‌ویژه با شاه شجاع‌مظفری‌مناسبات داشته و درسال ۷۵٤ هجری، سفری به‌مصر کرده است. منظومهٔ گل و نوروز را در سال ۷۳٤ هجری بپایان رسانده و این منظومه درآن زمان چنان شهرت یافته بود که گویند نسیمی نیشابوری که خوشنویس بوده است در یکماه بیست‌نسخه از آن نوشته است. مولانا جلال‌الدین احمد غزل‌سرای خوبی بوده و در غزل گاهی «طبیب» و بیشتر «جلال» تخلص می کرده. دیوان غزلیات او شامل سه‌هزار و دوبست شعر موجود است. شعر عربی نیز میسروده است.

خواجه عبدالملک سمرقندی

خواجه عبدالملک سمرقندی از شاعران و دانشمندان قرن هشتم هجری است. وی از خاندان معروفی بود که همه در سمرقند از دانشمندان نامی بوده‌اند. خواجه عبدالملک شیخ‌الاسلام سمرقند نیز بوده و تازمان امیر تیمور گورکان در این مقام استقرار داشته است. در ماه شعبان سال ۷۸۲ هجری به‌سفارت از سمرقند به‌فارس رفته و چندی درشیراز مانده است. شعر تازی و پارسی را خوب میسروده و در شعر عصامی تخلص می کرده. بساطی سمرقندی شاعر معروف از شاگردان او بوده است.

سید عزالدین مطهر حسینی

سید عزالدین مطهر پسر عبدالله پسر علی حسینی از شاعران‌قرن هشتم هجری است. وی نخست از شاعران آذربایجان و مداح شیخ اویس جلایر بوده سپس به‌فارس رفته و از شاعران بسیار معروف فارس و از مداحان خاص شاه شجاع شده و تا سال ۷۸۲ هجری در آنجا زیسته است و سپس به‌هندوستان رفته و در سلک‌شاعران دربارتاج‌الدین فیروز شاه بهمنی درآمده و سرانجام در سال ۸۲۵ هجری زندگی را بدرود گفته است. دیوان اشعار او موجود است و غزل و قصیده را نیکو میسروده.

شمس‌الدین محمد کاشانی

شمس‌الدین محمد پسر علی کاشانی از شاعران اواخر قرن‌هفتم و اوایل قرن‌هشتم‌هجری‌است.سال‌فوت‌اورا ۷۳۰ هجری ثبت کرده‌اند. وی منظومه‌ای در تاریخ مغول سروده و درزمان اولجاتیو (۷۰۳ - ۷۱۶ هجری) بپایان رسانده و نیز تاریخ غازان‌خان را به‌نظم آورده است. دیوان اشعار او موجود است.

معین‌الدین ابوالقاسم شیرازی

شیخ‌الاسلام حاج معین‌الدین ابوالقاسم جنید پسر محمود پسر محمد پسر اسعد پسر مظفر پسر محمد پسر مظفر پسر روزبهان پسر طاهر واعظ عمری ربعی قرشی شیرازی که لقب او را بخطا صدرالدین و نجم‌الدین و نام و نسبش را نیز بخطا محمود پسر محمد جنید ضبط کرده‌اند از دانشمندان و شاعران قرن هشتم هجری است وی خطیب جامع‌عتیق شیراز بوده و خاندان وی همه از دانشمندان معروف آن سرزمین بوده‌اند. این دانشمند خطیب سفری به‌اصفهان کرده و پس از سال ۸۰۰ هجری زندگی را بدرود گفته است. از آثار او کتاب بسیار معروفی است به‌زبان عربی بنام شدالازارفی حطالاوزارعن‌زوارالمزار در مشاهد شیراز که بنام هزار مزار معروف است و پسرش عیسی آن را بنام ملتمس‌الاحباء به‌فارسی ترجمه کرده و شاعری صوفی‌مشرب و شیرین سخن و با ذوق بوده و غزلیات شیوایی سروده که به‌غزلیات حافظ شیرازی تا اندازه‌ای شباهت دارد. دیوان او شامل نهصد بیت موجود است. پسر دیگر وی رکن‌الدین یحیی کتاب سیرت‌ابوعبدالله پسر خفیف را به‌فارسی ترجمه کرده است.

محمد یوسف گدا

محمد یوسف گدا ازشاعران قرن هشتم هجری است. وی دیوان اشعاری داشته و از آن‌جمله قصیده رائیه‌ایست بنام تحفةالنصایح که در روز آدینه دهم ربیع‌الاول سال ۷۹۵ هجری به‌پایان رسانده است.

علی شاعر

علی شاعر نیز از شاعران قرن هشتم هجری است. از احوال‌این شاعر جز این اطلاعی در دست نیست که کتاب اشرف‌التواریخ قاضی عضدالدین ایجی را بنام زبدةالتواریخ فی ترجمة اشرف‌التواریخ به فارسی ترجمه کرده است.

ابن‌عماد شیرازی

ابن‌عماد شیرازی از شاعران قرن هشتم هجری است. اصل وی از میرفته است. بیشتر اشعار او در مناقب ائمه است و غزل را نیز نیکو میسروده. از آثار منظوم این شاعر دومثنوی‌باقی مانده‌یکی بنام ده‌نامه که یکی از بهترین آثار ادبی قرن هشتم هجری است که در ربیع‌الاول سال ۷۶۸ هجری بپایان رسانده، منظومه دوم بنام روضة‌المحبین است که آن نیز مثنوی شیوائی است که در سال ۷۹۴ هجری در هفتصد و شصت بیت تمام کرده است.

جهان ملك خاتون

جهان ملك خاتون دختر جلال‌الدین مسعودشاه اینجو حکمران فارس از شاعران قرن هشتم هجری است. پدرش جلال‌الدین مسعود اینجو از سال ۷۳۶ هجری تا سال ۷۴۰ هجری پادشاهی کرده و درروز ۱۹ رمضان سال ۷۴۳ هجری کشته شده است[1]. مادرش سلطان بخت دختر دمشق خواجه پسر امیر چوپان و خواهر دلشاد خاتون بوده‌است. خود او همسر خواجه‌امین‌الدین جهرمی‌ندیم شاه شیخ ابواسحاق‌اینجو و معاصر مغیث‌الدین احمد جلایر (۷۸۴ ـ ۸۱۳ هجری) و از زنان معروف قرن هشتم هجری است. وی شعرفارسی رابسیار خوب‌میسروده و دیوانش شامل چهارده هزار بیت موجود است، و در شعر «جهان» تخلص میکرده است.

سید محمود حسنی گلستانه

سید محمود پسر علی حسنی گلستانه از شاعران قرن هشتم‌هجری

۱ـ برای اطلاع بیشتر دراین‌باره به‌تاریخ نهضتهای ملی ایران (از بیداد مغولان تا اوج حکومت صفویان) تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع) مراجعه شود.

است. وی مؤلف کتابی است بنام انیس‌الوحده و جلیس‌الخلوه که در آداب و اخلاق نوشته و از کتابهای سودمند زبان فارسی است. در این کتاب برخی از اشعار فارسی و عربی خود را آورده و در شعر محمود تخلص میکرده است.

ناصرالدین خسرو اصفهانی

ناصرالدین خسرو اصفهانی معروف به‌ناصر خسرو از شاعران صوفی مشرب قرن هشتم هجری است. وی در سال ۷۳۱ هجری زندگی را بدرود گفته و از جمله اشعار او ترجیع‌بند معروفی است. برخی او را با ناصر خسرو قبادیانی شاعر مشهور قرن پنجم هجری اشتباه کرده‌اند.

شیخ نظام اولیاء

شیخ نظام‌الدین محمد پسر علی پسر دانیال دهلوی معروف به شیخ نظام‌اولیاء از عارفان و شاعران قرن هشتم هجری است. وی از عارفان معروف در هندوستان بوده و مردم آن سرزمین او را سلطان المشایخ میخواندند. جدش را خواجه علی بخاری و جد مادریش را خواجه عرب نامیده‌اند و هردواز بزرگان زمان خود بودند که با یکدیگر از ماوراءالنهر به هندوستان رفته و در سرزمین بداون از مضافات سنبهل‌مسکن گرفتند. نظام‌الدین در بداون در سال ۶۳۶ هجری تولد یافت و سپس به‌دهلی رفت. در خردسالی پدرش زندگی رابدرود گفت. شیخ فریدالدین‌دهلوی‌معروف‌به‌شکر گنج عارف نامی‌هندوستان که از خویشاوندان نظام‌الدین بود اوراپرورش‌داد و از دوازده‌سالگی در خدمت او بود و چنان پرورش یافت که در بیست‌سالگی معروف شد. نظام‌الدین در دهلی محله غیاث‌پورمیزیست ومریدان بسیارداشت، درباره او کرامات بسیار نوشته‌اند. وی در سال ۷۲۵ هجری در ۹۴ سالگی زندگی را بدرود گفت و در مقبره شیخ‌فریدالدین شکر گنج

که از بقعه‌های متبرک معروف دهلی است مدفون گردید. مزار او تاکنون زیارتگاه است و روزهای چهارشنبه که مصادف با روز مرگ اوست مردم به‌زیارت مرقدش میروند. شیخ‌نظام‌الدین از بزرگان مشایخ طریقهٔ چشتی است که از معروف‌ترین طریقه‌های تصوف در هندوستان بوده است. مولانا علاءالدین نیلی قاری سنجری دهلوی ملفوظات وی را بنام «فوایدالفواد» در کتابی گرد آورده و دیگری از شاگردان او بیاناتش را که مربوط به‌سال‌های ۶۸۹ تا ۶۹۰ هجری است بنام راحة‌المحبین جمع کرده است.

شیخ‌نظام‌اولیاء شعر فارسی را به‌روش عارفان بسیار خوب میسروده و کتابی بنام راحة‌القلوب درمناقب‌مرشدخود شیخ‌فریدالدین شکرگنج نوشته است.

محمد مولاکاخکی

محمد مولاکاخکی ازدانشمندان آذربایجان درقرن هشتم‌هجری است. وی در علوم منقول و معقول و نظم و نثر و جدوهزل ازبزرگان زمان خودبود و از ندیمان میرزامیرانشاه گورکان بشمار میرفت در سال ۸۰۲ هجری هنگامی که امیر تیمور فرمان داد که ندیمان وی را بکشند او را هم در آن واقعه بدار کشیدند. وی شعر فارسی را نیکو میسروده و از اشعارش اندکی موجود است.

مکتبی خراسانی

مکتبی خراسانی از شاعران قرن هشتم هجری است. وی رابخطا با مکتبی شیرازی شاعر معروف قرن نهم‌هجری‌اشتباه کرده‌اند. مکتبی خراسانی صاحب منظومه‌ایست بنام کلمات علیهٔ غرا که در ترجمهٔ احادیث سروده و آنرا بنام خواجه علی مؤید سربداری (۷۶۶ ـ ۷۸۸ هجری) بپایان رسانده و از آن منظومه پیداست که شاعر توانائی بوده است.

عطار همدانی

زین‌الدین محمد پسر ابراهیم پسر مصطفی پسر شعبان معروف به‌عطار همدانی از شاعران درجه دوم قرن هشتم هجری است. وی در اصل از مردم زنجان بود از این شاعر چهار مثنوی مانده است که یکی مثنوی معروف به ترجمة‌الاحادیث یا مواعظ که نزدیك دو هزار بیت دارد و احادیث نبوی را در آن ترجمه کرده و در سال ۶۹۹ هجری بپایان آورده است. دیگر کنزالحقایق که‌نزدیك ۸۰۰ بیت دارد. دیگر مفتاح‌الفتوح که نزدیك ۱۲۰۰ بیت دارد و آن را در ۱۵ ذی‌حجه سال ۶۸۸ هجری بپایان رسانده است. دیگر کنزالاسرار که آن نیز مثنوی کوچکی است و در سال ۶۹۰ یا ۶۹۹ هجری تمام کرده است. برخی‌این عطار همدانی را با فریدالدین عطار نیشابوری شاعر و عارف مشهور اشتباه کرده‌اند.

خواجه بهاءالدین محمد نقشبند

خواجه بهاءالدین محمد پسر محمد پسر سیدجلال‌الدین پسر برهان‌الدین بخاری معروف به‌نقشبند از شاعران و نویسندگان‌متصوف قرن هشتم هجری است. وی در سال ۷۲۸ هجری در بخارا ولادت یافته و از بزرگان مشایخ تصوف ایران و مشهورترین عارفان طریقۀ نقشبندی است و این طریقه بنام او معروف شده، وی خلیفه میرسید کلال بوده و در کودکی خواجه بابا محمد سماسی او را به فرزندی برداشته و پرورده است و نیز از مریدان‌عبدالخالق غجدوانی وخواجه قشم و خلیل‌اتاترکی بوده و در بخارا میزیسته و دو سفر به‌حج رفته است و پیشه او و پدرانش کمخاب[1] بافی و نقش کردن آن‌بوده‌وبهمین

۱ــ کمخاب: بکسر اول و بروزن گرداب، بمعنی کمخا است که جامۀ‌منقش‌الوان باشد، و بفتح اول هم آمده است و جامۀ منقش یکرنگ را نیز گفته‌اند (برهان‌قاطع)

جهت به‌نقشبند معروف شده است و سرانجام در روستای قصر عارفان در یك فرسنگی بخارا که مولد او بوده است در سوم ربیع‌الاول سال ۷۹۱ هجری زندگی را بدرود گفته و در همانجامدفون شده بهاءالدین نقشبندشعر فارسی را نیکو میسروده و از اشعار او چندبیتی مانده‌است.

عبدالحمید رایگانی

عبدالحمید رایگانی از شاعران قرن هشتم هجری است. وی از مردم دهی بنام رایگان در ناحیهٔ قزوین بود ودر زمان ابقاخان (۶۶۳-۶۸۰ هجری) میزیست و تا اوایل قرن هشتم نیز زنده بوده است و از مختصان ملك افتخارالدین قزوینی بشمار میرفته و به زبان پهلوی قزوین برخی اشعار از او مانده است.

خواجه معین‌الدین محمد جامی

خواجه معین‌الدین محمد پسر شمس‌الدین مطهر پسر شهاب‌الدین اسماعیل جامی از شاعران قرن هشتم هجری است. نسب وی به پنج پشت به شیخ‌الاسلام احمد جامی میرسد ومادرش دختر ملك‌شمس‌الدین محمد کهین پسر ملك‌شمس‌الدین ابوبکر کرت از پادشاهان آل کرت بود و خود از بزرگان خراسان بشمار میرفت و بادائی خود ملك غیاث‌الدین محمد کرت به‌حج رفت. و سرانجام در سال ۷۸۳ هجری در جام زندگی را بدرود گفت و نعش او را در مقبره شیخ‌احمد جام بخاك سپردند. معین‌الدین از ادیبان و شاعران نامی زمان خود بشمار میرفت و در نظم و نثر فارسی دست داشت.ازاشعار اواندکی مانده‌است.

خواجه معین‌الدین سه پسر داشت که مهتر آنان ضیاءالدین یوسف و مادرش دختر ملك غیاث‌الدین محمد کرت بود و ازشاگردان تفتازانی بشمار میرفت و دانشمند کاملی بود و در سال ۷۹۷ هجری در تبریز زندگی را بدرود گفت وجنازهٔ او را به‌جام بردند و نزدیك قبر پدرش بخاك سپردند.

خواجه ابوالفتح محمد پارسا

خواجه ابوالفتح محمد پسر محمد پسر محمود حافظی بخاری معروف به خواجه محمد پارسا از عارفان و شاعران قرن هشتم هجری است. وی از مشایخ نامی طریقهٔ نقشبندی و از خلفای خواجه بهاءالدین نقشبند بوده و از بهاءالدین نقشبند پارسا لقب یافته است و مردی بسیار دانشمند و پارسا و پرهیزگار بوده و به‌ویژه در حدیث دست‌داشته و کرامات بسیار به‌اونسبت داده‌اند خواجه محمد پارسا در بخارا میزیسته و دوبار به حج رفته، سفر اول با خواجه بهاءالدین نقشبندیه همراه بوده، سفر دوم در سال ۸۲۲ هجری از راه نسف و بلخ و هرات رفته و بعد از زیارت کعبه درمدینه زندگی را بدرود گفته است. بعد از وی پسرش ابونصر پارسا نیز از مشایخ معروف نقشبندیه شده است.

خواجه محمد پارسا چند کتاب نوشته‌است که از آن جمله: کتاب معروفی بنام فصل‌الخطاب است که در محاضرات و سلوك و تصوف به‌فارسی و تازی تألیف کرده، رسالهٔ محبوبیه و رسالهٔ قدسیه درمناقب مرشد خود بهاءالدین و کتاب انیس‌الطالبین و عدةالسالکین در همین زمینه نیز از اوست. گاهی شعر فارسی میسروده وبعضی از اشعار او باقی مانده است.

زین‌الدین ابوبکر علی تایبادی

زین‌الدین ابوبکر علی تایبادی از شاعران و عارفان قرن هشتم هجری است. وی از شاگردان نظام‌الدین هروی و شیخ احمدجامی[۱] بوده و در تایباد خراسان که اکنون به‌طیبات معروف است میزیسته در تصوف برطریقهٔ‌اویسی بوده است و امیر تیمور گورکان در حملهٔ به هرات در تایباد بدیدن او رفته و نصایحی به‌تیمور داده که معروف

۱ــ شرح احوال شیخ احمد جامی که مربوط به مجلد دوم این تألیف (از ظهور رودکی تا شهادت سهروردی) می‌باشد درفصل نهضت تصوف ایرانیان در این مجلد خواهد آمد.

است[۱]

شاعران درجه دوم قرن هشتم هجری

به‌غیر از شاعرانی که شرح احوال آنان نوشته شد در قرن‌هشتم هجری یك عده شاعر دیگر بوده‌اند که از آنها به‌غیر از چند بیت شعر نمانده است از جمله:

حسن‌شاعر صاحب‌منظومه‌بحرالصنایع درمحسنات کلام ودرفنون شاعری که در سال ۷۳۱ هجری سروده شده است. حاجی ناصرالدین حسین معروف به ناصر خطیب شفعوی که‌ملمعاتی به‌زبان پارسی وتازی و لهجهٔ شیرازی گفته است. خواجه جلال‌الدین نعمان. ابواسحاق فخر وفادار. نظام‌الدین حسن حسینی آملی، نجم‌الدین محمود مذهب. امام فخرالدین یحیی پسر معین شیرازی معروف به‌ابن‌معین. شاه رکن‌الدین محمود سنجانی خوافی معروف به شاه سنجان خوافی. جلال‌الدین عتیقی تبریزی. امیر کای قزوینی. سید سراج‌الدین سکزی متخلص به سراجی که دیوان قصاید وی شامل ۵۶۰۰ بیت دردست‌است. سعدالدین پسر بهاءالدین معروف به‌سعدبهایی. رکن‌الدین بکرانی. رفیع‌الدین بکرانی. سید جمال‌الدین کاشانی. جولاههٔ ابهری. جمال‌الدین رستق القطنی. بهاءالدین ساوجی. خواجه بهاءالدین‌زنجانی. اویانج‌زنجانی. سید مطهر کره از شاعران معروف قرن هشتم هجری هند که دیوانش شامل پنجهزار بیت در دست است. عصامی هندی صاحب منظومه فتوح السلاطین هند. سید شرفشاه گیلانی که مقداری دوبیتی به زبان گیلك از او باقی است که سرمشق شاعران دیگر شده و آنها را به‌آهنگی‌خاص می‌خوانند و آن آهنگ را شرفشاهی می گویند. پورفریدون که دوبیتی‌هائی به زبان پهلوی فارس از او باقی مانده. شمس‌الدین پسر ناصر شیرازی. بنت‌النجاریه از زنان شاعر. فردوس مطربه از زنان

۱– در این‌مورد به‌کتاب زندگی شگفت‌آور تیمور تألیف ابن‌عربشاه ترجمه محمدعلی نجاتی مراجعه‌شود.

شاعر. ملك محمود تبریزی پسر ملك مظفرالدین. محمود کوتوال. نجم‌الدین معروف به کرگس. کمال‌الدین زنجانی. ابوالفرج احمد پسر محمد کافی کرجی قنادی. زین‌الدین فاخته کاشانی. فخرالدین فتح‌الله قزوینی برادر حمدالله‌مستوفی. ملك عمادالدین اسماعیل بخاری. قاضی عثمان ماکی قزوینی صاحب منظومه رضی‌نامه. عمادالدین فضلویه معروف به‌عمادلر. عزالدین همدانی. عزالدین کرجی از خاندان کرجی قزوین. بدرالدین دامغانی. ملك الشعراء تاج الدین بهاء که بیشتر ناظم هزلیات بوده است. شهاب الدین پسر کمال الدین سمنانی معروف به‌شهاب‌الدین کمال یا شهاب کمال، اشرف گلستانی. شمس کافی. صاحب شبانکاره‌ای. صدرالدین موسی. خواجه علاءالدین محمد بخاری. شرف‌الدین یعقوب قاضی. معین‌الدین جمال الاسلام محتسب یزدی. امیر شمس‌الدین محمد یزدی. شرف الدین خضر یزدی. غیاث‌الدین همتی بلخی. محمودشاه بهمنی. ملك ضیاءالدین مشهدی. اعزالدین خالدخانی. سلطان محمد پسر تغلقشاه. عارف اردبیلی. سید علاءالدین خراسانی. شهابی هندی صاحب منظومه عروة‌الوثقی. حاج جلال لارندی. شیخ ضیاءالدین تبریزی. ابومحمد شمس‌الدین عبدالله بنجیری. قوام‌الدین ابواسحق بنجیری. معروف بغدادی احمد پسر محمد نخشبی. سلطان احمد جلایر. سید محمد پسر علی همدانی مؤلف شرح شمسیه. شیخ زین‌الدین علی کلاه شیرازی. شهاب‌الدین مظفر خوافی. جلال‌الدین محمود زنگی عجم قلندر کرمانی. پهلوان محمود قتالی خوارزمی معروف به‌پوریای ولی. خواجه معین‌الدین محمد معینی جوینی. ابوالحسن حروفی صاحب جاودان‌نامه منظوم فضل‌الله نعیمی استرآبادی.

نویسندگان قرن هشتم هجری

همانطور که در ورقهای پیش در این مجال نوشته شد در قرن هشتم هجری ادبیات ایران نسبت به قرنهای گذشته به‌ویژه نسبت‌به‌قرن هفتم هجری اندکی تنزل کرد و سبب آن بود که در نیمه این قرن قدرت پادشاهان مغول ایران کم شد و سلسله‌های جزء که بیشتر ضعیف بودند از تجزیه کشور ایران فراهم آمد و انقلاب حوادث دوباره آسایش را از مردم سلب کرد. و از طرفی وزیران مقتدر که بمنزله رهبران فکری فرماندهان و حکمرانان محسوب میشدند ودرقرن پیش می‌زیستند و بزرگان علم و ادب را تشویق می کردند، دراین قرن به وجود نیامدند. تنها خاندانهای بزرگی که در پرورش دانشمندان و ادیبان ایران در این زمان کوشیدند نخست خاندان آل مظفر در یزد و فارس و دوم خاندان جلایر در بغداد وعراق‌عرب بودند. بااین‌وصف دراین‌دوره نویسندگان بزرگ در ایران بسیار بوده‌اند دراین قرن نویسندگان بزرگ همان اسلوب و سبک نویسندگان قرن هفتم‌رادنبال کردند یعنی هم سبک روان فصیح و سلیس مورخان دوره گذشته وهم سبک مغلق بعضی از نویسندگان که در کثرت استعمال لغت‌های عربی مبالغه می کردند هردو رواج داشت.

تنها تفاوت محسوسی که دراین دوره دیده میشود اینست که عرفان و تصوف از آن رواج و تداولی که در قرن گذشته داشت فرو

افتاد. بهمین جهت آثار زیادی به‌نثر فارسی از عارفان ایران در این قرن پدیدار نشده است.
نویسندگان بزرگ ایرانی در قرن هشتم هجری بشرح زیر معرفی میشوند:

هندو شاه نخجوانی

هندوشاه پسر سنجر پسر عبدالله صاحبی کیرانی نخجوانی از نویسندگان چیره‌دست قرن هشتم هجری است. وی ازمنشیان دربار مغول بود و در زمان وزارت صاحب دیوان جوینی او وبرادرش امیر سیف‌الدین محمود از عمال دیوان بودند و از آن‌جمله هندوشاه درسال ۶۷۴ هجری به‌نیابت از جانب برادر اداره حکومت کاشان را برعهده داشت و در اواخر عمر به‌دربار نصرت‌الدین احمد پسر یوسف‌شاه پسر شمس‌الدین الب ارغون پسر نصرالدین هزار اسب (متوفی سال ۷۳۰ یا ۷۳۳ هجری) از اتابکان لرستان رفته و کتاب منیةالفضلاء فی‌تواریخ الخلفاء و الوزراء معروف به الفخری تألیف صفی‌الدین محمد پسر علی‌العلوی ابن‌الطقطقی را به‌نام تجارب‌السلف در سال ۷۲۴ هجری ترجمه کرده است. این کتاب یکی ازبهترین نمونه‌های نثر فصیح منشیانه قرن هشتم هجری و از بهترین کتابهای فارسی است. از سال تولد و مرگ هندوشاه نخجوانی آگاهی درست در دست نیست ولی ازقرائن میتوان حدس زد که تا نیمه قرن هشتم هجری زنده بوده است.

محمد شبانکاره‌ای

محمد پسر علی پسر محمد شبانکاره‌ای‌از نویسندگان بسیارچیره دست قرن هشتم هجری است. وی در حدودسال ۶۹۷ هجری در یکی از محال شبانکاره تولد یافته و از مداحان خواجه غیاث‌الدین پسر رشیدالدین فضل‌الله بوده است. محمد شبانکاره‌ای علاوه برنویسندگی در سرودن شعر نیز دست داشته است وتمام عمرخودرا در نویسندگی

و شاعری گذرانیده و در سال ۷۳۳ هجری به‌تألیف تاریخ‌عمومی مشغول شد و در سال ۷۳۵ هجری آن را به‌پایان‌رسانید و به‌خواجه غیاث‌الدین تقدیم کرد که از نظر ابوسعید آخرین ایلخان مغول بگذراند، ولی پیش از آنکه این کتاب به‌نظر او برسد زندگی را بدرود گفت واین کتاب درهمان اوان در ضمن غارت محلهٔ ربع رشیدی تبریز از میان رفت و شبانکاره‌ای بار دیگر کتاب خود را ازنو تألیف کرد و آن را مجمع‌الانساب نامید نخست کتاب کوچکتری ترتیب داد و سپس آن را تکمیل کرد و هر دو نسخه آن موجود است.

مجمع‌الانساب کتابی است در منتهای حسن‌انشاء و انسجام،شامل تاریخ‌عالم از آغاز تا آخر پادشاهی ابوسعید که در ضمن تاریخ بعضی از سلسله‌های جزء را دارد که در کتابهای دیگر نیست.

شمس‌الدین محمد آملی

شمس‌الدین محمد پسر محمود آملی از نویسندگان دانشمندشیعه مذهب قرن هشتم هجری است. وی از مدرسان مدرسه سلطانیه درزمان اولجایتو بوده و پیوسته با عالمان‌سنی مذهب از آن جمله با قاضی عضدالدین ایجی معارضه داشته است و تا اواخر قرن هشتم هجری زنده بوده است.

شمس‌الدین محمد آملی چون در زبان فارسی و عربی مهارت داشته به دو زبان تألیف‌هائی دارد. از جمله آثار مشهوراو در زبان عرب شرح کلیات قانون ابن‌سینا است که در سال ۷۵۳ هجری به‌پایان رسانیده و شرحی برمختصر الاصول‌ابن‌حاجب که قاضی‌عضدالدین‌ایجی به‌مذاق اهل تسنن شرح کرده بود و او به مذاق شیعه برآن شرح‌نوشته و عقاید قاضی عضدالدین را رد کرده است. در زبان فارسی تألیف‌های بسیار معروفی دارد به‌نام نفایس الفنون فی‌عرایس‌العیون که شامل تمام علوم متداول و معروف آن زمان است و در سال ۷۳۶ هجری شروع کرده و بعد از سال ۷۴۲ هجری به‌پایان رسانیده و بنام شاه شیخ

ابواسحاق اینجو پرداخته است.

شمس منشی

محمد پسر هندوشاه منشی نخجوان معروف به شمس منشی از نویسندگان قرن هشتم هجری است. وی مانند پدرش هندوشاه نخجوانی که شرح حالش در ورقهای پیش نوشته شد منشی زبردستی بوده است و در زمان وزارت خواجه غیاث‌الدین محمد پسر رشیدالدین فضل‌الله به‌وی پیوستگی داشت. و سپس در دربار سلطان معزالدین اویس بهادر خان ایلخانی (۷۵۷ - ۷۷۷ هجری) راه یافت. از شمس منشی دو کتاب معروف مانده یکی صحاح‌العجم در لغت فارسی که بنام خواجه غیاث‌الدین به‌پایان رسانیده، دیگر دستورالکاتب فی تعیین‌المراتب در فن انشاء و وظایف منشیان که بنابر دستور غیاث‌الدین آغاز کرده ولی در سال ۷۶۱ هجری بپایان رسانیده است.

معین‌الدین آوی جوینی

معین‌الدین آوی جوینی از عارفان و نویسندگان قرن هشتم هجری است. وی از شاگردان سعدالدین یوسف پسر ابراهیم حموی جوینی عارف مشهور بود و در زمان خود شهرت بسیار داشت از این نویسنده دو کتاب معروف باقی مانده یکی نگارستان که یکی از نخستین تقلیدهای گلستان سعدی است و آن را در هفت‌باب به‌سال ۷۳۵ هجری به‌پایان رسانیده. این کتاب اگرچه از حیث انشاء به‌پای سعدی نمیرسد ولی دارای فواید تاریخی بسیار است. دیگر کتاب احسن‌القصص که در شرح سوره یوسف و داستان یوسف و زلیخا نوشته شده است.

ضیاءالدین نخشبی

ضیاءالدین نخشبی از نویسندگان و حکیمان عارف مشرب قرن هشتم هجری است که در هندوستان در شهر بداون میزیسته و روزگار

را به‌زهد و عبادت می گذرانده و به‌سال ۷۵۱ هجری زندگی را بدرود گفته است. وی در دربار پادشاهان‌خلجی هندوستان (مبارکشاه‌خلج) راه داشته و مؤلف یك سلسله کتابهای نظم و نثر فارسی است که اغلب آنها معروف است. طوطی‌نامه که از زبان سانسکریت در سال ۷۳۰ هجری به‌فارسی ترجمه کرده، این کتاب را پس از وی محمد غدیری تهذیب کرده است و از کتابهای معروف قصص به‌زبان فارسی است که به زبانهای اروپائی ترجمه شده است. از دیگر کتابهای ضیاءالدین نخشبی: سلك‌السلوك، جزئیات و کلیات، عشرهٔ مبشره، داستان معصوم شاه معروف به گلریز، لذت‌النساء است. وی شعر فارسی نیز میسروده و در کتابهای خود اغلب اشعار خویش را آورده است. در شعر نخشبی یا ضیاء نخشبی تخلص کرده است.

معین‌الدین علی یزدی

معین‌الدین علی پسر جلال‌الدین محمد معلم یزدی از معاریف قرن هشتم هجری است. وی در زمان امیر مبارزالدین محمد و پسرش شاه شجاع ازپادشاهان آل‌مظفرمیزیسته‌وپدرش ازعمال شیخ‌ابواسحاق بوده است.

معین‌الدین علی یزدی از شاگردان عضدالدین عبدالرحمن بود و در سال ۷۵۵هجری امیرمبارزالدین محمد اورا به‌مدرسی‌دارالسیادهٔ میبد گماشت نوشته‌اند چنان‌در دولت‌این‌خاندان معزز بود که شاه‌شجاع برسردرس او حاضر میشد و گاهی نیز مأموریت دیوانی یافته چنانکه در سال ۷۶۰ هجری واسطهٔ میان شاه شجاع و برادرش شاه محمود شد و ایشان را صلح داد.

سال‌وفات‌معین‌الدین‌علی‌یزدی‌رابه‌سال ۷۸۹هجری‌نوشته‌اند، پیکر او را در مسجدی که در یزد ساخته بود دفن کردند. وی مؤلف کتابی است بنام مواهب‌الهیه در تاریخ آل مظفر که در سال ۷۵۷ هجری چند جزء آن را ترتیب داده و نزدیك اصفهان برای امیر مبارزالدین

و شاه شجاع خوانده و سپس آن را در سال ۷۶۶ هجری یکسال پس از فوت مبارزالدین تمام کرده‌است. این کتاب در نهایت استادی نوشته شده ولی از فرط تکلف و کثرت استعمال لغت‌های عربی بسیار ثقیل افتاده است ولی در نوع‌خود یکی از کتابهای برجسته است. بهمین‌جهت در سال ۸۲۳ هجری محمود گیتی یا کتبی آن را ساده کرده و دنبالهٔ وقایع را تا انقراض سلسله آل‌مظفر برآن افزوده است. دیگر آثار وی ترجمهٔ فارسی رشف‌النصایح‌الایمانیه فی کشف‌الفضائح‌الیونانیهٔ شهاب الدین سهروردی است.

ضیاءالدین برنی

ضیاءالدین پسر مؤیدالملک رجب‌برنی از مورخان ونویسندگان قـرن هشتم هجری است. وی در سال ۶۸۴ هجری تولـد یافته و از مریدان نظام‌الدین اولیاء و معاشران‌امیرخسرو دهلوی و حسن‌دهلوی بوده و در دستگاه سلطان محمد از پادشاهان تغلقی هند (۷۲۵ - ۷۵۲ هجری) میزیسته و سپس به‌دربار جلال‌الدین فیروزشاه (۷۵۲-۷۹۰ هجری) راه یافته است.

ضیاءالدین برنی را بیهقی هندوستان نامیده‌اند، از وی سه کتاب در دست است: یکی تاریخ فیروزشاهی که در سال ۷۵۸ هجری تألیف کرده و وقایع سال ۶۴۴ هجری به‌بعد را در آن آورده و از مشهودات پدر و پدر مادرش حسام‌الدین نقل است. دیگر اخبار برمکیان که از کتاب عربی ابوالقاسم محمد طایفی ترجمه کرده است. دیگر فتوحات فیروزشاهی که پس از تألیف تاریخ‌فیروزشاهی به‌انجام رسانیده است.

اولیاء الله آملی

مولانا اولیاء الله آملی از دانشمندان بنام مازندرانی در قـرن هشتم هجری است وی در زمان ابوالمعالی فخرالدوله شاه غازی پسر زیار پسر کیخسرو استندار حکمران مازندران میزیست و بااین‌پادشاه

روابط دوستانه داشت بهمین جهت کتابی نوشته است به‌نام تاریخ‌رویان که وقایع تا سال ۸۰۵ هجری را در بردارد. این کتاب گذشته از آنکه مطالب تاریخی تازه در آن بسیار است به‌انشای متین و فصیح نوشته شده است.

شمس سراج

شمس‌الدین پسر سراج پسر عفیف‌الدین معروف به شمس سراج عفیف از مورخان و نویسندگان قرن هشتم هجری است که دردربار جلال‌الدین فیروزشاه‌هندی‌بود. وی تاریخ فیروزشاهی خودرا که‌پس‌از تاریخ ضیاءالدین برنی تألیف یافته، در سال ۸۰۱ هجری بپایان رسانیده است.

شاه‌نعمت‌الله ولی کرمانی

سید نورالدین نعمت‌الله پسر عبدالله پسر محمد پسر عبدالله پسر کمال‌الدین یحیی کوه‌بنانی کرمانی معروف به‌شاه ولی مؤسس مشهور سلسله نعمت‌اللهی یکی ازبزرگترین عارفان‌ایران‌و بزرگترین‌متصوف قرن‌هشتم‌هجری است. پدران‌وی‌ازقهستان خراسان‌بودند، پدرش از قهستان‌به‌کیچ‌ومکران‌آمدوبواسطه‌وصلتی که‌باامیران‌شبانکاره کرد در کوه بنان کرمان متوقف شد و شاه‌ولی در آنجا در روز پنجشنبه بیست و دوم رجب سال ۷۳۱ هجری متولد شد.

در جوانی نزد شیخ رکن‌الدین شیرازی و شیخ شمس‌الدین مکی و سید جلال‌الدین خوارزمی‌و قاضی‌عضدالدین ادبیات و کلام وحکمت الهی و فقه را دریافت و سپس در سلك تصوف درآمد و بطریقهٔ قادری داخل شد. نوشته‌اند[1] که فصوص‌الحکم ابن‌عربی را حفظ داشت در ۲۴ سالگی به‌زیارت مکه رفت و مدت هفت‌سال در عراق بسر آورد و از خواص شاگردان شیخ عبدالله یافعی شد.

۱ــ تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا جلد چهارم صفحه ۲۲۹.

سید بعد از تکمیل اطلاعات خود درفنون و علوم ظاهری به‌سیر و سلوك پرداخت و در مصر و دیار مغرب و مکـه و مدینه و خـراسان (بلخ) وماوراءالنهر به‌ویژه سمرقند سیاحت و اقامت کرد وبزرگان و مشایخ آن نواحی را زیارت نمود و سپس به‌مولد خود بازگشت و باز چندگاهی در کرمان و فارس و خراسان و یزدونواحی اطراف آن‌سفر کرد و سرانجام در کرمان رحل اقامت افکند و در ماهان خانقاه وباغ و حمام بنا نهاد و از آن پس بدعوت‌میرزا اسکندر پسر عمر شیخ پسر تیمور سفری به شیراز کرد و دوباره به‌کرمان برگشت و بیست و پنج سال آخر عمر خویش را در ماهان کرمان بسربرد تا در روز پنجشنبه بیست و دوم رجب سال ۸۳٤ هجری در یکصد و چهار یـا سه‌سالگـی زندگی را بدرود گفت. و جسدش را در ماهان بخاك سپردند. و بعد به‌امر سلطان احمد بهمنی پادشاه دکن بقعه‌یی برای او ترتیب یافت که به‌سال ۸٤۰ هجری به‌اتمام رسیدو در عهد شاه‌عباس دوم بناهایی‌برآن افزوده شد. بقعه شاه‌نعمت‌الله ولی و ضمائم آن که محل مراجعه مستمر و زیارتگاه صوفیان نعمت‌اللهی است هنوز پابرجـا می‌باشد. بـعد از شاه نعمت‌الله بنا به‌وصیت وی پسرش سید خلیل‌الله جای پدر را در ارشاد پیروان و معتقدان او گرفت.

سید نعمت‌الله ولی بعلت نفوذ فراوان و شهرتی که در عهد خود حاصل کرده بود، مریدان بسیار جمع‌آورد، چنانکه آوازهٔ مقامات و کراماتش ایران و سرزمین هند را فراگرفته بود و در این هردو دیار پیروان وارادت کیشان بسیار از میان امیران و شاهزادگان وشاهان و مردم عادی برای او فراهم آمده بود. سید یکی از جمـلـه پیشروان بزرگ‌تصوف درمیان‌معتقدان به‌تشیع بود که‌دراین عهدظهورمیکردند و به‌زودی موردتوجه‌واحترام‌متمایلان به‌تشیع قرارمی گرفتند[۱] بهمین سبب است که او نیز مانند سید محمد نوربخش و اولاد صفی‌الدین

۱ــ برای اطلاع بیشتر دراین مورد به تاریخ جنبش سربداران و دیگر جنبشهای ایرانیان در قرن هشتم هجری تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع) مراجعه شود.

اردبیلی توانست مؤسس سلسله‌یی از صوفیان بنام نعمت‌اللهیه شود که هرچه بپایان عهد تیموری و آغاز دوران صفوی نزدیکتر شویم شماره پیروان آن سلسله و نفوذ و قدرتشان را بیشتر می‌یابیم و هنوز هم ازمیان فرقه‌های باقیماندهٔ صوفیان دستهٔ معروف و مهمی در ایران شمرده میشوند. شاه‌نعمت‌الله ولی در شرح و توضیح اصول و مبانی تصوف و عرفان به‌ویژه به‌مذاق شیعه، از مردان پرکار و فعال عهد خود ویکی از مشایخ پراثر در تاریخ تصوف و عرفان است. شمارهٔ رسالات او در مسائل عرفانی و مطالب نزدیك بدان بسیار زیاد و اشعارش نیزفراوان بود چنانکه از زمانهای قریب به‌عهد او جمع‌آوری همهٔ آنها برای دوستداران وی میسر نبود[1].

شاه نعمت‌الله ولی سلطان دراویش نعمت‌اللهی است و لقب‌شاهی همیشه در جلو اسم او ذکر میشود و خود نیز دوست پادشاهان بوده و به‌ویژه مورد لطف شاهرخ تیموری قرار گرفته. احمدشاه بهمنی‌پادشاه دکن که‌یکی از اعقاب او را دعوت بدارالملك خود فرمود و همواره از این رهگذر مباهات میکرد. دونبیره دیگر با پدرشان به‌آن کشور رفتند. و بعضی دیگر از اولاد وی که درایران‌ماندند باخانواده‌سلطنتی صفویه مزاوجت و قرابت حاصل نمودند.

دیوان اشعار شاه‌نعمت‌الله از یازده تا سیزده هزار بیت دارد که، مشتمل است بر چند قصیده و مقدار زیادی غزل و چند مثنوی بی‌نام و رباعیات. بعضی از اشعار وابیات‌این‌دیوان‌منسوب به‌سیدبنظر میرسد[2] بهرحال همه آنها از نوع اشعار عرفانی و حاوی اشارات وتوضیحات دربارهٔ عقاید و افکار متصوفه و عادت تکرار مقالات پیشنیان و همه

۱ــ مجموعه در ترجمه احوال شاه‌نعمت‌اللهولی کرمانی تألیف عبدالرزاق‌کرمانی صفحه ۱۱۳.

۲ــ از آن جمله قصیده‌ایست به‌مطلع:

قدرت کردگار می‌بینم　　　حالت روزگار می‌بینم

که متضمن پیشگوهاییست تا قسمتی از دوران سلسله صفویه و باید در همان‌زمانها بردیوان شاه‌نعمت‌الله ولی افزوده شده باشد و بعدها نیز بمرور برابیات آن افزوده‌اند.

آنها متوسط و بازبانی بسیار ساده و خالی از هنرنماییهای شاعرانه و فقط باز گوینده‌ٔ مقصود شاعر است.

معروفترین رساله‌های فارسی و عربی‌شاه‌نعمت‌الله ولی درطریقهٔ تصوف و سیر و سلوك و اخلاق و معارف و حکم بشرح اسامی زیراست:

رسالهٔ اصطلاحات، رساله قل‌هوالله‌احد، مکاشفات، تعریفات، آداب خلوت، مراتب‌برزخ، حروف مقطعات قرآنی، رساله در بودن حقیقت انسان مظهرالهی، تحقیقات موسوم به لطایف‌التصوف، رسالهٔ ذوق، رسالهٔ هاء، رساله دیگر در ذوق، شرح سؤال کمیل از حقیقت، مراتب وجود، عینیه، رسالهٔ وجود، رسالهٔ نصیحت سید برهان‌الدین خلیل‌الله (پسرخود) رسالهٔ نصیحت سید نورالله (پسر سید خلیل‌الله) رسالهٔ نصیحت خلیفه و پادشاه عصر، رساله نکات، رساله نسبت خرقه خود و معنی اعیان، رساله در توکل و بعضی تحقیقات، رسالهٔ معنی هستی و نیستی، رساله در بیان نفس، رسالهٔ نور و مراتب آن، رساله در بیان حقیقت مثال و خیال مقیده و کیفیت مراتب و مقامات رؤیا و درجات خلق در ادراك علوم و معانی، رسالهٔ نفس و نکات، ذوقیات، فیوضات، مجمع‌الاسرار، مجموع‌اللطایف یا مجمع‌اللطایف، سلب اوصاف، رساله فی کلام‌الحق للخلق و الفرق بین‌الوحی‌والالهام و الحدیث‌القدسی، هدایت، رسالهٔ معنی‌الفقر فخری و کادالفقران یکون کفرا، الهامات، سراسماء غیرمتناهی‌وحروف‌متناهی، رسالهٔ‌بیان‌اقطاب. رساله انعام، رساله حروف و روح، اصطلاحات صوفیه، سلوك، نوریه، محبت‌نامه، نصیحت‌نامه، نصیحت‌نامه دیگر، تحقیق‌المراتب‌الالهیه، خلوت، آفاق‌وانفس، بیان خوش، مفتاح‌الابواب، رسالهٔ بیان علم توحید، اسماء کونی، شرح اصطلاحات وسیط شیخ کمال‌الملة‌والدین بطریق ابجد، رساله احدیه، رسالهٔ بیان حروف، رسالهٔ حروف اصلیه، رسالهٔ تفصیل اوایل سور، رسالهٔ در بیان عدد حروف، رسالهٔ عیون، رسالهٔ نفح روح آدم، رسالهٔ معرفت روح، رسالهٔ تجلیات، رسالة‌البیان، رسالهٔ روح، شرح‌لمعات، رسالهٔ بشارت‌نامه، رسالهٔ معرفت، رساله

نفسیه، رسالهٔ اشارات بحسب‌الحروف، رسالهٔ منشأت، رسالهٔ تفسیرالله نورالسموات، رسالهٔ نکات، رسالهٔ سؤال و جواب، رسالهٔ سند خرقه و سؤال و جواب سلطان سکندر، رسالهٔ سؤال و جواب امام علی حکیم ترمذی، رساله در بیان اسرار کلمه و صلوة و حج و غیره، رسالهٔ جواب سؤال از اسم اعظم و غیره، رساله حبیبیه، تحقیق‌الایمان، رسالهٔ اسلامیه، رسالهٔ حورائیه، رسالهٔ حورائیه دیگر، رساله حورائیه ابوسعید ابوالخیر، شرح فصوص، رساله واردات، تفسیر سورهٔ اخلاص، رساله در بیان حقیقت‌انه‌هوالاول والاخر به‌عربی، رساله در بیان تجلی به عربی، شرح اسماءالله الحسنی به‌عربی، نسبت خرقه احمدشاه بهمنی، رسالهٔ مناقب به‌عربی، رساله کشف‌الاسرار، رساله جنانیه، رساله برازخ، رساله کمیلیه، رسالهٔ اشرف‌الاسماء، رسالهٔ بیان کلمه طیبه، رسالهٔ بیان مذاهب در خلق افعال، رسالهٔ بلوغات، رسالهٔ توکل، رساله در کلمهٔ سبحان‌الله، رساله اشراط قیامت، رساله در بیان سجدات قرآن، رسالهٔ المشهوریه فی‌التصویر والمتصور، رسالهٔ نکات، رسالهٔ نکات دیگر، رسالهٔ نکات عشر، الرسالةالشریفةالنوریة، رسالهٔ مکاشفه، رساله مراتب رندیه، رساله مراتب، رسالهٔمراتب دیگر،لوایح، رساله تحقیقات، رسالهٔ رموزات، رسالهٔ جامع‌اللطایف،رسالهٔ مراتب‌فقر، رسالةالحقایق، رسالهٔ بیان‌قلوب انسان.

شاه‌نعمت‌الله ولی در نظم و نثر فارسی بیان بسیار ساده و روان داشته است. در مناقب شاه‌نعمت‌الله‌ولی کتابهای زیاد نوشته‌اند ازجمله:

کتابی از عبدالعزیز پسر شیر ملك پسر محمد واعظی که بنام علاءالدین احمد شاه دوم از سلسله بهمنی دکن (۸۳۸ - ۸۶۲ هجری) در هند نوشته است. کتاب دیگری تألیف سدیدالدین نصرالله پسر برهان‌الدین خلیل‌الله طاوسی ابرقوهی که در سال ۹۰۶ هجری به دستور نواده‌اش نعمت‌الله ثانی نوشته است، کتاب‌دیگری بنام تذکره تألیف عبدالرزاق پسر عبدالکریم پسر عبدالرزاق کرمانی که پس از سال ۹۱۱ هجری در کرمان بدستور نعمت‌الله ثانی نوشته است. کتاب

دیگری بنام سوانح‌الایام فی مشاهدات العوام یا سلسلة‌العارفین تألیف صنع‌الله نعمت‌اللهی که پس از سال ۱۰۶۶ هجری تألیف کرده است. محمد مفید مستوفی یزدی در کتابی که بنام جامع‌مفیدی در تاریخ‌یزد نوشته شده است شرح‌حال مفصلی از شاه نعمت‌الله ولی از روی همان کتاب صنع‌الله نعمت‌اللهی ترتیب داده است. اشعار زیر از اوست:

عشق او در میان جان داریم
لذت عمر جاودان داریم
تا گرفتیم آن میان بکنار
هرچه داریم در میان داریم
عاقل این دارد و ندارد آن
عاشقانیم، این و آن داریم

ابن‌براز توکلی

درویش توکلی پسر اسماعیل پسر حاجی توکلی اردبیلی‌معروف به‌ابن‌براز از نویسندگان قرن هشتم هجری است. وی از مریدان صدرالدین موسی پسر شیخ صفی‌الدین اردبیلی عارف مشهور قرن هشتم هجری (۷۳۵ – ۷۹۴ هجری) بود، بهمین علت کتابی در احوال صفی‌الدین اردبیلی به‌نام اسس‌المواهب‌السنیه فی مناقب‌الصفویه معروف به‌صفوة‌الصفا نوشته که علاوه برشرح احوال شیخ صفی‌الدین مطالب بسیار مفید در طرز زندگی مردم اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم آذربایجان در آن هست و با انشای بسیار فصیح به‌سبک نویسندگان قرنهای پیش نوشته است و در زمان شاه طهماسب اول صفوی ابوالفتح حسینی آن کتاب را اصلاح کرده و نسخهٔ جدیدی از آن منتشر نموده است.

شرف‌الدین حسن رامی تبریزی

شرف‌الدین حسن پسر محمد رامی تبریزی از شاعران و نویسندگان

اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری است. وی در اوایل عمر در مراغه بخدمت خواجه نصیرالدین طوسی رسیده و سپس تا زمان سلطان اویس بهادرخان ایلخانی (۷۵۷ - ۷۷۶ هجری) نیز زنده‌بود و بدو پیوستگی داشت و بنام او دو کتاب تألیف کرد، یکی کتابی که در منتهای شهرتست به‌اسم انیس‌العشاق در تشبیهات شاعران ایران که کتاب بسیار شیواییست و دیگر حدایق‌الحقایق در شرح حدایق‌السحر رشیدالدین وطواط.

حسین دهستانی الویری

حسین‌پسر اسعددهستانی الویری‌ازنویسند گان‌قرن‌هشتم‌هجری‌است وی از منشیان زبردست خراسان بود، کتاب فرج‌بعدالشده‌الضیقه تألیف ابوالحسن علی پسر محمد مداینی را بنام عزالدین پسر طاهر زنگی فریومدی (فرومدی) که از جانب ارغون خان‌درخراسان ومازندران نیابت داشته است به‌فارسی بسیار روان و شیوا ترجمه کرده است.

محمد حسینی یزدی وزیر

محمد پسر محمد پسر عبدالله پسر نظام حسینی یزدی وزیر از نویسند گان قرن هشتم هجری‌است.وی‌مؤلف کتابی است به‌اسم‌العراضه فی‌حکایات السلجوقیه در تاریخ سلجوقیان که‌مطالب‌آن را از کتابهای دیگر برداشته و حتی ذکری از مآخذ خود نکرده است. انشای این کتاب بعلت کثرت استعمال لغت‌های عربی و تکلف بی‌مورد ثقیل‌است و در عداد کتابهائی است که از سیاق زبان فارسی خارج است.

فخرالدین ابوالعباس احمد زرکوب شیرازی

فخرالدین ابوالعباس احمد پسر ابی‌الخیر زرکوب شیرازی ملقب به‌معین از نویسندگان قرن هشتم هجری است وی در زمان شاه شیخ ابواسحاق اینجو در شیراز میزیست و پس از سفر حج در سال

۷۴۴ هجری کتابی در ذکر مشاهد شیراز و بزرگان این شهر نوشته است بنام شیرازنامه که از نظر وقایع تاریخی چندان دقیق و معتبر نیست و از اسنادسست گرفته شده، ولی از حیث انشاء در نهایت نیکوئی است. این نویسنده تألیف دیگری در دو مجلد مربوط به وقایع دوره حکومت شیخ ابواسحاق اینجو داشته است که موجود نیست.

نجم‌الدین محمود طبیب شیرازی

نجم‌الدین محمود پسر صاین‌الدین الیاس طبیب شیرازی از دانشمندان اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری است. وی از خاندان معروفی در شیراز بوده که دانشمندان و به‌ویژه پزشکان معروف از آن برخاسته‌اند. نجم‌الدین محمود مورد توجه خاص خواجه رشید الدین فضل‌الله همدانی بوده و در طب و فقه دست داشته است. ریاست بیمارستان دروازهٔ سلم شیراز را که به بیمارستان اتابکی نیز معروف بوده از طرف خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر برعهده او بوده است. تاریخ وفات وی را برخی سال ۶۹۰ هجری نوشته‌اند ولی پیداست که پس از آن تا اوایل قرن‌هشتم یعنی‌سال ۷۲۰ یا ۷۳۰ هجری زیسته‌است. قبر او در محله باغ‌نو شیراز معروف است. نجم‌الدین محمود طبیب شیرازی شعر فارسی را نیکومیسروده‌وبه‌زبان فارسی و تازی تألیف‌های زیاد داشته است از آن جمله:

الحاوی فی‌علم‌التداوی به عربی، غیاثیه درطب به‌فارسی، مختصر در طب، لطایف‌الرشیدیه یا الرشیدیه، تحفة‌الحکماء، کتاب‌التشریح یا الرسالة‌التشریحیه، کتاب الاغذیة‌والاشربه، رسالة‌الثلجیه، اسرار النکاح، شرح‌الفصول البقراط، رسالة‌فی‌الباه.

خواجه حسام‌الدین یوسف حافظ بخاری

خواجه حسام‌الدین یوسف حافظ بخاری از نویسندگان قرن هشتم هجری است. وی از شاگردان بهاءالدین نقشبند و از مریدان

نامی او بوده و مؤلف کتابی است در احوال استاد و مرشد خود به‌نام انیس‌الطالبین که یکی از بهترین کتابهای طریقه نقشبندیه است.

عزیز استرآبادی

عزیز پسر اردشیر استرآبادی از نویسندگان قرن هشتم هجری است وی در استرآباد (گرگان) متولد شده و قسمت زیاد عمر خود را در بغداد گذرانده از منشیان زبردست زمان خود بوده و در نظم و نثر فارسی و عربی مهارت داشته است.

عزیز استرآبادی مدتی در آذربایجان بوده و آخر عمر خود را در قاهره بسر برده است. کتاب بزم و رزم معروف به‌تاریخ قاضی‌برهان الدین سیواسی از اوست ولی بعلت استعمال زیاد لغت‌های عربی ازحد طبیعی زبان فارسی دور افتاده است.

عزالدین محمود کاشانی نطنزی

عزالدین محمود پسر علی، کاشانی نطنزی از نویسندگان عارف قرن هشتم هجری است وی کتاب معروف عوارف‌المعارف تألیف شهاب الدین عمر سهروردی را که از کتابهای مشهور تصوف است به‌فارسی بسیار فصیح به‌نام مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه ترجمه کرده است و نیز شرحی به تازی برقصیده تائیهٔ ابن‌فارض شاعر معروف مصری دارد بنام کشف‌وجوه‌الغمر لمعانی نظم‌الدر.

زین‌الدین علی عطار

زین‌الدین علی پسر حسین‌انصاری‌معروف به‌حاج‌زین‌الدین‌عطار از نویسندگان قرن‌هشتم هجری است. وی ازفرزندان عبدالله‌انصاری بود و در سال ۷۳۰ هجری در شیراز ولادت یافت و از پزشکان نامی آن عصر بود ودر دربار شاه شجاع مظفری میزیست و کتاب معروفی در مفردات پزشکی نوشت به‌نام اختیارات‌بدیعی که در سال ۷۶۷ هجری

به‌اسم عصمت‌الدین بدیع‌الجمال تألیف کرده وسپس درسال ۷۷۰ هجری روایت دومی از آن انتشار داده است.

میر سیدشریف‌الدین علی گرگانی

سید شریف‌الدین علی پسر محمد حسینی حنفی گرگانی معروف به‌میر سید شریف از معاریف دانشمندان قرن هشتم هجری است. وی در سال ۷۴۰ هجری در قصبه طاقو نزدیك استرآباد (گرگان) متولد شده و به‌عزم تحصیل به‌مصر رفته و در قاهره به‌تکمیل تحصیلات دانش پرداخته است. پس از بازگشت به‌ایران شاه شجاع مظفری وی‌را درشیراز به مدرسی گماشت و ده‌سال در این مقام بود تا اینکه امیر تیمور گورکان در سال ۷۹۸ هجری شیراز را گرفت و او را مجبور کرد به سمرقند رود، میر سید شریف گرگانی تا مرگ تیمور در سال ۸۰۷ هجری در سمرقند بود و دوباره به‌شیراز برگشت و در آنجا به سال ۸۱۶ هجری زندگی را بدرود گفت. وی را در اکثر علوم متداول زمان تألیف‌های مهم و مشهور است که به زبان عربی و فارسی پرداخته و از آن جمله اینهاست:

عوامل در نحو عربی، اصول المنطقیه، شرح تحریر القواعد خواجه‌نصیرالدین طوسی، کتاب التعریفات یاتعریفات العلوم و تحدیدات الرسوم، مقالیدالعلوم فی الحدود الرسوم، تحقیق الکلیات، مراتب الموجودات، رساله فی قواعد البحث، تقسیم العلوم،شرح مختصر الاصول عضدی، شرح مفتاح العلوم سکاکی، ظفر الامانی فی مختصر الجرجانی، فن اصول الحدیث، تحریری از کتاب معروف ایساغوجی در منطق، فال السیر، ترجمان فی لغات القرآن از عربی به‌فارسی، حاشیه بر آداب البحث عضدالدین ایجی، حاشیه بر حکمت العین، شرح کافیهٔ ابن حاجب به فارسی، شرح فرائض سراجیهٔ سجاوندی، شرح تصور و تصدیق شمسیه، شرح تصریف عزی، حاشیه بر مطول تفتازانی، حاشیه برشرح کافیه رضی الدین استرآبادی، حاشیه بر تفسیر

کشاف زمخشری، شرح مواقف‌عضدالدین ایجی، حاشیه برشرح‌تجرید، رساله در اصول دین، حاشیه بر شرح مطالع. از جمله تألیف‌های او به فارسی دو کتاب است در منطق یکی بنام کبری ودیگری صغری ودیگر رساله‌ای در صرف افعال تازی معروف به‌صرف میر و دیگر فن المعما و اصوله و تصاریفه. میر سید شریف گرگانی شعر فارسی را نیز نیکو میسروده است.

بهاءالدین محمد بخاری نقشبند

بهاءالدین محمد پسر محمد بخاری نقشبند از نویسندگان و عارفان بزرگ اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری است. وی مؤسس طریقه نقشبندیه در تصوف است و در زمان‌خویش بسیار مشهور و مورد توجه بوده است. تولد او در سال ۷۲۸هجری دربخارا اتفاق افتاده و تمام عمرش را در همان شهر گذرانده و سرانجام در سال ۷۹۱ هجری در همانجا زندگی را بدرود گفته است.

بهاءالدین محمد بخاری نقشبند دارای چند تألیف به زبان فارسی می‌باشد که از آن جمله رساله‌ایست در تصوف بنام رسالهٔ قدسیه.

در مناقب بهاءالدین نقشبند چند کتاب به فارسی نوشته شده که از آن جمله: یکی رسالهٔ قدسیه تألیف ابوالفتح محمد پسر محمد پسر محمود حافظی بخاری معروف به محمدپارسا از مشایخ طریقهٔنقشبندی که بدستور علاءالدین محمد پسر محمد بخاری معروف به عطارپیشوای معروف این‌طریقت‌نوشته‌است. دیگر کتاب‌انیس الطالبین وعدة‌السالکین تألیف همان خواجه محمد پارسا، دیگر کتابی به‌همان نام انیس‌الطالبین وعدة‌السالکین تألیف صلاح پسر مبارك بخاری، دیگر رساله بهائیه تألیف ابوالقاسم پسرمحمد پسرمسعود، دیگر کتابی تألیف ابوالمحسن محمد باقر پسر محمد، دیگر کتابی از خواجه حسام‌الدین یوسف حافظ بخاری که شرحش در ورقهای پیش نوشته شد بنام انیس‌الطالبین، دیگر جامع‌المقامات تألیف‌ابوالبقاء پسرعالی که درمحرم سال ۱۰۲۶ هجری

بپایان رسانیده است.

منصور پسر محمد الیاس

منصور پسر محمد پسر احمد پسر یوسف پسر الیاس از پزشکان نویسنده قرن هشتم هجری است. وی به‌زبان فارسی چند تألیف دارد که از جمله آنها کتابی است بنام تشریح‌البدن که برای میرزا ضیاءالدین پسر محمد بهادر پسر دوم میرزا جهانگیر مقتول در سال ۸۰۹ هجری نوشته، دیگر تشریح منصوری و کفایت مجاهدیه یا کفایت منصوری است.

شمس‌الدین ابراهیم

شمس‌الدین ابراهیم از عارفان قرن هشتم هجری است وی در ابرقوه از توابع یزد منصب محتسبی داشته و کتابی در تصوف با انشای فصیح به‌نام مجمع‌البحرین تألیف کرده است.

عبدالجلیل یزدی

عبدالجلیل پسر نظام‌الدین یحیی پسر عبدالجلیل پسر محمد پسر عبدالباقی یزدی از نویسندگان قرن هشتم هجری است. وی از منشیان معروف زمان آل‌مظفر بوده و در زمان شاه شجاع‌ابوالفوارس (متوفی در سال ۷۸۶ هجری) میزیسته و مؤلف کتاب بسیار روان فصیحی است بنام تواریخ آل‌برمك که پدرش تألیف‌آن را شروع کرده و ناتمام گذاشته بود او در ماه محرم سال ۷۶۲ هجری آن کتاب را بپایان رسانده و به‌اسم شاه شجاع مظفری کرده است.

محمد پسر علی الناموس‌خواری

محمد پسر علی‌الناموس خواری از نویسندگان قرن هشتم‌هجری است. وی از منشیان معروف زمان خود بوده نخست در خراسان در

خدمت جلال‌الدین ابویزید زنگی پسر طاهر فریومدی (فرومدی) می‌زیسته و سپس جزو منشیان دربار اولجایتو بوده است. کتاب جلالیه که برای جلال‌الدین ابویزید نوشته و در صنعت انشاء است از او می‌باشد.

امیر سیدعلی همدانی

امیر سید علی پسر شهاب‌الدین پسر میرسیدمحمدحسینی همدانی معروف به‌علی ثانی از معاریف عارفان قرن هشتم هجری محسوب‌است. وی در سال ۷۱۳ هجری درهمدان متولدشد وپس از تحصیلات‌مقدماتی به محضر شرف‌الدین محمود پسر عبدالله مزدقانی و تقی‌الدین علی دوستی سمنانی شاگرد ممتازشیخ‌علاءالدوله سمنانی‌عارف بزرگ‌اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم راه یافت و در تصوف به‌مقام ارشاد رسید سپس به‌اتفاق سید تاج‌الدین سمنانی و سید حسین سمنانی دو تن از عارفان این قرن که پسر دائی او بودند و همچنین سید مسعود و سید یوسف و نزدیك به هفتصد نفر از صوفیان ایرانی به‌کشمیر هندوستان مسافرت کرد و در سال ۷۸۱ هجری در آنجا مقیم شد و نفوذ بسیار در دربار سلطان قطب‌الدین پسر علاءالدین (متوفی سال ۷۸۶ هجری) درختلان بهم‌رساند و به شاه همدان معروف شد و خانقاه معروفی در علاءالدین پوره در کشمیر ساخت و پسرش سید محمد که پس از او در کشمیر بوده است در روز هفدهم ربیع‌الاول سال ۷۹۷ هجری آن را وقف کرده و وقف‌نامهٔ آن را سلطان‌اسکندرشاه پسر قطب‌الدین تصدیق کرده است. امیر سید علی همدانی که از مشایخ طریقه کبرویه و شافعی متمایل به شیعه بوده در سال ۷۸۶ هجری زندگی را بدرود گفت و رسایل متعدد در اخلاق و سلوك و عرفان از خود بجای گذارد که از آن جمله اینهاست: شرح اسماءالله، اسرار وحی، رساله صفت الفقراء، رسالهٔ حقیقت‌ایمان، رساله‌بهرامشاهیه،ذخیرةالملوك دراخلاق و سیاست، مرآت‌التایبین، اسرارالنقطه، رسالهٔ اورادیه، اربعین، رسالهٔ

ذکربه، اصطلاحات صوفیه، مشارب‌الاذواق در شرح قصیدهٔ میمیه‌ابن فارض به‌فارسی، رساله در علم‌قیافه، رسالهٔ‌چهل‌مقام، رسالهٔ‌عقبات، رسالهٔ آداب سفره، رسالهٔ فتوت یا فتوت‌نامه، واردات غیبیه، کتاب عقلیـه، سیرالطالبین، رساله در وجود. میر سید علی همدانی شعر فارسی رانیز نیکو میسروده و علائی[1] تخلص می کرده و غزلیاتی از اوموجود است.

منوچهر بدیع تبریزی

منوچهر ملقب به‌بدیع تبریزی از نویسند گان قرن هشتم هجری محسوب است وی از شاگردان کمال خجندی شاعر معروف این دوره بود و در ضمن به‌تجارت نیز می‌پرداخت در سال ۷۹۴ هجری با پدرش بمنظور تجارت به روم سفر کرد و پس از مرگ پدر به اردبیل و از آنجا به‌یزد رفت و در اثر ممارست از منشیان و شاعران این عصر بشمار رفت.

مثنوی محبت‌نامه موسوم به انیس‌العارفین راسرود و نیز کتابـی به‌نام الاحیاء فی حل المعما تألیف کرد.

سید صدرالدین ابوالفتح محمد گیسودراز

سید صدرالدین ابوالفتح محمد پسر یوسف حسینـی چشتی دهـلوی معروف به سید محمد گیسودراز خواجهٔ بنده نواز یا سید غریب نواز از عارفان بنام فارسی‌زبان هندوستان در قرن هشتم هجـری است. وی معروف‌ترین خلیفهٔ نصیرالدین چراغ دهلی و از مشایخ طریقهٔ چشتی در هندوستان بود و در زمان خود شهرت و اعتبار بسیار داشت درسال ۷۲۰ هجری در دهلی تولد یافت و پس از صدوپنج سال در سال ۸۲۵ هجری در همان شهر زندگی را بدرود گفت. سید محمد گیسو دراز

۱ـ احتمال داده میشود در اثر ارادت به‌شیخ‌علاءالدوله سمنانی مراد و مـرشد بزرگ استاد خود تقی‌الدین علی دوستی سمنانی تخلص علائی را برگزیده است باتوجه باینکه شیخ‌علاءالدوله سمنانی در شعر «علاء» تخلص میکرده است.

از دانشمندان بسیار پرکار هندوستان بوده است و در نظم و نثرفارسی استاد بوده و کتابهای فراوان در تصوف به‌فارسی و عربی از او مانده است از آن جمله:

شرح زبدة‌الحقایق عین‌القضاة همدانی‌معروف به شرح‌تمهیدات، شرح رسالهٔ قشیریه که در سال ۸۰۷ هجری بپایان رسانیده است. شرح و ترجمه آداب المریدین ابوالنجیب‌سهروردی که در سال ۸۱۳هجری به‌اتمام رسانیده، مکاتیب یا مکتوبات، خطایرالقدس معروف به رسالهٔ عشق حقیقی، جواهرالعشاق معروف به شرح رسالهٔغوث اعظم، تفسیر سورهٔفاتحه‌به‌فارسی، برهان‌العاشقین‌معروف به‌قصهٔ چهاربرادر ومشهور به‌شکارنامه، استقامت‌الشریعت بطریق‌الحقیقت، رساله در مسئلهٔ رؤیت باری‌تعالی عزاسمه و کرامات اولیاء، حدایق‌الانس، وجودالعاشقین معروف به رسالهٔعشقیه، رسالهٔتوحیدخواص، رسالهٔ مراقبه، رساله‌اذکار چشتیه، شرح‌بیت حضرت امیر خسرو دهلوی علیه‌الرحمه، شرح‌فقهٔ الاکبر ابوحنیفه، برهان العاشقین. بر رسالهٔ برهان‌العاشقین او هفت شرح مختلف نوشته‌اند، شرح اول و دوم که مؤلف آنها معلوم نیست و شرح دوم ناتمام است، شرح سوم از ابوصالح محمد معروف به شیخ حسن محمد چشتی، شرح چهارم از میر سید عبدالواحد بلگرامی، شرح پنجم از میر سید محمد کامپوی، شرح ششم از محمدرفیع‌الدین محدث دهلوی، شرح هفتم از میرزا قاسم علی بیك حیدر آبادی متخلص به اخگر. دیوان اشعار فارسی وی نیز در دست است. پسرش سید حسین معروف به‌سید محمد اکبر حسینی یا سیدبیری که کتاب‌العقاید وتبصرة الاصطلاحات الصوفیه را به‌فارسی تألیف کرده، هم‌چنین کتابی در ملفوظات پدرش بنام جوامع‌الکلم نوشته است.

امیر قرمانی مولوی

امیر پسر خضرمالی قرمانی مولوی از نویسندگان قرن هشتم هجری محسوب است وی از دانشمندان زمان خود بود و در استانبول

توقف داشت، کتاب کنزالتحف که در علم موسیقی است تألیف کرده و در سال ۷۵۶ هجری به‌نام غیاث‌الدین حسینی علوی به‌پایان‌رسانیده‌است.

شهاب‌الدین مسعود سیرجانی

شهاب‌الدین مسعود سیرجانی ازعارفان‌قرن‌هشتم هجری‌محسوب است، وی در کرمان اقامت داشته و کتابی درتصوف به‌نثر فارسی‌نوشته و آنرا مرآت‌العارفین نامیده است.

ابومحمد سیستانی

ابومحمد سیستانی از نویسندگان قرن هشتم‌هجری محسوب‌است. وی از فضلای سیستان بود و در آن دیار میزیست و به‌دربار ملک قطب‌الدین محمود پسر شمس‌الدین شاه علی پسر شاهزاده (۸۰۶-۸۲۲ هجری) از پادشاهان سیستان منتسب بود. ابومحمد سیستانی تاریخ سیستان را که به‌عربی بوده دراین زمان به‌فارسی ترجمه کرده است.

قاضی بدرمحمد دهلوی

قاضی بدر محمد دهلوی ملقب به‌دهاروال از نویسندگان قرن هشتم هجری محسوب است وی از شاعران وادیبان هندوستان بشمار میرود و در دربار قدرخان دلاورخان از شاهان غوری هندوستان میزیسته و در شعر شاگرد قاضی برهان‌الدین و درلغت شاگردشیخ‌زاده عاشق بوده و مؤلف کتاب مشهوری است در لغت‌فارسی به نام ادات الفضلاء که در سال ۸۲۲ هجری به‌پایان رسانیده و بنام‌قدرخان غوری پرداخته است.

شاه شرف‌الدین ابوعلی قلندر

شاه شرف‌الدین ابوعلی پسر سالار فخرالدین پسر سالار حسن پسر سالار عزیز پسر ابوبکر غازی معروف به ابوعلی قلندر ازبزرگان

مشایخ طریقهٔ چشتی هند در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری است. پدرش مردی عارف و مادرش بی‌بی حافظه جمال زن پرهیزگاری بود. وی در سال ۶۵۲ هجری در شهر پانی‌پت ولادت یافت و پیر و قطب بختیار کاکی و نظام‌الدین اولیاء شد و سپس به‌مقام شیخی نائل گردید. سرانجام در محلی بنام «باگهولی» واقع در بیرون شهر پانی‌پت در روز سیزدهم رمضان سال ۷۲۴ هجری زندگی را بدرود گفت و قبرش اکنون در همانجا زیارتگاه است.

ابوعلی قلندر در نظم و نثر فارسی استاد بوده و کتابهائی در تصوف دارد از آن جمله:

رسالهٔ معروف به حکم‌نامهٔ شیخ شرف‌الدین، مجموعهٔ مکاتیبی که به‌مرید خود اختیارالدین نوشته، دیوان غزلیات شامل ششصد بیت که در آن شرف تخلص کرده است، مجموعه رباعیات و یك مثنوی شامل یکهزار و دویست بیت به تقلید از مثنوی مولانا جلال‌الدین مولوی، مثنوی دیگر به‌همان وزن شامل ۲۳۸ بیت، مثنوی سومی به همان‌وزن شامل ۳۶۲ بیت، است.

حسین حسینی علوی

حسین پسر محمد پسر عبدالرضا حسینی علوی از نویسندگان قرن هشتم هجری محسوب است، وی از منشیان عراق بوده و برای کسب معاش به‌اصفهان رفته و در مدارس آن شهر منزل گزیده و روزگار را به‌سختی می گذرانده است. در حدود سال ۷۳۰ هجری کتاب محاسن اصفهان تألیف مفضل پسر سعد حسین مافروخی را که در قرن پنجم هجری به‌عربی تألیف شده بود به‌منظور توسل به امیر محمد پسر رشیدالدین فضل‌الله وزیر به فارسی بسیار روان و فصیح ترجمه کرده است.

محمد صوفی سمرقندی

محمد پسر احمد پسر محمد صوفی سمرقندی از نویسندگان و مترجمان قرن هشتم هجری محسوب است، وی ساکن شیراز بوده و بیش از این از شرح احوالش اطلاعی در دست نیست. کتاب معروف ربیع‌الابرار و مختارالاخیار تألیف زمخشری رادرشیراز بنام شاه‌شجاع مظفری به‌فارسی فصیح ترجمه کرده است.

زین‌الدین محمود هروی

زین‌الدین محمود پسر محمد هروی از نویسندگان قرن هشتم هجری محسوب است. وی از عالمان خراسان و ماوراءالنهر بوده و در زمان شاه شجاع مظفری در قندهار میزیسته و شرحی برمنطق سید شریف گرگانی تألیف کرده است.

قطب‌الدین عبدالکریم گیلانی

قطب‌الدین عبدالکریم پسر ابراهیم پسر سبط عبدالقادر گیلانی از عارفان قرن هشتم هجری محسوب است. وی در سال ۸۲۶ هجری زندگی را بدرود گفته و نزدیك به بیست رساله در تصوف از خودبجای گذارده که مهمترین آنها ناموس اعظم وانسان‌الکامل است.

ثقة‌الدین ابونصر عبدالرحمن هروی

ثقة‌الدین ابونصر عبدالرحمن پسر عبدالجبار فامی هروی از نویسندگان قرن هشتم هجری محسوب است. وی مؤلف تاریخ هرات است و بیش از این اطلاعی از شرح احوالش در دست نیست.

نصیرالدین محمود اودهی چراغ دهلی

نصیرالدین محمود اودهی پسر یحیی پسر عبداللطیف یزدی معروف به چراغ‌دهلی از عارفان و مشایخ طریقهٔ چشتی در هندوستان

و از معاریف خلفای نظام‌الدین اولیاء بود. وی در زمان خود مریدان بسیار داشت و کراماتی از وی روایت کرده‌اند. وفات او در سال ۷۵۷ هجری در دهلی اتفاق افتاده و اکنون‌مرقدش ازز یارتگاههای‌معروف آن شهر بشمار میرود. چراغ‌دهلی در نظم و نثر فارسی دست داشته و برخی از اشعار او موجود است. از تألیف‌های وی به نثر رسالهٔ صایف‌السلوك است که به‌فارسی فصیح و روان نوشته شده است.

عیسی شیرازی

عیسی پسر معین‌الدین ابوالقاسم جنید پسر محمود پسر محمد شیرازی از مترجمان قرن هشتم هجری محسوب است، وی کتاب شدالازار فی‌حطالاوزارعن‌زوارالمزار در مشاهد شیراز تألیف پدر خود را بنام هزار مزار به‌فارسی ترجمه کرده است.

سیف‌الدین هروی

سیف‌الدین پسر محمد پسر یعقوب سیفی هروی از نویسندگان قرن هشتم هجری است، وی که متولد سال ۶۸۱ هجری است ازشاعران و دبیران توانای زمان خود بوده و در شعر سیفی تخلص می کرده، تنها اثری که از او باقی است کتاب معروفی است در تاریخ آل کرت که بنام تاریخ‌نامه هرات نیز معروف می‌باشد و در حدود سال ۷۲۱ هجری آن را بپایان رسانیده است.

سیداشرف‌الدین جهانگیر سمنانی

سید اشرف‌الدین جهانگیر سمنانی نوربخشی نوری‌چشتی فرزند سلطان ابراهیم سمنانی و بی‌بی‌خدیجه سمنانی از مشایخ عارفان قرن هشتم هجری در هندوستان است. وی‌را ازبازماندگان پادشاهان‌سمنان دانسته‌اند و احتمال میرود مراد این باشد که از بازماندگان شیخ علاءالدوله سمنانی عارف بزرگ اواخر قرن هفتم و اوایل‌قرن‌هشتم

هجری بوده که او نیز از خاندان بزرگ (ملك) سمنانی که دردستگاه ایلخانان مغول سمت وزارت و قضاوت داشته‌اند بوده است. سیداشرف سمنانی در زادگاه خود سمنان به‌محضر شیخ علاءالدوله سمنانی راه یافت و در اثر استعداد زیاد در اندك مدت به‌مدارج تحصیلی عالی ارتقاء یافت سپس در ۲۳ سالگی عازم هندوستان گردید و در قریهٔ پندره واقع در بنگاله مرید شیخ علاءالدین بنگالی از مشایخ بزرگ آن سرزمین شد و پس از کسب فیض از آن عارف در محلی بنام روح‌آباد کچهوچهه نزدیك لکنهو مقیم گردید. بطوریکه در خزینة الاصفیا تألیف غلام سرور لاهوری چاپ هندوستان آمده است سید اشرف سمنانی سفرهای بسیاربه‌ایران وعربستان وشامات کرده و بانصیرالدین روشن چراغ یا چراغ دهلوی متوفی سال ۷۵۷ هجری و همچنین حافظ شیرازی در شیراز دیدار نموده است و سرانجام در سال ۸۰۰ هجری وفات یافته و در روح‌آباد که باغ تعمیر کرده وی بوده مدفون گردیده است. وی مؤسس طریقه‌یی در تصوف است که به‌مناسبت نام‌خود او به‌طریقهٔ اشرفی معروف شده و هنوز در هندوستان رایج است. حاج شیخ نظام الدین غریب یمنی از اصحاب وی که در سال ۷۵۰ هجری در یمن‌مرید سید اشرف سمنانی شده و سی‌سال با او بوده است کتابی در مقامات وی بنام لطائف اشرفی نوشته است. مجموعه مکاتیب او را نیز به‌عنوان مکتوبات اشرفی گردآورده‌اند که مجلد اول آن را همان حاج شیخ نظام‌الدین غریب یمنی در سال ۷۸۷ هجری گردآورده و مجلد دوم را مرید دیگرش که عبدالرزاق حسنی حسینی نام داشته در سال ۸۶۹ هجری فراهم کرده است.

کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی

کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی از مشایخ طریقهٔ سهروردی در قرن هشتم هجری است. وی خلیفه‌نورالدین عبدالصمدپسر علی اصفهانی بوده و در شیراز میزیسته و در همان شهر در سال ۷۳۶ هجری زندگی

را بدرود گفته و در خانقاه زینی‌ماستری داخل شهر در جوار مسجد جامع بخاك سپرده شده است. تألیفات او به‌زبان فارسی و عربی بشرح زیر است:

شرح منازل‌السائرین عبدالله انصاری که در رجب سال ۷۳۱ هجری بپایان رسانیده، شرح فصوص‌الحکم که در سال ۷۲۰ هجری تمام کرده، اصطلاحات الصوفیه و تحفةالاخوان فی خصایص‌الفتیان در آیین فتوت که نخست به تازی نوشته و سپس خود به پارسی تحریر کرده، فتوت‌نامه به زبان فارسی که پس از آن دو کتاب نوشته است.

نویسندگان گمنام قرن هشتم هجری

در قرن هشتم هجری نویسندگانی بوده‌اند که یك یا چند کتاب تألیف کرده‌اند که بشرح زیر معرفی میشوند:

محمود طاهر غزالی معروف به نظام مدرس مدرسه جلالی مؤلف رسالهٔ معرفةالمذاهب. حمیدالدین محمود نجاتی نیشابوری مؤلف بستان‌العلماء در شرح یمینی تألیف ابونصر عتبی تاریخ معروف غزنویان و رساله پیروزی و مقاله نوروزی در پاسخ غیاث‌الدین پسر رشیدالدین فضل‌الله همدانی وزیر و شرح قصیدهٔ بدایع‌الاسحار فی صنایع‌الاشعار از جمال‌الدین مطرزی که در سال ۷۲۱ تألیف شده است. فرامرز پسر خداداد پسر عبدالله کاتب ارجانی مؤلف سمك‌عیار از روایت صدقة بن ابوالقاسم شیرازی. تاج‌الدین‌محمدپسر صدرالدین عبدوسی‌معروف به‌ملك‌اخستان هندی مؤلف بساتین‌الانس بنام سلطان محمد پسر تغلشاه پادشاه دهلی. قاضی صدرالدین اسماعیل ابرقوهی مؤلف تعبیر سلطانی که‌بنام شاه شجاع مظفری در سال ۷۶۳ هجری بپایان رسانده است. مسعود بخارایی مؤلف نورالعیون وام‌الصفایح و مرآت‌العارفین. امیر حسن پسر علاء سکزی مؤلف فوایدالفواد در مقامات و ملفوظات‌نظام الدین اولیاء. محمد پسر محمد مؤلف فرسنامه که بنام مظفرالدین باکلی‌خار در سال ۷۶۷ هجری بپایان رسانیده است. عبدالمحسن پسر

محمد حسینی مؤلف اخلاق معزی که بنام معز السلطنه امیرانشاه تیموری در آذربایجان تألیف کرده و در روز آدینه ۱۲ ذی‌حجه سال ۷۷۸ هجری بپایان رسانیده است. فیروز پسر رجب مؤلف فتوحات فیروز شاهی در تاریخ فیروز شاه تغلق. ابوالقاسم محمود مؤلف خلاصة‌الکلام در ادب که در سال ۷۵۵ هجری تألیف شده. حاج بکتاش ولی پسر سلطان ابراهیم مؤسس فرقهٔ بکتاشی آسیای صغیر و ترکیه و سوریه و مصر مؤلف مقالات بکتاشی. ابوالوفا پسر سعید مؤلف لب‌الالباب در بیان عبارات و استعارات عارفان. نظام تبریزی مترجم کتاب سلوان المطاع ابن ظفر (تألیف ۵۵٤ هجری) بنام ریاض‌الملوك فی ریاضات‌السلوك. عبدالعزیز کاشی مؤلف روضة‌الناظر و نزهت‌الخاطر که در سال ۷۷۷ هجری نوشته شده است. امام ابومنصور مظفر عبادی مؤلف کتاب التصفیه فی احوال المتصوفه که در سال ۷۵۷ هجری بپایان‌رسیده و دیگر مناقب‌الصوفیه که در سال ۷۸۸ هجری بپایان رسیده است. فخرالدین محمد پوشنگی مسیحی مؤلف عبرت‌الناظرین در تاریخ عمومی که تا وقایع سال ۸۰۷ هجری در آن آمده است. محمد پسر اسعد بخاری مؤلف مسالك‌العارفین در تصوف. ابوسلیمان محمد حسینی شیرازی مؤلف اخبارالاخیار. حاج شیخ محمد طاهری بی‌غمی مؤلف داراب‌نامه. احمد نخجوانی مؤلف مصباح‌الارواح در تصوف. نصرالله پسر عبدالمومن سمرقندی مؤلف کتاب منشات. مجد خوافی مؤلف کنزالحکمه و روضه‌خلد و ترجمه منظوم جواهر اللغهٔ زمخشری. نظام‌الدین احمد معروف به‌شجاع‌الدین درودباشی بیهقی مؤلف جامع الهدایه فی علم‌الرمایه در تیراندازی که در سال ۷۱۸ هجری نوشته است. محمود پسر عثمان مؤلف فردوس‌المرشدیه فی‌اسرار‌الصمدیه که در سال ۷۲۸ هجری نوشته شده. تاج سلمانی مؤلف کتاب شمس‌الحسن در تاریخ که در سال ۷۶۵ هجری تألیف گردیده است. سید محمد پسر سید مبارك معروف به‌امیر خرد مؤلف سیرالاولیافی محبت‌الحق جل وعلا در احوال صوفیه. فتح‌الله پسر احمد شهرستانی مؤلف تحفة‌الائمة

العلیه فی‌الحکمت العملیه و رساله اخلاق ظهیری. فیروزشاه تغلقی مؤلف فتوحات فیروزشاهی.

گذشته از کتابهای نثر که در ورقهای پیش در این تألیف از آنها نام برده شد در قرن هشتم هجری چند کتاب دیگر به‌زبان‌فارسی نوشته شده که مؤلف آنها معلوم نیست و یکی رساله در اعتقادات مذاهب‌شامل معتقدات هفتاد و سه‌ملت. دیگر مورخی که نام خود را نیاورده و در سال ۷۳۷ هجری دراصفهان‌برای‌محمود پسرجمال‌الدین وزیر اصفهان نسخه‌ای از ترجمهٔ تاریخ طبری ابوعلی بلعمی فراهم کرده و سپس تاریخ جهانگشای جوینی را مختصر کرده است. دیگر کتابی‌دراخلاق و سلوك بنام تحفه. دیگر کتابی‌است در جغرافیا که بنام مبارزالدین محمد پسر مظفر نوشته شده و در سال ۷۴۸ هجری بپایان رسیده و بنام صورالاقالیم یا مسالك‌ممالك معروف است.

ویژگیهای ادبیات قرن نهم هجری

قرن نهم هجری دوره مهم ادبیات ایران است و تردیدی نیست که پس از آن دوره‌ای به‌این درجه اهمیت تاکنون در تاریخ ایران پیش نیامده است. بعد از این قرن ادبیات ایران دوره تنزل وانحطاط را بطور مرتب پیموده و اگر دوره تجدید واحیایی هم پیش آمده‌باشد دوره‌های کوتاه بوده و نتوانسته دوران وسیعی را دربربگیرد. گذشته از اینها قرن نهم هجری از حیث کثرت شاعران و نویسندگان و جنبش‌های ادبی گوناگون یکی از مهمترین دوره‌های ادبی ایران است و اگر هم در برخی از رشته‌های ادب انحطاط و زوالی پیش‌آمده باشد، آن انحطاط نتیجهٔ مستقیم ضعف و فتوری است که در دوره پیش یعنی در قرن هشتم هجری مقدمات آن فراهم آمده و کم کم نیرو گرفته و در قرن نهم نتیجهٔ آن آشکار شده است. درهرحال تردیدبردار نیست که قرن نهم هجری از حیث بسیاری شاعران و نویسندگانی که چه در ایران و چه درخارج‌از ایران میزیسته‌اند یکی‌ازپرثمرترین‌وغنی‌ترین ادوار تاریخی ایران بشمار میرود و حتی با دو قرن دیگر که از این حیث امتیاز دارند یعنی با قرن ششم و قرن هفتم نیز برابری میکند. اگر شمارهٔ نویسندگان و سرایندگان زبان فارسی را بدقت حساب کنیم بطور قطع یك نیمه آن سهم قرن ششم و هفتم و نهم و نیمهٔ دیگر وبلکه کمتر سهم قرنهای دیگر خواهد بود. شایدسبب عمدهٔ این ثروت ادبی

قرن نهم این باشد که در این دوره حوادث سخت و انقلابات شدید که سبب از میان رفتن آثار ادبی و سلب توجه مردم از ادبیات و برهم زدن آسایشی که لازمهٔ پدید آوردن ادبیات میشده در این قرن رخ نداده است و مردم در نتیجهٔ آسایش و امنیت به‌ثبت وضبط و نشر آثار ادبی بیشتر همت کرده‌اند. درسراسراین‌قرن خاندان‌تیموری درنواحی فارسی زبانان ایران و خارج ازایران پادشاهی‌میکرده‌اند. اگر کشور-گشایی و خون‌ریزیهای تیمور برایران گران و ناهموار بوده است و دورهٔ تیره‌ای پر از بیداد و ستم در تاریخ فراهم کرده است، کفارهٔ آن نتیجهٔ ادبی‌بسیار مهمی‌است که ایرانیان از دوره حکمرانی‌فرزندان او برده‌اند بطوریکه مورخان نوشته‌اند دربار تیمور نیز مانند دربار ایلخانان مغول به‌آیین ایرانی فراهم شده بود و کارها را همواره کارگزاران ایرانی بدست داشتند. ناچار فرزندان و بازماندگان این مرد خونخوار بیدادگر نیز زیردست آموزگاران و راهنمایان ایرانی به‌آیین ایرانی پرورده‌شدند و بهمین جهت‌است که انس کامل و حتی شور و شوقی نسبت به ادبیات و علوم ایران و زبان فارسی و حتی هنرهای مخصوص نژاد ایرانی داشته‌اند و نکتهٔ بسیار مهم اینجاست که همهٔ صنایع دورهٔ صفوی که مشهور جهان شده و در قرن دهم ویازدهم هجری شاهکارهای‌جاودان فراهم‌ساخته است‌چه‌معماری و کاشی‌سازی و نقاشی و چه صنایع دستی مانند بافندگی و صنایع فلزات و تذهیب و جلد سازی و نقاشی کتابها و کاغذگری و خوش‌نویسی که شرح کامل آنها در فصل نهضت هنری ایرانیان دراین مجلدخواهدآمدهمه دنبالهٔمستقیم‌صنایع‌دوره‌تیموری است‌وراه‌طبیعی رشدوکمال خود را سپرده تا به زمان شاه عباس بزرگ وآن‌جلال وشکوه صنعتی‌مخصوص رسیده است.

برای نمونه همین کافی است در نظر بیاوریم که نقاشی وتذهیب و خوش‌نویسی به‌ویژه در خط نسخ‌تعلیق که دربادی نظر بینندگان را بیاد زمان شاه‌عباس می‌اندازد محکم‌ترین پایه‌های آن دردوره‌تیموری

در شهر هرات که یکی از پایتخت‌های این خاندان بوده است گذاشته شده و همه نقاشان و خوشنویسان دوره‌های بعد شاگردان مستقیم و تربیت‌شدگان استادان هرات بوده‌اند و نیز تا اواخر دوره صفویه بهترین کاغذها را در شهر سمرقند که آن هم پایتخت دیگر امیران تیموریان بوده است میساخته‌اند، چنانکه کاغذهای خوب را هنوز در دوره صفویه کاغذ سمرقندی می گفتند و یا در شهر خوقند می‌ساختند و کاغذ خوقندی نیز معروف بود و دو خط ایرانی یعنی خط نسخ‌تعلیق و شکسته که در دوره صفویه به‌اوج ترقی رسید نیز در دوره تیموری پابه‌مرحلهٔ کمال گذاشته است.[1]

در ادبیات فارسی کلیاتی که در قرن نهم‌باید در نظر داشت اینست که دراین‌دوره در شعر روح تصوفی که در قرن هشتم هجری روز به روز بیشتر راه کمال میپیمود همچنان تااندازه‌ای برقرار بود و شمارهٔ شاعران صوفی مشرب بسیار است. از طرف دیگر معما نیز که در قرن هشتم هجری جسته جسته در آثار شاعران دیده میشود در این قرن به‌منتهای رواج خود رسیده است و بسیاری از شاعران این دوره بوده‌اند که بجز معما چیزی نگفته‌اند و اشعارشان منحصر به‌معما بوده و بیشتر آنها را به‌لقب «معمایی» میخوانده‌اند و این نوع از شعر همچنان تا قرن دهم رواج داشته است. فن دیگری که باز دراین دوره در شعر ترقی کرده سرودن ماده تاریخها یعنی اشعاری است که از شمردن حروف آنها به حساب ابجد تاریخ بدست می‌آید و این فن هم در قرن پیش اندك اندك در شعر پدیدار شده است و پیش از آن در قرنهای پیشین اعداد را در شعر میآوردند. دیگر از خصایص ادبی قرن نهم هجری اینست که روز به روز از شماره سرایندگانی که‌قصیده به روش متقدمان در مدایح می‌سروده‌اند کاسته میشود و برشماره غزل‌سرایان افزوده میگردد، بدین معنی که سبك ناتورالیسم کمتر

۱– برای نمونه شاهنامه بایسنغری است که یکی از زیباترین و ارزنده‌ترین اثر هنری بشمار رفته است.

رواج داشت و سمبولیسم را کم کم بـه‌امپرسیونیسم بـدل می کردند، چنانکه بسیاری از شاعران این دوره جز غزل و اشعار عاشقانه چیزی نگفته‌اند و آن نیز دنبالهٔ همان سیر طبیعی است که شعر فارسی درقرن هشتم هجری پیدا کرده بود و دراین قرن روبه کمال رفت. امتیاز دیگر شعر این دوره آنست که مدایح ائمه شیعیان دوازده امامی (اثنی عشری) در ضمن قصیده‌های مخصوص روز به روز بیشتر دیده میشود و این مضمون جدید که در آثار برخی از شاعران قرن هشتم هجری آغاز شده دراین دوره‌بیشتر ترقی کرده وچندتن شاعری که‌اشعارشان منحصر به مناقب ائمه بوده است در این قرن دیده میشوند، بدیهی‌است در قرن دهم که دین شیعه دین عمومی اکثریت مردم ایران شده است این نوع از شعر ترقی کامل کرده است. دیگر از خصایص عمدهٔ شعر فارسی دراین‌دوره اینست که‌آن‌روح‌مناعت‌وعزت‌نفس وخویشتن‌داری که در اشعار دوره‌های پیشین به‌ویژه قرن چهارم و پنجم‌و ششم هجری بطور کامل رواج داشت و در قرن هفتم بعلت زبونی و خواری که از غلبهٔ بیگانگان پیش آمده بود در ارکان آن شکستی وارد شده ودرقرن هشتم نیز بیشتر رخنه در آن راه‌یافته بود دراین قرن باز سست‌تر و ضعیف‌تر گشته است و شاعر ذلت و سرشکستگی و افکندگی خویش را در شعر به‌زبان می‌آورد، چنانکه از قرن هفتم هجری جسته جسته برخی از شاعران خویشتن را سگ دلدار و خاک راه او میخواندند و این روح عجز و زبونی دراین قرن تقریباً روح‌عمومی شده وبه‌اوج رواج خود رسیده است.

دیگر از خصایص شعر فارسی در قرن نهم هجری اینست که روح تقلید و پیروی از سبک شاعران بزرگ که در نتیجهٔ ناتوانی سرایندگان از پدیدآوردن سبکهای خاص بخود در قرن هشتم‌رواج گرفته بود و به‌ویژه مقلدان سبک سعدی و نظامی در آن زمان روز افزون بودند دراین دوره نیز شدیدتر شده و از آن جمله کسانی که از سبک نظامی پیروی کرده و به تقلید اومثنوی‌هائی سروده‌اند هرروز

بیشتر میشده‌اند و اینکه در قرنهای بعد نیزاین روش در شعر فارسی دوام دارد دنبالهٔ مستقیم ادبیات قرن نهم است.

در نثر این دوره نیز خصایص و امتیازهایی چند دیده میشود. نخست آنکه دامنهٔ علوم ریاضی در نتیجهٔ تشویق و قدردانی چند تن از شاهزادگان تیموری که خود عشق به علوم داشته‌اند در قرن نهم بسط کامل یافته و چون اندك اندك ایران استقلال علمی و ادبی‌خاصی بخود گرفت و رابطهٔ آن با کشورهای تازی‌زبان گسیخته شد بتدریج از شمارهٔ کتابهای علمی به‌زبان تازی که‌در ایران نوشته میشد کاسته گردید و بجای آن زبان فارسی را برای تألیف‌های علمی بکاربردندو این خاصیت مخصوص قرن نهم است زیرا که در قرن دهم که مذهب شیعه در ایران رواج کامل یافت باز برای‌تعلیمات دینی زبان تازی را برزبان فارسی ترجیح دادند و سبب عمده این‌بود که مؤسسان‌بزرگ نهضت شیعه در ایران در آغاز دوره صفوی کسانی بودند که ازبحرین و لحساونواحی دیگر خلیج فارس و یا از جبل عامل و سرزمین‌های شیعه‌خیز سوریه و شام به‌ایران می‌آمدند و چون زبان فارسی را نمیدانستند ناچار به‌زبان عربی تألیف می کردند و این روش تا پایان دوره صفویان باقی ماند. بهمین‌جهت قرن نهم امتیاز خاصی که در ادبیات فارسی دارد اینست که هرروز از شمارهٔ کتابهایی که به زبان عربی نوشته میشد کاسته می گشت و از آن طرف به شمارهٔ کتابهای فارسی افزوده میشد و به ویژه در علوم مانند ریاضیات و نجوم وطب شمارهٔ کتابهایی که به زبان فارسی نوشته شده ازهمهٔ ادوار دیگر بیشتر است. دراین دوره همهٔ اقبال و توجهی که از قرن هفتم به‌بعد در تاریخ‌نویسی به‌زبان فارسی پیدا شده بود و از یادگارهای استیلای مغول برایران است دوام داشت و بازماندگان تیمور نیز مانند ایلخانان مغول توجهی داشتند که تاریخ‌نویسان را به ضبط وقایع زمان خود به زبان فارسی وادار کنند و بهمین جهت شمارهٔ کتابهای تاریخ که دراین‌دوره به زبان فارسی نوشته شده‌یکی ازمشروح‌ترین فصول تاریخ

ادبیات را فراهم می کند.

در این قرن امتیاز خاص دیگری که‌در تاریخ نویسی دیده میشود اینست که توجه مخصوصی به‌تألیف یا ترجمه کتابهایی در تاریخ پیامبران یا سیرت رسول و یا احوال و مناقب ائمه‌داشته‌اند، و این‌فصل مشروحی از تاریخ ادبیات این دوره است. در نتیجهٔ همین اوضاع‌توجه خاصی نیز در ترجمه کتابهای نویسندگان قدیم از زبان عربی به زبان فارسی در میان بوده است و در بسیاری از رشته‌ها کتابهای معروف و معتبر را به‌زبان فارسی نقل کرده‌اند واین‌توجه در اواخر دوره‌صفویه در دربار اصفهان دوباره پدیدار گشت و در آن زمان نیز کتابهای بسیار به‌فارسی ترجمه شده و در قرن دهم‌همین‌توجه در دربارپادشاهان تیموری در هندوستان در میان بوده است.

تردیدی نیست که یکی‌از اسباب‌عمده‌پیشرفت‌ادبیات دراین‌دوره اقبال تام و توجه خاصی است که پادشاهان و شاهزادگان تیموری که در نواحی مختلف سرزمینهای فارسی زبان پادشاهی یا حکمرانی داشته‌اند، نسبت به ادب ایران نشان داده‌اند. برخی از تاریخ‌نویسان متملق و از آن جمله علیشیرنوائی در مجالس‌النفایس تیمور را نیز صاحب ذوق ادبی و قوهٔ شناسایی شعرفارسی شمرده‌اند و دیگران حتی وی را متمایل به‌تصوف و ازپیروان‌طریقهٔ ابوبکر تایبادی‌عارف‌مشهور آن زمان دانسته‌اند، اگر از این مبالغت‌های گزاف‌آمیز بگذریم، بی‌تردید فرزندان و بازماندگان تیمور که بمراتب بهتر از او پرورش یافته و بیش از وی درس خوانده بودند بطورقطع ذوق‌ادبی و حداقل دوستدار ادبیات بوده‌اند. معروفترین پادشاهان و شاهزادگان این سلسله که به ادبیات ایران خدمت کرده‌اند از این قرارند: عمر شیخ پسر تیمور (۷۷۵ ـ ۸۰۷ هجری) که شوق زیادی نسبت به شعرفارسی داشته است. شاهرخ تیموری (۸۰۷ ـ ۸۶۳ هجری) که ازمیان پسران تیمور بیش از همه به‌ادبیات دلبستگی داشته و به‌ویژه شیفته تاریخ بود و بسیاری از تاریخ‌نویسان را به‌نوشتن کتابهای سودمند گماشته است.

سلطان خلیل پسر میرانشاه (۸۰۷ - ۸۱۷ هجری) که وی نیز شیفته ادبیات بوده و خود نیز شعر می گفته است. ابوالفتح ابراهیم سلطان پسر شاهرخ (۸۱۲ - ۸۳۸ هجری) که شاهزاده بسیار با ذوق کریم بزرگوار هنرمند دانش دوستی بوده و به‌ویژه در زمانی که در مرکز ایران و لرستان و فارس حکمرانی داشته در ترقی ادبیات و ساختن بناهای مهم بسیار کوشیده و حتی برخی از بناهای مهم زمان او کتیبه‌هایی داشته که بخط بسیار زیبای خود نوشته است. بایسنغر پسر شاهرخ تیموری (۸۱۷ - ۸۳۶ هجری) که یکی از معروفترین خوشنویسان خط نسخ ایران است و خط او نهایت امتیاز و شیوایی را دارد و شعر را هم خوب میسروده است.

علاءالدوله الغبیك پسر شاهرخ تیموری (۸۵۰ - ۸۵۳ هجری) که یکی از بزرگترین دانشمندان ریاضی و نجوم ایران بشمار میرود و همهٔ دانشمندان معروف این دو فن را در دستگاه‌خود گردآورده بود و در سمرقند در سال ۸۲٤ هجری رصدخانهٔ بسیار با شکوهی فراهم کرده و زیج معروفی ترتیب داده که آخرین زیج نجومی معتبر ایران بشمار رفته است و خود کتاب بسیار مشهوری دربارهٔ زیج نوشته وشعر را نیز خوب می گفته است. رکن‌الدین‌عبداللطیف‌پسر الغ بیك (۸۵۳ - ۸۵٤ هجری) که او هم در شعر فارسی دست داشته است. ابوالقاسم‌بابر پسر بایسنغر (۸۵۳ - ۸٦۱ هجری) که در شعر دوستی و شعرشناسی برهمهٔ شاهزادگان تیموری برتری داشته و خود نیز شعر را خوب میسروده است. ابوسعید پسر محمدپسرمیران‌شاه (۸۵۵-۸۷۵ هجری) که او نیز در شعر فارسی دست داشته است. ابوالغازی سلطان حسین پسر بایقرا (۸٦۳ - ۹۱۲ هجری) که بزرگترین محرك ترقی ادبیات در این قرن بشمار میرود ودرضمن‌عشق مفرطی به‌ترقی صنایع به‌ویژه نقاشی و تذهیب و خط داشته است و دربار وی در هرات یکی از مهمترین دربارهای ایران بود و بسیاری از شاعران نامی قرن نهم در این دربار گرد آمده بودند و خود او نیز شعر را خوب می گفته و

دیوانی از اشعار فارسی و ترکی که در آن حسینی تخلص کرده است از وی باقی مانده، گذشته از آن کتابی به‌فارسی شیرین بنام «مجالس العشاق» به‌او نسبت داده‌اند که در سال ۹۰۸ و ۹۰۹ هجری نوشته شده و چون مؤلف این کتاب مقید بوده است برای هر یك‌ازبزرگانی که شرح حال آنها را نوشته معاشقاتی قایل‌شود از حیث مطالب‌تاریخی این کتاب اعتباری ندارد. بدیع‌الزمان میرزا پسر وی (۹۱۲ ـ ۹۱۳ هجری) نیز شعر فارسی راخوب‌می گفته‌است. گذشته ازاین‌شاهزادگان درجه اول که در نواحی مختلف ممالك فارسی‌زبان پادشاهی یا حکمرانی کرده‌اند چند تن از شاهزادگان درجهٔ دوم این خاندان هم که حکمرانی مستقل نکرده‌اند شعر را خوب می گفته‌اند. دیگر از خصایص ادبیات دربار تیموریان اینست که چون در میان ایشان زبان ترکی جغتائی نیز رواج داشته و زبان خانوادگی آنان بوده است‌دراین دوره ادبیات ترکی جغتائی در ایران فراهم شده که پیش از آن سابقه نداشته است. بنابراین گذشته از آنکه شاهزادگان تیموری هر یك که به‌زبان فارسی شعر می گفته‌اند به زبان ترکی هم شعر میسروده‌اند و علیشیر نوائی که از امیران نامی دربار سلطان حسین بایقرا بوده معروفترین و بهترین شاعر زبان ترکی جغتائی‌است. بسیاری‌ازشاعران این دوره حتی کسانی که ترکی‌زبان اصلی و خانوادگی ایشان نبوده است نیز به زبان ترکی اشعاری سروده‌اند. زبان‌ترکی جغتائی به‌ظاهر زبان خانوادگی و طبیعی و مأنوس شخص‌تیمور بوده است، حتی کتابی به‌این زبان بخود تیمور نسبت داده‌اند که بنام «تزوك تیموری» یا «توزوك تیموری» معروف شده است و کلمه تزوك به ضم اول یا توزوك در زبان ترکی جغتائی به‌تقریب نظیر کلمه یاسا یا یاسهٔ‌مغولی و به‌معنی آیین کشورداری است و چنانکه در دوره ساسانیان معمول بوده است پادشاهان یادداشتهایی در رسوم جهانبانی خود پرداخته‌اند یا اینکه به‌آنها نسبت می‌دادند و آنهارا آیین‌نامه مینامیدند. پادشاهان مغول و ترك نیز آیینی بنام یاسا یا تزوك از خود می گذاشته‌اند.

دربارهٔ این کتاب تروك تیموری که وانمود کرده‌اند بیانات‌خود تیمور است در میان محققان عقاید مختلف رواج دارد و برخی معتقدند که اصل آن را به‌زبان ترکی جغتائی در زمان تیمور فراهم کرده‌اند یا اینکه گفتار او را نوشته‌اند و یا اینکه جمع کرده‌اند. این کتاب به‌زبان فارسی هم ترجمه شده و ترجمهٔ آن به‌همان نام اصلی یا بنام «ملفوظات تیمور» یا «واقعات تیمور» و یا «ملفوظات صاحب قران» رواج دارد و درباب این کتاب افسانه‌ای هم‌هست و آن اینست که نسخهٔ ترکی جغتائی آن را در عربستان بدست آورده‌اند.

در هر صورت‌ترجمه‌فارسی‌آن‌اکنون که‌رایج است، ترجمه‌ایست که میر ابوطالب حسینی خراسانی در سال ۱۰۴۷ در هندوستان کرده است. کتاب دیگری بنام «منکوك و سجلات تیموری» بدست است که در سال ۸۰۶ هجری نوشته شده و در سال ۱۰۱۱ هجری در شهر بلخ در فتح شاه‌عباس صفوی بدست آمده است. در هرحال زبان ترکی جغتائی را بازماندگان تیمور به‌هندوستان هم برده‌اند و ظهیرالدین بابر نیز یادداشتهای خود را به‌همین زبان نوشته و آن کتاب‌معروف «بابرنامه» است و سپس تاچند پشت درمیان فرزندان او هم این زبان رواج داشته است.

دیگر از اسباب رواج ادبیات ایران در قرن نهم اینست که پادشاهان سلسلهٔ قراقوینلو تا سال ۸۷۳ هجری در شمال غربی ایران و به‌ویژه در آذربایجان هنوز حکمرانی‌داشته‌اند و برخی ازپادشاهان این سلسله بخصوص اسکندر پسر یوسف (۸۲۳ ـ ۸۴۱ هجری) وبیشتر مظفرالدین جهانشاه پسر یوسف (۸۴۱ ـ ۸۶۶ هجری) و پیر بداق پسر یوسف (۸۶۶ ـ ۸۷۲ هجری) در انتشار ادبیات کوشیده‌اند. سلسلهٔ بایندری یا آق‌قوینلو نیز تا سال ۹۰۸ هجری در همان نواحی حکمرانی کرده و بدست شاه اسماعیل صفوی منقرض شده است وچند تن از پادشاهان این سلسله هم مانند خلیل پسر اوزن حسن (۸۸۳ ـ ۸۸۴ هجری) و بخصوص سلطان یعقوب پسر اوزن حسن (۸۸۴ ـ

۸۹٦ هجری) که دربار وی نیز از مراکز مهم رواج ادبیات بوده است و بایسنغر پسر یعقوب (۸۹٦ - ۸۹۷ هجری) و سلطان مراد پسر یعقوب (۹۰۳ - ۹۰۸ هجری) در ترویج ادبیات کوشیده‌اند. سلطان یعقوب خود شعر فارسی را خوب می گفت و نسبت به‌شعر توجه بسیار داشت، چنانکه حتی شاعران خراسان که از دربار حسین بایقرا و دستگاه علیشیر نومید میشدند به‌آذربایجان نزد او میرفتند و وی آنهارا از صلات خویش برخوردار می کرد. در هندوستان نیزدراین دوره‌ادبیات فارسی مانند قرن هشتم هجری رواج‌داشته و برخی از خاندانهای‌شاهی هند در رواج آن میکوشیدند و پاره‌ای از پادشاهان و امیران آن سرزمین هم به‌زبان فارسی شعر گفته‌اند، چنانکه شاه نظام‌نیای خاندان نظام شاهی که در احمدنگر پادشاهی داشته‌اند و شهر احمدآباد را ساخته‌اند به‌زبان فارسی خوب شعر می گفته و سپهری تخلص می کرده است. همچنین یکی ازدانش‌دوست‌ترین‌پادشاهان هندوستان تاج‌الدین فیروزشاه هشتمین پادشاه سلسلهٔ بهمنی که در ناحیه کلبرگه پادشاهی می کرده‌اند و از سال ۸۰۰ تا ۸۲۵ هجری در سلطنت بوده است شعر فارسی را خوب میسروده و به‌ادبیات این زبان توجه بسیار داشته و در اثر این علاقه و توجه چندین کتاب به‌زبان فارسی بنام او نوشته‌اند.
خصایص عمده شعر فارسی در قرن نهم هجری اینست که سادگی و روانی را که در قرن هفتم و هشتم هجری داشته از دست نداده ولی بتدریج صنایع معنوی و تشبیهات تازه و کنایات واستعارات نوین‌روز بروز بیشتر در آن راه یافته است و مقدمات سبك خاصی که در قرن دهم ویازدهم هجری به‌اوج ترقی‌خودرسیدوبنام‌سبك هندی (اصفهانی) معروف‌شد که‌همان‌امپرسیونیسم باشددراین‌قرن فراهم آمده‌است‌وچندتن از شاعران نامی قرن نهم مانند فغانی و کاتبی و اهلی‌شیرازی مؤسسان حقیقی سبك هندی بوده‌اند و نیزافکار عاشقانهٔ رقیق و بیان سوزناك مؤثر در میان غزل‌سرایان و حتی مثنوی گویان این دوره بخصوص در آثار هلالی جغتائی و شاهی سبزواری و فتاحی نیشابوری و همایون

اسفراینی و عصمت بخاری و بساطی سمرقندی و مکتبی شیرازی بسیار دیده میشود. از طرف دیگر غزل عارفانه نیز در این دوره بسیار گفته شده و شاعران توانایی دراین زمینه چون قاسم انوار و جمالی‌اردستانی معروف به پیرجمالی وداعی شیرازی معروف به‌شاه‌داعی و شمس‌مغربی بوده‌اند.

در نثر نیز قرن نهم اختصاصی که دارد اینست که نثر پرتکلف که استعمال کلمات و ترکیبات عربی در آن زیاده‌روی میشد و در قرن هشتم بسیار متداول بود دراین قرن متروك شد، ولی در عوض در ایجاد استعارات و کنایات در نثرراه‌افراط ومبالغه را پیمودندبطوریکه برخی از تاریخ نویسان این دوره در شرح وقایع تاریخی این روش ناپسند را بکار برده‌اند و اینکه در قرن دهم و یازدهم و دوازدهم این اصول بطور تقریب همواره در نثر فارسی حکمفرما بوده یادگار نامطلوبی است که از این قرن در ادبیات فارسی مانده است[1]

۱ــ تاریخ نظم و نثر درایران و در زبان فارسی تألیف شادروان سعیدنفسی جلد اول صفحه ۲۳۵ – ۲۲۶.

شاعران قرن نهم هجری

رستم خوریانی (بسطامی)

خواجه حسام‌الدین (نظام‌الدین) خوریانی از شاعران معروف اوایل قرن نهم هجری است. مولد او خوریان از روستاهای بسطام (شاهرود حالیه) بود و بهمین سبب گاه به‌خوریانی و گاه به بسطامی معروف است. وی که مردی خوش‌طبع بوده است به علمداری مشغول بوده و در اشعارش (رستم) تخلص میکرده است.

بطوریکه نوشته‌اند[1] در زمان وزارت خواجه حافظ رازی وزیر عمر پسر امیرانشاه تیموری «عمل دهستان برخواجه رستم قرار یافت و خواجه رستم پیرانه سال به‌لهو و طرب زندگی میکرد و خواجه حافظ او را دراین طور ملامت کرده این مصراع بدو نوشت: «رندی و هوسناکی در وقت شباب اولی» و او فی‌الحال این مطلع به‌خواجه فرستاد:

این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی
وین دفتر بی‌معنی غرق می ناب اولی

در هرحال این شاعر با ذوق حاشیه شمالی کویر ایران غزل و

۱ـ تذکره دولتشاه سمرقندی صفحه ۲۸٤

قصیده را نیکو میسروده و دیوانش معروف بوده است[۱] سال وفات او را ۸۳۴ هجری ثبت کرده‌اند. چند بیت از اشعار وی در اینجا نقل میشود:

چشمی که دید روی تو گل آرزو نکرد
جانی که یافت خاك درت مشك بو نکرد
هردل که پیش روی نکویت نباخت جان
نقد حیات صرف بوجه نکو نکرد
دعوت مکن به صومعه ای متقی مرا
کاین پابرهنه با سر سجاده خو نکرد
رستم بترك کوزهٔ جان‌بخش می نگفت
تا دور چرخ خاك وجودش سبو نکرد

امیرشاهی سبزواری

امیر آق ملك پسر جمال‌الدین فیروزکوهی معروف به شاهی سبزواری از شاعران غزلسرای قرن‌نهم‌هجری محسوب است. نیاکانش از امیران سربداری و پرمذهب‌تشیع و او خود خواهرزاده خواجه علی مؤید سربداری (۷۶۶ - ۷۸۸ هجری) آخرین فرمانروای دولت سربداران است وی‌درعلاقه به تشیع و سعی در ترویج مناقب ائمه و اقامه مراسم این مذهب و نیز در ترویج علم و ادب مشهور بوده است نوشته‌اند که این شاعر بعد از انقراض دولت سربداران به نزد بایسنغر میرزا رفت و املاکش را که درسبزوار ضبط کرده بودند بازپس گرفت و ندیم خاص بایسنغر شد و با او به هرات رفت و درهمان میان پس از چندی از خدمت وی اعراض کرد و به‌گوشه‌نشینی پرداخت و از حاصل مختصر ملکی که در سبزوار داشت زندگی میکرد ودرهمانجا روزگار میگذرانید. امیرشاهی سبزواری علاوه برشاعری خوش‌نویس و نقاش

۱- برای آگاهی کامل به‌شرح احوال رستم خوریانی (بسطامی) به‌تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا جلد چهارم صفحه ۲۱۸ - ۲۲۸ مراجعه شود.

بود و در موسیقی نیز دست داشت وعود راخوب مینواخت ودرمعاشرت و خوش محضری معروف بود. سرانجام در زمان بابر میرزا که برای نقاشی کوشك گل افشان او را به استرآباد برده بودند در آنجا به‌سال ۸۵۷ هجری در هفتاد سالگی زندگی را بدرود گفت جنازهٔ او را از استرآباد به سبزوار بردند و در بیرون شهر در خانقاهی که سر راه نیشابور پدرانش (سربداران) ساخته بودند و مرقدشان در آنجا بود بخاك سپردند.

امیرشاهی غزلیات عاشقانه را بسیار خوب سروده است. دیوان غزلیات او نزدیك به هزار بیت است که خود از دوازده‌هزار شعر خود انتخاب کرده است.

طالب جاجرمی

مولانا طالب جاجرمی از شاعران معروف قرن‌هشتم هجری است وی از کدخدا زادگان جاجرم بود و در جوانی به‌فارس رفت و در شیراز شهرت یافت و به‌دستگاه عبدالله پسر ابراهیم سلطان پیوست و مثنوی گوی و چوگان را بنام او سروده و ازصله و نوازشش برخوردار شد و سی‌سال در شیراز زیست و سرانجام در سال ۸۵٤ هجری زندگی را بدرود گفت به‌غیر از مثنوی گوی و چوگان دیوان غزلیات او نیز معروف است.

تاج‌الدین حسن سلیمی تونی سبزواری

مولانا تاج‌الدین حسن پسر علی سلیمی تونی سبزواری ازشاعران معروف قرن هشتم هجری است. وی از مردم‌تون و ساکن سبزوار بوده و در آغاز کار عمل‌داری میکرد، روزی براتی بیجا بر بیوه‌زنی بنوشت، آن زن نزد او رفت و گفت: این برات ناموجه‌بحکم که برمن‌نوشته‌ای؟ گفت: بحکم سیدفخرالدین وزیر، گفت: اگر روز رستاخیز دامنت بگیرم و تو گویی که بحکم سید فخرالدین وزیر ظلم کرده‌ام خدا

از تو می‌پذیرد؟ این سخن دردی در نهاد او افکند و قلم و دوات را زیرسنگ گذاشت و شکست‌وتوبه کرد که گرد حرام‌خواری وعمل‌داری نگردد و از آن پس جزو صالحان و درویشان بود و به حج و زیارت اماکن مقدس رفت و سرانجام هنگامی که عازم مشهد بود در ولایت جهان وارغیان در سال ۸۵٤ هجری زندگی را بدرود گفت‌و جسد او را به‌سبزوار بردند و در آنجا بخاك سپردند. سلیمی شاعری توانابوده و برخی قصیده‌های او باقی مانده‌از آن جمله قصیده‌ایست که در راه مشهد در رجب سال ۸٤۷ هجری سروده است.

عصمت بخاری

خواجه فخرالدین عصمت پسر مسعود بخاری از شاعران معروف قرن نهم هجری است، نسبش به جعفربن ابیطالب میرسیده و از اعقاب خواجه حافظ کلان بوده و پدرش خواجه مسعود در بخارا احترام بسیار داشته است وی مردی دانشمند بوده و تاریخ و ریاضیات راخوب میدانست. نخست مداح نصیرالدین سلطان خلیل بود و بهمین جهت نصیری تخلص میکرد و سلطان خلیل هم وی را بسیار محترم‌میشمرد و همیشه همنشین او بود. در زمان شاهرخ تیموری از شاعران نامی بود، در زمان الغ‌بیك از شاعری چشم پوشید و الغ‌بیك اصرار کرد تا چند قصیده در مدح او گفت و پس از آن از شاعری توبه کرد ولی مجلس او همواره مجمع شاعران و دانشمندان بود و شاعران مانند بساطی سمرقندی و خیالی بخاری و برندق و خواجه رستم خوریانی و طاهر ابیوردی در آنجا جمع بودند. عصمت بخاری در سال ۸۲۹ هجری زندگی را بدرود گفت دیوانش در حدود ۷۵۰۰ شعر دارد. نمونه‌ای از شعر او دراینجا نقل میشود:

سرخوش از کوی خرابات گذر کردم دوش

به طلبکاری ترسا بچه‌یی باده فروش

پیشم آمد بسر کوچه پری رخساری

کافرانه شکن زلف چو زنار بدوش
گفتم این کوی چه کویست و ترا خانه کجا؟
ای مه نو خم ابروی ترا حلقه بگوش
گفت تسبیح بخاك افکن و زنار ببند
خرقه بیرون فکن و کسوهٔ رندانه بپوش
تو به یکسو بنه و ساغر مستانه طلب
سنگ بر شیشه تقوی زن و پیمانه بنوش
بعد از آن سوی من آ تا بتو گویم خبری
کاین چه کویست اگر بر سخنم داری گوش
رند و دیوانه و سرمست دویدم در پیش
تا رسیدم بمقامی که نه دین ماند و نه هوش
دیدم از دور گروهی همه دیوانه و مست
از تف بادهٔ شوق آمده در جوش و خروش
بی دف و مطرب و ساقی همه در رقص و سماع
بی می و جام و صراحی همه در نوشانوش
چون سر رشتهٔ ناموس برفت از دستم
خواستم تا سخنی پرسم ازو گفت خموش
نیست این کعبه که بی‌پا و سر آیی به طواف
یا نه مسجد که در او بی‌خبر آیی بخروش
این خرابات مغان است و در او مستانند
از دم صبح ازل تا بقیامت مدهوش
گر ترا هست در این شیوه سر یکرنگی
دین و دنیا بیکی جرعه چو عصمت بفروش

میرحسین معمایی

میرحسین پسر محمد حسینی نیشابوری شیرازی معروف به‌میرحسین معمایی معروفترین شاعر معما گوی قرن نهم هجری است. وی در نیشابور

ولادت یافته و در جوانی برای تحصیل دانش به‌هرات رفته و در آنجا در مدرسه اخلاصیه ساکن‌شده است. مردی تهی‌دست وپریشان روزگار بوده جامی و علیشیر نوائی او را محترم می‌شمردند. همهٔ وقت خود را در سرودن معما بکار می‌برد. سرانجام در ذیقعده سال ۹۰۴ هجری زندگی را بدرود گفت و در گنبد مدرسه اخلاصیه مدفون گردید. میرحسین چندین رساله در فن معما تألیف کرده است از آن جمله رساله‌ای بنام علیشیر نوائی، رسالهٔ دیگر بنام محمد مؤمن میرزا. رسالهٔ اول را ضیاءالدین اردوبادی متخلص به شفیعی و عبدالوهاب صابونی و عبدالرحمن جامی وسیفی بخاری شرح کرده‌اند.

بسحق اطعمه

شیخ جمال‌الدین (فخرالدین) ابواسحاق احمد حلاج شیرازی معروف به شیخ‌اطعمه یا بسحق اطعمه و یا احمد اطعمه از شاعران مبتکر در شیوه خود و متوسط در شعر فارسی است[1] که‌در نیمه اول قرن نهم هجری می‌زیسته است.

از تاریخ تولد ابواسحاق اطلاعی در دست نیست ولی معلوم‌است که در عهد حکومت سلطان اسکندر پسر عمر شیخ برفارس‌ابواسحاق اطعمه از ندیمان او بوده و به‌حلاجی اشتغال داشته است وفات بسحق اطعمه در سال ۸۳۰ یا ۸۳۷ هجری اتفاق افتاده و مزار او اکنون در تکیه چهل‌تنان شیراز معروف است. بسحق اطعمه مبتکر سبکی است در شعر فارسی که گفتار شاعران پیشین را تغییر داده و در آنها اسامی خوراکها و طعامها را آورده است به‌نظم ونثر نیز لطایفی در این‌زمینه دارد. مجموعهٔ آثار وی در این زمینه شامل دیوان اطعمه و مناظرهٔ الاطعمهٔ اوست. بهترین و آخرین چاپ مجموعه آثار بسحق اطعمه در استانبول بسال ۱۸۸۵ میلادی به‌همت میرزا حبیب‌اصفهانی بامقدمه‌بی درباب احوال‌وی صورت گرفت. دیوان شروع شده‌است به‌کنزالاشتها

۱ـ تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا جلد چهارم صفحه ۲۴۵.

و قصاید و غزلیات و ترجیعات و رباعیات‌ومثنوی که‌همه را به‌استقبال و در مقام جوابگوئی استادان پیشین در وصف اطعمه سروده، به‌اضافهٔ چند رسالهٔ مختلط نظم و نثر مثل داستان مزعفروبغرا یا ماجرای برنج و بغرا به بحر متقارب در ۲۳۴ بیت به‌تقلید از منظومه‌های حماسی، خوابنامه، خاتمهٔدیوان، فرهنگ دیوان اطعمه، بقیه دیوان و قصیده در مدح کجری (نوعی از طعام هندی). چند بیت از اشعار او برای نمونه درج میشود اشعار زیر را به‌استقبال سعدی سروده است:

در شعر من از آن همه ذکر مزعفر است
«کز هرچه‌میرودسخن‌دوست‌خوشتراست»
بوی کباب میرسد از مطبخم بدل
«پیغام آشنا نفس روح پرور است»
در قلیه نیست حاجت مرواری نخود
«معشوق خوب‌روی‌چه‌محتاج‌زیوراست»

سیفی بخاری

سیفی عروضی بخاری از شاعران قرن نهم هجری محسوب‌است وی در بخارا تولد یافت و در جوانی به‌هرات رفت و از ملازمان علیشیر نوائی و مقربان دربار سلطان حسین شد. پس از چندی به‌بخارا برگشت و در آنجا للهٔبایسنغرمیرزا پسر دوم محمود میرزا حکمران بخارا شد و چون وی در ۱۸ سالگی در سال ۹۰۰ هجری حکمران سمرقند شد با او به‌سمرقند رفت و پس از کشته شدن بایسنغر میرزا در سال ۹۰۵ هجری بدست امیر خسرومیرزا به بخارا مراجعت کرد و سرانجام در همان شهر در سال ۹۰۹ هجری زندگی‌را بدرود گفت.

از سیفی عروضی بخاری آثاری چند مانده که از آن جمله: رساله در معما، رساله در عروض، دیوان در اصطلاحات اهل صنایع و حرف، شرح معمیات میرحسین معمابی، دیوان قصاید و غزلیات.

سید قاسم انوار

سید معین‌الدین علی پسر نصیر پسر هارون پسر ابوالقاسم حسینی قاسمی تبریزی معروف به‌قاسم انوار یا شاه قاسم انوار از مشایخ اهل تصوف و از شاعران قرن نهم هجری است. وی در سال ۷۵۷ هجری در سراب آذربایجان متولدشد، خاندانش ازسادات حسینی تبریز و او خود از مریدان شیخ صدرالدین موسی اردبیلی نوادهٔ شیخ صفی‌الدین اردبیلی بوده و در مشرب تصوف به‌طریقهٔ اوحدالدین کرمانی و صدرالدین علی یمنی مقامات بلندداشته است. تخلص او در اشعارش (قاسمی) و (قاسم) است. در زمان تیمور گورکان و پسرش شاهرخ تیموری مریدان بسیار یافت و مورد توجه شاهرخ و بایسنغر میرزا و الغ‌بیك قرار گرفت و سرانجام در خرگرد یا خرجرد نزدیك جام ساکن شد و در همانجا به‌سال ۸۳۷ هجری زندگی را بدرود گفت.

بطوریکه‌نوشته‌اند[1] سیدقاسم انوار راکه‌ازعارفان شیعه مذهب و آزاداندیش بود به جرم ارتباط با حروفیان یکی از جنبشهای پرشور ایرانیان برضد بیگانگان (تیموریان) در قرن هشتم هجری[2] درهرات دستگیر نموده و در قلعه اختیارالدین به‌زندان انداختند و سپس از هرات اخراجش کردند.

بدیهی است این شاعر و صوفی مردم گرای ایرانی مردی بسیار دلیر و بی‌باك بوده و بهمین جهت گروهی از معاصرانش وی را کافر می‌دانسته‌اند و می گفتند مریدان خود را از عبادت ظاهری منع‌میکرده است و مسلکی اشتراکی (سوسیالیستی) و اباحی داشته و برخی هم او را پیرو طریقهٔ حروفی دانسته‌اند چنانکه خود نیز گاهی به اسرار حروف در آثار خویش اشاره کرده است.

سید قاسم انوار در زبان فارسی شاعر زبردستی بوده و گاهی به

۱ــ مجمل فصیحی خوافی به‌تصحیح محمود فرخ خراسانی جلد سوم صفحه ۲۶۱.

۲ــ برای آگاهی بیشتر دراین مورد به‌تاریخ جنبش سربداران و دیگر جنبشهای ایرانیان درقرن‌هشتم هجری‌وهم‌چنین‌آزاداندیشی‌ومردم گرائی‌درایران‌تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع) مراجعه شود.

زبان ترکی و گیلک هم شعر می گفته است. گنشته از دیوان غزلیات وی که معروف است به‌نظم و نثر آثار دیگری داشته که از آن جمله اینهاست:

مثنوی توجه‌نامه یا واقعه هرات که در سال ۷۷۹ هجری بپایان رسیده است. انیس‌العاشقین، رسالهٔ وجود، مکاتیب، سؤال و جواب، رسالةالامانه که در سال ۷۷۹ هجری آن راتمام کرده است. نمونه‌ای از آثار نظمی او دراینجا آورده میشود:

ساقی ز کرم پر کن این جام مصفا را
آن روح مقدس را آن جان معلا را
روزی که دهی جامی‌ازبهرسرانجامی
یک جرعه تصدق کن‌آن‌واعظ رعنارا
خواهی که‌برقص آیدذرات‌جهان ازتو
در رقص‌برافشانی آن زلف چلیپا را
ناصح بروو‌بنشین‌افسانه‌مخوان‌چندین
ازسر نتوان بردن‌این علت سودا را
گفتی که‌زخود گم‌شوتاراه بخودیابی
تفسیر نمی‌دانم این رمز و معما را
هربار که من مردم صدجان دگربردم
احصا نتوان کردن اعجاز مسیحا را
قاسم نشود عاشق هرگز به هوای‌خود
لیکن چه توان گفتن آن مالک‌دلها را

***

بکوی عاشقان بتخانه‌ای هست
در آنجا دلبر جانانه‌یی هست
نمی‌داند کسی او را ولیکن
بهرمجلس از او افسانه‌یی هست

آذری اسفراینی

شیخ جمال‌الدین (فخرالدین) علی حمزه پسر علی ملك هاشمی آذری طوسی بیهقی اسفراینی مروزی از شاعران قرن نهم هجری است. پدرش از اعیان ناحیه اسفراین بود و نسبش از یك‌سو به خاندان سربداران و از سوی دیگر به احمد پسر محمد زمجی هاشمی مروزی صاحب‌الدعوه میرسید و بهمین‌جهت به‌مروزی وهاشمی معروف‌شده‌بود و چون چندی در طوس زیسته است او را طوسی هم گفته‌اند. وی در آذرسال ۷۸۴ هجری دراسفراین تولد یافت‌وبهمین علت آذری‌تخلص میکرد. در جوانی به‌شاعری توجه نمود و نخست مداح شاهرخ‌تیموری و ملك‌الشعرای دربار او بود. درهمان موقع وارد طریقهٔ تصوف شد ابتدا از مریدان شیخ محیی‌الدین غزالی طوسی بود و نزد او حدیث و حکمت آموخت و با او سفری‌به حج رفت و در باز گشت از این سفر شیخ وی در سال ۸۳۰ هجری در حلب در گذشت ووی در حلقه‌مریدان شاه نعمت‌الله ولی وارد شد و بااو هم سفری‌دیگربه حج رفت و ازآنجا از راه حجاز به‌هندوستان‌رفت و در دربار احمدشاه ولی بهمنی پادشاه کلبرگه و دکن اعتبار یافت و برای نظم‌بهمن‌نامه یك‌لك‌یعنی صدهزار و یا ده‌هزار تنگه به‌او بخشید ولی نخواست در برابر او خم شود واز خدمت پادشاه چشم پوشید و به‌ایران بازآمد و پس از آنکه چندی در دربار محمد بایسنغر بود از کارهای دنیوی اعراض کرد و دراسفراین گوشه گرفت و سی‌سال عبادت کرد و همواره موردتوجه بزرگان و فرمانروایان‌بود چنانکه میرزا بایسنغر در زمانی که به حکمرانی عراق میرفت و از اسفراین می گذشت بخانه آذری اسفراینی رفت و برای سپاسگزاری از پندهایی که به او داده بود کیسه‌ای زر پیش او گذاشت ولی این عارف شیعه مذهب بی‌نیاز و آزاده آن را رد کرد وازپذیرفتن عذر خواست. و سرانجام در اسفراین به سال ۸۶۶هجری در ۸۲سالگی زندگی را بدرود گفت. آذری اسفراینی در سرودن قصیده و غزل

و مثنوی زبردست بوده است دیوان قصاید و غزلیاتش آنچه تاکنون مانده نزدیك به‌پنجهزار شعر دارد و بجز آن مثنوی بهمن‌نامه را در سفر هند در دربار پادشاهان بهمنی در تاریخ این خاندان سروده و نیز مثنوی امامیه از اوست و درسفر حج کتاب‌سعی‌الصفا را برای‌راهنمایی زوار نوشته و تاریخ کعبه را در محوطهٔ کعبه تألیف کرده است. دیگر از مؤلفات او: طغرای‌همایون، غرایب‌الدنیا و عجایب‌الاعلا که قسمت دوم عجایب‌المخلوقات قزوینی را ترجمهٔ منظوم کرده و بنام عجایب الغرایب نیز معروف است، مثنوی ثمرات، جواهرالاسرار در اسرار حروف که در سال ۸۴۰ هجری بپایان رسانده است، مفاتیح‌الاسرار در تصوف. نمونه‌ای از اشعار او دراینجا درج میشود:

ای برون از عقل ما، عشق ترارایی دگر
گفت و گوی ما همه جایی و تو جایی دگر
گوهر ذات ترا غواص فکرت در نیافت
زآنکه هست این تخم‌حیرت دردریائی دگر

***

بمجلسی که درو گنج کبریا بخشند
هزار افسر شاهی به یك گدا بخشند
دلا بمیکده‌ها روز و شب گدایی کن
بود که دردکشان جرعه‌یی بما بخشند
شدیم پیر به عصیان و چشم آن داریم
که جرم ما بجوانان پارسا بخشند
غلام همت آن عارفان با کرمم
که یك صواب ببینند و صد خطا بخشند
بکوی میکده از مفلسی چه غم دارم
که ساقیان همه جام جهان نما بخشند
به نیم ساعت هجر، (آذری) نمی ارزد
هزار سال گرش در جهان بقا بخشند

حسن هروی (شاه هزال)

مولاناحسن شاه هزال از شاعران قرن نهم هجری است وی در هرات میزیسته و سالها در مدرسه گوهرشاد بیگم و اخلاصیه و مدرسهٔ عباسیه درس می گفته و در جوانی ملازم میرزا سلطان محمد بوده‌است و از زمان شاهرخ تیموری تا زمان سلطان حسین بایقرا در شمارشاعران نامی بوده است و در زمان سلطان حسین قدیم‌ترین شاعر خراسان‌بشمار میرفته است، مولاناحسن‌شاه‌هروی بیش‌ازصدسال عمر کرده و سرانجام در سال ۹۰۵ هجری زندگی را بدرود گفته است وی گذشته‌ازشاعری در حکمت نیز دست داشته و شرحی بر کتاب حکمةالعین نوشته است.

کاتبی نیشابوری

شمس‌الدین محمد پسر عبدالله کاتبی نیشابوری ترشیزی از شاعران معروف قرن نهم هجری است وی در روستای طرق وراوش در میان ترشیز و نیشابور تولد یافت و بهمین جهت هم به‌ترشیزی و هم به نیشابوری معروف شده است. نخست‌به‌نیشابور رفته و شاگردسیمی نیشابوری شاعر وخوشنویس‌معروف‌آن زمان بوده است، هنگامی که‌در خطاطی مهارت یافت تخلص خود را کاتبی گذاشت و چون درخطاطی و شاعری زود ترقی کرد استادش سیمی براو رشك برد و به عداوت بااو برخاست کاتبی که تغییر حال استادرا بفراست‌دریافته بود نیشابور را ترك گفت و به‌هرات رفت و قصیده‌ای به ردیف نرگس در مدح بایسنغر به سبك کمال‌الدین اسماعیل سرود و پس از چندی از آنجا به‌استرآباد و گیلان و آذربایجان و شروان رفت و قصیده‌ای به‌ردیف گل در مدح شیخ ابراهیم پادشاه شروان سرود و ده‌هزار دینارشروانی صلت گرفت و وی آن پول را در کاروانسرای شماخی در یکماه‌خرج کرد و به شاعران و ظریفان و درویشان بخشید. چنانکه چند روز بعد به یك من آرد محتاج بود کاتبی نیشابوری از شروان به تبریز و از

آنجا به‌اصفهان رفت سپس بعد ازچندی از اصفهان به گیلان وطبرستان و سرانجام به‌استرآباد عزیمت کرد دراین شهر چندی اقامت جست و با دانشمندان محشور بود و به‌استقبال خمسه نظامی آغاز کرد ولی در وبای عام سال ۸۳۹ هجری در همانجا زندگی را بدرود گفت. و در بقعه نه‌گوران او را بخاك سپردند. کاتبی در قصیده و غزل و مثنوی مهارت داشته و گذشته از دیوان او که سه‌هزار بیت دارد، آثار دیگر او بدین گونه‌است: گلشن ابرار در برابرمخزن‌الاسرار، مجمع‌البحرین یا ناظر و منظور، ده‌باب‌به‌تقلیدبوستان سعدی، سی‌نامه‌یامحب ومحبوب، دلربای، بهرام و گلندام، مثنوی‌حسن و عشق، ده‌نامه، حسن و گـل، تجنیسات یا ده‌باب تجنیسات. کاتبی ورزشکار هم بوده و بهمین‌جهت به‌پهلوان شمس‌الدین نیز نامیده شده‌است. نمونه‌ای از اشعار اودراینجا آورده میشود:

مگیر دامن زاهد که گـر فشرده شود
چنان ترست که بنیاد عـالم آب بـرد
اگر رکاب تو بـوسد فلك مشو ایمـن
مباد آنکـه ترا پـای در رکاب بـرد

فتاحی نیشابوری

مولانا محمدیحیی پسر سیبك فتاحی نیشابوری از شاعـران و نویسندگان قرن نهم هجری است وی مردی‌دانشمند بود ودر زمان شاهرخ تیموری از مشاهیر عصر خود بشمار میرفت به ویژه درخطاطی وشاعری شهرت داشت. بطوریکه نوشته‌اند این شاعر مردی قانع بوده واز مـلازمت صاحبان زروزور امتناع داشته است سرانجام در سال ۸۵۲ هجری زندگی را بدرود گفته و آثاری چند از خود بیادگار گذارده است: تعبیر نامهٔ منظوم، منظومهٔ دستورعشاق معروف به حسن ودل که‌درسال ۸۴۰ هجری بپایان رسانده، شبستان نکـات و گلستان لغات که‌درسال ۸۴۳ هجری تألیف کرده‌است، کتاب اسراری‌وخماری

شامل اشعاری دراسامی اغذیه که‌از شاعران سلف تضمین کرده، شبستان خیال نظم ونثر، انشاءالمصنوعه، روضهٔ بوستان، خمریات، رسالهٔالبسه، اسرارنامه به غیر از اینها چند دهنامه نظم کرده ودیوان اشعار او نیز موجود است. دکتر ذبیح‌الله صفا درباره آثار فتاحی نیشابوری مینویسد:

«مثنوی دستور عشاق او پنجهزار بیت دربحر هزج مسدس‌است که فتاحی آن‌را به سال ۸۴۰ هجری بپایان برد وموضوع آن داستان عشق «دل» است به «حسن» که تعریفی بسیار شاعرانه ودقیق دارد. چنانکه شاعر درآن سخن را دروصف ملك‌اعظم «عقل» آغاز می کند وصفت امیرزاده «دل» را بامشرف ممالك «نظر» همراه می‌آورد و آنگاه نظر را از حصار «زهد» بیرون میفرستد وبه شهر «هدایت» می کشاند و نزد «همت» می‌برد. همین منظومه ویابهتر بگوئیم خلاصهٔ آنرا فتاحی بنام حسن‌و دل‌به نثری‌مسجع تحریر کرد که خود نمونه‌یی خوب از منشآت عهد تیموری است وبعبارت دیگر این کتاب یك داستان تعریفی است که درآن سر گذشت «دل» فرزند «عقل» که مقامش در مغرب «گنبد دماغ» و پادشاهی «قلعهٔ بدن» بااوست‌می‌آید که در طلب «آب حیات» در تکاپوست و «نظر» را در این راه بجاسوسی می گمارد واو پس‌از عبور از شهر عافیت بیاری «همت» پادشاه شهر «هدایت» نشان آب حیات را درمشرق که سرزمین عشق است می‌جوید وداستان باهمین روش وهمینگونه تعریفها که می‌بینید ادامه می‌یابد. حسن ودل بسبب شیوهٔ تازه و نثر دلپذیر زیبایش چندبار ترجمه وتهذیب شد. حاج خلیفه در کشف‌الظنون (ذیل حسن‌ودل) گوید که یکبار (ابن‌سیدی خواجه) معروف به آهی متوفی سال۹۲۳ هجری آنرا به‌ترکی ترجمه کرد لیکن کارش ناتمام ماند، دیگر بار مولانا محمود پسر عثمانی معروف به لامعی برسوی (متوفی سال ۹۳۸ هجری) آنرا ترجمه وتمام کرد.

علاوه براینها عمری شاعر ترك آن‌را به شعر درآورد وتقلیدهایی

نیز از آن بصورت پذیرفته ودوبار به انگلیسی ترجمه شده (ترجمه دبلین ۱۸۰۱ میلادی وترجمه ویلیام پرایس سال ۱۸۲۸ میلادی) وترجمه‌یی نیز بدست رولف دوراك به آلمانی از آن صورت گرفته است (وین سال ۱۸۸۹ میلادی)[1] شعر زیر نمونه آثار نظمی اوست:

توای سرخیل مهرویان چه نامی
ملك یا حور یا رضوان کدامی
چو در بستان خرامی سرو نازی
مهی هر گاه بر بالای بامی
مرا رخسار و زلف تست مطلوب
انیس وقوت جان در صبح و شامی
نسیما بگذری گر بردیارش
فبلغ عند معشوقی سلامی
مران از کوی او مارا رقیبا
فلاترتد مسائل عن کرامی
گل اندر غنچه تردامن بود لیك
دریده پیرهن در نیك نامی
گدای تست فتاحی مسکین
فحسبی عند اقران احتشامی

کمال غیاث

کمال‌الدین حسین پسر غیاث‌الدین محمد شیرازی معروف به کمال غیاث یا ابن‌غیاث یاابن‌غیاث‌الدین از شاعران نامی فارس در قرن نهم هجری است وی به قصه خوان نیز معروف بوده ودرزمان ابراهیم سلطان تیموری در شیراز به ادویه فروشی اشتغال داشته ودر عین‌خوش سخنی ولطیف‌طبعی ورزشکار کشتی گیرنیز بوده است و اشعاری در مدح ائمه و صوفیان میسروده وسرانجام در سال ۸۴۸

۱ــ تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا جلد چهارم صفحه ۴۶۰

هجری زندگی را بدرود گفته است. برخی از قصیده‌ها وغزل‌های او که‌به مشرب عرفان سروده شده موجود است، هم‌چنین منظومه‌ای بنام تشریح‌البدن گفته واز اینجا پیداست که طبیب نیز بوده است.

خیالی بخارائی

مولانا احمد پسر موسی خیـالی بخاری (بخارائی) ازشاعران قرن نهم هجری است وی‌از شاعران نامی ماوراءالنهر ومعاصر الغ بیك بوده وچندی هم درهرات زیسته است ودر شعر از شاگردان عصمت بخاری بشمار میرفته است وغزل رانیکو میسروده ودیوان غزلیات او در دوهزار بیت موجود است خیالی‌بخارائی حاشیه‌ای بر تجریـد الکلام نوشته ودرسال ۸۵۰ هجری زندگی را بدرود گفت. از جمله اشعار او قصیده‌ایست در مدح استادش عصمت بخاری بدین مطلع:

در این سرا چه فانی که منزل خطر است
به عیش کوش که ایام عمر در گذر است

غزل معروف خیالی بخارائی را شیخ‌بهائی تضمین نموده ویکی از تخمیس‌های بسیار مشهور در ادبیات پارسی است که دراینجا آورده میشود:

تاکی بـه تمنای وصال تـو یگانه
اشکم‌شوداز هر مژه چون‌سیل روانه
ای تیـر غمت را دل‌عشاق نشانـه
«خواهدبسر آمد غم هجران تویانـه
جمعی بتو مشغول وتوغایب زمیانه»

رفتم بـدر صومعهٔ زاهد و عابـد
دیدم همه‌را پیش رخت راکع وساجد
درمیکده رهبانم و درصومعه زاهد
«گه معتکف دیرم و گه قائم وقاعد
یعنی که ترا می‌طلبم خانه‌بخانه»

روزی که‌برفتند حریفان زپی کار
زاهد به‌سوی‌مسجدو‌من جانب‌خمار
حاجی‌بره کعبه و‌من طالب دیدار
«من‌یار طلب می کنم او جلوه‌گه‌یار
اوخانه همی‌جوید و‌من صاحب‌خانه»
عاقل به قوانین خرد راه تو پوید
دیوانه برون ازهمه اسرارتوجوید
تا غنچهٔ نشکفتهٔ این باغ که بوید
«هرکس به‌زبانی صفت مدح‌تو گوید
بلبل به نوا خوانی وقمری‌به ترانه»
بلبل بچمن آن گل رخسار عیان دید
پروانه در آتش شدواسرار نهان‌دید
عارف‌صفت‌ذات تو درپیروجوان دید
«یعنی همه‌جا عکس رخ‌یار توان‌دید
دیوانه منم من که‌روم خانه بخانه»
بیچاره بهائی که دلش پرزغم تست
هر چند که عاصی است زخیل‌وحشم‌تست
امید وی از عاطفت دمبدم تست
«تقصیر و گناهش به‌امید کرم تست
یعنی که گنه را به‌ازین نیست بهانه»

سودایی ابیوردی

مولانا سودایی ابیوردی معروف به بابا سودایی ازمردم ابیورد درخاك خاوران از شاعران قرن نهم هجری است. وی درآغاز خاوری تخلص میکرده ودر ابیورد دهی داشته بنام سنگان که همیشه درآنجا میزیسته است. سودایی ابیوردی شاعری عارف مشرب و وارسته بوده و با شاهرخ تیموری و بایسنغر معاصر بوده و اشعاری‌در

مدح ایشان سروده است وسرانجام در سال ۸۵۳ هجری زندگی را بدرود گفته ودر روستای سنگان بخاك سپرده شده است. سودایی ابیوردی از شاعران صوفی مشرب بوده وقصیده و غزل را نیکو میسروده واشعاری در مناقب ائمه سروده است.

ابن حسام قهستانی

محمدپسر حسام الدین خوافی قهستانی معروف به ابن‌حسام از معاریف شاعران قرن نهم هجری است. وی مردی بسیار زاهد از مردم قهستان بوده ودر قصبهٔ خوسف در قهستان میزیسته ودهقانی میکرده واز این راه امرار معاش مینموده است. هرروز که‌به کشت‌زارمیرفته از بامداد تا شامگاه اشعاری را که میسروده بربدنه دسته بیل خود مینوشته وبعد برروی کاغذ منتقل میکرده است. ابن‌حسام خوافی قهستانی از اصحاب صدرالدین محمدرواسی بوده واشعار فارسی و عربی را نیکو میسروده است. دیوان قصائد وی در ستایش ائمه ونیز مثنوی خاورنامه او در شرح غزوات علی‌بن‌ابیطالب است که در سال ۸۳۰ هجری بپایان رسانده. وفاتش‌را درسال ۸۵۷ هجری نوشته‌اند. آرامگاه وی در روستای خوسف درقاین در کنار رودی درمیان‌دشت، باصفایی معروف است.

امین‌الدین نزلابادی

امیر امین‌الدین نزلابادی از شاعران قرن نهم هجری است وی که‌درشعر امین تخلص می کرده است از مردم نزلاباد بیهق بود ودر شاعری باخواجه علی‌شهاب و کاتبی رقابت داشت درسرودن قصیده و غزل ومثنوی زبردست بوده وچندمثنوی از آن‌جمله «شمع وپروانه» بنام «مصباح‌القلوب» و «عقل وعشق» بنام (سلوة‌الطالبین) ومثنوی «فتح وفتوح» سروده است.

محمود عارفی هروی

مولانا محمود عارفی هروی از شاعران قرن نهم هجری است. وی درسال ۷۹۱ هجری تولد یافته و از شاعران دربار شاهرخ تیموری بشمار رفته است. گذشته از دیوان غزلیات آثار دیگر از او مانده است از آن جمله «گوی و چوگان» یا حالنامه که درسال ۸۴۲ هجری بپایان رسانده وشامل ۸۰۰ بیت است، منظومه‌ای در فقه حنفی دربارهٔ مذهب امام ابوحنیفه و ده‌نامه بنام خواجه پیر احمدبن اسحاق دارد

آصفی هروی

خواجه آصف هروی شیرازی‌از شاعران مشهورقرن نهم هجری است پدر وی خواجه نعیم‌الدین نعمت‌الله پسر علاءالدین قهستانی هروی وزیر سلطان ابوسعید وجدش خازن ومشرف خرانهٔ پادشاهان تیموری بود. آصفی به سال ۸۵۳ هجری در هرات متولد شد ودر همان شهر فنون ادب را بیاموخت به ویژه درشعر فارسی از محضر استاد بزرگ خود نورالدین عبدالرحمن جامی بهره‌ها اندوخت تا بجایی رسید که‌محل عنایت واعتقاد جامی درسخنوری گشت وهم‌در هرات درظل عنایت سلطان حسین بایقراودر خدمت امیر علیشیرنوایی وسلطان بدیع‌الزمان میرزا (م ۹۲۳) بسر برد. آصفی چندی در شیراز مانده وبهمین جهت به شیرازی نیز معروف شده‌است. وسرانجام درهرات درسال ۹۲۱ یا ۹۲۳ هجری زندگی را بدرود گفته است. گذشته از دیوان قصاید وغزلیات منظومه‌ای به تقلید مخزن الاسرار نظامی از او بجا مانده است. از اشعار اوست:

به کعبه رفتم وشوق درت فزودآنجا
بگریه آمدم وجای گریه بود آنجا

مرا درتو زدرهای روضه داد فراغ
بهیچ باب دلمن نمی گشود آنجا
سرشك مابره مکتب تو شد پامال
که طفل بود و نصیحت نمی‌شنود آنجا
چه‌دیده‌ای که به‌آئینه‌مایلی‌شب وروز
زما نهفته مدار آنچه رو نمود آنجا
سرود مجلس حسنت‌زبزم زهره گذشت
سرشك راچه اثر دردل حسود آنجا

درویش اشرف مراغی

ابوعلی حسین پسرحسن مراغی متخلص به اشرف معروف به درویش‌اشرف از شاعران قرن نهم هجری است. وی معاصر بایسنغر و پسرش سلطان محمد بوده ودر آذربایجان میزیسته ودرسال ۸۵٤ هجری زندگی را بدرود گفته است. دیوان قصاید وغزلیات اوشامل چهار مجلد است:

۱ ـ عنوان‌الشباب ۲ ـ خیرالامور ۳ ـ باقیات‌الصالحات ٤ ـ مجددات‌التجلیات. گذشته از اینها شش مجموعه مثنوی بشرح زیر سروده است:

۱ـ ترجمهٔ منظوم صد کلمه‌علی بن ابیطالب (ع) ۲ منهج‌ـ الابرار در برابر مخزن الاسرار که درسال ۸۳۲ هجری بپایان رسانده ۳ ـ شیرین وخسرو که‌درسال ۸۳۶ هجری بپایان رسیده ٤ ـ لیلی‌و مجنون که درسال ۸٤۲ هجری به‌پایان رسیده است ٥ ـ هفت اورنگ بنام عشق‌نامه ٦ ـ اسکندرنامه یا ظفرنامه که درسال ۸٤۸ هجری به پایان رسیده است.

بنایی هروی

کمال‌الدین شیرعلی بنایی هروی از شاعران قرن نهم هجری

است وی پسر معماری ازمردم هرات بود بهمین جهت بنایی تخلص می کرد درجوانی جزو شاعران دستگاه علیشیرنوایی درآمده و گویند علیشیر بروی رشك می‌برده است سپس بدربار سلطان یعقوب آق‌قویونلو رفته واز آنجا به ماوراءالنهر عزیمت کرده ودر سمرقند نزد سلطان‌علی میرزابن سلطان‌احمد رفته وقصیده‌ا ی‌به زبان مروزی بنام مجمع‌الغرایب در مدح او گفته ونزد وی مقرب‌شده ودرآن دیارمانده است. درزمان استیلای محمدخان شیبانی برسمرقند منصب ملك‌الشعرایی دربار او را یافته وسرانجام درسال ۹۱۸ به هرات بازگشته ودرزمانی که‌امیرنجم ثانی بفرمان شاه اسماعیل صفوی قرشی راقتل عام کرد اوهم‌درآن میان کشته شد، بنایی نخست حالی‌تخلص‌می کرده علاوه برشش بیت قصیده و غزل، مثنوی باغ ارم یا بهرام وبهروز را بنام سلطان یعقوب درسفر آذربایجان که هنوز حالی تخلص می کرده سروده است. مثنوی دیگری‌بنام شیبانی نامه سروده است‌شامل‌فتوحات ومناقب محمدخان شیبانی. بنایی هروی درپایان عمر به موسیقی پرداخته ودرنتیجه آهنگ ساز زبردستی شده‌است ونیز مشرب‌تصوف داشته وخوشنویس هم بوده است.

شاه داعی شیرازی

سیدنظام‌الدین محمود پسر حسن‌حسینی‌واعظ شیرازی معروف به داعی‌الی‌الله یاشاه‌داعی ومتخلص به داعی از شاعران وعارفان‌قرن نهم هجری است. شاه‌داعی شیرازی درسال ۸۱۵ هجری ولادت یافت ودرجوانی به طریقهٔ تصوف وارد شد واز پیروان معروف طریقهٔ نعمت‌اللهی واز اصحاب شاه‌ولی بود وسفرهای چند کرد وسرانجام درسال ۸۶۹ هجری در شیراز زندگی را بدرود گفت. قبرش هم اکنون درشیراز زیارتگاه است. وی مؤلف عدهٔ کثیری کتابها و رساله‌ها به‌نظم و نثر فارسی که از آن جمله اینهاست:

مثنوی شاهد که درسال ۸۶۵ هجری به نظم درآورده، کلمات

باقیه، دیباچه جمال و کمال، ترجمهٔ رساله محیی‌الدین، رسالهٔ اوراد تاج‌نامه، شرح برخی از اشعار عطار بنام اصطلاحات در رالبحار فی معنی بیت‌العطار، مثنوی چهل صباح، مثنوی گنج‌روان، مثنوی چهارچشمهٔ زندگانی، عشق‌نامه، نسایم گلشن شرح گلشن‌راز، کلیات قصاید و غزلیات که درسال ۸۶۰ هجری تدوین کرده است، رسالهٔ خیرالزاد، محاضرالیسرفی احوال خیرالبشر (نظم ونثر)، بیان عیان‌فی‌الحقایق، جواهرالکنوز در شرح رباعیات سعدالدین حموی، نظام وسرانجام، رسالةالفرایدفی‌نقل‌العقاید، اشارةالثقال، ترجمةالاخبارالعلویه، مرأت العلویه، مرأت‌الوجود، چهار مطلب، لطایف، راه روشن، شرح‌مثنوی، اسوةالکسوة، تحریرالوجودالمطلق، تحفةالمشاق،رسالهٔ شجریه،التلویحات‌الحرمیه، رسالهٔ اصطلاحات، رسالهٔاوراد، رسالهٔقلهاتیه، ثمرةالجیب، جواهرالکنوز، مثنوی چهارچمن، رضائیه، سلوةالقلوب، طرازالایاله، قلب وروح، کشف‌المراتب، کمیلیه، لمعه، مثنوی مراشدالرموز، مثنوی مشاهد، معرفةالنفس، رسالهٔ ولایه، وکلیات اشعار او با شش مثنوی شامل پنجاه هزار بیت است.

هاتفی جامی

مولانا عبدالله هاتفی جامی خواهر زاده نورالدین عبدالرحمن جامی شاعر معروف‌از شاعران اواخر قرن نهم واوایل‌قرن‌دهم هجری است. وی درقصبه خرجرد جام ولادت‌یافت وهمانجا چهارباغی‌ساخت ودرآنجا ساکن شد. هاتفی جامی مدتی درهرات تحت حمایت عبدالرحمن جامی بود وبااینکه درآغاز مورد پسند نبود سرانجام مردی مجرب وپارسا شد. مرگ او را سال ۹۲۷ هجری ثبت کرده‌اند به‌غیراز دیوان قصاید وغزلیات پنج مثنوی به تقلید از خمسه‌نظامی بدین شرح سروده است: تمرنامه درفتوحات تیمور معروف‌به ظفرنامه تیموری در برابر اسکندرنامه نظامی که از روی ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی به نظم درآورده است، هفت منظر در برابر هفت پیکر،

لیلی‌ومجنون، شیرین وخسرو بنام میرعلیشیر نوایی، فتوحات شاهی‌در غزوات شاه اسماعیل معروف به اسماعیل‌نامه یا شاهنامه هاتفی.

مکتبی شیرازی

مکتبی شیرازی از شاعران مثنوی‌سرای قرن‌نهم هجری محسوب است: از جزئیات احوال وی اطلاع کامل در دست نیست، نوشته‌اند که‌در شیراز مکتب‌داری‌میکرده است بطوریکه ازمقدمه لیلی‌ومجنون او مستفاد میگردد سفری‌به هندوستان کرده ودرباز گشت از راه‌دریای فارس به عربستان ونجد رفته ودرآنجا مرقد لیلی‌ومجنون را دیده و مصمم شده که‌این مثنوی را بسراید این‌منظومه را درسال ۸۹۵ هجری بپایان رسانیده است درمقدمه آن ممدوح‌خود را شاه قاسم‌بن‌منصور نامیده است. از مکتبی شیرازی غزلیاتی در تذکره‌ها ضبط شده ولی لیلی‌ومجنون او‌که یکی از بهترین منظومه‌های عاشقانهٔ زبان‌فارسی است دارای ۳۱۶۰ بیت می‌باشد وفات او را به سال ۹۰۰ یا ۹۱۶ هجری ثبت کرده‌اند.

بابافغانی شیرازی

بابافغانی شیرازی از شاعران مشهور نیمه دوم قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری است.اصل او ازشیراز است وپدروبرادرش کاردگر بوده‌اند وبهمین سبب فغانی نیز درآغاز امر کاردگری می کرد وچون شعری نیز میساخت «سکاکی» تخلص می کرد ولی چندی بعد «فغانی» را تخلص برگزید. پس‌از چندی از شیراز به آذربایجان رفت وبه دربار سلطان یعقوب راه یافت وکارش بالا گرفت و چون مردی صوفی مشرب بود اورا بابای شاعران خطاب می کردند. اما شرابخوار وبدمست بود وهمیشه در میخانه‌ها بسر میبرد. پس‌ازمرگ سلطان یعقوب در زمان شاه اسماعیل بخراسان رفت ودرشهر ابیورد ساکن شد. مرگ او را به‌سال ۹۲۵ هجری در مشهد ثبت کرده‌اند.

فغانی از غزل‌سرایان بنام قرن نهم هجری است بنابقول تقی‌الدین[1] چون «در طرز غزل واسلوب سخن طریقهٔ خواجه حافظ سپرده لذا محققین او را حافظ کوچك گفته‌اند چه معارف وحقایق به زبان‌عشق نیکو بیان کرده ودرآن وادی‌گوی مسابقت از غزل سرایان زمان برده است» قصاید وی درمناقب ائمه است. دیوان او شامل پنجهزار بیت است که درسال ۱۳۴۰ خورشیدی‌به همت احمد سهیلی‌خوانساری درتهران چاپ ومنتشر شده است.

اهلی ترشیزی خراسانی

یوسف‌بن‌محمدبن شهاب‌ترشیزی از شاعران قرن نهم هجری‌است وی از عهدجوانی شاعری پیشه کرد، چندی مداح شاهرخ تیموری بود وتابه‌عهدسلطان‌حسین‌میرزا بایقرازیست، بعداز پایان کارتیموریان به تبریز رفت و درهمانجا زندگی را بدرود گفت.

در روزگار جوانی منظومه‌یی بنام تحفةالسطان فی‌مناقب‌النعمان بنام‌شاهرخ تیموری‌سرود و آن‌رابه‌سال ۸۳۹ بپایان برد. تحفةالسلطان ترجمهٔ منظومی‌است ازکتاب «المواهب‌الشریفه فی‌مناقب ابی‌حنیفه» تألیف امام‌ابوالحسن بیهقی دانشمند معروف قرن ششم هجری. دیوان غزلیات وساقی‌نامه‌اش شامل پنجهزار بیت است.

سید محمد نوربخش

پیر کیا سیدعلاءالدین محمد موسوی معروف به سید محمد نوربخش از معاریف مشایخ تصوف ایران واز بزرگان رجال قرن‌نهم هجری بشمار است. وی از خلفای میرسیدعلی همدانی بوده و خواجه اسحاق او را نوربخش لقب داد. سید محمدنوربخش طریقهٔ جدیدی درتصوف ایجاد کرد که بمناسبت لقبش‌به طریقه (نوربخشیه) معروف شد. پدرش از موطن خود به قاین رفته بود واو در آنجابه سال ۷۹۵ هجری ولادت یافت وجوانی را درختلان گذراند وپس‌از فوت

۱ــ خلاصةالاشعار تقی‌الدین کاشی نسخه خطی مجلس

شاهرخ از آن دیار به‌مشهد وسپس به‌ری آمد ودرشهریار ساکن شد وقریه سولقان را آباد کرد ودر آنجا خانقاهی ساخت ومریدانش در همانجا گرد وی جمع آمدند. سرانجام در روز پنجشنبه چهاردهم ربیع‌الاول سال ۸۶۹ هجری در هفتاد وسه سالگی زندگی را بدرود گفت واو را درباغش دفن کردند. پس‌از وی پسرش شاه قاسم فیض بخش و شمس‌الدین محمد پسر یحیی جانشین او و پیشوای طریقهٔ نوربخشیه شدند. سیدمحمد نوربخش یك سلسله کتابهای شیوابه نظم ونثر فارسی تألیف کرده که ازآن جمله اینهاست:

شجرهٔ مشایخ، رساله درسکوك، رسالهٔ انوار، منظومهٔ واردات، منظومه نجم‌الهدی، منظومه کشف‌الحقیقه فی‌بیان عوالم‌الکثرة و ـ الواحده، معاش‌السالکین، نوربخشیه.

محمدبن حاج محمد سمرقندی که‌از اصحاب او بود کتابی‌در مناقبش نوشته است.

اسیری لاهیجی

شیخ شمس‌الدین محمدبن یحیی‌بن علی لاهیجی گیلانی نوربخشی متخلص به اسیری از شاعران متصوف قرن نهم هجری است. وی از بزرگان طریقت نوربخشیه بود وپس‌از مرگ سیدمحمد نوربخش از ری به شیراز رفت وخانقاهی درآنجا پی‌افکند وبه ارشاد وتعلیم سر گرم شد تابه سال ۹۱۲ هجری در همانجا زندگی را بدرود گفت. بنایی شاعر از جمله کسانی است که‌او را مدح گفته است. تألیف‌های معتبری در تصوف و عرفان دارد که مهمتر از همهٔ آنها «شرح گلشن راز» است که بنام مفاتیح‌الاعجاز معروف می‌باشد. و مشهورترین و رایج‌ترین شروح این کتاب بشمار میرود[1] این تألیف را در روز دوشنبه ۱۹ ذی‌حجه سال ۸۷۷ هجری بپایان رسانده است. دیگر آثار او: منظومهٔ اسرارالشهود، دیوان غزلیات و قصاید ومعاش‌السالکین

۱ـ کتاب مذکور به‌اهتمام کیوان سمیعی در تهران چاپ و نشر شده است.

است.

نظام قاری یزدی

مولانا نظام‌الدین محمود پسرامیر احمد قاری یزدی از شاعران زبردست قرن نهم هجری است. وی درشیراز میزیسته ومبتکر سبک مخصوصی درشعر است که تقلید از سبک بسحق‌اطعمه است. منتهی وی درشعر نام لباسها وپارچه‌ها را آورده وبهمین جهت دیوان خود را دیوان البسه نام نهاده است. دیوان البسه مولانا محمود نظام قاری در سال ۱۳۵۹ خورشیدی به اهتمام محمدمشیری در ۲۲۰ صفحه به‌قطع وزیری توسط شرکت مؤلفان و مترجمان ایران درتهران چاپ و منتشر شده است.

عطار تونی

عطار تونی از شاعران قرن نهم هجری است نام وی فریدالدین محمد پسر ابراهیم بوده ودر نیشابور متولد شده وبهمین جهت آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری شاعر وعارف مشهور قرن ششم وهفتم هجری را بخود می‌بسته است. عطار تونی پیرو طریقهٔ شیعه بوده و درتون و مشهد اقامت داشته است هرچند که در شعر مهارت کامل نداشته چندین مثنوی سروده است که همهٔ آنها را بنام شیخ‌عطار نیشابوری منتشر کرده‌اند. آثار مذکور بدین شرح است:

ترجمة‌الاحادیث یا مواعظ، اشترنامه، بلبل‌نامه، بیسرنامه، جواهر الذات، خیاط نامه، سی‌فصل، لسان‌الغیب، مظهرالعجایب، حلاج‌نامه، وصلت‌نامه، کنزالحقایق، گل وهرمز، معراج‌نامه.

عطایی مشهدی

عطاءالله پسر محمود پسر حسین مشهدی متخلص به عطایی از شاعران اواخر قرن نهم واوایل قرن‌دهم هجری است، وی ازمختصان

میرعلیشیر نوایی بشمار رفته ومداح مخصوص او بوده ومؤلف کتاب های بسیار در صناعت شعراست ازآن جمله: کتاب بدایع‌الصنایع که بنام علیشیر نوایی تألیف کرده وشامل فن عروض و قوافی ومحسنات کلام است. تکمیل‌الصناعه در معانی واقسام شعر ومحسنات کلام ومعما وعروض‌وقافیه، رساله‌ای درقافیه که‌فصل آخر کتاب تکمیل‌الصناعه را بعدها خودبه‌این رساله تبدیل کرده وبنام میرعلیشیر بپایان رسانده. دیگر کتاب منتخب‌الصناعه ورساله دیگر در قافیه که‌از مقطع کتاب منتخب‌الصناعه استخراج کرده است. رساله‌ای در فن شعر و قوافی، کامل‌الصناعه درفن شعر، تکلمة‌الصنایع که‌درسال ۹۲۵ هجری‌بپایان رسانده است.

حافظ علاف شیرازی

حافظ علاف شیرازی از شاعران متصوف قرن نهم هجری است وی درشیراز میزیسته ودر زمان ابوالفتح ابراهیم سلطان تیموری تذکرة‌الاولیاء شیخ‌عطار نیشابوری را در مدت شش سال در ۲٤ هزار بیت به نظم درآورده و «ولی‌نامه» نام نهاده است.

بطوریکه نوشته‌اند این کار را درنتیجه الهامی که‌به او شده آغاز کرده ودرسال ۸۲۱ هجری در جامع عتیق شیراز بپایان آورده است. البته ابراهیم سلطان هم در اثنای کار او را تشویق کرده است.

سید شریف معمایی

سید شریف معمایی از شاعران معماساز قرن نهم هجری است. وی در دربار پادشاهان عثمانی میزیسته وتا اوایل قرن دهم هجری زنده بوده است. سید شریف معمایی مؤلف چند کتاب در فن معما بشرح زیر است:

کتاب افکار الشریف، الفیة‌الشریف، مجمع‌القواعد و رسالهٔ شریفیه درمعما که منظومه است. تحفة‌الشریف، ایهام‌الشریف

امیرعلیشیر نوایی

امیر کبیر نظام‌الدین علیشیر پسر میرغیاث‌الدین گجکنه معروف به امیر علیشیر نوایی یکی از معروفترین رجال قرن نهم هجری‌است. وی بزرگترین امیر دربار سلطان حسین بایقرابود. اجدادش از مخصوصان میرزا عمر شیخ پسر تیمور بودند. وی درسال ۸۴۴ هجری درهرات ولادت یافت ودر کودکی باپدرش سفری به یزد کرد وپس ازآن درجوانی مدتی درمشهد اقامت یافت وملازم میرزا سلطان بابر بود واز همان زمان با سلطان حسین بایقرا مربوط شد. پس‌از مرگ بابر که سلطان حسین از مشهد به مرو رفت وی‌نیز بااو همراه شد ودر مرو بااو همدرس بود وسپس درزمان سلطان ابوسعید به هرات رفت وچندی از ملازمان سلطان ابوسعید شد وسپس از خراسان بماوراء النهر رفت وچندی در خانقاه خواجه‌فضل‌الله ابولیثی درسلك‌مریدان او بود ودر ضمن به تکمیل دانش می کوشید و گاهی باامیر درویش محمدترخان وامیر احمد حاجی که حکمرانان ماوراءالنهر بودند آمیزش داشت وپس‌از مدتی بخراسان بازگشت وپس ازآن در زمانی که سلطان احمد میرزا پس‌از استیلای سلطان حسین برخراسان ازآنجا بسمرقند رفت وی را باخود برد وچون سلطان حسین میرزا در حکمرانی مستقر شد وی از امیر حاجی اجازه گرفت وبه هرات باز گشت ودر دربار سلطان حسین بواسطهٔ روابطی که‌از جوانی با او داشت کارش بالا گرفت وکم کم برهمهٔ امیران مقدم شد ولی او را به‌جاه وجلال دنیوی ومکانت سیاسی اعتماد و اعتنائی نبوده وبه میل طبع از آن اعراض کرد تا بفراغت به تأملات نفسانی ومطالعات ادبی بپردازد. وهم‌چنین مادام‌العمر تأهل اختیار ننمود وبه هدایت استاد زمان خود نورالدین عبدالرحمن جامی وارد طریقه دراویش نقشبندیه گردید. سرانجام هنگامی که سلطان حسین از استرآباد بازمی گشت ووی به استقبال رفته بود در راه چون به سلطان حسین رسید حال

ضعف در او پیدا شد ودرهمان شب سکته کرد وپس‌از چند روز در روز یکشنبه یازدهم جمادی‌الاخر سال ۹۰۶ هجری در هرات زندگی را بدورد گفت. پیکر او را درعیدگاه هرات در گنبدی واقع درشمال مسجد جامع شهر دفن کردند ومزار اوهنوز درآن شهر معروف‌است.

امیرعلیشیر نوایی ازمردان بزرگ تاریخ ایران است، گذشته از توجه بسیاری که نسبت به ادبیات داشته وپیشرفت فوق‌العاده ادبیات قرن نهم هجری ایران مدیون اوست، مرد بسیار افتادهٔ خوشروی نیکو کار مهربان دانش دوست کریم وزیردست نواز بوده و کمتر کسی‌در تاریخ ایران به اندازهٔ او خیرات کرده است. چنانکه سیصد وهفتاد بقعه را تعمیر کرده ونود رباط ساخته واز جمله آثار خیر او که هنوز درایران باقی است ایوان جنوبی صحن عتیق آستان قدس رضوی و مزار شیخ فریدالدین عطار درنیشابور[1] وآب نهر خیابان در مشهد و رباط سنگ‌بست ورباط دیزآباد وسدآجری روستای طرق وبقعه قاسم انوار در روستای‌لنگر درخر گردجام وبرخی ساختمانهای‌دیگر است.

امیر علیشیر در زبان‌ترکی جغتائی وفارسی نویسنده وشاعر زبر دستی بوده ومقام مهمی که دراین باب دارد اینست که مؤسس شعر جغتائی است وبهمین جهت معروفترین شاعر ازبکستان شوروی بشمار میرود وآثار او طلیعهٔ ادبیات زبان ازبك است. درزبان جغتایی نوایی ودر زبان فارسی فانی تخلص می کرده. اشعاروی درزبان جغتایی‌شامل خمسه‌ایست بنام خمسةالمتحیرین که به تقلید از خمسه نظامی سروده وشامل پنج مثنوی است: حیوةالابرار در برابر مخزن‌الاسرار، فرهاد وشیرین، لیلی ومجنون، سبعهٔ سیاره دربرابر هفت گنبد، سد سکندری دربرابر سکندرنامه، غزلیات و قصاید خود رادر چهار دیوان که هر يك مجموعهٔ اشعار يك قسمت ازعمر اوست گرد آورده بدین ترتیب: غرایب‌الصغر، نوادرالشباب، بدایع‌الوسط، فوایدالکبر، به‌غیر ازاینها

۱ــ آرامگاه شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در سالهای اخیر توسط انجمن‌آثار ملی بطرز بسیار زیبائی تجدید بنا شده است.

تألیف‌های دیگر به نظم و نثر پارسی و ترکی دارد که فهرست آنها بدین قرار است:

اربعین منظوم، تاریخ انبیاء به ترکی، تاریخ ملوك عجم، تحفة‌الملوك، حالات پهلوان محمدابوسعید، حالات سید حسن اردشیر، دیوان فارسی، رسالهٔ معمای نود و نه بنام رسالت، رساله معمیات فی‌اسماءالحسنی، سراج‌المسلمین، سیرالملوك، عروض ترکی یا رسالهٔ عروضیه، قصه شیخ صنعان، لسان‌الطیر مثنوی، ترجمه‌منطق‌الطیر عطار، لغات ترکی به فارسی، مجالس‌النفایس تذکرهٔ شاعران معاصر وی که درسال ۸۹۶ هجری به زبان ترکی تألیف کرده وسه بار به فارسی ترجمه شده است: یکبار درهرات بنام لطایف نامه توسط سلطان محمد بن‌محمد امیری هروی متخلص به فخری که درحدود سال ۹۲۸ هجری ترجمه شده، بار دوم در استانبول توسط شاه محمدبن حاج مبارکشاه محمد قزوینی معروف به حکیم شاه محمد طبیب که ازسال ۹۲۷ تا ۹۲۹ هجری مشغول ترجمه آن‌بوده، بار سوم در خراسان‌توسط شاه علی‌بن عبدالعلی در اوایل قرن یازدهم هجری، محاکمة‌اللغتین در ترجیح زبان ترکی به فارسی که درسال ۹۰۵ هجری بپایان‌رسانده است، محبوب‌القلوب دراخلاق وغیره، معمیات‌فارسی، مفردات درفن معما، مناجات‌نامه، منشآت ترکی، منشآت فارسی، میزان‌الاوزان به ترکی، نسائم‌المحبه ترجمه ترکی نفحات‌الانس جامی، نظم‌الجواهر به ترکی. به‌غیراز این کتابها قصاید خود را درسال ۹۰۲ هجری در مجموعه‌ای بنام سته‌ضروریه جمع کرده وخوندمیر مؤلف تاریخ حبیب‌السیر کتابی مستقل در احوال ومناقب او بنام «مکارم‌الاخلاق» تألیف کرده که درسالهای اخیر به زبان ترکی ترجمه شده است.

اشعار زیر از اوست:

شکفت چون گل رخسار ساقی از می‌ناب

بنای زهد من ازسیل باده گشت خراب

مرا که نقد دل ودین برفت در سر می
ز نام‌وننگ دراین کهنه دیر خود چه حساب

نورالدین عبدالرحمن جامی

نورالدین ابوالبرکات عبدالرحمن بن‌نظام‌الدین احمدبن شمس الدین محمد جامی نامی‌ترین شاعر ونویسنده دانشمند وعارف قرن‌نهم هجری است. برخی از پژوهندگان او را بزرگترین استاد سخن بعداز حافظ و خاتم شاعران بزرگ پارسی گو نامیده‌اند، پدرش از مردم محلهٔ دشت اصفهان بود ونسبش از یکسو به امام محمدشیبانی واز سوی دیگر به شیخ‌الاسلام احمد ژنده‌پیل جامی عارف مشهور قرن پنجم هجری میرسید. خانواده‌اش در خرجرد جام ساکن شده بودند ووی در روز ۲۳ شعبان سال ۸۱۷ هجری‌ولادت یافت ودر جوانی که پدرش از جام به هرات رفت درآن شهر ساکن شد ودرهمان زمان به شاعری آغاز کرد، چندی «دشتی» تخلص می کرد سپس جامی تخلص یافت درهمان ایام که‌به تحصیل علوم‌متداول زمان خود مشغول‌بود مجذوب طریقهٔ تصوف‌شد و در حلقهٔ مریدان سعدالدین محمد کاشغری عارف مشهور و جانشین بهاءالدین نقشبند متوفی به سال ۸۶۰ هجری درآمد ودرضمن تحصیل صرف ونحو ومنطق وحکمت مشایی و حکمت‌اشراق وطبیعیات و ریاضیات وفقه واصول وحدیث وقرائت وتفسیر، رموز تصوف‌رانیز فراگرفت. دراین زمان درمدرسهٔ نظامیه هرات‌ساکن بود ونزد معروفترین دانشمندان زمان مانند مولانا جنید اصولی وخواجه علی سمرقندی و مولانا شهاب‌الدین‌محمد جاجرمی که افاضل مباحثان زمان بود وسلسله تعلیمش به مولاناسعدالدین تفتازانی میرسید تحصیل علم کرد. بعداز طی این مراحل جامی از هرات به سمرقند که در آن هنگام ببرکت وجودالغ‌بیك میرزا از مراکز مهم علمی بود، شتافت و خدمت قاضی زادهٔ رومی را دریافت وآن استاد چنان شیفته این‌شاگرد بود که می گفت: «تا بنای سمرقند است هرگز بجودت طبع وقوت

تصرف این جوان جامی کسی از آب آمویه گذر نکرد.»

بدین ترتیب جامی در دومرکز علمی هرات وسمرقند به تکمیل تحصیلات خود پرداخت وبه‌سر حد کمال معنوی نائل گردید.

بعداز مرگ سعدالدین کاشغری جامی در حلقه مریدان خواجه ناصرالدین عبیدالله معروف به خواجهٔ احرار درآمد ودر این میان یك سفر به مرو وسفر دیگر به سمرقند (۸۷۰ هجری) وسفر دیگر به سمرقند وفاراب وتاشکند (۸۸۴ هجری) وسفری به حجاز وحج از راه خراسان ری وهمدان و کردستان وبغداد و کربلا ونجف ومدینه ومکه ودمشق وحلب‌وتبریز کرده (۸۷۷ هجری) واین‌سفر از اواسط ربیع‌الاول سال ۸۷۷ هجری آغاز شده و چند ماه بطول انجامیده است. جامی که در جوانی به شاعری آغاز کرده ودراین فن‌معروف شده ونخست میرزا ابوالقاسم بابر وپس‌از آن میرزا سلطان ابوسعیدبه وی توجه کرده‌اند وسپس مورد توجه خاص ابوالغازی سلطان حسین بایقرا وامیر معروف دربار وی‌علیشیر نوایی‌قرار گرفته ودر بازماندهٔ عمر خود در دربار سلطان حسین بسیار معزز و محترم‌بوده است. ودر ضمن شهرت وی در نواحی دیگر کشورها ی‌اسلامی پیچیده وبااوزن حسن آق‌قویونلو و سلطان‌یعقوب وسلطان محمدفاتح‌پادشاه معروف عثمانی و سلطان بایزید دوم‌رابطه داشته است ودراین‌میان‌همهٔ‌اوقات‌او مستغرق درکسب دانش و تحقیق و تألیف بوده ومردی وارسته ودارای عزت نفس و استغنا بشمار میرفته وبسیار ساده زندگی‌میکرده ودرنیکو خواهی و ذوق وخوش طبعی وظرافت و گشاده رویی و کرم در زمان خویش مشهور بوده است: وسرانجام درهرات روز هژدهم محرم‌سال ۸۹۸ هجری در ۸۱ سالگی‌زندگی رابدرود گفته‌است (دوداز خراسان برآمد = ۸۹۸ هجری) و در همان شهر در کنار مزار سعدالدین محمد کاشغری او را بخاك‌سپردند وقبرش درحال حاضر معروف به‌تخت‌مزار است.

جامی از باب قدرتی که در شرح معضلات تصوف و عرفان به‌نظم

دلپذیر و به‌نثر فصیح عالمانه داشت، عرفان ایرانی را که در عهد وی به‌ابتذال می گرایید درپایه و اساسی عالمانه نگاه داشت و ازاین راه توانست در صف بزرگترین مؤلفان و شاعران عارف و صوفی مشرب پارسی گوی جای گیرد.

اما او با اینهمه مراتب که در عرفان داشت هیچگاه بساط ارشاد نگسترد بلکه از این امر گریزان بود و می گفت: (تحمل بار شیخی ندارم)[1] و به‌سادگی با یاران و اصحاب خود میزیست و معتقد بود که از راه معاشرت و مجالست اصلاح‌حال «ارباب طلب» میسر است و میفرمود: «هیچ کرامت‌به‌از آن نیست که فقیری رادرصحبت‌دولتمندی تأثر و جذبه‌یی دست دهد و از خود زمانی وارهد» و بهمین جهات بود که با وجوداجازهٔ «تلقین» که از سعدالدین محمد کاشغری داشت از ارشاد سالکان سرباز میزد، ولی با همهٔ این احوال بسیاری از معاصران به‌او ارادت می‌ورزیده وی‌را صاحب مقامات و کرامات میشمرده‌اند و آنچه‌فخرالدین علی‌دررشحات عین‌الحیات وعبدالغفور دراین‌باب آورده‌اند دلیل برهمین اعتقاد است[2]

لاری‌در تکملهٔ‌نفحات‌الانس‌وامیر علیشیرنوایی در «خمسة‌المتحیرین»

سام میرزا صفوی پسرشاه اسماعیل‌صفوی مؤلف کتاب تحفه‌سامی نام جامی‌را در صحیفه پنجم از کتاب خود اول از همه ذکر کرده و نوشته است: «جامی آنکه غایت علو فطرت و نهایت حدت احتیاج به‌تقریر حال و تبیین مقال ندارد. چه پرتو فضایل او از شرق تا به اقصای غرب رسیده و خوان‌نوالش از کران تا کران کشیده. (بیت)

نه دیوان شعر است این بلکه جامی
کشیده است خوانی به رسم کریمان
ز الوان نعمت در او هر چه خواهی
بیابی مگر مدح و ذم لئیمان.»

۱ــ از سخنان جامی که عبدالغفور لاری از او نقل‌کرده (جامی) صفحه ۱۵۶.
۲ــ تاریخ ادبیات درایران تألیف‌دکترذبیح‌الله‌صفا جلد چهارم صفحه۳۵۴ــ۳۵۳.

دیگر از صفات حمیده جامی که ممکن است ناشی از ملکه غرور وی باشد همانا اباء نفس او ازمدح وچاپلوسی در قبال اغنیا واقویاست و این صفتی است که نزد شاعران دیگر کمتر دیده شده است.

آثار عبدالرحمن جامی از نظم و نثر بسیار است. آثار منظوم او که وی را در ردیف گویندگان بزرگ ایران‌در آورده در دو مجموعه بزرگ فراهم‌آمده است: ۱ـ دیوانهای سه‌گانه ۲ـ هفت اورنگ.

جامی دیوانهای سه‌گانه خود را در سال ۸۹۶ هجری بمناسبت سه‌دوره حیات خود تنظیم کرد و آنها را به‌ترتیب فاتحة‌الشباب و واسطة‌العقد و خاتمة‌الحیات نامید.

سه دیوان جامی مشتمل است برقصاید و غزلیات و مقطعات و رباعیات.

و اما هفت اورنگ جامی (سبعه) که از زبده‌ترین آثار جامی تشکیل میشود شامل این مثنویهاست:

۱ـ (اورنگ اول) سلسلة‌الذهب، مثنویی است طولانی به‌بحر خفیف در ذکر حقایق عرفانی که از سه دفتر فراهم آمده و در سال ۸۹۰ هجری تألیف شده است.

۲ـ (اورنگ دوم) مثنوی سلامان، یا سلامان و ابسال به‌بحررمل مسدس محذوف یا مقصور حاوی اشارات عرفانی و اخلاقی همراه با حکایتها و تمثیل‌ها که در سال ۸۸۵ هجری به‌نظم درآمده است.

این منظومهٔ مثنوی رمزی مبتنی است برداستان سلامان و ابسال که ابن‌سینا درر کتاب الاشارات والتنبیهات اشاره بدان دارد و خواجه نصیرالدین طوسی آنرا در شرح‌اشارات توضیح داده و جامی ازمبانی و رموز آن در این داستان استفاده کرده و آنرا بصورت مشروحی در آورده است.

۳ـ (اورنگ سوم) تحفة‌الابرار، منظومه‌ییست به‌بحرسریع در وعظ و تربیت همراه با حکایتها و تمثیل‌های بسیار در بیست مقاله که به‌سال ۸۸۶ هجری به‌نظم آمده و شامل ۱۷۱۰ بیت است.

۴ـ (اورنگ چهارم) سبحة‌الابرار منظومه‌بیست در یکی از اوزان بحر رمل در ذکر مقامات سلوك و تربیت و تهذیب که شاعر آن را در چهل (عقد) تنظیم کرده و در هریك از این (عقد)ها اصلی از اصول عرفانی و اخلاقی مطرح ساخته و در آن بحث نموده و بمناسبت حکایتها و تمثیل آورده‌است (این منظومه درسال ۸۸۷ هجری به‌نظم درآمده است)

۵ـ (اورنگ پنجم) یوسف و زلیخا به بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف در ذکر داستان یوسف و زلیخا چنانکه مشهور است. جامی این منظومه عالی داستانی و عشقی‌را در سال ۸۸۸ هجری برای نظیره سازی برخسروشیرین نظامی آفریده است.

۶ـ (اورنگ ششم) لیلی و مجنون که درسال ۸۸۹ هجری به‌یکی از اوزان بحر هزج یعنی بروزن لیلی ومجنون نظامی و به پیروی از آن سروده است.

۷ـ (اورنگ هفتم) خردنامه اسکندری به‌بحر متقارب در ذکر حکم و مواعظ از زبان فیلسوفان یونان که هریك رابه‌عنوان خردنامه نامیده است. مثلا: خردنامه اسطاطالیس و خردنامهٔ سقراط و جزآنها. (این منظومه‌را در سال ۸۹۰ هجری بپایان رسانیده است.)

گذشته از این ده کتاب (هفت اورنگ) و (سه قسمت جداگانه از اشعار دیوان قصاید وغزلیات) که مجموعهٔ‌اشعار اوست دررشته‌های مختلف به‌زبان پارسی و تازی کتابها و رساله‌های بسیار ازخودبیادگار گذارده است که فهرست آنها به‌ترتیب حروف هجا بدین گونه است:

۱ـ اربعین ۲ـ ارشادیه که برای سلطان‌محمد فاتح فرستاده است ۳ـ اشعة‌اللمعات در شرح لمعات عراقی (اتمام به‌سال ۸۸۶ هجری) ۴ـ اعتقادنامه ۵ـ بهارستان به‌تقلید گلستان سعدی که در سال ۸۹۲ هجری برای پسرش ضیاءالدین یوسف تألیف کرده است ۶ـ تاریخ صوفیان وتحقیق‌مذهب آنان ۷ـ تاریخ‌هرات ـ تجنیس‌اللغات‌یا رسالهٔ تجنیس‌خط‌منظوم ۹ـ ترجمهٔ‌چهل حدیث‌یا ترجمه‌اربعین‌حدیث (اتمام

به‌سال ۸۶۶ هجری) ۱۰ـ تفسیر که ناتمام مانده‌است ۱۱ـ تفسیر سورهٔ فاتحه ۱۲ـ الحاشیةالقدسیه بر کلمات قدسیهٔ بهاءالدین نقشبند ۱۳ـ حلیةالحلل در معما (اتمام به سال ۸۵۶ هجری) ۱۴ـ درة الفاخر در تحقیق مذهب صوفیه و حکیمان و متکلمان ۱۵ـ دیوان رسایل۱۶ـ ذکر طریقهٔ صوفیان بطریق خواجگان ۱۷ـ رسالهٔ ارکان (اتمام در روز پنجشنبه ۲۲ شعبان سال ۸۷۷ هجری در بغداد) ۱۸ـ رسالهٔ فی الاهلیت ۱۹ـ رسالة فی التصوف واهله وتحقیق‌مذهبهم ۲۰ـ رسالةفی السلسة النقشبندیه ۲۱ـ رسالةفی الوجود۲۲ـ رسالة فی تحقیق‌الوجود۲۳ـ رسالهٔ تحقیق مذهب صوفی و متکلم و حکیم ۲۴ـ رساله تهلیلیه ۲۵ـ رساله شرایط ذکر ۲۶ـ رسالة صرف ۲۷ـ رسالهٔ عروض ۲۸ ـ رساله عروه ۲۹ـ رساله قوافی یا رساله درفن‌قافیه ۳۰ـ رساله‌لااله‌الاالله ۳۱ـ رسالهٔ معمای‌صغیر ۳۲ـ رسالهٔ معمای کبیر ۳۳ـ رسالهٔ معمای متوسط ۳۴ـ رسالهٔ منطق ۳۵ـ رسالهٔ منظومه ۳۶ـ رسالهٔ موسیقی ۳۷ـ رساله نوربخش در بیان حقیقت و طریقت مجاز ۳۸ـ رسالهٔ وجود و موجود ۳۹ـ رسالهٔ وحدت وجود ۴۰ـ سبحة فی النصایح‌والحکم که برای سلطان بایقرا تألیف کرده ۴۱ـ سخنان خواجهٔ پارسا ۴۲ـ سؤال و جواب هندوستان ۴۳ـ شرح ابیات اول مثنوی معروف به‌رسالةالنائیه یانی‌نامه ۴۴ـ شرح بیت‌قران السعدین خسرو دهلوی ۴۵ـ شرح بیتین‌از مثنوی مولوی ۴۶ـ شرح حال عرفا ۴۷ـ شرح حدیث ابی‌ذرالعقیلی ۴۸ـ شرح حدیث اربعین ۴۹ـ شرح رباعیات ۵۰ـ شرح رباعیات‌وحدت وجود ۵۱ـ شرح‌رسالة الوضع عضدالدین ۵۲ـ شرح فصوص‌الحکم ابن‌العربی (اتمام به‌سال ۸۹۶ هجری) ۵۳ـ شرح قصیدهٔ برده منظوم ۵۴ـ شرح قصیده عطار ۵۵ـ شرح مأته‌عامل ۵۶ـ شرح مثنوی ۵۷ـ شرح مخزن‌الاسرار ۵۸ـ شرح معمیات میرحسین معمایی ۵۹ـ شرح مفاتیح‌الغیب صدرالدین قونیوی منظوم و منثور ۶۰ـ شرح نقایه مختصرالوقایهٔ صدرالشریعه حنفی به‌فارسی ۶۱ـ شواهد النبوه‌لتقویةیقین اهل‌الفتوه (اتمام به‌سال

۸۸۵ هجری) ۶۲ـ صد کلمهٔ علی بن ابیطالب با ترجمه فارسی ۶۳ـ فوائد الضیائیه شرح کافیه فی النحو از ابن حاجب که بشرح جامی معروف است و در روز شنبه ۱۱ رمضان سال ۸۹۷ هجری برای پسرش ضیاءالدین یوسف بپایان رسانده است ۶۴ـ کلمتی الشهاده ۶۵ـ گل و نوروز ۶۶ـ لوامع شرح قصیدهٔ میمیهٔ ابن الفارض (اتمام در صفر سال ۸۷۵ هجری) ۶۷ـ لوایح (اتمام در حدود ۸۷۰ هجری) ۶۸ ـ معمیات ۶۹ـ مفتاح الغیب در تفسیر ۷۰ـ مناسك حج منظوم ۷۱ـ مناقب جلال الدین رومی ۷۲ـ مناقب شیخ الاسلام عبدالله انصاری ۷۳ـ منشآت ۷۴ـ منظومه معما معروف به رسالهٔ اصغر معما ۷۵ـ نظم الدرر شرح قصیده تائیه ابن الفارض ۷۶ـ نفحات الانس من حضرات القدس تهذیب و تکمیل کتاب طبقات الصوفیه عبدالله انصاری به زبان هروی در احوال مشایخ عرفا که بنام علیشیر نوایی در سال ۸۸۳ هجری بپایان رسیده است ۷۷ـ نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص (اتمام به سال ۸۶۳ هجری)

درباره تأثیر فکری عبدالرحمن جامی باید اضافه کرد که مشایخ نقشبندیه به مطالعهٔ آثار شیخ محیی الدین ابن عربی راغب بوده و آنرا وسیله قوت اعتقاد سالك می دانسته اند بهمین جهت «فصوص» را بمنزله جان و «فتوحات» را بمثابه دل می شمرده اند. طبیعی است جامی هم برشیوهٔ آنان کار می کرده و به تصوف علمی توجه داشته و این توجه او را چه در آثار منظوم او خاصه «سبحة الابرار» و «تحفة الاحرار» و چه در آثار منثورش به ویژه در شرح لمعات عراقی «اشعة اللمعات» و در «لوایح» و در کتاب «لوامع» که شرح فصوص الحکم است، و در کتاب نقدالفصوص که نقدیست بر کتاب الفصوص شیخ صدرالدین قونوی شاگرد محیی الدین ابن العربی، و در قسمت «مقدمات واصول» از کتاب نفحات الانس به وضوح ملاحظه می کنیم.

از وقایع مهم زندگانی جامی سفری بود که به حجاز در سال ۸۷۷ هجری کرد جامی که پیرو طریقه نقشبندیه و در شریعت سنی حنفی بود در این سفر گرفتار اعتراض شدید شیعیان بغداد واقع شد و در

نتیجه چهار ماه در بغداد ماند تا بدخالت قاضی‌القضات و مقصودبیگ برادرزاده او زن حسن و خلیل‌بیگ برادر زن او از بلای اعتراضاتی که آنان برقسمتی از اشعار سلسلة‌الذهب داشتند رهایی‌یافت.

جامی دراین سفر پیش از وصول به‌خانه کعبه، مرقد حسین‌بن علی (ع) و علی‌بن ابیطالب و محمدبن عبدالله (ص) را به ترتیب در کربلا و نجف و مدینه زیارت کرد و پانزده روز در مکه بماند و باز بمدینه معاودت نمود ودرهریك از این زیارتها اشعاری بمناسبت سرود که در دیوان او ثبت است.

سید محمد باقر خوانساری مؤلف روضات‌الجنات درباره اعتقاد مذهبی عبدالرحمن جامی مینویسد:

«جامی در مذهب تابع ابوحنیفه و درطریقت مشرب نقشبندیه را داشت و بطوریکه معمول مردم ترکستان بوده از سنیان ناصبی‌است و بهمین مناسبت قاضی نورالله شوشتری با آنکه‌بسیاری از نامداران اهل سنت را شیعه قلمداد کرده او رااز لباس تسنن خارج نکرده و با آنکه دیگران با اندك عبارتی که اظهار داشته‌اند به‌تشیع آنها تصریح کرده، جامی را با قصائد و آثار چندی که درباره علی و خاندان او سروده تسنن او را استوارتر از تشیع اودانسته. از قصائد او که در حق علی (ع) سروده مطلعش اینست:

اصبحت زائر الك یا شحنه‌النجف

بهر نثار مرقد تو نقد جان بکف

و امثال آن‌در غزلیات و آثار نظمی دیگری که دربارهٔ‌خاندان عصمت سروده است و همهٔ آنها با تسنن‌ظاهری او مباینت دارد ازجمله رباعی ذیل است:

ای مغبچهٔ دهر بده جام میم

کامد ز نزاع سنی و شیعه قیم

پرسند که جامیا چه مذهب داری؟

صد شکر که‌سگ‌سنی وخرشیعه نیم»[۱]

آثار جامی در خارج از ایران نیز رواج یافته است چنانکه برخی از مثنوی‌های او از آن جمله سلامان و ابسال و یوسف وزلیخا و تحفةالاحرار و لوایح و رباعیات او به زبانهای اروپائی به‌ویژه به‌فرانسه و انگلیسی ترجمه شده است.

پرفسور ادواردبراون تحقیقات خود را درباره جامی چنین‌پایان آورده است[۲]:

«باری سخن ما با این کلمات درباره جامی که اگر خاتم‌الشعرا نباشد محققاً یکی از بزرگان اساتید شعر است بپایان میرسد. در کلام این مرد نامی اندیشه‌های صوفیانه و عقیده‌به‌وحدت وجود به‌کاملترین و نمایان‌ترین‌صورتی‌نمایان گردیده‌است، و هرچنداز جهات‌دیگر بعضی اساتید با وی همدوش یا براو برتری دارند ولی هیچ استاد سخن و گویندهٔ فارسی زبان در تنوع موضوع و تفنن به‌فنون مختلفه به پایهٔ کمال او نمی‌رسد و اعجاب و تحسین معاصرین وی نسبت به‌قریحه فروزان او بجا و سلطنت او در ملك سخن بسزاست.»

اشعار زیر نمونهٔ آثار اوست:

به کعبه رفتم و زآنجا هوای کوی تو کردم

جمال کعبه تماشا بیاد روی تو کردم

شعار کعبه چو دیدم سیاه دست تمنا

دراز جانب شعر سیاه موی تو کردم

چو حلقهٔ در کعبه بصد نیاز گرفتم

دعای حلقهٔ گیسوی مشکبوی تو کردم

۱ـ روضات‌الجنات تألیف مرحوم سید باقر خوانساری ترجمه شیخ محمد باقر ساعدی خراسانی جلد پنجم صفحه ۲۸۷

۲ـتاریخ ادبی ایران (از سعدی تا جامی) ترجمه شادروان علی‌اصغر حکمت صفحه ۵۹۷.

نهاده خلق حرم سوی کعبه روی عبادت
من از میان همه روی دل به‌سوی‌تو کردم
مرا به هیچ مقامی نبود غیر تو کامی
طواف و سعی که کردم بجستجوی‌تو کردم
به‌موقف عرفات ایستاده خلق دعا خوان
من از دعا لب خود بسته گفتگوی‌تو کردم
فتاده اهل فتی در پی منی و مقاصد
چو (جامی) ازهمه فارغ‌من‌آرزوی‌تو کردم

گلزار عشق

از خار خار عشق تو در سینه دارم خارها
هر دم شگفته بر رخم‌زان خارها گلزارها
ازبس فغان و شیونم چنگیست خم گشته تنم
اشک آمده تا دامنم از هرمژه چون‌تارها
ره جانب‌بستان‌فکن کز شوق‌تو گل درچمن
صدچاک کرده پیرهن‌شسته‌بخون‌رخسارها
تا سوی باغ‌آری گذر سرووصنوبررانگر
عمری پی‌نظاره سربر کرده از دیوارها
زاهد بمسجدبرده‌پی‌حاجی بپایان کرده‌طی
جائی که‌باشدنقل‌ومی‌بیکاری‌است‌این کارها
هردم فروشم‌جان‌ترا بوسه‌ستانم‌دربها
دیوانه‌ام باشد مرا با خود بسی بازارها
تو بوده یار هرخسی من مرده‌از غیرت‌بسی
یکبار میرد هرکسی بیچاره جامی بارها

پرتو خورشید وجود

اعیان همه شیشه‌های گوناگون بود
کافتاد بر آن پرتو خورشید وجود
هر شیشه که سرخ بود یا زرد و کبود
خورشید در آن هم به همان رنگ نمود

امیدی تهرانی

خواجه ارجاسب پسر خواجه شیخعلی معروف به‌امیدی تهرانی یا رازی از شاعران نامی پایان عهد تیموری و آغاز دوران صفوی است. پدرانش رئیس و کدخدای تهران‌بودند که‌در آن زمان قصبه‌ای از توابع ری بود. وی در جوانی برای کسب دانش به‌شیراز رفت و در زمرهٔ شاگردان دانشمندمشهور مولانا جلال‌الدین‌دوانی درآمد وعلوم زمانه را فراگرفت. اواز میان علوم متداول زمان علم طب‌را بیشتر آموخت. نوشته‌اند نام مسعود را استادش مولانا جلال‌الدین دوانی براونهاد[1] و به‌سعدالدین مسعود شهرت یافت. نام اصلی او ارجاسب بود و در ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی از مجالس‌النفائس چنین آمده که نام دو برادرش لهر اسب و گشتاسب بوده است وبهمین سبب (امینی شاعر نام او و نام برادران او شنیده خندیده و گفته: (مولانا، مادر تو شاهنامه بوده!) امیدی در پایان عمر در تهران متوطن شد و در آنجا باغی ساخت و آنرا (باغ امید) نامید و برسرهمین باغ میان وی و شاه قوام‌الدین نوربخش پیشوای نوربخشیان نزاع افتاد و کار نقار بالا گرفت. سیدبعضی از مریدان رابرانگیخت تا شبی‌برسرامیدی ریختند و او را کشتند واین واقعه به‌سال ۹۲۵ هجری اتفاق افتاده است.

۱ـ مجالس‌النفائس صفحه ۱۴۱.

دکتر ذبیح‌الله صفا در بارهٔ اشعار امیدی تهرانی مینویسد[1]:
« از امیدی اشعار بسیار نمانده است[2] ولی همین مایه شعر نشان می‌دهد که او در شاعری زبردست بوده کلام منتخب و پاکیزه اونشان از اکثریت مطالعهٔ وی در اشعار فصحا می‌دهد ومثل اینست که او تا سخن را استادانه و استوار نمی‌یافت در شمارآثار خود نمی‌پذیرفت و همین امر خود می‌تواند دلیل خوبی برای قلت اشعار وی باشد. »
اکنون نمونه‌ای از آثار او:

برآن سرم که اگر همتم کند یاری
ز بار منت دو نان کنم سبکباری

اگر بکنج قناعت ز تشنگی میرم
به نیم قطره نجویم ز هیچکس یاری

شوم چوغنچه خشن‌پوش،چندهمچو گلم
بسرخ و زرد فریبد سپهر زنگاری

گرفتم آنکه در ایام قحط کنعان است
عزیز مصر قناعت چرا کشد خواری

درین سفر که بود راه دور و بارگران
چه یاریی طلبد مرد باری از یاری

سری که پربود از بار آرزو و هوس
اگر تهی نکنم آورد نگونساری

مرا ز نان جو خویش چهره کاهی به
که از شراب حریفان سفله گلناری

درین رباط دو در مشتری اهل هنر
چو نیست غیر فرومایگان بازاری

اگر بگرگ دهد همچویوسفم ز آن به
که ناکسی کندم در جهان خریداری

۱ـ تاریخ ادبیات درایران جلد چهارم صفحه ۴۲۹.
۲ـ هفده قصیده و سه غزل و پانزده رباعی و ساقی‌نامه.

اگر کنی ز برای یهود کناسی
وگر کنی ز برای مجوس[1] گلکاری

درین دو کار کریه آنقدر کراهت نیست
درین دوشغل خسیس آن مثابه دشواری

که در سلام فرومایگان صدر نشین
بروی سینه نهی دست و سر فرود آری

مذاق لذت آزادگی عجب نبود
اگر شناخته باشی پس از گرفتاری

که قدر قیمت ایام تندرستی را
توان شناختن اندر زمان بیماری

مسافران نه اقلیم عالم بالا
چو آمدند درین کهنه چار دیواری

گذاشتند متاع جهان و بگذشتند
تو نیز چون دگران بگذری و بگذاری

ز راه جاه قدم باز کش که این ره را
فراز و شیب فزونتر بود ز همواری

براه خضر قدم نه کزین ره تاریک
امید هست که سررشته‌یی بدست آری

ره مدینهٔ علم این رهست و این ره را
اگر ز پای درآیی ز دست نگذاری

***

رواق مدرسه گر سرنگون شود سهلست
قصور میکدهٔ عشق را مباد قصور

بنای مدرسه از جنس عالی و سافل
خراب گشت و خرابات همچنان معمور

۱ــ متأسفانه بدآموزیهای ناآگاهانه و اختلاف‌افکن در مورد زرتشتیان که سابقهٔ آن مربوط به قرنهای نخستین تعصب ومخالفت تازیان نسبت به‌ایرانیان است بی‌توجه و مطالعه در سیر ادوار تاریخ ایران بعد از اسلام همچنان ادامه یافته است.

بیا و نکتهٔ توحید بشنو از من مست
که آب میکده دارد خواص آتش طور
ز نور جام چو جام جمت شود روشن
گرت طهارت باطن کند شراب طهور
مرید پیر خرابات گشتم و شستم
به آب میکده دست دل از متاع غرور
طواف کعبه و میخانه کردم و دیدم
در آن مقام مصیبت در این نشیمن سور
ز کعبه پیر مغانم بصدر مصطبه برد
به یمن سعی لقدکان سعیکم مشکور

دیگر شاعران قرن نهم هجری

به غیر از شاعران معرفی شده در ورقهای پیش در قرن نهم هجری شاعران دیگر نیز میزیسته‌اند که فهرست اسامی آنان بشرح زیر درج میشود:

محمد پسر احمد پسر محمد جامی برادر بزرگتر نورالدین عبدالرحمن جامی که در علم ادوار و موسیقی دست داشته و شعر را نیکو میسروده است.

شهاب‌الدین علی ترشیزی متخلص به طوطی که از پزشکان معروف زمان خود بوده و در شعر نیز دست داشته است.

لطفی هروی که در سرودن شعر به‌زبان ترکی و فارسی مهارت داشته است.

مولانا سراج‌الدین بساطی سمرقندی که درآغاز شاعری حصیری تخلص می‌کرده و خواجه عصمت‌الله بخاری شاعر معروف تخلص «بساطی» به‌او داده است.

مولانا بدر شروانی که از مشاهیر شاعران آذربایجان بوده است.

مولانا بهاءالدین برندق بخاری متخلص به ندیمی که مردی‌خوش‌طبع

و هزال بوده و در دستگاه سلطان حسین بایقرا میزیسته است.

مولانا علی دردزد استرآبادی ازشاعران نامی مازندران و گیلان.

خواجه علی شهاب ترشیزی از شاعران معروف و دانشمند قرن نهم هجری است که با آذری مشاعره و مناظره داشته است.

مولانا سیمی نیشابوری از شاعران و خوشنویسان مشهور قرن نهم هجری است که درانشاء و ترسل و شعر و معما و نقاشی و ساختن کاغذ و مرکب و تذهیب نیز استاد بوده است.

مولانا بدخشی که در دستگاه الغ‌بیک در شهر سمرقند میزیسته است.

جنونی‌اندخودی از شاعران هزل‌سرای قرن نهم هجری است که در هرات میزیسته و امیر غیاث‌الدین سلطان حسین پسر فیروزشاه بدو معتقد بوده است.

ضیاءالدین‌یوسف امیری‌بدخشانی‌ازشاعران معروف ماوراءالنهر که در زمان شاهرخ تیموری میزیسته و او را مدح گفته است.

خواجه فخرالدین اوحدمستوفی سبزواری از دانشمندان و حکیمان است که در احکام نجوم و شعر و خط و استیفا و انشا و طب و تاریخ معروف بوده است.

درویش قاسمی تونی از غزل‌سرایان قرن نهم هجری.

صاحب شریفی بلخی که در طب و موسیقی دست داشته است و در شعر (شریفی) تخلص می کرده است.

خواجه منصور قرابوقهٔ طوسی که صاحب دیوان امیر محمد خدای‌داد بوده و در سال ۸۵۴ هجری در زندان امیر محمد زندگی را بدرود گفته است.

مولانا عبدالله طوسی که در زمان بابرسلطان میزیسته و درزمان سلطان حسین بایقرا به‌سال ۸۶۹ هجری در شیراز زندگی را بدرود گفته است.

امیر شرف‌الدین رضا سبزواری که از خاندان معروف سادات

عریضی بوده و در زمان سربداران به‌ویژه در دوره حکمرانی خواجه علی مؤید آخرین فرمانروا ی‌سربداران پدران او وزارت داشته‌اند.

حافظ حلوایی از معاریف شاعران زمان شاهرخ تیموری.

مولانا قنبری نیشابوری که در زمان سلطان بابر میزیسته است.

طاهر بخاری معروف به‌شیخ‌زاده، که‌در زمان سلطان‌بابر میزیسته و در سال ۸۶۹ هجری زندگی را بدرود گفته است.

ولی قلندر که در دستگاه محمد بایسنغر و بابر میرزا میزیسته است.

امیر یادگاربیک‌سیفی از امیران بزرگ دربار شاهرخ تیموری.

خواجه محمود برسهٔ نیشابوری که ده‌نامه بنام علاءالدوله میرزا سروده و در آن صنایع شعری بکار برده است.

امیر نظام‌الدین شیخ احمد سهیلی جغتایی معروف به شیخم‌سهیلی یا شیخم بیك از معاریف رجال قرن نهم‌هجری که بعد از امیر علیشیر نوایی معروف‌ترین و محترم‌ترین امیران دربار سلطان حسین بایقرا در هرات بوده و سهیلی تخلص می کرده است. وی در زبان ترکی و فارسی غزل را بسیار نیکو میسروده و در هر دو زبان دیوان غزلیات دارد.

خواجه افضل‌الدین محمود پسر ضیاءالدین محمد کرمانی از بزرگان و وزیران قرن نهم هجری که مستوفی دیوان سلطان حسین بایقرا و سپس وزارت او را برعهده داشته است. وی مرد نیکوکار و دانش‌پروری بوده و همیشه در کسب دانش و پرورش دانشمندان می کوشیده است در هرات مسجد جامع و مدرسه و خانقاه ساخته است و در شعر نیز دست داشته و غزل را نیکومیسروده است.

امیر حسین جلایر از امیرزادگان و شاعران نامی دربار سلطان حسین بایقرا که در شعر طفیلی تخلص می کرده است.

عزیزالله زاهدی متخلص به (عزیز) که منظومه‌ای شامل هزار بیت در سال ۸۱۰ هجری در معاشقات سروده و در آن تجنیس تام و

ایهام و صنایع دیگر را رعایت کرده و همهٔ بیت‌ها را ذوقافیتین سروده است.

امیرهمایون‌اسفراینی متخلص به (همایون) ازغزل‌سرایان‌معروف قرن نهم که دیوان غزلیات او در حدود دو هزار بیت موجود است.

مانی کاسه‌گر مازندرانی مشهدی غزل‌سرای نامی که در سال ۹۱۳ هجری در هرات بدست ازبکان کشته شده است. دیوان وی که دارای غزلهای نیکو می‌باشد در دست است.

مولانا نظام‌الدین استرآبادی از شاعران نامی قرن نهم هجری است وی سرودن‌شعر را بامعما آغاز کرد وبهمین جهت به‌نظام‌الدین معمایی معروف بود ولی در پایان عمر دست از این کار کشید و جز اشعاری که در مدح ائمه می گفت شعری نمی‌سرود و سرانجام در سال ۹۲۱ زندگی را بدرود گفت. گنشته‌ازقصایدوترجیعات، مثنوی بلقیس وسلیمان را نیز سروده است.

ریاضی ساوجی مهولاتی تربتی که فتوحات ابوالغازی سلطان حسین و سپس فتوحات شاه اسماعیل صفوی را به‌نظم آورده و درسال ۹۲۱ هجری زندگی را بدرود گفته است.

کمال‌الدین عبدالواسع نظامی باخرزی که در انشا و ترسل نیز مهارت کامل داشته است و ترسلی بنام پسران نظام‌الملك تألیف کرده است.

خواجه مسعود قمی که منصب قضا داشته و بهمین جهت به‌قاضی مسعود نیز معروف بوده است. وی منظومه‌ای در تاریخ سلطنت سلطان حسین در هرات سروده و نیز منظومهٔ یوسف و زلیخا و مناظره شمس و قمر و تیغ و قلم را سروده است.

درویش دهکی قزوینی از شاعران غزل‌سرای قرن نهم هجری است که در دستگاه سلطان یعقوب در آذربایجان بوده است.

الف ابدال بلخی اصفهانی، وی نخست مطیعی تخلص می کرده و سپس بنام خود ابدال‌تخلص کرده‌است. این شاعر در هزل و هجادست

داشته و در دستگاه سلطان یعقوب وسپس در دستگاه شاه اسماعیل صفوی بوده است.

مانی شیرازی از شاعران زمان شاه اسماعیل صفوی که در غزل سرایی مهارت داشته است.

حیدر کلیچه‌پز هروی از غزل‌سرایان اواخر قرن نهم هجری است که دیوانش نزدیك ده‌هزار بیت شعر دارد.

فضل‌الله جمالی دهلوی شاعر فارسی گوی قرن نهم هجری که گذشته از سفرنامه خود مثنوی‌های مصباح‌الارواح وشرح‌الواصلین ومرآت المعانی از اوست.

هم چنین از شاعران زیر باید نام برد:

ضیایی اردوبادی ـ درویش حسامی قراکولی خوارزمی ـ میرم سیاهرودی ـ محوی بسطامی ـ محیی‌لاری ـ مهدی استرآبادی ـ شهاب‌الدین امیر سیدعبدالله‌برزش‌آبادی مشهدی‌مؤلف رسالهٔ کمالیه ـ شیخ رشیدالدین محمد بیدآوازی ـ مولانا جلال‌الدین محمد آگهی قاینی ـ خواجه ابوالوفاخوارزمی که چند رساله در تصوف ورساله‌ای در موسیقی تألیف کرده است ـ سید قطب‌الدین میر حاج گنابدی متخلص به‌انسی ـ محبوبعلی‌حکیمی‌طبسی ـ باباعلیشاه ملقب به‌ابدال ـ شیخزاده فدایی لاهیجی‌پسر اسیری‌لاهیجی ـ شیخ‌عمادالدین فضل‌الله بن علاءالدین علی‌برزش‌آبادی طوسی‌نویسنده شرحی برلوایح‌جامی ـ میرقوام‌الدین نصرالله‌قوامی خوافی‌مؤلف جنون‌المجانین درتصوف ـ خواجه مؤید مهنوی ـ خواجه ناصرالدین ابونصر مهنوی ـ امیر سیداحمد لاله ـ انوری هروی ـ سیدافضل موسوی هروی ـ درویش باباعلی خوشمردان سبزواری ـ مولانا یوسف بدیعی اندجانی مؤلف رساله‌ای در معما ـ مولانا برهان‌الدین عطاءالله رازی هروی ـ امیر برهان‌الدین عطاءالله‌نیشابوری‌مؤلف‌رساله‌ای‌درقافیه‌وصنایع شعری ـ خواجه علاءالدین علی باخرزی متخلص به‌صانعی ـ سید شریف معمایی که منظومه‌های افکارالشریف و الفیة‌الشریف و مجمع‌القواعد و رسالهٔ

شریفیه و تحفة‌الشریف و ایهام‌الشریف سروده است ـ میر مخدوم نیشابوری ـ حافظ تاج‌الدین حسن استرآبادی سنایی دامغانی صدر الحفاظ ـ شریف شیرازی مؤلف کتاب بیان‌الواقع ـ برهان‌الدین عبدالله ختلانی مؤلف کتاب کشف‌الحجاب در تصوف ـ کمال‌الدین مسعود شروانی ـ شمس‌الدین محمد بخاری معمائی ـ درویش‌منصور سبزواری مؤلف دو رساله در علم عروض ـ ابوسعید نسیمی حسینی شیرازی ـ نظام پسر رضی نقاش، شاعر و هنرمند و خوشنویس که تاج‌المآثر حسن نظامی در تاریخ هندوستان را بخط خوش نوشته است ـ حاج نورالدین محمد کازرونی صوفی متخلص به‌نوری ـ خواجه یوسف برهان حاجی از بازماندگان شیخ‌الاسلام احمد جام که در شعر و موسیقی دست داشته است ـ مولانا شهیدی قمی ـ میر علی حسینی هروی خطاط ازشاعران و خوشنویسان ـ شیخ عبدالله‌شبستری از فرزندان شیخ محمود شبستری ناظم مثنوی شمع و پروانه و مؤلف رساله‌ای در معما ـ بی‌نشان‌ازنسوان ـ حکیم ترمذی ـ اردشیر پسر معاذی تبریزی ـ مولانا جلال کرمانی‌شاعروخوشنویس ـ کمال‌الدین جعفر خطاط تبریزی شاعر و خوشنویس ـ حامدی اصفهانی ـ مولانا شمس‌الدین بردعی متخلص به‌حمدی معروف به‌ملازاده و بردعی‌زاده ـ مهری از نسوان.

نویسندگان قرن نهم هجری

حافظ ابرو

شهاب‌الدین عبدالله پسر لطف‌الله پسر عبدالرشید بهدادینی خوافی معروف به حافظ ابرو یکی از بزرگترین مورخان ایران ویکی از معروفترین تاریخ نویسان قرن نهم هجری است. اصلش از بهدادین خواف بود. تربیت و تحصیلش در همدان صورت گرفت و ازدوران جوانی درشمار دبیران امیرتیمور گورکان درآمد ودرلشکر کشی‌های تیمور همراه او بود، سپس وارد دربار شاهزادگان تیموری شد و از مقربان مخصوص شاهرخ تیموری گردید. حافظ ابرو نخست تاریخ وی‌راتا سال ۸۱۶ هجری نوشت، درسال ۸۱۷ هجری شاهرخ او را مأمور کرد که کتابهایی در تاریخ و جغرافیای ایران بنویسد و وی آن را در دو مجلد (جغرافیای حافظ ابرو) تألیف کرد مجلد اول این کتاب در شرح ممالک ربع‌مسکون و دریاها و رودها و کوهها و بیابانهاست و بعد از فراغ از شرح همهٔ «دریاها» در آن به ذکر حکام و پادشاهان فارس و کرمان توجه شده است.

مجلد دوم این کتاب‌حاوی اطلاعاتی در بارهٔ خراسان وحکام و پادشاهان آنجاست از ابتداء فتح سپاهیان عرب تا دوران تیمور و حوادث دوران سلطنت شاهرخ تیموری تا سال ۸۲۳ هجری.

پس ازاین همهٔ اوقات‌اوصرف تحقیقات‌تاریخی شد ویک سلسله

کتابهای مهم از خود بجای گذاشت و سرانجام در سال ۸۳٤ هجری در زنجان زندگی را بدرود گفت و درهمان شهر بخاك سپرده شد.

حافظ ابرو نخست از سوی شاهرخ مأمور شد کتابهای کامل در تاریخ از آغاز خلقت تا زمان خود بنویسد واو کتابهای معتبری را که پیش از آن زمان نوشته بودند مورد مطالعه قرار داد و نواقص آنها را از خود نوشت بدین گونه که نخست ترجمه تاریخ طبری از ابوعلی بلعمی را گذاشت و سپس ترجمه تاریخ یمینی و تاریخ بیهقی و سلجوقنامه و پس از آن جامع‌التواریخ تألیف رشیدالدین فضل‌الله همدانی و سپس ظفرنامه تالیف نظام‌الدین شامی را در ان جا داد و برای تکمیل این مجموعه‌ها کتابهای زیر را تألیف کرد:

ذیل تاریخ طبری از مقتدر تا معتصم- تاریخ آل کرت- تاریخ طغا تیمور - تاریخ امیر ولی‌بن‌شاه علی هندو- تاریخ سربداران[1]- تاریخ امیر ارغون‌شاه ذیل جامع‌التواریخ رشیدی تا وقایع سال ۷۰۶ هجری- تاریخ آل مظفر ذیل ظفرنامه نظام شامی اتمام در سال ۸۱٤ هجری- تاریخ شاهرخ تا وقایع سال ۸۹۱هجری. این سلسله کتابها روی‌هم‌رفته بنام مجموعه حافظ ابرومعروف است و شامل تاریخ‌جهان از آغاز آفرینش تا سال ۸۱۹ هجری می‌باشد.

حافظ ابرو از مورخان‌مورد اعتمادو معروف دوران تیموری‌است که بدقت در ضبط وقایع وصحت گفتار مشهور است. مهمترین اثر او مجمع‌التواریخ سلطانی است در چهار مجلد که یك تاریخ عمومی است و «زبدة‌التواریخ» که‌مجلدچهارم‌از همین کتاب است غالباً با اسم کلی آن اشتباه میشود. سه مجلد اول مجمع‌التواریخ شامل وقایع تاریخی از ابتدای خلقت تا زمان ایلخانان مغول و مجلد چهارم از مرگ سلطان ابوسعید (۷۳٦ هجری) تا وقایع سال ۸۳۰ هجری است. این کتاب را حافظابرو بنام شاهزاده بایسنغر میرزا پسر شاهرخ تدوین کرده است.

۱- متأسفانه این کتاب در قرنهای بعد مفقود شده است.

شرف‌الدین علی یزدی

شرف‌الدین علی پسر شمس‌الدین علی یزدی از تاریخ‌نویسان مشهور قرن نهم هجری است. وی پس‌از آنکه در یزد مقامات‌مختلف داشت در دربار شاهرخ و به‌ویژه در دستگاه پسرش ابراهیم سلطان مقام مهمی یافت و پس از مرگ ابراهیم سلطان در سال ۷۳۸ هجری مداح خاص یونس‌خان از خوانین مغول بوده است و سپس در سال ۸۴۶ هجری که میرزا سلطان محمد حکمران عراق‌عجم شد او را از یزد به‌قم نزد خود خواند و سمت ندیمی خود را به‌او داد و چون درسال ۸۵۰ هجری بنای سرکشی را گذاشت شاهرخ نسبت به‌او بدگمان بود و می‌پنداشت که وی محرک آن سرکشی شده و چون در جنگ‌دستگیر شد و شاهرخ میخواست او را بکشد میرزا عبداللطیف پسر الغ‌بیک از وی شفاعت کرد و او را با خود به‌سمرقند برد و چون سلطان محمد پس از مرگ شاهرخ برخراسان استیلا یافت در سال ۸۵۳ هجری وی را رخصت داد که به‌یزد باز گردد و او در تفت یزد ساکن شد و هم‌در آنجا به‌سال ۸۵۸ هجری زندگی را بدرود گفت و در مدرسه شرفیه که از بناهای وی بود نزدیک مسجد جامع محلهٔ‌میر چماق در کنار مزار پدرش مدفون گردید.

شرف‌الدین علی یزدی از دانشمندان متبحر زمان خود بوده و در بسیاری از فنون متداول زمان دست داشته و تألیف‌هایی از او مانده است که مهمترین و رایج‌ترین آنها ظفرنامه تیموری است و آن را در سال ۸۲۸ هجری در شیراز بنابردستور ابراهیم سلطان در زمانی که در دستگاه او بوده بپایان رسانده و چهارسال در تألیف آن مشغول بوده و اطلاعات‌خودرا ازظفرنامه‌نظامی‌شامی‌ومطالبی که روزنامه‌چیان زمان تیمور گرد آورده بودند و از خزانه گرفته و آنچه از پیران سالخورده شنیده فراهم کرده است و چون جامع‌ترین کتابهای تاریخ تیمور است رایج‌ترین کتاب دراین زمینه بشمار میرود. چندی پس‌از

تألیف این کتاب مقدمه‌ای در شرح قبایل ترك و مغول و به‌اصطلاح آن زمان الوس جغتای یعنی انساب جغتای و احوال الوس برآن کتاب نوشته که به تاریخ جهانگیر یا مقدمه ظفرنامه معروف شده و بجز آن وی را تألیف‌های دیگر بشرح زیر است:

حلل مطرز در فن معما و لغز که در کتاب دیگری آنرا خلاصه کرده و منتخبی از آن فراهم کرده است- شرح قصیدهٔ برده شرف‌الدین بوصیری ـ تحفة الفقیر و هدیة‌الحقیر مجموعه از اشعار فارسی و عربی ـ کنه‌المراد فی علم‌الوفق‌والاعداد در ارثماطیقی ـ رسالهٔ حساب عقدانامل ـ حقایق‌التهلیل مقدمه بر دیوان حافظ ـ کتاب اسطرلاب ـ منشات ـ شرف‌الدین علی در شعر فارسی نیز دست داشته و «شرف» تخلص می کرده، دیوان او باقی است و نیز منظومه‌ای به‌بحر متقارب در فتوحات تیمور سروده که به تیمورنامه معروف است.

فصیح‌الدین احمد خوافی

فصیح‌الدین احمد پسر محمد فصیح خوافی از رجال معروف قرن نهم و از مورخان مشهور و مورد اعتماد دوران تیموری است، خاندانش از اهل (روی) خواف بودند و بهمین سبب او خود را به دفعات در ضمن حوادث مختلف (فصیح‌الخوافی) معرفی نموده ولی در روضات‌الجنات فی‌اوصاف مدینه‌هرات نام‌وی‌ضمن فهرست‌بزرگان منسوب به‌خواف (فصیح‌رویی) آمده است.

وی در جمادی‌الاولی سال ۷۷۷ هجری در هرات متولد شد واز کارگزاران دربار شاهرخ و بایسنغر بود از سال ۸۱۸ تا سال ۸۳۶ هجری فصیح احمد خوافی عهده‌دار مقامات بلند در دستگاه شاهرخ بهادر و پسرش بایسنغر بود و در این سال اخیر مورد غضب شاهرخ و همسرش گوهرشاد آغا ملکه معروف و بانی‌مسجد گوهرشاد مشهدقرار گرفت و بهمین جهت چندی مقید و محبوس بود تا سرانجام به‌سال ۸۴۵ هجری از بند خلاص یافت و به‌شرف‌ملازمت پادشاه رسید.

بعد از سال ۸۴۵ هجری از فصیح احمد خوافی که در این وقت ۸۸ ساله بود خبری نیست و بعید نیست که فوت او هم نزدیک به‌همین سال اتفاق افتاده باشدزیرا کتابش (مجمل‌فصیحی) به‌همین خبر تشرف او بخدمت سلطان تمام شده و بعید است که او فرصتی بیش از این می‌داشت و از تکمیل سالنامه خود دریغ مینمود. به‌ویژه که هنوز میتوانست با پنج سال آخر از دوره سلطنت شاهرخ تیموری که پر از وقایع مهم بوده است مصادف و معاصر باشد.[۱]

بهرحال فصیح احمد خوافی مؤلف کتاب بسیار سودمندی است در تاریخ که وقایع را سال به‌سال از آغاز هجرت تا سال ۸۴۵ هجری نوشته و «مجمل فصیحی» نام گذاشته است.

در ضمن وی شاعر نیز بوده و «فصیح» تخلص می کرده است.

روش فصیح در تألیف مجمل فصیحی آنست که هر خبر را با کمترین کلمات و به‌کوتاهترین صورت در ضمن وقایع هرسال ضبط کند و بنابراین عبارات منشیانه در آن بسیار کم و نادر است. این کتاب از حیث جمع‌آوری‌اخبار واشتمال بر اطلاعات کثیر و سهولت دریافتن آنها، اثری بسیار قابل استفاده و اهمیت است. نثر کتاب همه‌جا ساده و موجز و گاه، خاصه در مورد لزوم همراه با شعرهای پارسی و تازی است و تنها دیباچه آن نثر منشیانه متوسطی دارد.

حسین واعظ کاشفی

معین‌الدین یا کمال‌الدین حسین‌پسر علی کاشفی سبزواری‌بیهقی واعظ مشهور به «ملاحسین کاشفی» از دانشمندان و مؤلفان پرکار قرن نهم و آغازقرن‌دهم هجری است که وسعت اطلاعات و توانائی زیادش در تألیف و تصنیف وی را در شمارنویسندگان مشهور فارسی درآورد و فرصت آن داد تا آثار متعدد و متنوعی از خود بیادگار گذارد.

۱ــ تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا جلد چهارم صفحه ۴۹۶.

ولادتش در اواسط نیمه اول قرن هشتم هجری در سبزوار، ناحیهٔ بیهق اتفاق افتاد و اوایل عمر و بخشی‌از دوران جوانی را هم در آن شهر بسر برد و به‌وعظ و تذکیر مشغول بود و چون بانگی خوش و گیرنده و گفتاری فریبنده و حافظهٔ سرشار و دانش بسیار داشت درفن خود معروف شد ومجالس ذکر و موعظهٔ او بسیاری از مردم را بخود جلب میکرد. پس از چندی ازسبزوار عازم سفر شد و به نیشابور و از آنجا به‌مشهدرفت و درسال ۸۶۰ هجری که درمشهد بودشبی‌سعدالدین کاشغری عارف مشهور را که در هرات میزیست بخواب دید که او را بخود میخواند بهمین جهت به‌جستجوی او پرداخت تا اینکه کاروانی از هرات رسید و پرسید معلوم شد که در همان زمان در روز چهارشنبه هفتم جمادی‌الاخر سال ۸۶۰ هجری زندگی را بدرود گفته است. بعد از این واقعه کاشفی به‌هرات رفت و در سر خاك سعدالدین کاشغری به‌دیدار عبدالرحمن جامی شاعر و نویسندهٔ معروف آن زمان رسید و به راهنمائی‌جامی درسلك‌طریقه‌نقشبندی‌درآمد.وی همچنان درهرات به‌ذکر موعظه مشغول بود و با شاهزادگان تیموری به‌ویژه سلطان حسین میرزا و میرعلیشیر مربوط شد و به دعوت ایشان کتابها نوشته است ولی بیشتر با ابوالمحسن میرزا پسر سلطان حسین مربوط بوده و برخی از کتابهای خود را برای او نوشته و بدینگونه چندین سال در شهر هرات زیسته و هر بامداد آدینه در دارالسیادهٔ سلطانی و پس از نماز آدینه در جامع علیشیر و هر سه شنبه‌در مدرسهٔ سلطانی و هر چهارشنبه در سر خاك خواجه ابوالولید احمد وعظ میکرده و چندی نیز در حظیره سلطان احمد میرزا مجلس وعظ داشته است و سرانجام در سال ۹۱۰ هجری در هرات درگذشته است.

حسین واعظ کاشفی دانشمند بسیار پر کاری بود و چون درفنون مختلف دست داشته در بسیاری از آنها کتابهانوشته و بعلت تسلطدر زبان فارسی وتازی‌زیاد نویسنده‌وشاعر خوبی‌بوده ودر شعر «کاشفی» تخلص می کرده است. تألیف‌های عمده او بدین قرار است:

جواهر التفسیر لتحفة الامیر برای میر علیشیر نوایی نوشته و مجلد نخست آنرا تا سوره آل عمران در سال ۸۹۰ هجری بپایان رسانده و در سال ۸۹۲ هجری به‌تألیف مجلد دوم آن آغاز کرده ولی بپایان نرسانده است ـ جامع‌الستین در تفسیر سورهٔ یوسف به تازی در شصت فصل ـ مختصر الجواهر در تفسیر فارسی که‌خلاصه‌ای از همان جواهر التفسیر است ـ مواهب علیه در تفسیر به فارسی که بنام تفسیر حسینی معروف است و آنرا نیز برای‌علیشیر نوایی پرداخته و درمحرم سال ۸۹۷ هجری به تألیف آن آغاز کرده و در شوال سال ۸۹۹ هجری بپایان رسانده ـ روضة‌الشهداء که معروفترین کتاب فارسی در واقعه کربلاست و چون مدتهای مدید آن را برسرمنبر میخواندند اصطلاح «روضه‌خوان» و «روضه‌خوانی» از نام همین کتاب آمده و آن را در سال ۹۰۸ هجری بنام میرزا مرشدالدین عبدالله نوهٔ دختری سلطان حسین میرزا نوشته ـ شرح مثنوی که آن را در هرات بپایان رسانده‌ ـ لباب معنوی فی انتخاب مثنوی ـ لب لباب مثنوی که انتخاب دیگری از مثنوی مولوی است و روز شنبه آخر ماه رمضان سال ۸۷۵ هجری بپایان رسانده است ـ اخلاق‌المحسنین معروف به اخلاق محسنی که یکی از رایج‌ترین کتابهای اوست وبنام ابوالمحسن‌میرزا در سال ۹۰۰ هجری بپایان رسانده است ـ مخزن‌الانشأ که برای سلطان حسین و علیشیر در جمعه ۹ ذیحجه سال ۹۰۷ هجری بپایان رسانده است ـ صحیفه شاهی که کتاب دیگری است در انشاء و آنرا به جدول نوشته و در جمادی‌الاخر سال ۹۰۷ هجری برای ابوالمحسن میرزا بپایان رسانده ـ انوار سهیلی که تهذیبی از کلیله ودمنه است و بنام شیخم احمد سهیلی از امیران و شاعران دربار سلطان حسین نوشته است وآن نیز از تألیف‌های معروف اوست ـ اسرار قاسمی در سحر و طلسمات و کیمیا که در سال ۹۰۷ هجری نوشته و پسرش فخرالدین علی آن را خلاصه کرده است. لوایح القمر در احکام ماه که در سال ۸۷۸هجری بنام شمس‌الدین محمد بپایان رسانده ـ میامن‌المشتری در احکام

مشتری ـ سواطع‌المریخ در احکام مریخ ـ لوامع‌الشمس در احکام خورشید ـ مناهج‌الزهره در احکام زهره ـ منایح عطارد در احکام عطارد ـ مواهب الزحل در احکام زحل که در سال ۹۱۰ هجری بپایان رسیده است ـ مرصدالانسی فی استخراج اسماء الله‌الحسنی ـ رسالة العلویه که‌برای شیخ‌نصیرالدین‌عبیدالله‌نقشبندی‌نوشته ـ تحفةالعلیه ـ رساله در علم اعداد ـ بدایع‌الافکار فی صنایع‌الاشعار در بیان اقسام صناعات شعری و بدیع ـ رساله در اورادوادعیه ـ رساله حاتمیه در حکایتهای راجع به‌حاتم‌طائی که بنام سلطان حسین‌میرزا در سال ۸۹۱ هجری بپایان رسانده است ـ رسالةالعلیه فی‌احادیث‌النبویه شامل چهل حدیث ـ اختیارات نجوم ـ فیض‌النوال فی بیان الزوال ـ مفاتیح الکنوز در کیمیا شامل بیست رساله از حکما ـ میامن‌الاکتساب فی قواعدالاحتساب ـ آیینهٔ سکندری در حساب ـ مرآت‌الصفا فی صفات المصطفی ـ فتوت‌نامهٔ سلطانی در آیین فتوت ـ تحفةلصلوة در ادعیهٔ روزانه که در رمضان سال ۸۹۹ هجری بپایان‌رسانده است ـ مالابدمنه فی‌المذهب ـ منهاج‌الولایه در شرح خطب نهج‌البلاغه.

حسین واعظ کاشفی پسری‌داشته‌است بنام فخرالدین علی‌متخلص به «صفی» و دختر خواجه اکبرمعروف به خواجه کلان پسر سعدالدین کاشغری‌را در سال ۹۰۴ هجری پدرش برای او گرفته و دختر دیگر، زن عبدالرحمن جامی بوده، و فخرالدین علی نیز مانند پدر در هرات میزیسته و از پیروان طریقهٔ نقشبندی بوده و در سال ۹۳۹ هجری زندگی را بدرود گفته است، وی گذشته از تلخیص کتاب اسرارقاسمی پدرش تألیف‌هائی دارد که از آن جمله رشحات عین‌الحیوة است که در احوال مشایخ نقشبندیه نوشته و در سال ۹۰۹ هجری بپایان رسانده و لطایف‌الطوایف در حکایات که در سال ۹۳۹ هجری تألیف کرده و حرزالامان من فتن‌الزمان در خواص و منافع حروف و اسرارقرآن و نیز مثنویی بنام محمود وایاز سروده است.

ابن‌معین ابرقوهی

خسرو پسر عابد ابرقوهی معروف به‌ابن‌معین از تاریخ‌نویسان قرن نهم هجری است، وی که درزمان‌تیمور و سلطان محمد بهادرخان میزیسته مؤلف کتابی است بنام فردوس‌التواریخ که در سال ۸۰۸ هجری بپایان رسانده است و سپس در سال ۸۱۵ هجری که در فارس دردستگاه اسکندر پسر عمر شیخ بوده آن را تکمیل کرده است. وی شاعر نیز بوده و آثار دیگر در نظم دارد که از آن جمله: منظومهٔ هادی‌الاسرار و طب منظوم و فرس نامهٔ منظوم و کتابی به‌نظم و نثر بنام شامل و کامل و کتابی دراخلاق و تیمورنامه در تاریخ فتح‌اصفهان و کتابی در ضوابط طب ومو و سر نامه در هزل و منظومه‌ای بنام ده‌دیوان.

میرخواند

سید محمد پسر امیربرهان‌الدین خاوند پسر شاه کمال‌الدین محمود بلخی معروف به میرخواند یا میرخوند در شمار بزرگترین مورخان قرن نهم هجری است. وی در عهد تیموری میزیسته و از رجال معروف آن دوره است. خاندان میرخواند از سادات‌حسینی واز خاندان خاوند سیداجل بخاری بودکه‌در ماوراء النهرشهرت واحترام بسیار داشت و سلسله آبا و اجداد او به زیدبن‌علی بن حسین (ع) می‌کشید که پیشوای فرقه زیدیه است[1] پدر میرخواند یعنی سیدبرهان‌الدین خاوندشاه از بخارا به‌بلخ هجرت کرد. میرخواند در آن شهر بسال ۸۳۷ هجری متولد شد و در جوانی به‌هرات رفت، میرعلیشیر نوایی در تربیت او که پدر خود رادر کودکی از دست داده بودکوشید و وی را بسیار عزیز میداشت.

۱ـ برای آگاهی درباره زیدیان به‌جنبش زیدیه در ایران تألیف عبدالرفیع حققت (رفیع) از انتشارات آزاداندیشان مراجعه شود.

میرخواند با وجود فضل و شهرتی که در ادب و انشاء داشت و با همه تقربی که در نزد امیر علیشیر و دیگر رجال درگاه سلطان حسین بایقرا حاصل کرده بود، به‌مشاغل دیوانی روی نیاورد و در خانقاه خلاصیه که آن امیر در هرات برنهر جبل ساخته بود سکونت کرد و همانجا در دوم ذی‌قعده سال ۹۰۳ هجری در ٦٦ سالگی زندگی را بدرود گفت و در مزار شیخ بهاءالدین که پیر و مراد پدرش بود بخاك سپرده شد.

اثر معروف میرخواند کتاب تاریخ «روضةالصفا فی‌سیرةالانبیاء والملوك والخلفا» است که مؤلف آن را بنام امیر علیشیر پرداخته و نام او را در آغاز وانجام هر مجلد باذکر القاب‌واوصاف آورده است میرخواند طرح این کتاب را در هفت مجلد افگنده بود ولی‌همچنانکه در پایان مجلد ششم نوشته، بیماریش (کلیه و کبد) در اثناء اتمام آن مجلد به‌صعوبت انجامیده بود و با این حال میرخواند از تعقیب کار خود دست برنداشت و با شروع جلد هفتم که در تتمه احوال سلطان ابوالغازی حسین بایقرا بود کار خود را ادامه داد ولی شدت مرض مانع پیشرفتش شد و از این روی نوادهٔ او غیاث‌الدین خواندمیر آن کتاب را به‌اتمام رسانید و تا وقایع سال ۹۲۹ هجری پیش رفت.

روضةالصفا ضمیمه‌یی دارد در ذکرعجایب عالم وبعضی‌اطلاعات جغرافیایی و نیز شرحی مبسوط دربارهٔ دارالسلطنهٔ هرات که آنهم بدستور و بنام امیرعلیشیر فراهم آمد و بعضی اطلاعات جغرافیایی سودمند از آن حاصل میشود.

میرخواند در جمع‌آوری این تاریخ مفصل که تاریخ جهان را از آغاز تا زمان خود رسانده است از آثار مختلف عربی و فارسی که پیش از او در ذکر احوال انبیا و خلفا و پادشاهان و عالمان و حکیمان و ملل و نحل تألیف شده بود استفاده کرده و نام آنها را در دیباچهٔ کتاب و یا در ضمن اخبار آورده است. نثر میرخواند در این کتاب روان و پخته و از جملهٔ منشآت خوب اواخر عهد تیموری است

و کتابش بعد از اشتمال بر اخبار کثیر که از ماخذهای گوناگون فراهم آمده بسیار قابل توجه است. تذکر این مطلب لازم است که رضاقلی خان هدایت ادیب معروف قرن سیزدهم هجری ذیلی بر روضةالصفای میرخواند در سه مجلد نوشته و تاریخ حوادث بعد از تیموریان تا زمان خود را بر آن افزوده وبنام ناصرالدین شاه قاجار «روضةالصفای ناصری» نامیده است.

پیرجمالی

جمال‌الدین فضل‌الله احمد اردستانی معروف به پیرجمالی یا جمالی از عارفان نویسنده قرن نهم هجری است، وی مؤسس طریقهٔ معروفی است در تصوف که بنام او به‌طریقهٔ پیرجمالیه معروف بوده است. سال‌مرگ او را ۸۷۹ هجری ثبت کرده‌اند. این عارف پرکار دارای کتابهای بسیار به‌نظم و نثر فارسی است که فهرست آنها بشرح زیر است:

بیان‌الحقایق فی احوال سیدالمرسلین یا حقایق احوال‌المصطفی سال ۸۶۸ هجری بپایان‌رسانده است ۲ـ احکام‌المحبین ۳ـ نهایةالحکمه ۴ـ بدایةالمحبه ۵ـ هدایت‌المعرفه ۶ـ فتح‌الابواب که در آخر جمادی الاخر سال ۸۷۳ هجری بپایان رسانده است ۷ـ شرح‌الواصلین که در سال ۸۷۶ هجری تمام کرده‌است ـ منظومهٔ شرح‌الکنوز و کشف‌الرموز که مثنوی بزرگی است شامل هفت منظومه: ۱ـ مصباح‌الارواح که در روح‌القدس ـ مرآت‌الافراد مجموعهٔ ۴۹ رساله کوچك او ـ منظومهٔ روح‌القدس ـ تنبیه الغافلین‌نظم ونثر ـ منظ ومهٔ محبوب الصدیقین دیوان قصاید و غزلیات و رباعیات و غیره ـ مصباح‌الارواح که درسال ۸۶۸ هجری بپایان رسانده است ـ شرح‌الواصلین ـ منظومهٔ مهر قلوب ـ قدرت نامه ـ نصرت نامه ـ فرصت نامه ـ مرآت‌الحبیب رباعیات در شرح منظومهٔ صفوت اهل‌التحقیق افضل‌الدین کاشانی ـ

منظومه مهرافروز و آفتات ظلمت‌سوز ـ کنزالدقایق و میزان‌الحقایق ـ کشف‌الارواح یا یوسف و زلیخا در تفسیر سورهٔ یوسف ـ مدح‌الفقر ـ معلومات اسرارالقلوب و مفهومات انوارالقلوب ـ فتح‌الابواب و حقیقةالاداب در تصوف ـ مکاتیب.

اصیل‌الدین دشتکی شیرازی واعظ

امیر سیداصیل‌الدین ابو المفاخر عبدالله پسر عبدالرحمن پسر عبداللطیف حسینی دشتکی شیرازی شافعی هروی معروف به‌اصیل‌الدین واعظ از نویسندگان مشهور قرن نهم هجری است. وی از خاندان بسیار معروف سادات دشتکی شیراز است که از شیراز به‌هرات رفته و در آن شهر ساکن شده و بهمین جهت به‌هروی نیز معروف گردیده است. سید اصیل‌الدین دشتکی شیرازی در علوم متداول زمان خود مهارت داشته و واعظ معروفی نیز بوده و هفته‌ای یکبار در مدرسه گوهرشاد آغا در خیابان هرات وعظ می کرده است. سرانجام درسال ۸۸۳ هجری زندگی را بدرود گفته و نزدیك مدرسه گوهرشاد آغا بخاك سپرده شده است. آثار او را بشرح زیر نوشته‌اند:

رسالهٔ مزارات شیراز ـ کتاب المجتبی فی سیرةالمصطفی ـ کتاب من المجتبی فی سیرة المصطفی که خلاصه ای از همان کتاب قبلی است و در سال ۸۳۰ هجری برای جمال‌الدین ابراهیم معروف به ابی کالیجار وزیر بپایان رسانده ـ درج‌الدرر و درج‌الغرر فی‌بیان میلاد سیدالبشر که‌خلاصهٔ دیگری از آن کتاب است و در سال ۸۶۰ هجری بپایان رسانده ـ ترجمهٔ فارسی عمدةالحص بنام غرفةالحص در ادعیه واوراد که مجلد نخست آنرا در هرات بسال ۸۳۷ هجری بپایان آورده ـ معراج‌الاعمال در اوراد و عبادات ـ مقصدالاقبال السلطانیه و مرصدالاعمال الخاقانیه در مزارات هرات که در سال ۸۴۶ هجری تألیف کرده است.

معین‌الدین فراهی

معین‌الدین پسر شرف‌الدین حاج محمد فراهی از نویسندگان مشهور قرن نهم هجری است. وی از بزرگان هرات بود و در سال ۹۰۰ هجری بجای عمویش نظام‌الدین محمد قاضی آن شهر شد ولی بیش از یکسال در آن مقام نماند و در سال ۹۱۰ یا ۹۱۶ هجری زندگی را بدرود گفت.

معین‌الدین فراهی از وعاظ معروف زمان خود بوده و همه عمر را در راه کسب دانش بکار برده و هر آدینه در مسجد بزرگ هرات درس حکمت میداده است. تألیف‌های بیسار داشته از آن جمله: بحرالدرر در تفسیر و روضةالواعظین ومعارج‌النبوه فی مدارج‌الفتوه در تاریخ رسول که در ربیع‌الاول سال ۸۹۱ هجری بپایان رسانده است. و نیز کتابی بنام تاریخ موسوی در احوال موسی پیغمبر در سال ۹۰۴ هجری نوشته است و کتاب معروفی دارد بنام احسن‌القصص در قصه یوسف و زلیخا که از روی روایات قرآن نوشته است ـ معراج‌النبوه و شرایف‌الاوقات و قصص‌التنزیل و مجالس مرتبه در تذکیر وحدایق الحقایق فی کشف اسرارالدقایق در تفسیر و تفسیر سورهٔ فاتحه و روضةالواعظین. وی شعر نیز میسروده و در شعر «معینی» و «معین» و «معین‌مسکین» تخلص می کرده است.

محمد الغبیك

محمد طراغای ملقب به‌الغبیك پسر شاهرخ تیموری یکی از دانشوران بنام قرن نهم هجری است. الغبیك‌نه‌تنها یکی از فاضل‌ترین پادشاهان سلسله تیموری است بلکه یکی از دانشمندترین کسانی است که در ایران به‌پادشاهی رسیده‌اند. وی درسال ۷۹۶ هجری درسلطانیه متولد شد و در سال ۸۱۲ هجری به‌حکمرانی سمرقند منصوب گردید و در روز ۲۵ ذیحجه سال ۸۵۰ هجری پس از مرگ پدر به‌پادشاهی رسیدو در روز دهم رمضان سال ۸۵۳ هجری پسرش عبدالطیف او

را کشت و بجای وی به‌سلطنت نشست.

محمد الغ بیک در فنون مختلف زمان خود احاطه داشته، به‌ویژه در تاریخ و ریاضیات و نجوم مسلط بوده است و بهمین جهت از پرورش دانشمندان و فراهم آوردن وسایل ترقیات علمی هیچ دریغ نمی کرده و دانشمندان بزرگ زمان همه از او متنعم می‌شده‌اند، مهمترین کاری که در راه دانش کرد اینست که در سال ۸۴۱ هجری در شمال شرقی سمرقند رصدخانه‌ای ساخت و همهٔ عالمان نجوم را در آنجا گردآورد و زیج جدیدی که بنام زیج الغ‌بیك معروف است به دستیاری غیاث‌الدین جمشید کاشانی و صلاح‌الدین موسی معروف به قاضی‌زادهٔ رومی متوفی به‌سال ۸۱۵ هجری ساکن سمرقند و زین‌الدین یا علاء الدین علی پسر محمد قوشچی معروف به‌ملاعلی قوشچی و معین‌الدین کاشانی خواهرزادهٔ غیاث‌الدین جمشید که او را برای همین کار از کاشان خواسته بود و جلال‌الدین، اسطرلابی ترتیب‌دادند وخود کتابی دربارهٔ این زیج نوشته که به‌زیج الغ‌بیك‌معروف است و رایج‌ترین کتاب این فن بشمارمیرود وبهمین‌جهت‌زیج اورا کامل‌ترین زیجها دانسته‌اند. دیگر تألیف‌های او کتابی است بنام: «الواس‌اربعهٔ چنگیزی» در وصف طوایف مغول و نیز کتاب: «شجرة‌الترك» که آن را بعضی به‌عبدالمقتدر متوفی به‌سال ۸۳۱ هجری نسبت میدهند.

کمال‌الدین حسین خوارزمی کبروی

شیخ امام کمال‌الدین حسین‌پسر حسن کاشانی خوارزمی کبروی از نویسندگان عارف قرن نهم هجری است. وی از کاشان ماوراءالنهر بوده و در خوارزم میزیسته و از مریدان خاص خواجه ابوالوفای خوارزمی عارف مشهور آن زمان بوده است نسب او به‌شیخ نجم‌الدین کبری عارف مشهور قرن ششم هجری میرسیده وبهمین‌جهت به‌کبروی یا کبرایی معروف بوده است بطوریکه نوشته‌اند در سال ۸۴۰ هجری در فتنه ازبکان در خوارزم کشته شده است.

کمال‌الدین حسین خوارزمی کبروی از معاریف دانشمندان و وعاظ و شاعران زمان خود بوده و کتابهای بسیار تألیف کرده است که از آن جمله اینهاست:

مقصدالاقصی فی ترجمة‌المستقصی که ترجمه از کتاب مستقصی در سیرت رسول تألیف ابوالکرم عبدالسلام پسر محمد پسر ابوالحسن علی حجی فردوسی اندرسفانی است که از دانشمندان قرن ششم بوده و او در ترجمه کتاب مطالب بسیار برآن افزوده و آن را در حدود ۸۳۴ هجری بپایان‌رسانده است ـ دو شرح مثنوی مولوی که یکی را بنام جواهرالاسرار و زواهرالانوار از سال ۸۳۵ تا ۸۳۹ هجری و دیگری را بنام کنوزالحقایق فی رموز الدقایق نوشته (مقدمهٔ جواهر الاسرار در تعریف تصور بسیار معروف است.) و نیز قصیده برده را شرح کرده و کتابی بنام ینبوع‌الاسرار فی نصایح‌الابرار نوشته است. دیوان قصاید و غزلیات او باقی است که بخطا آن را به‌حسین‌بن‌منصور حلاج نسبت داده و بنام او چاپ کرده‌اند.

نظام شامی

نظام‌الدین شنب غازانی تبریزی معروف به «نظام شامی» از مورخان و نویسندگان معروف نیمه‌دوم قرن هشتم واوایل قرن نهم هجری است وی مدتی از دوران زندگی خود را درخدمت سلطان اویس جلایری (۷۵۷-۷۷۶هجری) وسلطان احمد پسر شیخ اویس (۷۸۴ ـ ۸۱۳ هجری) دربغداد گذراندودر آنجا کتاب سلوان‌المطاع فی عدوان الاتباع تألیف فخرالدین ابوهاشم محمد پسر محمد پسر ظفر طغرایی را که در حکایت‌ها است بنام ریاض‌الملوك برای سلطان اویس جلایری (۷۵۷ ـ ۷۷۶ هجری) و سلطان احمد پسرشیخ‌اویس بنام سلطان احمد جلایر ترجمه کرد.

نظام شامی در سال ۷۹۵ هجری بدست لشکریان تیمور اسیر شد و از آن پس در دربار امیر تیمور گورکان بود چنانکه در سال ۸۰۳

هجری با وی به‌حلب رفت. تیمور در سال ۸۰۴ هجری نظام را مأمور کرد کتابی در تاریخ سلطنت وی بنویسد و او کتاب ظفرنامه را از روی اطلاعات رسمی که در آن زمان به‌او میرسید نوشت و تا وقایع سال ۸۰۶ هجری را در آن کتاب آورد. نظام‌شامی شاعر نیز بوده و اشعار خود را در ظفرنامه نقل کرده است.

کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی

مولانا کمال‌الدین عبدالرزاق پسر مولانا جمال‌الدین اسحاق سمرقندی از تاریخ‌نویسان نامی قرن نهم هجری‌است وی در سال ۸۱۶ هجری در هرات متولد شد. پدرش به حکم وراثت قاضی عسکر و شیخ‌الاسلام سپاه شاهرخ تیموری بود، کمال‌الدین عبدالرزاق نیز در سال ۸۴۱ هجری به‌دربار شاهرخ راه یافت و در همان سال در ۲۵ سالگی جانشین پدر شد.

در سال ۸۴۵ هجری‌شاهرخ او را به جنوب هندوستان فرستاد و به‌دربار پادشاه بیجانگر رفت و در سال ۸۴۸هجری باز گشت. تفصیل این سفر را خود در مجلد دوم مطلع‌السعدین نوشته‌است و سپس درسال ۸۵۰ هجری به‌سفارت دیگری به گیلان رفت. بعد از مرگ شاهرخ جزو مختصان جانشینان او میرزا عبداللطیف و میرزا عبدالله و میرزا ابوالقاسم بابر و میرزا ابوسعید بود ولی در سال ۸۶۷ هجری ازخدمت دربار کناره گرفت و در سلك صوفیان در خانقاه شاهرخ در هرات معتکف گشت، در سال ۸۷۶ ابوسعید ریاست آن خانقاه را به او داد و سرانجام به‌سال ۸۸۷ هجری در همانجا زندگی را بدرود گفت.

کمال‌الدین عبدالرزاق مؤلف کتاب معروفی است بنام مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین در تاریخ تیموریان که از وقایع سال ۷۰۰ تا ۸۷۵ هجری در آن ضبط گردیده است. این تألیف که در سال ۸۸۰ بپایان رسیده شامل دو مجلد است در تاریخ مفصل از عهد سلطان‌ابوسعید بهادرخان (متوفی سال ۷۳۶ هجری) و اوضاع کشور دردوران فترت

میان عهد ابوسعید و تیمور و تاریخ تیمور از آغاز تاپایان که درمجلد اول آمده است. در مجلد دوم از دوران پادشاهی شاهرخ آغاز سخن شده و تا پایان سلطنت ابوسعید گورکان بشرح و تفصیل آمده (و بهمین سبب کتاب مطلع‌سعدین که منظور دو ابوسعید باشد نامیده شده است) و سپس مؤلف به‌ذکراحوال دولت تیموری بعد از کشته‌شدن ابوسعید گورکان تا جلوس سلطان حسین بایقرا به‌سال ۸۷۵ هجری پرداخته و کتاب را به‌اینجا ختم نموده است.

سید ظهیرالدین مرعشی

سید ظهیرالدین پسر نصیرالدین مرعشی از مورخان معروف قرن نهم هجری است. وی از احفاد سید قوام‌الدین مرعشی رهبر جنبش صوفیان شیعه مذهب مازندران در قرن هشتم هجری است[1] سید ظهیرالدین مرعشی در سال ۸۱۵ هجری متولد شده و در دربار سلطان محمد کیای دوم به‌کارهای دیوانی و لشکری اشتغال داشته است. در دوره جانشین وی کار کیا میرزا علی (۸۸۱ - ۹۰۹ هجری) نیز دارای مشاغل مختلف بوده تا سرانجام در سال ۸۹۴ هجری زندگی را بدرود گفته است.

از سید ظهیرالدین مرعشی دو اثر بسیار جالب توجه و مهم باقی است یکی بنام «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» تا وقایع سال ۸۸۱ هجری و دیگری بنام «تاریخ گیلان و دیلمستان» تا وقایع سال ۸۹۴ هجری. این دو کتاب دارای اطلاعات مفید پیرامون تاریخ مازندران و گیلان و کومش و بیهق (سبزوار) در قرنهای هشتم و نهم هجری می‌باشند و یکی از منابع مهم تحقیق تاریخ ایران بشمار میروند.

۱- دراین‌باره به تاریخ جنبش سربداران و دیگر جنبشهای ایرانیان در قرن هشتم هجری تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع) مراجعه شود.

فضل‌الله پسر روزبهان

امین‌الدین ابوالخیر فضل‌الله‌پسر روزبهان پسر فضل‌الله خنجی اصفهانی شیرازی مشهور به «خواجه ملا» یا «خواجه مولانا» و «امین» از دانشمندان و مؤلفان و نویسندگان نامدار قرن نهم هجری است که زندگانی وی در دربار ترکمانان آذربایجان و ازبکان ماوراءالنهر سپری شد. در بدایت حال چندگاهی در خدمت پادشاهان آق‌قویونلو (بایندریه) به‌ویژه سلطان یعقوب بیك (۸۸۳ - ۸۹۶ هجری) و پسر و جانشین او بایسنغر (۸۹۶ - ۸۹۷ هجری) گذراند و سپس مدتی در شیراز و اصفهان بسر برد و به‌هنگامی که شاه‌اسماعیل صفوی اصفهان را فتح کرد، چون سنی‌متعصبی بود و از آن پادشاه‌بیم داشت از اصفهان به‌کاشان گریخت وسپس‌راه ماوراءالنهر پیش گرفت تا در کنف حمایت پادشاهان سنی مذهب ازبك بسر برد. چنانکه نشان او در سال ۹۱٤ هجری در بخارا و در سال ۹۱۵ هجری در هرات و در سال ۹۱۸ هجری در سمرقند بدست است و تا سال ۹۲۱ هجری که سال تألیف شرح قصیده بردهٔ شرف‌الدین بوصیری است زنده بوده و در ماوراءالنهر بسر می‌برده است بعد از آن سال زندگی را بدرود گفته‌و در بخارا بخاك سپرده شده است. وی دارای چند تألیف بشرح زیر می‌باشد:

۱- تاریخ عالم‌آرای امینی که امین آن را در دوران پادشاهی سلطان یعقوب در ذکر سرگذشت پادشاهان آق‌قویونلو (بایندریه) آغاز کرد ولی چون سلطان یعقوب پیش از اتمام آن وفات یافته بود، کتاب‌رابنام ابوالفتح بایسنغر جانشین آن پادشاه بپایان رسانید.

بدیع‌الزمان فی‌قصة حی بن یقظان که در سال ۸۹۲ هجری بنام سلطان یعقوب بایندری نوشته ـ ابطال نهج‌الباطل و اهمال کشف‌العاطل معروف به‌ابطال الباطل که رد بر کتاب نهج‌الحق و کشف‌الصدق تألیف علامه حلی است و قاضی‌نورالله شوشتری کتاب احقاق‌الحقایق خود

را در اثبات حقانیت شیعه و رد بر کتاب وی که رد بر شیعه است نوشته و این کتاب را در سال ۹۰۹ هجری در کاشان به‌زبان تازی نوشته‌است ـ شرح وصایای عبدالخالق غجدوانی ـ سلوك‌الملوك که در سمرقند به سال ۹۱۸ هجری بنام ابوالغازی عبیدالله‌خان ازبك آغاز کرده و در سال ۹۲۰ هجری بپایان رسانده‌است ـ مهمان‌نامه بخارا شامل تاریخ سلسلهٔ شیبانی و جنگ آنها با ازبکان و به‌ویژه لشکر کشی سوم شیبانی‌خان برازبکان که در شوال سال ۹۱٤ هجری در بخارا آغاز کرده و در جمادی‌الاولی سال ۹۱۵ هجری درهرات بپایان رسانده است ـ شرح قصیده بردهٔ شرف‌الدین بوصیری که در سال ۹۲۱ هجری نوشته است.

معین‌الدین اسفزاری

معین‌الدین محمد زمجی اسفزاری از مؤلفان و منشیان معروف قرن نهم هجری است، وی از مردم خراسان بود و از اوان جوانی به هرات رفت و در آنجا به کسب فضائل و کمالات معنوی همت گماشت و در ادب و انشاء شهرت یافت، چنانکه محل توجه و عنایت خواجه قوام‌الدین نظام‌الملك خوافی (متوفی ۹۰۳ هجری) وزیر دانش‌پرور ابوالغازی سلطان حسین میرزای بایقرا گردید و به‌دربار سلطان حسین راه یافته بمرتبه‌یی رسید که نشان شاهی یعنی مهر رسمی دربارسلطنت رابدو تفویض کردند. معین‌الدین اسفزاری مؤلف چند کتاب جالب توجه است از آن جمله: رساله‌ای در انشاء و قوانین که در سال ۸۷۳ هجری نوشته و در آن مکاتیبی را که ازجانب سلطان حسین نوشته‌شده ثبت کرده است.دیگر از تألیف‌های‌او کتاب روضات‌الجنات‌فی‌اوصاف مدینةالهرات است که در سال ۸۹۷ هجری بنام سلطان حسین میرزا تألیف کرده و شامل ۲۶ فصل است. معین‌الدین شاعر متوسطی بوده و بعضی از اشعار خود را در کتاب روضات‌الجنات آورده است.

خواندمیر

خواجه غیاث‌الدین پسر خواجه همام‌الدین محمد پسر خواجه جلال‌الدین محمد پسر خواجه‌برهان‌الدین‌محمدحسینی شیرازی‌هروی معروف به «خواندمیر» از مورخان مشهور اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری است. پدرش چندین سال وزیر سلطان محمود پادشاه سمرقند عموی ظهیرالدین بابر بود و چون در هرات میزیست دختر میرخواند مورخ معروف را که ذکر او در ورقهای پیش رفت گرفت‌و از این زن خواندمیر در حدود سال ۸۸۰ هجری در هرات متولد شد وبیشتر عمر خود را در آن شهر گذراند و در جوانی به‌دربار سلطان حسین بایقرا وارد شد و بهمین جهت از نزدیکان بدیع‌الزمان میرزا پسروی و علیشیر نوایی بزرگترین امیر دربار او بود و چون بیشتر بخدمت بدیع‌الزمان میرزا اختصاص داشته با او سفرها کرده است. خواندمیر را در سال ۹۱۲ هجری به‌مأموریت قندهار فرستادند ولی نتوانست به‌این سفر برود. پس از آن که سلسله تیموریان منقرض شد وی همچنان در هرات بود و تا سال ۹۱۶ هجری در آن شهر سکونت داشت. در سال ۹۲۰ هجری در غرجستان و در سال ۹۳۳ بار دیگر در هرات بوده است.

در این هنگام بعلت پریشانی اوضاع خراسان ایران را ترک کرده و به هندوستان رفته است (دهم جمادی‌الاخر سال ۹۳۴ هجری). در روز شنبه چهارم محرم سال ۹۳۵ هجری در شهر اگره وارد دربار بابرشاه شد و در همان سال سفری با او به‌بنگاله و سواحل رود گنگ کرده است. پس از مرگ بابر در سال ۹۳۷ هجری بدربار پسرش همایون شاه راه یافت و سرانجام در اواخر سال ۹۴۲ هجری زندگی را بدرود گفت و بنابروصیتی که کرده بود پیکر او را در دهلی‌جنب مزار نظام‌الدین اولیا بخاك سپردند.

خواندمیر از جمله مؤلفان معروف پایان عهد تیموری و آغاز

دوران صفوی است و او را نمی‌توان به‌سبب آنکه چند سالی ازدوران صفوی را درک کرده است بدان دوره نسبت داد بلکه از تربیت‌شدگان مرکز علمی و ادبی هرات و از نتایج آرامش اوضاع آن شهر درعهد سلطنت سلطان حسین بایقرا است که زیردست رجال وعالمان آن دوره و به‌ویژه نیای خود میرخواند به‌مراحل کمال رسید و به‌سبب احاطه‌یی که برامور تاریخی داشت منشاء آثار مهمی در فن تاریخ نویسی گردید وبواسطه کثرت تألیفات ازجمله مؤلفان پرکارعهدخودشد و کتابهایش بعلت سادگی و روانی انشاء شهرت و رواج بسیار یافت. فهرست آثار او گذشته از خاتمۀ روضة‌الصفا (جلد هفتم) که پس از مرگ جد مادری خودمیرخواند نوشته، بشرح زیر است:

خلاصة‌الاخبار فی احوال الاخیار، تاریخ مختصر جهان ازآغاز خلقت تا سال ۹۰۴ هجری که در سال ۹۰۵ هجری بنام علیشیرنوایی بپایان رسانده ــ دستورالوزراء که شامل شرح‌حال چند تن ازوزیران پیش از اسلام و وزیران دوره‌های بعد از اسلام است و در سال ۹۰۶ هجری آن را بپایان رسانده و درسال ۹۱۴هجری دوباره آن راتکمیل کرده است ــ مکارم‌الاخلاق در اخلاق‌وآداب وتفصیل اشعار ومؤلفات و تعداد آثار امیر علیشیر نوایی ــ مآثرالملوك در سخنان پادشاهان و پیشوایان دین و حکیمان که آن را نیزبنام علیشیر نوشته است ــ حبیب السیر فی‌اخبار افرادالبشر که مانند روضة‌الصفا تاریخ عمومی جهان از آغاز خلقت و یکی از رایج‌ترین کتابهای تاریخی به‌زبان فارسی است و در سال ۹۲۷ هجری به تألیف آن آغاز کرده و در سال ۹۳۰ هجری بپایان رسانده است ولی هنگامی که در هندوستان بوده دوباره در آن نظر کرده و مطالبی برآن افزوده و این کتاب را نخست برای خواجه حبیب‌الله ساوجی وزیر دورمش‌خان حکمران هرات نوشته است ــ آثار الملوك والانبیاء که خلاصه‌ای از حبیب‌السیر است و در سال ۹۳۱ هجری بپایان رسانده است ــ قانون همایون یا همایون‌نامه که در مناقب همایون پادشاه هندوستان پس از سال ۹۳۷ هجری نوشته

است ــ نامهٔ نامی که مجموعهٔ منشآت دیوانی اوست.

خواندمیر پسری داشته است بنام میر محمود که او هم مورخ بوده و گویا در ایران‌میزیسته و مؤلف کتابی‌است درتاریخ شاه‌اسماعیل و شاه طهماسب صفوی که در سال ۹۵۰ هجری یعنی پانزده سال پس از مرگ پدر نوشته است.

عبدالله مروارید

خواجه شهاب‌الدین عبدالله پسر خواجه شمس‌الدین مروارید کرمانی متخلص به «بیانی» معروف به‌عبدالله مروارید. پدرش از کارگزاران بزرگ دربار تیموری بود و علت انتسابش به‌مروارید اینست که زمانی مروارید بسیار درشت‌گران‌بهایی برای یکی از پادشاهان تیموری هدیه برده است.

عبدالله نیز مانند پدر در دربار سلطان حسین بایقرا به مقامهای بزرگ رسید تا اینکه به‌وزارت برگزیده شد و چنان مقرب بود که در همهٔ جنگها همراه او بود. پس از مرگ سلطان حسین بایقرا در سال ۹۱۲ هجری از کارهای دولتی کناره گرفت و گوشه‌نشین شد، ولی به‌اصرار شاه اسماعیل صفوی وزارت او را پذیرفت و در این زمان به‌نوشتن تاریخ سلطنت او آغاز کرد هنگامی که آن را بپایان رساند به‌بیماری آبله زندگی را بدرود گفت. (سال ۹۲۲ هجری).

عبدالله مروارید یکی از معروفترین نویسندگان دوره‌تیموری است وی به‌ویژه در انشای دیوانی شهرت بسیار داشته و خط را بسیار خوب مینوشته و از خوشنویسان مشهور بوده و چنان در خط تسلط داشته است که با دست چپ هم خوش‌نویسی می کرده و در موسیقی نیز دست داشته و در زمان خود قانون را بهتر ازهمه‌کس میزده است. به‌غیر از تاریخ شاه اسماعیل که بنام تاریخ شاهی است چند تألیف دیگر دارد که از آن جمله: مونس‌الاحباب مجموعه‌ای از اشعار و منشات او که معروف است، و نیز کتاب معروف ترسل که درگذشته

در دبستان کودکان خطوط مختلف و نامه‌نویسی را از آن می‌آموختند و بسیار رایج بود از تألیف‌های اوست.

جلال‌الدین محمد علامه دوانی

جلال‌الدین محمد پسر سعدالدین اسعد دوانی کازرونی معروف به «علامه دوانی» یکی از دانشمندان معروف قرن نهم هجری است چون آخرین کسی است از بزرگان علمای ایران که جامع همهٔ علوم زمان خود بوده شهرت و امتیاز خاص دارد. پدرش قاضی دوان قصبه‌ای نزدیک کازرون بود و وی در آنجا به‌سال ۸۳۰ هجری متولد شد. نخست نزد پدر دانش آموخت وسپس برای تکمیل تحصیلات خود به‌شیراز رفت و در مدرسهٔ مولانا محیی‌الدین گوشه کنار و مولانا حسن شاه بقال معلومات خود را تکمیل کرد و نیز از شاگردان مولانا همام‌الدین گلباری مؤلف شرح طوالع بوده ودرحدیث از شاگردان شیخ صفی‌الدین الچی بوده است. در جوانی چندی وزیر یوسف پسر جهانشاه شاهزاده قراقویونلو بوده است وسپس درمدرسهٔ بیکم که‌بعدها بنام دارالایتام معروف شده است تدریس کرده و سالها مدرس آن مدرسه بوده و در ضمن سفرهایی به‌گیلان و کاشان و بین‌النهرین کرده و چون پادشاهان آق‌یونلو، فارس را گرفتند قاضی فارس شد وبه ویژه احمد پادشاه وی را بسیار گرامی میداشت و سلطان محمد آل‌عثمان برای او هدیه‌ها و تحفه‌ها میفرستاد و چون قاسم‌بیك پرناك برفارس استیلا داشت بعلت دشمنی که در میان او و احمد پادشاه بوده او را در بندافکند و مال بسیار از او گرفت و سرانجام از بند رها شد و در سال ۹۰۵ هجری به‌لاروجرون رفت و چون ابوالفتح‌بیك بایندر شیراز را گرفت از آنجا به‌کازرون رفت و در راه در پل آبگینه به‌اردوی ابوالفتح‌بیك رسید و او به علامه‌دوانی احترام بسیار کرد و پس از چند روز درماه رجب سال ۹۰۸ هجری در ۸۷ سالگی زندگی را بدرود گفت. جنازه او را به‌دوان بردند و در جوار شیخ‌علی دوانی بخاك سپردند، اکنون

قبر او در دوان معروف و زیارتگاه است.

علامه دوانی در همهٔ علوم زمان خود دست داشته و از نظر بسیاری تألیفات در میان بزرگان ایران امتیاز دارد، وی شعر فارسی را نیز خوب میسروده و در نثر فارسی قدرت کامل داشته و یك سلسله کتاب و رساله به‌زبان فارسی و عربی در علوم مختلف نوشته که فهرست آنها به‌ترتیب حروف هجا بشرح زیر است:

اثبات‌الواجب قدیم ـ اثبات الواجب جدید که در گیلان نوشته‌ـ انموذج‌العلوم یا موضوعات‌العلوم که در ده‌علم برای سلطان محمود نوشته است‌ـ بستان‌القلوب‌ـ تفسیرسورة التوحید والاخلاص‌ـ تفسیر سورة قل یا ایهاالکافرون که سال ۹۰۵ هجری در بندر جرون بپایان رسانده ـ تفسیر آیة یا بنی‌آدم خذوازینتکم‌عنه، تفسیر اسماءالحسنی ـ تعلیقة‌علی‌الانوارلعمل‌الابرار اردبیلی ـ تفسیر قلاقل (جمع قل زیرا که سورهٔ‌الکافرون والاخلاص والمعوذتین را شرح کرده و این سه سوره را باهم قلاقل گویند) ـ تعریف‌العلم ـ حاشیه برشرح تجرید ملاعلی قوشچی ـ حاشیهٔ قدیم تجریدالکلام ـ حاشیه جدید تجرید الکلام ـ حاشیهٔ‌مطالع درمنطق برحاشیهٔ میر سیدشریف گرگانی ـ حاشیهٔ شمسیهٔ منطق دبیران ـ حاشیهٔ انوار شافیه ـ حاشیه براشارات ـ حاشیه برتهذیب منطق ـ حاشیه برشرح عضدالدین ایجی برمنتهی السوال والامل ابن حاجب ـ حکمت‌العین ـ حواشی برشرح آداب از شمس‌الدین محمد بن اشرف حسنی سمرقندی تألیف کمال‌الدین مسعود شروانی ـ حاشیه برشرح تجرید ـ رساله در معنی عدالت به فارسی ـ رسالهٔ دیوان مظالم به‌فارسی ـ رسالهٔ عرض یا عرض‌نامه به فارسی ـ رساله در بعضی از سوانح وقت به‌فارسی معروف به صیحه و صدا ـ رساله در اثبات تکلم خدا ـ رسالة فی معنی قوله انا النقطة تحت‌الباء ـ رد بررساله درتحقیق‌محکوم علیه‌بودن حرف ازابواسحاق قاضی‌شبانکاره ـ رسالة‌فی‌اعتراضات‌عشره‌درتعریف‌مختار بعلم‌ازخطیب زاده وجواب آن از دوانی ـ رسالة فی‌افعال العباد در جواب سؤالات

سعدالدین محمد استرآبادی که در سفر کاشان نوشته ـ رسالة افعال‌الله سبحانه و تعالی که در سال ۹۰۳ هجری تألیف کرده ـ رسالة فی ایمان فرعون ـ رسالة فی التشبیهات الواقعة فی دعاء الصلوة ـ رسالهٔ جبر و اختیار ـ رسالةالتهلیلیه در شرح لااله‌الاالله که بنام اوزن حسن (۸۷۱ ـ ۸۸۳ هجری) نوشته ـ رسالة الحوراء والزوراء که در سال ۸۷۲ هجری بپایان‌رسانده ـ رسالةفی‌مسئلةخلق الاعمال که بخواهش سعدالدین محمد استرآبادی در سفر کاشان نوشته ـ رسالةالعشریه که با مولی‌ابن‌المؤید نام برای سلطان بایزید آل عثمان فرستاده است ـ رسالة فی علم‌النفس ـ رسالة فی مسائل الفنون ـ رسالهٔ قلمیه ـ رساله در تعریف کلام مواقف عضدالدین ایجی ـ رسالةالزوراء که در روضهٔ امیرالمومنین علی (ع) یك روز سرپا ایستاده و نوشته است ـ سواد العین ـ شرح هیاکل النور در حکمت اشراق ـ شرح برزوراء ـ شرح تهذیب‌المنطق والکلام تفتازانی ـ شرح‌رسالة فی جوهر المفارق نصیرالدین طوسی ـ شرح عقایدالعضدیه به‌فارسی که در ربیع‌الاول سال ۹۰۵ هجری در جرون نوشته و آخرین تألیف اوست ـ شرح سی فصل خواجه نصیرالدین طوسی ـ شرح کلمتی‌الشهاده ـ شرح دیباچهٔ طوالع‌الانوار بیضاوی ـ شرح‌قصیده‌التائیه فی احوال‌النفس ازابوعلی بغدادی ـ شرح رباعیات ـ شرح‌غزلی ازحافظ ـ شرح‌بیتی از حافظ ـ شرح بیتی از گلشن راز ـ طبقات‌الجلالیه شامل حواشی شرح جدید تجرید و حاشیهٔ شرح مطالع و چند رساله در جوابهای میرصدرالدین شیرازی که در میانشان رد و بدل شده ـ العشرالجلالیه رد بر میرغیاث الدین منصور پسر محمد شیرازی درمجموعةالرسایل ـ لوامع‌الاشراق فی‌الحکمةالعلمیة والمنزلیة والمدنیة فی‌مکارم الاخلاق که برای نصرت‌الدین حسن‌بیك (۸۷۱ ـ ۸۸۲ هجری) نوشته و بنام اخلاق جلالی معروف است و رایج‌ترین کتاب فارسی او و در ضمن یکی از معروف‌ترین کتابهای اخلاق به‌زبان فارسی است.

غیاث‌الدین جمشید کاشانی

علامه غیاث‌الدین جمشید پسر مسعود پسر محمود طبیب کاشانی یکی از معروفترین دانشمندان ریاضی‌دان در قرن نهم هجری است. وی در سال ۸۲۹ هجری مسطره‌ای برای مساحات و مهندسی اختراع کرده است والغ‌بیك رصدخانهٔ سمرقند را که ساخت و جمعی از دانشمندان ریاضی‌دان را به آنجا جلب کرد وی رانیز به سمرقند برد و درسال ۸۴۱ هجری درتألیف زیج الغ بیك شرکت کرد ولی درهمین اثنا زندگی را بدرود گفت.

غیاث‌الدین جمشید به‌زبان عربی و فارسی دارای تألیف‌های بسیار در علوم ریاضی می‌باشد از آن جمله اینهاست:

مفتاح‌الحساب که برای الغ‌بیك تألیف کرده ـ رساله در ساختن اسطرلاب ـ زیج ـ تلخیص المفتاح که مختصری‌ازهمان مفتاح‌الحساب اوست ـ رساله در ابعاد و اجرام سماوی ـ رسالهٔ استخراج جیب یکدرجه ـ زیج خاقانی ـ سلم‌السماء فی اشکال ماوقع‌للمنجمین فی الابعاد و الاجرام ـ نزهت‌الحقایق در تقویم کواکب.

قاضی میرحسین میبدی

قاضی میر حسین پسر معین‌الدین حسینی ترمذی میبدی متخلص به «منطقی» معروف به‌قاضی میبدی یکی از دانشمندان نامی قرن‌نهم هجری است، وی یکی از مشهورترین شاگردان علامه دوانی میباشد. درجوانی به‌شیراز رفت وبه کسب دانش پرداخت، پس‌از پایان تحصیلات به‌زادگاه خود میبد نزدیك یزد بازگشت و در آنجا منصب قضاوت یافت و سپس قاضی یزد شد و تصدی اوقاف آن شهر را نیز برعهده داشت. سرانجام در سال ۹۰۹ هجری‌شاه‌اسماعیل صفوی بعلت اختلاف عقیدهٔ دینی او را کشت.

قاضی میبدی علاوه بر تسلط در نثر فارسی و عربی شاعر نیزبوده

است معروف‌ترین تألیف او شرحی است که بردیوان امام علیّ بن ابیطالب (ع) نوشته و به‌شرح دیوان حضرت امیر معروف است و در ماه صفر سال ۸۹۰ هجری بپایان رسانده است و دیباچهٔ مفصلی بمذاق صوفیه برآن نوشته که گاهی آنرا جداگانه نوشته و آن را بنام فواتح نامیده‌اند.

کتاب معروف دیگر او شرحی است به‌عربی برهدایهٔ‌اثیریه که از کتابهای بسیار رایج است. دیگر آثار او اینهاست:

حاشیهٔ شمسیه در منطق ـ شرح حکمت‌العین ـ حاشیه برطوالع در کلام ـ رساله در فن غریب معما ـ شرح کافیه فی‌النحو ابن‌حاجب بنام مرض الرضی ـ شرح گلشن راز به‌فارسی ـ جام گیتی‌نما در حکمت به‌فارسی ـ منشات ـ معمیات.

زین‌الدین علی قوشچی

مولانازین‌الدین یا علاءالدین علی پسر محمد قوشچی معروف به ملاعلی قوشچی از دانشمندان معروف هیئت‌وریاضی قرن نهم‌هجری است. پدرش از درباریان الغ‌بیك بوده و وی نیز از جوانی در خدمت الغ‌بیك بسیار مقرب بوده بطوریکه او را پسر خطاب می کرده است و در دربار او منصب قوشچی (نگهبان قوشهای شکاری) داشته بهمین جهت به ملاعلی قوشچی معروف‌شده‌ودر ریاضیات شاگرد صلاح‌الدین موسی معروف به قاضی زادهٔ رومی دانشمند معروف ریاضی دان‌زمان بوده است.

ملاعلی قوشچی برای تکمیل معلومات خود از سمرقند به کرمان رفت و شرح تجرید خواجه نصیر را در این سفر تألیف کرد.

پس از بازگشت به سمرقند الغ‌بیك اورا مأمور رصدخانه‌سمرقند کرد که در سال ۸۲۳ هجری ساخته شده بود. وی در این زمان در حرکات ماه تحقیقاتی کرده است.

بعد از کشته شدن عبداللطیف ملاعلی قوشچی از سمرقند به‌تبریز

رفت و نزد سلطان حسین آق‌قویونلو تقرب یافت و ازجانب او به‌عنوان مأموریت به‌دربار سلطان محمدفاتح بخاك عثمانی رفت و در آنجارسالهٔ هیئت خود را تألیف کرد و سرانجام در سال ۸۷۹ هجری در شهر استانبول زندگی را بدرود گفت. آثار مهم او که در ریاضیات وحکمت نوشته بشرح زیر است:

رساله در حساب- رساله در هیئت معروف به فارسی هیئت- شرح تجریدالعقاید خواجه نصیرالدین طوسی که در کرمان بنام ابوسعید تألیف کرده، رسالة فی حل اشکال القمر که در بازگشت از کرمان‌به سمرقند به الغ‌بیك‌هدیه کرده‌است ـ رسالة‌ماناقلت من‌عبارات مطول ـ رسالة المحمدیه فی‌الحساب که بوسیله رسول سلطان محمد فاتح از تبریز برای او فرستاده ـ رسالة فی موضوعات‌العلوم ـ تعلیقه بررسالة‌الوضع قاضی عضدالدین‌ایجی ـسلم‌السماء شرح زیج الغ‌بیك که معروفترین تألیف اوست ـ شرح شافیهٔ ابن‌الحاجب به فارسی ـ عنقودالزواهر فی نظم‌الجواهردر تصریف ـ رسالهٔ فتحیه یا مفتتحیه به‌عربی در هیئت که در جنگ اوزون‌حسن با سلطان محمد فاتح‌تألیف کرده است ـ قانون‌نامهٔ چین و ختا که‌در سفری که از جانب الغ‌بیك به‌ختای رفته مشاهدات خود را نوشته است ـ شرح کافیه فی النحو ابن حاجب به فارسی- مسرة‌القلوب فی دفع الکروب در هیئت- محبوب‌الحمایل فی کشف‌المسایل.

شمس‌الدین محمد حسینی گرگانی

میرشمس‌الدین محمد پسر شریف حسینی گرگانی پسر میرزا سید شریف گرگانی دانشمند معروف قرن هشتم هجری از نویسندگان‌قرن نهم هجری است. وی در شیراز میزیسته و در سال ۸۳۶ هجری‌زندگی را بدرود گفته است. چند کتاب در فنون مختلف به‌زبان‌های فارسی و عربی نوشته است از جمله دو رسالهٔ پدرش در منطق که به‌کبری و صغری معروف است بنام دره و غره به‌فارسی ترجمه کرده، دیگر

تألیف‌های او بشرح زیر است:

شرح هدایهٔ‌اثیریه ـ حاشیه بر شرح قدیم تجرید ـ شرح ارشاد الهادی تفتازانی که در سال ۸۲۳ هجری در شیراز تألیف کرده ـ شرح فوایدالغیاثیهٔ قاضی عضدالدین ایجی در معانی وبیان.

نظام‌الدین عبدالقادر لاهیجی

نظام‌الدین عبدالقادر پسر حسن رویانی لاهیجی از دانشمندان ریاضی و هیئت قرن نهم هجری است. وی از شاگردان ملاعلی‌قوشچی بود و جداول زیج الغ‌بیکی را بطول لاهیجان تحویل کرده، نخست در گیلان می‌زیسته و سپس بدربار سلطان حسین بایقرا رفته و از آن پس در هرات معلم مدرسه شاه بوده و همانجا در سال ۹۲۵ هجری زندگی را بدرود گفته است. نظام‌الدین عبدالقادر لاهیجی مؤلف چند کتاب در ریاضی و هیئت و نجوم است از آن جمله:

تحفهٔ نظامیه در حساب که بنام نظام‌الدین سلطان یحیی کیا در حدود سال ۸۷۰ هجری تألیف کرده ـ زیج ملخص میرزایی که در سال ۸۷۹ هجری بنام سلطان میرزا علی از پادشاهان گیلان ترتیب داده و آن را ملخص میرزایی نام گذاشته وسپس این زیج را درحدود سال ۸۹۱ هجری بپایان‌رسانده است.

ابن‌عربشاه

شهاب‌الدین ابوالعباس یا شمس‌الدین ابومحمد احمد پسر محمد پسر عبدالله پسر ابراهیم پسر عربشاه دمشقی حنفی عجمی معروف به ابن‌عربشاه یا عجمی از دانشمندان قرن نهم هجری است وی در اصل ایرانی بوده و در سال ۷۹۱ هجری در دمشق ولادت یافته و در سال ۸۰۳ هجری که امیر تیمور دمشق را مسخر کرد و گروهی از مردم آنجا را به‌ایران آورد ابن‌عربشاه را با خانواده‌اش به سمرقند برد و در آنجا در نزد سیدمحمد گرگانی سمرقندی و محمد بخاری وجزری

و دیگران دانش آموخت و زبان فارسی و ترکی و مغولی را فرا گرفت و در سال ۸۱۱ هجری از راه ختای به‌مغولستان رفت و از شرامی حدیث آموخت و سپس بخوارزم و از آن‌جا به دشت وسرای وحاجی طرخان رفت و در سال ۸۱۴ هجری در حاجی طرخان بود و از آنجا به آدرنه در خاك عثمانی عزیمت کرد و یکی‌از مقربان سلطان محمد پسر بایزید شد و چند کتاب فارسی و عربی را برای او به‌ترکی ترجمه کرد و متصدی مکاتبات سلطان به‌زبان عربی و ترکی و فارسی و مغولی بود. در سال ۸۲٤ هجری به حلب و سال ۸۲۵ هجری بدمشق مسافرت کرد، در سال ۸۳۲ به‌سفر حج رفت و سرانجام در سال ۸٤۰ هجری درخانقاه صلاحیه در قاهره زندگی رابدرود گفت.

ابن‌عربشاه چند تألیف به‌زبان ترکی و فارسی و عربی دارد که معروف‌ترین آنها کتاب: «عجایب‌المقدور فی‌نوائب‌تیمور یا فی‌اخبار تیمور»[1] که شامل فتوحات تیمور و جانشینان اوست و اغلب مفاسد حکومت او رابا حقیقتی تام‌شرح‌داده و در ضمن اطلاعات گران‌بهایی درباره سمرقند ودانشمندان آنجا دارد. دیگر آثار وی بشرح زیراست:

فاکهة‌الخلفا و مفاکهة‌الظرفا که در صفر سال ۸۵۲ بپایان رسانده و شامل ده فصل مانند کتاب کلیله‌ودمنه‌است و از مرزبان‌نامه تقلید کرده است ـ کتاب‌التألیف‌الطاهر فی شیم‌الملك‌الظاهر ابی‌سعید جقمق و ترجمان‌المترجم به‌منتهی‌الارب فی‌لغة‌الترك والعجم‌والعرب ـ ترجمهٔ ترکی جوامع‌الحکایات والوامع‌الروایات عوفی که به فرمان سلطان مراد درزمانی که آموزگار او بود ترجمه کرده است ـ ترجمه تازی مرزبان‌نامه ـ ترجمه ترکی تفسیر ابواللیث سمرقندی ـ ترجمه ترکی تعبیر دینوری ـ ترجمه ترکی منظوم تعبیر قادری ـ جلوة الامداح‌الجمالیة فی حلتی‌العروض‌العربیه ـ قصیده شامل ۱۸۳ بیت خطاب‌الذهاب الناقب و جواب‌الشهاب الثاقب ـ مرآة‌الادب فی‌المعانی

۱ـ کتاب مذکور توسط آقای محمدعلی نجاتی بنام زندگی شگفت‌آور تیمور به زبان فارسی ترجمه شده و جزء انتشارات بنگاه‌ترجمه و نشرکتاب منتشر گردیده است.

والبیان در حدود هزار بیت ـ غرةالسیر فی دولةالترك والتتر ـ العقدالفرید فی علم‌التوحید منظومه ـ عنقودالنصیحه.

دو پسر وی حسن پسراحمدوتاج‌الدین یا شهاب‌الدین ابوالفضل عبدالوهاب متوفی در سال ۹۰۱ هجری که آن دو نیز به ابن‌عربشاه معروف بوده‌اند هم از دانشمندان نامی قرن نهم هجری بشمار میروند.

خواجه محمد پارسا

خواجه جلال‌الدین (یا شمس‌الدین) محمد پسرمحمد پسرمحمود الحافظ اللبخاری از دانشمندان قرن نهم هجری است وی از اکابر مشایخ نقشبندی و از اصحاب و خلفای‌خواجه بهاءالدین محمدنقشبند (متوفی سال ۷۹۱ هجری) و از رجال معروف و متنفذ دوران‌تیموری است که بسبب مقامات بلند عرفانی خود شهرت و اهمیت بسیار دارد.

ولادتش به‌سال ۷۵۶ هجری در بخارا اتفاق‌افتاد و نسبش به عبدالله‌بن جعفر طیار می‌پیوست، در بخارا مسکن داشت و پیشوای طریقه نقشبندیه بود. در سال ۸۲۲ هجری در سفر حج در مدینه‌زندگی را بدرود گفت و در همانجا بخاك سپرده شد.

خواجه محمد پارسا آثار متعددی به‌پارسی در شرح مسائل‌عرفانی بنابر طریقت نقشبندان داشت که به شیوه‌تفکر وتحلیل ابن عربی‌از مسائل عرفانی نزدیك است. معروفترین آنها بشرح زیر است:

فصل‌الخطاب لوصل الاحباب یا فصل‌الخطاب فی‌المحاضرات که از جملهٔ مهمترین و مفصل‌ترین آثار عرفانی اوست که به فارسی وعربی نوشته ـ کتابی در شرح مقامات خواجه بهاءالدین نقشبند بنام:

انیس‌الطالبین وعدةالسالکین که بیشتر از کلمات و بیانات خواجهٔ نقشبند مأخوذ است (به‌پارسی روان خوب) ـ رسالهٔقدسیه که برخی آنرا منسوب به خواجه بهاءالدین نقشبند میدانند ـ کتاب تحقیقات ـ تفسیر سورهٔفاتحة الکتاب ـ تفسرهایی از چند سوره‌دیگر ـ رسالهٔ کشفیه دربارهٔ کیفیت کشف و شهود واشراق نور ـ شرح‌فصوص

الحکم و غیره.

همه این آثار نثر فارسی روان و بسیار خوبی دارد که یاد آور دیگر آثار پارسی خوب از عارفان ایرانی است.

نویسندگان درجه دوم قرن نهم هجری

احمد پسر محمود مدعو به‌معین‌الفقراء معروف به ملازاده مؤلف مشاهد بخارا که‌بنام (رسالهٔ ملازاده) معروف است.

جعفر پسر محمد حسینی مؤلف تاریخ عمومی تا وقایع سال ۸۱۷ که در سال ۸۲۰ هجری تألیف شده است.

محمد پسر فضل‌الله موسوی خراسانی مؤلف اصح‌التواریخ‌شامل وقایع تاریخی از آغاز آفرینش جهان (به‌اعتقاد قدما) تا زمان تیمور گورکان.

عبدالسلام پسر علی پسر حسین ابرقوهی مؤلف نهایت‌المسئول فی درایةالرسول که‌ترجمه‌ایست‌از کتابی‌درسیرهٔ‌رسول‌تألیف‌سعدالدین محمد پسر مسعود پسر محمد کازرونی و آن‌را بنام ابوالشرف محمد نامی از اعیان زمان خود بپایان رسانده است.

یحیی پسر احمد پسر عبدالله سیهرندی مؤلف تاریخ مبارکشاهی در تاریخ پادشاهان هند و فرمانروایان دهلی از زمان معزالدین محمد پسر سام‌غوری.

مولی افضل‌الدین عبدالعزیز پسر محمد مدعو به‌افضل شیرازی مؤلف کتاب دستورالزایرین در مزارات شیراز که مطالب آن را از کتاب معروف شد الازار تألیف جنید شیرازی گرفته است.

شیخ تاج‌الدین محمد پسر محمد پسر ابراهیم کازرونی ملقب به حاج هراسی از عارفان قرن نهم فارس مؤلف کتاب بحرالسعاده در اخلاق و سلوك و عبادات که در شعبان سال ۹۰۱ هجری بپایان رسانده است.

تاج سلمانی مؤلف ذیل ظفرنامهٔ نظام شامی شامل وقایع ازمحرم

سال ۸۰۷ تا سال ۸۱۷ هجری.

سلام‌الله پسر علی بکری مؤلف کتاب تحفة‌السلامیه فی‌الجواهر الاسلامیه که از روی کتاب تعریف تألیف شمس‌الدین جزری و کتابهای دیگر نوشته است.

بهاءالدین کازرونی مؤلف کتاب سیرة‌رسول که ترجمه‌ایست از کتاب ذروة‌الاولیافی سیرة‌المصطفی.

محمد بهامدخانی مؤلف تاریخ محمدی که از آغاز تا وقایع سال ۸۴۲ هجری را شامل است.

حسن پسر شهاب‌الدین حسین پسر تاج‌الدین یزدی معروف به‌ابن شهاب مؤلف جامع‌التواریخ حسنی و ناظم منظومه‌ای در تاریخ سلجوقیان بنام غیاث‌الدین ابوالمظفر محمد پسر بایسنغر تیموری.

شکرالله پسر امام شهاب‌الدین احمد پسر امام زین‌الدین زکی رومی مؤلف بهجت‌التواریخ، انیس‌العارفین ومنهاج‌الرشاد، در حکمت.

سلطان احمد پسر خاوند شاه حسینی مؤلف ظفرنامه در تاریخ تیمور.

محمد پسر حسین پسر لطف‌الله مؤلف صفوة‌الاخبار و سراج التواریخ.

عبدالکریم پسر محمد نمیدهی مؤلف کتاب طبقات محمودشاهی در تاریخ تا وقایع سال ۹۰۵ هجری که برای محمود شاه دوم بهمنی پادشاه هند نوشته است.

فیض‌الله پسر زین‌العابدین پسر حسام بنبانی ملقب به صدرجهان مؤلف کتاب خلاصة‌الحکایات و تاریخ صدر جهان.

محیی‌الدین عبدالعزیز معروف به‌محیی حصاری مؤلف سیرة‌النبی که در سال ۸۲۱ هجری تألیف کرده است.

سید محمد پسر نصیرالدین جعفر حسینی مکی مؤلف بحر المعانی در تصوف، رساله در بیان روح، رساله پنج نکات، و کتاب بحرالانساب در تاریخ خلفا وائمه.

امیر سیدجمال‌الدین عطاء پسر فضل‌الله حسینی دشتکی‌شیرازی نیشابوری مؤلف روضةالاحباب فی سیرةالنبی و الال‌والاصحاب، تحفةالاحباء فی مناقب آل‌عبا، ریاض‌السیر.

احمد پسر تاج‌الدین حسن پسر سیف‌الدین استرآبادی مؤلف کتاب آثار احمدی در سیرةرسول که مختصری از روضةالاحباب است.

محمد پسر ابی‌زید پسر عربشاه‌پسرابی‌زیدحسینی علوی‌ورامینی مؤلف احسن‌الکبار فی معرفةائمةالاطهاردر تاریخ ائمه که در سال ۸۳۷ هجری نوشته است.

نجیب‌الدین محمد پسر محمود ایجی مؤلف کتابی در سیرةرسول و خلفا.

شهاب‌الدین پسر شمس‌الدین عمر دولت‌آبادی مؤلف کتاب مناقب السادات.

ابوالحسن طبری مؤلف‌مفاتیح‌العجم‌درتاریخ پیش ازاسلام ایران که به فرمان امیرعلیشیر نوایی نوشته است.

غیاث‌الدین علی پسر جمال‌الاسلام یزدی مؤلف روزنامهٔ غزوات هندوستان که خود در سفر هند با تیمور همراه بوده‌است.

علی پسر شمس‌الدین پسر حاجی‌حسن لاهیجی‌مؤلف تاریخ خانی شامل وقایع تاریخ گیلان که بنام سلطان احمد خان معروف گیلان نوشته و شامل وقایع از ۸۸۰ تا ۹۲۰ هجری است.

جعفر پسر حسین پسر حسن جعفری یزدی مؤلف تاریخ کبیر و تاریخ یزد که بنام شاهرخ تیموری بپایان رسانده است.

یوسف پسر احمد پسر محمد پسر عثمان که کتاب وفیات‌الاعیان تألیف ابن‌خلکان را بنام منظرالانسان فی ترجمة وفیات‌الاعیان‌ترجمه کرده است.

عبدالکبیر پسر اویس پسر محمدمتخلص به‌لطیفی معروف به‌قاضی زاده که کتاب وفیات الاعیان ابن‌خلکان را بنام سلطان سلیم اول

(۹۱۸ - ۹۲۶ هجری) در دو مجلد به‌فارسی ترجمه کرده‌و مؤلف کتابی است بنام غزوات سلطان سلیم شامل تاریخ فتح مصر که در آن سفر همراه وی بوده است.

احمد پسر حسین پسر علی کاتب یزدی مؤلف «تاریخ جدید» که به‌نام میرزا جهانشاه قراقویونلو (۸۳۲-۸۵۲هجری) به‌تألیف آن آغاز کرده در سال ۸۶۱ هجری بپایان رسانده است.

زین‌الدین محمود پسر عبدالجلیل واضعی مؤلف کتاب بدایع الوقایع‌است که مشاهدات خود را در سمرقند و بخاراوتاشکندنوشته و اطلاعات بسیار سودمند دربارهٔ میرزا الغبیك و امیر علیشیر نوایی دارد.

کمال‌الدین یا حکیم‌الدین ادریس پسر حسام‌الدین علی بدلیسی مؤلف رسالة فی الطاعون و جواز الفرار عنه- شرح گلشن‌راز- تفسیری که بنام بایزید عثمانی (۸۸۶ - ۹۱۸ هجری) نوشته - منشات - هشت بهشت شامل تاریخ هشت تن از نخستین پادشاهان آل عثمان تا وقایع سال ۹۰۸ هجری در سلطنت بایزید دوم که بنام صفات‌الثمانیه نیز معروف است و رایج‌ترین کتاب فارسی در احوال پادشاهان عثمانی است - سلیم‌نامه در تاریخ سلطنت سلطان سلیم اول از سال ۹۱۸ تا ۹۲۶ هجری.

علی پسر ملوك منشی مؤلف ظفرنامه در تاریخ فتوحات سلطان محمد دوم عثمانی.

شهاب‌الدین دولت‌آبادی مؤلف تاریخ مدینه که از کتاب خلاصة الوفافی‌اخبار دارالمصطفی تألیف نورالدین علی‌پسر عبدالله سمهودی ترجمه کرده است.

امیر محمد پسر امیر مبارز از امیران سیستان مؤلف کتابی در تاریخ سیستان.

سلطان حسین بایقرا پادشاه معروف تیموری که از سال ۸۶۳ تا سال ۹۱۲ هجری در خراسان پادشاهی کرده مؤلف کتابی است بنام

مجالس‌العشاق که در شرح احوال بزرگانی که عاشق بوده‌اند نوشته. این کتاب را به کمال‌الدین حسین کازرگاهی نسبت داده‌اند. سلطان حسین بایقرا در شعر فارسی و ترکی نیز دست داشته و حسینی تخلص میکرده‌و دیوان فارسی وترکی او موجود است.

امیر دولتشاه پسر علاءالدوله بختیشاه‌غازی سمرقندی مؤلف تذکرة الشعرا معروف به تذکره دولتشاه که درشرح احوال شاعران از آغاز شعر فارسی تا زمان خود نوشته و در سال ۸۹۲ هجری بپایان رسانده است. تذکرةالشعراء دولتشاه سمرقندی دومین کتاب معتبر فارسی است در شرح‌احوال شاعران بطریق نظم تاریخی، یعنی بعد از لباب‌الالباب عوفی.

بدیع‌الدین عبدالغفور لاری مؤلف شرح رسالهٔ نجم‌الدین کبری در بیان طریقهٔ شکار ـ شرح بر کافیه تألیف ابن‌حاجب در نحو زبان عربی ـ متمم نفحات‌الانس.

فاضل هروی مؤلف کتاب ارشادالزراعه در علم زراعت که در سال ۹۲۱ هجری تألیف کرده است.

محرابی کرمانی‌مؤلف کتابی بنام‌تذکرةالاولیاء درمشاهد کرمان که در حدود ۹۳۹ هجری آنرا نوشته است.

حافظ محمد پسر علی قوشچی مؤلف کتابی در تاریخ آل‌چنگیز و تاریخ ختای.

نجم‌الدین طارمی که کامل‌التواریخ تألیف ابن‌اثیر را بفرمان میرزا میرانشاه پسر تیمور گورکانی ترجمه کرده است.

محمدشیخ هروی مؤلف رساله‌ای در تفأل حافظ.

ابوطاهر پسر علی پسر حسن پسر موسی طرسوسی مؤلف داراب نامه که شامل داستانهای قدیم ایران درباره داراب است. (این کتاب به‌اهتمام دکتر ذبیح‌الله صفا در تهران چاپ و نشر شده است)

عیسی پسر جنید شیرازی کتاب شدالازار یا هزار مزار یا کتاب المزاران پدرش را که درباب مزاران شیراز است. بنام ملتمس‌الاحیاء

به‌فارسی ترجمه کرده است.

محمد پسر حاج کامران استرآبادی مؤلف کتابی در نسب‌سادات بنام جامع‌الامثال که برای مظفرالدین ابوالغازی شمس‌الدین پسر کمال‌الدین محمد (۹۸۷ ـ ۹۰۵ هجری) ازملوك رستمدار مازندران نوشته است.

سیف‌الدین پسر حاجی پسر نظام عقیلی مؤلف کتاب آثارالوزراء که در شرح‌حال وزیران ایرانی دردوران بعدازاسلام است .این کتاب در حدود سال ۸۷۵ هجری برای نظام‌الملك قوام‌الدین خوافی وزیر معروف سلطان حسین میرزا نوشته شده است (آثار الوزراء به‌اهتمام محدث ارموی جزء انتشارات دانشگاه تهران‌چاپ و منتشر شده است)

محمود گیتی، وی کتاب مواهب الهیهٔ معین‌الدین یزدی را که در تاریخ آل مظفر است و در قرن هشتم هجری نوشته شده خلاصه و تهذیب کرده و دنباله وقایع خاندان آل‌مظفر را تاپایان حکومت‌ایشان نوشته و ذیلی برتاریخ گزیدهٔ حمدالله مستوفی قرار داده است.

قاضی‌خان بدر محمد دهلوی ملقب به دهاروال که کتابی در لغت فارسی بنام ادات‌الفضلا نوشته و در سال۸۲۲ هجری بپایان‌رسانده است.

حسن پسر علی پسر حسن پسر عبدالملك قمی. وی تاریخ قم را که در سال ۳۷۸ هجری توسط حسن پسر محمد پسر حسن قمی به‌عربی تألیف شده در سالهای ۸۰۵ و ۸۰۶ هجری بنام خواجه فخرالدین ابراهیم پسر عمادالدین محمود پسر شمس‌الدین محمد پسر علی صفی وزیر ترجمه کرده است.

عبدالرزاق پسر عبدالکریم پسر عبدالرزاق کرمانی مؤلف کتابی بنام تذکره در احوال شاه نعمت‌الله ولی است که در سال ۹۱۱ هجری تألیف کرده است.

محمد پسر داود شادیا بادی مؤلف کتابی است در شرح قصاید خاقانی.

شیخ شرف‌الدین احمد پسر یحیی منیری پیشوای طریقه چشتیه در دهلی که مجموعه مکاتیب او به‌فارسی در تصوف به «مکاتیب احمد منیری» معروف است.

قوام‌الدین ابراهیم فاروغی مؤلف کتابی در لغت بنام شرف‌نامهٔ احمد منیری یا فرهنگ ابراهیمی است که در محرم سال ۸۷۸ بپایان رسانده است[1]

ابوالعلاء عبدالمومن جاروتی مشهور به صفی مؤلف کتابی است بنام مجموعةالفرس در لغت فارسی.

محمود پسر ضیاءالدین محمد متخلص به محمود مؤلف کتابی‌است بنام تحفةالسعاده یا فرهنگ اسکندری در لغت فارسی به‌اسم سلطان اسکندر (دهم صفر سال ۹۱۶ هجری)

خطیب رستم مولوی مؤلف کتاب وسیلةالمقاصد در لغت ترکی به‌فارسی که برای مولوی‌زادگان قونیه در سال ۹۰٤ هجری تألیف کرده و نیز خلاصه‌ای در صرف و نحو فارسی به‌شعر ترکی نظم کرده است.

قاضی لطف‌الله پسر ابویوسف حکیمی مؤلف کتاب القاسمیه یا فرهنگ حلیمی معروف به‌لغت حلیمی که ترکی به فارسی است ـ بحرالغرایب به‌نظم و نثر در لغت فارسی و عروض وقافیه و بدیع که قاسمیه خلاصه‌ای از آنست. وی درزبان‌فارسی شعرمی گفته و «حلیمی» تخلص می کرده است.

خواجه عمادالدین محمود پسر شیخ محمد گیلانی معروف به محمود قاوان یا غوان که بیشتر به لقب خواجهٔ جهان معروف بود. مؤلف ریاض‌الانشاء که بمنشات خواجهٔ جهان معروف است ـ کتاب مناظرالانشاء که معروفترین کتاب اوست ـ قواعد الانشاء.

احمد پسر علی پسر احمد مؤلف کنزاللطائف در انشاءکه دردهم

۱ــ این کتاب را مؤلف بنام مرشدخود شرف‌الدین احمد پسریحیی منیری پیشوای معروف طریقهٔ چشتیه (شرفنامه احمد منیری) نامیده است.

ربیع‌الثانی سال ۸۹۸ هجری بپایان رسانده است.

خواجه عبدالقادر پسر غنی حافظ مراغی معروف به عبدالقادر گوینده، عالم موسیقی‌دان. مؤلف جامع‌الالحان که در سال ۸۱۶ هجری بپایان رسانده و بنام شاهرخ تیموری نوشته ـ مقاصدالالحان که در سال ۸۲۱ هجری بپایان رسیده و خلاصه‌ای از کتاب جامع‌الالحان است و بنام بایسنغر نوشته ـ کنزالالحان ـ زبدةالادوار در شرح رسالهٔ ادوار تألیف صفی‌الدین ارموی و فواید عشره.

شجاع شیرازی شاگرد میر سید شریف گرگانی دانشمند معروف قرن هشتم هجری مؤلف انیس‌الناس فی‌الاخلاق که بنام مغیث‌الدین ابوالفتح ابراهیم سلطان پسر شاهرخ تیموری بپایان رسانده‌است.

ابوالحسن صاعد پسر علی گرگانی مؤلف کتابی در جغرافیا بنام مسالک‌ممالک یا عجایب‌البلدان.

محمد پسر عبدالخالق پسر معروف مؤلف کنزاللغه یا کنزاللغات در لغت عربی به‌فارسی که بنام سلطان محمد کیا پسر ناصر کیا از پادشاهان گیلان (۸۵۱ ـ ۸۸۳ هجری) و پسرش کار کیا میرزا علی (مقتول در سال ۹۱۱ هجری) بپایان رسانده است و یکی‌از رایج‌ترین کتابهای لغت عربی به‌فارسی است.

علی پسر عمادالدین استرآبادی معروف به ابن‌عماد مؤلف رسالهٔ منظومهٔ در مخارج حروف که در سال ۸۰۹ هجری تألیف کرده است.

سلیمان پسر مظفر حسینی‌منشی مؤلف شجرةالسینیه‌لثمرةالیقینیه در خواص حرف سین که بنام امیر علیشیر نوایی نوشته است.

شهاب‌الدین محمد علی پسر جمال‌الاسلام ملقب به‌شهاب منشی مؤلف همایون‌نامه در انشای‌فارسی که‌بنام خواجه غیاث‌الدین پیراحمد وزیر نوشته است.

علی درویش پسر عثمان شاشی از عارفان ماوراءالنهر مؤلف مفتاح‌التوحید (خلاصه مثنوی مولوی)

غیاث‌الدین علی عمران پسر غیاث‌الدین علی حسینی اصفهانی

ساکن بدخشان مؤلف کتاب دانش‌نامهٔ جهان که در سال ۸۷۹ هجری تألیف کرده است.

محمد پسر محمود پسر علی سبط ناصرالدین سمرقندی مؤلف رساله در اختلاف ابی‌بکر پسر عباس و حفص در قرائت و رسالهٔدیگر در قرائت عاصم که شاعر نیز بوده و منظومه‌ای در تجوید ساخته‌است.

قطب‌الدین عبدالله پسر محیی پسر محمود شیرازی معروف به عبدالله قطب یا قطب محیی از عارفان قرن نهم هجری از این عارف مجموعهٔ بزرگی از مکاتیب در تصوف مانده که به‌اصحاب خود نوشته و بنام مکاتیب عبدالله قطب معروف است.

محمد پسر میرزاعلی، وی کتاب مصباح کفعمی را در سال ۸۹۵ هجری بنام مونس‌العابدین به‌فارسی ترجمه کرده است. این اثر بنام «ترجمهٔ نیک‌بختیه» نیز معروف است.

رستم پسر سالار پسر محمد پسر سالار مؤلف خلاصة‌الادوار فی مطالب الاحرار که در سال ۸۵۸ هجری تألیف کرده است.

محمد جامی مؤلف ریاض‌الصالحین که‌مجموعه‌ای از‌علوم‌متداول آن زمان است و در سال ۸۳۵ هجری در دوره فرمانروائی شاهرخ تیموری تألیف شده است.

حسین اسماعیل قاسمی حسینی مؤلف شرحی بر گلشن‌راز.

محمد منصور مؤلف گوهرنامه سلطانی در معرفت اجسام معدنی که بنام سلطان حسن بهادرخان معروف به‌اوزن حسن (۸۷۱ - ۸۸۳ هجری) تألیف کرده است.

عبدالعزیز ابهری مؤلف شرح مصابیح‌السنهٔ امام بغوی بنام منهاج المشکاة که در سال ۸۹۱ هجری بنام امیرعلیشیر نوایی تألیف کرده است.

فتح‌بن احمد محمود شهرستانی سبزواری‌مؤلف تحفة‌الائمه‌العلیه فی‌الحکمت‌العلمیه.

امیر جعفر طغرایی مؤلف انیس‌العارفین در تصوف که بعدها

آنرا برای علی پاشا وزیر پادشاهان آل عثمان خود به‌ترکی ترجمه کرده است.

وحیدالدین ابوالحسن محمد پسر زین‌الدین حاجی معروف به میرجان اسفرغابادی مؤلف حدائق‌الدقایق‌درتصوف ـ روضةالاصحاب در احوال خلفای اربعه.

نظام که داستان بوداسف و بلوهر را در سال ۸۱۰ هجری بنام سلطان احمد جلایر به فارسی ترجمه کرده است.

عبدالله پسر عبدالحی پسر علی حسینی اسحاق مؤلف‌عین‌الشفاء یا عجلهٔ‌سماعیه در تصوف.

مولی شمس‌الدین محمد تبادکانی طوسی از صوفیه معروف خراسان مؤلف شرحی است برمنازل‌السائرین خواجه عبدالله انصاری بنام تسنیم‌المغربین فی شرح منازل‌السائرین.

خواجه ناصرالدین عبیدالله سمرقندی معروف به‌عبیدالله احرار از مشایخ طریقهٔ نقشبندیه مؤلف تحفةالاحرار و دو رساله در تصوف و رساله والدیه و رسالهٔ حورائیه شرح‌رباعی ابوسعید ابوالخیر ورسالهٔ کلیات.

خواجه محمد موسی ده‌بیدی از مشایخ طریقه نقشبندیه مؤلف رساله فی‌طریقةالنقشبندیه و کتاب نوادرالمعارف.

ابوالقاسم لیثی مؤلف شرح فارسی بررسالة فی‌الواضع تألیف عضدالدین ایجی که در سال ۸۸۸ هجری بپایان رسانده است.

هبةالله حسینی معروف به‌شاه میر مؤلف کتاب آداب سلطنت که از سال ۸۸۲ تا ۸۹۸ هجری مشغول تألیف آن بوده است.

یعقوب پسر عثمان پسر محمود پسر محمد غزنوی چرخی معروف به‌یعقوب چرخی نقشبندی از مشایخ طریقه نقشبندیه مؤلف تفسیری که بنام تفسیر یعقوب چرخی معروف است ـ رساله انسیه در تصوف ـ روایح و شرح رباعیات.

شیخ ابراهیم پسر حسین تنوری سیواسی مؤلف گلزارنامه در

تصوف.

یارعلی شیرازی مؤلف شرحی بر لمعات فخرالدین عراقی بنـام اللمحات.

شیخ زین‌الدین ابوبکر خوافی عارف نامی مؤلف نهج‌الرشاد.

عبدالمومن پسر صفی‌الدین پسر عزیزالدین از موسیقی‌دانـان قرن نهم هجری مؤلف بهجت‌الارواح در موسیقی.

عبدالغفار پسر اسحاق مؤلف رساله‌ای در حوادث طبیعیه.

محمد پسر نصرالدین جعفرحسینی‌مکی‌از مشایخ طریقهٔنقشبندیه مؤلف بحرالمعانی.

اویس پسر غیاث‌الدین محمد رستمداری مؤلف گنجینهٔ راز.

علی پسر ابی‌سعید کهجی مؤلف تذکرةالمشایخ.

شهاب‌الدین پسر شمس‌الدین عمر زاولی دولت آبادی مـؤلف حواشی بر کافیه بنام الارشاد ـ شرح اصول بزودی و بحرمواج در تفسیر فارسی ـ مناقب‌السادات.

یعقوب پسر محمد پسر علی طاوس ریاضی‌دان، مؤلف کنه‌المراد فی‌وفق‌الاعداد ـ رساله حساب.

حسین پسر محمدزیدی حسینی مؤلف‌دستورالمنجمین‌در نجوم.

فصیح‌الدین پسر عبدالکریم نظامی ریاضی‌دان، مـؤلف قطع الانوار ـ شرح بیست باب‌خواجه نصیرالدین طوسی که‌بنام امیرعلیشیر تألیف کرده است ـ رساله در اسطرلاب.

احمد پسر حیدر پسر محمد شیرازی مؤلف رساله در اسطـرلاب که در سال ۸۶۷ هجری تألیف کرده است.

خواجه محمد موسی ده بیدی نقشبندی از مشایخ طریقهٔنقشبندی مؤلف رسالة فی بیان طریقةالنقشبندیه و نوادرالمعارف.

بهاءالدین پسر میرقوام الدین قاسم نوربخشی رازی از مشایخ طریقهٔ نوربخشی مؤلف کتابی در طب بنام‌خلاصةالتجارب که درطرشت ری (تهران فعلی) در سال ۹۰۷ هجری تألیف کرده است.

محمد علی حسینی مؤلف قواعد العمل در حساب.

عبدالرزاق پسر عبدالکریم پسر عبدالرزاق طبیب کرمانی مؤلف کتاب شفاءالاسقام در طب که بنام علیشیر نوایی تألیف کرده است.

حکیم شاه محمد قزوینی شاگرد علامه دوانی مؤلف: تفسیر سورةالنحل تاآخر قرآن، ربط السوره والایات، حواشی بر تهافت‌مولی خواجه‌زاده، حواشی برشرح‌العقایدالعضدیهٔ دوانی، شرح ایساغوجی، شرح کافیه، شرح‌الموجز فی‌الطب، حاشیه‌بر شرح‌العقاید نسفی، ترجمهٔ الحیوان کمال‌الدین محمد پسر موسی دمیری بنام حیوةالانسان که برای سلطان عثمانی ترجمه کرده است، ترجمهٔ مجالس‌النفایس امیر علیشیرنوایی که اصل آن تذکره شاعران فارسی‌زبان قرن نهم به‌زبان ترکی است.

معین‌الدین نطنزی مؤلف منتخب‌التواریخ معینی در تاریخ ملوک شبانکاره و هرمز و کرمان و یزد و لرستان وایلخانان مغول تا بازماندگان تیمور که در سالهای ۸۱۶ و ۸۱۷ هجری تألیف کرده است.

نعمت‌الله پسر محمود نخجوانی معروف به بابا نعمت‌الله ازعارفان اواخر قرن نهم هجری مؤلف تفسیر فواتح‌الالهیه و مفاتح‌الغیبیه الموضحة‌للکلم‌القرآنیة‌و الحکم‌الفرقانیه- حاشیه برانوارالتنزیل و اسرارالتأویل تفسیر بیضاوی - شرح ممزوجی بر گلشن‌راز - رساله‌ای در وجود- هدایة‌الاخوان در تصوف.

افضل‌الدین عبدالعزیز پسر محمد شیرازی مؤلف کتابی در مزارات شیراز بنام دستورالزایرین که مطالب آن را از کتاب‌شدالازار معروف به هزار مزار تألیف جنید شیرازی مؤلف مشهور قرن هشتم هجری گرفته است.

نجم‌الدین طارمی از ادیبان دربار سلطان حسین بایقرا که کتاب کامل التاریخ تألیف ابن اثیر مورخ‌معروف را بنام‌او ازعربی‌به فارسی ترجمه کرده است.

سلطان محمد فخری پسر امیری هروی مؤلف: لطایف‌نامه ـ جواهر العجایب ـ تحفة‌الجیب ـ بوستان خیال ـ دیوان غزلیات

سید رکن‌الدین پسر شرف‌الدین حسین حسینی آملی منجم و ریاضی‌دان مؤلف: پنجاه‌باب سلطانی در اسطرلاب ـ زیج جامع سعیدی در تنقیح زیج ایلخانی خواجه نصیرالدین طوسی.

ابن‌معین مؤلف فردوس‌التواریخ که در سال ۸۰۸ هجری تألیف کرده است.

علاء کرمانی ریاضی‌دان مؤلف رساله‌ای در تصنیع اسطرلاب.

شمس‌المعالی محمد کیا گرگانی مؤلف: رساله در رفع شبههٔ مماس شدن زحل به کرهٔ ثوابت ـ مفتاح بیت‌باب اسطرلاب خواجه نصیرالدین طوسی.

جمال‌الدین محمد محمود شهرستانی مؤلف رساله‌ای در منطق.

بدر طبری مؤلف شرح سی فصل خواجه نصیرالدین طوسی ـ حواشی بر اقلیدس.

خواجه صاین‌الدین علی ترکه اصفهانی از حکیمان صوفی‌مشرب، مؤلف: شرح فصوص‌الحکم ـ کتاب مفاحص ـ رسالهٔ اسرارالصلوة ـ شرح قصیدهٔ ابن‌فارض ـ ضوء اللمعات در شرح لمعات ـ اطوار صوفیه یا اطوار ثلاثه ـ منظومات صاینیه ـ رسالهٔ نقطه ـ جواب مکتوب.

محمود پسر امیر قوام قاضی والشتانی معروف به محمود هروی هیوی مؤلف کتابی در هندسه بنام فواید جمالی ـ رسالة‌الغیاثیه.

نظام منتشهی، از پزشکان قرن نهم هجری مؤلف کتابی در طب بنام گنج اسرار ـ رساله‌ای در حسن زنان.

محمد پسر سلیمان برسوی معروف به آقازاده، ریاضی‌دان، مؤلف: شرحی بر بیست‌باب خواجه نصیرالدین طوسی.

سید معین‌الدین محمد پسر عبدالله ایجی حسنی حسینی صفوی مؤلف: شعب‌الایمان در اخبار ـ جامع‌البیان فی تفسیرالقرآن.

علی پسر احمد قاضی شوشتری، که فالنامه یا قرعه‌نامهٔ منسوب

به‌امام علی‌بن موسی‌الرضا را ترجمه کرده است.

ابوالمحاسن حسین پسر حسن گرگانی از عالمان شیعه اواخر قرن نهم هجری، مؤلف‌تفسیر فارسی جلاءالاذهان که‌یکی ازمعروفترین کتابهای تفسیر به‌زبان فارسی است.

امیر جعفر طغرایی مؤلف انیس‌العارفین در تصوف.

غیاث‌الدین محمد پسر علاء الدین هبةالله سبزواری معروف‌به غیاث‌طبیب مؤلف قوانین‌العلاج در طب ــ زبدةالقوانین العلاج (این کتاب خلاصه‌ای از تألیف قبلی است)

صدرالدین امینی هروی مؤلف: کتاب «فتوحات امینی هروی» که در تاریخ اوایل سلطنت شاه اسماعیل صفوی تا سال ۹۱۶ هجری نوشته شده است.

قوام‌الدین یوسف پسر حسن حسینی رومی معروف به قاضی‌زاده، مؤلف: احکام‌السلاطین.

غیاث‌الدین پسر محمد متطبب اصفهانی، از پزشکان، مؤلف مرآت‌الصحه.

مولی شکرالله پسر احمد، مؤلف: منهج الرشاد.

محمود پسر محمد دلشاد شروانی مؤلف کمال‌نامه ــ مختصری در طب ــ تحفه‌مرادی، (کتاب اخیر به‌زبان ترکی تألیف شده است.)

امام عمادالدین ابوالمظفر پسر ظهیرالدین محمد اسفراینی‌ملقب به شاهفور (شاهپور) مؤلف: تاج‌التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم.

نظام پسر کمال پسر جمال هروی (نوهٔ ابن‌حسام شاعر معروف قرن هشتم هجری) مؤلف: نصاب الصبیان منظومهٔ معروف ابونصر فراهی در لغت عربی به‌فارسی.

قاضی‌اختیارالدین حسن حسینی تربتی معروف به قاضی‌اختیار مؤلف: اقتباسات و مختارالاختیار واساس‌الاقتباس در حدیث وامثال و حکم که در سال ۸۹۷ هجری تألیف کرده ــ مقامات حسینی ــ اخلاق همایون ورسایل دیگر در فقه و تجوید.

حسن پسر محمد شاه فناری مؤلف: حاشیه برمطول ـ حاشیه برتلویح تفتازانی ـ کتابی درمسایل روایت و کلام به‌زبان فارسی بنام «المطالب‌العالیه».

محمد پسر جلال پسر سلیمان قهستانی مؤلف شرحی بر نصاب الصبیان.

شیخ محمد مغربی از عارفان قرن نهم هجری مؤلف رساله‌ای در تصوف بنام : جهان‌نما.

عمادالدین پسر جمال بخاری ریاضی‌دان قرن نهم هجری مؤلف کتاب تسهیل در قمر.

عبدالکریم محمد پسر فصیح پسر محمد دشت‌بیاضی مؤلف‌شرحی برنصاب‌الصبیان.

نظام‌الدین پسر حبیب‌الله حسینی مؤلف شرح بیست باب خواجه نصیرالدین طوسی در اسطرلاب که در سال ۸۷۳ هجری تألیف کرده است.

سید اسحاق حروفی از پیروان طریقهٔ حروفی مؤلف محرم‌نامه که در روز ۲۱ ربیع‌الاول سال ۸۲۸ هجری بپایان رسانده است.

حسین خطابی منجم متطبب مؤلف: تحفة‌الحساب که‌در سال ۸۹۵ هجری بپایان رسانده است.

یار احمد پسر حسین رشیدی تبریزی مؤلف «طربخانه» در ده فصل شامل رباعیات حکیم عمرخیام و مقدمه‌ای به‌نثر که در سال ۸۶۷ هجری نوشته است.

مولانا محمود پسر محمد معروف به‌میرم مؤلف دستورالعمل فی‌تصحیح‌الجدول و آن شرحی است بر زیج‌الغ‌بیک که در رجب سال ۹۰٤ هجری بپایان رسانده است.

خواجه عبدالله کاشغری ندایی از مشایخ طریقهٔ‌نقشبندی مؤلف رساله‌های: فقرات، حقیه، منظومه، مناجات.

محمد پسر شیخ هروی مؤلف رساله‌ای در تفأل دیوان حافظ.

غیاث‌الدین سبزواری از پزشکان قرن نهم هجری که کتابی در قرابادین تألیف کرده است.

علی پسر عبدالسلام کاتب که مسالك‌الممالك یا اشکال‌العالم تألیف ابوعبدالله احمد پسر محمد پسر نصرجیهانی (کیهانی) وزیر معروف سامانیان را در زمان‌علی‌خواجه حکمران بخارا به‌فارسی‌فصیح ترجمه کرده است.

تاج‌الدین محمود اشنوی از مشایخ نقشبندی مؤلف غایة‌الامکان فی‌درایة‌المکان ـ تاج‌نامه.

درویش علی پسر یوسف کوکهری مؤلف زبدة‌الطریق و شرحی بر لمعات.

نظام‌الدین عبدالعلی پسر محمد پسر حسین بیرجندی منجم و ریاضی‌دان، مؤلف: تذکرة‌النصیریه ـ شرح فوایدالبهائیه در حساب از عمادالدین بغدادی که در اواخر ذیحجه‌سال ۸۹۱ هجری بپایان‌رسانده است ـ شرح آداب عضدالدین ایجی ـ بیست باب در تقویم ـ مسالك و ممالك فارسی که در رجب سال ۹۰۹ هجری بپایان رسانیده است.

محمود پسر محمد قاضی‌زاده منجم و ریاضی‌دان مؤلف کتابی در شرح زیج الغ‌بیك بنام دستورالعمل که در سال ۹۰۴ هجری تألیف کرده است ـ رساله‌ای در ربع مجیب.

اوحدالدین عبدالله‌حسینی‌بلیانی کازرونی‌مؤلف ریاض‌الطالبین و مفتاح‌الکنوز در رمل.

محمد پسر یوسف طبیب هروی پزشك، مؤلف: غرایب و عجایب هندوستان ـ جواهراللغه یا بحرالجواهر در پزشکی.

شاه‌قلی میرآخور سلطان حسین بایقرا که فرس‌نامه‌ای به نثر بنام عبیدالله‌خان ازبك تألیف کرده است.

ابوبکر قطبی اهری مؤلف تاریخ شیخ اویس که در سال ۸۶۰ هجری تألیف کرده است.

یوسف پسر محمد پسر یوسف طبیب‌هروی مؤلف فوایدالاخیار ـ

قصیده در حفظ‌الصحه ـ ریاض‌الادویه ـ علاج‌الامراض ـ جامع الفواید ـ طب یوسفی.

محمد پسر برهان‌الدین معروف به محمد قاضی، مرید خواجه عبیدالله احرار مؤلف کتاب سلسلة‌العارفین و تذکرة‌الصدیقین که در مقامات پیر خود نوشته است.

نجم‌الدین طارمی مؤلف تذکره احوال پیر.

اشرف پسر شرف مذکر فاروقی مؤلف دانشنامهٔ قدرخان در لغت فارسی که در سال ۸۰۷ هجری در بخارا تألیف کرده است.

طاهرالدین محمد پسر شمس‌الدین ابراهیم بمی از مشایخ کرمان مؤلف بم‌نامه در تاریخ بم.

برهان‌الدین عبدالله ختلانی از مشاهیر عارفان قرن نهم مؤلف کشف‌الحجاب و شرح لمعات فخرالدین عراقی.

فخرالدین علی پسر حسین واعظ کاشفی متخلص به صفی پسر ملاحسین کاشفی دانشمندمعروف. مؤلف‌رشحات عین‌الحیات دراحوال مشایخ طریقهٔ نقشبندی که در سال ۹۰۹ هجری بپایان رسانیده ـ لطایف‌الطوایف ـ حرزالامان من‌فتن الزمان در خواص و منافع حروف و اسرار قرآن ـ خلاصه اسرار قاسمی ـ دیوان غزلیات ـ منظومه مثنوی محمود و ایاز.

صلاح پسر مبارک بخاری مؤلف انیس‌الطالبین وعدة‌السالکین در مقامات بهاءالدین نقشبند.

شمس‌الدین پسر محمود پسر علی جهرمی مؤلف کتابی درمقامات طاهرالدین محمد بمی از مشایخ کرمان.

ابوالحسن محمد باقر پسر محمدعلی مؤلف کتابی در مقامات بهاءالدین نقشبند.

میرکمال‌الدین حسین پسر مولانا شهاب‌الدین اسماعیل طبسی گازرگاهی هروی از صوفیان قرن نهم هجری مؤلف: شرح منازل السایرین خواجه عبدالله انصاری ـ برخی رسایل در تصوف ـ کتاب

معروف مجالس العشاق را نیز که برخی به‌سلطان حسین بایقرا نسبت داده‌اند از او می‌دانند.

رکن‌الدین یحیی پسر معین‌الدین جنید شیرازی از صوفیان، که کتاب سیرت شیخ کبیر ابوعبدالله پسر خفیف شیرازی عارف مشهور را که ابوالحسن دیلمی به‌عربی نوشته بود به‌فارسی روان و فصیح ترجمه کرده است.

ابوالیقین غیاث‌الدین محمد پسر حسین خراسانی استرآبادی از پیروان طریقهٔ حروفی مؤلف کتاب استوانامه در عقاید حروفیان که در سال ۸۴۶ هجری نوشته است.

برهان مسکین مؤلف: ارشادالمسلمین شرح عقاید اهل‌الاسلام نجم‌الدین نسفی که در سال ۹۱۴ هجری درهرات بپایان رسانده است- انیس‌الواعظین اربعین در احادیث رسول در دو دفتر - روضة‌الاتقیا فی ذکرالاولیا - انیس‌العابدین در عبادات- سراج المتعلمین درنحو- اورادالاوقات - کنوزالاعمال در ادعیه و اذکار - خلاصة‌الاوراد.

رکن‌الدین یحیی پسر محمد حسینی‌شیرازی مؤلف: مقالة‌الابرار که تلخیصی از کتاب اخبارالاخیار تألیف ابوسلیمان محمد شیرازی است.

ابوالمکارم پسر علاءالملک‌ازبازماندگان‌شیخ احمد جام ژنده‌پیل که در سال ۸۴۰ هجری کتابی در مقامات وی بنام خلاصة‌المقامات تألیف کرده است.

نورالدین عبدالرحمن پسر عبدالقادر مراغی موسیقی‌دان مؤلف: مقاصدالادوار که بنام بایزید عثمانی (۸۸۶ - ۹۱۸ هجری) نوشته است.

مولانا عبدالرحیم مشهدی مؤلف کتابی در جغرافیا بنام مسالک الممالک.

رکن‌الدین محمد خوافی مؤلف تذکرة‌الشعراء.

سید یحیی پسر بهاءالدین شروانی از پیروان طریقهٔ خلوتی (یکی از فروع نقشبندیان) مؤلف: اسرارالطالبین ـ شفاءالاسرار ـ اسرارالوحی ـ شرح گلشن‌راز.

سید خلیل‌الله پسر سید محمود زیارتگاهی هروی مؤلف شرح جواهرالاسلام در عقاید از مولانا نظام‌الدین شریف هروی که در سال ۸٤٤ هجری بپایان رسانده است.

ابویزید عبدالرحمن پسر محمد پسر علی بسطامی از صوفیان مؤلف: مناهج‌التوسل و شمس‌الافاق والادعیه والفواتح‌المسکیه که در سال ۸٤٤ هجری بپایان رسانده و به‌نظر میرسد شرح فتوحات‌المکیه ابن‌عربی است.

قوام (ادیب) مؤلف: مجموعه منشات دبیران معروف قرن‌هشتم و نهم هجری.

ملاداود بیدری مؤلف: تحفةالسلاطین در تاریخ سلسلهٔ بهمنی دکن که بنام تاج‌الدین‌فیروزشاه بهمنی (۸۰۰ ـ ۸۲۰ هجری) نوشته است.

محمود پسیخانی مؤسس طریقه نقطویه مؤلف هفده مجلد کتاب و رساله‌های متعدد[1]

نصرالله نافجی از پیروان فضل‌الله حروفی مؤلف خواب‌نامه که در شرح احوال پیرخود نوشته است.

همام‌طبیب، منجم و ریاضی‌دان، مؤلف: الارشاد فی معرفةالاعداد به‌فارسی که بنام شیخ ابراهیم پسر سلطان محمد پسر کیقباد نوشته‌ـ شرح تلخیص محمود پسر محمد چغمینی.

خلیفه نیشابوری مؤلف: ترجمهٔ خلاصهٔ تاریخ نیشابور تألیف امام حاکم ابوعبدالله محمد مؤلف مستدرك و تاریخ نیشابور در قرن پنجم هجری.

علی پسر طیفور بسطامی از صوفیان، مؤلف: انوارالتحقیق که

۱ـ برای آگاهی بیشتر دراین‌باره به تاریخ جنبش سربداران و دیگر جنبشهای ایرانیان در قرن هشتم هجری تألیف عبدالرفیع حقیقت مراجعه شود.

تلخیص و مجموعه‌ای از رساله‌های مختلف خواجه عبدالله انصاری است.

جلال‌الدین یوسف جامی مؤلف: فوایدغیاثی شامل مکاتیب تاریخی از آغاز اسلام تا زمان مؤلف.

سعدالدین کاشغری از مشایخ نقشبندی که اصحاب وی ملفوظات او را بنام تقریرات گردآورده‌اند.

جلال‌الدین ابومحمد قاینی مؤلف: تبیان‌الکبایر در گناهان کبیره.

عبدالکریم همدانی مؤلف تاریخ دکن بنام تاریخ محمودی که برای خواجه محمود نوشته ـ شرح احوال خواجه محمود.

شیخ حسن پسر طاهر بهاری مؤلف: مفتاح‌الفیض.

ابوالکریم پسر علی اشکذری مؤلف تحفهٔ نصرتی شامل قواعد و دستورانشا و ترسل که برای نصرت‌الدین شاه یحیی آل مظفر (۷۸۹ ـ ۷۹۵ هجری) تألیف کرده است.

حکیم محمود پسر محمد پسر عبدالله پزشك، مؤلف: تحفه‌خانی در طب که در سال ۹۰۲ هجری تألیف کرده است.

خواجه عبدالشهید خاوندمحموداحرار از مشایخ نقشبندی مؤلف رساله‌ای در تصوف.

عبدالله پسر محمد پسر کیا مازندرانی مؤلف رسالهٔ فلکیه درعلم سیاقت که در حدود سال ۸۶۵ هجری تألیف کرده است.

امیر حسن پسر منوچهر مؤلف: منشور مبارك یا رسالهٔ انسانیه در انساب پادشاهان طبرستان که برای مرشدالدین شاه عبدالله معروف به سید میرزا و پسر او محمد برکت علاءالدوله نوهٔ دختری سلطان حسین بایقرا نوشته است.

احمد مدون نیشابوری مؤلف: آیة‌الایات‌الفرقانی در کشف‌الایات که در سال ۸۸۵ هجری به‌تألیف آن آغاز کرده و در سال ۸۹۱ هجری در هرات بپایان رسانیده‌است.

شرف‌الدین علی یزدی، (وی به‌غیر از شرف‌الدین علی مورخ معروف است) مولف: شقایق دقایق نعمانی در فقه حنفی ـ منشآت.

قاضی شمس‌الدین محمد تبادکانی طوسی مؤلف: نسیم‌المقربین شرح منازل‌السایرین خواجه عبدالله انصاری که در سال ۸۶۸ هجری بپایان رسانیده است.

عبدالحی پسر ابوالفتح حسینی از مریدان خواجه ناصرالدین عبیدالله احرار مؤلف: رساله‌ای در مناقب وی‌و خاندانش ـ سلسلهٔ عالیه در همین زمینه.

قاسم‌علی قاینی ریاضی‌دان، مؤلف رساله‌ای درا سطرلاب.

تاج‌الدین محمد پسر ابراهیم کازرونی مؤلف بحرالسعاده در تصوف.

عبدالروف هروی، مؤلف: رساله صید که‌برای بدیع‌الزمان میرزا پسر سلطان حسین بایقرا فراهم کرده است.

شیخ‌الاسلام زکریا پسرمحمدانصاری مؤلف احکام‌الدلاله‌شرحی بررسالهٔ قشیریه که در سال ۸۹۳ هجری نوشته است.

میرعلی حسینی مؤلف: ریاحین‌القلوب در تصوف (این شخص به‌غیر از میرعلی حسینی، خوشنویس‌معروف قرن نهم هجری است).

علی پسر محمدمعروف به‌نظام‌شامی‌مؤلف: مختصر منهاج‌العابدین در تصوف (وی به‌غیر از نظام شامی مورخ مشهور است)

جنبشهای دینی ایرانیان

از آغاز قرن هفتم تا پایان قرن نهم هجری

تحقیق پیرامون جریان مذهب در قرن‌های هفتم تا نهم هجری که مصادف با یورش و استیلای قوم مغول و تاتار برایران است، نخست مستلزم آگاهی برمعتقدات دینی واعتقادی قوم غالب برایران یعنی مغولان می‌باشد.

هنگامی که مغولان برسرزمین‌های پهناورخاورمیانه که‌ایران‌از جمله‌آنها بوددست‌یافتندپیروعقیده شمنی بودند که‌در آن‌اصول معتقدات بطور کامل مشخص نگردیده بود. دین آنان رویهم رفته از اجرای مناسك ویژه (جادوگری و احضار ارواح) تشکیل میشدو به‌همین سبب است که برخی از مورخان مغولان را بطور کلی بی‌دین میخوانند در اینجا باید گفت که آنان نتوانسته‌اند دین مغول را بشناسند.

با این همه بی‌شك دین مغولان دارای اصولی بوده است.

مغولان به‌خدای یگانه ایمان داشتند، اگرچه گاه‌گاه به وجود خدایان فرعی نیز در کنار خدای یگانه معتقد بودند بی‌آنکه روابط آنانرا بطور کامل مشخص کرده باشند. مغولان آفرینش آسمان‌ها و زمین را به‌خدای یگانه نسبت می‌دادند، و او را منشأ خوشبختی و بدبختی می‌دانستند آنان پس از مرگ منتظر حیاتی بودند که به‌حیات دنیوی شباهت کامل داشت. به‌عقیدهٔ مغولان خدای یکتا فرمانروائی روی زمین را به‌آنها اعطاء کرده بود و خان‌ها رسالت داشتند که

ارادهٔ خالق را به‌فعل مبدل کنند؟! و به‌همین مناسبت روی نشان‌ها و اسناد خود این کلمات رامی‌نوشتند (منگو تنگری کو چوندور) یعنی. (به‌خواستهٔ خداوند جاوید) و این جمله را نیز که (آسمان را یك خدا و زمین را یك فرمانروا شایسته است) برپایهٔ همین عقیده‌استوار است. این جمله در دهه‌های نخست هجوم مغولان نیروی معنوی بزرگی داشته است.

صور عبادت نیز بسیار ساده بود. آنان خورشید به‌خصوص طالع، ماه و دگرگونی‌های مختلف آسمان را ستایش می کردند، و تصور اژدهائی در این جریان نقش بسیار مهمی را به عهده داشت، پرستش خورشید مغولان را متوجه جنوب می کرد آنان در هنگام خسوف و کسوف طبلها را به‌صدا درمی‌آوردند، تا نیروهای شیطانی را تار و مار کنند. آنان هم‌چنین زمین را به‌عنوان مادر همهٔ موجودات تعظیم و تکریم می کردند.

مغولان برای پرستش خورشید، به سمت جنوب سه‌بار بحالت رکوع درمی‌آمدند، و در عین حال انگشت‌های میانه را به‌کف می‌چسباندند و سق‌میزدند. آنان به‌مناسبت‌های مختلف نوشابه‌های گوناگون را نثار خدایان می کردند، به‌این ترتیب که ظرف‌های مملو ازنوشابه را با ادای «ورد» به‌هوا پرتاب می کردند، سوگند آنان در هنگام عقد قرارداد به‌این ترتیب بود: از ظرفی که گاه‌گاه سکه‌ای زرین در آن قرار داشت خون می‌آشامیدند. مغولان موظف بودند، چنانچه به‌یکی از هم‌قسمان و یابستگان آنان تجاوز شود، انتقام‌جوئی کنند، اما این رسم در زمان چنگیز رفته رفته رو به‌فراموشی نهاد.

چنگیزخان و اوکتای قاآن تا پایان عمرشان شمنی ماندند، بی‌آنکه علاقه‌ای درونی به ادیان دیگر داشته باشند. ناگفته نماند که چنگیزخان میل داشت از کیفیت ادیان دیگر مطلع شود و برای این منظور مجالس بحثی تشکیل می‌داد.

ولی کیوك را که نسبت به‌مسیحیت ابراز علاقه می کرد دیگر

نمی‌توان یك شمنی اصیل دانست، اگرچه وی هم چون منکو بظاهر شمن‌ها را مشاوران روحانی اصلی خود می‌دانست. اما کشیشان‌مسیحی نیز در کنار او بودند. منکو به‌ظاهر نسبت به‌دین واحدی علاقهٔ‌فراوان ابراز نمی‌داشته، و با رفتار خود تغییر دین را برای برادرش آسان کرده است. اما هنگامی که قوبیلای دین بودا را پذیرفت و برادرش هلاکو نسبت به‌این‌دین تمایل فراوان ابراز داشت تا حدودی میتوان گفت که پیرو دین بودا بوده است، دین شمنی دیگر نتوانست نقش دین رسمی را داشته باشد. اما نباید پنداشت که جهان‌بینی‌های دینی کهن از این موقع نیروی خود را در میان مغولان بطور کامل ازدست داد. در زمان سلطنت هلاکو جادوگری هنوز هم اهمیت داشت و شمن‌ها توانستند در کنار روحانیون بودائی که از شمال چین آمده بودند، نفوذ خود را حفظ کنند، اگرچه گاه‌گاه میان آنان اختلافاتی پدید می‌آمد. در زمان ارغون‌خان دین بودا در میان مغولان رونق فراوان یافت، آئین شمنی بطور کامل محو شد. اما عامل این تغییرات را باید توجه هلاکو به‌دین بودا دانست که‌هم‌زمان با‌بنیان‌گذاری قلمرو ایلخانان ایران بود.

وضع دین بودا در ایران در دورهٔ مغولان یکی از مبهم‌ترین و تاریك‌ترین مباحث این زمان است. منابع تاریخی آن زمان نیز در این ابهام مقصر هستند. مورخان مسیحی که بیشتر از ارمنستان هستند چنانچه به‌بررسی دین فرمانروایان مغول می‌پرداختند به‌این نتیجه می‌رسیدند که رفتار آنان دربرابر مسیحیت بیشتر معلول عوامل‌سیاسی است، و این واقعیت آنها را ناامید می کرد. برای مورخان مسلمان نیز توصیف‌اینکه در سرزمین مسلمانان دین‌بودا، ده‌ها سال تا آن‌اندازه قدرت داشت بسیار دردناك بوده است و به‌این سبب اغلب مورخان مسلمان دراین‌باره سکوت کرده‌اند. از آنجائی که تحولات بعدی نشان داد، که دوران تفوق دین بودا زودگذر بوده است، مورخان برای تشریح آن چندان اهمیتی قائل نشده‌اند.

با توجه به منابع موجود نمی‌توان گفت که آیا هلاکو و اباقا بطور واقعی پیرو دین بودا بوده‌اند و آیا بودائیان و به‌ویژه روحانیون بودائی آنان را بودائی می‌دانستند یااینکه فقط آداب ورسوم‌بودائیان را به‌کار می‌بستند و این دین را به‌عللی مثلا بخاطر جلب توجه قاآن رایج می‌کردند. آنها با روحانیون بودائی به‌خصوص لاماهای تبتی بسیار محشور بودند و عبادتگاههای بودائی ساختند و ثروت فراوان در آنجا جا دادند[1] معابد به‌ظاهر در سراسر ایران پراکنده بوده است چه گفته میشود که در سال ۶۹۵ هجری تعدادی از این معابد ویران شده است. از قرار دراین معابد گروه کثیری از روحانیان بودائی‌ساکن بوده‌اند. نفوذ این روحانیان در فرمانروایان مغول شایان توجه بوده است. قدرت آنان در دوره فرمانروائی ارغون به‌منتهای شدت رسید بطوریکه ایلخان گذشته از دوتن وزیرش فقط روحانیون بودائی را بحضور می‌پذیرفت، اینکه جوکی هندی که ارغون در نتیجهٔ تمریناتی که وی تجویز کرده بود مرد چه کسی بوده است؟ نمیتوان با قطعیت تعیین کرد.

بدیهی است که در آن زمان تمام افراد خانواده ایلخان به‌ویژه زنان عدیدهٔ این خانواده‌متدین به‌دین بودانبوده‌اند. برخی‌ازاین‌زنان مسیحی‌بودندورویهم‌رفته مسیحیت در زندگی مغولان آن عصر دارای اهمیت فراوان بوده است. سرقویتی‌بیکی مادرمنکو قاآن و تعدادی از همسران او دقوز خاتون همسرهلاکو و عده‌ای دیگر مسیحی‌بودند، مریم دختر میکائیل هشتم امپراطور بیزانس که به‌عقد اباقا درآمد پیرو کلیسای یونان بود. یکی‌دیگر از همسران اباقا به‌نام خدای‌خاتون که اصلش مغولی بود نیز از کلیسای نسطوری پیروی می‌کرد. این وضع پس از سال ۶۹٤ هجری نیز برای مدتی طولانی پایدار ماند.

این زنان نه‌تنها خود معتقد به‌مسیح بودند بلکه دستور می‌دادند که فرزندانشان غسل تعمید شوند و به‌این ترتیب دو تن از ایلخانان

۱- روضةالصفا میرخ[illegible]د پنجم صفحه ۱۱۵

در دوران طفولیت خود هردو بنام نیکلای، مسیحی بوده‌اند. این دو تن احمد که در غسل تعمیدش شك‌است والجایتو که مادرش ارگون خاتون او را در دوران کودکـی به‌حضور جبلها جاثلیـق کلیسای نسطوری برده‌بود، هستند.

وضع در موردبزرگان‌مغول‌نیز به‌همین‌منوال‌بوده‌است: مسیحیان و پیروان دین بوداکثریت داشتند و مسلمانان در اقلیت بـودند‌نا گفته نماند که در آن هنگام برخی از ارکان دولت، که اصلشان مغلـولی و یا ترك بود اسلام را پذیرفته‌بودند (از جمله برکه‌خان دشت‌قبچاق)، گرگوز حاکم[1] و سردار کهتی، که به مناسبت انعقاد قرارداد صلـح با فرمانروایان ماردین به‌اسلام گروید.

تکودار نیز پس از جلوس برتخت فرمانروائی در جمادی‌الاول سال ۶۸۱ هجری تحت نفوذ شیخ عبدالرحمن دین اسلام را پذیرفت و نام احمد برخود گذارد. اگرچه وی با پیروان ادیان دیگررفتاری مسالمت‌آمیز داشت، اما بابودائیان سخت گیری شدید معمول داشت و معابد آنان را ویران کرد. بااینهمه روحانیان آنان را برخلاف غازان تارومار نکرد.

اشراف مغول در برابر ایلخان قیام کردند. این مقاومت نشان می‌دهد که گروه بودائی (ورویهم رفته ضد اسلامی) در سایهٔ قدرت موجود امید موفقیت داشت. چنانچه بخواهیم گزارش وصاف را مبنی بر اینکه احمد به سبب مسلمان بودن انتخاب‌شد[2] صحیح بدانیم، نباید فرض کنیم که در سال ۶۸۱ هجری گروه بزرگان مسلمان به‌حد کافی قدرت گرفته و از تمایل احمد به‌دین اسلام آگاه بوده است. به این ترتیب کار برارغون که در مقابل عمویش قیام کرد و در زیر لـوای بودا و دشمنی با اسلام می‌جنگید، آسان شد.

مخالفت امیران و بزرگان با احمد منجر به‌پشتیبانی از ارغـون

۱ـ به‌روایت جوینی وی کمی پیش از قتلش دین‌اسلام را پذیرفت.
۲ـ تاریخ وصاف جلد اول صفحه ۲۱۵

و قیام ضد اسلامی شاهزاده قونغورتای در آسیای صغیر شد و سرانجام فرمانروائی احمد در زیر فشار افکار عمومی درهم شکست. جلوس ارغون بر تخت ایلخانی در حکم پیروزی جدید دین بودا و آغاز یك دوران ضد اسلامی بود، ارغون به‌شدت تحت نفوذ روحانیون بودائی قرار داشت و در پایان حیاتش گذشته از وزیران تنها (بخشیان) را بحضور می‌پذیرفت[1] بدینسان سعدالدوله وزیر یهودی توانست آزادانه سودجوئی و غرض‌ورزی پیش گیرد.

پس از مرگ ارغون‌خان دیری نپائید که اوضاع دگرگون شد. مسلمان در ضمن مبارزه با سعدالدوله متوجه نیروی خود شده بودند و چون در سال ۶۹۴ هجری میان بایدوی بودائی و غازان مسلمان جنگ درگرفت، برخلاف سال ۶۸۳ هجری پیروان دین اسلام پیروز شدند.

غازان به فرمان پدرش تربیت بودائی یافته و تا سال ۶۹۴ هجری به تقویت این دین پرداخته بود وی سپس پی برد که چنانچه خود را با شرایط زمان سازگار کند امید موفقیت میرود و به‌این ترتیب حاضر به‌تغییر دین شد (نام اسلامی غازان محمود است) غازان در اول شعبان سال ۶۹۴ هجری در محضر شیخ صدرالدین ابراهیم حموی درفیروزکوه به‌دین اسلام تشرف یافت و این واقعه یکی از وقایع مهم تاریخ مغولان در ایران است.[2]

تشرف غازان‌خان به‌دین اسلام نشان می‌دهد که اوضاع فکری تغییر یافته بود، رفته رفته گروههای کثیری به‌دین اسلام ایمان‌آورده بودند، و این خود مبین تکاملی بود که میرفت صورت پذیرد. گذشته از آن پی میبریم که اقدام فرمانروای جدید و روی‌هم‌رفته رفتار مذهبی ایلخانان تحت تأثیر مقاصد سیاسی قرار داشت.

غازان با روبرگرداندن از دین بودا روابط مستقیم را با دربار

۱ــ جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی جلد اول صفحه ۱۸۴

۲ــ روضة‌الصفا میرخواند جلد پنجم صفحه ۱۱۳

قاآن قطع و استقلال عمل خودرا که درنظرش اهمیت و ارزش فراوان داشت بار دیگر هویدا ساخت بی آنکه بیم مقاومت و مخالفت ازجانب دربار چین داشته باشد. خبر تغییر دین غازان نیز چون تشرف احمد تکودار به‌اسلام بهیچ‌وجه مورد تأیید قاآن‌های چین قرارنگرفت.

سرمشق غازان در شاهزادگان دیگرمغول نیز بی‌اثر نبود شاهزاده آنندا نوهٔ قوبیلای که حاکم تنگوت بود، به دین اسلام گروید و در برابر تیمور قاآن نواده و جانشین قوبیلای سرسختانه مقاومت کرد، و دین بودا را دوباره نپذیرفت. تیمور سرانجام در یك قوریلتای دین تازهٔ آنندا را تأیید کرد چه بیشتر سپاهیان او نیز دین اسلام راپذیرفته بودند.

کردار غازان تکاملی را که در جریان بود تسریع کرد: تشرف مغولان و ترکان غیر مسلمان به دین اسلام. اغلب مغولانی که تا این موقع پیرو دین مسیح و یابودابودند به‌اسلام روی‌آوردند.

پیروزی غازان فرمانروای مسلمان، دین بودا را یکباره ریشه‌کن کرد، معابد بودایی چپاول و ویران شد، و یا آن را به‌شکل مسجد درآوردند[1] به‌روحانیان این دین تکلیف شد که یا دین اسلام‌راپذیرند و یا ایران را ترك کنند، و تذکر آنان مبنی براینکه ارغون پیرو دین بودا بوده است سودی نبخشید. اما به نظر می‌آید که در اجرای‌فرمان اخراج روحانیان بودائی سخت‌گیری فراوان بکار نرفته است. ولی دین بودا سنگر خود را به‌این سادگی‌تخلیه نکرد. امیران برضدنوروز که این اقدام‌ها بنا به‌توصیهٔ‌وی به‌عمل می‌آمد چندین‌بار توطئه کردند، و نیز شاید انتقام‌جوئی مذهبی موجب اصلی افترائی بود که‌سرانجام موجب سقوط وی گردید. بهرحال دین بودا در دوران فرمانروائی غازان از بیخ و بن ریشه‌کن شد.

غازان علاوه برتضعیف ادیان دیگر بطور مستقیم به‌تقویت اسلام پرداخت او مکرر به‌مسجدها میرفت درجلسات قرائت قرآن شرکت

۱ـ جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی جلد دوم صفحه ۶۰۲

می‌جست و به‌عتبات عالیات در بین النهرین متوسل شده بود که او را بر سلطان مملوك پیروز کند. وی فرمان‌داد که تا درتمام‌دهات مسجد بنا کنند و موقوفات عدیده‌ای برای خانهٔ کعبه و مساکین شهرهای بزرگ ترتیب داد. به‌فرمان او به‌بنای مساجد، مدارس علوم دینی، صومعه برای درویشان، منازلی برای اعقاب حضرت محمد (سادات)، بیمارستان، کتابخانه، ساختمانهای عمومی، و نیز طعام خانه برای فقیران، پرورشگاه برای کودکان یتیم و سرراهی و حتی تشکیلاتی برای دانه دادن به‌پرندگان در ماههای زمستان اقدام گردید. دین اسلام در شئون دولت آن اندازه رسوخ کرد که مراسم انتصاب نائب دمشق در روز نوزدهم جمادی‌الاول سال ۶۹۹ هجری در مسجد به عمل آمد.

نوشته‌های روی سکه‌ها و نشان دولت که در تنظیم آن از تعالیم اسلامی الهام گرفته بودند چیز تازه‌ای نبود. تااین هنگام نیز برروی مسکوکات ایلخانان عبارتهای مذهبی اسلامی (و گاه گاه نیز مسیحی) نقش گردیده بود. فرمان غازان نیز درباره به‌کاربردن کلمات (بسم‌الله) در آغاز کتابها و مکتوبات عملی‌شد.

اما اسلام در ایران‌به‌شکل واحد نبودو غازان‌خان پس ازتشرفش به‌این دین نیز مجبور بود از گروهی معین جانب‌داری کند. و چون وی به‌مکتب فقه حنفی پیوست[۱] بنابراین پیروان این مکتب را دربرابر مکاتب سه‌گانه دیگر تقویت می‌کرد. اما اختلاف میان این مکاتب چون اهل سنت و شیعیان عمیق نبود. ایلخانان از این اختلاف نیز مصون نماندند. غازان می‌کوشید تا حسن نیت خود را نسبت به‌شیعیان ثابت کند. بنابراین به‌زیارت مرقد حضرت علی و امام حسین رفت[۲]. روایت شده است که بدستور غازان سکه‌هایی با عبارات مذهبی شیعیان زده شد، اما هنوزنمونه‌ای‌از این مسکوکات بدست نیامده است.

۱ـ تاریخ وصاف جلد اول صفحه ۸ و ۳۱۶

۲ـ روضةالصفا میرخواند جلد پنجم صفحه ۱۲۳

افکار وعقاید شیعیان در پایان فرمانروائی غازان آن اندازه میان مغولان رواج یافته بود که یکی از شیعیان بنام پیریعقوب باغستانی به‌لباس مجتهدان شیعه در محافل و مجامع ظاهر میشد وبرای‌الافرنگ تبلیغ می کرد. غازان پس از درهم‌شکستن شورش این شاهزاده فرمان داد تا یعقوب باغستانی را با وجود لباس روحانی‌اش به پرتگاهی افکنند.

الجایتو برادر وجانشین غازان در این جهت بیشتر پیشروی کرد. او نخست مسیحی بود، سپس بودائی شد و سرانجام به‌اسلام‌تشرف یافت. نویسنده‌ای که کتاب ابوالفرج را ادامه داده است علت این‌امر را آن می‌داند که بزرگان و قاطبهٔ مغولان در ایران به‌این دین ایمان آورده بودند. نحوهٔ بیان این نویسنده نشان می‌دهد که وضع درده‌سال اخیر تا چه حد تغییر یافته بود. شایدوجود همسر جوانش نیز درتشرف وی به‌دین اسلام بی‌تأثیر نبوده است. اگرچه الجاتیو با کوششی‌خاص به‌اجراء دقیق شریعت همت‌گماشت و امیدوار بود که از این راه‌برای خود کسب محبوبیت کند، اما چون در سال ۷۰۷ هجری تحت تأثیر رشیدالدین و نظام‌الدین قرار گرفت و مکتب حنفی را ترک کرد و بجای آن به‌مکتب شافعی پیوست. کار اختلاف و دودستگی آن‌چنان بالا گرفت که فرمانروا دو سال پس از آن از اهل سنت یکسره روی گرداند و به‌راهنمائی تاج‌الدین آوجی و جمال‌الدین مطهر در زمرهٔ شیعیان دوازده امامی در آمد. تا این هنگام نام خلفای راشدین برروی سکه‌های او نقش گردیده‌بوداماازآن پس نام‌دوازده امام برمسکوکات ایلخان دیده میشود. در همین ایام بود که روحانیان بودائی بیهوده کوشیدند ایلخان را به‌دین بودا معتقد سازند واین آخرین باری است که در ایران سخن از این روحانیان به‌میان می‌آید. روشن نیست که آیا اینان روحانیانی بوده‌اند که توانسته بودند در سال ۶۹۵ هجری در ایران بمانند و یا آنکه در سالهای بعد به‌این کشور آمده‌اند.

المفضل‌روایت می کند که حمیضا بن ابی نماءالمکی‌در پایان

حیات الجایتو به‌وی توصیه کرد که به مکه لشکر کشی نموده و مقابر ابوبکر و عمر را ویران کند. با توجه به‌اینکه شیعیان این فکر را تقویت می کردند هویدا می گردد که الجایتوتا چه‌اندازه به اصول عقاید شیعیان ایمان داشته است، چه در غیر اینصورت حمیضا را یارای‌چنین پیشنهادی نبود. دراین اوضاع تنها مرگ ایلخان در سال ۷۱۶ هجری بود، که از تصادم شدید میان اهل سنت و شیعیان جلوگیری کرد.

مربیان و مشاوران ابوسعید موفق شدند که ایلخان جوان را به مبانی مذهبی اهل سنت معتقد سازند. برروی سکه‌های وی بار دیگر نام خلفای راشدین دیده میشود به‌این ترتیب مذهب شیعه اثنی‌عشری (دوازده امامی) نفوذ خود را در دستگاه دولت از دست داد. ایران از آن پس نیز عرصهٔ برخورد شاخه‌های مختلف اسلام با یکدیگر بود، تا آنکه با تشکل سلطنت صفویه پیروزی قطعی نصیب اهل تشیع گردید.

برخوردهای اعتقادی ایرانیان با مغولان

سپاهیان چنگیز در حمله خود به خاورمیانه و ایران با مردمی روبروشدند که مسلمان‌بودند و تاآن‌هنگام تحت فرمانروائی‌پادشاهان مسلمان زندگی می کردند، و بهمین جهت مغولان را دشمن مملکت و دین خود میدانستند. شکاف میان سنی‌ها (با مکاتب فقهی گوناگون آن) و شیعیان در آغاز چندان اهمیتی نداشت. در زمان هولاکوبود که شیعیان راه دیگری پیش گرفتند و حاضر به‌همکاری با مغولان شدند. قانون چنگیزخان به‌مسلمانان نیز هم چون پیروان ادیان دیگر آزادی می‌داد[1] خان‌های مغول در آغاز بامداراای دینی که در پیش گرفته بودند هیچ گاه دستهٔ‌خاصی را بردیگران برتری نمی‌دادند وبه ندرت شنیده می‌شود که مغولان بطور مستقیم در اختلاف میان مذاهب دخالت کرده باشند. رفتار جبه که در سال ۶۱۷ هجری به‌تحریک

۱ــ جهانگشای عطاءالملك جوینی جلد اول صفحه ۱۸

شافعیان ری به‌سر کوبی حنفیان برخاست رویهم‌رفته یك کاراستثنائی است. اما مکررا تفاق‌افتاده است که سپاهیان به‌ظلم و تعدی‌پرداخته‌اند. بخصوص هنگامی که سپاهیان سنی برشیعیان دست می‌یافتند.

فرمانروایان مغول با گذشت زمان برپایهٔ فکری سیاسی نسبت به مسلمانان رویه‌ای خاص پیش گرفتند. فاتحان مغول در آغاز رفتـار ثابتی نداشتند هم‌زمان با مدارا در برابر مسلمانان دستوراتی صـادر میگشت که دشمنی خان‌های مغول را با مسلمانان هویـدا میساخت. ترتیباتی را که گوچلوك مسیحی برضد مسلمانان داده بود ملغی کردند و سپاهیانی را که این‌امیر مسیحی در منازل مسلمان جای داده بود اخراج کردند[1] او کتای به‌سختی مراقبت‌می کرد که به‌مسلمانان‌اجحافی نشود. یکی از ایغوریان را که میخواست مسلمانی را بخاطر قرضش مجبور به‌پذیرش دین بودا کند به‌فرمان او دستگیر کردند و کشتند. مسلمان وارث دارائی طلبکار شد، و گذشته از آن هدایائی هم‌دریافت داشت. بدخواهی کـه مدعی بود، چنگیزخان را به خواب دیده است و خان مغول از وی خواسته است، پسرش اوکتای را به‌نابود کردن مسلمانان تشویق کند، به دستور او کتای قاآن بی گفتگو کشته شد.[2]

اما از سوی دیگر مغولان دست به‌کارهائی میزدند که لاجـرم موجب تکدر خاطر مسلمانان میشد. آنان از جمله در مسجد بخـارا اسبهای خود را می‌بستند، و برای آن که جای بیشتری بدست آورند، نسخه‌های خطی قرآن را از مسجد خارج کردند و نیز در مـرو و شهرهای دیگر به ویرانی مسجدها و مقبرها پرداختند[3] ممکن است که این اعمال اضطراری و بدون دستور مافوق و یا حتی برخلاف‌آن انجام شده باشد، بااین همه اثر بدی در مسلمانان باقی میگذارد، به‌این ترتیب از آغاز غیرممکن بود که میان مسلمانان و مغولان رابطهٔ‌اعتماد

۱ـ جهانگشای جوینی جلد اول صفحه ۸۲
۲ـ جهانگشای جوینی جلد اول صفحه ۱۷۹ ـ ۱۸۱
۳ـ جهانگشای جوینی جلد اول صفحه ۸۰ ـ ۱۲۷

آمیز برقرار شود، و حتی طرح تعالیم پیامبر اسلام نیز در محضر چنگیزخان نمی‌توانست این وضع‌را تغییر دهد.

از آن گذشته برخی از دستورات دینی مسلمانان بارسوم‌مغولان سازگار نبود برای مثل مغولان دستور دادند که گردن گوسفند را نبرند بلکه هنگام کشتار آن را نخست خفه کنند.[1] به‌این سبب مسلمانان مدتی طولانی از خوردن گوشت گوسفند صرفنظر کردند و نیز در مورد طهارت و وضومیان آنان بامغولان که آلوده کردن آب رامممنوع کرده بودند اختلاف بروز کرد[2] در این مورد سرانجام دو دستهٔ‌مخالف سازش کردند اوکتای باخوی مدارا جویش از متعصبانی که معتقد به پیروی دقیق از تعالیم مغولی بودند، با مشکلات بزرگی روبرو بود. بهرحال مردم آن‌چنان حساسیت داشتند که چون طبیبی به‌نام محمود (از تراب در نزدیکی بخارا) ادعا کرد که با پریان ارتباط دارد، انبوه مردم به‌او روی آوردند و او توانست بربخارا غلبه کند و دراین نبرد بخصوص دهقانان و پیشه‌وران تنگدست از او پشتیبانی کردند. برای سرکوبی او لازم بود که سپاهی به‌بخارا فرستاده شود. محمود ترابی دراین جنگ بدست مغولان کشته شد.

پس از به‌تخت نشستن کیوك که به‌مسیحیت متمایل بود، وضع مسلمانان بحرانی‌تر شد.

با توجه به فشاری که در طول قرن‌ها مسلمانان به‌اطرافیان غیر مسلمان خود وارد آورده بودند، انتظار نمیرفت که در این هنگام صاحب‌منصبان مسیحی و یا متمایل به‌مسیحیت در برابر مسلمانان راه گذشت و مدارا را پیش گیرند. سرقویتی بیکی مادر منکو به‌مسلمانان اجازه داد مسجدی بسازند و به‌شیخ سیف‌الدین باخرزی میدان‌فعالیت داد.[3] اما کیوك همان طور که انتظار میرفت رفتار خصمانه‌ای در برابر

۱ـ روضة‌الصفا میرخواند پنجم صفحه ۴۳
۲ـ جهانگشای جوینی جلد اول صفحه ۱۶۱
۳ـ روضة‌الصفا میرخواند جلد پنجم صفحه ۵۴

مسلمانان پیش گرفت. سنیان در دوره زمامداری او بی‌تردید بامشکلات فراوانی روبرو بودند[۱] اما تصور نمیرود که مسیحیان برای نابودی مسلمانان با طرح و نقشه عمل می‌کردند و میرخواند نیز چنین خبر را با احتیاط و تردید تلقی می‌کند.[۲]

منکوقاآن در برابر اسلام رویهٔ محتاطانه‌تری پیش گرفت. او در مراسم نماز مسلمانان شرکت می‌کرد و برای بنای مدرسه‌ای در بخارا پول و زمین در اختیار مسلمانان گذارد، و حتی عمادالدوله را مأمور کرد که در دیوان به‌امور مربوط به مسلمانان رسیدگی کند. جوزجانی که مسلمانی بسیار متدین بود طرز رفتار منکو را آن‌چنان مساعدیافت که وقتی شنید منکو (تشهد را برزبان رانده است) این خبر را باور کرد. اینکه مسیحیان نیز گاه گاه پنداشته‌اند که منکو مسیحی است نشان میدهد که وی تا چه اندازه بی‌طرفانه با ادیان مختلف روبرو میشده است.

چون ایدی قوت پادشاه قبیلهٔ ایغور میخواست در شوال سال ۶۵۷ هجری گروهی از مسلمانان را دربش بلیغ به‌قتل برساند، منکو از آنان حمایت کرد. منکو نه‌تنها از این‌قتل‌عام جلوگیری کرد، بلکه درهمان هنگام فرمان قتل ایدی‌قوت را هم داد. تعقیب اسماعیلیان را که پس از سقوط الموت انجام شد نباید یك عمل دشمنانه برضد مسلمانان سنی دانست چه آنان خود نیز از این کار خوشحال بوده‌اند. پایه گذاری سلطنت ایلخانان در طی ده‌ها سال در رابطهٔ اسلام با دولت مؤثر بود، از یکسو جنگ باخلیفه که‌هولاکووی را از نظر مذهبی بسیارخطرناك میدانست، و از سوی دیگر گرویدن این فرمانروا و قاآن به‌دین بودا، موجب شد که بزرگان مغول تقریباً یکسره رویه‌ای خصمانه در برابر مسلمانان پیش گیرند.

قوبیلای منع گردن‌زدن گوسفند را تأیید کرد و اباقاخان بخاطر

۱ـ جامع‌التواریخ رشیدی جلد دوم صفحه ۲۴۹

۲ـ روضة‌الصفا میرخواند جلد پنجم صفحه ۵۴

دشمنی با اسلام جوینی وزیر را به خوردن گوشت خوك وادار نمود[1]
ایلخانان نمیتوانستند امیدوار باشند که با این اعمال و نیز بستن مسجدها و ضبط اموال آن و حتی فشار فکری پایهٔ اسلام را در ایران متزلزل کنند، اما سیاست آنان امکان اشاعهٔ تعالیم پیامبر اسلام را در میان مغولان بطور موقت از بین برد.

احمد تکودار تا حدی زیانی را که برادرش اباقا به مسلمانان وارد آورده بود جبران کرد. او قسمت اعظم زمین‌های ضبط شده را پس داد، مسجد و مدارسی از نو بنا کرد[2] کار سفر به‌اماکن‌مقدسه را تسهیل نمود[3] و بخشی از درآمد اوقاف را که تا آن هنگام به‌عنوان دستمزد به‌پزشکان مسیحی و یهودی داده‌می‌شد[4] به‌توصیه‌جوینی وزیر، وقف کعبه کرد.[5]

اگر چه ارغون یك بودائی متعصب بود، امانمی‌توانست تمام‌فرمان های سلفش را ملغی کند، و به‌این ترتیب همان‌طور که در سال ۶۸۹ هجری اجازه داد که مسلمانان در ماه رمضان چهار منبر در تبریز برپا کنند، گاه‌گاه خود را ناگزیر از سازگاری با مسلمانان می‌دید. اما ارغون رفته رفته تحت تأثیر وزیر یهودیش سعدالدوله که پس از مدتی موافقت و سازگاری با مسلمانان‌ازجمله هنگام سفر آنان به‌عتبات عالیات به‌دشمنی باآنها برخاسته بود، قرار گرفت و به‌سختگیری با مسلمانان پرداخت. سعدالدوله تا آن جا خویشاوندان خودرا در امور دیوانی وارد کرد که دیگر به‌مسلمانان اجازه نمی‌داد به‌امورمهم‌دولتی اشتغال ورزند و این کار آن‌چنان خشم مردم را برضد اوبرانگیخت

۱ـ تاریخ وصاف جلد اول صفحه ۱۹۴
۲ـ تاریخ وصاف جلد اول صفحه ۲۱۸
۳ـ روضة‌الصفا میرخواند جلد پنجم صفحه ۹۹
۴ـ تاریخ وصاف جلد اول صفحه ۲۲۵
۵ـ جامع‌التواریخ رشیدی صفحه ۲۴۰

که سرانجام او را کشتند[۱] گیخاتو و بایدو هیچ‌یك چون ارغون دشمن اسلام نبودند، اما در این هنگام سازگاری و مدارا دیگر کافی نبود، وبدین‌گونه غازان که برقراری آزادی مسلمانان را در امور دینی بردرفش‌هایش نوشت[۲]، وخودبه‌دین اسلام گروید و به‌آسانی بردشمنش غالب آمد.

غازان، قاضیان و دانشمندان مسلمان و گروهای مذهبی دیگـر را از پرداخت مالیات معاف کرد، و آن‌چنان برای رونق و ترویـج دین وقت و نیرو صرف کرد که پس از ۹ سال سلطنت هنگام مرگش یقین داشت که مردم ایران‌رابطورقطع به‌دینی که پیش‌از تسلط‌مغولان داشته‌اند باز گردانیده است. با اینهمه در بستر مرگ به بـزرگان و اشراف مملکت پند داد، که در ایمان به دین تازه پایدار باشند.[۳] در این هنگام می‌بایست کشمکش میان نیروی دولت‌و مسلمانان با وجودتقسیم اهل سنت به‌چهار مکتب فقهی (مذاهب) پایان یابد، اما وجود سنیان و شیعیان که با یکدیگر در حال مبارزه بودند، مانع به‌وجود آمدن چنین آرامشی میشد. هنگامی که غازان به‌اهل سنت پیوست، هنـوز نیز در نظر شیعیان دارای ایمان دیگری بود و برخورد ایلخان با این جامعهٔ مذهبی اجتناب‌ناپذیربود،تشیع که‌خود نیز به‌فرقه‌های گوناگون تقسیم میشود، در آن هنگام درایران‌بصورت شیعه اثنی‌عشری (دوازده امامی) که پس از حضرت محمد (ص) به‌امامت دوازده تن از اخلاف او قائل است رواج داشت. خلفای عباسی که همه سنی بودند پیوسته به سرکوبی شیعیان می‌پرداختند و بدین‌ترتیب عکس‌العمل شیعیان در برابر هولاکو با واکنش سنیان تفاوت داشت. می‌توان گفت که وضع آنان تا حدی شبیه وضع‌مسیحیان بود،و میان‌این جامعهٔ مذهبی‌روابطی وجود داشت. از جمله گروهی از مسیحیان بغداد که سخت تحت فشار قرار گرفته بودند توانستند به‌خانهٔ راضی‌الدین تائوسی که از اجله

---

۱ و ۲ــ روضةالصفا میرخواند جلد پنجم صفحه ۱۰۵ ــ ۱۱۲ و ۱۱۵

۳ــتاریخ وصاف چاپ بمبئی صفحه ۴۵۷

اعقاب حضرت علی (ع) بود پناهنده شوند.

آزادی فعالیتهای دینی دردورهٔ ایلخانان مغول

یکی از مشخصات دوره ایلخانان نبودن تعصبات شدید مذهبی در این دوره و آزادی مذهب و دین است. ممکن است کسانی پاره‌ای از وقایع دوره ایلخانان‌را از قبیل‌حمایت بعضی ایلخانان مغول‌نظیر اباقاخان از دین مسیحیت، یا توطئهٔ سعدالدولهٔ یهود در عهد ارغون خان برضد اسلام و مسلمانان، یا اقدامات سلطان احمد و غازان خان و سلطان محمد خدابنده درتقویت‌و ترویج‌اسلام و بستن معابدو کنائس و کلیساها، دلیل وجود تعصب مذهبی دراین دوره بشمار آورند ولی وقوع این وقایع در دوره ایلخانان هیچکدام براثر تعصب نبوده‌است. بعلت مقرر نبودن مذهب خاص دولتی در قسمت اعظم عهد ایلخانان و تغییر پیاپی عقیده و مذهب پادشاهان‌مغول سیاست مذهبی و تعصبات دینی در این دوره بازاری نداشت‌و از رونق افتاده بود. پادشاهان و امیران ایلخانی عقیدهٔ ثابت و خاصی دربارهٔ مذهب و دین نداشتند یعنی از یك طرف چون دین اجدادی خود را در برابر ادیان اسلام و مسیحیت ضعیف می‌دیدند عقیدهٔ خود را نسبت به‌دین اجدادی ازدست داده بودند از طرف دیگر در مورد اسلام هم چون دین انتخابی بود نه دین اجدادی و اصلی، تعصب و عقیده بی‌تغییر و ثابتی که معمولا ناشی از سنن قومی و خانوادگی و تقلید است نمی‌توانستند داشته‌باشند و بدین ترتیب تسلط مردمی با عقاید ساده و ابتدائی برعالم اسلام، و سرگردانی و تردید ایلخانان در انتخاب عقیدهٔ ثابت و معین، و ترك دین اجدادی و اختیار دین جدید، و تدین بعضی ایلخانان به دین مسیحیت و ارتباط دربار ایلخانان با دربار پاپ و ممالك عیسوی اروپا و مترددبودن ایلخانان مسلمان در انتخاب یکی از مذاهب مختلف اسلام و اعتقاد بیشتر فئودالها وامیران به مذهب سنت و تمایل‌ایلخانان مسلمان به‌مذهب تشیع و بدبینی غازان خان واولجاتیو به نتایج ترویج

تسنن و بیم از حمایت آن مذهب به‌علت خصومت و ضدیت با خلیفهٔ عباسی مصر و پادشاه مصر که‌مظهر تسنن و حامی اهل سنت وجماعت محسوب میشدند و توسعهٔ قلمرو ایلخانان تا ممالك دور دست و تماس با اقوام مختلف، موجب شد که تعصب و خشونت مذهبی که زائیـدهٔ ثبات اعتقاد و علاقه‌مندی به‌مذهبی خاص و تأثیر سنـن و اعتقادات دیرینه است، از بین برود و محیط مناسب و آزادی برای مباحثات و مناظرات مذهبی و تألیف و تصنیف کتابها راجع به مذاهب مختلف به‌وجود آید. اکنون لازم است به‌ذکر مظاهر عدم تعصب دراین دوره بپردازیم:

۱ـ همانطورکه در شرح احوال وزیران ایلخانان مغول دراین مجلد آمده است اغلب آنان چه در دوره ایلخانان غیر مسلمان و چه در عهد ایلخانان مسلمان، ایرانی ومسلمان بوده و از بزرگان و افاضل مسلمانان بشمار میرفتند و با کمال صمیمیت و خلوص عقیدت از ائمه و علمای اسلام حمایت می کردند واگرچه تقریباًهمه وزیران‌ایلخانان فدای تهمت دشمنان و کشتهٔ تیغ بیداد و خشم و کین ایلخانان شدند، ولی در این ضمن هرگز به‌تهمت وسعایت و مناقشه‌ای که مربوط به‌دین و مذهب وتعصبات‌واختلافات‌مذهبی باشدبرنمی‌خوریم. همین‌موضوع یعنی تقرب و محترم بودن بزرگان اسلام در نزد ایلخانان از عهد هولاکوخان تا روز انقراض آن سلسله، حکایت از این می کند که سیاست حکومت و جهانگیری و جهانداری مغول و طرز فکر وعقیدهٔ ایلخانان اصولا رنگ تمایل دینی واعتقاد مذهبی نداشته است.

۲ـ حتی قبل از عهد سلطنت غازان‌خان، که در دورهٔ اودیـن اسلام بطور رسمی و قطعی برقوت و جلوهٔ پنج روزهٔ ادیان دیگر غلبه یافت و دین رسمی دربار ایلخانی محسوب شد امیران و بزرگان مغول در انتخاب ایلخانان توجهی به‌دین و مذهب ایلخان نداشتند و عقیده و مذهب ایلخانان را در نظرشان اهمیتی نبود چنانکه پس از مرگ اباقا موقعی که در صدد انتخاب ایلخان جدید برآمد بـدون تردید

و دودلی برتکوداراغول که مشرف به‌دین اسلام بود اتفاق کردند.

۳ـ ایلخانان غیر مسلمان نه‌تنها در صدد تحمیل کیش و عقیدهٔ خود به‌مردم نبودند بلکه برای رعایت جانب مصلحت و جلب‌محبت مردم از منتهای موافقت و حسن‌سلوک با مسلمانان خودداری‌نمی کردند چنانکه بایدو که کیش عیسوی داشت و در احیای آداب این مذهب می کوشید نسبت به‌دین اسلام هم بدبین نبود و برای دلجویی‌مسلمانان پسر خود را برای ادای نماز با ایشان میفرستاد.

٤ـ مقایسهٔ روش ایلخانان مغول با وضع تعصب آمیزی که قبل از دورهٔ ایلخانان در ممالک اسلامی وجود داشت، و دامنهٔ آن تعصب حتی به‌روزگار ایلخانان نیز کشیده شده است، آزادی عقیده و عدم تعصب ایلخانان را روشن‌تر مینماید و چنانکه در شرح وقایع تاریخی دوره ایلخانان و علل توجه مغول به‌قلع ریشهٔ اسماعیلیه می‌بینیم تعصب تسنن و تکفیر فرقه‌های دیگر درآن دوره به‌سختی رایج بود و نفرت متعصبان مذهبی برضد پیروان مذهبهای غیر تسنن به‌ویژه اسماعیلیه تا جایی شدت یافته بود که مردم و علمای اسلام ازاینکه فرقه‌ای‌اسلامی را بدست قومی بیگانه و وحشی براندازند مسرور و شادمان میشدند، و تعصب آنچنان دیده‌ها را کور کرده بود که احساسات وطن‌خواهی و غرور قومی فراموش شده بود. این تعصب تأسف‌آور مخصوص‌عوام نبود بلکه خواص و علما و بزرگان نیز از آن به کمال بهره‌مندبودند، و اصولا چنانکه از مطالعهٔ تاریخ روزگاران برمی‌آید محرك تعصب عوام و مردم ساده‌لوح جز تیره‌دلی و کوته‌نظری خواص که گاه از روی تعصب و گاه از روی زیرکی و جاه‌طلبی آتش نفاق و اختلاف و تعصب را دامن می‌زنند نبوده و نیست

فعالیت مسیحیان در قرنهای هفتم تا نهم هجری در ایران

همانطور که نوشته شد فرمانروایان‌مغول از لحاظ فکری‌هیچ گاه نکوشیدند که دین خاصی را بررعایای خود تحمیل کنند (صرفنظر

از تعقیب و آزار مسیحیان بعد از سال ۶۹۵ هجری) و این رفتـار در تحولات گوناگون قلمرو فرمانروایان مغول تأثیر داشته است. به‌این ترتیب از تصادم‌های مذهبی و خون‌ریزی‌های تعصبی جلوگیری شد. سرانجام فاتحان مغول خود را ناگزیر دیدند، یکی از ادیـان جهانی قلمرو خود را بپذیرند و پذیرش یك دین غیرمغولی موجب نابودی آداب ورسوم مغولی شد.

رفتار فرمانروایان مغول معلول دستور چنگیز خان بود مبنی براین که به تما م‌ادیان آزادی داده شود، و روحانیان آنها ازپرداخت مالیات معاف شدند یعنی ازیکی ازامتیازات‌مهم‌اشراف‌مغول‌برخوردار گردند. برای چنگیزخان و جانشین وی اوکتای که شمنی بـودند، ادیان جهانی یکسان بود و نیز آنان تعصبی نداشتند که دینِ خود را بدیگران تحمیل کنند. چنانچه چنگیزخان میخواست به یکی از ادیان جهانی بگرود به‌احتمال قوی دین بودا را می‌پذیرفت، اما این گزارش که وی به‌مسیحیت تمایل داشته است صحیح نیست. متناسب با این‌زمینهٔ فکری و روش قاآن‌های نخستین در قراقورم در کنار دو مسجد و یك کلیسائی که وجود داشت، معابد بودائی ساخته شد.

چون حملات هولاکو پیروزی‌های درخشانی را میسر ساخت ناگزیر رابطهٔ دستگاه دولتی مغولان بامسیحیت دستخوش دگـرگونی عمیقی شد. در سراسر خاور نزدیك اجتماعات مسیحی متشکل درمیان ساکنان مسلمان تشکیل شده بود. این مسحیان در زندگی اجتماعی وظایف نسبتاً مهمی را به عهده داشتند، و به این ترتیب رابطهٔ آنان با فرمانروای مغولان از نظرسیاسی نمی‌توانست بی‌اهمیت و یکسان‌باشد. ایلخانان ناگزیر بودند این‌اجتماعات رابه‌عنوان یك‌عامل سیاسی‌مورد توجه قرار دهند.

در لشکرکشی هولاکوبه‌خاور نزدیك‌حکومت‌های مسلمان‌بودند که با مغولان به‌مقابله برخاستند قفقاز قبلا تصرف شده بود، اسماعیلیه، خلفای بغداد، حکومتهای محلی ایوبیان در شمال بین‌النهرین وشمال

سوریه. حتی پس از غلبه براین حکومت‌ها نیز دولت اسلامی مصر دشمن اصلی ایلخانان ماند. مملوکان‌هیچ گاه ازمغولان یك‌سره‌شکست نخوردند وبه‌این سبب مسلمانان سوریه و آسیای صغیر پیوسته‌امیدوار بودند که با کمك مصر یعنی یك دولت اسلامی بتوانند دوباره استقلال ازدست‌رفتهٔ خود را باز یابند و به‌همین سبب است که پیوسته حملات سپاهیان مملوك شورش مسلمانان این مناطق رابه‌دنبال‌داشت.

به‌این ترتیب بطور کامل طبیعی است که مغولان به‌مسیحیان‌روی خوش نشان دادند وبه‌آنان‌آزادی‌هائی اعطاء کردندکه در طی‌قرن‌ها از آن‌محروم بودند، تا به‌این‌ترتیب پیوند مسیحیان را با خودمحکم‌تر کنند. نیز بدیهی است که مسیحیان مشرق زمین در این شرایط و با توجه به‌گسترشی که دین مسیح در زمان زمامداری‌مغولان یافته بود امیدوار بودند که بتوانند ایلخانان را مؤمن به‌دین مسیح کنندبنابراین امید از یك‌سو و حسابگری سیاسی از سوی دیگر موجب اتحادی شد، که در طول دهها سال ادامه‌داشت.

هولاکو نه‌تنها به‌مسیحیان اجازه داد که ناقوس کلیسا را به‌صدا درآورند، حقی که در کشورهای مسلمان تا آن‌هنگام ازآنان سلب‌شده بود، بلکه در مراسم عبادت آنان نیز شرکت می کرد به‌خصوص در کلیساهائی که به‌فرمان همسر او دقوزخان ساخته شده بود و حتی با بسیاری از روحانیون عالیقدر روابط دوستانه داشت. اوهمچنین فرمان داد در بغداد کلیسائی در اختیار مکیکا جاثلیق نسطوری بگذارندکه در آن برای این‌پیشوای مسیحی واعقاب وی‌دعاشود. هولاکو درضمن قصر دوات‌دار کوچك را که‌در کنار رودجله واقع بود، به‌این پیشوا داد تا در آن مسکن کند و نیز به‌مسیحیان اجازه‌داد که‌بجای سجده‌در برابر او فقط تعظیم کنند. و فرمان دا دتا کشیشان‌ارمنی، گرجی‌وشامی مراسم عبادت انجام دهندو شراب او را تبرك کنند.

این رابطه و بستگی نزدیك مسیحیان با دولت موجب میشد که گاه گاه آنان به کارهای خاص و مهم دولتی گمارده شوند.

رابطه اباقا با مسیحیان مانند پدرش صمیمانه نبوده است. اباقـا گاه گاه در جشن‌های مذهبی شرکت کرده است. از جمله یك‌بار پیش از مرگش در جشن عید پاك در همدان حاضر شد، همسرش مریم که دختر نامشروع میخائیل هشتم امپراطور قسطنطنیه بود، به‌هیچ‌وجه نفوذ دقوزخاتون را نداشت.

از یك نظر اباقا وارغون حتی از هولاکو نیز پا فراتر نهادند و فرمان ضرب سکه‌هایی را دادند که‌برروی آن‌عبارت «به‌نام پدر و پسر وروح‌القدس» وعلامت‌صلیب‌نقش شده بود. مریم همسر اباقاهمچنان پیرو کلیسای ارتدوکس یونان ماند. او عبادتگاه قابل حملی با خود آورده بود و برای تزیین کلیسای یونانی تبریز دستور داد تا نقاشانی از قسطنطنیه بدان‌شهر بیایند، و ابوالفرج نیز از وجود همین‌نقاشان در خدمت کلیسای یعقوبیان استفاده کرده است. انتصاب اسقف‌های نسطوری برای مناطق خاوری (تبریز، طوس و چین) همچنان‌ادامه داشت. بدین گونه سالهای بعد برای مسیحیان به آرامی گذشت.

در دوره فرمانروائی احمدتکودار برادراباقاکه به‌اسلام گرویده بود، مسیحیان در دربار نفوذ نداشتند. او می کوشید از اشاعهٔ مسیحیت جلوگیری کند، و به‌همین سبب‌فرمان داد تا از کلیساها مساجدبسازند و دیگر حق طبابت پزشکان مسیحی و یهودی را از درآمد اوقـاف مسلمانان نپرداخت.

فرمانروائی احمد فقط دو سال دوام یافت و جانشین وی ارغون که بودائی و دشمن مسلمانان‌بود در برابر مسیحیان رفتار پدرش اباقا را پیش گرفت.

در زمان سلطنت ارغون که جبلهای سوم (طبق وظیفهٔ مسیحیان در مورد به‌رسمیت شناختن فرمانروای دنیوی) اورا تعظیم و تکریم کرد آخرین دوران خوشبختی مسیحیان مشرق‌زمین آغاز شد. ایلخان فرمان داد، در نزدیکی خیمهٔ او کلیسائی بسازند ودرآن‌جا بطورمرتب مراسم دعا برپا باشد و ناقوس‌های آن را به‌صدا درآورند، و در موقع

افتتاح این کلیسا وی به گرمی از جاثلیق نسطوریان پذیرائی کرد و برای ادای احترام به‌او جام شراب داد.

با تمام این اوصاف علت رفتار ارغون را نباید در تمایل مذهبی یعنی علاقهٔ او نسبت به‌مسیحیت دانست بلکه باید در اوضاع و شرایط سیاسی خارجی جست. و به‌همین‌سبب‌است که او بارها رفتار دوستانه‌اش را با مسیحیان به‌شاهان مغرب‌زمین‌خبر میداد. از جمله معافیت‌مسیحیان را از پرداخت جزیه به اطلاع آنان رساند.

این رابطه در دوره سلطنت گیخاتو نیز ادامه یافت بی‌آنکه این ایلخان چون برادرش در برابر مسلمانان رفتار خصومت‌آمیز پیش گیرد.

با جلوس غازان خان بر تخت سلطنت اسلام پیروزی نهائی یافت. مسیحیت در این هنگام به‌وضعی باز گشت که‌درزمان‌سلطنت فرمانروایان مسلمان در قرنهای گذشته داشت، غازان از وقتی که در برابر بایدو علم مخالفت برافراشت فرمان‌چپاول معابد بودائی و کلیساهای‌مسیحی را داده بود و امیر نوروز مشاور او نیز تا این موقع در سیستان به سرکوبی غیر مسلمانان پرداخته بود. غازان از روز جلوس بر تخت سلطنت جزیه را برای مسیحیان و یهودیان‌دوباره مقرر کرد.[۱] و فرمان تخریب معابد مسیحی، یهودی و بودائی را داد.

مغولان برخی از این‌معابد را به شکل مسجد در آورند[۲] ساکنان مسلمان نیز که پس از دهها سال فشار اکنون احساس آزادی‌می‌کردند به‌تعقیب مسیحیان پرداختند، کلیسای تبریز و اردبیل ویران شد، مردم مسیحی که بازنار و یهودی‌ها که با پارچه‌یی زردرنگ به‌دور عمامه مشخص شده بودند حتی جرأت نداشتند در معابر ظاهر شوند.

رفته رفته آزار و تجاوز بدرجه‌ای رسید که غازان ناگزیر شد آن را متوقف کند. دراین‌میان‌جبلهای‌سوم موفق‌شده بود با اومذاکره

۱ـ روضةالصفاء میرخواند جلد پنجم صفحه ۱۱۵
۲ـ جامع‌التواریخ رشیدی صفحه ۲۸۴

کند (رمضان سال ۶۹۵ هجری) و تکفورحاتم دوم پادشاه ارمنستان صغیر که اعلام فرمان‌برداری از غازان کرده بود، به‌شفاعت هم کیشان خود برخاست. بدین گونه‌فرمانی‌صادرشد وبرای کسانی که‌بکلیساهای مسیحی آسیب می‌رساندند مجازات تعیین گـردید. از آن پس فقط تخریب معابد بودائی هنوز مجازبود.بدین ترتیب از برخورد دو گروه دینی ساکنان اردبیل جلو گیری بعمل آمد.

الجایتو به تحریك دائی خود ارنجن موافقت نکرد که مسلمانان در تبریز کلیسائی را به‌شکل مسجد درآورند او برعکس موافقـت کرد که در سال ۷۰۷ هجری مردم ارمنستان و گرجستان را به قبول اسلام مجبور کنند. مسیحیان دو سال بعد بار دیگر تحت تعقیب و آزار قرار گرفتند. در دوران‌زمامداری الجایتویعنی ایلخانی که در کودکی غسل تعمیدش داده بودند مسیحیان از هر گونه آزادی مذهبی قطع امید کردند.

جبلهای سوم کمی پس‌ازجلوس‌ابوسعید برتخت در هفتم‌رمضان سال ۷۱۷ هجری زندگی‌را بدرود گفت. به‌این ترتیب مسیحیت‌آخرین حامی خود را از دست داد و در طول قرن‌ها دیگر هیچ نوع اهمیت سیاسی نیافت. در این موقع صدسال از نخستین حملات مغول به‌آسیای مرکزی و خاورنزدیك میگذشت.

از آن پس به‌ندرت اخبار مربوط به‌مسیحیان بدست ما میرسد و ابوسعید برخلاف وعده‌ای که به‌شاهان مغرب زمین داده بود فرمـان تخریب کلیساهای مسیحی را داد.

در این موقع لحظهٔ زوال فرمانروائی ایلخانان فرارسیده بود. مناطق قفقاز و بین‌النهرین مستقل شدند و در مناطق اصلـی ایـران صرفنظر از آذربایجان که داوطلبان سلطنت بـرسرآن با یکدیگـر ستیزه‌جوئی میکردند، تعداد معدودی از مسیحیان ساکن بودند کـه سرنوشت آنان در ابهام و غبار تاریخ محو شده است.

فعالیت یهودیان در قرنهای هفتم تا نهم هجری در ایران

درباره سرنوشت جامعه یهودی در این دوره باید گفت که برخلاف پیروان ادیان دیگر تحت‌تأثیر عوامل سیاسی نبود[1]، بلکه تنها فعالیت یهودیانی که در خدمت دولت وجهه‌ای کسب کرده بودند و نظر مردم نسبت به‌آنان، نحوهٔ رفتار مغولان را با یهودیان تعیین می کرد. درباره تراکم جامعه‌های یهودی در قلمرو ایلخانان اطلاعات دقیقی نداریم. تودهٔ یهودیان بی‌تردید در بین‌النهرین ساکن بوده است. جائی که‌آنان از دیرباز برای‌خود اجتماعاتی تشکیل‌داده بودند. در سال ٦٤٥ هجری در موصل، بغداد و شهرهای دیگر معابد متعدد یهود وجود داشت. جامعه‌های یهود رویهم‌رفته به‌خوبی طوفان حملهٔ مغولان را تحمل کرده‌اند. اگرچه منکو نسبت به‌خاخام‌های یهودی در برابر روحانیان دیگر بی‌توجهی کرده بود، اما ایلخانان با قوم یهود که آنان را دشمن مسلمانان می‌دانستند در آغاز رابطهٔ دوستانه داشتند. نمیتوان گفت که تعداد دقیق یهودیان نسبت به‌ساکنان هر محل چقدر بوده است. وجود سعدالدوله یهودی وزیر، من غیرمستقیم در وضع یهود در دوران فرمانروائی مغولان تأثیر فراوان یافت. سعدالدوله مانند بسیاری از یهودیان طبیب بودواین‌طبیبان یهودی چنانچه در دربار نفوذی می‌یافتند، می کوشیدند تا فرمانروا را ازصدور فرمان‌هائی که به ضرر هم‌نژادان وهم کیشانشان تمام میشد باز دارند. سعدالدوله همواره با یهودیان احساس پیوستگی می کرد وچون به‌مقام‌ومنصب رسیددرباره خویشاوندان وهم نژادانش به طرز زننده‌ای تبعیض قائل میشد[2] در زمان حکومت او در بغداد (سال ٦٨٧هجری) عده کثیری یهودی از تفلیس به‌بغداد آمدندوچون می‌پنداشتند که دوره سروری‌آنان فرا رسیده‌است، مردم بین‌النهرین راآنچنان‌غارت کردند که‌درمدت کوتاهی شورش برپا شد و مردم دکان‌های‌یهودیان را چپاول کردند، بطوریکه

۱ـ مغولان متوجه اختلاف نژادی نبوده‌اند.

۲ـ جامع‌التواریخ رشیدی صفحه ۲۳۹

ارغون خود ناگزیر شد که دست یهودیان را تا حدی کوتاه کند. با این همه سعدالدوله بی‌شرمانه و آشکارا منافعی را که دوره حکومت او برای بستگان و هم کیشانش به‌دنبال داشت میستود. کار این وزیر یهودی به‌آنجا رسید که میرخواند مینویسد: (اگر نه‌شاهزادگان‌یعنی گیخاتو و غازان در ولایات روم و خراسان بودندی آن دو طرف را نیز به‌دو کس از جهال اقربای خوددادی)[1] حتی ابوالفرج نیز که‌اصل و نسبش یهودی بود، اما دیگر باآنان رابطه‌ای نداشت یأس وفلاکتی را که در آن هنگام برمردم چیره شده بود یادآور میشود. سعدالدوله پارا از این حد نیز فراتر نهاد و رسماً دخالت مسلمانان را در مناصب عالی ممنوع کرد. این رفتار او آن‌چنان خشم مردم را برانگیخت که آیات ضدیهودیان را ازقرآن شاهد آوردند[2] وپیش از آنکه ایلخان ارغون بمیرد، اطرافیان او را واداشتند که سعدالدوله وزیر را در روز سوم ربیع‌الاول سال ۶۹۰ هجری بکشند. مرگ او آتش کینهٔ مردم را فرو ننشاند. گروهی شایع کردند که‌یهودیان ارغون را مسموم کرده‌اند. این خبر در واقع نادرست بود، چه یهودیان می‌بایست به سلطنت ایلخانی که تااین‌اندازه نسبت به‌آنان محبت می کرد علاقه داشته باشند. این شایعه تنهادست‌آویزی برای سرکوبی یهودیان بوده است. بهرحال این جریانات منجر به‌تعقیب سرسختانه یهودیان شد، و زجر و آزار آنان مدت‌ها دوام داشت. در شیراز که به‌ظاهر گروه کثیری یهودی در اطراف آنجا میزیسته‌اند و یعقوب‌پاریسی جهانگرد یهودی نیز از آن یاد می کند دراین گیرودار آتش‌سوزی شد و مردم تقصیر را به گردن یهودیان انداختند. در نتیجه یهودیان این منطقه مدتی طولانی مورد تجاوز و ستم قرار گرفتند و اتابك لرستان نیز در این جریان دخالت داشت.

مردم می‌پنداشتند که یکی دیگر از وزیران ایلخانان یعنی

۱– روضةالصفاء میرخواند جلد پنجم صفحه ۱۰۵

۲– ابن‌فوطی صفحه ۴۷۱

رشیدالدین فضل‌الله مورخ شهیر نیز اصل و نسب یهودی دارد. او در بزرگسالی به‌اسلام گروید و درسایهٔ طبابتش در دربار وجهه‌ای یافت[۱] مخالفان برای سرنگون کردنش به وی تهمت زدند که هنوز پنهانی متدین به دین موسی است. تعداد کسانی که درآن روزگار به ظاهر مسلمان میشدند کم نبود و به همین سبب مسلمانان به‌افراد مشکوك تکلیف می‌کردند غذائی را که از گوشت شتر وشیر ترشیده تهیه شده طبق آیات ۲۵ و۲۶ ازسفرخروج (سی‌وچهار) خوردن‌آن‌برای یهودیان ممنوع‌بودبخورند. ازآن گذشته‌بدخواهان‌رشیدالدین می گفتند که‌او با جهودکی ارتباط‌دارد ونامه‌هائی به‌خط رمز با وی رد و بدل می کند. در واقع نجیب‌الدوله و همسر سعدالدولهٔ وزیر، شاکیان اصلی که هردو در اصل یهودی بودند و بعدها به اسلام گرویدند، این جهودك را با رشوه برای انجام‌مقاصد پلید خود خریده بودند. این دو آن یهودی را به‌خدمت رشیدالدین فرستادند، و او توانست در مدت کوتاهی اعتماد وزیر رانسبت‌به‌خود جلب کند. منظور آنان از خط رمز چیزی جز حروف عبری نمی‌باشد، و تردید نیست که مردم‌اتهامی را که اینان به‌رشیدالدین نسبت می‌دادند قابل قبول می‌دانستند وبه‌این سبب می‌توان گفت که مردم نیز رشیدالدین را یهودی می‌پنداشته‌اند، چه در غیر اینصورت آنان قبول نمی کردند که رشیدالدین بتواند به خط عبری نامه بنویسد پس از مرگ رشیدالدین سراو را به‌عنوان سر یك یهودی از معابر گذراندند و مردم محله‌ای را که به فرمان او در تبریز ساخته شده و به «ربع رشیدی» شهرت یافته بود ویران کردند و صدسال بعد میرانشاه پسر دیوانهٔ تیمور گورکان فرمان داد تا جنازهٔ او را به گورستان یهودیان منتقل کنند.

ابن‌بطوطه نیزاورایهودی‌می‌نامد وابوالقاسم عبدالله‌بن‌علی کاشانی مورخ که شرح‌احوالش‌درورقهای‌پیش‌دراین‌مجلدنوشته‌شد، رشیدالدین

۱ــ لقب «الطبیب» را به‌همین مناسبت به‌وی داده‌اند.

راسرزنش‌می کند که تاریخی‌را که اوتألیف کرده رشیدالدین به‌شیوهٔ یهود دزدیده و به‌خودش نسبت داده است.

این سؤال بارها پیش آمده است که آیا می‌توان به‌شایعات تعلق رشیدالدین به‌قوم یهود اعتماد کرد یا نه؟ خوانندگان میتوانند به ورقهای آینده این تألیف فصل (نهضت دیوانی ایرانیان) که احوال مفصل وی در آن شرح داده شده است مراجعه کنند.

با این وصف قتل رشیدالدین فضل الله همدانی یهودیان را از اشتغال به مشاغل دولتی برای همیشه محروم نکرد نه تنها غیاث‌الدین محمد پسرش که‌از کودکی مسلمان بود در دوران سلطنت ابوسعید ایلخانی که دستور قتل پدرش را داده بود، وزیر شد بلکه منصورابن ابی‌الهاون که در بزرگسالی بدین اسلام گرویده و سدیدالدوله لقب یافته بود نیز توانست درپایان فرمانروائی ابوسعید نفوذ فراوان یابد.

ولی مطلبی که تذکر آن دراینجا لازم بنظر میرسد اینست که‌در آن هنگام یهودیان بغداد دسته دسته به دین اسلام می گرویدند.

فعالیتهای فکری وسیاسی شیعیان در دوره ایلخانان

همانطور که‌در دو مجلد تاریخ نهضتهای‌فکری ایرانیان به‌تفصیل بیان شد مذهب تشیع علوی که آئین مورد قبول عامه مردم ایران به ویژه طبقه پائین اجتماع ایرانی بود، بعلت اینکه مذهب حکومت‌وقت یا حکام زمان نبود علاوه برآنکه از آن حمایتی بعمل نمی‌آمد، بلکه درمسیر تاریخ دوران بعداز اسلام به ویژه در دوره‌های حکومت امویان وعباسیان بطور قاطع سرکوبی میشد وطرفداران آن‌همواره مورد تعقیب قرار می گرفتند درایران نیز بعلت سلطه ونفوذ عباسیان ودست‌نشاندگی حکام وفرمانروایان کوچك وبزرگ محلی که اکثر آنها ایرانی نبودند به‌پیروی از دستور خلیفه بغداد به تعقیب و آزار شیعیان تحت عنوانهای: قرمطی، باطنی، اسماعیلی می‌پرداختند. که صحنه‌های فجایع آنان درتاریخ نهضتهای ملی ایران وتاریخ نهضتهای

فکری ایرانیان به تفصیل آمده است. درقرنهای چهارم وپنجم وششم هجری فرمانروایان غزنوی وسلجوقی با تعقیب مداوم از گروههای بالا، پاره‌ای از موفقیتهای‌شیعیان را خنثی کرده وبکلی‌نابود ساختند. چنانکه بعد نیز دراثر نفرتی که‌از اسماعیلیان داشتند به طور کلی‌باعث شکست در کار شیعیان دوازده امامی گردید.

مرکز تبلیغات شیعیان دوازده امامی ابتدا در کوفه بود و از آنجا به‌قم سرایت کرد. مرکز مستقل دوم برای فعالیت شیعیان که از قرار معلوم به‌مرکز اصلی اول بستگی‌نداشته خراسان (بیهق که بعد سبزوار نامیده شد) وماوراءالنهر بوده است، علاوه برمراکز مذکور در طبرستان نیز از همان زمانهای نخستین مذهب شیعه خود را از زیر فشاری متمادی‌ولابلای قرنهای‌ممتدی‌نجات داده وسرانجام توانست نطفه‌ای برای انتشار پیروزمندانه این عقیده در سراسر ایران شود، وهمین‌امر استحکام‌پیوندشیعیان‌راباعقایدمذهبی‌خودنشان‌میدهد. بدیهی است مذهب شیعه نه فقط ماهیت ایران وایرانی را تحت تأثیر خود دارد بلکه خود آن نیز بطور عمیق باافکار ایرانی عجین گردیده است. عقیده به حقانیت ائمه وولایت موروثی ایشان‌وتحمل ستمدیدگی و مصیبت زدگی آنان وشاید هم تقیه و پاره‌ای از عقاید دیگرخصایل ایرانی مذهب شیعه بود. این واقعیت نیز قابل ذکر است که در جنب تأثیرهای‌ایرانی مذکوردرپاره‌ای از امور اعتقادات ورسوم‌ملی‌ایرانی درتشیع راه یافته واین امر که درعرفان به‌طور کلی (حتی در خارج از ایران) پاره‌ای از خصوصیات ویژه ایرانی در خارج از محیط شیعه نیز پیروانی پیدا نموده است. بنابراین باید بگوئیم که ایرانیت واسلام درقالب مذهب تشیع پیوندی مخصوص به خویش وآمیزشی دلخواه ایرانیان یافته است واین اعتقاد ازآغاز کار موردتوجه وعلاقه عموم مردم ایران بوده است. ولی حکام وفرمانروایان محلی ایران به‌منظور حفظ موقعیت سیاسی وضبط اموال ومنافع خود باآن مخالفت کرده‌و از مذهب اربابان خود که در دمشق وبغداد مستقر بودند حمایت و

جانبداری نموده وهمواره بدان تظاهر میکردند. بدین تحقیق باید گفت که مذهب تشیع آئین راستین طبقه پائین ومتوسط اجتماع ایرانی بود که تا سقوط دولت غاصب عباسیان (سال ٦٥٦ هجری) باتشکیلات وسازمان مخفی خود در اقصی نقاط ایران به ویژه دربین روستائیان ایران به فعالیت مشغول بود. در دوره ایلخانان مغول باتوجه‌به‌اینکه حکومت عباسیان دشمن بزرگ شیعیان منقرض شده بود دامنهٔ فعالیت مذهب تشیع بطور آشکار درایران ادامه یافت، ولی بادرنظر گرفتن توجه ویاعدم توجه ادواری بازمانی ایلخانان (به ترتیبی که نوشته شد) نسبت به مذهب‌ها بطور کلـی، ونسبت به مذهب تشیع بطـور خصوصی فرق میکرد، بنابراین شیعیان بخصوص هنگامی که مقامات دولتی آنان‌را سرکوبی میکردند، بـه فعالیتهای نیمه پنهانـی دست میزدند. به‌این سبب اطلاعات دقیق وپیوسته‌ای از چگونگی فعالیت آنان دردست نیست. تنها اعضاء برجسته شیعه در زمـرهٔ اطـرافیان ایلخانان بچشم میخوردند ودر زمان هولاکوخان نصیرالدین طوسی دانشمند شهیر نقش واسط را میان شیعیان وایلخانان به عهده داشت. خواجه نصیر طوسی که چندی اسیر اسماعیلیان بودواز طرف آنان‌نزد هولاکوخان فرستاده شد رفته‌رفته نزد ایلخان نفوذ زیـادی یافت و توانست میان او و شیعیان روابط حسنه برقرار کند. وجوداین روابط دوستانه موجب شد که شهر (حله) واقع دربین‌النهرین کـه اغلب ساکنان آنجا شیعه بودند درسال ٦٥٨ هجری خود تسلیم هولاکوشود ونیز درسایه این روابط نیکو ایلخان دستور داد کـه عتبات عالیات شیعیان، از هرگونه صدمه‌ای محفوظ بماند. (بطوری که مرقد حضرت علی(ع) وسیله صدتن مغول محافظت میشد)[1].

شرایط مناسب برای فعالیت دانشمندان شیعه به وجود آمـد و اوقاف شیعیان که سنیان درگذشته آن را ضبط کرده بودند به آنان

۱ــ تاریخ وصاف جلد اول صفحه ۱۱۸

پس داده شد[1] نصیر الدین طوسی که در زمان حکومت هولاکوخان رصد خانهٔ معروف مراغه را ساخت در سراسر زندگی‌اش دست از حمایت هم کیشان دوازده امامی خود نکشید. پس از مرگ نصیرالدین طوسی دیگر نزد ایلخانانی که بودائی یا متمایل به‌دین بودا یا مسیحی بوده‌اند کمتر صحبت از تشیع پیش می‌آمد و تنها غازان‌خان است که باردیگر به این جامعه مذهبی توجه خاص مبذول میدارد. او اعقاب حضرت علی (ع) را از پرداخت مالیات معاف کرد[2] و به‌تزیین اماکن متبرکه شیعیان که‌خود نیز به زیارت آن میرفت پرداخت. شایان توجه است که‌وی مردم دمشق‌را به علت آن‌که درقتل حسین‌بن علی (ع) سهیم بوده‌اند سرزنش می کند[3] ولی اهالی دمشق این تهمت را بلافاصله رد کردند.

الجایتو باانتصاب سیدتاج‌الدین ابوالفضل محمد به منصب نقابت شیعیان دربین‌النهرین، ری، خراسان، وبقیه مناطق ایران بطور مستقیم در اداره امور جامعهٔ مذهبی شیعیان دخالت کرد. تاج‌الدین در این منصب، اختیار داشت که اصالت گفته کسانی را که‌خود را از اعقاب حضرت علی (ع) میشمردند بررسی کند واوقاف را اداره نماید وهم چنین منافع جامعه شیعیان دوازده‌امامی را دربرابر تشکیلات دولتی محفوظ بدارد. دربسیاری از شهرها افرادی به نقابت گماشته شده بودند و یك تن باعنوان نقیب‌النقباء در راس آنان قرار داشت. اماپس از مدتی میان ایلخان وسیدتاج‌الدین ابوالفضل محمد اختلاف افتادو سرانجام منجر به قتل سیدتاج‌الدین گردید. باجلوس ابوسعید بر تخت ایلخانی درسال ۷۱۶ هجری دوباره فرمانروائی سنی زمام امور را بدست گرفت ودرنتیجه کمك به شیعیان ونیز دخالت مستقیم آنان در کارها پایان گرفت و همین‌امر موجب تشدیدفعالیتهای فکری وسیاسی

۱– ابن‌فوطی صفحه‌های ۳۵۰ و ۳۵۸ و ۳۷۵

۲– جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی جلد اول صفحه ۴۵۶

۳– مفضل جلد دوم صفحه ۶۶۸

شیعیان دوازده امامی گردید که نتیجه آشکار آن تأسیس دولت مستقل ملی و شیعه مذهب سربداران درخراسان غربی (بیهق ـ سبزوار) و کومش و دولت سادات شیعه مذهب در مازندران و هزار جریب و گیلان در قرن هشتم هجری[1] و سرانجام تأسیس دولت مقتدر صفویان (صفویه) در آغاز قرن دهم هجری است.

جنبش سید شرف‌الدین ابراهیم

یکی از قدیم‌ترین جنبشهای دینی ایرانیان برضد بیگانگان مغول که جنبه تشیع نیز داشته قیام سید شرف‌الدین ابراهیم قاضی‌القضات فارس است که درسال ٦٦٣ هجری به وقوع پیوسته. تاریخ وصاف در باره جنبش مذکور چنین آورده است: (وبا قاضی اعظم سیدشرف‌ـ الدین که از جملهٔ سادات عظام واجلهٔ اشراف کرام بود)[2] جمعی از صحرانشینان ترک وارباب ثروت وخواسته همراه‌بودند. توانستند عامهٔ خلق (عوام‌الناس) را نیز باخود موافق سازند، زیرا که سیدشرف الدین خود را مهدی خواند. سران قیام ظاهراً برنامهٔ اجتماعی معینی نداشتند ولی ظهور مهدی منتظر (عج) خود درنظرعوام‌نویددهنده استقرار عدالت زمین‌و انقراض دولت منفور ایلخانان بوده است.[3]

قیام آشکار شیعیان در دوره حکومت غازان‌خان

رشیدالدین فضل‌الله همدانی مؤلف جامع‌التواریخ وفصیح احمد خوافی مؤلف مجمل فصیحی[4] در ضمن بیان وقایع دوره حکومت غازان خان از فتنهٔ الافرنگ پسر عموی غازان در جمادی‌الاولی سال

۱ـ برای آگاهی بیشتر دراین‌باره به تاریخ جنبش سربداران و دیگر جنبشهای ایرانیان در قرن هشتم هجری تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع) مراجعه شود.

۲ـ تاریخ وصاف صفحه ۱۹۱

۳ـ کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران تألیف پطروشفسکی ترجمه کریم کشاورز صفحه ۸۰۳

٤ـ جامع‌التواریخ رشیدی جلداول صفحه ۵۷۷، مجمل فصیحی جلد سوم صفحه ۱۰

۷۰۳ هجری سخن بمیان آورده ومینویسند: توطئه وفتنهٔ مزبور با فعالیت وهمراهی گروهی که ظواهر طریقت درویشان را چون پرده استتاری به‌کار می‌برده، وبنابه برخی جزئیات اخبار با عامهٔ خلق رابطه داشته ومبین آرزوهای مردم بوده است شروع‌شدبنابه نوشته رشیدالدین فضل‌الله‌همدانی رهبران این گروه (ظاهرشیخان) داشتندومی کوشیدند این طریقت رامیان‌مردم رایج کنند. پیرشیخ یعقوب‌باغستانی وشیخ حبیب، خلیفهٔ پیشین رشیدبلغاری و سید کمال‌الدین وعده‌ای دیگراز رئیسان این گروه بودند. رشیدالدین بااطمینان خاطر میگوید: گفته‌های ایشان که فرشتگان حامی وپیامبران وائمه به نزد شیوخ مزبور می‌آیند و اینان صاحب کشف و کرامات میباشند. ظاهری (ومعتقدات ایشان همان شیوه مزدك) بوده[۱] سران این فرقه می کوشیدند قدرت سیاسی را به‌دست گیرند وبدین منظور بابرخی از درباریان مربوط گشتند و شاهزاده الافرنگ را که (حب جاه‌ومال) داشت وارد توطئه کردند ودرنظر داشتند پس‌از غازان‌خان که سخت بیمار شده بود وی را برسریر حکومت بنشانند. به گفتهٔ رشیدالدین سران مزبور الافرنگ را به‌تعالیم خویش آشنا وهم‌آهنگ ساختند و از (حب جاه و مال) او استفاده کردند. به ظاهر رهبران فرقه مزبور درنظر داشتند الافرنگ سست عنصر را آلت خویش قرار داده، پس از کسب قدرت و حکومت افکار اجتماعی خود را جامهٔ عمل بپوشانند. احتمال داده میشود که الافرنگ از افکار مردم گرایانه این گروه بی‌خبر بوده و بیشتر داستانهایی که‌دربارهٔ قدرت‌خارق‌العاده پیریعقوب‌باغستانی (باغبانی) رواج داشت دراو تأثیر کرده بود.

چنین بنظر میرسد که رهبران گروه معتقد بودند که داشتن طرفدارانی درمیان مأموران عالی‌مقام دولت نیز برای پیشرفت کار

۱ــ همین امر میرساند که هدف این گروه حمایت از طبقه پائین اجتماع بوده است که فرمانروایان زمان آنان را مزدکی نامیده‌اند که به‌عقیده برخی افراطی وخارج از دین شمرده میشوند.

ایشان ضرورت دارد.

این مأموران به ظن قوی از معتقدات حقیقی و مقاصد ایشان اطلاعی نداشتند وفرقهٔ مزبور را یکی از طرایق درویشی می‌پنداشتند تحقیقاتی بعمل آمد ومعلوم شد که شیخان آن فرقه که شیعه مذهب بودند با اطرافیان صدرالدین وزیر زنجانی که خود مرید شیخ‌رشید بلغاری بوده رابطه دارند.

همانطور که در ورقهای پیش نوشته شد توطئه مزبور کشف شد وشرکت‌کنندگان درآن که‌بیشتر آنان صوفیان شیعه مذهب بودند بازداشت گردیدند. پیریعقوب ودیگر رهبران آن سلك را از بالای کوهی که‌برآن‌جابود فرو انداختندویاران اورابه مجازات رسانیدند. غازان گناه شاهزاده الافرنگ را ببخشید واو نام دیگر شریکان توطئه را باز گفت. وبدین طریق جنبشی که ممکن بود به صورت قیام ملی برضد مغولان وفئودالها درآید درنطفه خفه شد.

جنبش ملی ودینی سربداران

درآخرین‌سالهای‌حکومت ایلخان‌ابوسعید (۷۳۶ - ۷۱۵ هجری) نارضائی وقلیان افکار قشرهای پائین مردم شهر وروستا درایالتهای مختلف ایران به ویژه‌درخراسان به حداعلارسیده بود ایلخان ابوسعید که‌در تبریز مستقر بود، امیر شیخعلی را به جانشینی خویش در مشرق وشمال شرق ایران (گرگان‌ومازندران) برگزید وخواجه علاءالدین محمدهندو صاحب دیوان محلی را به وزارت وی منصوب کرد.

اعیان مغول وترك‌در خراسان بسیارمقتدر بودند به ویژه امیران طایفه‌ایغور (ترك زبان) وطایفه‌مغول (اویرات) نفوذفراوان‌داشتند. نیرومندترین سران ملوك‌الطوایفی خراسان عبارت بودند از امیرشیخ علی جانشین ایلخان که فرزند امیر علی قوشچی بود. رئیس طایفه اویرات امیر ارغونشاه از قبیله جانی‌قربانی ونوهٔ امیر نوروز و نتیجه ارغون، که نواحی بیهق و نیشابور وطوس ومشهد وابیورد وغیره‌را

به تصرف خویش درآورده بود، امیر عبدالله مولائی صاحب قهستان (کهستان) امیر محمود اسفراینی صاحب اسفراین، امیرمحمد توکل که‌او نیز از طایفه جانی قربانی بود.

این فئودالهای بزرگ که‌از اعیان صحرانشین مغول بودند دارای دسته‌های نیرومند لشکری بودند ودر متصرفات خویش فرمانروای مطلق شمرده میشدند وتقریباً خود را مستقل ومجزی از حکومت مرکزی ایلخانان میدانستند. امیران طایفهٔ جانی‌قربانی افرادی ظالم وبی‌رحم ومتجاوز به حقوق رعایا وخرده مالکان محلی بودند وهمین امر موجبات ناراحتی و نارضائی و غلیان فکری وطن‌پرستان پرشور این ناحیه ومردم طبقه‌پائین و متوسط خراسان را فراهم میکرد.

بدیهی است ادامهٔ این وضع وشدت‌عمل فئودالان، کار را بجائی رساند که سرانجام منجر به قیام مردم برضد دستگاه حکومت بهره‌کش بیگانه ومالکان بزرگ درخراسان غربی گردید. نخستین جرقهٔ‌آشکار این انقلاب ملی که‌از مدتها قبل آماده اشتعال بود در قریهٔ (باشتین) واقع در چهار فرسنگی جنوب غربی سبزوار پدیدار گردید ودراندك مدت نائرهٔ آن تمامی نواحی خراسان و کومش (قومس) و گرگان‌و مازندران را دربر گرفت. مقدمات این نهضت آزادی‌بخش ملی بادر نظر گرفتن شدت عمل بی‌انصافانه ایلخانان مغول وفئودالهای محلی‌در امر بهره‌کشی از مردم بیچاره ونارضائی آنان از ادامهٔ این وضع بوسیلهٔ سازمان سری وزیرزمینی درویشان یا خانقاه نشینان شیعه‌مذهب خراسان غربی پایه‌گذاری شده بود، ودر حقیقت باید گفت خانقاه (خانگاه) یکی از پایه‌های مردمی بود که‌در مقابله باعمال فاسد و بی‌انصاف بیگانه فعالیت می کرد.

اینان از مریدان معتقد و جان‌باز شیخ خلیفهٔ مازندرانی رهبر انقلابی و وطن‌دوست واقعی این دوره بودند. شیخ خلیفه مردی مؤمن به‌مذهب تشیع و فوق‌العاده مردم دوست ودرداندوز وچاره‌اندیش‌ودر

عین‌حال جویا وپویا وبی‌محابا وجانباز بود[1].

وی آنقدر دراین راه کوشید تا سرانجام به ترتیبی که دوروق های آینده خواهد آمد جان خود را برسر این آرمان مقدس ملی و دینی نهاد ونامش برای همیشه درتاریخ نهضتهای فکری و ملی ایران ثبت وجاویدان گردید.

طبق نوشتهٔ مورخان قرن هشتم هجری شیخ‌خلیفه مازندرانی که واعظی توانا بود یکی‌از شیوخ صوفیه بشمار میرفت. بنابه گفتهٔ ابن‌ـ بطوطه وی شیخی رافضی (شیعه مذهب) بود ودر جوانی به تحصیل علم پرداخت و مرید بالوی زاهد گشت. که از شیوخ درویشان بودودر آمل مازندران میزیست. شیخ خلیفه پاسخ مسائلی را کـه ناراحتش میکرد درسخنان وی نیافت و برای یافتن پاسخ سؤالهای خویش به سمنان نزد شیخ‌رکن‌الدین‌علاءالدوله سمنانی که‌درآن‌عهد معروفترین شیخ درویشان ایران بود رفت.

شیخ علاءالدوله روزی در حین تدریس و سؤال وجواب‌مسائل مختلف دینی از شیخ خلیفه پرسید که وی پیرو کدامیك از چهـار مذهب برحق تسنن است شیخ خلیفه پاسخ داد: (آنچه من میجویم از آن مذاهب اعلاست). شیخ مؤمن (علاء الدوله) که طاقت شنیدن سخنان کفرآمیز این بی‌دین را نداشت دوات خـود را برسر خلیفه شکست. پس آنگاه شیخ‌خلیفه به بحرآباد نزد شیخ‌الاسلام غیاث‌الـدین هبةالله‌الحموی رفت ولی از آنجا نیز مراد ومقصودش حاصل نشدو او را ترك گفت. شیخ خلیفه جویای چه‌چیز بود. آیا گمگشتهٔ وی همان مسائل مربوط به آزاد فکری وعدالت اجتماعی وپیکار برضد بیداد و ظلم و جور و خفقان مستولی برجامعه وی نبود که بعدهابطور آشکار بدان پرداخت؟

مورخان دراین باره خاموشند، فقط این نکته محقق است که‌شیخ

۱ــ تاریخ جنبش سربداران و دیگر جنبشهای‌ایرانیان در قرن هشتم هجری‌تألیف رفیع صفحه ۹٤

خلیفه از تعلیمات نامی‌ترین شیوخ صوفیه نیز راضی نبود وباایشان اختلاف نظر داشت.

دراین هنگام نارضائی وغلیان افکار قشرهای پائین مردم روستا وشهر در خراسان بحد اعلا رسیده بود. بهمین علت شیخ خلیفه به سبزوار (بیهق) رفت که در آن زمان یکی از مراکز مهم ناراضیان محسوب میشد. مکانی را که شیخ خلیفه برای تبلیغات فکری وسیاسی خود برگزیده بود بهترین ومناسب‌ترین محل بود زیرا روستائیان اطراف سبزوار وطبقات پائین مردم شهری از شیعیان متعصب ومخالف قدرت موجود بودند.

بنابه نوشته مورخان شیخ‌خلیفه پس‌از ورود به سبزوار درمسجد جامع شهر منزل کرد وبصدای بلند قرآن میخواند و وعظ میکرد. طولی نکشید که عدهٔ زیادی شاگرد و مرید در گرداو جمع شدند ودر اندك مدت بیشترروستائیان آن‌ناحیه مرید شیخ‌خلیفه گشتند. بطوریکه حافظ ابرو نقل می کند

جماعتی از فقیهان سنی که طرفدار حکام وعمال ایلخانان‌بودند او را از نشستن درمسجد جامع منع می‌کردند ولی او به سخن ایشان توجه نمینمود. سرانجام آن جماعت ضمن تشریح اقدامات شیخ‌خلیفه از ابوسعید ایلخان سؤال کردند که این چنین کس واجب‌التقل باشد یانه؟ سلطان پاسخ را به رأی فقیهان محول کرد و در نتیجه بیشتر فقیهان سنی مذهب سبزوار نوشتند ومهر کردند که‌اعمال ورفتارشیخ خلیفه مازندرانی برخلاف شرع تسنن است وچون وی برنامشروع اصرار کند وبه نصیحت از انجام آن دست برندارد، بباید کشت. بعد از صدور رأی فقیهان سبزوار کوشیدند تاشیخ‌خلیفه را دستگیر کنند، ولی در زد وخورد با پیروان پرشور وی کاری از پیش نبردند. پس آنگاه دشمنان شیخ‌خلیفه تصمیم گرفتند او را پنهانی بقتل رسانند.

سرانجام روزی صبحگاهان که شاگردان شیخ خلیفه به مسجد آمدند مشاهده نمودند که‌استاد پرشور وفعال ومردم گرای آنان را به

یکی از ستونهای حیاط مسجد حلق‌آویز کرده‌اند. شکی نیست کـه شیخ خلیفه را به‌قتل رسانیده بودند. ولی اولیاء محلی شایع کردند که وی خودکشی کرده است. تاریخ این واقعه را مورخان ۲۲ ربیع‌الاول سال ۷۳۶ هجری ثبت کرده‌اند.

دربین شاگردان شیخ خلیفه شخصی بنام حسن‌جوری به عقل و درایت وقدرت از شاگردان دیگر ممتاز بـود. شیخ‌خلیفه چـون از دسیسه‌کاری دشمنان در کشتن‌خود اطلاع یافته‌بودقبلا اورا به‌جانشینی خویش بر گزید.

حسن‌جوری پس‌از مرگ غم‌انگیز استاد ورهبر فکری خود بـه نیشابور رفت وبه تبلیغ تعلیمات شیخ خلیفه سر گرم شد ودراین راه پیشرفت چشم گیری حاصل کرد، چنانکه میرخواند مینویسد: (اکثر مردم کوه‌پایهٔ نیشابور) در سلك پیروان وی درآمدند[۱]. شیخ حسن جوری کوشید تاپیروان خویش را متحد کند وسازمان آنان‌را مرتب سازد. درظاهر آنان را به‌شکل مجامع درویشان که کاملا عادی بود درآورد.

طبق نوشته حافظ ابرو «... هر کس که دعوت ایشان‌قبول می کرد اسامی ایشان ثبت می گردانید ومی گفت حالا وقت اختفاست و وعده میداد که هر گاه اشارت شیخ شود ووقت ظهور شود باید کـه آلت حرب برخودراست کرده ومستعد کارزار گردند».

از این سخنان بطور کامل پیداست که هدف تبلیغات شیخ‌خلیفه وحسن‌جوری دعوت به خروج برضد مغولان وهمدستان ایشان یعنی فئودالهای بزرگ محلی بود. تبلیغ به خروج زیر لفافهٔ صوفیگری صورت می گرفت ورنگ تشیع که مورد اعتقاد وتوجه عامهٔ مردم بود، داشت. بدین طریق یك طریقت درویشی که بعدها بنام (طریقت شیخ خلیفه وحسن‌جوری) خوانده شد پدید آمد. طریقت یاد شده که با دیگر طریقه‌های درویشی فرق فراوان داشت منفور فئودالها بود.

۱ــ روضةالصفا میرخواند صفحه ۱۰۸۳

طریقت شیخ حسن‌جوری که دراندك مدت‌قلمرو وسیعی را فراگرفت نهضتی بزرگ بود که عموم مردم به ویژه پیشه‌وران و بینوایان شهری وروستائی رادربر گرفته بود[۱].

درهمین هنگام یك تصادف که در قلمرو ایلخانان مغول از پیش آمدهای عادی‌بود، یعنی رفتارناهنجار چند ایلچی‌مغول درده‌کده‌ای کاسهٔ صبر روستائیان را لبریز ساخت وانفجار وطغیانی را که ازمدتها پیش ماده‌آن رسیده بود تسریع کرد. مورخانی که‌از این خروج خبر میدهند در جزئیات اختلاف دارند ولی جملگی اتفاق دارند که‌خروج در قریهٔ باشتین از اعمال بیهق نزدیك سبزوار آغاز گشت.

فصیح احمد خوافی دربارهٔ واقعهٔ قریهٔ باشتین مشروح‌تر ازمنابع دیگر حکایت می کند و مینویسد[۲] که‌پنج ایلچی‌مغول در خانه حسن حمزه و حسن حمزه از مردم قریهٔ باشتین منزل کردند واز ایشان‌شراب وشاهد طلبیدند ولجاج کردند وبی‌حرمتی نمودند. یکی‌از دو برادر قدری شراب آورد وقتی که ایلچیان مست شدند شاهد طلبیدند و کار فضیحت را بجائی رساندند که عورات ایشان را خواستند. دو برادر گفتند دیگر تحمل این ننگ را نخواهیم کرد. حاضریم که سرمابدار برود. به‌همین اعتقاد شمشیر از نیام بر کشیدند. هرپنج تن مغول‌را کشتند واز خانه بیرون رفتند و گفتند ما«سربدار» میدهیم.[۳]

بدین‌طریق‌قیام‌آغاز گشت. (دوازدهم شعبان‌سال ۷۳۷ هجری)

البته دراینجا باید گفت همانطور که حافظ ابرو تصریح کرده است اکثر اهالی قریهٔ باشتین مرید شیخ حسن جوری گشته بودندو بهمین علت از مدتی پیش برای‌خروج برضد حکومت آماده بودند.

۱ــ نهضت سربداران در خراسان تألیف پطروشفسکی ترجمه کریم کشاورز صفحه ۳۲

۲ــ مجدل فصیحی به تصحیح محمود فرخ‌خراسانی جلد سوم در حوادث سال ۷۳۷ هجری

۳ــ قیام سربداران (داستان واقعه باشتین) نگارش عبدالرفیع حقیقت از انتشارات همگام

بطوریکه مورخان نوشته‌اند در اواخر سلطنت ابوسعید ایلخان یکی از محترمان قریهٔ باشتین بنام پهلوان عبدالرزاق پسر خـواجه فضل‌الله باشتینی که یکی از ملازمان ابوسعید بود مامور جمع‌آوری مالیات ولایت کرمان شد. وی به کرمان رفت وپس‌از وصول مالیات آن ولایت کلیهٔ مالیاتهای دریافتی را صرف عیش ونوش خود نمود. عبدالرزاق از این کار وعواقب آن مضطرب گردیده عازم زادگاه‌خود قریه باشتین سبزوار گردید، تادر آنجا املاك پدر را فروخته وبه میزان مالیات کرمان به ابوسعید تحویل دارد. دربین راه خبر وفات ابوسعید بدو رسید. پس آنگاه خرم شده وپنهانی در سال ۷۳۷ هجری مقارن با واقعهٔ ایلچیان به قریهٔ باشتین وارد شد ورهبری قیام کنندگان را برعهده گرفت.

بعقیده نگارنده عزیمت عبدالرزاق باشتینی از کرمان بقریه‌باشتین دراثر خرج کردن مالیات کرمان نبوده، بلکه درحین جمع‌آوری مالیات کرمان خبر مرگ ابوسعید به او رسیده واو با آگاهی بـر اوضاع فکری وسیاسی درحال انفجار خـراسان پس‌از جمع‌آوری مالیات آن ولایت عازم زادگاه خود گردیده وبرحسب اتفاق مواجه با واقعهٔ پنج‌ایلچی و حسن و حسین حمزه شده ودر اثـر قدرت و رشادت وهم‌چنین احترام خانوادگی بـه سرداری قیام کنندگـان برگزیده شده‌است[1].

حافظ ابرو ومیرخواند نوشته‌اند که قیام باشتین‌دراثر کشته‌شدن خواهرزاده علاءالدین محمد هندو بدست عبدالرزاق باشتینی بوقوع پیوسته است. طبق نوشتهٔ دولتشاه سمرقندی هنگامی که عبدالرزاق به باشتین باز گشت:

«... اتباع واقربای او گله کردند که خواهرزاده علاءالدین محمد فریومدی آمده وچند روز است که دراین ده بیدادی وجور می‌کند واز ماشراب وشاهد می‌طلبد. عبدالرزاق گفت دنیابهم بر-

۱ــ تاریخ جنبش سربداران تألیف رفیع صفحه ۱۴۲ ــ۱۴۳

آمده است ودر چنین حالی عار وننگ روستائی بچه چرا باید کشید وهم درآن شب بسر خواهرزاده علاءالدین محمد وزیر رفتند او را دستگیر کردند وبه قتل رسانیدند...»[۱]

بهرحال قیام کنندگان قریهٔ باشتین سبزوار بسرداری پهلوان عبدالرزاق باشتینی نام (سربداران) اختیار کردند وآمادگی خود را بمنظور جنگ ومقابله باعمال بی انصاف حکومت ایلخانان اعلام داشتند.

علاءالدین محمد هندو وزیر خراسان یکهزار سوار مسلح برای سرکوبی مردم قریهٔ باشتین گسیل داشت. ولی روستائیان دلاورباشتین آنان را شکست داده ومنهزم کردند.

قیام کنندگان باشتین یا سربداران پس از توفیق دراین جنگ درصدد مقابله وسرکوبی علاءالدین محمد هندو وزیر خراسان برآمدند.

وی پس از آگاهی براین تصمیم باسیصد مرد از فریومد یکی از قراء بین سبزوار وبسطام به استرآباد که مقر امیر شیخعلی جانشین ایلخان مغول در خراسان بود گریخت. ولی سربداران به تعقیب وی پرداختند وسرانجام او را در کوهسار کبود جامه گرگان به قتل رسانیدند. سربداران اموال و خزائن علاءالدین محمد هندو را به غنیمت گرفتند و در بین خود تقسیم کردند. بطوریکه دولتشاه و میر خواند نوشته‌اند[۲] نیروی جنگی سربداران در این هنگام هفتصد نفر مرد مسلح بود. طبق نوشتهٔ سیدظهیرالدین مرعشی مؤلف تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، تمام آزردگان به سوی سربداران میگرائیدند[۳]

بعد از این واقعه مدتی نگذشت که سربداران شهر سبزوار مرکز ولایت بیهق را تصرف کردند و سپس دیگر شهرهای مجاور را هم

۱ــ تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی صفحه ۲۷۷
۲ــ روضةالصفا میرخواند صفحه ۱۰۸۲، تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی صفحه ۲۷۸
۳ــ تاریخ طبرستان ورویان ومازندران تألیف سید ظهیرالدین مرعشی صفحه ۱۰۴

تسخیر ساختند. سبزوار دژ محکمی داشت که مرکز ستاد سربداران و پایتخت دولت نوزادایشان گردید.

سربداران در اندك مدت جوین واسفراین و جاجرم و بیاروجمند را مسخر کردند.

پهلوان عبدالرزاق باشتینی خود را امیر نامید و بقول‌خواندمیر «برمسند حکومت تکیه زد و خطبه وسکه بنام خویش فرمود»[1] و مراسم مذهب شیعه اثنی‌عشری «دوازده امامی» برای نخستین‌بار بطورمستقل و رسمی در ایران معمول گشت.[2]

دولت سربداران را یکی از مردمی‌ترین حکومت‌های ایـرانی باید بشمار آورد.

ابن‌بطوطه‌دربارهٔ نظام‌حکومتی‌واجرای‌عدالت درقلمروسربداران مینویسد: (... آئین‌عدالت چنان‌درقلمرو آنان‌رونق گرفت که‌سکه‌های طلا ونقره در اردو گاه‌ایشان روی خاك میریخت و تا صاحب آن پیدا نمیشد کسی دست بسوی آن دراز نمیکرد...)[3] سید ظهیرالدین مرعشی مؤلف تاریخ طبرستان ورویان ومازندران دربارهٔ اقدامات امیرمسعود دومین فرمانروای سربداران مینویسد:

(... امیرمسعود در میان نوکران و اصحاب، خود را همچویکی از ایشان می‌دانست و در تصرف اموال خـود را بردیگـران تفضیل نمی‌نهاد باخلق طریقهٔ صلاح وداد وراستی می‌ورزیـد، نوکـران او به‌جان از او درنمی‌ماندند و به‌هرطرف که می‌رفت مظفر ومنصور بود)[4].

به‌دیگر سخن تخصیص خمس غنائم را که قانون اسلام بـرای

۱ــ حبیب‌السیر تألیف خوندمیر صفحه ۱۴۵

۲ــ اگر تأسیس دولت‌علویان زیدی در طبرستان در قرن سوم هجری و دولت آل‌بویه در قرن چهارم هجری را در زمره شیعیان محسوب‌داریم دولت سربداران سومین دولت شیعه مذهب و نخست دولت مستقل شیعیان دوازده‌امامی در ایران است.

۳ــ سفرنامه ابن‌بطوطه ترجمهٔ محمدعلی موحد صفحه ۳۹۰

۴ــ تاریخ طبرستان ورویان ومازندران تألیف‌سیدظهیرالدین مرعشی صفحه۱۰۴

حاکم عهد معین کرده است طلب نمی کرد و با سربازان خود برسریک سفره می‌نشست و طعام میخورد. بطوریکه نوشته‌اند میزان خراج رعایای سربداران به‌سی‌درصد از زمان حکومت ایلخانان مغول تنزل کرد و سایر عوارض سخت که مطابق موازین شرع اسلام نبود لغو گردید.

بگفتهٔ دولتشاه پهلوان عبدالرزاق باشتینی در ماه صفر سال ۷۳۸ هجری بدست برادر خود وجیه‌الدین مسعود به قتل رسید[۱] علت قتل عبدالرزاق را تندروی وشدت‌عمل وبدرفتاری‌وی بامخالفان واخلاف بزرگان نوشته‌اند. بدیهی است این کار او مخالف طبع برادرش وجیه‌الدین مسعود که هواخواه روش ملایم‌تر و معتدل‌تری درتصوف و اجرای مقررات انقلابی بود واقع شد.

بهرحال سربداران به‌رهبری وجیه‌الدین مسعود لشکر بزرگان صحرانشین مغول و ترک و سران فئودال محلی را که به‌مغول پیوسته بودند تار و مار کردند و دولتی مستقل تشکیل دادند که قلمرو آن از مغرب به‌کومش (سمنان و دامغان و بسطام) و از مشرق به جام و از شمال به‌خبوشان و سواحل جنوب شرقی دریای مازندران و از جنوب به‌ترشیز امتداد یافت.

شیخ حسن جوری رهبر فکری‌جنبش سربداران در روز ۱۳ صفر سال ۷۴۳ هجری‌درحین‌جنگ سربداران با معزالدین‌حسین کرت ملک هرات کشته شد و حکومت سربداران‌بطور کلی در اختیار وجیه‌الدین مسعود قرار گرفت. پس‌از کشته شدن‌وجیه‌الدین مسعوددر ربیع الثانی سال ۷۴۵ هجری، در حین جنگ با مازندرانیان در اعماق ناحیهٔ پرجنگل رستمدار ده‌تن‌از زمامداران سربدار که‌بعضی‌به‌جناح‌میانه‌رو و برخی مربوط به‌جریان افراطی بودند یکی پس از دیگری برسر کار آمدند. دراین‌صورت‌بااحتساب‌پهلوان عبدالرزاق باشتینی‌فرمانروایان دولت سربداران مطابق اعتقاد آنان که شیعه دوازده امامی است،

۱ـ تذکره دولتشاه سمرقندی صفحه ۲۷۹

دوازده‌تن بوده‌اند.

مدت حکومت آنان نزدیك به‌نیم‌قرن یعنی از سال ۷۳۷ تا ۷۸۳ هجری بطول انجامید.

خواجه علی مؤید آخرین فرمانروای سربداران که مردی بی‌اراده و نالایق بود بمنظور رهائی از آتش اختلافهای داخلی مربوط بجناحهای تندرو و میانه‌رو سربداران، در موقع یورش امیرتیمور گورکانی به ایران دست توسل بجانب فاتح بیگانه دراز کرد. سرانـجام تیمور پیروزمندانه وارد سبزوار شد، علی‌مؤیدبه‌پیشواز او رفت ودربرابرش سرتعظیم فرودآورد و خودرا دست‌نشانده و مطیع وی خواند (۷۸۳ هجری)

امیرتیمور علی مؤید آخرین فرمانروای سربداران را دردربار خود نگاهداشت، و به او اکرام کرد، ولی اجازه نداد به‌سبزوار که از طرف لشکریان تیمور اشغال شده بود عزیمت کند. بدیهی است علـی مؤید با انجام این کار خیانت خود را بدولت و کشور سربداران‌بیش از پیش ظاهر ساخت، ولی سرانجام او نیز از تیغ بیداد امیرتیمور در امان نماند و در سال ۷۸۸ هجری بدستور وی به‌قتل رسید.

تذکر این موضوع نیز لازم است که بعد از تسلیم شدن علی‌مؤید به‌تیمور مردم سبـزوار که از رئیس دولت خود خیانت دیده بودنـد حاضر نشدند با سلطهٔ بیگانگان سازش کنند. بهمین علت در سال ۷۸۵ هجری در سبزوار یك قیام عمومی بمنظور احیای دولت سربـداران به‌رهبری شیخ داود سبزواری وقوع یافت. تیمور پس از آگـاهی بی‌درنگ‌روانهٔ سبزوار شدوشهر رامحاصره کرد. با اینکه مبارزه با دولت نیرومند تیموری ممکن‌نبود جزباشکست‌قیام کنندگان پایان‌یابد، دفاع مردانه‌ای ازشهرسبزواربعمل آمد ولی‌سرانجام همانطور که‌تصور میرفت سبزوار در آغاز ماه رمضان سال ۷۸۵ هجری بدست سپـاهیان تیمور افتاد[۱]

۱ـ روضةالصفا میرخواند صفحه ۱۱۳۱

تیمور کشتار وحشتناکی کرد و فرمان داد نزدیك به دو هزارتن از قیام کنندگان را لای دیوار برجی نهاده و زنده‌بگور کردند. بدین صورت که دست و پای آدم‌های زنده را می‌بستند و ایشان را به ردیف در کنار یکدیگر قرار میدادند و بعد روی آنها را با آجر و ملات می‌چیدند.

پس از فراغت از این عمل سبعانه تیمور دستور داد دژ مستحکم شهر سبزوار را نیز ویران کرده وباخاك یکسان ساختند.

ویژگیهای دولت سربداران

همانطور که در ورقهای پیش در این مجلد نوشته شد یکی از ویژگیهای دولت سربداران اعتقاد به‌تشیع علوی و پیروی ازدوازده امام از آل علی (ع) بود که جزء معتقدات طبقه پائین و متوسط اجتماع ایرانی از قرن اول هجری محسوب میشد.

دوم اینکه این دولت نخستین دولت‌مستقل شیعه دوازده امامی در ایران بشمار میرود.

سوم اینکه رهبران فکری این جنبش از صوفیان روشن‌ضمیر و مردم گرای شیعه مذهب عصر خود بوده‌اند.

چهارم اینکه فرمانروایان سربدارازمیان پیشه‌وران و روستائیان برخاسته‌اند.

اما اینکه دولت سربداران چه جنبه و صورتی‌داشته است بسیار جالب توجه است.

پس از بررسی جوانب مختلف به‌این نتیجه میرسیم که دولت سربداران نیز از خرده‌مالکان و روستائیان تشکیل شده بود و ترکیب سربداران را باید دولت‌خرده‌مالکان وروستائیان نامید. نیروی‌نظامی آن نیز دموکراتیك بود. بهمین‌علت طوغای تیمورخان آخرین‌ایلخان

مغول لشکریان سربدار را (مشتی روستائی) خوانده است.

با اینکه برخی از فرمانروایان سربدار مانند وجیه‌الدین مسعود و یحیی کرابی ازفئودالهای کوچك محلی بودند و برای تأسیس سلالهٔ خویش کوشش کردند دراین راه توفیق نیافتند وحکمرانان علی‌رغم کوشش ایشان، براثر مبارزه داخلی که بین دو جناح سربدار وجود داشت گاهی از لشکریان و زمانی از پیروان طریقت شیخ‌حسن‌جوری نامزد و معین میشدند.

فرمانروایان سربدار با اینکه خود را در بعضی مواقع سلطان یا نایب‌السلطنه نامیده و نام خویش را در خطبه‌آورده و سکه به اسم خود زدند بااین وصف تمایلی به‌انجام تشریفات و شکوه و جلال سازمانی که لازمهٔ زندگی درباری است نداشتند.

بطوریکه درمنابع مختلف دیده میشود گاهی درویشان طریقت شیخ حسن جوری و گاهی لشکریان آزادانه وارد مجلس رئیس سربداران میشدند و میتوانستند آشکارا به‌اعمال و رفتار وی خرده گرفته، حتی برکناری اوراطلب کنند. برخی‌ازخصوصیات‌فرمانروایان سربدار از قبیل پوشیدن‌لباسی‌مانندلباس دیگران‌یا (کسوت‌مساوات) و برابری در تقسیم غنائم جنگی و گستردن سفره برای عموم و سالی یکبار به‌تاراج دادن خانهٔ سلطان نشان میدهد که قشرهای پائین مردم و جناح افراطی سربدار که دارای تمایلات شدید مساوات‌طلبی‌بودند، در حکمرانان سربدار نفوذ و فشار سخت اعمال میکردند.

اقدامات دیگر و از آن جمله تقلیل میزان خراج محصول و لغو سایر عوارض و مالیات‌هائی که مطابق شریعت اسلام نبود مؤیدنظریهٔ بالاست.

البته بدین‌طریق تمام آرزوهای روستائیان جامهٔ عمل نپوشید، ولی حتی تا این اندازه هم نسبت به‌سیاست مالیاتی ایلخانان مغول و حتی غازان‌خان، بارشان را فوق‌العاده سبك می کرد.

بدین ترتیب اقداماتی که فرمانروایان سربدار در زیر فشار مردم

بعمل آوردند موجب افزایش نیروهای تولیدی در قلمرو ایشان گردید. اطلاعات مختصر مندرج در منابع موجود شاهد این مدعا است مثلا میرخواند دربارهٔ یحیی کرابی هفتمین فرمانروای سربداران مینویسد که: «از غایت عدل و داد ولایت او بنهایت آبادانی و معموری رسید»[۱] خواندمیر دربارهٔ وی مینویسد: «مملکتش معمور و آبادان گشت»[۲]

دولتشاه از احیای قناتها در ولایت طوس ومشهد صحبت میدارد[۳] حافظ ابرو در وصف خراسان در نیمه دوم قرن هشتم هجری از رونق و ترقی ولایت بیهق در عهد فرمانروایان سربدار سخن میگوید و یادآور میشود که شهر سبزوار، پایتخت سربداران در پایان دوره حکمرانی ایشان توسعه یافت و یکی از بزرگترین شهرهای ایران مبدل گشت.

چنانکه معلوم است نفوذ فکری و عقیدتی سربداران وبه‌ویژه جناح افراطی آن نهضتی بسیار عمیق بود و از حدود خراسان تجاوز میکرد، بطوریکه نهضت‌های مردم سمرقند و کرمان و دیگر شهرها نیز به‌اسم سربداران خوانده شد.

پطروشفسکی محقق معروف روسی درباره اهمیت جنبش ملی سربداران در قرن هشتم هجری مینویسد:

علی‌رغم ظاهر مذهبی و عرفانی (میستیك) نهضت سربداران را باید ترقی‌خواهانه دانست زیرا جنبش مزبور قشرهای وسیع تولید کنندگان را دربر گرفت و آنان را به‌مبارزهٔ مسلحانه بخاطر منافع اجتماعی خویش علیه‌بهره کشی فئودالی و فاتحان بیگانه‌دعوت کرد.[۴]

برای اطلاع بیشتر ازموقعیت‌دولت‌سربداران‌خوانندگان‌میتوانند به‌تاریخ جنبش سربداران و دیگر جنبشهای ایرانیان در قرن هشتم هجری تألیف رفیع مراجعه کنند.

۱ـ روضةالصفا میرخواند صفحه ۱۰۸۷
۲ـ حبیب‌السیر تألیف خواندمیر صفحه ۱۵۵
۳ـ تذکر دولتشاه سمرقندی صفحه ۲۸۳
۴ـ کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول ترجمه کریم کشاورز صفحه ۹۰۹

استاد محمد تقی بهار (ملك‌الشعرا)، شاعر بزرگ معاصر درباره سربداران چنین سروده است:

سرور احرار ایرانند آل سربدار
کز فشار و ظلم آشفتند اندر سبزوار

شهر نیشابور بگرفتند و بس‌شهر و دیار
وز دهاقین لشکری کردند بیرون‌ازشمار

بدطغا تیمور چنگیزی بگرگان شهریار
و آخرین خرس مغول او بود در این مرغزار

سربداران برسرش درخاك گرگان ریختند
همچو شیر شرزه خونش‌را بخاك آمیختند

ارتباط سربداران با مراکز مهم شیعه

سربداران سبزوار را که مردم آنجا از قرنهای نخستین اسلامی به‌تشیع اشتهار داشتند مرکز حکومت خود قراردادند و با صوفیان و مردانی که به‌دوستی آل‌علی (ع) مشهور بودند رابطهٔ ارادت‌برقرار کردند و شاعران را به‌مدیحه‌سرائی از اهل‌بیت اطهار‌واداشتند. بطوریکه نوشته‌اند دولت شیعه‌مذهب‌سربداران با برخی از عالمان بزرگ شیعه که در خارج از ایران سکنی داشتندرابطه برقرار کرد و باب مکاتبه را با مراکز مهم شیعه افتتاح نمود، از جمله با حلب و جبل عامل در لبنان که از زمان‌ابن‌شهرآشوب‌در قرن ششم هجری یکی از مراکز مهم شیعیان دوازده امامی محسوب میشد تماس حاصل گردید و عالمان آنجا بمنظور هدایت مردم واجرای دقیق شعائرمذهب شیعه به‌خراسان‌دعوت شدند. براثر همین دعوتها ومراودات بود که فقیه معروف شهید اول شیخ شمس‌الدین محمد مکی (مقتول به سال ۷۸۶ هجری) کتاب‌مشهورخودیعنی اللمعةالدمشقیه‌رابنام خواجه‌علی مؤید سربداری آخرین امیر سربداران‌تألیف کرده بوسیله‌شمس‌الدین محمد آوی به‌سبزوار فرستاد، تا شیعیان آن دیار برطبق فتاوی او که

در آن کتاب مندرج است عمل نمایند. این کتاب و شرح آن از مشهورترین کتابهای فقهیه امامیه یعنی شیعیان دوازده امامی است و هنوز نیز شرح‌لمعه، از کتابهای معتبردرسی طلاب علوم دینی‌می‌باشد.

جنبش سادات مرعشی درمازندران

همانطور که نوشته شد بعد از شهادت شیخ خلیفه مازندرانی نخستین رهبر فکری جنبش سربداران وایدئولوك بزرگ این جنبش شیخ حسن جوری رهبری جنبش را برعهده گرفت و در اندك مدت شاگردان‌و مریدان و معتقدان بسیار یافت.

یکی از شاگردان و معتقدان بنام وی سیدعزالدین سوغندی بود که از سادات شیعه مذهب مرعشی بوده و نسبش به‌امام حسین (ع) امام سوم شیعیان میرسیده است.

بطوریکه دولتشاه نوشته است[1] سیدعزالدین سوغندی پدر سید قوام‌الدین مرعشی بعد از استاد و مرشد خود شیخ حسن جوری پیشوای درویشان حسنیه سربداریه بود. خواجه شمس‌الدین علی که در این هنگام امیر سربداران بود از درجه نفوذ سیدعزالدین سوغندی پیشوای جدید جناح تندرو سربداران (درویشان) بیمناك‌شد و برای مقابله با وی به‌چاره‌اندیشی پرداخت. سیدعزالدین سوغندی پس‌از آگاهی بر این امر صلاح چنان دید که خراسان را ترك گوید وبه‌مازندران برود بطوریکه دولتشاه تصریح نموده است سیدعزالدین در این سفر زندگی را بدرود گفت و پسرش سیدقوام‌الدین مرعشی که لقب شیخی را از پدر دریافت داشته بود به‌ساری مازندران رفت و روش پدر را تعقیب کرد و به‌تبلیغ اصول طریقت شیخ حسن جوری و شیخ‌عزالدین سوغندی مشغول شد.

دراین هنگام مازندران در تصرف چند حکمران محلی بود که مهمترین آنها باوندیان (آل باوند) قارنیان، و بادوسپانیان بودند.

۱ــ تذکره دولتشاه سمرقندی صفحه ۲۱۲

کیا افراسیاب چلابی (چلاوی) که‌یکی‌از بزرگان‌و شجاعان‌مازندران بود آل‌باوند را که برای نوبت سوم در مازندران استیلا یافته بودنـد سرنگون کرد وبازپسین امیرباوندی یعنی فخرالدوله‌حسن را (۷۵۱-۷۳۵ هجری) کشت و زمام امور را در آمل و ساری و دیگرنواحـی مازندران بدست گرفت (۷۵۱ هجری).

در همین هنگام بود که شیخ قوام‌الدین مرعشی و پیروان وی که خواستار مساوات اجتماعی و تعدیل در اموال بودند در مازندران استقرار یافتند. در اثر همین رویه پیشه‌وران و روستائیان مازندران به‌پیروی از جنبش سادات صوفی مشرب‌طریقه حسنیه باکیاافراسیاب چلابی به‌مبارزه پرداختند و بعد از مدتها مقابله و مقاتله سرانجـام در سال ۷۶۲ هجری بروی چیره شدند و در جنگی که نزدیک آمـل اتفاق افتاد او را کشتند.

بعداز کشته شدن افراسیاب چلابی سادات صوفی مشرب حسنیه برمازندران استیلا یافتند و قدرت روحانی وسیاسی این منطقه‌بدست شیخ‌قوام‌الدین مرعشی‌معروف‌به‌میربزرگ‌مؤسس‌وبنیانگزار حکومت سادات مرعشی در مازندران افتاد (۷۶۲ هجری).

مرعشیان بیش‌از دو قرن یعنی تا سال ۱۰۰۵ هجری که‌صفویه (صفویان) برمازندران بطور کامل مسلط شدند بافترتی کوتاه در زمان امیرتیمور گورکان (ده‌سال) همچنان حکومت داشتند. بـرای آگاهی بیشتردراین‌باره‌خوانندگان میتوانند به‌تاریخ جنبش‌سربداران و دیگر جنبشهای ایرانیان در قرن‌هشتم‌هجری تألیف نگارنده (رفیع) مراجعه کنند.

جنبش سادات شیخی کیائی در گیلان

بطوریکه ظهیرالدین مرعشی مؤلف تاریخ طبرستان ورویـان‌و مازندران نوشته است[1] در سال ۷۷۳ هجری در گیلان نیز جنبش

۱- تاریخ طرستانورویان و مازندران صفحه ۱۹۶

آزادیخواهانه مردم که سادات شیخی شیعه مذهب محلی در رأس آن قرار داشتند به‌ظهوررسید و در آن ایالت نیز عصیان برضدفئودالهای محلی وابسته به‌قدرتهای بزرگ پدید آمد. رهبر این جنبش سید امیر کیا از سادات ملاط بود. (وی مدتی درآن دیار به حکم ضرورت درشکور و کلارستاق از سبب تغلب امیران که حاکم گیلان بودند تردد مینمود) بعد از مرگ سید امیر کیا فرزندانش علم طغیان برافراشتند و به‌سرداری سید علی کیا فرزند بزرگ سید امیر کیا رهبر جنبش سادات شیخی گیلان به‌سوی مازندران روانه‌شدند وبه آمل رفتند. در این شهر با شیخ قوام‌الدین‌مرعشی رهبر جنبش سادات‌شیخی مازندران ملاقات کردند و برای دفع ظلم و استقرارحکومت شیخیان در گیلان از سادات مرعشی مازندران یاری طلبیدند و به‌کمك ایشان در مشرق گیلان و مغرب مازندران (بیه‌پیش = لاهیجان و لنگرود) دولت سادات شیخی تأسیس گردید. (۷۷۳هجری) مرکز این‌حکومت شهر لاهیجان بوده است.

سادات شیخی کیائی که صوفی شیعه مذهب (دوازده امامی) بودند بیش از دو قرن به‌تناوب در مشرق گیلان و مغرب مازندران گاه در محدوده وسیع و گاه در حوزهٔ کوچك حکمرانی کردند و دراین‌مدت همواره با حکمرانان محلی گیلان غربی (بیه‌پس = رشت و فومن) در نبرد و زرد وخوردبودند تاسرانجام جزء حکومت بزرگ صفویان (صفویه) شدند (۷۷۳ تا ۱۰۰۱ هجری)

جنبش روستائیان هزار جریب

موضوعی که تذکر آن در اینجا لازم بنظر میرسد اینست که قرن هشتم هجری از دیدگاه تحقیق پیرامون جنبشهای دینـی و سیاسی ایرانیان برضد بیگانگان یکی از دوره‌های بسیار پرتحرك وبارور ایرانی است. مطلب بسیار حائزاهمیت و درخور توجه ایده‌وشیوه این جنبشها است که درهمه آنها مذهب‌تشیع دوازده‌امامی که با اوج گیری

خود در اواخر قرن هشتم و سراسر قرن نهم هجری به‌صورتهای مختلف جلوه‌گر بود و سرانجام در آغاز قرن دهم منتهی به تأسیس دولت بزرگ ومقتدر صفویه (صفویان) گردید.

در نیمه دوم قرن هشتم هجری در اثر توجه و مراجعه زیادمردم دونفر از سادات علوی‌در مازندران که‌صوفی‌مسلك وشیعه مذهب‌بودند در رأس جنبش برضد فرمانروایان جبار تاتار و عمال بی‌انصاف آنان در این سرزمین قرار گرفتند که یکی از آنها سیدقوام‌الدین مرعشی شیخ و مرشد صوفیان شیعه مذهب دشتهای مازندران بود که حکومت سادات‌مرعشی را در مازندران پایه‌گذاری کرد.

نفر دوم میرعمادالدین محمودهزارجریبی‌است که ازبازماندگان امام موسی کاظم (ع) امام هفتم شیعیان دوازده امامی است که اونیز صوفی‌مسلك و شیعه مذهب بود.

پدران میرعمادالدین در دهکده وری (وریج) هزار جریب واقع در بین کوهستانهای سلسله جبال‌البرز در محدوده جنوب مازندران و شمال کومش (قومس) استان سمنان در حال حاضر (سمنان، دامغان، شاهرود) سمت ریاست مذهبی داشتند. میرعمادالدین محمود نیز بعداز فوت پدر خود سید عزالدین حسن عهده‌دار امور مذهبی آن دهکده گردید. مردم آن سامان در مواقع مختلف به‌ویژه هنگام بروز واقعه یا بلیه‌ای به‌او مراجعه کرده و کسب تکلیف و درخواست راهنمائی می کردند.

در آن زمان هزارجریب جزء قلمرو ایالت استرآباد (گرگان) بود و امیر ولی پسر شیخعلی هندو که پدرش یکی از سرداران معتبر طغاتیمورخان مغول بود بعد از رفتن سربداران از استرآباد در آنجا حکومت میکرد.

مردم هزارجریب که از ظلم و فساد امیر ولی وعمال بی‌انصاف و مردم‌آزار او بجان آمده بودند و ازطرفی از پیوستن سرزمین خود به‌استرآباد ناراضی بودند همواره برای قیام و مبارزه برضد حاکم

وقت اظهار آمادگی میکردند. در یك چنین محیط نارضائی شدید واقعه‌ای مانند واقعه باشتین سبزواردریکی ازدهکده‌های فریم (پریم) اتفاق افتاد که جرقهٔ جنبش مردم‌هزار جریب به‌رهبری میرعمادالدین محمود هزار جریبی برضد عمال بیگانه محسوب میشود. واقعه به‌این ترتیب بود که: در یکی‌از روزها میرعمادالدین برای انجام کاری از دهکده وری (وریج) چهاردانگه روانه فریم شد، در نزدیکی دهکده ترکام از اسب به‌زیر افتاد و دستش شکست، سیدعمادالدین ناگزیر به ترکام رفت و بمنظور بهبودی دست خود چند روز در آنجا اقامت گزید. دراین روزها مردم آن دهکده‌از بدرفتاری گماشتگان امیر ولی نزد وی شکایت‌ها بردند و ناله‌ها کردندو از او در دفع ظلم و فساد بیگانگان یاری جستند، برحسب اتفاق روزی خبرآوردند که جمعی از نوکران‌امیرولی‌زنی‌رااز‌دهکده انگپام گرفته‌وباسگی‌پیوسته، بردرختی بسته یا آویزان کرده‌اند. مردم آبادیهای آن منطقه که به سیدعمادالدین اعتقاد داشتند وبه سروری احترامش می کردند، برای رهائی آن زن از وی استمداد جستند.

میرعمادالدین به‌عنوان وساطت به نزد نوکران امیر ولی رفت و رهائی آن زن را خواستار شد.

عمال ترك امیر ولی در پاسخ به‌ریشخند گفتند: (برای این کار دست به‌دامان امامان‌خود بزنید که‌دادرس‌روز درماندگی شما هستند)[۱] این پاسخ توهین‌آمیز نزد عمادالدین محمود هزار جریبی بسیار گران آمد، پس آنگاه نومید و غمگین به‌اقامتگاه خود بازگشت و برای‌رفع این مهم به‌اندیشه فرو رفت، سرانجام به‌این نتیجه رسید که مردم‌آماده به‌کارزار آن سرزمین را باید برضد عمال بیگانه بسیج کرد و باقیام همگانی آن زن بی گناه را از چنگال نوکران حیوان‌صفت امیر ولی حاکم جبار استرآباد رهانید.

دراجرای این منظور به‌جنگل‌انگپام نزدخویشاوندان زن‌دستگیر

۱ـ تاریخ مازندران تألیف اسماعیل مهجوری جلد دوم صفحه۲

شده رفت و به‌آنان پرخاش کرد که: این نه آئین مردمی است، بـاید تا جان کوشید و ناموس خودرا از چنگال ستیزه کـاران رهـانید. میرعمادالدین برای بار دوم نیز به‌عنوان پندواندرز با ترکان متجاوز روبرو شد و آنچه میخواست باز نمود. بدخواهان نـاسزا گفتند و سر انجام کارشان به زد و خورد و مقاتله کشید. روستائیان که آمادهٔ کارزار بودند به یاری سیدعمادالدین برخاستند، در نتیجه گماشتگان امیرولی بادادن چندین کشته با وحشت زیاد راه گریز درپیش گرفتند و با شتاب از معرکه گریختند و به‌سوی استرآباد شتافتند. دراین‌هنگام روستائیان دیگر دهستانهای آن بخش نیز از مردم دهکده‌های ترکام و انگپام پیروی کردند چندانکه درسراسرهزار جریب ازترکان نشانی نماند و درهمان سال بزرگان‌هرآبادی‌ازدورو نزدیك به‌میرعمادالدین هزار جریبی گرویدند و به‌او نوید یاری وهمراهی دادند به‌ویژه از دو آبادی پرجمعیت نوده و بولاهفتاد تن از مردان نیرومند به‌سرداری امیر فخرالدین بولائی به‌او پیوستند (۷۶۰ هجری) کم کم کار سید عمادالدین بالا گرفت و بتدریج مردم کلیه دهستانهای هزار جـریب که دارای بیش از پنجاه دهکده کوچك و بزرگ می‌باشد پیرو فرمان او شدند و پیمان بستند که در انجام کارهای دشوار و جنگ بادشمنان ملك و ملت یار و مددکار وی باشند.

میرعمادالدین پس از آنکه کارهای مربوط به‌امور هزار جریب را بدلخواه انجام داد بمنظور مقابله با امیر ولی حاکم استرآباد بـا سه‌هزار سپاه تشکیل یافته از روستائیان هزار جریب به‌سوی‌استرآباد رفت. امیرولی حاکم استرآباد که انتظار چنین لشکر کشی‌را ازطرف میرعمادالدین هزار جریبی نداشت با وضع بسیار بدی مواجه شده‌بود چون آمادگی جنگ‌با سپاه ازجان گذشته و غیرتمند هزارجریبیان را در یاران و همراهان خود ندید ناگزیر استرآباد راترك گفت و جان خود را از مهلکه نجات داد.

میر عمادالدین بدون هیچگونه مقاومتی با سپاه زیر فـرماندهی

خود به‌استرآباد (گرگان) وارد شد هزار جریبیان خانه امیر ولی را غارت کردند و به‌اموال و خزاین وی دست یافتند. بطوریکه نوشته‌اند میرعمادالدین توقف خود و لشکر هزارجریب‌را در استرآباد مصلحت ندید زیرا احتمال میداد که‌امیر ولی دربیرون رفتن از استرآبادبدون هیچگونه مقابله، نیرنگی بکار برده باشد، و از طرفی سرزمین هزار جریب در غیاب او دستخوش وقایعی شود که منجربه‌شکست و سقوط دولت نوپای هزار جریبیان گردد.

آنگاه دستوربرگشت بسوی هزار جریب را صادر کرد و پس‌از رسیدن به‌هزار جریب برای مقابله‌بالشکرکشی امیر ولی به‌هزارجریب به‌تحکیم مواضع طبیعی و سنگربندی پرداخت.

همانطور که انتظار میرفت امیر ولی پس از لشکرکشی میرعماد الدین به‌استرآباد به‌جمع‌آوری سپاه پرداخت و بعد از مدتی به‌هزا، جریب لشکرکشید. مردم هزار جریب که همواره درکمین نشسته و آماده جنگ بودند، دلاورانه باسپاه زیرفرماندهی امیر ولی جنگ کردند و سرانجام سپاه دشمن را درهم‌شکستند. امیر ولی چون وضع را بدین منوال دید از صحنه کارزار گریخت و به‌استرآباد رفت.

بطوریکه از مفاد تاریخ‌های‌محلی طبرستان (مازندران) مستفاد میگردد امیرولی حاکم استرآباد بعد از این واقعه در اثر پیش‌آمدهای مختلف جنگی در منطقه‌مازندران‌دیگر مجال لشکرکشی به‌هزارجریب را نیافت و میرعمادالدین پس از شکست دادن ملك محمود ولاش حکمران آسران رستاق[1] که شامل دهکده‌های جنوب هزارجریب: سنگسر و شهمیرزاد و شیخ‌چشمه‌سر و ده‌صوفیان و چاشم و کلیم وسارو واشك و فولاد محله وآب گررودوافتر و نقاط کوچکتر این ناحیه می‌باشد به‌تحکیم‌پایه‌های حکومت خود در آن منطقه پرداخت و با حکمرانان سمنان ودامغان و فیروزکوه نیز پیمان دوستی بست.

۱ـ برای آگاهی بیشتر دراین‌باره به تاریخ جنبش سربداران و دیگر جنبشهای ایرانیان در قرن هشتم هجری تألیف عبدالرفیع حقیقت مراجعه شود.

بازماندگان میرعمادالدین محمود هزار جریبی تا سال ۱۰۰۵ هجری که شاه عباس صفوی مازندران را تسخیر کرد در هزارجریب حکومت میکردند. در این سال فرهاد خان فرستادهٔ شاه‌عباس پس از دست‌یافتن به مازندران سید مظفر پسر سید حسین مرتضائی آخـرین فرمانروای هزار جریب را مورد تعقیب قرارداد، سید مظفر چـون یارای مقاومت در برابر فرهادخان نداشت به‌جنگل پناه برد وسرانجام زندگی را بدرود گفت. با مرگ وی فرمانروائی دودمان سادات هزار جریب در آن منطقه بپایان رسید و حکومت میرعمادیان منقـرض گردید.

جنبش حروفیان

هنوز جراحات وارده از هجوم مغول التیام نیافته بود که تیمور لنگ تاتاری جفاکار و سفاك در ماوراءالنهر ظهور کرد و از سال ۷۸۲ هجری شروع حمله به‌ایران کرد و تا سال ۸۰۸ هجری که وفات یافت با ششصد هفتصد هزار سپاهی چندین‌بار به کشور ایران هجـوم آورد و هربار با کشتن صدها هزارنفر و غارت‌و ویران کردن شهرها با غنائمی که گرد می‌آورد به‌مرکز حکومتش که درسمرقند قرارداده بود بازمیگشت.

حمله نخستین تیمور به ایران در سال ۷۸۲ هجری اتفاق افتاد که در آخر آن سال خراسان و سیستان و مازندران رافتح کرد. هجوم دوم وی در سالهای ۷۸۵ و ۷۸۶ هجری واقع شد که در آن باز بـه خراسان‌ومازندران‌تاخته‌وسربداران رامنقرض کرد واعمال‌جنگجویانه اوتا آذربایجان و عراق عجم و گرجستان توسعه یافت وبه فتح شیراز وقتل عام هفتاد هزار تن دراصفهان خاتمه پذیرفت.

تاخت‌وتاز سوم او درسال ۷۹۵ هجری آغاز گردید که وی به فارس حمله برده آل مظفر را منقرض ساخت، دولت ملـی علویـان طبرستان (مازندران) رانیز درسال ۷۹۵ هجری شکست داد و منهزم

کرد.

این جانی سفاك در کلیه یورشهای خود ساکنان شهرهای بین راه را کشته واز اجساد وسرهای آنان منارها برپا میکرد. شرف‌الدین علی یزدی در ظفرنامه‌راجع به فتح شهر سبزوار پایتخت دولت ملی وشیعه مذهب سربداران چنین نوشته است:

(دوهزار نفر ازمردم آنجارا اسیر کرده وزنده برBالای یکدیگر نهادند وبگل وخشت استوار کرده منارها برآوردند)

از جمله امیر تیمور بر عده‌ای ازتاتاریان که بسر کرده خود تنگری برمش شوریده واو را بیرون دامغان مجروح ساخته بودند خشم گرفت وبتلافی آن سه هزار نفر ازایشان، وبیشتر ازاین عده از اهالی دامغان را که به تاتاریان یاری کرده‌بودند کشت و دستور داد از سرآنها منارها ترتیب دادند.

در چنین زمانی که مراکز مهم فکری وسیاسی‌ایران‌ازهم پاشیده شده ومردم در وضع بسیار بد اقتصادی وسیاسی وفکری قرار داشتند شخصی بنام فضل‌الله نعیمی استرآبادی که تربیت یافتهٔ مکتب تشیع و بازماندهٔ سلالهٔ فکری دولت ملی علویان مازندران بود، به اعتقاد آزاد اندیشی و مردم گرائی خود به‌یك‌سلسله‌فعالیتهای فکری وسیاسی پرداخت واز مازندران به خراسان واز آنجا به آذربایجان سفر کرد. وی مردی پویا و جویا و خردمندوآزاده بود درتمام‌این مدت چه در سفر وچه در حضر مردم را از مفاسد اجتماعی ومظالم سیاسی که توسط بیگانگان وخیانت کاران در ایران پایه گرفته بود آگاه می کردوآنان را بر ضد حکومت امیر تیمور مستبد خونخوار میشورانید.

مطلبی که تذکر آن در اینجا لازم بنظر میرسداینست که دراین دوره شوم متأسفانه بعلت فشار مظالم سیاسی و سختی‌های اقتصادی‌توجه مردم به‌قضای آسمانی و تقدیر الهی که غیر قابل تغییر نیز شمرده میشد جلب گردیده بود و در اثر این تلقین‌های مسموم مردم مأیوسانه دست از فعالیت لازم سیاسی و اقتصادی برداشته و در وضع بسیار بدی

بسر میبردند.

فضل‌الله نعیمی‌استرآبادی درآذربایجان‌به‌ویژه در باکووشروان هواداران زیادی پیدا کرد و سازمان مخفی فکری وسیاسی خود را زیر عنوان فرقهٔ (حروفیه) متشکل ساخت.

بنیانگزارحروفیان اعتقادداشت که: (انسان معیارهمه چیز است) زندگی و هر گونه تفکر فلسفی باید برمحور انسان و براساس شناخت نیروهای خلاق انسان پایه گذاری شود. بطوریکه نوشته‌اند[1] فضل‌اله استرآبادی «متولد ۷۴۰ هجری» نخست مردی صوفی بود وبه‌ریاضت می گذرانید و آنقدر در تقوی و پرهیز کاری شهرت‌یافت که او را (حلال‌خور) لقب دادند. گویند اوسیدی علوی و از اولاد علی‌بن ابیطالب(ع) بود. پدر خود را در کودکی از دست داد در هیجده سالگی برای بار اول به حج بیت‌الله الحرام رفت (۷۵۸ هجری) و در بازگشت مدتی در خوارزم ماند.

برای بار دوم که میخواست به حج رود درخواب ملهم شد که نخست به زیارت مشهد حضرت رضا (ع) رود. سپس بار دوم به مکه رفت. درباز گشت دیگر باره در خوارزم رحل‌اقامت افکند. از آنجابه خراسان آمد و سپس به اصفهان رفت ودر مسجد طوقچی جای گرفت (۷۷۱ هجری) و پیروان ومریدان بسیاری‌پیدا کرد. وی از گرفتن هدایا و نفقات مریدان خودداری می کرد و در آن شهر به‌صنعت کلاه مالی مشغول شد. فضل‌الله علاوه برعلم‌قرآن از تورات وانجیل وزبور آگاهی داشت و در تعبیر خوابهای خود در جاودان نامه به‌آیات آنها استشهاد می‌نماید. فضل‌الله استرآبادی برخلاف صوفیان زمان خود از وجد و سماع استنکاف داشت و فقط به‌زهد و ریاضت می‌پرداخت. در چهل سالگی به‌تبریز که زیستگاه پدرانش بود رفت و در آنجا با کشف و شهود غیبی (اجتماعی) فرقهٔ حروفیه را تأسیس کرد.

۱ــ فتنه حروفیه نگارش دکتر محمد جواد مشکور در مجله بررسیهای تاریخی شماره ٤ سال چهارم مهر و آبان سال ۱۳٤۸ خورشیدی.

نوشته‌های فضل‌اله استرآبادی نشان میدهد که وی با اندیشه‌های صوفیان و اسماعیلیان وزبانهای‌عربی و ترکی آشنائی داشته است. وی مخالفان خود را قشری و خود را واقع‌بین و طرفداران خویش را آزادگان شمرده است.[۱]

ابن‌حجر عسقلانی وفات‌یافته درسال ۸۵۲ هجری‌در کتاب‌الانباء الغمر فی ابناءالعمر مینویسد

«فضل‌الله پسر ابومحمد تبریزی یکی ازمبتدعین است که‌طریقهٔ ریاضت نفسانی پیش گرفت و در اثر تعالیم ضلال وی فرقه‌ای ایجاد شد که به‌حروفیه مشهور است او معتقد است که حروف الفبا ممسوخات انسانی میباشد، و ازاینگونه خرافات و اوهام‌بسیار بهم‌بافته است. امیر تیمور لنگ را دعوت بدین و عقیدت خود نمود، لیکن امیر نپذیرفته امر بقتل او داد، پسرش میرانشاه، که فضل‌الله به نزد وی پناه برده بود از این امر آگاه شد و بدست خود سر او را قطع کرد چون تیمور ازین خبر آگاه شد سر وجسداو را طلب کرد و امر فرمود بسوزانند این واقعه در سال ۸۰۴ هجری اتفاق افتاد»

حاجی خلیفه کاتب چلبی در کشف الظنون در شرح عرشنامه مینویسد که سیدجلال‌الدین فضل‌الله برای همین کتاب در سال ۸۰۴ هجری به تیغ دین کشته شد.[۲]

از میان نوشته‌های رمزآمیز و پرابهام او تنها نوشته‌ای که قابل فهم و مطالعه است همانا وصیت‌نامه‌ای است که‌به‌یکی از شاگردان‌خود در شب قتل خویش نگاشته، و ازاین‌نامه همچو برمی‌آید که فضل‌الله استرآبادی رهبر و مؤسس حروفیان را در شروان آذربایجان به‌قتل رسانیده‌اند. وی آن مکان رابا اشاره‌به‌واقعه شهادت حسین (ع) کربلا و مقتل خود خوانده است.

۱ــ لغت‌نامه دهخدا حرف ح صفحه ۴۷۸

۲ــ پرفسور ادوارد براون بنقل از مقدمه جلد دوم کشف‌الظنون بقلم فلوکل آلمانی طبع و ترجمه او، لیدن سال ۱۸۳۵ میلادی.

فضل‌الله استرآبادی تعالیم وعقایدخود را در کتابی بنام‌جاودان‌نامه، کتاب جاویدان کبیر که قسمتی به‌عربی و بعضی به‌فارسی وبرخی به‌لهجهٔ استرآبادی است آورده است.

بعضی از نسخه‌های کتاب جاویدان کبیر یا جاویدان‌نامه دارای ضمیمه است که در آن حوادثی را به‌یکی ازلهجه‌های فارسی (استر-آبادی) نگاشته و آن شامل یك سلسله از رؤیاها و خوابها میباشد که شخص فضل‌الله دیده و بسیاری از این خوابها را با تاریخ ذکر کرده که قدیم‌ترین آن به‌سال ۷۶۵ هجری و آخرین آن بسال ۷۹۶ هجری واقع شده است. از این‌رو یك دورهٔ سی‌ساله را متضمن میباشد.

برحسب روایت عبدالمجید فرشته زاده مولانا سید فضل‌الله استرآبادی نه تن خلیفه برای خود معین کرد که چهارتـن از ایشان محرم‌اسرار او بودند.[1]

گویند آنگاه که میرانشاه پسر تیمور در آذربایجان حکومت داشت چون از سخنان کفرآمیز فرقهٔ حروفیه آگاه شد فضل‌الله را از شروان به تبریز احضار کرده به‌فتوای فقهای عصر بکشت. پس ازآن طنابی به‌پای او بستند و جسد او را در کوچه و بـازار کشیدنـد. حروفیه در کتاب‌های خود این پادشاه رادجال یا مارانشاه خوانده‌اند. قبر فضل‌الله استرآبادی رهبر حروفیان در النجق نخجوان واقـع است و همین امر ثابت می کند که وی را در شروان کشته‌اند.

اصول عقایـد حروفیان

اصول عقاید حروفیه در کتابی بنام (محرم‌نامه) که در سال ۸۲۸ هجری تألیف گردیده مسطور است. آنان عالم را قدیم میدانند که آن به دوران ازلی سرمدی همواره در حرکت است. تبدل اوضاع جهان بطور ادواری نمودار میگردد. هردوری را آغازی و انجامی است که به‌مظاهر مشابه یکدیگر ظاهر میشوند. ظهور آدم در ابتدا، قیام قیامت

۱ـ دانشمندان آذربایجان صفحه ۳۸۹ ــ ۳۸۶

در انجام تکرار میگردد. خداوند متعال در شخص انسان متجلی میشود به‌ویژه در صورت او (زیرا خلق‌الله الادم علی صورته) این مظاهر الهی در صورمتوالیه‌انبیاء و اولیاءو بالاخره بصورت الوهیت ظهور می کند. محمدبن عبدالله آخرین و خاتم پیغمبران بوده و بعد از او نوبت به اولیاء میرسد که عبارتند از: علی‌بن‌ابیطالب تا حسن عسکری امام یازدهمین، و فضل‌الله استرآبادی خود خاتم‌الاولیاء و آخرین آن مظاهر است، ولیکن خود را سرآغازدوری جدید و مظهر الوهیت میداند. وجود او صورت تام حق تعالی‌است. انسان بر سایر موجودات بقوهٔ ناطقهٔ کلمه امتیاز دارد و آنرا بوسیلهٔ بیست و هشت حرف الفبا به تحریر می‌آورد برای حساب جمل که از ارزش‌عددی این حروف استخراج میشود، این طایفه تأثیرات عظیم قائل هستند و ظاهراً این حساب‌حروف‌واعداد را بایدازفرقه‌اسماعیلیه‌وباطنیه‌اقتباس کرده باشند بعلاوه حروف الفبا را نیز به‌طبقه‌بندی خاصی تقسیم می کنند. حروفی که دارای یك یا دو یا سه‌یا چهار علامت باشند در یك طبقه و دسته قرار میدهند هم‌چنین برآنند که خطوط سیما وصورت نیز هفت خط است. مژگانها، ابروان، موی، ریش، وسبلتان چون این خطوط اربعه (هفتگانه) را در عدد چهار که شمارهٔ عناصر اربعه است ضرب کنند حاصل آن بیست و هشت میشود که مساوی با عدد حروف الفبا است.

بر خلاف سایر اصناف دراویش این جماعت هیچگونه ورد یا ذکری ندارند و از آداب ایشان است که هربامداد درخانه رئیس روحانی خود که او را (بابا) میگویند اجتماع می کنند و او بهریك از آنان به‌دست خادمی‌یك پیمانه شراب و یك‌لقمه نان‌و یك قطعه پنیر عطا می کند و آنان با نهایت ادب گرفته و از آن قدری بصورت و چشمان خود می‌ریزند و سپس آنرا مینوشند. از آداب ایشان یك نوع اعتراف سری است از گناهان خود که در نزد بابا بعمل می‌آورند.[۱]

۱ــ تاریخ ادبی ایران تألیف پرفسور ادوارد براون‌جلد سوم (از سعدی تاجامی) صفحه ۵۰۷ ــ ۵۰۵

حروفیان تمام اسرار کائنات و طبیعت را از طریق درك انسان توضیح میدهند و متذکر میشوند که: هر کس بتواند خـویشتن را بشناسد، خواهد توانست به‌مقام «خدائی» برسد.[۱]

حروفیان طبیعت را از انسان جدا نمیسازند بلکه این دو را در یك پیوند تحقیقی بررسی می کنند.

فضل‌الله نعیمی استرآبادی مانند هر اندیشه‌مند مادی و مترقـی میکوشد که نخست عقل و اندیشه را از زنجیرهای خرافه‌پرستی کـه قرنها انسان را اسیر خود ساخته‌اند، آزاد سازد و حجاب تاریك‌اندیشی را از پیش چشم انسان بردارد.[۲] چنانکه گفته است

اگر مردان راهت را حجاب از پیش برخیزد
هزار انی اناالله گو ز هر سو بیش بـرخیـزد[۳]

فضل‌الله نعیمی استرآبادی برای ایجاد تحرك مورد نیاز اجتماع منحط و افسرده و تقدیرگرای قرن هشتم هجری با نفی هرگونـه مراجعه به ماوراء الطبیعه کوشیده است که جهان آینده پیروان خود را براساس واقعیت ملموس اجتماعی که همانا وجود مؤثر خود انسان باشد پایه‌گذاری کند. و به‌معنی واضح‌تر اینکه خدا را از انسان و انسان را از خدا تفکیك ناپذیر توصیف کرده است چنانکه میگوید:

خدا را در اشیاء طلب روز و شب
طلب کـرده جز عین دانا نبود

از طرفی وی مراحل تکامل‌انسان‌را طبق روش علمی‌چنین‌توجیه می کند:

ز دانش چـرا دم زند «نفس کـل»
کـه پیش از من آن نفس دانـا نبود

یا اینکه:

۱ــ عمادالدین نسیمی ــ حمید آراسلی صفحه ۷۳

۲ــ جنبش حروفیه و نهضت پسیخانیان (نقطویان) تألیف علـی میرفطروس صفحه ٤٠

۳ــ دیوان نسیمی صفحه ۱۱۳

بیرون ز وجود خود خدا را
زینهار مجو که گفتمت فاش
گوئی که به غیر ماکسی هست
از خویش تو این حدیث متراش

و سرانجام اینکه:

مائیم و به غیر ما کسی نیست
در شیب و فراز و زیر و بالا

رهبر و مؤسس حروفیان همواره تأکید دارد که خوبی و بدی در خارج از وجود انسان قرار ندارد، بلکه در خود اوست. انسان خود آفرینندهٔ بدی‌ها و خوبی‌ها است.

ای گشته دلم محیط اشیاء — ای خوب و بد آفریدهٔ ما
فرمانبر ما بود کمینه — از تحت ثری تا ثریا
مائیم وبه‌غیرما کسی‌نیست — در شیب و فراز وزیر وبالا

علی‌میرفطروس در تحقیق خود پیرامون جنبش‌حروفیه‌مینویسد: «فضل‌الله نعیمی استرآبادی اندیشه‌مند آزاده‌ای بود که باآگاهی انقلابی خود در برابر قیصرهای زمانه قد علم کرد. او بنا برماهیت طبقاتی خود نمی‌توانست‌همراه‌وهمگام نیروهای‌پسگرا ومیرندهٔتاریخ باشد، اینست که بر تاج قیصرهای‌روزگارش قی می کند و...»[1]

من کو کوئی دیوانه‌ام — صد شهر ویران کرده‌ام
بر تاج قیصر قی کنم — بر قصر خاقان قو زنم

تردیدی نیست که گسترش نفوذ فضل‌الله‌نعیمی استرآبادی رهبر واقع‌بین حروفیان و مبارزات سیاسی وی مغایر بامنافع فئودالهای زمان و حکمرانان تیموری بود بهمین علت همانطور که نوشته شد این آزاداندیش مردم گرای‌ایرانی رابقتل رسانیدند ویاران وهمراهان او را بسختی تعقیب و آزار کردند.

۱ــ جنبش حروفیه و نهضت پسیخانیان (نقطویان) تألیف علی میرفطروس صفحه ٤٤

فضل‌الله نعیمی که از عاقبت کار خود آگاه بود وصیت‌نامـه‌ای تنظیم کردو آنرا مخفیانه از شروان به (باکو) فرستاد. وی در این وصیت‌نامه تأکید می کند که پیروان وافراد خانواده‌اش هرچه زودتر باکو را ترك کنند.[۱]

گر زانکـه به حق زدیم «اناالحق»
دادیـم بـه خـون خـود گـواهـی

بدین‌ترتیب پیروان و خانوادهٔ‌نعیمی و افراد متفکر جنبش (مانند رفیعی و تمنائی و عمادالدین نسیمی) از شروان و باکو خارج شدند و به‌آسیای صغیر رفتند و رهبران حروفیان در ایران از این زمان ببعد بطور سری و زیرزمینی به‌فعالیت اشتغال داشتند.

عمادالدین نسیمی و دیگر متفکران حروفیه پس از مهاجرت از باکو در اناطولی (ترکیه) اقامت کردند و به‌تبلیغ و ترویج عقاید خود پرداختند. آنان برای یافتن‌پایگاهی‌مستحکم در شهرهای مختلف خاورمیانه سرانجام به شهر حلب کوچ کردند.

عمادالدین نسیمی در شهرحلب‌در اندك‌زمان پیروان وهواداران زیادی پیدا کرد وی به پیروی از رهبر و استاد خود فضل‌الله نعیمی استرآبادی وجود انسان را مرکز هستی میدانست. چنانکه گفته است:

طریق رسم دوبینی رهـا کن ای احوال
که یك حقیقت و ماهیت است روح وبدن

روش انقلابی حروفیان‌درحلب‌سرانجام‌غوغابپاکرد و حکمرانان تیموری و مرتجعان حاکم برجامعه از ابراز عقیده آنان بـوحشت افتادند. بدین‌علت عمادالدین نسیمی و دیگر متفکران حروفیه مـورد تعقیب قرار گرفتند و دستگیر شدند و دریك دادگاه فرمایشی ازطرف علماء و فقهای شهر حلب به‌الحاد و ارتداد محکوم گردیدند. مجازات عمادالدین نسیمی را به (پوست برگرفتن) فتوا دادند.

حکم مزبور را برای تأییدنزدخلیفه عثمانی وقت بمصرفرستادند.

۱ــ واژه‌نامه گرگانی صفحه ۳۰

خلیفه پس از مطالعهٔ گزارش محاکمه نسیمی دستورداد: از او پوست برگیرند و هفت شبانه‌روز در شهر حلب به‌تماشای مردم بگذارند. یك دست و یك‌پای بریده نسیمی را برای برادرش نصیرالدین و یك دست و یك پای دیگراو را برای‌عثمان قارایه‌کی بفرستند، زیرانسیمی آنان را نیز گمراه کرده است.[۱]

با اعدام عمادالدین نسیمی و تعقیب و آزار پیروانش نهضت حروفیان فرو ننشست بلکه با حرارت بیشتری به فعالیتهای زیرزمینی ادامه داد بطوریکه درروز آدینه‌بیست وسوم‌ربیع‌الاخر سال ۸۳۰ یکی از حروفیان بنام احمد لر به‌بهانهٔ تقدیم عریضه شاهرخ تیموری را در مسجد جامع هرات کارد زد.

این واقعه باعث شد که حکومت تیموری در سرکوبی نهضت حروفیان شدت عمل بیشتر در پیش گیرد. و در نتیجه عده زیادی از حروفیان از جمله خواجه عضدالدین دخترزاده فضل‌الله نعیمی استرآبادی دستگیر و زندانی و سپس کشته شدند و نعش آنان را به آتش کشیدند و سرهای آنان‌را در چهار گوشهٔ اطراف میدان آویزان کردند.[۲]

مولانا خوشنویس و قاسم انوار شاعر را نیز بجرم ارتباط با حرفیان دستگیر کردند و در برج قلعه اختیار الدین زندانی ساختند[۳]

دستگیری و قتل‌پیروان‌ورهبران‌حروفیان‌بشرحی که درورقهای پیش نوشته شد موجب‌خاموشی‌نهضت‌حروفیان نگردید، بلکه هسته‌های انقلابی این فرقه پس از تعقیب و کشتارهای سبعانه همچنان به‌مبارزه ادامه داد. بطوریکه نوشته‌اند[٤] دختر فضل‌الله استرآبادی[٥] ویوسف نامی در زمان جهانشاه خان دوباره علم نهضت حروفیان را در تبریز

۱ـ عمادالدین نسیمی صفحه ۲۲
۲ـ مجتمع‌التهاتی صفحه ۳۱
۳ـ مجمل فصیحی خوافی به‌تصحیح محمود فرخ خراسانی جلد سوم صفحه ۲۶۱
٤ـ دانشمندان آذربایجان صفحه ۳۸۷
٥ـ این دختر شاعر نیز بوده است.

برافراشتند، ولی با جمعی نزدیك به پانصدتن کشته و سوخته شدند.

نهضت حروفیان بطوریکه در ورقهای آینده این تألیف خواهد آمد بعدها باجنبش شیخ بدرالدین سیماوی و در زمان صفویه بصورت دیگری تحت عنوان نقطویان یا پسیخانیان و نوربخشیان ومشعشعیان ادامه یافت.

عقاید حروفیان علاوه برنقطویه وشیخیه و بابیه در ایران در عقاید درویشان بکتاشی در ترکیه امروز نیز تأثیر زیاد داشت شخصی بنام فرشته‌زاده بانگارش کتابهای مانند «عشق نامه» و «هدایت‌نامه» افکار حروفی را در ترکیه امروز پخش کرد.

شاعرانی مانند تمنائی ورفیعی را از جمله شاعران حروفی مسلك در این سرزمین نام میبرند. مؤسس فرقه بکتاشیه محمد حاجی بکتاش ولی (متوفی سال ۷۳۸هجری) است. بکتاشیه بعد از فداکاریها و جانبازیهای عجیب سرانجام موفق شدند در ترکیه به‌قدرتی مبدل‌شده فوج ینی‌چری معروف را به‌وجود آورند. هنوز بکتاشیه در ترکیه، آلبانی، مصر وجود دارند و تکیه «المقطم» در قاهره از مراکزمعتبر آنهاست.

دربارهٔ تأثیر حروفیان دربکتاشیه توفیق رضا (معروف به‌فیلسوف رضا) در اثر خود موسوم به: (بررسی مذهب حروفیان) تحقیق کرده است.

پرفسور ادواردبراون‌درباره‌جنبش‌حروفیان (حروفیه) مینویسد: (این مذهب را شخصی موسوم به فضل‌الله استرآبادی در زمان سلطنت تیمور اختراع کرده وا نتشار داد، از آن جهت قابل توجه و شایسته مطالعه است که نه‌تنها مبادی و تعالیم‌عجیبه‌و ادبیاتی وسیع ایجاد کرد و مخصوصاً اشعاری بسیار به‌فارسی و ترکی بجای گذاشت، بلکه از لحاظ حوادث عظیمه دارای اهمیت تاریخی میباشد. عقوبت‌ها و شدائد بسیار از یك طرف، و قتل و کشتارهای زیاد از طرف دیگر همه بواسطهٔ بروز این عقیده واقع شد گرچه پیروان آن ظاهراً در

ایران دوامی نیاوردند لکن از خاك ایران تجاوز کرده در کشور ترکیه محیط مساعدی برای ترقی و تکامل خود پیدا کردند و در لباس طایفهٔ درویشان بکتاشیه نشو و نمایافتند و در حال حاضر این سلسله مهمترین نماینده آن عقاید می‌باشد) [1]

بهرحال همانطور که درطول ورقهای این تألیف در پیش ملاحظه شد جنبش حروفیه (حروفیان) پدیده‌ای ناگهانی در تاریخ نیست، قبل و بعد از این جنبش، جنبشهائی با عقاید همانند وجود داشته است، مثلا رابطهٔ حروفیه با عقاید باطنیان اسماعیلی و با عقاید فرقهٔ اهل حق (به‌ویژه از جهت تأکید کتمان اسرار و عقاید به‌وجود ادوار در سیر عالم و ظهور مظاهر الهی در هردور معین و باور به‌شخصیت الهی علی‌بن‌ابیطالب) و یا با فرقهٔ بکتاشیه که در ترکیه نفوذی فراوان‌یافته بود یا جنبش نقطویه که در دوره شاه عباس صفوی دامنه گرفت و جنبش شیخیه و بابیه در دوره قاجار روشن است.

علم حروف در ادوار مختلف و نزد فرقه‌های مختلف در ایران تداول و شیوع داشته و حتی در نزد فیلسوفان استدلالی ایران باور به رمز دیده میشود.

در نظر اخوان‌صفا اعداد نه‌تنها دارای رابطه‌ای درونی با کتاب طبیعت است بلکه با کتاب وحی نیز رابطه‌ای دارد و این رابطه‌بوسیله ارزش عددی حروف الفبای عربی که زبان مقدس اسلام است برقرار شده است.[2]

علم حروف به‌ویژه در نزد صوفیه تداول داشته است، صوفیان

۱ـ تاریخ ادبی ایران تألیف پرفسور ادوارد براون از سعدی تا جامی ترجمه مرحوم علی اصغر حکمت صفحه ۳۹٤.

۲ـ انطباق بین اعداد و حروف را اخوان صفا با پیروی یکی از جدولهای معمول بین دانشمندان اسلامی به‌نحو زیر درج کرده‌اند:

الف ب ج د ه و ز ح ط ی ك ل م ن س ع
۱ ۲ ۳ ٤ ٥ ٦ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۲۰ ۳۰ ٤۰ ٥۰ ۷۰
ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ
۸۰ ۹۰ ۱۰۰ ۲۰۰ ۳۰۰ ٤۰۰ ٥۰۰ ٦۰۰ ۷۰۰ ۸۰۰ ۹۰۰ ۱۰۰۰

برای هر حرفی از حروف هجا معنی و خواص قائل بودند[1]

رویهم‌رفته جنبش حروفیه چه از جهت محتوی فکری و چه از جهت محتوی تاریخی خود بسیار جالب است. از جهت محتوی فکری این آموزش صوفیانهٔ رمزآمیز ریشهٔ عمیق در کهن‌ترین اشکال تفکر میستیك وازوتریك (لدنی و سری) اقوام ایرانی، عربی، عبری، و یونانی دربارهٔ خواص‌غریبهٔ اعداد و حروف دارد. از جهت تاریخی این جنبش جزء سلسله جنبشهای صوفیانی است که با هیأت حاکمه و مذهب مسلط وقت (تسنن) مردانه در می‌افتند و نمودار مبارزه‌طبقاتی در جامعهٔ فئودالی است. از آنجا که طرف تیز این جنبش‌مانندجنبش سربداریه برضد غاصبان مغولی‌است، رنگ میهن‌پرستانه آن نیز آشکار است.

اگر از جهت محتوی فکری خود جنبش حروفیه غیر معقول و خرافی است، از جهت مضمون تاریخی خود یعنی از جهت جنبه‌ملی طبقاتی خود مترقی است. جنبش درویشان حروفی بیش ازهر جنبش دیگر پس از حملهٔ مغول از عناصر تعالیم مزدك اشباع است، و اگر جنبش سربداری شیوهٔ عیاران و جوانمردان قرنهای سوم و چهارم را با صوفیگری درآمیخته بود جنبش حروفیه آمیزه‌ای از اندیشه مزدکی و تعالیم صوفیانه‌است[2].

درباره منابع غیر اسلامی جنبش حروفیه‌دردرجه اول باید به ادیان کهن ایرانی رجوع کنیم، زیرا حروفیان مهدیگری رهبرشان فضل‌الله را به(رجعت کیخسرو واز غیبت خود در غار) تعبیر کرده و او را مظهر آن منجی قدیم ایرانیان از سلسله استیلاگران‌عرب و پیشوای مسلح نژاد پارسی دانسته‌اند (۳) بار دیگر او را بصورت

۱ــ تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر نبیح‌الله صفا جلد سوم صفحه ۱۷۶

۲ــ برخی بررسیها دربارهٔ جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران تألیف احسان طبری صفحه ۳۴۰ ــ ۳۳۰

۳ــ جاودان کبیر صفحه ۴۱۱ الف نخستین اشاره به‌مهدی بودن شاهان قدیم ایران به‌آغاز فتوحات اسلامی برمی گردد و در یك شعر پهلوی که گوینده‌اش شناخته نیست آمده.

جمشید تصویر کرده در خوابش دیدند که ۱۴۰ تن از اولاد خود را رهبری میکرد و دردست هریك دوشمشیر ذوالفقار بود کـه در جمع ۲۸۰ شمشیر میشود وباز هم به نوعی یاد آور تعداد حروف عربی است. در تصویر اخیر، فضل‌الله خصوصیات اصل عـربی ـ علوی اسلامی و روح تأویل گر ایرانی را با هم دارد و همچون مهدی‌عربی و نیز منجی ایرانی ظاهر میشود که مقصدش رهانیدن ایرانیان واعراب هر دو از یوغ استیلای مغول است. گذشته از تجسم منجی ایرانی در فضل‌الله، ثنویت ایرانی نیز در اعتقاد حروفیه به شکل قایل شدن بـه نمادهای عددی برای عالم، به ویژه اندیشهٔ خط استوا که وجه ولسان‌را جدا می‌کند وارد شده و در آمیخته است. همچنین عقاید حروفیان از اشاره به آتش وبه رسمیت شناختن مجوس، خالی‌نیست: خدا در آتش بر موسی تجلی کرد و مجوسیان همان را مقدس میدانستند،ونیز از آزر (آذر) نام برده‌اند که آتش را افروخت اما آتش وی را نسوخت لیکن برجسم ابراهیم پرتوانداخت که در اثر آن تا قیامت جهان را روشن می‌دارد[۱]. پـرفسور ادوارد بـراون مینویسد: توماس هایـد thomas Hyde انگلیسی از دانشمندان قرن هفدهم میلادی‌فرقه حروفیان را تجلی تازه‌ای از مذهب مانی میدانست ومی گفت که آن همان دین است که دراسلام بصورت نوی درآمده است[۲].

آثار حروفیان

از حروفیان کتابهایی به فارسی وترکی مانده که بیشتر با کلمه نامه همراه است مانند: آدم نامه، جاودان نامه، آخرت نامه، هدایت نامه، محبت‌نامه، فضیلت‌نامه، فقرنامه، عرش‌نامه، بشارت نامه.

از شاعران پیرو این فرقه میتوان سیدعمادالدین نسیمی که‌او را

۱ـ تشیع و تصوف تا آغاز سده‌دوازدهم هجری‌تألیف‌دکترکامل مصطفی‌الشیبی ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو صفحه ۲۱۶ ـ ۲۱۵

۲ـ تاریخ ادبی ایران جلد اول ترجمه علی پاشا صالح صفحه ۶۷

زنده بجرم فساد عقیده درشهر حلب پوست کندند (۸۲۰ هجری) ز لطیفی وعاشق چلبی ورفیعی را نام برد که بیشتر اشعار خود را به ترکی سروده‌اند. این فرقه چنانکه نوشته شد درایـران کار مهمی انـجام ندادند بعد از فنای مؤسس آن وجانشین وی این فرقه بکلی از میان رفت ولی برعکس این عقیده در ترکیه انتشار بسیار یافت وباوجود همه آزارها و مجازات‌ها که مورخان درباره پیروان حروفیه ثبت کرده‌اند جماعتی کثیر پیرو آن شدند.

جنبش نقطویان یا پسیخانیان

دربارهٔ نقطویان (پسیخانیان) اطلاعات زیادی در کتابهای تاریخی قرن هشتم ونهم هجری موجود نیست بدیهی است این موضوع باسیاست کتاب سوزان وقتل‌عام بی‌رحمانه رهبران وپیروان این جنبش قابل توجیه می‌باشد.

بنیانگزار این جنبش محمود پسیخانی از اهالی پسیخان (یکی از روستاهای بخش مرکزی رشت) بود. روستای پسیخان در تـاریـخ شورشهای روستائی گیلان درقرن هشتم هجری همواره محل برخورد ونبردهای روستائیان، باحکومتهای فئودالی وحکام بهره کش بیه‌پیش (گیلان شرقی ـ لاهیجان و لنگرود) وبیه‌پس (گیلان غربی ـ فومن ورشت) بوده است ومحمود پسیخانـی درچنین محیط پـرتحرك و ناسازگار اجتماعی پابه عرصه وجود نهاد.

محمود پسیخانی ازهم فکران ویاران فضل‌الله نعیمی استرآبادی رهبر و پیشوای مبتکر وفعال حروفیان بود.

همانطور که در ورقهـای پیش در این مجلد نـوشته شدجنبش حروفیان متشکل از پیشه‌وران وصنعتگران خرده‌پای شهری بود و هدف رهبران آن در درجه نخست نبرد باظلم وجور حکام تیموری بود که منابع اولیه اقتصادی را درانحصار خود گرفته بودند، دردرجه دوم مبارزه با روبنای عقیدتی آنان یعنی مذهب رسمی ودولتی حکام

منفعت طلب وبهره کش بود که زیرلوای آن برطبقات پائین اجتماع استیلا یافته بودند.

بدین ترتیب باید گفت: ریشهٔ اصلی این جنبش از قشرهای پائین اجتماع وپیشه‌وران خرده پای شهری آبیاری میشد ونمایندهٔ منافع عمومی صاحبان حرفه‌وفن بود[۱].

محمودپسیخانی پس‌ازمدتی‌یعنی‌درسال ۸۰۰ هجری‌ازحروفیان جدا شد وسازمان سیاسی ـ فرهنگی نقطویان را برپایه حمایت کلی از روستائیان به وجود آورد. برخی نوشته‌اند محمود پسیخانی گیلانی براثر اختلاف عقیده از درگـاه فضل‌الله نعیمی استرآبـادی رهبر حروفیان رانده شد ودر نزد آن طایفه محمود مطرود یا مردود لقب یافت. وی علی‌رغم استاد ومرشد خود آرمان نوی‌آورد که پیروان‌او رانقطویه گفتند.

محمود پسیخانی پیشوای نقطویان بادرنظر گرفتن مـوقعیت اجتماعی زمان وآرمان مردم گرائی خود برای مقابله با ظلم وستم و استثمار ومحرومیت روستائیان از زمین، باشعار خاك (زمین) نقطهٔ اصلی هرچیز است، سخنگوی راستین روستائیان محروم وبـی‌زمین گردید واز این پس پیروان اوبه نقطوی معروف شدند.

محمود اصل همه موجودات را خاك میدانست وبهمین مناسبت آن را (نقطه) میخواند. ایشان را واحدیه وامناء نیز خوانده‌اند زیرا ایشان‌هرکس‌را که زناشوئی‌نکرده بود (واحد) وهرکس که زناشوئی کرده بود (امین) میخواندند.

مورخان و تذکره نویسان محمود پسیخانی مؤسس‌فرقه نقطویان را صاحب هفده کتاب و یکهزار رساله دانسته‌اند[۲] بااین حال هیچگونه اثری از محمود پسیخانی باقی نمانده است.

ابراهیم بن‌قاضی نورمحمد مینویسد: «محمودپسیخانی در رسالهٔ

۱ـ جنبش حروفیه و نهضت پسیخانیان (نقطویان) تألیف‌میرفطروس‌صفحه ۶۱
۲ـ دانشمندان آذربایجان صفحه ۳۱ واژه‌نامه گرگانی صفحه ۱٤

«میزان» عالم را قدیم میداند و به اصل تکامل موجودات اشاره‌میکند و برتری عجم را اعلام میدارد[۱].

در مرکز آئین محمود پسیخانی انسان قرار دارد. نه نیروی موهوم و ملکوتی. وی همواره عزت واستقلال انسان را در پهنهٔ هستی توصیه واعلام وتثبیت می کند.

محمود پسیخانی به انسان وبه نیروهای خلاق ونهفته در وجود انسان ایمان واعتقاد راسخ دارد وبرای پی‌ریزی سعادت وخوشبختی بشر تأکید می کند که هیچ نیروئی بالاتر از نیروی خود انسان‌وجود ندارد وانسان باید همواره برای رفع معضلات زندگی از خود یاری بجوید[۲] چنانکه بابا افضل کاشی در قرن هفتم هجری سروده است:

ای نسخهٔ نامهٔ الهی که توئی

وی آینهٔ جمال شاهی که توئی

بیرون زتو نیست آنچه درعالم هست

از خود بطلب‌هرآنچه‌خواهی که توئی

محمود دهداری که‌از دشمنان سرسخت پسیخانیان بود می‌نویسد:

... و طایفه دوم ازمنکران وجود واجب، ملاحدهٔ تناسخیه‌اند که خود را نقطویه می‌خوانند، آنها خود را خدا میدانند ... ومی گویند که انسان تاخود را نشناخته، بنده است وچون خود را شناخت، خدا است. بطور کلی موجودات در آئین نقطویان تصوری و ذهنی نیستند بلکه مرکب و محسوس‌اند.[۳]

دکتر صادق کیا می‌نویسد: پسیخانیان (نقطویان) انسان را می‌پرستیدند.[٤]

پس‌از تعقیب وکشتار رهبران وپیروان حروفیان عده‌ای از

۱ـ دبستان‌المذاهب صفحه ۲٤٦

۲ـ «استعین بنفسك الذی لااله‌الاهو» از خویشتن یاری جوی زیرا که غیر از تو، نیرو و خدائی نیست. (محمود پسیخانی)

۳ـ نفایس‌الارقام صفحه ۲٤ نسخه خطی مجلس شورای ملی

٤ـ پسیخانیان یا نقطویان تألیف دکتر صادق کیا صفحه ۱۱

پسیخانیان (نقطویان) نیز دستگیر شده وبقتل رسیدند. از چگونگی مرگ محمود پسیخانی اطلاع دقیقی در دست نیست بعضی از مورخان وتذکره نویسان نوشته‌اند که جسد اورا درخم تیزاب کشته یافتند[۱] با در نظر گرفتن تاریخ سوء قصد به شاهرخ تیموری توسط یکی از حروفیان بنام احمد لر (۸۳۰ هجری) و سال مرگ محمودپسیخانی (۸۳۱ هجری) احتمال داده میشود که پس‌از سوء قصد به شاهرخ و تعقیب ودستگیری ونابودی پیروان حروفیه محمود پسیخانی مؤسس و بنیانگزار نقطویان (پسیخانیان) نیز دستگیر وشکنجه ومقتول شده است.

بعداز کشته شدن محمود پسیخانی بیشتر زهبران وپیروان نقطویان بهندوستان فرار کردند. از این تاریخ ببعد از نقطویان اثر آشکاری در ایران نیست واگر اجتماع وفعالیتی نیز داشته‌اند بطور سری ونهانی بوده است.

درآغازحکومت‌شاه‌طهماسب‌صفوی‌باردیگر نقطویان (پسیخانیان) درعرصه مبارزه‌های اجتماعی ظاهر شدند وتبلیغات وتعلیمات و مبارزات خود را برضد حکام فئودال تاپایان حکومت شاه عباس اول ادامه دادند.

از ویژگیهای جنبش نقطویان اعتقاد به قدمت‌عالم وتوجه به‌اصل تکامل موجودات وبرتری عجم برعرب است، چنانکه محمود پسیخانی طراح متفکر این آئین گفته است:

رسید نوبت رندان، عاقبت (محمود)
گذشت آنکه عرب طعنه برعجم میزد

(البته منظور وجود خود او وآوردن مقررات آئین نقطویه است) درمرکز آئین نقطویان انسان قرار دارد بهمین علت همواره به پیروان این آئین توصیه میشود که‌درجهان هستی هیچ نقطهٔ اتکائی جز وجود خود جستجو نکنند وکاوش درجهان موجود را بطور

۱ـ دبستان المذاهب در عقیده واحدیه صفحه ۲۴۷

استدلالی برای نیل به مقاصد والای انسانی برگزینند. وبی‌تردید از این راه به حقایق جهان هستی دست خواهند یافت.

به‌مضمون اشعار شیخ علاء الدوله سمنانی عارف بزرگ اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری که میگوید:

مقصود منم ز کعبه و بتخانـه
محروم بـود از این سخن بیگانـه
در نه قدمی دراین میان مردانـه
تـا کشف شـود حـقیقت افسانـه

***

سری کـه میان نظـر مـردانست
پـوشیده ز چشم جمله نامـردانست
مجموعـهٔ اسرار خـدا انسانست
هرکس که به‌سرآن رسدانس آنست

علامه محمد اقبال لاهوری مردم‌گرای بزرگ مشرق زمین در عصر حاضر نیز گفته است:

زانجم تا به‌انجم صد جهان بـود
خرد هرجا که پر زد آسمان بـود
ولیکن چون بخود نگریستم مـن
کـران بی کران در مـن نهان بود

یـا:

ضمیر کن فکان غیراز تو کس نیست
نشان بـی‌نشان غیراز تـو کس نیست
قـدم بـی‌باك تـرنـه در رهٔ زیست
به پهنای جهان غیراز تـو کس نیست

و سرانجام:

کرا جوئی، چرا در پیچ و تابـی؟
کـه او پیداست تو زیر نقابـی

تـلاش او کنی جز خـود نبینی
تلاش خـود کنی جز او نیابـی

مشعشعیان «آل مشعشع»

بعداز سقوط وانقراض حکومت اسماعیلیان در ایران (٦٥٤ هجری) فعالیت شیعیان اثنی عشری (دوازده امامـی) بیش‌از پیش گسترش یافت، دراین هنگام برای‌مقابله با استیلایافتگان جدید یعنی مغولان و سپس تیموریان ومذهب حاکم یعنی تسنن ائتلاف فکـری تصوف و تشیع بیش‌از هروقت دیگر ضروری بود بهمین جهت دراثر پی گیری متفکران ایرانی این حرکت جدید پی‌ریزی شد. یکـی از نتایج در آمیختن تصوف وتشیع درمعنای وسیع آن جنبشهای ملی و دینی ایرانیان در قرنهای هشتم ونهم هجری است که شرح آنها دراین تألیف آمده است. در دنباله این جنبشها که جنبه تصوف و تشیع را همراه داشته است نهضت مشعشعیان یا آل‌مشعشع می‌باشد. که بوسیله سید محمد پسر فلاح از شاگردان احمدبن فهد صوفی وعالم بزرگ شیعه که شرح حـالش در ورقهای آینـده ایـن مجلد خـواهـد آمد به منصه ظهور رسید. بطوریکه نوشته‌اند ابن‌فهد با مادر محمد پسر فلاح ازدواج کرد. محمد درخانه شوهر مادر بزرگ شد ویکی از دختران پدرخوانده خود را به همسری گرفت ودر سلك‌شاگردان ابن‌فهد درآمد[1] دانش وسیع استاد تأثیر خودرا بر محمد پسر فلاح گذاشت، لیکن بنظر می‌آید که وی به جنبه‌های افراطی واستثنائی آن توجه داشت ودقت خود را روی تصوف که پدیدکنندهٔ کرامتهای ظاهری بود متمرکز کرد، محمد پیش‌از آنکه در منزل ابن‌فهد درحله یا کربلا ساکن شود ظاهراً درواسط میزیست و بعدها گـاهی بدانجا مسافرت میکرد و دوستان قدیم را ملاقات مینمود و همراه آنان به

۱ــ تاریخ العراق‌بین اختلالین جلد سوم صفحه ۱۰۹ به‌نقل از تاریخ غیاثی تألیف عبداللهبن فتح‌الله بغدادی

ورزش تیراندازی می‌پرداخت ودرهمان اوقات می‌اندیشید که: با استفاده از گسیختگی اجتماعی وسیاسی ممالک اسلامی درآن ایام دعوی مهدیگری بنیاد کند.

محمد، حرکت خود را بامقدمهٔ صوفیانه‌ای آغاز کرد، یکبار به مدت یکسال تمام در مسجد جامع کوفه اعتکاف جست، قوتش اندکی آرد جو بود که باآن میزیست. دراین مرحله محمدبن فلاح موفق‌شد به‌خود یك هیأت وعنوان صوفیانه بدهد، آنگاه شروع به اظهاربعضی دعاوی نمود از این قبیل که: «من مهدیم، بزودی ظهور خواهم کرد» و «عنقریب عالم را خواهم گشود و شهرها ودیه‌ها را میان یاران و پیروانم تقسیم خواهم نمود»[۱] این ماجرا درسال ۸٤٠ هجری واواخر زندگی ابن فهد بود. درآن هنگام آرزوی بزرگ محمدبن فلاح آن بود که باآگاهی از علوم غریبه، به نیرویی مادی دست یابد ودر راه تأیید ادعای خود به کار گیرد که به اضافه نیروی شخصیت و نسب سیادتش، بدان وسیله نیز اطمینان مردم را جلب نماید وترس از دل پیروان بزداید. مشهور است که‌ابن فهد کتابی در علوم غریبه نوشته بود ومیترسید مبادا بدست کسی بیفتد که‌از آن برای‌منافع شخصی سودجوید. محمدبن فلاح درایام بیماری استاد به آن کتاب دست‌یافت پس‌از آن به‌منظور جلب دوستی قبائل عرب ساکن اطراف واسط بدان سو شتافت. اهمیت وخطر اقدام ابن‌فلاح چندان بود که ابن‌فهد فتوای قتل وی را صادر کرد ونزد منصوربن قبان عبادی، فرماندار واسط، کس فرستاد و دستگیری ابن‌فلاح را خواستار شد. ابن‌فلاح تنهابدین عذر که گویا صوفی سنی است وابن‌فهدوپیروانش، شیعه ودشمن ویند، نجات یافت[۱] وبه این ترتیب آزادی کامل بدست آورد که بلافاصله‌به حویزه برود وشروع به دعوت کند واز طریق‌شعبده وتردستی که‌بدان معرفت داشت، عشیره‌های عرب پراکنده در بطائح را به سوی خود

۱ــ تاریخ پانصدساله خوزستان تألیف احمد کسروی چاپ سوم صفحه ۹

۲ــ مجالس المومنین صفحه ٤٠٣ ــ تاریخ‌العراق‌بین‌احتلالین جلدسوم صفحه ۱۱۱

بکشد. این موفقیت قبایل دیگر را درپیوستن بدو تشویق نمود. پس از این کامیابیها، محمد پسر فلاح خود را مشعشع وپیروانش رامشعشعین نامید، نیروی جنبش بطور کلی از توانایی عظیم روحی شخص محمد پسر فلاح به عنوان یك وارث امامان سرچشمه می گرفت و دعوی مهدویت ونتیجه طبیعی آگاهی از آن نیرو بود. وبه دو دلیل مایه بیم وموجب مخالفت ابن‌فهد واقع شد:

یکی آنکه ابن‌فهد این ادعای محمدبن فلاح (یعنی وارث امام بودن) را بکلی رد می کرد ودوم آنکه اصولا با قیام مسلحانه جزدر زیر پرچم مهدی مخالف بود[1]. به‌نظر احمد کسروی محقق معروف معاصر، محمدبن فلاح دعوی مهدیگری نداشت بلکه خود را نایب امام وباب یا وکیل مهدی (عج) می‌دانست[2] ولی منتظر فرصت‌مناسب بود تا دعوی خود را به مهدیگری وپیغمبری وچه بسا خدایی تبدیل کند[3] نکته مفیدی که دراینجا باید ذکر کرد اینست که کسروی‌دعوی معارضه باقرآن را به محمدبن‌فلاح نسبت داده ونیز به گفته کسروی، او زیارتنامه‌ای در حق‌خودبه عنوان امام، انشاء کرده بود که‌پیروانش هرروز آن راقرائت کنندونیز مناجاتی نوشته بود که‌درآن اصحابش وی‌را ولی‌الله‌می‌خواندندوبدرگاه خداشفیع‌می‌بردندودر نامه‌هایش خود را همچون‌داناترین آدم روی زمین ستوده است. کسروی مطالب مزبور را از کتاب محمدبن فلاح به نام «کلام‌المهدی» بدست‌آورده که حاوی خطبه‌ها ومنشورهای ابن‌فلاح وتنها نسخهٔ آن متعلق به‌شیخ ابوعبدالله زنجانی مجتهد بوده است. کسروی قسمتهایی از این کتاب را که درنظر داشته در تحقیق خود (تاریخ پانصد سالهٔ خوزستان) مورد استفاده قرار دهد به فارسی ترجمه کرده است ودر کتاب دیگرش مشعشعیان، دونص بسیار مهم دیگر نیز بدان افزوده. بدیهی

۱ــ این نظریه شیعیان اثنی‌عشری (دوازده امامی) است.

۲ــ تاریخ پانصدساله خوزستان تألیف احمد کسروی صفحه ۲۳ ــ مشعشعیان تألیف احمد کسروی صفحه ۱۲۷

۳ــ تاریخ پانصدساله تألیف احمد کسروی صفحه ۲۹

است این کار وی کوششی بسیار ارزنده در شناسائی کامل مشعشیان ومؤسس آن می‌باشد که مورد استفاده محققان قرار گرفته است.

پیش از آنکه پابپای حوادث تاریخ بااین جنبش همراهی کنیم بجاست کمی تأمل کنیم، نخست مختصری دربارهٔ کتاب احمدبن‌فهد که گویا از پایه‌های دعوت ابن‌فلاح بود سخن گوئیم، آنگاه دربارهٔ معنی شعشعه که به اصطلاح صوفیانه (طریقهٔ) وی بود بحث کنیم، سپس آن منطقه جغرافیائی را که دعوت ابن‌فلاح در آنجا به‌شکل موفقیت‌آمیزی انتشار یافت بشناسیم، زیرا این بررسیها ما رادر فهم جنبش و جنبه‌های مختلف آن یاری خواهد کرد.

در آن دوران جامعهٔ اسلامی سرشار از روحیهٔ نومیدی واحساس ناتوانی بود، حتی پادشاهان که سررشته کارها در دستشان‌بود برای تحقق خواسته‌های خود به طلسم ودعا متوسل میشدند. مثلا درنتیجه انتشار این تمایل درمیان عامه، غلبه شاهرخ را برقرایوسف به سال ۸۲۸ هجری بدین سبب می‌پنداشتند که شاهرخ سورهٔ فتح را دوازده هزار بار قرائت کرده بود واز این رو مصنفان به این رشته ازمعرفت روی آوردند وحوادث وتوجیهات مشابهی را ضبط کردند و آنگونه تدبیر وتسخیر وتصرف، علم مستقلی قلمدادشد. مثلا غیاثی مورخ معاصرابن فلاح علت کشته شدن پیر بوداق را به سال ۸۷۰ هجری به علت (تأثیر قران‌ثانی بر سرطان) دانسته وکشته شدن حریف غالب وی جهانشاه را به‌سال ۸۷۲ هجری تحقق پیشگوئی قرآن در سوره روم شمرده است، زیرا (۸۷۲ برابر ارزش عددی بضع سنین میشود). ونیز به‌نقل غیاثی عبدالرحمن بسطامی یکی از علمای حروف درمورد هزیمت جهانشاه بدست حسن بیگ گفته است: «چون جیم برسر کشی افزود، میم فرزند عثمان را منکوب کرد.» به‌همین ترتیب کارهایی را نیز که بدست مشعشعیان انجام پذیرفت مقرون به همین (قرانات) شمرده است متأسفانه مردم قرن هشتم ونهم به‌این دلخوش بودند که قدرت تقدیر رهبر حوادث است ونیروی شمشیر بخودی‌خود ارزشی

ندارد وفقط ابزار تحقق تقدیراست، بنابراین آدمی می‌تواند باتعمق درفهم اسرار قرآن و کوشش درپرورش نیروی مکاشفه روانی، به کمك علم اعداد و حروف و با دلالت «قرانات» ستارگان به‌رازآینده دست یابد وازآن اطلاع عملا استفاده کند. درچنین شرایطی طبیعی بود که منزلت کرامتهای صوفیانه که درآن ایام جنبهٔ عملی بخود گرفته بود وعامه را مجذوب نموده وتوجهشان را جلب می‌کرد بالا رود، به همین دلیل، منزلت اجتماعی صوفیان به ویژه نزد امیران مغول و بطور کلی نژاد ترك ترقی نمود.

اما شعشعه که اسم خاص طریقهٔ محمد بن فلاح گردیده در اصل یعنی تفرقه به ویژه در موردنور، از همین ریشه است (شعاع) به معنی جدا شدن وجدا کردن این‌ماده به معنی «پاشیده شدن‌خون واختلاف نظر وپراکنده شدن خوشه وریخته شدن شیر» نیز آمده است کاربرد شعشعه درمورد شراب نیز به ظاهربرهمین اساس‌است بطور کلی کلمهٔ شعشعه و شعشعانی در آثار بعضی از متفکران ملازم نور و پرتو بکار رفته و از اینجاست که حسین پسرمنصورحلاج نورالهی راشعشعانی وصف کرده، نص سخن وی‌این جهت‌راروشن‌تر می‌کند: (نسبت عارف بخدا به مثابهٔ شعاع خورشید است که‌از اوبر آمده وبه سوی او باز میگردد واز او کسب نور می‌کند)[1]

معنی شعشعه به وسیله محمدبن فلاح تحول جدیدی یافته و ملازم شده باقرآن یاامرالهی یا عنایت خدایی که پس‌از مشکلات وریاضات وآزمایشها ظاهر میشود.

اما دربارهٔ منطقه‌ای که محمدبن فلاح برای نشر دعوت غالیانه‌اش اختیار کرد واز جمله عوامل مساعد پیروزی نهضت وی بود باید گفت: ناحیه موسوم به بطائح، یك رشته زمینهای باتلاقی‌بود که‌از واسط تا خوزستان ادامه داشت برکنار از دنیای خارج ومعمولا

۱ــ فهرست ابن‌ندیم صفحه ۱۹۰ ــ رسالهٔ ابن‌قارح، ضمن (رسائل البلغاء) گردآوری محمد کردعلی صفحه ۲۶۲

پناهگاه کسانی بود که‌برجان خود بیمناك بودند.

بنابراین مردم بطائح از روحیه‌ای صوفیانه برخوردار بودند و گرایش به کرامات از زمان احمد رفاعی (متوفی به سال ۵۷۸ هجری) شیخ طایفه بطائحیه در آنان نهفته بود و آمادگیشان برای جنگ تعرضی چندان بود که فقط منتظر رهبری بودند. باظهور محمد پسر فلاح این موج بنیانکن عربی که دیرگاهی ساکن میبود به جنبش درآمد و تمام قوه نهفتهٔ آن زیر رهبری مردی از امکانات پیروان و محیط به‌فرهنگ زمان وشیوه‌های بهره‌گیری ازآن فرهنگ وامکانات بـرای عمل سیاسی، شکوفا شد. خط مشی ترسیم شده از آغاز این بود که جنبش در قالب موجی بنیانکن از مصادره وتاراج براساس کافـر شمردن مسلمانان ودر نتیجه حلال شمردن مال ایشان، شکل گیرد. از جملـه چیزهایی که‌بروجود این نیت دلالت می کند آنکه محمد پسر فلاح چهار پایان متعلق به اتباع خود را به قیمت نازلی فروخت تا بـرای ایشان اسلحه بخرد که‌باآن بجنگند[1] با استیلای قحط و گرسنگی بر پیروانش علاقه وتوجه او به جنگ شدت یافت وبرآن شد که بکوشد درایشان آتش اشتیاق جهانگشائی را برافروزد تا فقرشان به غناتبدیل گردد واز آن منطقه دور افتاده بی‌حاصل برهند. براراضی پربرکت مجاور مسلط شوند وبراموال اهالی آنجا دست یابند.

این حرکت گسترش طلبانه درآغاز به سال ۸۴۴ هجری باشکست مواجه شد. لیکن ابن‌فلاح بااتکاء به نیروی چاره اندیشی خـود و شکیبایی پیروان توانست درمقابل عوامل نابود کننده ایستادگی کند نیرویش با گذشت زمان فزونی یافت تا پسرش که‌به سال ۸۴۱ هجری زاده شده بود بزرگ شد و به‌مولا علی شهرت یافت. پس سرپرستی سپاه را بدو واگذاشت وخود باکمال آرامش ونرمی به ادارهٔ امـور پرداخت. بسی نگذشت که قوای مشعشعیان بربسیاری از شهرهای عراق

۱ــ قاضی نورالله شوشتری مؤلف مجالس‌المومنین نوشته است که: (محمد بن فلاح ماده گاوی را به یك شمشیر و ده درهم پول میفروخت) صفحه ۴۱۸

وخوزستان وفارس و زمینی از اهواز تاحله استیلا یافت. آورده‌اند که در آن ایام براثر بکار بردن بعضی اسماء «اسلحه وهیچ‌چیز زیانمند دیگر برتن افراد مولاعلی کارگر نبود». گستاخی این مولاعلی به حدی رسید که‌به سال ۸۵۷ هجری پس‌از تصرف نجف، محجر ضریح امام علی‌بن ابیطالب (ع) را سوزانید، به این دستاویز که: علی (ع) خداست و اطاعتش وواجب می‌باشد[۳] ونیزچنان بی باك بود که در سال وشمشیرهای یادگاری در خزانهٔ حرم را برای استفاده در جنگ برداشت واعلام کرد که روح علی‌بن ابیطالب (ع) دروی‌حلول نموده است[۲].

یعنی اینکه خود علی (ع) است وهموولی و قطب وامام و مظهر خداست واطاعتش واجب می‌باشد[۱] و نیز چنان بی‌باك بود که در سال ۸۶۰ هجری به‌بغداد هجوم برد و غارتگریها کرد ومشایخ رباط‌سلمان را از دم تیغ گذرانید. این همه ازجنبشی که‌پایه‌اش ازآغاز برمعجزات و خوارق عادات‌و مهدیگری ویکسان شمردن حکم امام مرده وزنده بود، طبیعی مینمود. پس ازجوانمرگ شدن‌مولاعلی (سال ۸۶۱ هجری) سرپرستی نیروهای جنبش را بار دیگر سازمان دهنده نخستین آن، محمدبن فلاح به‌عهده گرفت و با مرگ اوبه‌سال ۸۶۶ هجری، محسن فرزند دیگرش روی کار آمد او مردی علم‌دوست بود چنانکه شمس الدین محمد استرآبادی حاشیه خود را برتجرید بنام او نگاشت. وی در سال ۸۹۳ وفات یافت. ولی تأثیر فقدان مولاعلی، جنبش راناتوان ساخته بودو هنگامی‌که دولت صفویه براساس دعوتی مشابه دولت مشعشعی ظاهر شد، امکان نداشت که دو حرکت در کنار هم باقی باشند، ازاین‌رو شاه اسماعیل صفوی به‌سال ۹۱۴ هجری این دولت

۱ـ تاریخ‌العراق جلد سوم صفحه ۱۱۵ـ تاریخ غیاثی صفحه ۲۶۹
۲ـ مجالس‌الدومنین تألیف قاضی نورالله شوشتری صفحه ٤۱۹
۳ـ جای بسی تأسف و تألم است که: عوام‌فریبی و ریا وسالوس و تقلب با استفاده از معتقدات مردم ناآگاه و خوش‌باوری عوام چه فجایعی در طول تاریخ بجای گذارده و می‌گذارد.

کوچك را برانداخت و دستاویزش این بود کـه فیاض پسر محسن فرمانروای مشعشعی دعوی خدایی‌دارد و طرفدارانش او را مظهـر علی (ع) می‌دانند و می‌پرستند و نیز به‌قتل دو برادر فیاض، علی و ایوب فرمان داد[1]

سرانجام این‌امارت‌تحت‌الحمایهٔ صفویان گردید وامیران‌مشعشعی آلت دست آنان‌شدندو طبق دستور ایشان کار می کردند. کار به‌جائی کشید که مشعشعیان بتدریج از اظهار غالیگری کاستند و تبدیـل به اشراف ثروتمندی گردیدند که فقیهان دردفاع از ایشان کتابهانوشتند و تمام گناهها را به گردن مولا علی انداختند و او را نکوهیدند وآخر چنان شد که از خود مشعشعیان، فقیهان دوازده امامی مذهب‌برخاستند و کتابهایی باب‌پسند شیعیان میانه‌رو نوشتند[2] در اینجا باید گفت که تشیع در اوایل حکومت صفویان آمیزه‌ای بود از غالیگری مشعشعیان و میانه‌روی دوازده امامیان، همراه با گرایشی صوفیانه به کـرامت و ولایت، واین همه از باب همگامی باروح زمان (وحدت‌ملی) بـود که افکار بدعت‌آمیز تصوف برآن غلبه داشت. وازاینجاست که‌می‌بینیم تشیع به سطحی از ایده‌الیسم‌رسید که گرچه خود صفویان متوجه جهات افراطی آن نبودند ولی فرقه‌های دیگر اسلامی، جنبه‌های زیاده‌روانهٔ آن را بازگو می کردند.

پس از آنکه میل پادشاهان صفوی به‌ریاست‌جوئی معنوی که عملا بدان دست یافته بودند بتدریج سستی گرفت و نیز با ظهور عده‌ای از عالمان شیعه که درراه حق سرزنش‌ملامتگران را به‌چیزی نمی گرفتند، آن گرایش غلوآمیز شیعی مربوط به‌مراحل نخستین حکومت صفوی نیز از اهمیت افتاد.

۱ـ مجالس‌المومنین قاضی نورالله شوشتری صفحه ۴۲۰ ـ تاریخ شاه اسماعیل صفوی صفحه ۸۲ ـ تاریخ عالم‌آرای عباسی جلد اول صفحه ۲۷.

۲ـ شرح‌حال خلف بن عبدالمطلب از احفاد محمدبن فلاح و نیز احوال پسرش (سید) علیخان را درروضات‌الجنات ملاحظه کنید.

جنبش نوربخشیان

مؤسس و بنیانگزار جنبش نوربخشیان محمد نوربخش است که صوفی‌ئی شیعه مذهب‌بود وی درقائن‌مرکزبخش قهستان (کهستان) تولد یافت پدرش عبدالله از احساء بحرین برای سیاحت و زیارت قبر علی‌بن موسی الرضا (ع) امام هشتم شیعیان دوازده امامی به طوس رفته و در قائن مقیم‌شده بود، محمد درسال ۷۹۵ هجری متولد شد. وی چنان تیزهوش بود که در هفت‌سالگی قرآن را از برکرد و به سرعت در همهٔ علوم زمان‌خود تبحر یافت ومریدخواجه اسحاق‌ختلانی شاگرد سید علی همدانی گردید. مرشدش از استعدادهای وی چنان به شگفت آمد که اورا نوربخش لقب‌داد[1] این نام یادآور مشعشعیان‌است. خواجه اسحاق که خود درصدد قیام برضد شاهرخ تیموری و تشکیل یك دولت صوفیانه بود، در محمد نوربخش، صفاتی دید که به اوجرأت داد از وی برای تحقق‌یافتن رؤیایش سود جوید. ازاین جهت اصرار زیادی داشت که علوی بودن او را از طریق مکاشفهٔ صوفیانه مؤکد سازد[2] تا بتواند عامه مردم به ویژه صوفیان را به جمع شدن گرد او به عنوان مهدی بکشاند. همانندی نامش یعنی محمدبن عبدالله با نام پیغمبر اسلام او را در توجیه این‌دعوی کمك می کرد، چون طبق‌بعضی اخبار مهدی همنام پیغمبر است[3] وپدرش نیز محمد نوربخش که اصرار داشت این مطابقت اسمی با پیغمبر (ص) و در نتیجه با مهدی هرچه شامل‌تر باشد پسر خود را قاسم نامیدتا نام کاملش چنین بشود: «ابوالقاسم، محمد بن عبدالله» خواجه‌اسحاق با محمد نوربخش به‌سمت خلیفه‌الخلفای خود و به‌عنوان شیخ طریقهٔسید علی همدانی بیعت نمود

۱ــ محفل‌الاوصیاء صفحه ۵۵۳ ــ طرائق‌الحقایق جلد دوم صفحه ۱۴۳

۲ــ مجالس المومنین قاضی نورالله شوشتری صفحه۳۱۴

۳ــ این دسته روایات از ساخته‌های طرفداران محمد بن عبدالله بن حسن‌بن‌حسن بن علی بن ابیطالب معروف به نفس زکیه است که در اواخر عهد امویان دعوی مهدیگری کرد.

و در روز بیعت به ۱۲ نفر بیعت‌کننده محض تیمن به تعداد ائمه اکتفا شد.

از ممیزات طریقه نوربخشیه سیاهپوشی بود، چون این رنگ نماد نور[1] وزندگی غیبیان شمرد میشد. ونور بخشیان رااز حروفیان که سفید می‌پوشیدند جدا می کرد. بعدها پیروان نوربخش، این شعار را به‌عمامه سیاه بدل کردند که مبدل به‌شعار نهضت شد و مایهٔ افزایش هیجان مردم در پیوستن بدان گردید. تأثیر این شعار در عامه چندان بود که حکومت وقت نوربخش را از کاربردن آن منع کرد[2].

جنبش نوربخشیان به سال ۸۲۶ هجری در کوه تیری از قلعه‌های ختلان آغاز گردید. با آنکه خود نوربخش معتقد بود که تا آمادگی کامل باید اعلام شورش را به‌تأخیر انداخت، ولی خواجه اسحاق از شدت هیجان عجله کرد. قیام پیش از آنکه شروع شود شکست یافت. زیرا دسته‌ای از صوفیه از این جنبش انشعاب کرده به گروهی دیگر که زیر رهبری عبدالله مشهدی مخالف و رقیب محمدنوربخش در ریاست طریقه بودند، پیوستند. این جنبش به کشته‌شدن خواجه اسحاق‌وبرادرش و دستگیری واعزام محمد نور بخش به هرات‌پایتخت تیموریان منتهی شد. شاهرخ که از انتشار دعوت حروفیان (حروفیه) در سپاه خود قبلا برآشفته بود با پدید آمدن این حرکت تازه، درصدد برآمد هردو را ریشه‌کن کند. ولی نوربخش به‌اندازه‌ای مورد علاقهٔ مردم بود که ظاهراً شاهرخ جرأت نکرد او را بکشد، بنابراین فرمان داد به شیراز تبعیدش کنند ودرآنجاوی‌را درانتخاب‌تبعیدگاه جدید آزاد گذاشتند. او به گردش در شوشتر و بصره وحله وبغداد پرداخت و عتبات‌مقدس شیعه را زیارت کرد. پیداست که او شکست خودرا نپذیرفته بود. پس به کردستان رفت تا دعوت خود را در آنجا بپراکند، اهالی کردستان

۱ــ راجع به‌معنی رنگ سیاه که‌رمزی است از نورسیاه به‌شرح گلشن راز شبستری نوشته محمدبن یحیی لاهیجی از خلفای نوربخشیه، با مقدمه کیوان سمیعی ورقهای هشتاد و چهار و هشتاد و پنج مقدمه و ۹۶ و ۹۷ متن مراجعه شود.

۲ــ مجالس المومنین قاضی نورالله شوشتری صفحه ۳۱۵

تابع وی شدندو به‌نامش سکه زدند. به‌همین سبب شاهرخ مضطرب‌شد. کار بدانجا کشید که نوربخش را دیگربار بازداشت و زندانی کردند و از آنجا به‌هرات بردند و در آن شهر زنجیر بر پا بر روی منبراعلان کرد که دعوی خلافت‌وهرچه بدان مربوط میشود نداشته و ندارد.

در نتیجهٔ این «اعتراف» اجازه‌یافت که به‌تدریس فقط علوم‌رسمی بپردازد به شرط آنکه دانشجوی،زیادنپذیرد وعمامهٔ سیاه‌برسرنگذارد. سرانجام از وی خواسته شد که قلمرو تیموریان را ترک گوید وبه بلاد روم رود، ولی او ترجیح داد که در ایران بماند و گیلان را انتخاب کرد. پس از مرگ شاهرخ تیموری به‌سال۸۵۱ هجری محمدنوربخش به‌ری رفت و به‌ترویج طریقهٔ صوفیانه خود مشغول شد و هم درآنجا به‌سال۸۶۹ هجری زندگی را بدرود گفت[1]

طریقه نوربخشیه با مرگ‌محمدنوربخش پایان نیافت. مسندارشاد به‌پسرش قاسم فیض‌بخش رسید که در میان ایران و عراق رفت و آمد میکرد. پس از مرگ قاسم به‌سال۹۲۷ هجری پسرش شاه بهاءالدین جانشین او شد وبه‌همین ترتیب ادامه یافت از جمله شاه قوام‌الدین نوربخشی نوادهٔ قاسم فیض‌بخش به‌روزگار شاه طهماسب اول صفوی ریاست نوربخشیان ری را داشت و شاه طهماسب به‌سببی دستور داد ریش او را آتش زدند (سال ۹۴۳ هجری)[2]

از خلفای متصوف محمد نوربخش: اینان را باید نام برد: خواجه محمد پسر خواجه محمد سمرقندی که تذکره معروفی در شرح‌احوال و مقامات مرشدخودتألیف کرده‌وشمس‌الدین محمد پسریحیی‌لاهیجی متخلص به اسیری شارح گلشن‌راز و شیخ‌محمد قوچانی (متوفی ۹۳۸- هجری) وسیدضیاءالدین نورالله‌پسرمحمدشاه‌حسینی مرعشی‌شوشتری.

از محمد نوربخش آثار زیر باقی مانده: کتاب الشجره‌الوفیه فی ذکر المشایخ‌الصوفیه ، غزلیات ، مجموعه شعری بنام واردات ،

۱- مجالس‌المومنین قاضی نورالله شوشتری صفحه ۳۱۵ - ۳۱۴
۲- تاریخ نظم و نثر فارسی تألیف سعید نفیسی جلد اول صفحه ۴۴۱

رساله‌ای که به صورت بیانیه فرقه بکار میرفت، رساله دیگـری در علم فراست (قیافه شناسی) باهمان هدف، رساله‌ای به‌عنوان‌الـرسالة المعراجیه که قاضی نورالله شوشتری از آن نقل کرده و بالاخـره رساله اعتقادیه که در مجله انجمن فرانسوی تحقیقات عربی دردمشق طی ورقهای ۱۸۴ ـ ۲۰۳ سال ۱۹۶۱ ـ ۱۹۶۲ میلادی چاپ شده است[۱]

۱ـ تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری تألیف دکترکامل مصطفی‌الشیبی ترجمهٔ علی رضا ذکاوتی قراگزلو صفحه ۳۱۱ ـ ۳۱۸

پیشوایان مذهب شیعه از قرن هفتم تانهم هجری

ابوالفضل شاذان

ابوالفضل شاذان پسر جبرئیل قمی از مراجع بزرگ تشیع در پایان قرن ششم و آغاز قرن هفتم هجری است. تاریخ وفات او را در حدود سال۶۱۸ هجری ثبت کرده‌اند. وی از دانشمندان ایرانی در فقه اسلامی بشمار میرود و در حجاز در شهر مدینه سکونت داشته‌است.

تألیفات وی بیشتر در رشته علوم فقهی و تاریخ ائمه شیعه است و دو کتاب از او بنامهای: ازاحة‌العلة‌فی معرفة‌القبله، فضائل‌درمناقب ائمه اطهار، معروف است.

نویسندگان کتابهای: بحارالانوار وهدیةالاحباب وریاض‌العلماء و مقابس‌الانوار و روضات الجنات و ریحانةالادب و تاریخ بیهق و معجم‌البلدان از شرح‌حال وآثار شاذان‌پسرجبرئیل‌قمی سخن گفته‌اند.

فخاربن‌معد

فخار پسر معد پسر فخار شمس‌الدین ابوعلی موسوی حائری از عالمان شیعه در نیمه اول قرن هفتم‌هجری است که در سال ۶۳۰هجری وفات یافته است.

فخاربن معد شاگرد ابن‌ادریس و شاذان‌بن جبرئیل بوده است. وی از محدثان جلیل تشیع محسوب است. سید عبدالحمید و محقق

حلی و شیخ شمس‌الدین و سیدمحی‌الدین ابوحامد محمد بن ابی‌القاسم و سایر مراجع شیعه‌ازاوروایت کرده‌اند. صاحب تنقیح‌المقال‌مینویسد: عده‌ای او را کم‌نظیر دانسته‌اند. فخار پسر معد دارای آثاری است که «کتاب‌اسلام ابی‌طالب والردعلی منکریه» از آن جمله است.

نجیب‌الدین ابوابراهیم

نجیب‌الدین ابو ابراهیم محمدبن جعفر بن ابی‌البقاء هبةالله بن نماحلی رئیس فقیهان شیعه در عصر خود بود وی در سال ٦٤٥ هجری زندگی را بدرود گفت و در شهر نجف بخاك سپرده شد.

نجم‌الدین جعفر (ابن‌نما)

نجم‌الدین جعفر پسرمحمد پسر جعفر که به (ابن‌نماحلی) مشهور است وی فرزند شیخ نجیب‌الدین ابو ابراهیم می‌باشد. ابن‌نما بنام صاحب کتاب«المقتل» «مثیرالاحزان» معروف است. او بعد از پدرش از بزرگترین مراجع شیعه در عصر خویش (قرن هفتم) بوده است.

سید رضی‌الدین ابوالقاسم (ابن‌طاووس)

علی‌بن موسی بن جعفر که به ابوالقاسم و ابوالحسن و ابوموسی کنیت یافته و رضی‌الدین ملقب شده و به ابن‌طاووس مشهور است از علمای بزرگ شیعه امامیه در قرن‌هفتم هجری است. وی نوهٔ دختری ابن‌ادریس، پسر نوهٔ دختری شیخ طوسی میباشد. علامه حلی کراماتی از ابن‌طاووس در مستدرك‌الوسائل نقل کرده است. از کثرت ورع و تقوی از فتوا دراحکام شرعیه امتناع می‌ورزیدوجز کتاب غیاث‌الوری کتابی در فقه تألیف نکرد. فهرست آثار وی که اغلب آنها در ادعیه وعبادات و تهذیب نفس و دیگر وظایف دینی است در ریحانةالادب تألیف محمدعلی مدرس آمده است[1]

۱ــ جلد هشتم صفحه ۷۸ ــ ۷۷

وفات ابن‌طاووس را در سال ٦٦٤ هجری ثبت کرده‌اند.

خواجه نصیرالدین طوسی

خواجه نصیرالدین طوسی ازدانشمندان و سیاستمداران و بزرگان عالیقدر شیعه در قرن هفتم هجری است. نام خودش و پدرش هر دو محمد و کنیه‌اش (ابوجعفر) است هنگام طلوع آفتاب روز شنبه یازدهم جمادی‌الاولی سال ۵۹۷ هجری در طوس متولد شد و آخر روز دوشنبه هژدهم ذیحجه سال ٦۷۲ هجری در بغداد زندگی را بدرود گفت و در کاظمین بخاك سپرده شد. از نظر منشأ اجتماعی از طریق پدر روحانی است ولی فرزندان وی هم اهل علم بودند و هم در سیاست مداخله داشتند.

محل سکونت خواجه ابتدا درطوس و بعد نیشابور و سپس چندی در قهستان بود از آن پس در الموت اقامت کرد و پس از ورودهولاکو خان مغول به‌ایران و قلع وقمع فرقهٔ اسماعیلیان در مراغه وچندی هم در آخر عمر در بغداد زیست.

خواجه نصیرالدین طوسی باالمستعصم خلیفه عباسی وناصرالدین محتشم و خورشاه و هولاکوخان مغول معاصر بود. از نظر سیاسی و مذهبی با خاندان عباسی مخالف بود و بهمین علت هولاکوخان رابه تسخیر بغدادو انقراض حکومت عباسیان تشویق کرد[۱] خواجه نصیر طوسی در ادبیات و علوم ریاضی و فقه و کلام وتاریخ و طب وحکمت و فلسفه دارای تألیفات عدیده است و کتابهای او مرجع تحقیق دانشمندان شیعه می‌باشد.

معروف‌ترین استادان وی: شیخ معین‌الدین سالم بن بدران، ابراهیم‌بن علی، شیخ ابوالسعادات اسعد بن عبدالقاهر، و فریدالدین داماد بوده‌اند.

۱ــ برای آگاهی‌بیشتر در این مورد به‌تاریخ نهضتهای ملی ایران (از سوک یعقوب لیث تا سقوط عباسیان) تألیف عبدالرفیع حقیقت مراجعه شود.

حوزه درس خواجه نصیرطوسی در مراغه بسیار مهم بوده و طالبان از ایران و سایر ممالك اسلامی بمنظور استفاده از محضرش به مراغه رفته و مستفید میشدند.

چنانکه برخی ازبزرگترین‌دانشمندان‌عصر پس‌ازوی‌ازشاگردانش بوده‌اند، نظیر: قطب‌الدین شیرازی ـ علامه حلی ـ کمال‌الدین ابو محمد رضا بن فخرالدین آبی ـ سیدرکن‌الدین حسن بن محمد بن شرفشاه استرآبادی ـ کمال‌الدین عبدالرزاق معروف به ابن‌فوطی.

خواجه دارای تألیفات بسیار است که در ضمن شرح‌حال وی در فصل نهضت ادبی ایرانیان و هم‌چنین در فصل نهضت علمی و فلسفی ایرانیان در این تألیف آمده است، قسمت مهم آن کتابها در ریاضی و فلسفه و کلام و طب و اخلاق و مباحث فلسفی است، تحریرات ریاضی وی مانند تحریراقلیدس و تحریر مجسطی مشهور است.

در میان دانشمندان شیعه معمولا تحت عنوان صاحب کتاب «تجریدالکلام» معروف است. این کتاب در مدارس علوم قدیمه از جمله کتابهای درسی است و محل‌بحث و گفتگوی دائمی صاحب‌نظران می‌باشد.

سیاست و روحانیت هردو در شخصیت خواجه‌نصیرالدین جمع بوددرنزدناصرالدین‌محتشم‌قهستان بسیارمحترم‌بودوسمت ندیمی‌داشت. هم‌چنین در دربار اسماعیلیان و خورشاه آخرین فرمانروای این‌سلسله محترم میزیست و در کارهای مملکتی با وی مشورت میشد.

در دربار هولاکوخان بقدری تقرب حاصل کرد که بنام وزیر اعظم نامیده شد.

در زمان هولاکوخان کلیه اوقاف ممالك به اختیار وی گذاشته شد و او منافع آن را صرف عالمان و طالبان علم میکرد.

از لحاظ علمی بهترین کتابها را درباره علوم مختلف وهم‌چنین فرقه‌های اسلامی به‌ویژه فرقه اسماعیلیان و شیعیان نوشته است.

آثار او درباره این دو گروه اسلامی مهمترین مرجع و سند

تاریخی است.

(شرح احوال علمی و فلسفی وی در فصل نهضت علمی و فلسفی ایرانیان در این مجلد آمده است)

محقق اول

جعفر پسر حسن پسر یحیی پسر سعید مشهور به «محقق اول» یا «محقق حلی» از مراجع مهم شیعیان در قرن هفتم هجری است، کنیه‌اش ابوالقاسم ملقب به نجم‌الدین است. پدر وی فقیه بود و او از خاندان روحانی بشمار میرود.

محقق اول در سال ۶۰۲ هجری متولد شده و در سال ۶۷۶ هجری در حله زندگی را بدرود گفته و در همانجا مدفون گردیده است.

شیخ ابوالقاسم نجم‌الدین با هولاکوخان مغول و خواجه نصیر الدین طوسی معاصر بوده و شاگرد فخار بن معد است مهمترین شاگرد او علامه حلی است.

تحصیلات محقق حلی در رشته فقه و اصول و علم کلام است واز شاعری نیز بهره‌ای کافی داشته تألیف‌های وی بیشتر در باب فقه و اصول و منطق است که مشهورترین آنها بشرح زیر است:

کتاب نافع‌مختصر «شرایع‌الاسلام» ـ رساله‌ای درباب قبله ـ کتاب معارج در اصول فقه ـ کتاب نکث‌النهایه که شرح نهایه طوسی است ـ کتاب کهته در منطق ـ کتاب نهج‌الاصول ـ کتاب التنبیه در منطق.

محقق اول از بزرگان فقیهان شیعه است که آثار او نزد علماء شیعه به‌عنوان سند و مرجع شناخته شده، ولی آنچه بیشتر شهرت دارد کتاب «شرایع‌الاسلام» او است که دانشمندان شیعه شرح بسیاری برآن نوشته‌اند و به‌زبان فرانسوی‌نیز ترجمه و تفسیر شده‌است. اکنون نیز کتاب درسی مدارس علوم قدیمه و دانشکده حقوق دانشگاه‌تهران

است[۱]

علامه حلی

حسن پسر سدیدالدین یوسف مکنی به‌ابومنصور وابن‌مطهر ملقب به‌آیت‌الله و جمال‌الدین‌و فاضل معروف به «علامه حلی» و در کلمات بعضی از اجله، موصوف به علامة‌الدهر دانشمند بزرگ و نامی شیعه در قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری است.

وی در روز ۲۹ رمضان سال ۶۴۸ هجری درحله متولد شد. زادگاه وی حله یکی از شهرهای مشهور عراق میان نجف و کربلا واقع است و از مراکز علمی شیعه بشمار میرود. این شهر به دستور سیف‌الدوله دیلمی یکی از امیران آل‌بویه (دیلمان) در سال ۴۹۵ هجری بنا شد. علامه حلی در خانواده‌ای متولد شد که همه از مردان علم و دانش‌ومراجع خاص و عام بودند. پدرش «یوسف سدیدالدین حلی» از بزرگترین علما و مراجع آن بشمار میرفت به‌این ترتیب از نظر منشاء اجتماعی علامه از خانواده‌های روحانی است.

وی از کودکی به‌تحصیل دانش پرداخت، علوم مقدماتی و فقه و اصول و تفسیرو حدیث و رجال را در «حله» نزد پدرش و سایر دانشمندان آنجا مانند دائی‌اش محقق حلی مؤلف کتاب «شرایع» و پسر عموی مادرش شیخ نجیب‌الدین یحیی پسر سعید حلی مؤلف کتاب «الجامع» و سید جمال‌الدین احمدبن طاووس و رضی‌الدین علی بن طاووس و حکیم مشهور «ابن‌میثم» بحرینی مؤلف کتاب «شرح نهج‌البلاغه» آموخت. به‌غیر ازاینان خواجه نصیرالدین طوسی و علی‌بن عمر کاتبی قزوینی شافعی ومحمدبن محمدبن احمد وجمعی دیگر از بزرگان شیعه واهل سنت سمت استادی‌علامه حلی را داشته‌اند درآن زمان کشور ایران زیربار ظلم وبیدادگری وقتل عام فرزندان

۱- پیشوایان مذهب شیعه نگارش دکتر منوچهر خدایارمحبی مجله وحید سال سوم صفحه ۷۰۲ - ۷۰۱

چنگیز مغول بود در موقع حمله هولاکوخان به بغداد (٦٥٦ هجری)[۱] علامه حلی در حدود ده سال داشت. پدرش سدیدالدین حلی به ملاقات هولاکوخان مغول رفت و به راهنمائی و صلاحدید خواجه نصیرالدین طوسی مشاور عالی هولاکوخان فرمانی صادر شد که بموجب آن اماکن مقدسه عراق از تجاوز مغولان محفوظ بماند. بدین حکم حله فعالیت علمی خود را ازسر گرفت واین نابغهٔ جوان بمنظور ملاقات واستفاده از محضر علمای سایر بلاد ودیگر فرقه‌های اسلامی به بغداد ودیگر شهرهای عراق مسافرت کرد. دراین هنگام حکیم بزرگ خواجه نصیرطوسی دراواخر عمرخود همراه اباقاخان پسر هلاکوخان به عراق رفت در راه زیارت بقاع متبرکه عراق وارد حله شد علامه حلی از این فرصت استفاده کرد وبه‌منظور استفاده از محضر وی تا پایان عمر درسفر وحضر بااو همراه بود.

علامه حلی بنابدعوت سلطان محمد اولجایتو (خدابنده) ایلخان مغول سفری به ایران کرد ومدتی‌در سلطانیه پایتخت‌او سکونت گزید وسلطان محمدرا بیش‌از پیش به مذهب تشیع معتقد ساخت سپس در سفرها باوی همراه شد، دراین سفرها از محضر عده‌ای از دانشمندان سنی مانند حکیم بزرگ‌ونامی نجم‌الدین کاتبی قزوینی شافعی‌معروف به دبیران که سرآمد عالمان منطق بود ودانشمندان مشهور دیگرچون برهان‌الدین نسفی وجمال‌الدین حسین پسر ابان‌نحوی از علمای ادب وشیخ عزالدین فاروقی واسطی از مجتهدان نامی وشیخ تقی‌الدین عبدالله پسر جعفر پسرعلی صباغ حنفی کوفی وشمس‌الدین محمدپسر احمد شافعی کیشی خواهرزاده قطب شیرازی که مردی متکلم وفقیه بود استفاده برد. همچنین‌ازمفیدالدین جهم‌اسدی ونجیب‌الدین محمد پسر نما و سید عبدالکریم ابن‌طاوس مؤلف کتاب «فرحة‌العزی» و

۱ـ برای آگاهی از ماجرای حمله هولاکوخان وانقراض دولت عباسیان به‌تاریخ نهضتهای ملی ایران (از سوك یعقوب لیث تا سقوط عباسیان) تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع) مراجعه شود

بهاءالدین اربلی مؤلف «کشف‌الغمه» نیز که همه از عالمان بزرگ و فقیهان نامی شیعه بودند بدریافت اجازه‌روایت و نقل مطالب کتابهای آنان نائل آمد.

علامه‌حلی درصفات عالیهٔ انسانی وملکات وسجایای نفسانی‌ممتاز بود، از زمان کودکی ودوران جوانی همواره به تهذیب اخلاق و تکمیل معلومات می‌پرداخت. وی‌خواهرزاده محقق حلی‌مؤلف کتاب شرایع است. علامه دانشمندی اجتماعی ومتحرك ودرعین حال عالمی عابدو پرهیز کار بود.

درباره شیعه شدن سلطان محمد خدابنده نوشته‌اند که سلطان بر اثر نفوذ عالمان حنفی خراسان درمیان مذاهب چهارگانه شعبهٔ حنفی را پذیرفت ولی وقتی که اختلافات دامنه‌دار علمای چهار مذهب و بدگوئیهای آنان را نسبت به یکدیگر دید آزرده خاطر شد، مغولان خواستند او را از اسلام بر گردانند، یکی‌از امیران او که طرمطازنام داشت به‌انواع سخنان آراسته مذهب تشیع را در چشم اولجایتو به‌نیکوترین وجهی جلوه داد. این بیانات دل اولجایتو را به سوی‌اهل تشیع متوجه ساخت. اقبال وتوجه اولجایتو (سلطان‌محمد خدابنده) به‌مذهب شیعه علمای این مذهب رابرآن داشت که‌از هرطرف به‌اردوی ایلخان مغول بیایند وبادله کلام ایمان او را محکم سازند. دربین‌این عالمان علامه‌حلی وپسرش فخرالمحققین محمد بودند که‌به نزد سلطان محمد خدابنده رفتند. علامه حلی به رسم تحفه دو کتاب در اصول عقاید شیعه که تألیف کرده بود به پیشگاه سلطان برد. این دو کتاب یکی کتاب «نهج‌الحق و کشف‌الصدق» در کلام و دیگری «منهاج‌الکرامه فی‌الامامه» است. سلطان محمد خدابنده علامه‌حلی‌و پسرش را بسیار محترم داشت و ایشان مقیم اردو شدند. بین علامه حلی و قاضی‌القضات نظام‌الدین مراغه‌ای شافعی مناظرات بسیار در اثبات حقانیت مذهب شیعه وسنی واقع‌شد ودرنتیجه اولجایتوبتدریج براثر مصاحبت با علامه‌حلی بیش‌از پیش به مذهب تشیع گروید و

مذهب شیعه رونق بسیار یافت و علمای این مذهب که در نقاط مختلف ایران وبحرین وعراق متواری بودند جنبشی از خود بروز دادندو کتابهائی تألیف کردند بدیهی است دراین کار دخالت وتشویق علامه حلی ازهمه بیشتر بوده است.

سلطان محمد خدابنده مدرسه‌ای برای اشاعه عقاید شیعه در سلطانیه بنا کرد که شصت مدرس و دویست شاگرد به‌آموختن مبانی و عقاید تشیع مشغول بودند. به‌غیراز این مدرسه متحرکی (سیاره) با خیمه وخرگاه ترتیب داد وهر جامیرفت آنرا باخود میبرد تاعلامه حلی وفرزندش فخرالمحققین محمد که درمسافرتها بااو بودند بتوانند به درس وبحث ونشر عقاید شیعه اشتغال ورزند.

دربارهٔ تألیفات و آثار قلمی علامه حلی، دانشمند رجالی معروف به شیخ ابوعلی حائری در کتاب منتهی‌المقال از سید عبدالله شوشتری نقل میکنند که علامه درسنین کودکی بدرجه اجتهاد رسید، وی در عنفوان جوانی دست به تألیف وتصنیف زد وآثار آن زمان او امروز درشمار بهترین کتابهای شیعه ومورد استفاده دانشمندان است. وی در دیباچه (منتهی‌الوصل الی‌علی‌الاصول) گوید: در ۲۶ سالگی به نگارشهای فلسفی خود پایان دادم وبه نگارش اصول وفقه پرداختم. او در علوم عقلی فلسفه وکلام ومنطق وریاضی هیئت وهندسه وغیره وعلوم نقلی تفسیر وحدیث‌وفقه واصول ورجال وادب مهارتی بسزا داشته‌است. وی درتمام این‌رشته‌ها کتاب‌نوشته. شیخ‌فخرالدین‌طریحی مؤلف (مجمع‌البحرین) از دانشمندان نقل می کندکه پانصد جلدکتاب از تألیف‌های علامه بخط خودش دیده شده و این تعداد غیر از سایر تألیف‌های اوست که بخط دیگری بوده است. یکی از دانشمندان‌که شرح برتجرید نوشته گفته است : مؤلفات علامه حلی در حدود هزار مجلد بوده است. مؤلف ریحانةالادب اسامی یکصد وبیست کتاب او را نوشته مرحوم سید محسن عاملی دراعیان‌الشیعه یکصدونه کتاب علامه را نام برده و کتابهای هرموضوع را جداگانه ذکر کرده است به این

شرح:

در علم فقه واحکام اسلامی برمبنای شیعه بیست کتاب. دراصول فقه نه کتاب. در علم کلام و عقاید بیست و هشت کتاب. درفلسفه ومنطق بیست و چهار کتاب، در تفسیر دو کتاب. در حدیث شش کتاب، درعلم رجال چهار کتاب، درعلم نحو چهار کتاب، درادعیه چهار کتاب، در فضائل امیرالمومنین دو کتاب، درفنون مختلف سه کتاب، جواب مسائل علمی واجازات پنج کتاب.

بدیهی است اینها کتابهائی است که بدست آمده یا چاپ شده است و گرنه آثار قلمی وی بیش از اینها بوده است، مهمترین آثار علامه حلی به شرح اسامی زیر است:

کتاب قواعد ـ تحریرالاحکام ـ مختلف‌الشیعه دراحکام‌شریعت ـ کتاب خلاصه رجالی ـ تلخیص‌المرام درمعرفت الاحکام ـ استقصاء الاعتبار درتحریرمعانی کتاب انوار ـ کتاب‌تناسب میان اشعریه و سوفسطائیه ـ نهج‌الاعیان درتفسیر قرآن ـ انس‌الوجیزه در تفسیر کتاب غریز ـ ادعیه‌فاخره ـ نکت‌بدیعه دراصول‌فقه ـ مبادی‌الوصول بسوی علم‌اصول ـ منهاج‌الیقین دراصول دین ـ منتهی الوصول‌بسوی علم کلام وعلم اصول ـ شرح‌المراد در شرح تجریدالاعتقاد در کلام ـ انوارالملکوت در کلام ـ نظم البراهین در اصول دین ـ معارج‌الفهم درشرح نظم ـ ابحاث‌المفیده درتحصیل عقیده ـ نهایةالمرام در علم کلام ـ کشف الفوائد درشرح قواعد عقاید در کلام ـ منهاج در مناسك حاج ـ تذکرةالفقهاء ـ تهذیب‌الوصول بسوی علم اصول ـ قواعد ومقاصد در منطق طبیعی والهی ـ اسرار الخفیفه در علوم عقلیه ـ کاشف‌الاستار درشرح کشف‌الاسرار ـ درالمکنون در علم قانون در منطق ـ مباحثات سنیه و معارضات نصریه ـ مقامات ـ حل‌المشکلات ـ از کتاب تلویحات ـ ایضاح‌التلبیس در کلام ـ در کشف‌المکنون‌در کتاب قانون درعلم نحو ـ بسط الکافیه اختصار شرح کافیه درعلم نحو ـ مقاصدالوافیه بعواید قانون و کافیه وقواعد جلیه در شرح‌رساله

شمسیه ـ جواهر النقیه در شرح تجرید در منطق ـ مختصر شرح نهج‌ـ البلاغه ـ ایضاح المقاصد از حکمت عین قواعد ـ نهج العرفان در علم میزان ـ ارشاد الاذهان در احکام ایمان در فقه ـ تبصرة المتعلمین فی احکام الدین ـ کتاب تبصره علامه حلی را زین العابدین ذوالمجدین استاد دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران به زبان فارسی ترجمه و شرح کرده و جزء انتشارات دانشگاه تهران چاپ و منتشر شده است.

در ریحانة‌الادب درباره علامه حلی چنین آمده است:

«از شرح من لایحضره الفقیه ملا محمد تقی مجلسی نقل است که روزی سلطان الجایتو محمد مغولی، ملقب به شاه خدابنده از روی غضب به‌زن خود که بسیار طرف میلش بوده گفت: انت طالق ثلثا که سه طلاقه بوده و دیگر رجوع به عقد، امکان‌پذیر نشود و انفصال کلی حاصل آید و بالمرة قطع رابطهٔ زناشوئی گردد، لکن بعداز آن پشیمان شد تمامی علمای مذاهب اربعه راجمع کرد، در حکم شرعی طلاق آن جوری خواستار فتوی دینی گردید، همه‌شان متفقاً بوقوع سه طلاق و عدم امکان رجوع زوجیت بدون محلل حکم نموده، و فتوای قطعی دادند. یکی از وزرا گفت: در شهر حله عالمی است که این طلاق را باطل میداند، پس نامه‌ای بحضرت علامه نوشته و کسی را به احضار وی برگماشت. حکمای حاضر دربار گفتند که سلطان را سزاوار نباشد که ازپی مردی رافضی خفیف العقل باطل المذهب، کسی از بستگان خود را بگمارد، سلطان گفت تا حاضر باشد و ببینم که چه خواهدشد. شاه بعداز ورود علامه انجمنی از علمای مذاهب اربعه تشکیل داد علامه نیز در آن انجمن حاضر شد و در موقع ورود، کفش‌ها را در بغل کرده و بعداز سلام نزد خود سلطان که خالی بود نشست. حاضرین تحمل نکرده و بعرض سلطان رسانیدند این است که گفتم رافضی‌ها ضعیف العقل هستند. سلطان گفت سبب آن‌را از خودش استفسار کنید. پس به علامه گفتند چرا به سلطان سجده نکرده و ترک ادب نمودی؟

گفت که حضرت رسول‌الله (ص) سلطان‌السلاطین بود، باز هم مردم سلامش میدادند ودر آیهٔ شریفه هم هست فاذا دخلتم بیوتاً فسلموا علی انفسکم تحیة من عبدالله مبارکة. وعلاوه درمیان ما وشما خلافی‌نیست دراینکه سجده مخصوص ذات اقدس الهی بوده وبجز خدایتعالی سجده کردن روا نباشد، گفتند چرا نزد سلطان نشستی و حریم نگذاشتی که لازمهٔ ادب و حفظ مقام سلطانی است، علامه گفت: چون غیر از آنجا، جای خالی دیگری نبوده و حدیث نبوی است که درحین ورود مجلس هرجا که خالی شد بنشین. گفتند: مگر نعلین چه ارزشی داشت که‌آن‌را به‌مجلس سلطان آوردی؟ واین کار زشت مناسب هیچ عاقلی نمیباشد، گفت: ترسیدم که حنفی مذهب کفش مرا بدزدد چنانچه رئیس ایشان کفش حضرت‌رسول‌الله (ص) رادزدید، حنفی‌ها معترض شدند که ابوحنیفه درزمان آن حضرت وجود نداشته ومدتها بعداز وفات آن حضرت تولد یافته است. علامه گفت: فراموشم شد، گویا دزد کفش آن حضرت، شافعی بوده پس شافعی مذهب‌ها بهمان روش اعتراض کردند، علامه باز به‌نسیان خود اعتراف آورده وفرمود که شاید آن دزد، مالك بوده پس مالکی مذهب‌ها بهمان‌روش مذکور جواب دادند وعلامه گفت: شاید دزد کفش‌آن حضرت، احمدبن‌حنبل بوده وحنبلی‌ها نیز بشرح مذکور جواب دادند. علامه رو به سلطان کرد وگفت: حالا مکشوف گردید که هیچ یك‌از روسای مذاهب اربعه درعهد حضرت رسالت (ص) ودر زمان اصحاب با جلالت وجود نداشته و آراء واقوال ایشان فقط رأی‌ونظرواختراعی خودشان است و اتباع ایشان نیز از مجتهدین خود همین چهارتن‌را گزیده و اجتهاد غیر ایشان‌را اگر چه اعلم وافضل از ایشان باشد روانداننند. اما فرقهٔ شیعه، تابع حضرت امیرالمومنین (ع) میباشند که وصی و برادر آن حضرت بوده وبمنزلهٔ نفس وجان وی میباشد. پس شروع به‌اصل مطلب و قضیهٔ طلاق زن سلطان شدند، علامه حلی‌پرسید که آیا این طلاق باحضور عدلین وقوع یافته است یانه؟ سلطان گفت: در

تنهائی واقع شده، علامه گفت: پس‌این طلاق محکوم به بطلان بوده وهمان زن مطلقه درزوجیت سلطان باقی است. بعداز این همه، پاره‌ای مذاکرات دینی مطرح مذکره شد، همه‌شان ملزم شدند ودر جواب علامه درماندند.»[۱]

وفات علامه حلی را در روز یازدهم یا بیست ویکم محرم سال ۷۲۶ هجری ثبت کرده‌اند. جنازه او را به نجف اشرف برده ودرجوار مرقد حضرت علی‌بن ابیطالب (ع) در ایوان معروف طلا دفن کردند. (لازم به توضیح است که درطرف دیگر این ایوان آرامگاه ملااحمد مقدس اردبیلی واقع است).

نصیرالدین کاشانی

علی‌بن محمدبن علی مشهور به نصیرالدین کاشانی حلی قاشی (کاشی) از علمای معروف شیعه امامیه در قرن هشتم هجری است، وی ازنظر حدت فهم ودقت طبع به‌غالب حکیمان وفقیهان زمان خود برتری داشته وپیوسته در بغداد وحله به تدریس‌علـوم دینی اشتغال داشته است. شهید اول او را تجلیل کرده و مطالبی از وی نقل نموده است. از تألیف‌های اوست:

حاشیه شرح اشارات خواجه نصیرطوسی ـ حـاشیه شرح شمسیه عمر کاتبی قزوینی ـ حاشیه شرح طوالع‌قاضی بیضاوی بنام طوالع‌الانوار (مطالع‌الانظار) ـ حاشیه شرح قدیم تجرید.

وفات نصیرالدین در روز دهم رجب سال ۷۵۵ هجری در نجف اتفاق افتاده است.

فخرالمحققین (فخرالاسلام)

ابوطالب محمد پسر حسن (علامه حلی) مشهوربه‌فخرالمحققین وفخرالاسلام یکی از علمای مشهور شیعه امامیه درقرن هشتم هجری

۱ـ ریحانةالادب تألیف محمدعلی مدرس جلد چهارم صفحه ۱۷۰ ـ ۱۶۹

است، وی در روز بیستم جمادی‌الاولی سال ۶۸۲ هجری متولدشده و تحصیلات خود را درنزد پدرش علامه حلی بپایان رسانیده است. از شاگردان مهم او شهید اول است که شرح حالش در ورقهای آینده این تألیف خواهد آمد. همانطور که درضمن‌شرح حال علامه حلی در ورقهای پیش نوشته شد، فخرالمحققین همراه پدر خودعلامه حلی به نزد سلطان محمد خدابنده رفت ودر تحکیم اعتقادات وی به مذهب شیعه امامیه کوشید. وفات فخرالمحققین را درشب جمعه پانزدهم جمادی‌الثانی سال ۷۷۱ هجری‌در ۸۹ سالگی ثبت کرده‌اند تألیف‌های او بشرح زیر است:

ایضاح‌الفوائد فی‌شرح مشکلات القواعد که به دستور پدر خود علامه حلی تصنیف کرده وبه گفتهٔ شیخ بهائی نظیر آن در کتب فقهیهٔ استدلالیه تألیف نشده وچنانچه از کلمات خود آن کتاب برمی‌آید تاباب نکاح در حیات علامه وبقیه تاآخر کتاب بعداز وفات پدرش تألیف یافته است ـ تحصیل‌النجات دراصول دین ـ ثبات‌الفوائد فی‌ـ شرح اشکالات‌القواعد که بموجب بعضی از نسخه‌ها نام همان شرح قواعد است که بنام ایضاح‌الفوائد مذکور شد وگویا آن کتاب را نخست بهمین اسم ثبات موسوم نموده بوده وبعد بنام ایضاح تبدیل کرده است ـ جامع‌الفوائد فی‌شرح خطبة‌القواعد که تنها خطبهٔ‌قواعد علامه را شرح کرده است ـ حاشیهٔ ارشادالاذهان علامه ـ حاشیهٔ‌قواعد علامه وآن غیراز ایضاح‌مذکور درفوق است ـ شرح خطبهٔ قواعد که همان جامع‌الفوائد مذکور است ـ شرح مبادی‌الاصول علامه ـ شرح نهج‌المسترشدین علامه ـ غایت‌السؤال فی‌شرح تهذیب‌الاصول علامه الکافیة‌الوافیه در کلام ـ منبع‌الاسرار.

ابن معیة

محمدبن قاسم‌بن حسین مکنی به ابوعبدالله ملقب به تاج‌الدین از اکابر علمای امامیه درقرن هشتم هجری است، وی که از شاگردان

علامه حلی و استاد شهید اول می‌باشد فقیهی فاضل وشاعر بوده است واز عمیدی وسید رضی‌الدین آوی وسیدعلی‌بن عبدالکریم بن‌طاوس وعلامه حلی وفخرالمحققین وپدر خود جلال‌الدین ابوجعفر قاسم‌بن حسین ودیگر بزرگان شیعه که‌بالغ به سی‌تن ازاعاظم علما میباشند روایت کرده است، شهید اول ودخترش ام‌الحسن فاطمه (مشهور به سبت‌المشایخ) و دو پسرش ابوطالب محمد وابوالقاسم علی در همان سال وفات ابن‌معیه از وی اجازهٔ روایت داشته وشهید او را به مجمع فضائل واعجوبهٔ زمان بودن درجمیع فضائل ومآثر ستوده است ـ وفات ابن معیه رادرسال ۷۷۶در حله‌ثبت کرده‌اند.از تألیف‌های اوست:

الابتهاج فی‌علم‌الحساب ـ اخبارالامم ـ تبدیل (تذییل) الاعقاب فی‌الانساب ـ الثمرةالظاهرة من‌الشجرة الطاهرة فی‌انساب الطالبین مشجرا درچهار مجلد ـ الجذوة الزینیة درانساب ـ الفلک‌المشحون فی‌انساب‌القبائل والبطون ـ کشف‌الالباس فی نسب بنی‌العباس ـ معرفةالرجال ـ منهاج‌العمال فی‌ضبط الاعمال ـ نهایةالطالب فی‌نسب آل ابی‌طالب.

شهید اول

شیخ‌اجل افقه محمد، ملقب به شمس‌الدین مکنی به ابوعبدالله‌ابن مکی بن‌محمدبن حامدبن احمد دمشقی، نبطی عاملی جزینی معروف به شهید وشیخ شهید از اکابر علمای امامیه واعاظم فقیهان ومجتهدان دوازده امامی است که‌درقرن هشتم‌هجری میزیسته، علماء و دانشمندان فقه جعفری روی گفتار وفتاوی اواتکاء می کنندومشهور است که وی جزء آن‌پنج نفر از فقهائی‌می‌باشد که اگرچنانچه فتاوی آنان برامری اتفاق داشت آن حکم ازنظر واقعیت بسیار محکم بوده وقابل تردید نیست، وی درسال ۷۳۳ یا ۷۳۴ هجری در جبل عامل متولد شده و پس از تحصیلات مقدماتی در هفده‌سالگی از فخرالمحققین پسر علامه حلی یکسال بعداز ابن‌نما وسید عمیدالدین خواهرزاده علامه حلی

یکسال بعداز آن از ابن‌معیه اجازه گرفته است. از قطب‌الدین رازی وسید ضیاءالدین برادر سیدعمیدالدین ودیگر اکابر نیز اجازه داشته. واغلب اجازه‌های علمای حقه بدو منتهی میگردد. شهید اول مرویات ومصنفات عامه را نیز از چهل تن از اکابر علما ومحدثین و مشایخ ایشان که درمکه ومدینه ومصر وشام وبغداد وبیت‌المقدس بوده‌اند، روایت میکند.

شهید اول در روز پنجشنبه نهم جمادی‌الاولی سال ۷۸۶ هجری در دمشق به درجه شهادت رسیده است بدینصورت که او را در ۵۲ سالگی بضرب شمشیر شهید کردند وجنازه پاره پاره شده او را بدار آویختند و موقعی که بدار آویخته شده بود سنگباران کردند، پس آنگاه جنازه‌اش راسوختند. علت شهادت‌شهیداول‌را چنین‌نگاشته‌اند: وی در صیدای لبنان زندگی میکرد وبا قاضی برهان‌الدین الممالکی وقاضی عبادبن‌جماعت‌الشافعی معاصر بود. شهید اول دارای جثه‌ای کوچك وضعیف بوده ولی ابن‌جماعت جثه‌ای بزرگ داشته است و مشهور است روزی بین شهید اول وابن جماعت منظره‌ای رخ داد، ابن جماعت بمنظور تحقیر شهید اول درحالی که دواتی درپیش داشت و مشغول کتابت بود گفت: از پشت دوات صدائی بگوش میرسد ولی کسی پیدا نیست. شهید اول در جواب گفت: اناابن‌الواحدولست ابن‌جماعت. این جمله برابن‌جماعت بسیار گران آمد واز همان جا تصمیم به قتل شهید اول را گرفت، پس عده‌ای از بدخواهان شهید شهادت نامه‌ای تنظیم واقوالی را که مورد نفرت عامه بود به وی نسبت دادند وبه قاضی مزبور درفوق تسلیم داشتند. روی این اصل شهید اول را به دمشق آورده ومدت یکسال او را درقلعه دمشق‌زندانی کردند وآنگاه مجلسی باشرکت قاضی عبادبن جماعت وقاضی برهان المالکی تشکیل شد. ابن‌جماعت دراین مجلس خطاب به شهید اول گفت: می‌بایست توبه کنی، شهید درجواب گفت: گناهی مرتکب نشده‌ام که نیاز به‌توبه داشته باشد.ولی همان‌افراد نزد قضات برضدشهید

گواهی ایراد کردند. شهید اظهار داشت که‌من همه آنها را جرح میکنم (وبا آنکه شخص متهم اگر گواهان را جرح نماید وفسق آنها را ثابت کند گواهی آنان منتفی میشود) قاضی مالکی از روی تعصب گفتار او را نپذیرفت و فتوی به قتل این دانشمند عالی‌قدر شیعه داد وبدین ترتیب همانطور که نوشته شد نخست شهید اول را بوسیله شمشیر کشتند وآنگاه او را بدار آویخته وسنگسارش کردند وبعداز چند روزی بدنش را سوختند وخاکسترش را بباد دادند.

بیست ودو جلد کتاب به‌نام شهید اول ثبت شده است. که مهم‌ترین آنها اللمعةالدمشقیه است که بنابدرخواست خواجه علی مؤید سربداری آخرین (دوازدهمین) امیر سربداران تألیف وبوسیله شمس الدین محمدآوی به سبزوار نزد وی فرستاده شده است. این کتاب که از امهات کتابهای شیعه اثنی‌عشریه است مورد استفاده اغلب علماء شیعه میباشد ومشهور است که این اثر مهم راشهید اول درزندان دمشق درمدت یك هفته تألیف کرده، درحالی که کتابی جز مختصرالمنافع نزد او نبوده است. شهید ثانی براین کتاب شرحی نوشته است که به‌شرح لمعه مشهور میباشد.

از بازماندگان شهید اول شیخ رضی‌الدین ابوطالب محمد، شیخ ضیاءالدین ابوالقاسم علی، شیخ جمال‌الدین ابومنصور حسن فرزندان او نیز از اکابر فقها وعلما شیعه بوده‌اند همچنین ام‌علی همسر و ام‌الحسن فاطمه دختر وی نیز فقیه صالح عابدزاهد بوده وشهید زنان را دراحکام شرعیه به مراجعه ایشان میفرستاده است.

فهرست آثار شهید اول بشرح زیراست:

اختصارالجعفریات ـ الاربعون حدیثاً ـ الاربعون مسئلة ـ الاعتقادیة ـ الالفیة فی فقه الصلوةالیومیة که با شرح شهید ثانی که برآن نوشته و موسوم به‌المقاصدالعلیة است در تهران چاپ سنگی شده است ـ الباقیات الصالحات ـ البیان‌درفقه ـ التکلیف یا تکلیفیه ـ جامع‌البین یا الجامع‌بین شرحی‌الاخوین یا جامع‌البین من فوائد

الشرحین، این کتاب شرح تهذیب‌الاصول علامه حلی بوده و مابین دو شرح تهذیب را که از سید عمیدالدین وسید ضیاءالدین خواهرزادگان علامه حلی میباشد جمع نموده است ـ حاشیهٔ‌ارشاد علامهٔ حلی که نامش غایة‌المراد فی شرح نکت‌الارشاد میباشد و در ایران چاپ شده است ـ حاشیه قواعد علامه ـ خلاصة‌الاعتبار فی‌الحج والاعتمار ـ الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه، که در ایران چاپ‌سنگی شده است ـ الذکری در فقه جعفری که در تهران چاپ شده است ـ غایة‌المراد که بنام حاشیه ارشاد مذکور شد ـ القواعدالکلیة‌الاصولیة و الفرعیة که به قواعد شهید اول معروف و در تهران چاپ سنگی شده است. ـ اللمعة الدمشقیه (که شرح تألیف آن برای خواجه علی مؤید سربداری در ورقهای پیش نوشته شد) بارها در ایران با شرح شهید ثانی که بر آن نوشته چاپ شده است ـ مجامیع ثلثه در سه مجلد ـ المزار ـ المسائل که به‌مسائل ابن‌مکی معروف است ـ النفلیة که باالفوائدالملیة که شرح شهید ثانی برهمان کتاب می‌باشد در تهران چاپ سنگی شده است ـ نکت الارشاد که همان غایت المراد است.

شهید اول شاعر نیز بوده و اشعاری به‌عربی سروده که همراه با ظرایف فنون شاعری است.

ابن‌خازن (زین‌الدین)

ابوالحسن علی بن خازن، حائری ملقب به‌زین‌الدین از علماء فقه شیعه در اوائل قرن نهم هجری است. وی از شاگردان شهید اول و از استادان شیخ احمد پسر فحدحلی میباشد و از مشایخ اجازه وی بشمار میرود، وفات ابن‌خازن را به‌سال ۸۲۰ هجری ثبت کرده‌اند.

فاضل مقداد

مقادبن عبدالله یا عبیدالله بن محمد بن حسین جلی سیوری از علماء فقه شیعه در قرن نهم هجری است، وی از شاگردان ممتاز شهید

اول بوده و محمدبن شجاع قطان حلی نیزاز او روایت می کند. وفاتش را به‌سال ۸۲۶ هجری در نجف ثبت کرده‌اند. فاضل مقداد راسیوری نیز گفته‌اند به‌این مناسبت که منسوب به قریه‌ایست بنام (سیور) از قراء شهر حله در عراق. مرحوم محمد علی مدرس بیست تألیف او را در اثر خودآورده‌است[1] مهمترین آنها: تفسیر کنزالعرفان یاکنزالعرفان فی فقه القرآن، نهج‌المسترشدین، التنقیح‌الرایع فی شرح‌المختصر النافع، شرح‌الفصول النصیریة المعربة، است.

ابن‌فهد

احمدبن محمدبن فهد مشهور به‌ابن‌فهد مکنی به ابوالعباس از اکابر و اعیان علمای شیعه امامیه در قرن نهم هجری است وی ازمردم حله عراق می‌باشد و دارای تألیف‌های زیاد در فقه شیعه است در ریحانه‌الادب بیست و سه‌اثر بنام او ثبت گردیده[2] وفات ابن‌فهد درسال ۸۴۱ هجری در ۸۵ سالگی در کربلا اتفاق‌افتاده و در آنجا مدفون شده است.

مهمترین اثر ابن‌فهد کتاب (عدة‌الداعی) و کتاب‌التحریر درفقه و کتاب استخراج الحوادث و بعض‌الوقایع المستقبله من کلام امیر ـ المومنین فی‌انشاه فی‌صفین بعد شهادة عماربن یاسر، است. سید محمد پسر فلاح مؤسس فرقه مشعشعیان از شاگردان ابن فهد بوده است.

نام احمد بن محمد بمناسبت شباهت با احمد بن فهد بن حسن عالم فقیه شیعه در قرن نهم هجری اغلب موجب اشتباه میگردد. آنچه این دو را از یکدیگر جدا میسازد و مشخص میدارد اینست که اولی از اهالی حله و دوم از مردم احساء بحرین است و بنام ابن‌فهد احسائی معروف می‌باشد.

۱ــ ریحانه‌الادب تألیف محمدعلی مدرس تبریزی جلد چهارم صفحه ۲۸۳

۲ــ ریحانه‌الادب تألیف محمدعلی مدرس‌جلد هشتم صفحه ۱۴۷ــ۱۴۶

شیخ نجم‌الدین رازی حبلرودی

شیخ خضر پسر شیخ شمس‌الدین محمد پسر علی، رازی حبلرودی[1] ملقب به‌شیخ نجم‌الدین از علمای امامیه در قرن نهم هجری است. در ریحانة‌الادب درباره وی آمده است: «عالم فاضل فقیه متکلم جلیل‌القدر بسیاری از علوم متداوله را جامع، از تلامذه شمس‌الدین محمد (متوفی به‌سال ۸۳۸ هجری) پسر سید شریف جرجانی معروف بوده[2]» وفات شیخ نجم‌الدین رازی حبلرودی را در اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم ثبت کرده‌اند. فهرست آثار وی بشرح زیر است:

تحفة‌المتقین فی‌اصول الدین ـ التحقیق المبین فی‌شرح نهج المسترشدین فی‌اصول‌الدین کتاب نهج‌المسترشدین علامه‌حلی‌را شرح کرده و نسخهٔ آن در کتابخانه آستان‌قدس رضوی موجود است ـ التوضیح الانوار بالحجج الواردة‌لدفع‌شبه الاعور که در سال ۸۳۹ هجری در شهر حله‌در رد کتابی که شیخ یوسف بن مخزوم اعور واسطی در ابطال مذهب امامیه نوشته بوده تألیف کرده است ـ جامع‌الدرر فی شرح‌الباب الحادی عشر ـ جامع‌الدقائق در منطق ـ حقائق‌العرفان فی‌خلاصة‌الاصول والمیزان ـ القوانین ـ کاشف الحقائق ـ مفتاح الغرر که ملخص جامع الدرر فوق است.

۱ـ حبلرود دیهی است مابین ری و مازندران که از توابع ری میباشد.

۲ـ ریحانه‌الادب تألیف محمدعلی مدرس جلد ششم صفحه ۱۳۷

مفسران شیعه از قرن هفتم تا قرن نهم هجری

تفسیر مرقانی

تفسیر مرقانی از بهاءالدین یوسف پسر حسن پسر ابی القاسم دیلمی مرقانی است که بنقل مطلع البدور جد ابوالفضل شهردویر پسر یوسف مؤلف تفسیر ابی الفضل میباشد، این مفسر شیعه مذهب که جد علامه بزرگ ابوالفضل پسر علامه شهردویر مؤلف تفسیر القرآن است در گیل دیلم مدفون است.

انوار الباهره سید رضی

مؤلف الانوار الباهره فی انتصار العتره الطاهره سید رضی پسر طاوس صاحب کتاب محاسبة النفس و سعد السعود است که به سال ٦٦٤ هجری زندگی را بدرود گفته است.

او برادر سید جمال الدین احمد میباشد که به سال ٦٧٣ هجری فوت کرده است.

تفسیر سورهٔ فاتحه

تفسیر سورهٔ فاتحه از میرزا عباس پسر بهرام میرزا اورامی شاعر است که در شعر «توفیقی» تخلص می کرده است. این تفسیر را وی بدستور استادش سعدی در قرن هفتم هجری نوشته است.

شواهدالقرآن

تفسیر شواهدالقرآن تألیف جمال‌الدین احمد پسر موسی پسر طاوس علوی حسینی است که در قرن هفتم هجری نوشته شده است.

تفسیر سخاوی نحوی

تفسیر سخاوی نحوی تألیف‌ابوالحسن علی پسر محمد پسر عبدالصمد سخاوی نحوی است. این تفسیر از اول قرآن تا سوره کهف در چهار مجلد در قرن هفتم هجری تألیف شده است.

اعجاز البیان فی تفسیر ام‌القرآن

اعجاز البیان فی تفسیر ام القرآن (عربی) ای فاتحه‌الکتاب تألیف شیخ عارف کامل‌صدرالدین قوینوی معروف، جامع بین ظاهر و باطن است همانطور که در شرح احوال وی در فصل نهضت تصوف در این تألیف آمده است بین صدرالدین قوینوی و خواجه نصیرالدین طوسی سؤال و جوابهائی رد و بدل‌شده ودرك محضرمولاناجلال‌الدین بلخی (مولوی) را کرده است. وفات اوبه‌نقل کشف‌الظنون سال ۶۷۳ هجری اتفاق افتاده. این تفسیرسورهٔفاتحه‌الکتاب که اصل او ام‌القرآن است، از بهترین تفاسیر قرآن می‌باشد که بچاپ رسیده و نسخه آن در کتابخانه آستان قدس رضوی دیده شده است.

تفسیر فاتحه

تفسیر فاتحه (عربی) تألیف‌محمدپسر محمدپسر احمد سیف‌بویکهی است شرح احوال این مؤلف در مدارك موجود بدست نیامد. این کتاب را بنام شمس‌الملة والدین شهاب الاسلام‌والمسلمین یکی از اعاظم خراسان که نزد مؤلف شاگرد بوده است تألیف نموده. این تفسیر پراز قواعد نحوی است و درسال۶۵۲ هجری‌اجازه رؤیت آن به‌شمس‌الدین

مزبور داده شده است.

نسخه‌ای از این تفسیر بخط نسخ محمد پسر اسماعیل پسر محمود قاضی که در سال ۷۸۲ هجری نوشته شده در کتابخانه آستان قدس رضوی دیده شده است.

تفسیر فاتحةالکتاب تا سوره کهف

تفسیر فاتحةالکتاب تا سوره کهف تألیف محیی‌الدین محمد بن علی‌بن العربی متوفی به‌سال ۶۳۸ هجری است. این کتاب تفسیر سورهٔ فاتحةالکتاب تا سوره‌الکهف می‌باشد. بعضی این تفسیر را از ملا عبدالرزاق کاشانی دانسته‌اند و گروهی تألیف آن را به‌محیی‌الدین عربی نسبت میدهند. تفسیر مورد بحث در دو مجلددر مصر به سال ۱۲۳۸ هجری چاپ شده است و به شماره ۲۷۷ ثبت دفتر کتابخانه مجلس شورای ملی است.

تفسیر ابن‌متوج بحرانی

تفسیر ابن‌متوج بحرانی ازشیخ‌فخرالدین احمد پسر عبدالله پسر سعید پسر متوج بحرانی شاگرد فخرالمحققین پسر علامه حلی متوفی به سال ۷۷۱ هجری و شیخ ابی‌العباس احمد پسر فهد حلی، متوفی به سال ۸۴۱ هجری است. مؤلف روضات‌الجنات اورا از مکثرین‌دانسته و معتقد است که او دارای دو تفسیر بوده است، یکی تفسیر مطول و دیگری تفسیر مختصر و کوتاه. از آثار دیگر اوالنهایه فی‌تفسیر خمسمأةآیه والناسخ والمنسوخ است. مؤلف‌الذریعه نوشته است که ترجمه مستقلی از آثار ابن‌متوج جز در روضات‌الجنات دیده نشده است و همچنین در الریاض شرح حال‌شیخ عبدالله پدر این مفسر آمده و اورا به علم و فضل توصیف کرده‌است و نیز ملا محمد سعید مرندی در تحفةالاخوان به کتاب النهایه‌والناسخ والمنسوخ او اشاره کرده است به‌نحوی که تصور میرود این تألیف‌هامنسوب به پدر اوست واین

اختلاف از اسماء و اوصاف ظاهر در متن قول مؤلف تحفةالأخون آشکار میگردد.

تفسیر ابن‌متوج

تفسیر ابن متوج از شیخ‌جمال‌الدین احمدپسر عبدالله پسرمحمد پسر علی پسر حسن‌پسر متوج بحرانی است که استاد شیخ فخرالدین احمد پسر فهد احسائی در سال ۸۰۲ هجری بوده است و شخ سلیمان پسر عبدالله ماحوزی دررساله‌تاریخ‌احوال‌علماء بحرین که‌بدرخواست صاحب‌ریاض، نوشته شده از او یاد میکندو همچنین شیخ سلیمان در کتاب ازهارالریاض از تألیف‌های او که در بیان آیات ناسخ ومنسوخ تدوین گردیده است ذکر مینماید و نیز کتاب منهاج‌الهدایه فی‌تفسیر آیات‌الاحکام الخمسمأة آیه را که کتاب مختصر و محققانه‌ای است، به او نسبت داده است و آن را دلیل‌فضل‌مؤلف میشناسد. بعد بمصاحبت او با شهید و ملاقاتش بعد از ریاست مکه، اشاره می کند و پس از آن بشرح‌حال پسرش شیخ ناصر که مؤلف‌الذریعه تفسیری به‌اسم آیات الاحکام به او نسبت داده است میپردازد. لکن متعرض حالات پدرش عبدالله نمیشود، چنانکه بتاریخ فوت پدر و پسر نیز اشاره‌ای نکرده است ولی بطوریکه استنباط میشود وفاتش قبل از سال ۸۳۶ هجری بوده است زیرا شاگرد او شیخ فخرالدین احمد سبیعی هنگام فراغت از تألیف کتاب سدیدالافهام که در سال ۸۳۶ هجری بپایان رسیده، برای او طلب رحمت و مغفرت می کند. فوت پسرش ناصر به‌تحقیق بعد از سال ۸۵۰ هجری بوده است، چون در پشت کتاب مختلف العلامه خط او به‌عنوان تملك ثبت است و بدون تردید او از مکثرین میباشد. همچنانکه از تألیف‌های او بنام التفسیر و آیات الاحکام و الناسخ والمنسوخ ذکر شده است. صاحب ریاض در حرف الف شرح حال ابن‌متوج را مفصل‌تر از آنچه که شیخ سلیمان ماحوزی نوشته بیان داشته است و ترجمه آن درقطعه‌ای ازریاض که شیخ یوسف‌بحرانی

در کتابخانه سیدنصرالله مدرس یافته نقل شده است، و بعلت اینکه اول وآخر آن افتاده است راهی برای شناسائی مؤلف باقی نمی‌ماند و باید از شاگردان علامه مجلسی باشد. بعدها شیخ یوسف، این قطعه از ریاض را در اوائل کشکول خود آورده است و آنچه صاحب‌ریاض از کلمات سلیمان ماحوزی که از نظام‌الاقوال نقل کرده، استنباط میکند اینست که صاحب‌ترجمه معاصر فاضل مقداد بوده است وهرجا که فاضل مقداد در کتاب خود کنزالعرفان به فاضل معاصر اشاره‌میکند به ابن متوج نظر داشته است. پس میان صاحب نظام الاقوال و شیخ سلیمان و صاحب ریاض درشرح‌حال شیخ جمال‌الدین احمد بن عبدالله بن محمد مذکور و انتساب تألیفات مختلف به‌ویژه تفسیر به او و همچنین مصاحبت با شیخ شهید متوفی به سال ۷۸۶ هجری و معاصر بودن با فاضل مقداد متوفی به‌سال ۸۲۱ هجری و باز اینکه او پدر شیخ ناصر بوده است، اختلافی وجود ندارد و بنابراین تفسیر شیخ فخرالدین را باید با تألیف‌های شیخ جمال‌الدین اشتباه نکرد. چه‌آنکه این اشتباه معمولا براثر شباهت دو اسم و نام پدر و اسماء بعضی از استادان و شاگردان وتصانیف‌وتألیفات مؤلفان پیدا میشود. کمااینکه بین شیخ احمد بن فهد حلی و احمد بن فهد احسائی از لحاظ اشتراک در بعضی جهات حتی در تألیفات اشتباهی رخ داده است[۱]

تفسیر سمرقندی

تفسیر سمرقندی تألیف عبدالرزاق سمرقندی متوفی به سال ۷۳۶ هجری است. این تفسیر به زبان عربی‌و در دو جلد تألیف شده است.

درالنظیم فی فضائل القرآن والذکرالحکیم

تفسیر درالنظیم فی فضائل القرآن والذکرالحکیم (عربی)

۱ـ مفسران‌شیعه تألیف‌دکترمحمد شفیعی ازانتشارات شیراز صفحه ۱۱۹ صفحه ۱۱۰ – ۱۰۹

منسوب به‌شیخ ابو السعادات عفیف‌الدین عبدالله پسر اسعد یافعی متوفی به‌سال ۷۶۸ هجری است که به‌نقل روضات‌الجنات از اقطاب صوفیه و پرورش دهنده شاه نعمت‌الله ولی میباشد این کتاب در بیان فضائل و آداب تلاوت و ختم قرآن و خواص سور است که چاپ سنگی‌شده است ولی تاریخ و محل چاپ آن معلوم نیست.

تفسیر سورهٔ فاتحه

تفسیر سورهٔ فاتحه تألیف شیخ شمس‌الدین محمد بن ابی‌بکر بن‌ایوب زرعی متولد ۶۹۱ و متوفی ۷۵۱ هجری است.

تبیان در تفسیر قرآن

تبیان در تفسیر قرآن تألیف خضربن‌عبدالرحمن ازدی متوفی به‌سال ۷۷۳ هجری میباشد.

تفسیر رشیدی

تفسیر رشیدی تألیف رشیدالدین فضل‌الله همدانی مؤلف‌جامع التواریخ رشیدی و تاریخ مبارك غازانی است که درسال ۷۱۸ هجری شهید شده است. تفسیر قرآن رشیدی به‌ضمیمه سایر تألیفات او بعد از کشته شدنش طعمه حریق شده است.

التأویلات

تفسیر التأویلات تألیف‌حیدر پسر علی پسرحیدرعلوی آملی است مؤلف مجالس المومنین او را حیدر علوی حسینی آملی مؤلف محیط الاعظم و جامع‌الاسرار میداند و در اول آن اشاره کرده است که بعد از کتاب منتخب‌التأویل نوشته است. و احتمال دارد این تأویلات مسبوق به تفسیر باشد. این شخص را نباید با سید حیدر پسر علی پسر حیدر، مجازازفخر المحققین اشتباه کرد. کتاب دیگری بنام رسالة‌العلوم

العالیه‌به‌او نسبت‌داده‌اند که‌درسال ۷۸۷ هجری‌از‌تألیف آن فراغت یافته است.

تفسیر نیشابوری

تفسیر نیشابوری تألیف نظام‌الدین‌حسن‌پسر‌حسین قمی‌نیشابوری، معروف به‌نظام اعرج، از معاریف‌قرن‌هشتم هجری است، مؤلف‌روضات الجنات و ی‌را از مشاهیر علماء عصر دانسته و نوشته است که شیعه مذهب بوده و تاریخ ختم تألیف تفسیر او را روز پنجشنبه یازدهم محرم سال ۷۲۸ هجری تعیین کرده‌است به‌روایت کشف‌الظنون[۱] تاریخ ختم تألیف این تفسیر غره ربیع‌الاول سال ۷۱۱ هجری بوده است.

این کتاب تفسیری‌است جامع و ملخص تفسیر کبیر فخررازی و کشاف، ترجمه فارسی آیات وجهات وقوف‌و قرآآت و شماره حروف و کلمات و عدد آیات را ذکر نموده و دارای یازده مقدمه در مطالب مقدماتی موسوم به غرائب‌القرآن ورغائب‌الفرقان است که چاپ شده و معروف است.

تفسیر نیشابوری جلد اول و دوم هم از اول تا آخر سوره انعام که بخط نسخ تحریر یافته وبشماره ۱۴۹۵ ثبت کتابخانهٔ آستان قدس رضوی است، همچنین جلد سوم و چهارم از اول سوره یونس تا آخر قرآن هم به شماره ۱۴۹۶ ثبت کتابخانه آستان قدس می‌باشد که بخط نسخ بدیع‌الزمان پسر محمد رضا یزدی نوشته شده است.

مؤلف غیر از این تفسیر شرح نظام وشرح تذکره نصیریه درهیأت را هم تألیف کرده است.

بحر الاصداف

تفسیر بحر‌الاصداف تألیف‌علامه‌قطب‌الدین‌محمد پسر محمدرازی بویهی متوفی به‌سال ۷۶۶ هجری است وی شاگرد علامه حلی و استاد

۱ــ جلد اول صفحه ۲۷۷

شیخ شهید است. اثر دیگر او تحفة‌الاشراف در شرح کشاف می‌باشد که بزرگتر از بحر‌الاصداف و آن نیز در شرح کشاف است و در کتابخانه سید هبة‌الدین شهرستانی موجود میباشد. تاریخ کتابت آن در حدود سال ۸۰۰ هجری بوده و در حاشیه آن فراغت از حواشی را در تاریخ ۷۳۳ هجری ذکر کرده است. آغاز این کتاب چنین است: الحمدلله‌الذی انزل الفرقان علی عبده لیکون‌للعالمین نذیراً.... و آخر آن: فرغت من کتابة‌هذه‌الحواشی فی ۱۳ جمادی‌الثانی سال ۷۳۳... خطوط این کتاب بعلت گذشت زمان خراب شده و نمیتوان **خواند.**

تفسیر القرآن

تفسیرالقرآن تألیف علامه ابوالفضل بن علامه شهردویر بن‌فقیه عالم بهاءالدین یوسف پسر ابی‌الحسن بن ابی القاسم دیلمی جیلانی مرقانی (مرکانی) است که پدر و جدو برادرش از علماء قرن هشتم هجری می‌باشند. قاضی‌احمدبن صالح بن ابی‌الرجال یمنی متوفی به سال ۱۰۹۲ در کتاب مطلع‌البدور در حرف فاء به‌عنوان مشهورین به ابی‌الفضل از آنان یاد کرده است. برای این مؤلف تفسیرالقرآن و دلائل‌التوحید در کلام را اسم میبرد. از پدرش لوایح‌الاختیار در مبحث نور روح و عذاب قبر را اسم برده است. و او متأخر از شهر دویربن‌علی است، که در حاشیهٔ ابانه درباب وقف از او یاد شده است. و همچنین متأخر از شهر دویربن‌شیخ ابی ثابت قوریة‌بن محمد است. برادرش اسماعیل بن شهر دویر است که از او تصنیفی یاد نشده و از تصانیف جدش، بهاءالدین یوسف مرقانی‌مدفون به‌گیل، تفسیر مرقانی را یاد میکند. بهاءالدین در سال ۷۲۷هجری درگذشته وظاهراً پسرش ابوالفضل معاصر پسر علامه حلی است. کتاب او ضخیم و در دو جلد است. آیات قرآن را در وسط و تفسیر را بشکل تعلیق، اطراف آن نوشته است. هردو جلد بخط محمد بن حامد لنگرودی است. این کتاب

در نجف اشرف در بقایای کتابهای علامه حلی بنام کتاب‌الله موجود است. در تفسیر آیه (انماولیکم‌الله ورسوله) تصریح به اثبات‌ولایت علی (ع) کرده و مسأله بذل انگشتری در رکوع توسط حضرت‌امیر را نقل و همچنین از حضرت صادق (ع) روایات بسیاری کرده است. در اول سوره مریم بحدیث: سخن‌معاشر الانبیاء لانورث، اشاره کرده و گوید افترائی است برای غصب فدك، و مراد از یرثنی‌ویرث آل یعقوب ارث مال است نه ارث‌علم... الخ.

تأویل آلایات اوالتأویلات کاشانی

تفسیر تأویل الایات اوالتأویلات کاشانی که عربی است متعلق به‌کمال‌الدین ابوالغنائم عبدالرزاق پسر جمال‌الدین کاشانی می‌باشد این کتاب در بیان اسرار و تأویلات عرفانی قرآن است در آخر نسخه سال فراغت از تدوین کتاب پنجشنبه ۲۸ رمضان سال ۷۲۹ هجری تعیین شده است. پس از آن وصیتی است که‌مؤلف به‌ناظرین این‌تفسیر نموده است. (این کتاب اشتباهی بنام تفسیر محیی‌الدین عربی درهند چاپ شده است).

ایضاح‌المخالفه در تفسیر

تفسیر ایضاح‌المخالفه متعلق به آیت‌الله علامه حلی جمال‌الدین حسن پسر یوسف پسر مطهر حلی متوفی سال ۷۲۶ هجری است که در فهرست خزانه رضوی، از او یاد شده است. شیخ حرعاملی گوید: نسخه آن در موقوفات ابن‌خواتون هست. در خزانه آل شیخ‌الاسلام زنجانی هم نسخه دیگری دیده شده است. از آیه ۲۰۸ بقره تا آخر سوره آل عمران را تفسیر کرده و در سال۷۲۳هجری از تألیف آن فراغت یافته است. نهج‌البیان در تفسیر قرآن هم متعلق به علامه حلی است که در آن خلاصه‌کشاف و تبیان را نقل کرده. آثار دیگر او سرالوجیز وقول‌الوجیز در کتاب‌ایضاح المخالفه‌السنه لنص‌الکتاب

والسنه، مخالفت اهل سنت را نسبت به‌نص قرآن و سنت ذکرنموده و این نسخه جزء دوم کتاب است که سه‌سال‌قبل از فوت مؤلف بخط‌نسخ تحریر شده و در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است.

تفسیر فارسی

تفسیر فارسی مربوط به قرن نهم هجری که در آن به اشعارسعدی استشهاد شده ودر سال ۱۰۳۷ هجری در آستانه قدس رضوی‌وقف شده است. این تفسیر در ۵۴۳ صفحه می‌باشد. نام مؤلف دراین نسخه ذکر نشده است.

بیان‌الجزاف در تبیان انحراف صاحب کشاف

تفسیر بین الجزاف در تبیان انحراف صاحب کشاف تألیف سید بهاءالدین علی پسر عبدالکریم پسر عبدالحمید حسنی نیلی نجفی‌استاد احمد پسر فهد حلی‌متوفی به‌سال ۸۴۱هجری که شاگرد فخرالمحققین بوده است. تاریخ کتابت این کتاب سال ۹۵۰ هجری و کتاب‌دیگری هم بنام الانصاف در رد کشاف دارد.

تفسیر طیفور

تفسیر طیفور تألیف شیخ عفیف‌الدین طیفوربن سراج‌الدین جنید حافظ قرآن و واعظ قرن نهم هجـری است وی در تفسیر خـود بـه احادیث مروی از ائمه اقتصار نموده و اکثر از تفسیرفرات بن ابراهیم کوفی نقل کرده است ودرآخر احادیثی از حضرت علی‌بن‌ابی‌طالب آورده ودرسال ۸۷۶ هجری روز عید غدیر از تحریر آن فارغ شده است. نسخه دیگر آن بخط پیرمحمدبن علی‌بن‌علی بهمن که درسال ۹۰۹ هجری از کتابت آن فراغت حاصل کرده درکتابخانه حاج‌شیخ محمدسلطان‌المتکلمین درتهران دیده شده است.

تفسیر تنویر المقباس

تفسیر تنویرالمقباس مأخوذ از تفسیر ابن‌عباس در چهار جزء است وحافظ شمس‌الدین محمدبن عبدالرحمن سخاوی در کتاب‌الضوء اللامع این تفسیر را به محمدبن یعقوب فیروزآبادی صاحب‌قاموس متوفی به‌سال ۸۱۷ هجری نسبت میدهد. مؤلف کشف‌الظنون نیز این نظر را تأیید کرده است وهمچنین در تفسیر چاپ در سال ۱۲۹۰ هجری در بولاق به‌این مورد اشاره شده است. در اول این کتاب‌سلسله روایت از عماربن‌عبدالمجید هروی که‌از علی‌بن اسحاق سمرقندی متوفی به سال ۲۳۷ هجری روایت کرده آغاز میشود وباذکر اینکه سمرقندی نیز از محمدبن مروان سدی صغیر، متوفی به سال ۱۸۶ هجری و علی‌بن محمدبن سائب کلبی متوفی به سال ۱۴۶ هجری و اوازابی‌صالح میزان‌بصری که‌او نیز از ابن‌عباس روایت کرده منتهی میگردد. سیوطی درالاتقان به هشت طریق که‌از ابن‌عباس روایت‌شده اشاره میکند وطریقهٔ کلبی از ابی‌صالح را پائین‌ترین طرق روایت میشناسد. لکن ابن‌عدی درالکامل احادیث منقول ازابی صالح را که بوسیله کلبی روایت شده معتبر میشناسد. وابی‌صالح را حتی برمقاتل بن‌سلیمان ترجیح میدهد. مؤلف بغیه‌الوعاء در صفحه ۱۱۷ و مؤلف روضات در صفحه ۷۴۶ نام و کنیه‌مفسررا مجدالدین ابوطاهرمحمدبن یعقوب بن‌ابراهیم بن‌عمربن‌ابی‌بکر شیرازی فیروزآبادی متولد به سال ۷۲۹ هجری‌ومتوفی به‌سال ۸۱۰ هجری در زبیدیکی از شهرهای یمن میدانند. مفسر گاهی نیز نسب خود را به‌شیخ ابواسحاق شافعی شیرازی منتهی دانسته وخود را از ذریه ابوبکر خلیفه اول معرفی کرده است. او از مشاهیر فاضلان لغت واز اعلام عصر خود بوده ودر کازرون از محمدبن‌یوسف زرندی ودر شام از ابن‌خباز وابن‌قیم و شیخ خلیل مالکی استماع حدیث کرده وپس‌از سیروسیاحت در مصر وسوریه و عثمانی وهند به یمن باز گشته وپادشاه وقت اشرف اسماعیل

اول مقدمش را گرامی شمرده ومنصب‌قضادر شهر زبید به او تفویض کرده است. کتاب لباب‌النقول ومعرفةالناسخ والمنسوخ در حاشیه‌این کتاب تدوین شده ودر سال ۱۳۱۶ هجری قمری‌در چاپخانه ازهریه مصر بچاپ رسیده است.

تبصیر الرحمن

تفسیر تبصیرالرحمن (عربی) تألیف زین‌الدین علی‌بن احمدبن علی‌بن احمداموی متوفی به سال ۸۳۵ هجری است. مؤلف‌اکتفاء القنوع گوید معروف به محذوم علی‌المهائمی منسوب به‌مهام ازنواحی بمبئی بوده است. نسخه‌ای از این تفسیر بخط نسخ داود فقیه بن محمد که درسال ۹۵۹ هجری تحریر یافته در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است. نسخه دیگری هم مانندنسخه اول که درسال ۹۷۲هجری نوشته شده در کتابخانه مزبور هست.

تفسیر سورهٔ توحید

تفسیر سوره توحید تألیف ملارضی‌الدین شیخ رجب پسر محمد پسر رجب حافظ برسی، از علمای شیعه امامیه درقرن نهم هجری‌است. این مفسر دارای تألیف‌های زیادی در حق‌ائمه اثنی‌عشری میباشد که از جمله آنها کتاب مشارق‌الانوار است که درسال ۸۱۱ هجری‌نوشته شده. وی سوره توحید را به اختصار در ۳۰ سطر موافق اصطلاحات حکمی، تفسیر نموده است. دونسخه از این کتاب در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار هست. یکی ضمیمهٔ مجموعه‌هائی که زیر شماره ۱۷۹۰ در کتابخانه ضبط است و دیگری ضمیمه مشارق‌الانوار که به شماره ۱۷۸۸ ثبت شده است.

تفسیر فارسی

تفسیر فارسی نسخه‌ایست قدیمی که مصنف آن معلوم نیست، در

مطاوی کتا ب‌اشعاری بمناسبت ایـراد میکند. در تفسیر آیهٔ (قـال لاتثریب علیکم الیوم) این شعر سعدی را ایراد مینماید:

بیا که نوبت صلح است و آشتی و عنایت
بشرط آنکه نگوئیم از آنچه رفت حکایت

بنابراین بطور قطع متأخر از سعدی است و بنظر میرسد کـه در قرن هشتم یا نهم‌هجری تألیف شده است. اول و آخر نسخه افتادگی دارد. این نسخه در ۵۴۳ صفحه بخط‌نسخ در سال ۱۰۳۷ وقف کتابخانه آستان قدس رضوی شده است.

آیات الاحکام

تفسیر آیات الاحکام به زبان (عربی) بنام کنزالفرفان ازفاضل مقداد متوفی به‌سال ۸۲۶ هجری است. اسم کتاب مغمضات القرآن و متعلق به فاضل مقداد، شرف‌الدین شیخ ابی‌عبدالله مقدادبن عبدالله بن محمد بن حسین بن محمد حلی متوفی به‌سال ۸۲۶ هجری‌می‌باشد. این تفسیر ابتداء در حاشیه قرآن نوشته‌شده وبعد به‌تدوین آن‌پرداخته و نسخه آن منضم به کنزالعرفان در مدرسه بادکوبی کربلا موجـود است. نسخه‌ای ازاین تفسیر نیز در کتابخانه آستان قـدس رضـوی هست.

تفسیر حاشیه بربیضاوی

تفسیر حاشیه بربیضاوی (به‌زبان عربی) از مولی المحققین محمد پسر فرامرز مشهور به ملاخسرو متوفی به‌سال ۸۸۵ هجری می‌باشد. این حاشیه بهترین‌حاشیه‌برتفسیر بیضاوی‌است، ولیکن‌ازجزو اول‌تجاوز ننموده است و کاتب این نسخه‌را تا نصف جزو هم نرسانیده و باقـی ورقها را سفید گذارده است. این نسخه خطی وقفی ابن‌خاتون است که در سال ۱۰۶۷ هجری به‌کتابخانه آستان قدس رضوی اهداء شده است.

تفسیر عیون‌التفاسیر

تفسیر عیون‌التفاسیر (به‌زبان عربی) این نسخه در کتابخانه مدرسهٔ عالی سپهسالار موجود است. جلد سوم مشتمل بر تفسیر مریم تا آخر سوره فاطر میباشد و نامی از مؤلف ندارد.

مؤلف کشف الظنون در جلد دوم صفحه ۱۴۳ بدین نام دو کتاب ذکر کرده است.

۱- عیون‌التفاسیر بحذف‌التکاریر، تألیف ابومنصور حسین‌پسر ابراهیم غواص سنجری.

۲- عیون‌التفاسیر للفضلاء السما سیر تألیف شیخ شهاب‌الدین احمد پسر محمود سیواسی متوفی به‌سال ۸۰۳ هجری مؤلف در آخر کتاب گفته است که چون درك مطالب لطیف تفاسیر موجود علماء برای طالبان این علم دشوار مینمود، از خداوند توفیق خواستم که‌با مطالعه آنها تفسیر خوبی تألیف کنم... الخ.

در مقدمه معارج‌السئول و مدارج‌المأمول که مخصوص تفسیر آیات احکام میباشد و نسخه آن در کتابخانه‌های فاضلیه ورضویه مشهد موجود است، مؤلف این کتاب را درفهرست دو کتابخانه‌مذکور مختلف نوشته‌اند.

در فهرست رضویه مؤلف را حسن‌بن محمد بن حسن نجفی از علماء اواخر قرن نهم‌ودهم‌ویکی از شاگردان فاضل مقداد ذکر کرده است. واقف این کتاب مرحوم خواجه شیر احمد پسر عمیدالملك است که بخط خود در پشت ورق اول نوشته که قبر مولانا حسن نجفی در تون می‌باشد.

ولی در مقدمه معارج‌السئول، مؤلف عیون التفاسیر را ابوعبدالله مقداد بن عبدالله بن محمد سیوری نجفی میداند، و در آخر این‌نسخه مؤلف خود را حسن بن محمد بن حسن نجفی معرفی کرده و تاریخ خاتمهٔ تألیف کتاب را جمادی‌الاولی سال ۸۹۱ هجری و کاتب نسخه

را غیاث‌الدین محمد پسر شاه مرتضی در سال ۹۸۸ هجری برای خواجه شیراحمد، واقف مذکور تعیین نموده است.

در فهرست فاضلیه، مؤلف عین‌همین کتاب‌رامؤلف‌معارج‌السئول کمال‌الدین حسن بن محمد استرآبادی معرفی کرده است. نسخه‌ای از آن کتاب در سال ۱۰۳۰ هجری نوشته شده است ممکن است که کمال الدین لقب مؤلف بوده و در نسخه سابق بدان تصریح نشده و حسن‌بن محمد در فهرست فاضلیه‌همان حسن بن محمد مذکور در فهرست رضویه باشد.

طرز این تفسیر آنست که در ابتدا نقل هرسوره دو روایت‌یکی از حضرت صادق یا حضرت باقر علیهماالسلام در فضیلت قرآن نقل میکند و درباب معانی و نکات صرفی ونحوی و لغوی و قرائتی آیات، توضیحاتی داده و به اشعار واقوال‌شاعران و بزرگان مانند سیدمرتضی و خواجه عبدالله انصاری و ابن‌شهرآشوب و سفیان ثوری و شافعی و متنبی، استناد جسته واز حاشیه میرسیدشریف متوفی‌به سال۸۱۶ هجری برکشاف به‌مناسبتی نام میبرد. نسخه‌ای ازاین تفسیر مجلد سوم تفسیر سورهٔ مریم تا آخر سوره فاطر است که بخط نسخ خوب محمد بن‌اسد در سال ۸۸۵ هجری نوشته شده ودرحاشیه تمام ورقها یا بیشتر آنها کلمات افتاده از متن و یا کلماتی که درمتن غلط نوشته شده است نگاشته شده، ظاهر اینست که این قسمت خط خود مؤلف‌بوده باشد. صفحه اول و سه صفحه از اواسط آن افتاده است. آیات قرآن نیز با مرکب قرمز نوشته شده واین نسخه‌به‌شماره ۲۰۰۶ ثبت دفتر کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار شده است.[۱]

معارج السئول و مدارج المأمول

تفسیر آیات الاحکام بنام معارج‌السئول و مدارج‌المأمول تألیف

۱ــ مفسران شیعه تألیف دکتر محمد شفیعی از انتشارات دانشگاه شیراز صفحه ۱۱۹

کمال‌الدین حسن پسر محمد پسر حسن استرآبادی است که در سال ۸۹۱ هجری تألیف شده است مختصر آن بنام عیون‌التفاسیر نامیده شده. بعضی این کتاب را با آیات الاحکام محمد استرآبادی متوفی به سال ۱۰۲۸ هجری یکی میدانند، در صورتیکه به‌قرائن معلوم میشود این دو کتاب از یکدیگر جداست. نسخه‌ای از این کتاب به شماره ۱۵۵۳ ثبت دفتر کتابخانه آستان قدس رضوی است. ضمن معرفی عیون التفاسیر به‌آن اشاره رفت که احتمالا مؤلف آن صاحب همین تألیف است.

نهضت دیوانی ایرانیان

ازقرن هفتم تاقرن نهم‌هجری

همانطور که در مجلد قبل نوشته شد مقام وزارت و دبیـری در دستگاههای پادشاهی و حکومت رکن مهم تشکیلات دولتی و به‌منزلهٔ ستاد عملیات عمال حکومتی واداره کنندهٔ امور مربوط به سیاست و اقتصاد و اعتقاد بوده است و بهمین علت تأثیر مهم در تغییر و تثبیت اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران درسیرادوار تاریخ بسیار چشم گیر و درخور توجه می‌باشد.

خدمات ارزنده وزیران و دبیران‌ایرانی به‌تمدن ایران دردوران بعد از اسلام و حمایت آنان در ادامه تفکر ایرانی در تمام مـدت استقرار در مقام وزارت‌چه‌بطورپنهانی و چه‌بطور آشکار درمجلدهای قبلی این تألیف به‌تفصیل نوشته شد. اکنون در مورد تأثیر وزیران و دبیـران ایرانی در دوران‌استیلای ایلخانان مغـول و تیموریان و دیگر سلسله‌های محلی برایران تا آغاز حکومت صفویان که مورد بحث این مجلد می‌باشد به‌تحقیق می‌پردازیم.

وزارت در عصر ایلخانان

بطوریکه از مدارك دوران استیلای‌مغولان برایران فهمیده‌می‌ـ شود در آغاز گذشته از قوریلتای که ازاشراف وصاحب‌منصبان برجسته

تشکیل میشد، برای اداره دستگاه کشوری وزیر ممالك به‌ایلخان کمك می‌کرد. و چون او نمایندهٔ فرمانروا بود عنوان «نایب» را برای خودبکار میبرد. بعضی مواقع در کنار وزیر ممالك شخصیت دیگری دیده میشود که او نیز به عنوان «نایب» خوانده میشد. در این‌مورد به‌ظاهر او نیابت وزیر ممالك را به‌عهده داشته است. اما بطور آشکار و عمومی رسم براین بوده است که تنها یك تن در رأس تمام امور دستگاه کشوری مملکت قرار داشته باشد. انتصاب صاحب منصبان جدید و تأیید آنان نیز یکی از وظایف وی بود، گاه گاه ادارهٔ امور مالی از وظایف وزیر ممالك جدا می گردید. وزیر ممالك یا وزیر اعظم چنانچه ادارهٔ امورمالی‌رابرعهده داشت و نیزافراد دیگری که به‌ادارهٔ این امور منصوب میشدند عنوان «صاحب دیوان» را به کار می‌بردند. ازیك‌سو نبودن‌آثاری که‌دربارهٔ قانون‌اصلی قلمرو ایلخانان نگاشته شده باشد، و از سوی دیگر عدم یکنواختی در ادارهٔ امور عالیه دولت متأسفانه امکان نمیدهد که به نحوهٔ تقسیم وظائف در برجسته‌ترین امور دولت به‌طورروشن‌پی‌بریم. مغولان خود ازشیوه‌های ثابت و یکنواخت تبعیت نمی کردند. این تزلزل بخصوص با توجه به‌این امر مشهود می گردد که در طی سالهای طولانی تقسیم قدرت برجستهٔ دولت صورت می گرفت، اما سرانجام هربار به‌این نتیجه می‌رسیدند که این تقسیم غیرممکن است. مجدالدین یزدی با عنوان مشرف‌الممالك از سال ۶۹۶ هجری به‌مدت‌چند سال دوشادوش جوینی مشغول کار بود[1] برجسته‌ترین و واضح‌ترین نمونه برای دوئیت در اداره امور عالی دولت در سالهای ۶۹۹ تا ۷۱۸ هجری دیده میشود و غازان که می‌پنداشت نمیتواند از مشاوره با رشیدالدین صرفنظر کند او را نیز در کنار سعدالدین به‌عنوان وزیر ممالك منصوب کرد. پس از توافق مقدماتی، میان این دو سرانجام کار به‌نزاع کشید، نزاعی

۱ــ جامع‌التواریخ رشیدی صفحه ۲۲۵ ــ ۲۲۸ تاریخ وصاف جلد اول صفحه ۱۸۵ ــ ۱۸۷

که با قتل سعدالدین پایان یافت. در این هنگام الجایتو به توصیهٔ رشیدالدین، تاج‌الدین علیشاه را همکار وی ساخت، اما رشیدالدین به‌زودی از توصیهٔ خویش پشیمان شد، علیشاه که میخواست همکارش را از میان بردارد و برجسته‌ترین منصب را به‌تنهائی در دست داشته باشد، نزد فرمانروا برضد رشیدالدین به‌سعایت پرداخت. آن‌چه بیش از همه اایجاد دشواری‌می‌کرد این بود که هیچ یك از این دو نفر نمی‌خواست مسئولیت امورمالی‌مملکت را به‌عهده داشته‌باشد. الجایتو می‌پنداشت که نمی‌تواند از هیچ‌یك از آن دو صرفنظر کند، و به‌این جهت پس از کوشش‌های بیهوده برای آشتی دادن آنان به‌منظورحفظ وضع موجود به‌اقدامات ماجراجویانه‌ای دست‌زد. مغولان می‌پنداشتند که وحدت قدرت برجستهٔ دولت برای تمام شئون دستگاه کشوری ضروری نیست. برای ازمیان بردن مشکل موجود الجایتوسه امکان می‌دید: یا آنکه علیشاه و رشیدالدین بطور متناوب یکی پس ازدیگری ادارهٔ امور دولت را به‌عهده داشته باشند، یا آن‌که مسئولیت آنان از یکدیگر مجزا گردد، به‌این معنی که رشیدالدین‌امور وزارت وعلیشاه ادارهٔ امور قضائی و لشکری را به‌عهده داشته باشد[۱] (در مورد اداره امور مالی هیچگونه توافقی حاصل نمیشد) و یا بالاخره ایران رابه دو بخش تقسیم کنند. در این صورت الجایتو معتقد بود، که امور عراق عجم (ری ـ اراك ـ همدان ـ قم ـ ساوه) فارس، کرمان، شبانکاره و لرستان کوچك از کنارهٔ رود میانه در آذربایجان تاحدود خراسان به‌رشیدالدین واگذار شود (خراسان می‌بایست هم‌چنان تحت حکومت ابوسعید و سرپرستی او باقی بماند) اما علیشاه مسئولیت بخش غربی مملکت، یعنی آذربایجان، دیاربکر، و دیار ربیعه، موغان، اران، بغداد، واسط، حله و کوفه را به‌عهده بگیرد. شرایط خاص زمانی اجازه نمی‌داد که هیچ‌یك از این پیشنهادات عملی گردد. این وضع نشان میداد که در عمل بایدیك‌تن در رأس ادارهٔ امور قرار گیرد

ـ تاریخ وصاف صفحه ٦١٤

وتمام مسئولت را به‌عهده‌داشته‌باشد. اماالجایتو نمیتوانست‌دراین‌باره تصمیمی بگیرد. در دوران ایلخانی ابوسعید بود که مشکل با قتل رشیدالدین در سال ۷۱۸ هجری حل‌شد. بدین‌گونه سرانجام مسئله به شیوه مغولی حل گردید:

بدین‌ترتیب که تمام وزیران ممالك ایلخانان سرانجام به قتل رسیده‌اند بجز تاج‌الدین علیشاه که در سال ۷۲۴ هجری مرد، درحالی که پیش از مرگش فرمانروا به‌دیدن اورفته بود[۱]

وحدت در ادارهٔ امور دولت صرفنظر از دوره‌های زودگذر و گاه‌گاه تجزیهٔ امور مالی ازاین پس‌محفوظ ماند، بی‌آنکه فرمانروایان بتوانند ثباتی در وضع متصدیان برجسته‌ترین امور دولت به وجود آورند.

این وضع خود یکی از موجبات زوال حکومت ایلخانان بود. میان اختیارات فرمانروا ووزیر ممالك به معنی صحیح کلمه حدودی تعیین نکرده بود.در هر مورد‌ایلخانان‌یاوزیر متناسب با شخصیت‌خود، در ادارهٔ امور دولت نفوذ می‌یافتند. در دوران زمامداری ارغون و گیخاتو صر فنظراز زمان جوانی ابوسعید بیش‌ازعهد تمام ایلخانان دیگر زمام امور بدست وزیران بود، میرخواند دربارهٔ بغا وزیر ارغون نوشته است «و فرمود تا چندان زر بر سر او ریختند که در آن میان ناپدید شد و کلیات وجزئیات امور مملکت را به‌حسن کفایت او واگذاشت»[۲] در زمان وزارت سعدوالدوله نیز امر به همین منوال بوده است. وصاف نیز از نفوذ فوق العادهٔ وزیران در دوره گیخاتو سخن میگوید[۳] اینکه مورخان بصراحت از نفوذ وزیران در زمان این دو ایلخان صحبت می کنند نشانه آنست که وضع در مورد سایر ایلخانان طور دیگری بوده است، همان نتیجه‌ای که‌از ملاحظهٔ‌دقیق تاریخ نیز

۱ــ حافظ ابرو صفحه ۴۰

۲ــ روضة‌الصفا میرخواند جلد پنجم صفحه ۱۰۵

۳ــ تاریخ وصاف صفحه ۲۶۲ــ۲۶۸،روضة‌الصفا میرخواند جلد پنجم صفحه ۱۱۰!

بدست می آید [۱].

وضع حکومتی قلمرو فرمانروایان دست‌نشانده ایلخانان

درمورد وضع حکومتی قلمرو فرمانروایان دست‌نشانده ایلخانان بایداضافه کرد چنانچه یکی از فرمانروایان محلی خود تسلیم مغولان میشد آنان طی یك قرار داد کتبی فرمانروائی آن سرزمین را به وی واگذار می کردند وبه همین سبب است که برخی از خاندان‌های فرمانروایان محلی ایران در سراسر و یاقسمتی از دوران فرمانروائی ایلخانان باقی مانده‌اند. اما چنانچه یکی از فرمانروایان در برابر مغولان مقاومت می کرد، چون مغلوب آنان میشد، آنها او را ازمیان برمی‌داشتند. اما وضع فرمانروایان گرجی که در برابر مهاجمان مقاومت بسیار کردند و نیز چندین بار برضد آنها قیام نمودند با این همه مغولان‌فرمانروائی گرجستان‌رابه‌آنان واگذار کردند، استثنائی بود. ناگفته نماند که مغولان هیچگاه نتوانستند بر گرجستان یکسره مسلط شوند. ولی چون مغولان بر میافارقین دست یافتند عبدالله‌امیر آخور دربار سلطان‌الملك الاشراف فرمانروای آن سامان را بجای او نشاندند . قلمرو اینگونه شاهان معمولا بطور مستقیم جزء قلمرو ایلخانان محسوب میشد.

ادارهٔ امور داخلی قلمرو شاهان دست نشانده به خود آنان واگذار میشد ومغولان در شرایط عادی هیچگاه در اینگونه امور دخالت نمی کردند، تنهادر هنگام دریافت خراج با سقاقان (مأموران‌وصول) شرکت داشتند ، گر چه دریافت مالیات بطور عموم به عهده خود فرمانروایان محلی بود. فرمانروای فارس مثلا توانست از ارتباط مأموران مغول بامردم جلو گیری کند. این خودنشان میدهد که‌مغولان مأموریت داشتند، در کار پادشاه نظارت کنند، وهیچگونه مسئولیت

۱ــ تاریخ مغول در ایران تألیف برتولداشپولر آلمانی ترجمه دکتر محمود میرآفتاب صفحه ۲۸۳ ــ ۲۸۶

مستقیمی در بارهٔ مردم نداشتند، چه در غیر اینصورت در برابر رفتار فرمانروای فارس ابراز عدم رضایت می کردند. در این شرایط خراج دریافتی درفارس نیز چندان رضایت‌بخش نبود و معمولا از مسافرت‌های نا مطلوب بزرگان مغول نیز در آن سرزمین ممانعت می گردید.

شاهان دست نشانده صرفنظر از وظیفه پرداخت خراج، موظف بودند به‌مغولان کمك لشکری دهند[۱]

مغولان به شاهان دست‌نشانده‌امتیازات پادشاهان مستقل میدادند، برخی از این فرمانروایان حتی خود سکه ضرب می کردند. ولی غازان بمنظور ایجاد سکه‌ای‌واحد برای تمام قلمرو ایلخانان ونیز بمنظور ایجاد تمرکز مالی این امتیاز را لغو کرد.

تأثیر وزیران ایرانی در تغییر احوال ایلخانان

بعد از مرگ چنگیز و تجزیه متصرفات او و تشکیل حکومت ایلخانان در ایران مداخله وزیران ایرانی در کارها روز به روز فزونی گرفت. یکی از وزیران نامدار ایرانی که از اواخر حکومت هولاکوخان مغول به مقام وزارت رسیده و در راه عمران وآبادی ورواج علم‌وادب وجلو گیری ازخرابکاریهای‌مغولان نقش مؤثری داشته خواجه شمس الدین‌محمد صاحب دیوان است. یکی از اقدامات نیکو کارانه این وزیر باتدبیر اینست که پس از پیروزی قوای هولاکوخان به اسماعیلیان ایران وتسخیر الموت پایتخت حسن صباح والموتیان ونهب وغارت اموال و خزاین وآثار تاریخی آنجا، عمال هولاکو تصمیم داشتند کتابهای نفیسی راکه اسماعیلیان‌درطی سالهای متمادی در الموت گرد آورده بودند، نابود کنند. ولی خواجه شمس‌الدین که در این سفر همراه هولاکو بود از وی اجازه خواست که کلیه آن کتابها وآثار فرهنگی نفیس را مورد مطالعه قرار داده وآنها را که مفید و سودمند است جدا کند و بقیه را نابود کند. بدین ترتیب

۱ـ روضة‌الصفا جلد پنجم صفحه ۷۷

این وزیر دانش دوست ایرانی مقدار بسیار زیادی از کتابهای نفیس وآلات نجومی را از خطر نابودی حتمی نجات داد وبااین اقدام متهورانه خدمت بزرگی به تاریخ و فرهنگ ایرانیان کرد. (البته پس از بررسی کتابخانه الموت برای حفظ ظاهر دستور داد مقداری از کتابهائی را که مفید نمیدانست ویا اهمیتی نداشتند سوزاندند)
پس از مرگ هولاکو خان اباقاخان نیز این وزیر باتدبیر و کاردان ایرانی را به وزارت خود برگزید خواجه شمس الدین محمدصاحب دیوان بافرزندش بهاءالدین محمد در اصفهان وعراق عجم سالها به حل و فصل امور مشغول بودند. همچنین علاءالدین عطاملك جوینی درتمام مدت حکومت اباقاخان در عراق باقدرت به فرمانروائی مشغول بود. در این مدت قدمهای مؤثری در راه تعمیر خرابیهای عصر مغول برداشت وبه این ترتیب شمس الدین وبرادرش عطاملك جوینی باکفایت وکاردانی در دوره اباقاخان به اداره مملکت وجمع آوری عایدات همت گماشتند و تا آنجا که شرایط زمان اجازه میداد در راه عمران و آبادی ایران و تغییر احوال ایلخانان در راه سعادت هم وطنان خود کوشش بسیار کردند که تفصیل آن در شرح احوال آنان در ورقهای آینده خواهد آمد.

هم‌چنین دیگر وزیران ودبیران ومشاوران عالی‌مقام ایرانی ایلخانان مغول چون خواجه نصیرالدین طوسی و خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی و چند تن دیگر که شرح احوال آنان در ورقهای آینده این مجلد خواهد آمد تاحدامکان در راهنمائی ایلخانان به‌عدل انصاف و تغییر احوال آنان در راه‌خدمت به‌ایران و ایرانی ازهیچگونه کوششی کوتاهی نکردند (البته در بین وزیران ایلخانان مغول برخی سنت مال اندوزی از راههای ناروا و غیر انسانی را شعارخود قرار داده بودند که در ضمن شرح احوال آنان خواهد آمد)

در تاریخ فخری ضمن بحث در پیرامون سلطنت و سیاست و ملکداری آمده است: «برای حسن جریان امور کشور، باید نخست

پادشاه عاقل باشد. زیرا با عقل است که دولتها و بلکه ملتها تدبیر و اداره میشوند... دیگر عدل است که با به‌کاربردن آن، اموال فراوان بدست می‌آید و سرزمینها آبادان می‌گردد و مردان صلاح‌وشایستگی می‌پذیرند»

در سال ٦٥٦ هجری هنگامی که هولاکو بغداد را فتح کرد، فرمان داد که از علما استفتا شود که کدام یك افضل‌اند: (سلطان کافر عادل، یا سلطان مسلمان ستمکار؟) «چون هنگام فتوا رسید علما از پاسخ خودداری کردند. سرانجام رضی‌الدین علی بن طاووس که مردی محترم و مقدم برایشان بود، قلم برگرفت و رأی خود را مبنی برتری سلطان کافر عادل برسلطان‌مسلمان‌ستمکار نوشت، سپس دیگران رأی خود را در این‌باره نوشتند...)[1]

دیگر آنکه، پادشاه باید از دانش بی‌نصیب نباشد، تا از لغزش مصون باشد.

چهارم ترس از خدا «پادشاه هرگاه از خدا بترسد، بندگان خدا از جانب وی ایمن‌اند»

پنجم، عفو از گناهان و بخشیدن لغزشهاست.

ششم، شاه بایداز کینه‌توزی و عناد با مردم خودداری کند و کرم و جوانمردی پیشه سازد.

هفتم، شاه باید هیبت و قدرت‌خود را به‌مردم نشان دهدتاآزمندان برضعیفان ستم روا ندارند.

هشتم، سیاست و وفای به‌عهد، سرمایه سلطنت و وسیله جلوگیری از خون‌ریزی است.

نهم، پادشاه باید به‌مشکلات امور کشور واقف باشد، نیکوکار را به‌خاطر نیکوکاریش پاداش، و تجاوزکار را برای تجاوزش کیفر دهد و هوای نفس را ترك کند.

بزرگمهرحکیم گفته‌است: «سزاوار است که‌پادشاه‌درشکیبائی‌و کتمان

۱— ابن‌طقطقی تاریخ فخری ترجمه محمد وحید گلپایگانی از صفحه ۱۸ به‌بعد.

سر، مانند زمین و برای اهل فساد، مانند آتش و در نرمی با کسی که با وی نرمی کند، مانند آب باشد. نیز شایسته است که پادشاه شنواتر از اسب و بیناتر از عقاب و آگاه‌تر از سنگخوار و پرهیز جوتر از کلاغ و دلیرتر از شیر و نیرومندتر از یوز باشد. و نیز بر پادشاه است که مستبد به‌رأی نباشد، و درپیش‌آمدهای سخت، باخردمندان‌وخواص مردم و باهر کس که دراو هوش و عقل و رأی پسندیده وتمیز درست و شناسایی به‌امور مشاهده کرد، مشورت نماید. و نباید حشمت‌پادشاهی وی را از مأنوس کردن مستشار به خود و جرأت دادن به‌او و بدست آوردن دل او باز دارد. تا مستشار از راه خلوص ادای وظیفه کند. زیرا هیچ کس با زور خیراندیشی نمی کند و جز بامیل و رغبت به دوستی نمی گراید»

فخری‌در جای دیگر از کتاب خود، می‌نویسد که پادشاهان‌باید برای هریك از طبقات، سیاست خاصی در پیش گیرند. با فضلا، دانشمندان طریق لطف‌آمیز پیش گیرد «و مردم متوسط را با دوستی آمیخته به‌ترس» و مردم عوام را با ترس و بیم از کیفر، از انحراف باز دارد. «بدان که پادشاه برای رعیت خود، همچون طبیب برای بیمار است... سزاوار نیست کسی را که در تأدیبش تهدید کفایت می کند، او را به‌زندان افکند، همچنان که سزاوار نیست کسی را که در ادب نمودنش زندان کفایت می کند، بزند. و کسی را که با چوب باید زد با شمشیر به‌قتل رساند.»[1]

فخری پادشاهان را از انجام کیفرهای شدید نظیر قتل ومثله برحذر میدارد و تأکید می کند که مجازات باید متناسب با جرم‌باشد.

فخری در جای دیگر مینویسد که‌پادشاهان و بزرگان بایدخود، جوهر و شخصیت داشته باشند و «عظامی» نباشند. یعنی به استخوان پوسیده اجداد و نیاکان خود افتخار نکنند.

۱ـ تاریخ فخری صفحه ۵۰

اندرزهای سیاسی و اقتصادی خواجه نصیرالدین طوسی

بطوریکه نوشته‌اند ایلخان اباقاآن از خواجه نصیرالدین طوسی متفکر و سیاستمدار معروف ایرانی خواست که راه و رسم شهریاری قدیم را که موجب آبادانی مملکت و آسایش رعیت می‌شده است‌تقریر و به‌رشته تحریر درآورد، تا مورد استفاده‌قرار گیرد. خواجه‌به‌خواهش سلطان عمل کرده و ضمن نصایح و اندرزهای سیاسی بسیاری از خصوصیات زندگی اجتماعی آن‌ایام را توصیف وبیان داشته است. اکنون قسمتی از آن اندرزها در اینجا نقل میشود:

«اما آنچه پادشاهان قدیم و دانایان‌ولایتها گفته‌اند و رسم‌ایشان بوده، اینست که نوشته میشود، گفته‌اند که بنیاد پادشاهی بردو چیز است: یکی شمشیر و دیگر قلم، و شمشیر در دست سپاهیان باشد و قلم در دست نویسندگان، و مردم سپاهی را چهار شرط باشد، اول آنکه با یکدیگر متفق باشند، دوم با پادشاه یکدل. سوم آنکه جز به‌فرمان پادشاه کار نکنند. چهارم آن‌که مردان کارباشند، و ادب‌سلاح‌آموخته و هرکس که در او این چهار شرط نبود لشکر را نشاید و اگر درمیان لشکر درآید لشکر را به‌فساد آورد، و پادشاه باید که با لشکر چهار شرط رعایت کند. اول آنکه‌ایشان‌رابه علوفه‌وجامه‌و سلاح‌وچهارپای، بازماندگی نباشد. دوم آنکه بزرگان را به‌جای بزرگ، خردان را به جای خرد بدارند. سوم‌آن‌که‌بهادران راکه‌خدمت‌بهتر کنند به‌زندگانی بهتر دارد. و پس از مردان، فرزندان ایشان را غمخوارگی نماید. چهارم غنیمت را که از یاغی گیرند براستی به‌ایشان دهند. و فایده لشکر چهار چیز است اول قوت و هیبت و شکوه پادشاه دوم دفع یاغیان، سوم ایمن داشتن رعایا، چهارم پاك داشتن راهها از دزدان، و علفخوارها از جانوران درنده. و چون پادشاهی را یاغی باشد، باید رعایت چهار چیز کند: اول آنکه اگر قوت جنگ ندارد صلح کند و طلب صلح اولی. دوم آنکه اگر جنگ کند تدبیر حرب، ومردمان

و جای و وقت موافق تعبیه نیکو کند. سوم آنکه اندیشه بد نکند تا نیک پیش آید. و اگر یاغی غلبه کند، اندیشه تدارک آن کرده باشد. و احتیاط زن و فرزند خود و لشکر و خزانه و بنه و رعیت به جا آورده باشد. چهارم آنکه بریاغی غلبه کند، مغرور نشود، تعجیل نکند و از سر احتیاط و عقل و عدل و فکر و رؤیت، کارها تمام کند. و اگر پادشاهی را یاغی نباشد، چهارچیز نگاه‌دارد. اول آنکه لشکرها همچنان ساخته میدارد که هنگام جنگ، دوم آنکه از پدیدآمدن یاغی ناگاه غافل نباشد، سوم آنکه دشمن خودرا خرد ندارد، چهارم آنکه اطراف ملك را از مرد و سلاح خالی نگذارد، این همه سخنها تعلق شمشیر دارد.

و اما قلم در دست چهار قوم باشد:اول اهل دین، دوم اهل علمهای باریك چون حکمت و نجوم و طب، سوم کسانی که کارهای بزرگ میسازند. چون وزیران و یارغوچیان و نویسندگان که سخن پادشاه به‌ایل و یاغی رسانند و نویسند، چهارم کسانی که حاصل دخل وخرج نگاه دارند. و فایده قلم چهار است: اول راه خدای تعالی در میان خلق نگاه دارد تا دیگرگون نشود، دوم خبرهای پوشیده را آشکار کند، سوم سخنهایی را یاد دهد تا فراموش نشود. چهارم آنکه راستی در میان مردم نگاه دارد.

و دخل پادشاه از چهار موضوع بود: اول از میراث گنشتگان، دوم از مال رعیت، سوم از کفایت خود، چهارم از عطای خدای‌تبارك وتعالی. و مال پادشاه دو نوع بود: اول خاصهٔ او، دوم مال مصالح پادشاهی، اما آنچه از گنشتگان بود مثل پدران و برادران، که به‌او رسد، خاصه پادشاه بود. اما آنچه از رعیت ستاند، از چهار قوم باشد. اهل زراعت و اهل تجارت و چهارپای‌داران، از طیارات: و آنچه از مملکت پادشاهان یابد، مال پادشاه بود. و اما آنچه از رعیت ستاند، اگر اهل زراعت بود، یاتوانگر باشد یا درویش. و آنجا که کشت کنند یا باغ باشد یا آب وزمین نیکو بود. باید که اگر توانگر وجای‌نیك

باشدازده یکی بدهد، آن را عشر گویند. و اگر جای بد میشود و مرد درویش، از بیست یکی. و نصف عشر گویند. درویشان‌را علوفه و خرج از سر بنهد. آنچه برسر آمد ازده یکی یا از بیست یکی‌بدهند، و اگر برسر نیاید هیچ ندهند. ورسم‌قدیم‌آن‌بوده‌است.

بعد از آن چون ولایتها بسیار شده است قسمت دشوار شده. و باید رعیت را آنچه بوده است تا ده یك بیرون نکنند، تصرف نتوانند کرد.

پادشاهان عادل منصف فرموده‌اندتادخل زمینها و باغها راحساب بر گرفته‌اند، در سالی بهتر و درسالی میانه و درسالی بد، که چندباشد. و ده یك یا بیست یك چه رسد و بهای آن نه‌گران، نه‌ارزان، چند حصه هرسال باز کرده‌اند به‌راستی‌معین و بدان زمینها و باغهانوشته‌اند و از آن خراج خواهند. اگر زمین هرسال نکارند، و باغ هر سال میوه ندهد، خراج آن نستانند و به حکم «لیس علی‌الخراب خراج» و به‌هرچند سال، زمینها و باغها بازبینند. اگر آبادان خراب شده‌باشد خراج بیفکنند و اگر خراب معمور باشد، بردو قسم است: خراب‌قدیم که یك قرن که عبارت سی‌سال دانند تا در آبادانی مستمر باشند وبه رغبت مردم باشد. و اگر در آن نزدیك خراب بوده باشد، عمارت کنند، ملاحظه در واجب خراج او کنند. و اگر زمین باغ شود و باغ زمین بقدر آن طلبند به‌راستی‌نه‌کم‌ونه‌بیش.... و خراج ولایتها را قانونها باشد در هرولایتی که بدان کار کنند وبه هرموضع نوعی باشد که لایق آن ولایت باشد...»[1]

خطابهٔ خواجه نصیر طوسی به اباقاخان

اباقاخان در سال ۶۶۳ هجری تاج شاهی برسر نهاد و بجای‌پدر خود هولاکوخان زمام امور را در دست گرفت،در روز تاجگذاری خواجه نصیرالدین طوسی دانشمند بزرگ ایرانی خطابه‌ای پندآمیز

۱ـ به‌نقل از: رسالهٔ خواجه نصیرالدین طوسی از صفحه ۷۵۵ تا ۷۸۰

ایراد کرد که خلاصهٔ آن چنین است:

«... در بندگی عرضه می‌افتد که امسال از حکم نجوم سالی پریشانست و کارهای بیمناك در پیش، و یاغیان از جوانب منتظر و مترصد. وقت آسایش نیست، و اگر اکنون آسایش طلبند، بعد ازاین رنج بسیار روی نماید. و اگر حالا رنج برخود گیرند و کار سازی کنند، در عقب آن آسایش فراوان ببینند. غرض آن که در نشستن به‌جای پدر، تعجیل واجب است، که اگر یك سرور معین نشود، اهل بغی دلیر شوند و ایل‌والوس شکسته دل گردند، اول آنکه برادران و خویشان را بنوازد و کارهای ایشان نیکو سازد و نسبت به آن جماعت اقتدا به‌پدر نمایدو نوینیان و کاردانان راسیورغامیشی (یعنی‌نوازش) فرماید. و هر کس که فاضل‌تر و معتمد و هوادارتر باشد، او را به‌خود نزدیك‌تر گرداند، تا رأی‌های نیکو زنند و اندیشه‌های پسندیده کنند. دیگر آن که امیران لشکر را استمالت دهد... و هرلشکررا به‌سلاح‌و برگ و چارپای و علوفه دل‌خوش دارد. دیگر آنکه ملوك و اکابر ولایت رابه‌لطف خویش امیدوار کند و یرلیغها به‌اطراف روانه‌گرداند که فلان‌کران از رعایا تخفیف کنند. و کسانی که حکم یاسا بزرگ ترخان بوده‌اند، برحال خود باشند تاهمه دلخوش شوند... دیگرآنکه فرماید تا درویشان و بازماندگان رااز کودکان بی‌پدر و زنان‌بی‌شوهر صدقه دهند و کسانی که به بلاومحن گرفتار باشند، رهانند. و آنکه کسانی که نافرمانی کنند و یاسانگاه ندارندمالش‌دهندو بترسانند. دیگر آن که در امور ملکی احتیاط عظیم فرماید، تا جاسوسان به‌دشمنان خبرها نبرند و برحالها واقف نشوند. دیگر آن که زود ملول نشود و همه سخنها بشنود و صبروتأنی‌به‌کار دارد و خویش را سبك‌ندارد... و زود خشم نگیرد تا از سرعقل آنچه واجب باشد بفرماید و پشیمان نشود.

دیگر آن که با عقلا و ارباب دانش در امور مشورت‌کند... لشکر آراسته دارد تا از یاغیان نترسد، دیگرآن‌که عدل کند و کار

ایشان به‌زودی و راستی‌بسازد.دیگرآنکه فرمانبرداران راسیورغامیشی فرماید و سرکشان را سرکوفته دارد... دیگر آن که کم آزاری‌پیشه کند و نیکان و بی گناهان را نرنجاند، در آبادانی سعی کند، تا مال بسیار بی‌ظلم و رنج مردم حاصل آید دیگر آن‌که از ایل و یاغی‌باخبر باشد و بیدار و هشیار، تا خللی روی ننماید. دیگرآن‌که دشمن کوچك و کاراندك، خرد نشمارد.تادراندیشه‌بیفتد... در این وقت هرك‌مشوفی به‌خدمت آورد و این بنده کلمه‌ای چند از حکمت در سلك بیان کشید، مأمول آن‌که قبول افتد»[1]

۱ــ ازسرگذشت وعقایدفلسفی خواجه نصیرالدین‌طوسی به‌اهتمام محمد مدرسی زنجانی.

وزیران ایلخانان مغول

مجدالدین صاحب محمود یلواج

مجدالدین صاحب محمود یلواج[1] نخستن وزیر ایلخانان مغول است وی از مردم خوارزم می‌باشد و درزمان سلطان محمد خوارزمشاه به‌خدمت چنگیز خان مغول پیوست و در اندك مدت مورد محبت و اعتماد خان بزرگ مغول واقع شد و به‌عنوان سفیر نزد سلطان محمد خوارزمشاه گسیل گردید.

تدبیر مجدالدین محمود یلواج در این سفارت بیش از پیش‌مورد توجه چنگیزخان مغول واقع شد و بهمین علت اورا به‌مقام وزارت و مشاورت خود بر گزید.

این وزیر ایرانی در دولت چنگیزخان و پسرش او کتای خان و نبیرهٔ او منکوقاآن و کیوك‌خان همچنان در مقام وزارت باقی بود. در زمان منگو قاآن حکومت و امارت مجموع ولایت وممالك خطای به‌اوتفویض گردید.

خواجه علاءالدین عطاملك جوینی در تاریخ جهاگشای درباره مجدالدین محمود یلواج‌مینویسد: «وصاحب‌اعظم نوشته وچنین‌آورده که: چون او کتای قاآن برتخت پادشاهی نشست‌بطریق معهود وزارت بدو رجوع فرمود و جراحات که در تمام ممالك به‌تخصیص درمملکت

۱ــ خواندمیر نام این وزیر را صاحب محمود بلواج نوشته است دستورالوزراء صفحه ۲۵۷ ولی سیف‌الدین حاجی‌بن نظام عقیلی یلواج ثبت‌کرده‌است صفحه ۲۷۳

ماوراءالنهر رفته بود همه را مرهم نهاد و آنچه از بقیهٔ قتل و غارت مانده بودند به‌عمارت وزراعت مشغول گردانید.» بطوریکه خوندمیر نوشته صاحب محمود یلواج تا آخر عمر بدین سمت باقی بوده‌است.

برهان‌الدین مسعودبیک

برهان‌الدین مسعودبیک پسر محمودیلواج که مردی عالم وباتدبیر بود در زمان منگوقاآن به‌حکومت ماوراءالنهر و ترکستان منصوب گردید و چون‌الغونبیرهٔ‌جغتای‌بر آن‌ممالك استیلا یافت منصب‌وزارت را به‌مسعود بیك تفویض کرد بطوریکه خواند میر نوشته است[1] «بعد از فوت الغو، براق‌خان رایت ایالت افراشته بدستور معهود زمام رتق و فتق آن مهم را درقبضهٔ اختیار مسعودبیك نهاد و مسعود بیك به‌تمهید بساط عدل و داد قیام نموده در استمالت رعیت و تکثیر عمارت و زراعت سعی بی‌نهایت به‌تقدیم رسانید.

بکـوشید در عـدل و احسان بسی
نیازرد در ملك از وی کسی»

در سال ۶۶۰ هجری براق‌خان امیر مسعودبیك را بظاهر بنام رسول بخدمت اباقاخان فرستاد تا تعداد لشکریان او را دریافته و در مراجعت گزارش کند.

مسعودبیك با احتیاط تمام به نزد اباقاخان رفت و مورداستقبال خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان وزیر اباقاخان و دیگر امیران لشکری و کشوری قرار گرفت. بطوریکه نوشته‌اند[2] در این استقبال خواجه شمس‌الدین محمدصاحب دیوان به رسم احترام به مسعودبیك از اسب پیاده شد ولی مسعودبیك همچنان سواره پیش تاخت و به‌استخفاف خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان پرداخت‌وهمین امر موجب کدورت‌و دشمنی در بین آنان گردید. خواجه‌شمس‌الدین

۱ـ دستورالوزراء خواندمیر صفحه ۲۵۹
۲ـدستورالوزراء خواندمیر صفحه ۲۶۰ ـ آثار الوزراء سیف‌الدین حاجی بن نظام عیقلی صفحه ۲۷۴

محمد صاحب دیوان بعد از مدتی کوتاه به نیت مسعودبیك آگاهی یافت و مراتب را به اباقاخان گفت ولی در این موقع مسعود بیك با سرعتی هرچه تمام‌تر از آن سرزمین‌خارج شده بود و تعقیب اوسودی نبخشید. بعد از مراجعت مسعودبیك از نزد اباقاخان، براق‌خان «خیال فتح خراسان و عراق را در خاطر قرارداده، خواست که‌جهت مایحتاج لشکر و ضروریات سفر بخارا و سمرقند را غارت و تاراج کند، مسعودبیك عرضه داشت که: تخریب ولایتی که در حیطهٔ تصرف‌پادشاه است به‌تصور تسخیر ممالك موهوم از مقتضی خرد و کیاست دور می‌نماید. باید این مقدار رعایت نمود که اگر عیاذبالله چشم‌زخمی رسد رعایا به‌ترتیب نزل وساوری قادر باشند.

در آن کوش تا هرچه نیت کنی
نظر در صلاح رعیت کنی

براق از این سخن در غضب شده، فرمود تا مسعودبیك را هفت چوب زدند، لیکن از عزیمت نهب و غارت متقاعد گشت»[۱]

بعد از این جریان بین اباقاخان و براق‌جنگ در گرفت وسرانجام براق‌خان شکست خورد و کشته شد. ماوراءالنهر و بخارا نیز مورد تاخت و تاز و خرابی واقع گردید. نوشته‌اند[۲] در این موقع به‌اشاره خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان که از مسعودبیك کینه دردل داشت افسك‌ترکمان فرمانده سپاه اعزامی به بخارا مدرسه مسعودبیك را که «معظم‌ترین‌بقاع بخارا بود با کتب نفیسه بسوخت» بعد از مراجعت سپاه اباقاخان از بخارا، قیدوخان مسعودبیك را به بخارا فرستاد تا در تعمیر آن شهر سعی نماید و او به حسن کفایت و کمال درایت مردم را گرد آورد و بتدبیر و انصاف مسعود بیك بار دیگر بخارا مجمع‌اشراف و علماء گشت. و مسعودبیك براین منوال نزد فرمانروایان ماوراءالنهر همواره معزز و مکرم بود تا زندگی را

۱ــ دستور الوزراء خواندمیر به تصحیح شادروان سعیدنفیسی صفحه ۲۶۱
۲ــ دستور الوزراء خواندمیر صفحه ۲۶۲

بدرود گفت.

امیر احمد بناکتی

امیر احمد بناکتی وزیر قوبلاقاآن پسر تولی‌خان پسر چنگیزخان بود وی در تقویت قوم ایرانی سعی کافی مبذول میداشت در روضة الصفا میرخواند آمده است که: «قوبلا قاآن زمام امور وزارت را در قبضهٔ درایت چهارکس که در کش موافق یکدیگر نبودند نهاد، تا بواسطهٔ اختلاف عقیده صورت موافقت میان ایشان روی ننماید و اموال دیوانی از خیانت مصون و محروس ماند و از جمله وزرای اربعه یکی امیر احمد بناکتی بود و دیگری از اهل خطای، و چون امیراحمد بکفایت و کیاست از سایر وزراء امتیاز و استثناء داشت قاآن به‌نظر اعزاز دروی نگریسته، در فیصل امور مملکت از صوابدید او تجاوز نمی‌کرد» همین امر موجب حسد وزیر خطائی قوبلا قاآن گردیده بود و منتظر فرصتی بود تا امیر احمد بناکتی را از میان بردارد، و در اجرای این منظور بارها توطئه چید ولی موفق نشد تا سرانجام بحیله‌ای امیر احمد بناکتی را بدره‌ای کشاند و او را کشت ولی دراین واقعه خود وزیرخطائی‌نیز بدست یاران امیر احمدبناکتی کشته شد[۱]

خار که دارد به زبان نیشتر
هم بخلیدن شکند بیشتر

بهاءالدین

بهاءالدین وزیر جغتای خان مغول بوده است وی در اواخر عهد جغتای بعد از عزل امیر حبش به وزارت رسید بطوریکه در آثار الوزراء عقیلی آمده است: «بهاءالدین به‌غایت فاضل و صاحب کمال بود، چنانکه در تاریخ جهانگشای مذکور است که با وجود درجهٔ

۱ــ دستورالوزراء خواندمیر صفحه ۲۶۷ ــ ۲۶۳

وزارت که یافته بودشرف انواع علوم دینی‌ودنیائی جمع‌داشت،چون جغتای‌خان فوت شد سبب خدمت قدیم که حبش با آن خاندان داشت خاتون جغتای بهاءالدین را با مال و اولاد به حبش عمیدداد و درآن وقت که اورا بگرفتند و به‌قید دوشاخ بربستند این رباعی بگفت:

شاها ز من آنچه پود و تار است بگیر
ورجان منت نیز بکارست بگیر
جانی است بلب رسیده و صد رنجست
این هر دو کدام اختیار است بگیر

چون دید که حیله مانع نیست و تضرع فایده ندارد این دوبیت بگفت و فرستاد:

با دشمن و دوست عیش خوش کردم و رفت
وین رخت حیات زیرکش کردم و رفت
دست اجلم داد حب مسهل روح
صد لعنت نقد بر حبش کردم و رفت

(پس شاه) بفرمود تا بهاءالدین را در نمد پیچیده مانند آنکه نمد مالند اجزای او را خرد کرده‌وازاوفرزندان‌خرد که مانده بودند آنچه پسر بود در عقب پدر فرستاد»[۱]

خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان جوینی

همانطور که در ورقهای پیش دراین مجلد نوشته شدخاندان جوینی یکی از برجسته‌ترین خانواده‌های ایرانی است که به هنگام چیرگی مغولان برایران خدمات شایسته به ایران و ایرانی نمودند. مشهورترین افراد این خاندان شمس‌الدین محمد وبرادرانش علاء‌الدین وپسرش بهاءالدین‌اند. سعدی شیرازی در مدح شمس الدین وبرادرش علاءالدین عطاملک‌جوینی قصایدی گفته ونام آنان راجاوید

۱ــ آثار الوزراء سیف‌الدین حاجی بن نظام عقیلی به تصحیح میر جلال‌الدین حسینی ارموی (محدث) صفحه ۲۷۵

ساخته است. علاوه بر این خواجه نصیرالدین طوسی وشاعران نامدار معاصر آنان به نام افراد این خاندان کتابها نوشته‌اند و جد شمس الدین صاحب‌دیوان که او نیز لقب شمس‌الدین داشته و بعنوان «بزرگ» یا «موی‌دراز» معروف بوده است. وزیر اعظم ملك قطب‌الدین خوارزمشاه بوده وپدرش بهاءالدین رتبهٔ «مستوفی الممالك» داشته است خود او نیز مدت ده سال مقام صدارت عظمی را در اوان حکومت هولاکوخان مغول احرازنمودواین خدمت‌را تاعهد حکومت اباقاخان ادامه داد.

چون ارغون بحکومت رسید شمس‌الدین محمدصاحب دیوان از ترس غضب اوفرار کرده به قومس (کومش=سمنان، دامغان و شاهرود حالیه) گریخت وقصد داشت به طرف هند حرکت کند وبقیه عمر را بعد از سی‌سال وزارت در آن دیار بسر برد، اما بخاطرش گذشت که اگر نفس‌خود رااز غرقاب فنا برهاند، فرزندان ومتعلقان‌را چه کند. این بود که چاره را در رفتن بخدمت ارغون دید و بجانب وی رفت و در اثناء راه‌امیر خماری‌واتابك‌یوسف‌شاه ملك امام الدین قزوینی که از جانب ارغون بخدمت خان عازم بودند اورادیدند و به الطاف خان امیدوارش ساختند و در روز جمعه دهم رجب‌سال ۶۸۳ هجری به اردو رسیده با واسطهٔ امیر بوقا بخدمت ارغون خان رسیدند. ارغون شمس‌الدین را به تفویض منصب وزارت امیدوار ساخته، ولی چون چند روزی براین واقعه گذشت وحاسدان از این قضیه آگاه شدند امیر بوقا را وادار کردند که در خلوت از او بد بگوید واو نیز چنین کرد و ارغون هم تحت تأثیر سخنان امیر بوقا واقع گشته ودستور داد او را در روز شنبه چهارم شعبان سال ۶۸۳ هجری به‌قتل رسانیدند.

یکی ازشاعران در مرثیه‌شمس الدین محمد صاحب دیوان سروده است:

از رفتن شمس از شفق خون بچکید
مه روی بکند و زهره گیسو ببرید
شب جامه سیه کرد دروتا دم صبح
بر زد نفس سر دوگریبان بدرید

عطا ملك جوینی

علاءالدین عطاملك جوینی برادر شمس الدین محمد صاحب دیوان وفرزند بهاءالدین محمد جوینی در سال ۶۲۳ هجری متولد ودر بیست سالگی وارد کارهای دیوانی شده است.

وی پیش از حمله هولاکوخان به ایران سفری به مغولستان کرد وسپس در سال۶۵۷ هجری ازطرف همین‌ایلخان بحکومت بغداد وتمام عراق منصوب شد وتا سال ۶۸۰ هجری یعنی زمان آباقاخان وسلطان احمد به‌این‌مهم باقی و چنان به‌آبادانی آن سرزمین کوشید که گویند بغداد در آن عصر از دوران خلفای عباسی آبادتر گردید. بااین حال این مرد دانشمند بزرگوار از سعایت‌دشمنان کینه‌توز خود دردستگاه مغول رنجها کشید وسرانجام در چهارم ذی الحجه سال ۶۸۱ هجری از سختی‌اند وه‌ورنج،زندگی‌رابدرود گفت.تاریخ جهانگشا که‌احوال قبائل تاتار وحمله‌های چنگیزخان وپادشاهی خوارزمشاهیان وسرـ گنشت اسماعیلیان را به تفصیل بیان کرده ویکی از بهترین کتابهای تاریخ قرن هفتم هجری است از آثار گرانبهای عطاملك جوینی است که آن را در سه جلد تألیف کرده است.

سعایت مجدالملك یزدی برضد عطاملك جوینی

مجدالملك یزدی باآنکه از تربیت شدگان خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان بود وبه یاری وی در دستگاه ایلخانان مغول به مقام مهم رسیده بود، همواره سعی در برانداختن خاندان جوینی داشت.

در سال ۶۷۸ هجری هنگامی که اباقاخان از تبریز عازم خراسان بود، در قزوین ارغون پسر اباقاخان به‌استقبال او آمده بود، در این موقع مجدالملك که منتظر فرصتی مناسب بود نزد وی رفت و گفت: «زیاد از یکسال است تابنده میخواهد که سخنی چند عرضه دارد، و چون ناچار به توسط امرا ومقربان به عرض میتوان رسانید، به‌هر وقت آغاز کرد صاحب دیوان وقوف می‌یابد واز اموال پادشاه خدمتی و رشوتی تمام به‌امرا میدهد تا سخن پوشیده می‌ماند. اندیشه کردم که چون امرا مصالح پادشاه بخدمت ورشوت میفروشند، شهزاده مصلحت خود را نخواهند فروخت، بدان‌سبب آمدم و عرضه میدارم که معادل آنچه از تمامت ممالك به خزانهٔ پادشاه می‌رسد حاصل املاك صاحب دیوان است که از املاك پادشاه حاصل کرده و کفران او به جایی رسیده که با سلاطین مصر یکی است و پروانه (مقصود معین الدین‌ـ پروانه است) به تحریك او با (بندقدار) که ممالك روم را به قتل و غارت کرد یکی بود..... اگر پادشاه بنده راسیور غامیشی (نوازش وبخشش) فرماید بر صاحب دیوان‌درست کنم که چهار صد تومان یعنی چهار میلیون دینار املاك از مال پادشاه خریده‌است ودو هزار آن دیگر یعنی بیست میلیون دینار از نقود و گله ورمه دارد واگر تمامت خزاین پادشاه مع آنچه از بغداد و قلاع ملاحده (اسماعیلیان) بیاورده‌اند، مقدار یك هزار تومان (یعنی ده میلیون دینار) باشد، بنده در گناه باشد وبمیرد. وبدان سبب که بنده به هرحال واقف است فرمان حکومت سیواس و یك بالش زر و براتی به‌مقدار ده هزاردینار حق‌السکوت به‌بنده داده است و تمامت را به‌شهزاده ارغون ارائه‌داد. شهزاده ارغون این سخن در خلوت به‌عرض اباقاخان رسانید. اباقا گفت که این سخن را با کسی مگوی تابه تأنی‌تدارك آن کرده شود. اباقاخان چون به‌دارالملك تبریز رسید مجدالملك... به خدمت اباقا رسید و آنچه شهزاده ارغون گفته بود، وی مع‌الزیاده به‌عرض‌رسانید. اباقا از صاحب دیوان به خشم رفت به‌تمامت، ایلچیان فرستاد تا

نواب او را گرفته با دفاتر حاضر گردانید تا در حضور اباقاخان ب. تدقیق و تحقیق کشف آن حال رود. صاحب دیوان التجا و استعانت به‌اولجای خاتون برد و حجتی نوشت که تمامت املاك و اسباب که در این مدت خریده است حق پادشاه‌است.اولجای خاتون (زوجهٔ هولاکو بود که بعد از مرگ شوهر، به‌رسم مغول به پسرش اباقاخان رسیده بود) اباقا خان را برسرعنایت آورد و صاحب دیوان را از آن ورطه خلاص‌داد، ویرلیغ روانه‌داشتند که‌ایلچیان باز گردند و نواب صاحب را تعرض نرسانند. پس از این جریان مجدالملك نومید شد و شرحی نوشت که چون پادشاه صاحب دیوان را مورد عنایت قرارداده‌اند او در هرحال مرا راحت نخواهد گذاشت. اباقا در جواب مینویسد اگر من صاحب دیوان را موردنوازش قراردادم، تو را نیز توبیخ وسرزنش نکردم. پس از چندی اباقا مجدالملك را مورد توجه و تشویق قرار می‌دهد و دستور می‌دهد از کنار آب آمون تا سرحد مصر را به‌اتفاق صاحب‌دیوان‌اداره‌نمایندو به‌مجدالملك تأکید کرد که‌در کار ملك ومال و خزینه، با دقت تمام نظارت کند. ازاین تاریخ دوران قدرت صاحب دیوان سپری می‌شود. در ربیع‌الاول سال ۶۸۰ موقعی که علاءالدین از بغداد با دو خزانهٔ زر به‌دربار اباقا رسید مشاهده کرد که بازارتهمت و سعایت رواجی تمام دارد. نه‌تنها دشمنان، بلکه کسانی که به همت و عنایت علاءالدین به مقام و موقعیتی رسیده‌اند. به تحریك مجدالملك زبان به اعتراض می گشایند و به او تهمت‌ها می‌زنند»

علاءالدین در شرح این مصائب و کارشکنی‌ها دو رساله یکی به‌عنوان تسلیةالاخوان (نام رسالهٔ دیگر معلوم نیست) به‌رشتهٔ تحریر در می‌آورد و می گویدباآن که برهمه معلوم بودکه دعاوی خصمانهٔ مجدالملك و یاران او کذب محض است، برای آن که خود و جمعی بسیار را از ننگ مقابله و مجادله... خلاص دهم، اداء این مبلغ را قبول کردم... آن‌جماعت‌چون‌دیدند که‌طلب‌خود رادراین‌باب محسوب خواهم نمود و از آن سبب آسیب و زحمتی به‌من نخواهد رسید،

تدبیری دیگر بکار بردند و به‌عرض اباقا رسانیدند که وی دو میلیون و پانصدهزار دینار بابت حسابهای معوقه بدهکار است. ولی تیر آنها به‌سنگ خورد و اباقا دریافت که این دعاوی پایه ندارد و نیز اگر این عوارض را از رعایا به‌قهر مطالبه کنند، ضرر آن به‌مراتب بیش از فایدهٔ آن است و موجب خرابی ولایت و تفرقهٔ رعیت می گردد. پس از این جریان، بار دیگر ذهن اباقاخان را نسبت به‌علاءالدین مشوب کردند و به‌او گفتند او بقایای مالیاتی را به صورت زر نقد درحوضها گرد آورده است. علاءالدین می گویدچون دیدم مراد پادشاه ازاشاعه این اتهامات مطالبهٔ (زر) است به‌بغداد آمدم «و آنچه موجود بود در خزانه و اندرون خانه‌از خشك و تر و سیم وزر و مرصعات وجواهر و جامه تا و دوخته وهرچیزی که‌موروث و اندوخته بود تا اوانی صفر و سفال تسلیم شد و املاك و سرایهاوحمامها و ممالیك و دواب وهرچه اسم ملکیت برآن اطلاق رفته بود و حتی خاصه و فرزندان خود رانیز با سرها و اجمعها بسپرد و بعد از آن‌خط که‌اگر فیما بعد زری به‌مقدار یك درم مدفون یا مودوع بیرون آید، معاقب و مؤاخذ باشد» درهمین ایام برادر علاءالدین که ملازم پادشاه بود، از سر شفقت و دلسوزی به بغداد می‌آید و ازدارایی خود و فرزندان نواب و معتمدان، هرقدر میتواند جمع‌آوری و قرض می کند تا شاید از این راه چشم طمع سلطان را سیر کند. پس از آن که «جواهر و جامها و اجناس‌واوانی سیم و زر» را نزد پادشاه بردند، معلوم شد که‌اینهاعشرآنچه به عرض شاه رسانیده‌اند نیست. به‌همین‌مناسبت‌اباقاخان‌دستور می‌دهدمجدالملك با امرا و محصلین به‌بغداد آیند تا گنجها و جواهرات گرانبهایی را که در حوضها پنهان‌شده بیرون آورند، پس از آنکه‌مأمورین‌شاه برای برای انجام مأموریت به‌بغداد آمدند، علاءالدین را در خانهٔ خود توقیف می کنند و دوستان و یاران و معتمدان او را روزهای متمادی مورد شنکجه و عذاب قرار می‌دهند و برای کشف جواهرات حتی از نبش قبر عزیزان و اطفال این خاندان خودداری نمی کنند و چون

از این تلاشها نتیجه‌ای نمی گیرند تمام دارایی و مایملك او، حتی مشروبات و مأكولات وی رامی‌فروشندو نزدسلطان می‌برند و ماوقع را به‌اطلاع او می‌رسانند. بالاخره پادشاه پس از وقوف به حقیقت‌امر، دستور میدهد او را از محبس رها سازند و از «قید حدید و دوشاخ» خلاص کنند. پس از این جریانات باز دشمنان از پای نمی‌نشینند و بار دیگر سخن از رابطهٔ این مرد با ملوك مصر وشام به‌میان می آورند و ایلخان را وادار می کنند تا رسولی به‌معیت ایلچیان‌جهت کشف‌امر گسیل دارد. با تمام تشبثاتی که مجدالملك و عمال او برای فریفتن این جماعت به‌کار بردند، خوشبختانه‌دراین‌مرحله حق بر باطل غلبه کرد و سلطان به‌دسائس آنان پی برد و دیری نگذشت که مژدهٔ جلوس سلطان احمد و فرمان رهایی علاءالدین را می‌آورندو «قیود روحانی و جسمانی» را از جسم و جان‌این مرد برمی‌دارند. در قوریلتای‌بزرگ که مدت نه‌روز به‌طول انجامید و کلیهٔ ملوك و شاهزادگان و امرا از جمیع نواحی‌در آنجا مجتمع شده بودند، سلطان بار دیگربرادر علاءالدین را در مقام پیشین خود یعنی حکومت خراسان، مازندران، عراق، اران و آذربایجان ابقا کرد وچند منطقه را به فرزند وی‌هارون سپرد و مکرر از مظالمی که در گذشته در حق علاءالدین شده بود اظهار تأسف کرد، و این مرد را مورد عنایت مخصوص خود قرارداد «چتر و سلاح خاص» به‌وی ارزانی داشت. و چون از تجاوزات مجدالملك و همکاران او باخبر شد، دستورداد تمام اموال که درطول این مدت از او و یارانش ربوده‌اند و بخزانه تحویل نداده‌اند از آنان باز ستانند.

مجدالملك که در طول مدت‌زمامداری دشمنان زیادی گردا گرد خود جمع کرده بود. اکنون از فرصت استفاده کردند و فرمان به یاسا رسانیدن او را از خان مغول گرفتند. و به‌طوری که علاءالدین در تاریخ خود نوشته «از مسابقت به‌قتل او چند کس را جراحت رسید... و اعضا واعصاب او را برآتش سوزان می‌نهادند و بریان کرده

می‌خوردند، پس از آن او را عضوعضو کرده به هر قطری از اقطار، عضوی از اعضای او را فرستادند، سر او را به‌بغداد و دست او را به عراق و پای او را به‌فارس. و شخصی زبان او به‌صددینار از سردار بخرید و به‌تبریز برد[۱]) شاعری در همان زمان در این خصوص‌سروده است:

روزی دو سه سر دفتر تزویر شدی
جویندهٔ مال و ملك و توفیر شدی
اعضای تو هر یکی گرفت اقلیمی
فی‌الجمله به یك‌هفته‌جهانگیر شدی

بعد از کشته‌شدن مجدالملك یاران و همدستان او را دراطراف به‌ویژه در بغداد دستگیر کردند و همه را یا به زخم کارد کشتند و یا سنگسار کردند و اجسادایشان رابه‌آتش سوختندوفتنهٔ آن مردجاه‌طلب خبیث خوابید و عطاملك مورد نوازش ایلخان قرار گرفته بهمان وضع سابق بحکومت بغداد نامزد شد و بااینکه خود خیال کناره گیری و انزوا داشت به‌اصرار سلطان احمد واستظهار او برسر این شغل‌ماند و بار دیگر او در حکومت بغداد و عراق عرب و برادرش صاحب دیوان در اداره امور مملکت مستقل و محترم گردیدند تابه‌ترتیبی که در شرح احوال آنان آمد از صحنه حکومت و قدرت بر کنار شدند.

ملك جلال‌الدین مخلص سمنانی

بعداز خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان (٦٨٣ هجری) ارغون‌خان مقام وزارت خود را به ملك‌جلال الدین مخلص سمنانی که ازمقربان درگاه وی بود محول کرد. خوندمیر درباره ملك جلال‌الدین مخلص‌سمنانی چنین آورده است:

۱ــ برخی نوشته‌اند: شخصی سر او را به صد دینار خرید و به تبریز فرستاد. تاریخ مغول تألیف شادروان عباس اقبال آشتیانی صفحه ۲۲۳

(از دوران حکومت وخاندان جلالت بود و جدش امیر ضیاء-الدین درغایت اعتبار ملازمت سلطان محمد خوارزمشاه مینمود ودرآن اوان که ارغون‌خان درخراسان به امر ایالت اشتغال داشت جلال مخلص بخدمت مبادرت جسته به اندك زمانی رایت تقرب واختصاص برفراشت وبعداز شهادت خواجه شمس‌الدین محمد بوقا که راتق و فاتق امور مملکت بود منصب وزارت ارغون‌خان را به وی تفویض فرمود.)[۱]

ملك جلال‌الدین مخلص سمنانی مدت پنجسال عهده‌دار وزارت ارغون‌خان مغول بود وبعداز آن بواسطهٔ عداوت امیرطوغان یکی‌از امیران صاحب اختیار ارغون به قتل رسید.[۲] ملك جلال‌الدین مخلص سمنانی شاعر نیز بوده، بطوریکه درآثار الوزراء آمده است درتاریخ قتل شمس‌الدین محمد صاحب دیوان این اشعار را سروده است:

نظام عرصهٔ آفاق صاحب دیوان
محمد بن محمد در یگانهٔ دهر
به‌سال ششصدوهشتاد وسه زشعبان چار
بوقت عصر دوشنبه بـرودخانه ابهر
بـدست سلم نـه از روی اختیار بجبر
زجام تیغ لبالب چشید جرعهٔ قهر

سعدالدوله پسر صفی الدین ابهری

سعدالدوله پسر صفی‌الدین ابهری از پزشکان یهودی مذهب اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری‌است وی در دوره‌حکومت ارغون‌خان مغول جزو پزشکان دربار ایلخانی گردید وبه بغدادعزیمت کرد ودراثر ارتباط بامردم وابراز حسن خلق بیش‌از حد معمول مورد توجه قرار گرفت وسرانجام به‌مقام وزارت ارغون خان مغول نائل

۱ــ دستورالوزراء خواندمیر به تصحیح شادروان سعیدنفیسی صفحه ۲۹۵
۲ــ آثارالوزراء عقیلی صفحه ۲۸۱

گردید. سعدالدوله پس‌از استقرار به مقام وزارت بمنظور مقابله و سرکوبی رقیبان مسلمان خود ارغون‌خان را برضد امیران مسلمان و سرانجام مسلمانان برانگیخت خوندمیر نتیجهٔ این تحریکات را چنین بیان کرده است:

«ارغون‌خان به‌سبب حب‌مال دشمن جان مسلمانان بود وبعداز استماع این سخنان پریشان (منظور سعایت سعدالدوله از امیران مسلمان است) . بهر بهانه برقتل بی گناهان اقدام مینمود و حکم کرد که هیچ مسلمانی را در دیوان‌کار نفرمایند وآن طایفه را از آمد شد اردومانع آیندوسعدالدوله باارغون‌خان قرارداد‌که‌کعبه رامعبداصنام بدنام گرداند واهل اسلام وسایر فرق انام‌از عبودیت رحیم رحمان به عبادت اوثان رساندوبدین‌اندیشه‌به اعراب‌یهودپیشه مکاتبات ومراسلات روان داشت و در ساختن اسباب توجه بجانب مکه اعلام ضلالت اعلام برافراشت. در این اثناء نجیب کحال راکه هم‌کیش آن بداندیش بود. بجانب مملکت خراسان فرستاد واسامی دویست نفر از اعیان‌ومتمولان آن دیاررا مفصل‌کرده، بدو دادکه ایشان را از فضای عالم بقا و حیات بسر منزل فنا وممات رساند واموال وجهات وسایر متملکات همه را واصل دیوان ایلخان گرداند وهم‌چنین‌شمس‌الدوله‌را به کشتن هفده تن‌از ائمه بزرگوار اصفهان تعیین نمود واین جماعت را غیر شهرت در جهان و قدمت خاندان و خرده ریزه درخان ومان گناهی نبود[1]».

بطوریکه نوشته‌اندد‌رهمین اثنا ارغون‌خان به مرضی سخت‌مبتلا گردید که پزشکان از معالجه‌اش عاجز شدند بهمین جهت (صلات و صدقات به مستحقان وفقیران رسانیدند وبسیاری از محبوسان و زندانیان از محنت وقید و حبس خلاص ومطلق العنان گردانیدند. سعدالدوله از دیگران زیاده برآتش محنت می‌جوشید واز نیتهای خطا پشیمان گشته، آه جگرسوز می کشید. از مشاهده صورت‌صحت‌ایلخان به غایت نومید واز وخامت عاقبت اندیشهای نارواترسان ولرزان بسان

۱ـ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۳۰۲

بید. جهت رفاهیت رعیت واستمالت مردم هر ولایت فرمانها مزین به آل تمغاهر طرف ارسال نمود ودریك روز هفتاد نشان مشتمل بر اظهار عدل وداد ورفع ظلم وفساد بهر مملکت روان فرمود)[1] دراین هنگام امیران مسلمان پنهانی اجتماع کرده نخست جمعی از یاران سعدالدوله را دستگیر ساخته وکشتند وسپس سعدالدوله را دستگیر کرده ودر منزل طغاچار زندانی نمودندو پس ازسؤال وجواب باوی درموردشدت عمل با مسلمانان روز دیگر اورا کشتند ویارانش را قتل عام کردند. (٦٩٠هجری) ارغون‌خان که در آن زمان در بستر بیماری افتاده بود از سبب غیبت سعدالدوله استفسار نمود یکی از حاضران عذرنا مسموع به عرض رسانید، ایلخان حقیقت حال دانسته در سوم ربیع‌ـ الاول سال ٦٩٠ هجری زندگی را بدرود گفت.

خواجه صدرالدین احمد خالدی زنجانی

خواجه صدرالدین احمد خالدی زنجانی از قاضی زادگان زنجان بود، در جوانی بخدمت امیر طغارچار که در دربار ارغون بود پیوست ونیابت اویافت. هنگامی که کیخاتوخان بحکومت رسید باموافقت امیران دربار مقام وزارت به او محول شد وبه‌لقب صدرجهانی مخصوص گردید. در سال ٦٩٤ هجری که کیخاتوخان در اثر مکر امیران مغول دستگیر وخفه شد وحکومت به عمویش باید و رسید صدرجهان ازمقام وزارت معزول گرید. پس از مدتی کمتر از یکسال که بایدو نیز بوسیله سران‌وافسران دولت ایلخانیان دستگیر شد وبه‌قتل رسیدصدرـ جهان از طرف غازان‌خان به‌مقام‌وزارت منصوب گردید. (٦٩٤هجری) صدر جهان در اثر ابراز لیاقت ووفور فضل ودانش مورد حسادت امیران دولت ایلخانیان واقع شد بهمین جهت آنان به ویژه‌امیرنوروز در نزد غازان‌خان به سعایت‌ازاو پرداختندوغضب ایلخان رابرافروختند نتیجه این‌شدکه صدرجهان‌از وزارت معزول گردید وبه زندان افتاد.

۱ــ دستورالوزراء خواندمیر صفحه ٣٠٣

در زندان انواع شکنجه وعذاب در باره او روا داشتند ومقرر بود که وی را به قتل رسانند که هرقداق نوئین شرح بی گناهی صدرجهان و قصدو غرض‌بداندیشان را به غازان‌خان گفت وایلخـان نیز پس‌از آگاهی برآن دستور آزادی صدرجهان راصادر کردو بار دیگرمقام وزارت به او تفویض شد و(طوایف انام باز احرام ملازمت صـاحب آفتاب احتشام بستند واز یمن عدالتش رعیت بجمعیت خواطرورفاهیت ضمایر درکنج فراغت نشستند)[١] متأسفانه از آنجائی که‌دشمنان اهل خرد در هرزمان بیش از دیگران‌هستند دشمنان صدر جهان نیزدر بد-گوئی از وی بیش از پیش فعالیت کردند وسرانجام این وزیر باتدبیر در اثر سعایت مخالفان نادرست خود مورد خشم غازان‌خان قرار گرفته دستگیر وزندانی شد(این نوبت فایده بر فصاحت بیان وطلاقت لسان و تدبیر دلپذیر مترتب نگشت ودست قضا روزنامهٔ حیات آن جهان‌فضل‌و دانش و سخا را در روز یکشنبه بیست ودوم رجب‌سال٦٩٩ هجری‌در نوشت)[٢]

گل میشد و با صباش پیغام این بـود
کاغاز چه حاصل چو سرانجام این‌بود
پس گفت صبا بگل که: ای راحت دل
ما را چه کند، حاصل ایام این بـود

خواجه جمال‌الدین دستجردانی

خواجه جمال‌الدین[٣] دستجردانی که از علماء معقـول و منقول در بغداد بوده است در زمان حکومت کوتاه بایدوخان (شش‌ماه) مقام وزارت وی را بر عهده داشت. پس از کشته شدن‌بایدوخان واستقرار

١- دستورالوزراء خواندمیر صفحه ٣١٢
٢- دستورالوزراء خوندمیر به‌تصحیح شادروان سعیدنفیسی صفحه ٣١٢
٣- خواندمیر در دستورالوزراء صفحه ٣١٣ کمال‌الدین و سیف‌الدین حاجی‌بن نظام عقیلی در آثارالوزراء صفحه ٢٨٣ جمال‌الدین آورده‌است.

غازان‌خان به ایلخانی همانطور که نوشته شد مقام وزارت به صدرجهان تفویض گردید. هنگامی که صدرجهان مورد غضب غازان واقع شد خواجه جمال‌الدین دستجردانی به وزارت‌منصوب گردید. ولی سرانجام این صاحب دیوان نیز مورد بی‌مهری وخشم غازان واقع‌شدودر اواخر سال ٦٩۵ هجری (به‌یاسارسید) یعنی کشته شد.

خواجه سعدالدین محمد ساوجی

بعد از کشته شدن خواجه صدرالدین احمد زنجانی غازان‌خان منصب وزارت ونیابت خود را به خواجه سعدالدین محمد ساوجی[1] و خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی به اتفاق محول کرد. خواندمیر دربارهٔ خواجه سعدالدین محمد آوجی (ساوجی) مینویسد: (وزیر هنرور هنرپرور افاضل نواز بود بخبرت در علم استیفا وسیاقت و متانت در فن انشاء و کتابت بی‌شبه ونظیر مینمود. بعداز شهادت خواجه صدرالدین احمدزنجانی بموجب حکم وفرمان غازانی منصب صاحب دیوانی ورتبت نیابت امور جهانبانی به شرکت خواجه رشیدالدین طبیب بروقرار گرفت.) بعد از وفات غازان خان واستقرار حکومت الجایتو (سلطان محمدخدابنده) مقام وزارت ونیابت همچنان به‌عهده خواجه سعدالدین محمد ساوجی وخواجه رشیدالدین فضل‌الله‌همدانی محول شد. ولی بعد از چندگاه میان وزیران اختلاف افتاد و دوستان خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی به مرور نظرسلطان محمدخدابنده را از خواجه سعدالدین محمد ساوجی برگرداندند وسرانجام‌او را به جرم عدم انجام تعهد کشتند. (٧١١هجری) یاران وهمکاران وی از جمله شهاب الدین مبارکشاه‌وزین‌الدین‌ماستری‌ودیگران راکشتند، سید حمزه آوجی وسید عماد الملوك سمنانی را نیز به احترام سیدبودن‌میل

۱ــ در دستورالوزراء خوندمیرصفحه ۳۱۳ (آوجی) و درآثارالوزراء سیف‌الدین عقیلی صفحه ۲۸۳ و در مجمل فصیحی جلد سوم صفحه ۱۹ (ساوجی) ثبت شده‌است.

کشیدند ونکشتند[۱] سیف الدین حاجی پسر نظام عقیلی دربارهٔ شهاب الدین مبارکشاه چنین آورده است «دروقتی که حکم کشتن خواجه سعدالدین فرمودند او رانائبی بود شهاب الدین مبارکشاه، مبارکشاه منشی تام وخط ترکی وعبارات پارسی وتازی او درجهان مشهوربود غرض از این سخن صدق اعتقاد و ثبات وفاداری او با خواجه سعدالدین است چون خواجه مذکور را بموقف سیاست بردند، این شهاب الدین مبارکشاه پنجاه هزار دینار زر به‌جلاد داد و استغاثت کرد که‌مرا پیش از خواجه بکشید وسرمرا بپای خواجه اندازید وهمچنین کردند، چون خواستند که چشم او بربندند گفت حاجت نیست و دو رکعت نماز گزارد وبیامد در پای خواجه سعدالدین بوسه دادو بگریست و شرایط تودیع به تقدیم رسانید و کار او تمام کردند.)[۲]

خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی

خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی که در علم طب ومملکت داری وتاریخ سرآمد اقران بود بزرگترین وزیر نامدار عصر ایلخانی است که در قسمت‌عمدهٔ عصرحکومت غازان‌خان‌واولجایتو به‌مشارکت وهمکاری سعدالدین‌محمدساوجی‌مقام‌وزارت راعهده دار بود، خواجه رشیدالدین‌فضل‌الله‌مورخ معروف مغول‌است. این‌مردضمن ادارهٔ امور مملکتی دردوران‌عمرپرماجرای‌خودهمواره‌می کوشید که خودراازشر بدگوئیها وفتنه انگیزی‌های رقیبان خود در امان دارد تا بتواند کار عظیم تألیف جامع التواریخ را که اثری بدیع وجالب توجه بود به پایان رساند. بااین حال وباتمام تلاشی که در راه صلح وسلم وآرامش محیط خود میکرد اختلاف او با سعدالدین ساوجی مانع این کار بود پس از کشته شدن سعدالدین‌ساوجی‌به شرحی که گذشت خواجه رشید-الدین به اصلاح اوضاع آشفته مملکت پرداخت وبه هر خطه حاکمی

۱ــ مجمل فصیحی جلد سوم صفحه ۱۹

۲ــ آثارالوزراء سیف‌الدین حاجی پسر نظام عقیلی صفحه ۲۸۴

خوش نام وامین فرستاد. ازجمله حمدالله قزوینی مورخ رابه حکومت قزوین وزنجان وچند نقطه دیگر منصوب کرد.

الجایتودر اواخر حکومت خودتاج الدین علیشاه رادربعضی از مهمات ملک با خواجه رشیدالدین شرکت دادواز این رهگذر خاطر رشیدالدین رنجیده شد واز سلطان تقاضای کناره گیری نمود، ولی الجایتو نپذیرفت و گفت خواجه رشید وخواجه علیشاه دو خدمتگار شایسته‌اند. رشید مردی پیرو دانشمند وعلیشاه جوانی کاردان است، صلاح مملکت در آنست که‌هر دوبه‌اتفاق یکدیگر مهمات را انجام دهند.

چون نوبت حکومت به ابوسعید رسید دیگر بارمیان این دو وزیر مخالفت ظاهر شد وعلیشاه با دادن مبالغی به شاهزادگان وبزرگان وسلیهٔ عزل خواجه رشیدالدین را فراهم ساخت. بدین سبب ابوسعیددر اواخر ماه رجب سال ۷۱۷ هجری خواجه رشیدالدین را از وزارت عزل نمود و خود بطرف بغداد حرکت کرد وامیر سوینچ که از یاران وطرفدارن خواجه رشید بود دراین هنگام سخت مریض وناتوان شده دربیستم ذیقعده سال ۷۱۷ هجری وفات یافت.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی پس‌از عزل از مقام‌وزارت بی‌درنگ بمنظور ادامه کار علمی واستراحت، عازم تبریز شدولی از بخت‌بدامیر چوپان که‌به‌ارزش‌سیاسی‌وحسن‌تدبیرخواجه واقف‌بود وی را باردیگر به قبول وزارت دعوت کرد. ولی وی که سالها به این کار اشتغال داشته وسیزده فرزندش در اقطار کشور به کار دیوانی اشتغال داشتندسعی کرد از قبول خدمت امتناع ورزد. سرانجام به‌اصرارامیر-چوپان باردیگر قبول مسؤلیت نمود. لیکن دیری نپائید که‌علیشاه به توسط ابوبکر آقا که سخنش‌در امیر چوپان سخت مؤثر بود، امیر-چوپان را باخود متحد نمود وبه همراهی امیرچوپان به سلطان‌ابوسعید اظهارداشت که خواجه‌رشید وپسرش‌ابراهیم شربتی‌مسموم به‌اولجایتو (سلطان محمد خدابنده) خورانده وموجب قتل اوشده است. این سعایت مؤثر افتاد و ابوسعید دستور داد روز هفدهم جمادی‌الاولی‌سال

۸۱۸ هجری نخست عزالدین ابراهیم فرزند شانزده ساله خواجه رشدالدین وسپس وزیر دانشمند وبی نظیر عصر مغول به سن۷۳ در ابهر قریهٔ خشکدر دونیمه کردند وبا این عمل وحشیانه به عمر یکی از بزرگترین رجال سیاسی ایران که مورخی‌دقیق وحکیمی صاحب نظر وطبیبی حاذق بودپایان دادند. جلال‌الدین عتیقی‌درتاریخ مرگ او این شعر را سروده است:

رشیددولت ودین چون‌رحیل کردبه‌عقبی
نوشت منشی تاریخ او که (طاب ثراه)

بعد این فاجعه نیز دشمنان خواجه رشیدالدین آرام نگرفتند، متعاقب آن پس از غارت ربع رشیدی که ازشاهکارهای خواجه‌رشید در تبریز بود، تمام اموال او وفرزندانش‌را ضبط کردند وبر خلاف مقررات شرعی وعرفی، املاکی را که وقف کرده به تصرف خود در آوردند وبه این مظالم وبیدادگریها قناعت نکرده، خواجه متوفی‌را به علت سابقهٔ آشنائی بایهودیان واطلاع بررسوم وعادات آنها به یهودی بودن متهم کردند وجسدآن‌مردمحقق ودانشمندرا ازمسجدی که در ربع رشیدی ساخته بود بیرون آوردند ودرقبرستان یهودیان به خاك سپردند. پس از این جریان اسفناك تاج‌الدین علیشاه به شکرانه این جنایت، هدیه‌ها بخشید. از جمله در سال۷۱۸ هجری دو حلقهٔطلا که هر کدام هزار مثقال وزن داشت به حرم کعبه فرستاد تاآنها را به یاد این‌فتح‌بزرگ! درخانه‌خدا بیاویزند[1] جالب‌توجه است که‌تاج‌الدین علیشاه پس از شهادت حریف توانای خود خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی شش سال با قدرت حکومت کرد وپس از آنکه وضع مالی و امور دیوانی وسیاست مملکت را در هم وآشفته ساخت فوت کرد. واین تنها وزیری است که در عصر پرماجرای مغول به طور طبیعی زندگی

۱ــ راستی چه جنایت‌ها که بنام دین انجام شده و میشود. متاسفانه زیر این پوشش مورد توجه و علاقه عمومی افراد شیاد و مردم‌فریب همواره کارهای ناشایست خودرا شایسته‌جلوه داده‌اند.

را بدرود گفته است.

ولی خواجه غیاث‌الدین محمد پسر خواجه رشیدالدین فضل‌الله که بعدها به پاداش خدمات خواجه رشیدالدین به وزارت رسیده‌بود، باآنکه مردی نیکخواه وخوش نیت وبا گذشت بود وحتی به دشمنان‌پدر وبدخواهان خود در زمان قدرت‌نیکی ومهربانی کرده بود بدستوریکی از مخالفان در رمضان سال ۷۳۶هجری کشته شد. غیاث الدین محمد مانند پدر، غیر از حسن اداره و کاردانی مردی فاضل ودانش دوست بود وعده‌ای از فاضلان زمان کتابها ورساله‌ها وآثار منظوم خود را بنام خواجه غیاث الدین محمد انشاء کرده وبه وی تقدیم داشته‌اند. پس از کشته شدن خواجه غیاث‌الدین محمد به تحریك دشمنان باردیگر ربع رشیدی ومنازل خواجه واتباع او دستخوش نهب وغارت گردید و بسیاری از کتابهای نفیس دراین حادثه ناگوار به تاراج رفت.

خدمات خواجه رشیدالدین فضل‌الله‌همدانی

شخصیت علمی، اخلاقی وسیاسی خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی‌وزیر دانشمند وکم نظیر ایرانی در عصر مغول وتوجه خاص او به بهبود اوضاع اقتصادی واجتماعی وفرهنگی ایران.یکی از نقطه‌های عطف نهضتهای دیوانی ایرانیان‌در این عصر بشمار میرود . این کار که به نیابت‌خیر خواهانه غازان‌خان وبرادرش اولجایتو (سلطان محمد خدابنده) انجام شد کمك شایان توجه به پیشرفت ایرانیان درنهضتهای فکری‌و سرانجام به‌قافله تمدن بشری کرد. این مرد در دوران بیست‌و سه‌ساله وزارت خود، کتابخانه‌ها، بیمارستانها ومدرسه‌های بسیاری تأسیس کرد.... پرفسور براند در کتاب طب عربی نوشته است که رشید الدین در ربع رشیدی‌بیمارستانی ساخت که‌دارای‌پنجاه طبیب‌بود که از هند، چین، مصر، سوریه به تبریز آمده بودند، هرطبیب مسئول تربیت ده دانشجو بود.علاوه بر اطبا، در بین کارمندان بیمارستان، جراحها، شکسته بندها وجود داشتند که هرکدام‌به نوبهٔ‌خود پنج دانشجو را تعلیم

می‌دادند. کلیه این پزشکان وشاگردان ایشان در خیابانی جنب بیمارستان ساکن بودند وحقوق آنان به صورت نقدینه وجنسی پرداخت میشد.... رشیدالدین نه فقط به وضع بیمارستان پایتخت توجه داشت بلکه چون خود او طبیب وعالم بود. به ایجاد بیمارستانها وتوسعهٔ دارالشفا (درمانگاه) دیگر نیز کوشش می کرده است. چنانکه طبیبی به نام ابن مهدی به سرپرستی بیمارستان همدان فرستاد و داروهای بسیاری برای او ارسال نمود.

رشیدالدین بروی هم مردی مثبت وفعال بود تفکر فلسفی و اجتماعی وسیاسی او، مادی ومبتنی برعقل واستدلال بود، علم نجوم را که در آن دوران مبنای علمی صحیحی نداشت، نمی‌پسندید وتا آنجا که میتوانست با خرافات وایده‌آلیسم مبارزه می کرد. وی در نامه‌ای به فرزند خود میراحمد حاکم اردبیل چنین مینویسد: «چنین استماع افتاده که آن فرزند تعلم نجوم هوس کرده‌است واز این معنی به‌غایت پریشان‌شد. زنهار که سخن اهل نجوم که سالکان منهج خطا ورهروان محجه اعمی‌اند ، نشنود.. زمام اختیار فلك در قبضه تدبیر ماه وتیر نداند واقبال وادبار انسان را از مسعود برجیس ونحوس کیوان نشناسد ومحبت این علم بی‌نفع که چون فضلات واجب الدفع است از صفائح مخیله بسترد[1].» برگزیدهٔ اندیشه‌های این مرد توانا را از نامه‌ای که به جلال‌الدین فرزند خودنوشته، میتوان دریافت. دراین نامه‌ازفرزند خود میخواهد که از افتادگان وآزادگان حمایت کند، مصالح رعایا وکافهٔ جمهور را از نظردور ندارد، فقرا، غربا، ضعفا ومظلومان را دریابد. حرمت علما را از یاد نبرد ودر تجدید بنا وترمیم مدارس، پلها ومساجد بکوشد[2].

۱ـ مکاتبات صفحه ۳۰۰

۲ـ تاریخ اجتماعی ایران تألیف مرتضی راوندی جلد چهارم صفحه ۳۲۰ به‌نقل از مقاله غلامرضا سلیم به‌عنوان تعلیم و تربیت صفحه ۱۷۲

خواجه تاج الدین علیشاه

همانطور که نوشته شد سلطان محمد خدابنده بعد از صدور دستور قتل خواجه سعدالدین محمد ساوجی منصب وزارت را به شرکت خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی به خواجه تاج‌الدین علیشاه تفویض کرد. در جامع التواریخ مسطور است که: «خواجه علیشاه در اوایل ایام وزارت از غایت علوهمت، پادشاه وامرای مملکت پناه را در خطه بغداد طوی داد ودر آن جشن دکلهٔ مرصع به لئالی آبدار و جواهر به وزن چهارده رطل وافسرمکلل که قطعه‌ای لعل به وزن بیست‌وچهار مثقال در آن تعبیه بود ونه غلام‌سیم اندام با کمرهای زر نگار ونه اسب عربی نژاد که زین وسرافسارهمه زرین بود به رسم پیشکش بر طبق عرض نهاد.»[۱]

بعد از شهادت خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، خواجه علیشاه به‌تنهائی عهده‌دار صاحب دیوانی (وزارت) گردید. وی به منظور رقابت با خواجه رشیدالدین به ساختن بناهای‌تاریخی از قبیل مدرسه، خانقاه، رباط، مسجد پرداخت. «ومستغلات مرغوب بر آنها وقف ساخت» خواجه علیشاه در سال ۷۲۳ هجری به مرضی صعب‌مبتلا گردید وهرچه درمداوایش کوشیدند سودی نبخشیدوزندگی‌را بدرود گفت.

خوند میر نوشته است: (از غرابت حالات آنکه: سلطان ابوسعید بهادرخان پسران خواجه علیشاه جیلانی را نوازش تمام کرده، خواست که منصب وزارت را به یکی از ایشان دهد. در آن اثناء برادران با یکدیگر در مقام نزاع وتقریر آمدند وچندان لجاج کردند که ایشان را از مناصب عزل نموده هرچه‌مدت العمر اندوخته بودند بستدند.

۱ــ در اثر همین تملق‌ها و خوش‌خدمتی‌ها بود که‌سرانجام بدگوئیهای او از خواجه‌رشیدالدین فضل‌الله‌همدانی در ابوسعیدموثر افتاد و فرمان قتل آن وزیردانشمند را صادر کرد.

من ناله زیبگانه نـدارم کـه دلـم را
هر غم که رسیدست هم از خویش رسیدست

آنگاه دو برادر کامل عقل با هم در مقام صلح وصفا آمده، شب و روز در فکر آن بودند که قوت لایموت از کجا حاصل کنند)[۱]

رکن الـدین صاین

رکن الدین صاین ازفرزندان ضیاءالملك محمد پسر مودود بود وضیاء الملك در زمان سلطان محمد خوارزمشاه به منصب عارض سپاه اشتغال داشت. رکن الدین صاین که نصرت الدین عادل لقب یافته بود مقام وزارت سلطان ابوسعید مغول را برعهده داشت. وی بدستور امیر چوپان در سفری که به خراسان کرد به قتل رسید.

خواجه غیاث الدین محمد پسر خواجه رشید الدین

همانطور که نوشته شد خواجه غیاث الدین محمد پسر خواجه رشید ـ الدین فضل الله همدانی وزیر معروف عصر مغول که مردی فاضل و دانشمند بود وبعلت سلامت نفس وفصاحت بیان وحسن خلق مورد توجه عموم واقع شده بود بعداز مدتی به پاداش خدمات پدرش ازطرف سلطان ابوسعید به مقام وزارت نائل گردید واز اعیان خراسان خواجه علاء ـ الدین محمد را با او در امر وزارت شریك گردانید. ولی بعد ازهشت ماه خواجه علاءالدین محمد به مقام استیفاء منصوب گردید وخواجه غیاث الدین با استقلال به کار وزارت (صاحب دیوانی) مشغول شد. دراین باره خوندمیر نوشته است که: (آن وزیر صافی ضمیر بحسب ارث و استحقاق برمسند فرماندهی نشسته به احیای مراسم عدل و احسان و اعلای معالم امن وامان واستمالت سپاهی و رعیت و تکثیر عمـارت و زراعت قیام واقدام نمود... ازحسن رعایتش طوایف امم بر بستر استراحت غنودند و از یمن عدالتش طبقات بنی آدم در مقـام رفـاهیت آسایش

۱ـ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۳۲۲

نمودند)[1]

(در خطهٔ تبریز مدرسه‌ای در کمال ترفع ووسعت و نهایت تکلف و زینت بنا فرمودو آنرا موسوم به غیاثیه گردانیده مزارع خوب و مستغلات مرغوب بر آن وقف نمود. لاجرم علمای اعلام و افاضل انام بنام خجسته فرجام آن وزیر عالی مقام کتب معتبر ورسایل افادت اثر تصنیف کردند، وازموایدانعام واحسان فراوانش فایده وبهرهٔ تمام بردند. شرح مختصر ابن الحاجب ومتن مواقف وفواید غیاثیه از مؤلفات عالی جناب فضایل پناه افتخار العلماء متبحرین قاضی عضدالدین ایجی وشرح مطالع و شرح شمسیه از مصفات جناب دقایق مآب زبدة الفضلاء المتأخرین مولا ناقطب الدین رازی و تاریخ گزیده حمدالله مستوفی قزوینی و قصیدهٔ مصنوع منظوم خواجه سلمان سادجی برین شاهدان صدق و گواهان عدل اند)[2].

بهرحال خواجه غیاث‌الدین محمد پسر خواجه رشید الدین فضل‌الله همدانی با آنکه مردی بسیار کریم و صاحب همت و مردم‌نواز بود و حتی به‌دشمنان پدر وبدخواهان خود درروزهای قدرت نیکی ومهربانی می‌کرد همواره مورد حسد و بغض امیران دربار سلطان ابوسعید بود. پس‌از مرگ ابوسعید در سال ۷۳۶ هجری آتش اختلاف ونفاق در بین شاهزادگان وامیران مغول در گرفت. سرانجام درجنگی که بین سپاه ارپاخان وامیر علی‌پادشاه دائی ابوسعید در گرفت پیروزی نصیب امیرعلی پادشاه شد ولشکریان ارپاخان شکست‌خوردند. خواجه غیاث‌الدین وزیر نیز که جزوسپاهیان ارپاخان بود دستگیرشد. خواجه غیاث‌الدین را به نزد امیر علی پادشاه بردند (امیر علی اگرچه از وزیر صافی ضمیر آزار بسیار در خاطر داشت مراسم اعزاز و احترام بجای آورده، خواست که از لوازم مروت‌وانسانیت‌دقیقه‌ای نامرعی‌نگذارد. اما سایر امراء درقتل آن وزیر عالم عادل نیکو اخلاق متفق اللفظ و

۱ـ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۳۲۵

۲ـ دستورالوزراء خواندمیر به‌اهتمام مرحوم سعیدنفیسی صفحه ۳۲۶

المعنی گشته) در بیست ویکم رمضان سال ۷۳۶ هجری (صاحب‌سعید خواجه غیاث‌الدین محمد رشیدی به عز شهادت رسید) یکی از فاضلان آن زمان این مرثیه‌را دربارهٔ‌وی سروده است:

جای آنست کاختران امروز
بر سر از دست چرخ خاك کنند
دردمندان مهر از سر درد
جامه در بر چو صبح چاك کنند
الغیاث الغیاث در گیرند
ناله وآه دردناك کنند
که‌وزیری بدان عزیزی‌را
بچنین خواریی‌هلاك کنند

خواجه علاءالدین محمدهندو

خواجه علاءالدین محمد هندو از بزرگ زادگان خراسان بود همانطور که نوشته شد سلطان ابوسعید او را با خواجه غیاث‌الدین محمد در امر وزارت شریك گردانید، ولی بعداز هشت ماه به سمت مستوفی دیوان منصوب شد وپس از مدتی وزارت ایالت خراسان به وی محول شد و خواجه علاء الدین محمد به خراسان رفت وتازمان‌مرگ سلطان ابوسعید دراین مقام‌باقی‌بود.بعدازمرگ‌ابوسعیدمنصب وزارت‌خراسان از طرف طغا تیمورخان که در گرگان برسریر خانیت نشسته بود مورد تأیید قرار گرفت . محل استقرار خواجه علاءالدین محمد هندو در قریهٔ فریومد[1] بیهق بود

در سال ۷۳۶ هجری جنبش سربداران که‌در رأس آن صوفیان شیعه مذهب قرار داشتند دربیهق به نتیجه رسید وقیام آنان به سرداری

۱ــ قریه فریومد در حال حاضر جزء بخش میامی شهرستان‌شاهرود در استان سمنان است دراین‌باره به تاریخ قومس (کومش) تألیف رفیع‌مراجعه شود.

پهلوان عبدالرزاق ازباشتین سبزوار آغاز گردید[۱] خواجه علاءالدین محمد وزیر خراسان بمنظور مقابله‌با این‌جنبش باآنان‌بجنگ پرداخت ولی شکست خورده وبه سوی گرگان پا به گریز نهاد.سربداران علاء الدین محمدرا تعقیب‌نموده‌ودرحدود کوهسار کبودجامهٔ گرگان در محلی‌بنام شهرك نو به‌وی‌دست یافتند واو را کشتند.

امیر جمال الدین پسر تاج الدین علی‌شروانی

همانطور که نوشته شد پس از مرگ ابوسعید ایلخان آتش اختلاف ونفاق دربین بازماندگان وی شدت گرفت وامیر علی پادشاه دائی ابوسعید پس از مقابله‌با ارپاخان وشکست‌دادن و کشتن‌وی برسریر حکومت در آذربایجان استقرار یافت. امیر علی پادشاه وزارت را به جمال‌الدین پسرتاج‌الدین‌علی‌شروانی که پدرش حاکم‌بعضی ازولایات عربستان بود محول کرد.

درهمین ایام امیر شیخ حسن نویان که پسر عمه سلطان ابوسعید ایلخان بود محمد خان را به پادشاهی برگزیده از روم به عزم جنگ با امیر علی پادشاه و موسی خان یاور او به آذربایجان لشکر کشید. جنگ بین آنان در قرا دره از توابع الەتاق به وقوع پیوست سرانجام امیرعلی پادشاه شکست خورد و کشته شد(ذیحجه سال۷۳۶هجری) وبدین ترتیب وزارت امیر جمال الدین‌شروانی پایان یافت.

خواجه شمس الدین زکریا

امیرشیخ حسن نویان که از اولاد امیر اقبوقاء جلایر بود و نزد مورخان به امیر شیخ حسن بزرگ‌اشتهار داردپس از پیروزی بر امیرعلی پادشاه وموسی‌خان بر ممالك عراق وآذربایجان دست‌یافت ومحمدخان را به پادشاهی برگزید ومحمدخان باصلاحدید امیرشیخ حسن مقام وزارت خود را به خواجه شمس‌الدین زکریا که خواهر-

---

۱ــ برای آگاهی کامل دراین‌باره به تاریخ جنبش سربداران ودیگر جنبشهای ایرانیان" در قرن هشتم هجری تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع) مراجعه‌شود.

زاده وداماد صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشیدی بودتفویض کرد.

بطوریکه نوشته‌اند[۱] خواجه شمس الدین زکریا در تمام مدت دولت وحکومت امیرشیخ‌حسن وپسرانش سلطان‌ویس و سلطان‌حسین با عدالت وانصاف بصدارت مشغول بود تا زندگی را بدرود گفت.

خواجه غیاث الدین محمد علیشاهی

هنگامی که شیخ حسن چوپانی که در نزد مورخان به‌شیخ حسن کوچك معروف است سلیمان خان‌را به‌سلطنت‌انتخاب کردخواجه غیاث الدین محمد علیشاهی رابه وزارت‌او برگزید. بعداز آنکه شیخ حسن چوپانی بدست زنش کشته شد(۷۵۴هجری) وبرادرش ملك اشرف، نوشیروان نامی از اولاد چنگیزخان رابه سلطنت برگزید ومتوجه سلیمان خان شد خواجه غیاث‌الدین محمد علیشاهی نیز که حکومت سلیمان خان را رو به زوال می‌دید به ملك اشرف پیوست و در پناه دولت اوبی آنکه‌در امورصدارت‌دخالت‌داشته باشدزندگی کرد.

خواجه عبدالحی

خواجه عبدالحی وزیرنوشیروان خان‌وملك اشرف‌بودبطوریکه نوشته‌اند وی بعد از آنکه مدتی شرایط نیکو در خدمت بجای آورد به مقام وزارت منصوب گردید. بعد از مدتی ملك اشرف اورا گرفته پیش کیا اسماعیل‌رودباری فرستاد تا در قلعهٔ الموت زندانی کند. کیا اسماعیل بچشم احترام در وزیر نگریسته از نزدیکان خود دختری به ازدواج او درآورد وخواجه عبدالحی به پادشاهان گیلان نامه‌هانوشت وبه ملك اشرف پیغام داد که درآینده نزدیکی گیلانات را در حیطهٔ تصرف تودر خواهم آورد. ملك اشرف وقتیکه مطلع شد خواجه عبدالحی‌وزیردر آزادی وعزت‌بسر میبرد درصدددستگیری

۱ــ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۳۳۳

وی برآمدولی چون‌میدانست که کیااسماعیل‌دراعزام خواجه‌عبدالحی به نزد او اقدام نخواهد کرد حیله‌ای اندیشید بدین صورت که کلیه یاران ومتعلقان خواجه عبدالحی رامورد مرحمت‌ونیکوئی قرارداد. یاران ومتعلقان‌عبدالحی برای اونامه نوشتند که ملک اشرف‌درباره‌مابه نیکوئی گرائیده وهمواره‌مورد عزت واحترام قرار می گیریم‌درهمین موقع ملک اشرف نامه‌ای برای خواجه عبدالحی فرستاد و او را برای تصدی مقام وزارت به‌تبریزفراخواند.خواجه‌عبدالحی‌ازهوس‌جلوس برمسندوزارت بی‌آرام شده‌روی‌به‌جانب‌تبریزنهاد هرچند کیااسماعیل گفت: برقول و فعل ملک اشرف اعتماد نیست، سودی نبخشید.

ملک اشرف که‌ازآمدن خواجه عبدالحی به تبریز آگاه‌شده‌بود، به‌او پیغام داد که در خانهٔ خودفرودآی‌تافرداترا طلبیده‌و خلعت وزارت بپوشانم. وخواجه عبدالحی همین کار کرد.روز دیگربفرمان ملک اشرف جناب وزارت مآب را براسب لاغرنشانده وبه‌قعله النجق بردند وبه کوتوال آنجا سپردند. بعد از چند روزملک‌اشرف، عادل اختاچی را فرستاد تا خواجه عبدالحی رااز النجق به‌یکی ازقلعه‌های کردستان که کوتوال‌آن موسی حیحی بود منتقل کند. پس از ورود خواجه عبدالحی به قلعه مذکور موسی حیحی خواجه عبدالحی را به احترام پذیرفت‌و درنهایت آزادی وعزت باوی رفتار کرد. خواجه عبدالحی بعداز مدتی‌نامه‌ای برای ملک اشرف فرستاد بدین مضمون که: موسی حیحی درمحافظت ازقلعه تغافل می کند. ملک اشرف‌فوری موسی‌حیحی را طلبیده ومورد مؤاخذه وعقوبت قرار داد. دراین هنگام‌موسی علت‌آن را جویاشد وملک‌اشرف نامه خواجه عبدالحی‌را به‌اونشان داد موسی حیحی بادلایل قابل قبول‌ادعای خواجه‌عبدالحی را رد نمود. پس‌آنگاه‌باسرفرازی وخرسندی به قلعه مراجعت کرد. پس از ورود به‌قلعه خواجه‌عبدالحی رادر خانه‌ای تاریک زندانی کرد ودر آن را باسنگ و گچ‌مسدود ساخت ودر سقف آن سوراخی‌تعبیه کرده‌وهر روز دو گرده نان‌جهت خواجه‌عبدالحی ازآن سوراخ‌پائین

می‌انداخت وحال خواجه بدین منوال بود تا زندگی‌را بدرود گفت.

خواجه مسعود دامغانی

خواجه مسعود دامغانی بعداز عزل خواجه‌عبدالحی به‌وزارت ملك‌اشرف‌چوپانی منصوب گردید. اوداماد خواجه‌عبدالحی بودوخط رازیبا وانشاءرا مرغوب مینوشت. چون دراین سمت بود ملك‌اشرف دستور داداو راگرفته‌ودرقلعه‌روئین‌دژ زندانی کردند. (۷۵۱هجری) در همین هنگام جانی‌بیك‌خان که از ظلم وجور ملك‌اشرف آگاه‌شده بود با سپاه فراوان به آذربایجان رفت‌وآن سرزمین‌را از وجود ملك اشرف پاك‌ساخت .بعداز این واقعه جانی‌بیك خان حکومت آذربایجان را به بیردی بیك خان سپرد و به سوی سرزمین خود «دشت قبچاق» مراجعت کرد. بطوریکه‌نوشته‌اندجانی بیك‌خان پس‌از مدتی کوتاه زندگی‌را بدرود گفت وبیردی‌بیك‌خان‌ناگزیرآذربایجان‌را رهاکرده وبه سوی تختگاه پدر دردشت قبچاق رهسپار شد.

خواجه‌عمادالدین محمود کرمانی

پس از بیردی‌بیك خان‌شخصی بنام اخی‌جوق به‌یاری جمعی از امیران‌ملك‌اشرف (چوپانی) برآذربایجان استیلایافت ومنصب وزارت را به خواجه عمادالدین محمود کرمانی وامیر ابوبکر پسرخواجه علیشاه جیلانی داد. تااینکه درسال ۷۵۹ هجری‌سلطان اویس پسرامیر شیخ حسن‌بزرگ ازبغدادلشکر به‌تبریزآورده‌واخی جوق‌را منهزم کرد. بدین طریق وزارت این دو نفر نیز پایان گرفت.

خواجه نجیب‌الدین

سلطان‌اویس‌پس‌ازتسخیرایالت‌آذربایجان‌شخصی‌بنام‌سلیمان‌راامیر آن‌سرزمین کرد وخواجه نجیب‌الدین راکه برادر خواجه شمس‌الدین

زکریابود وزارت داد. بطوریکه نوشته‌اند[1] بعداز انقضای مدتی کوتاه خواجه نجیب الدین از وزارت معزول گردید.

خواجه علاءالـدین

بعداز خواجه نجیب‌الدین سلطان اویس مقام وزارت رابه‌خواجه علاءالدین محول کرد بطوریکه نوشته‌اند خواجه علاءالدین در اوایل ایام وزارت خود مریض شد وزندگی رابدرود گفت.سلطان اویس نیز در جمادی الاول سال ۷۷۶ هجری چشم از جهان فروبست و پسرش سلطان حسین قائم مقام شد. وی‌نیز بعداز چندماه بدست برادر خود سلطان احمد کشته شد ومقارن همین زمان بود که امیر تیمور گرکانی به ایران حمله کرد وجمیع ممالك عراق وآذربایجـان وفـارس را تسخیر خود ساخت.

۱ـ دستورالوزراء خواندمیر، صفحه ۳۳۸

وزیران خوارزمشاهیان

نظام‌الملک سعد الدین مسعود پسر علی ابهری

نظام الملک سعدالدین مسعود پسرعلی ابهری وزیر خوارزمشاه تکش‌خان بوده است بطوریکه نوشته‌اند وی تکش‌خان را به‌سرکوبی اسماعیلیان ترغیب‌می‌کرد. بهمین جهت اسماعیلیان جمعی ازفدائیان خود را جهت کشتن نظام الملک مسعود فرستادند ودر زمانی که‌او از خانهٔخود بیرون آمد به زخم کارد به قتل رسانیدند.

نظام الملک صدرالدین‌علی‌پسر سعدالدین‌مسعود

بعد از کشته شدن نظام الملک‌صدرالدین علی پسر سعدالدین مسعودبه وزارت تکش‌خان رسید وی‌تا پایان دوره سلطنت تکش‌خان در این سمت باقی بود، بعد ازمرگ تکش‌خان‌قطب‌الدین پسرتکش‌خان صدر الدین علی را همچنان درمقام وزارت باقی گذارد و تا آخر عمر در این مقام باقی ماند.

نظام الملک محمد پسر صالح

بعد از مرگ صدرالدین علی‌وزارت خوارزمشاهیان به عهده نظام‌الملک محمد پسرصالح محول گردید. وی‌درمدت هفت سال‌بدین سمت اشتغال داشت دراین‌سال به تصرف‌در اموال دیوانی متهم‌شده و

از وزارت معزول گردید. محمدپسر صالح به خوارزم رفت و ترکان خاتون مادر سلطان محمدخوارزمشاه اورا مورد محبت قرار داد و مقام وزارت‌خود رابه او تفویض کرد، این کار به رأی قطب‌الدین محمد خوارزمشاه سخت گران‌آمد ومتغیر وخشمناك شد وبا وجودجمعی‌از بزرگان واهل قلم چون تاج‌الدین کریم الشرق نیشابوری وضیاءالدین سمنانی وشریف‌محمد نسوی ودیگران هیچیك را مقام وزارت ندادو این وضع تاپایان دوره حکومت او ادامه داشت‌تا اینکه لشکریان‌مغول به آن سرزمین تاختند وبه محاصره قلعه ایلال پرداختند. محمدپسر صالح‌در ملازمت‌مادر سلطان محمدخوارزمشاه‌در آن قلعه بود.پس از تسخیر قلعه امیران سلطان محمدخوارزمشاه محمد صالح رانزد چنگیزخان بر دندو گفتند این وزیرهمواره مورد غضب خوارزمشاه بوده بهمین علت‌موردتوجه چنگیزخان‌واقع شدو«گاهی اورا بافراغ محاسبات بعضی از ولایات مأمورمی گرداند»[1] تا اینکه در اثر ارتباط پنهانی با دختر زنگیچهٔ چنگی که دارای حسن آواز و لطافت رخسار بود مورد غضب چنگیزخان واقع گردید و کشته شد.در روضةالصفا میرخواند آمده است: وزیری که امیران چنگیزخان‌از قلعه‌ایلال اسیر کردند موسوم به ناصرالدین بوده واین وزیر پس ازرسیدن به نزد چنگیزخان به قتل رسیده است.

شرف‌الملك فخرالدین علی‌جنبدی

شرف الملك فخرالدین جنبدی در زمان حکومت سلطان محمد خوارزمشاه عهده دار امور دیوانی بود. ولی‌در اثر ظلم وجور مورد اعتراض مردم واقع شد وبهمین جهت سلطان محمد خوارزمشاه‌دستور داد وی را دستگیر کرده و به قتل رسانند .فخرالدین‌علی جنبدی‌پس از آگاهی بر این امر فرارکرد وازنظرها پنهان زیست تاهنگامی که جلال‌الدین خوارزمشاه از آب سیحون عبور کرد فخرالدین علی خود

۱ــ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۲۳۴

را به او رسانید و مراتب خدمت بجای آورد . جلال‌الدین خوارزمشاه پس‌از مراجعت از هندوستان و تسخیر ممالك عراق و آذربایجان امور صاحب دیوانی خود را به فخرالدین علی جنبدی واگذار کرد بطوریکه نوشته‌اند این بار نیز فخرالدین علی با اینکه ظاهری بسیار آراسته داشت و در موقع تلاوت قرآن اشك ازچشمش سرازیر میشد[۱] «بخار نخوت وغرور به کاخ دماغ راه داده اکثر ارکان دولت و اغنیای مملکت را بمصادرات ناموجه برنجانید» بهمین جهت سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه از وی رنجیده خاطر گردید وفخرالدین علی پس‌از آگاهی برتغییر حال سلطان طریق عصیان پیش گرفت ودریکی ازقلعه‌ها تحصن اختیار کرد. جلال‌الدین خوارزمشاه او رابه وعده‌های دلفریب رام کرد وپس از سه چهار روز دستور داد اورا کشتند .

۱ــ دستورالوزراء خواندمیر به تصحیح شادروان سعید نفیسی صفحه ۲۳۵

وزیران اتابکان فارس (سلغوریان)

سرزمین فارس راکه پادشاهان سلجوقی بعد از آنکه ازتصرف دیلمیان «دیالمه» بیرون آوردند بدست حکامی که از جانب خود میفرستادند اداره میکردندواین ترتیب قریب هشتادوپنجسال دوام داشت ودراین فاصله پنج نفراز عهد الب ارسلان تاعهد ملکشاه دوم یعنی تا تاریخ ۵۴۳ هجری از طرف سلجوقیان بحکومت فارس منصوب شده بودند واین عده که همه از بندگان وبنده زادگان پادشاهان سلجوقی بودند به لقب اتابك خوانده میشدند.

از این حکام آخرین اتابکی که از جانب سلجوقیان برفارس حکومت داشته بوزابه است که اتابك محمدپسرمحمود برادرزادهٔ سلطان مسعود سلجوقی بود واو در سال ۵۴۱ هجری برسلطان یاغی شده درهمان سال بدست سلطان مسعود در اصفهان به قتل رسید. بوزابه برادرزاده‌ای داشت به اسم سنغرپسر مودود که به کین خواهی عموی خودقیام کرد وپدراو مودود را بوزابه وقتیکه بجنگ سلطان مسعود میرفت در غیاب خود در شیراز گذاشته بود. چون بوزا به قتل رسید مودود وسنغر مخفی شدندودراین موقع محمدپسر محمود سلجوقی بر فارس استیلا یافت. درسال ۵۴۳ هجری سنغر به فارس برگشت ومحمد راازآنجا رانده وخودبرآن بلادتسلط یافت فرزندان سنغر راکه دراصل ازطوایف ترکمان وازنسل شخصی بودندسلغورنام اتابکان فارس یااتابکان سلغوری میگویند وایشان ازسال ۵۴۳ تا۶۶۳ هجری برفارس حکومت

می کردندو همه وقت از فرماندهان مقتدر ایران یعنی ابتدا خوارزمشاهیان سپس از مغول و ایلخانان اطاعت داشتندو همین امر یعنی پذیرفتن فرمان پادشاهان بزرگ و پرداختن خراج به آنان همانطور که در ورقهای پیش نوشته شد فارس را مدت قریب به یك قرن از لشکر کشی و در نتیجه از خرابی حفظ نمودو اتابکان فارس اگرچه هیچوقت قدرت سلطنتی مهمی بهم نرساندند ولی در تاریخ ادبیات مانامی نیکو از ایشان باقی است و استاد سخن فارسی وشیرین زبان ترین شاعر ایران یعنی سعدی مداح ایشان بوده است. غیر از سعدی شاعران و فاضلان دیگر نیز در دستگاه آل سلغور بوده‌اند که شرح احوال آنان در فصل نهضت ادبی ایرانیان دراین مجلد آمده است.

تاج الـدین شیرازی

تاج الدین شیرازی وزیر مظفرالدین سنغر پسرمودود بوده‌است او در زمان پادشاهی سلطان مسعود سلجوقی نیز عهده دار مقام‌وزارت بوده است.

خواجه‌امین الدین کازرونی

خواجه‌امین الدین کازرونی وزیر اتابك مظفرالدین تکله پسر زنگی بوده است. بطوریکه خوندمیر نوشته است[1]

اهالی شیراز به‌ولایت خواجه‌امین‌الدین اعتقاددارندو کرامات و خوارق عادات از آن جناب نقل می‌نمایند و خواجه امین‌الدین در ایام وزارت نزدیك به‌مسجد عتیق شیراز ازمدرسه وخانقاهی بنانهاد و در رفاه حال علماء و اهل صلاح و تقوی همت گماشت.

رکن الـدین صلاح کرمانی

رکن‌الدین صلاح کرمانی ازوزیران اتابکان فارس (سلغوریان)

۱ــ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۲۳۷

است، وی در آغاز حکومت مظفرالدین ابوشجاع سعدبن‌زنگی به‌وزارت منصوب شد وبعد از چندگاه از این سمت معزول گشت ومقام وزارت به عمیدالدین ابونصر اسعد تفویض گردید.

عمیدالدین ابونصر اسعد

بعد ازعزل رکن‌الدین صلاح کرمانی عمیدالدین ابونصراسعد شاعر به وزارت سعدبن‌زنگی منصوب شد. بطوریکه خوندمیر نوشته است عمیدالدین ابونصراسعد (به وفور علم وفضیلت وجود وسخاوت وجودت‌ذهن وطبیعت موصوف‌ومعروف‌بودو گاهی به‌نظم ابیات‌آبدار و اشعار لطافت شعار قیام واقدام مینمود)[1] در روضة الصفامیرخوانـد مسطور است که نوبتی اتابك سعد عمیدالدین ابونصراسعد را به‌رسم رسالت نزد سلطان محمد خوارزمشاه فرستاد وسلطان بر لطف طبع‌آن وزیر صافی ضمیر وقوف‌یافته‌او رامنظور نظر عاطفت گردانید وچند کرت‌در مجالس بزم اسعدرا احضار فرمود در آن اثناء روزی‌سلطان در حال سرخوشی این‌بیت بروزن رباعی گفت:

دررزم چـوآهـنیـم ودربـزم چـو مـوم

بـر دوست مبـارکیـم وبـر دشمـن شـوم

در این موقع به‌عمیدالدین‌ابونصر اسعد گفت: بیت‌دیگری‌بگوی اسعد در بدیهه گفت:

از حضرت مابرند انصاف بـه شام

وزهیبت مابرند زنـار بـه روم

سلطان محمد خوارزمشاه از عمیدالدین ابونصر اسعدبسیارتحسین و تمجید کرد وآن روز برسازاین ترانه شراب ناب آشامید ومقام وزارت خود را به او تکلیف‌نمودولی ابونصراسعد با تشکراز الطاف وی بجانب شیراز مراجعت کرد.

بعداز مرگ سعدبن زنگی پسرش ابوبکر عمیدالدین‌ابونصراسعد

۱ـ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۲۳۷

را به اتهام ارتباط با سلطان محمد خوارزمشاه همراه با پسرش تاج الدین محمد در قلعه اسکیوان زندانی کرد. ابونصراسعد برای خلاصی از بند اشعاری سرود و برای ابوبکر اتابك فارس فرستاد ولی سودی نبخشید و سرانجام در همان قلعه زندگی را بدرود گفت.

خواجه‌نظام الدین ابوبکر

خواجه نظام الدین ابوبکردرزمان حکومت‌اتابك محمدپسرسعد به وزارت منصوب گردید.چون‌صدارت او مقارن با حمله‌هولاکوخان مغول به‌ایران بود وی باتحف‌وهدایای زیادبه رسالت از طرف اتابك فارس به نزد هولاکوخان رفت ومنشور حکومت ایالت فارس رابرای اتابك محمدبن سعدبن‌زنگی بدست آورد.

وزیران آل مظفر (مظفریان)

آل مظفر یعنی فرزندان امیر مبارزالدین محمد مظفر از نسل شخصی هستند از مردم‌خواف خراسان بنام غیاث‌الدین حاجی‌خراسانی و این غیاث الدین حاجی درموقع استیلای‌لشگریان چنگیز‌خان‌مغول برخراسان از موطن‌خود سفر کرده وبه‌یزد رفت ودرآن شهرمقیم‌شد. غیاث‌الدین‌حاجی خراسانی سه پسرداشت: ابوبکر ومحمد ومنصور. ابوبکر ومحمد در خدمت اتابك علاءالدین پسرقطب‌الدین محمود شاه (وفات در سال ۷۶۲ هجری) اتابك یزد قرار گرفتند واتابك در سال ۶۵۵ هجری موقعی‌که هولاکو عازم‌تسخیر بغدادبود ابوبکر ومحمد را باسیصد سوار به اردوی هولاکو روانه داشت وایشان درفتح بغداد شرکت جستند. ابوبکر به همراهی لشکریان مغول به طرف‌سر حدات شام و مصر مأمور شد و در بین جنگ با اعراب بادیه به قتل رسید و محمد به‌یزد مراجعت کرد وتا موقع مرگ در دستگاه اتابك بود. از این‌دوپسر غیاث‌الدین حاجی‌خراسانی فرزندی نماند.

اما پسر سوم او منصور در یزد پیش پدر بود و این منصور دارای سه‌پسرشد: محمدوعلی‌و مظفر. علی‌پسرمنصور که در گمنامی مردپسری نداشت ولی از برادرانش محمد ومظفر فرزندانی به وجود آمد و جمیع‌پادشاهان‌آل‌مظفرازنسل این‌دوبرادراند. پسر کوچکترمنصورپسر غیاث‌الدین‌حاجی خراسانی که مردی رشید وپهلوان بوددرخدمت اتابك یوسف شاه‌پسراتابك علاءالدین (۶۶۲-۶۹۰هجری) داخل شد واتابك او را حکومت میبد داد.

موقعی که یوسف شاه از ترس لشکریان مغول نبرد رارها کرده به عزم التجا به امیرنوروز به‌سوی سیستان حرکت کرد، مظفر را که امیرشرف الدین لقب یافته بود باخودبرد ولی‌امیرشرف‌الدین‌مظفردر عرض‌راه چون بعضی از امیران اتابکی را در قصر خود دید به کرمان آمده بخدمت جلال‌الدین سیورغتمش قراختائی پیوست. سیور غتمش او را تربیت کرد ومظفر پس ازچندی به نبرد برگشت واز آنجابه‌اردو رفته بحضور ارغون خان معرفی شد و مرتبهٔ یساولی یافت و تا عهد گیخاتو وغازان مقیم اردو بود. چون اتابك افراسیاب لرمقارن‌جلوس گیخاتو عصیان کرده بود و گیخاتو عزم سرکوبی او را داشت امیر مظفرداوطلب شدکه این مهم را به انجام رساند. امیرمظفربه لرستان رفت و چون بین او و اتابك افراسیاب دوستی و اعتماد برقرار بود موضوع به مسالمت انجام پذیرفت وامیر مظفر افراسیاب را به اردو آورد وهر دو مورد التفات ایلخان قرار گرفتند وفتنهٔ‌لرستان خوابید.

بعداز مرگ گیخاتو امیر مظفر در سال۶۹۴هجری بخدمت غازان‌خان در آمد و پیش او وجانشینش اولجایتو نیزمقرب ومحترم میزیست و در این ضمن به بعضی منصب‌های مهم نیزارتقا یافت تاآنجا که اولجایتو فرمان راهداری ولایت بین کرمانشاه و لرستان را تا هرات ومرو و ابرقو باحکومت میبد در حق‌اوصادر نمود وامیر مظفر در این اوقات اگر چه گاهی‌در میبد می‌نشست ولی اکثرایام را در اردو بسر میبرد تا آنکه‌درسال۷۰۷ هجری به یزدوطن‌خویش‌رفت ودر سال۷۱۱ هجری که اولجایتوعازم‌بغدادبودامیر مظفر باپسرخود امیرمبارزالدین‌ازراه‌شیراز وکوه‌کیلویه‌بخدمت‌اوشتافت‌ودر بغداد به اردو رسید وپس‌ازمدتی مصاحبت در اردوی ایلخانی رخصت مراجعت یافت. در مراجعت امیر مظفر مأمورسرکوبی طاغیان حدود شبانکاره شد وچون از آرام کردن آن حوالی فراغت یافت‌درهمان شبانکاره ناتوان و رنجور گردید سرانجام درروز سیزدهم ذیقعده سال۷۱۳ هجری‌در همانجا وفات یافت وجسدش رابه میبد انتقال دادند.

از امیرشرف الدین مظفر پسرمنصورپسرغیاث‌الدین حاجی خراسانی یك پسرودو دختر ماند. پسر اوهمان امیر مبارزالدین‌محمد است که نخستین امیرمظفری محسوب میشود. (۷۱۸–۷۶۵ هجری).

مدت حکومت آل‌مظفر بیش از چهل‌وپنج‌سال امتداد نیافت و سرانجام بدست‌امیر تیمور گورکان منقرض گردید.

خواجه تاج‌الدین عراقی

خواجه تاج‌الدین عراقی از اکابر کرمان بودوی در روزهائی که امیر مبارزالدین محمد مظفربمنظور دستیابی بر ملك قطب الدین کرمان را محاصره کرده بود به امیر مبارزالدین‌محمد مظفرپیوست وبعد از مدتی برمسندوزارت دولت آل‌مظفرنشست. خواجه تاج‌الدین عراقی یکبار مورد بی مهری وغضب امیر مبارزالدین محمد مظفر واقع شد ولی با گفتن این شعر:

برتاج عراقی زسرلطف ببخش

تا خسرو تاج بخش خوانند ترا

از عقوبت معاف‌شد ومورد عفو قرار گرفت. سرانجام‌بعد از مدتی بدستور امیرمبارزالدین محمدمظفر کشته‌شد.

خواجه برهان الدین

بطوریکه نوشته‌اند پس از استقرار حکومت امیر مبارزالدین محمد مظفربر ایالت فارس خواجه‌برهان الدین که پسر خواجه‌کمال الدین ابوالمعالی یکی از اشراف اکابر بود به مقام وزارت دولت آل مظفر (مظفریان) نائل گردید. در آثار الوزراء سیف‌الدین حاجی پسر نظام عقیلی‌در این باره چنین آمده است:

«در وقتی که‌خواجه رشیدالدین‌را شهید کردند (۷۱۸هجری) جمعی که منصب وزارت را لایق بودند چند مرتبه در قلم آوردند مقدم‌همه خواجه کمال‌الدین ابوالمعالی بودبمنصب وزارت رسید و

به زیارت بیت‌الحرام مشرف گشت ودر یزد بقاع‌خیر مثل مساجد و مدارس وخوانق درالشفا بنیادکرد وتوفیق اتمام‌یافت، دانشمندان را اسباب رفاهیت مهیا کرد و در سنه ثلاث و ثلاثین وسبعمائه (۷۳۳ هجری) وفات یافت وپسرش خواجه برهان‌الدین را پیش از وفات پدرش، امیر مبارزالدین محمد مظفر مکتوب در طلب آن ارسال گردانید ودر سنه اثنی واربعین وسبعمائه (۷۴۲ هجری) منصب وزارت یافت ودر شهورسنه‌اثنی‌وخمسین‌منصب‌اقضی القضاتی‌ممالك محروسه ضمیمه وزارت او گشت. او جامع‌ریاستین دینی ودنیائی بود.»[۱]

خواندمیر درباره خواجه برهان‌الدین چنین نوشته است:

(وزیر صایب تدبیر وصاحب صافی ضمیر بود. درایام سلطنت امیر محمدمظفر به‌سرانجام مهام‌ملك و مال قیام مینمود در آن اوان که امیر مبارزالدین از مردم افغانی وجرمانی شکست یافته بجانب کرمان بازگشت خواجه چندقطار شتر واستر و اوانی وظروف نقره و زر را از خاصهٔ خویش ترتیب کرده، پیشکش نمود واین معنی موافق مزاج امیر محمد افتاده در ازدیاد مرتبهٔ خواجه افزود تاآخر ایام حیات امر وزارت را برو مقرر داشت)[۲]

خواجه قوام‌الدین صاحب‌عیار

خواجه قوام‌الدین‌صاحب عیاروزیر شاه شجاع مظفری بوده است. وی به‌غایت صاحب‌کمال ومعرفت بوده و حافظ شیرازی‌شاعر بزرگ ایرانی در غزلیات خود از او یاد نموده و گفته است:

در کف غصه دوران دل حافظ‌خون شد

ازفراق رخت ای خواجه قوام‌الدین داد

۱ــ آثارالوزراء سیف‌الدین حاجی بن نظام عقیلی صفحه ۳۲۵ ــ ۳۲۴

۲ــ دستورالوزراء خواندمیر صفحه ۲۴۷

یا:

هزار نقد به بازار کائنات آرند

یکی به سکه صاحب عیار ما نرسد

در سال ۷۵۰ هجری به ملازمت شاه شجاع برگزیده شد و مقام وزارت یافت در سال ۷۵۲ هجری به قائم‌مقامی شاه شجاع در کرمان انتخاب گردید. خواجه قوام‌الدین همواره ازخاصان شاه شجاع بود تا در ذیقعده سال ۷۶۴ هجری شاه شجاع دستور داد که بعداز تعذیب و شکنجه او را به قتل رسانیدند وبدن او را قطعه قطعه کرده، هرپاره‌ای را به‌ولایتی فرستادند.[۱]

امیر کمال‌الدین حسین رشیدی

بعداز کشته شدن خواجه قوام‌الدین صاحب عیار، امیرکمال الدین حسین رشیدی بر مسند وزارت آل مظفر تکیه زد. چون اندک زمانی به‌لوازم این‌شغل پرداخت معزول‌شد و از شیراز به اصفهان گریخته به نزد شاه محمود پسرامیر مبارزالدین‌رفت. بعد از مرگ‌شاه محمود بار دیگر بخدمت شاه شجاع پیوست[۲]

خواجه‌صدرالدین محمد اناری

خواجه صدرالدین محمداناری‌وزیر شاه محمود مظفری بودولی در باطن به شاه شجاع محبت می کرد، از جمله‌در واقعه حمله شاه‌شجاع به اصفهان علوفه لشکریان راکم کردواین‌موضوع‌رابه شاه‌محمودخبر دادند و شاه محمود خواجه‌صدرالدین محمداناری را از وزارت‌معزول کرد.

۱ــ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۲۴۸ ــ آثار الوزراء عقیلی صفحه ۳۲۵

۲ــ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۲۴۸

خواجه تاج الدین محمود

در آثار الوزراء عقیلی آمده است که: (بعد از قتل خواجه قوام‌الدین وزارت شاه‌شجاع یافت)[۱] ولی از مطالب بعدی کتاب مذکور درباره خواجه تاج‌الدین محمود چنین استنباط میشود که وی وزارت شاه محمود مظفری‌را برعهده‌داشته است و آن مطالب چنین است: (و خواجه تاج الدین مشتری[۲] وزیر شاه محمود بحیله‌و تزویر یگانه زمانه بود، در وقتی که‌شاه شجاع بخواستگاری دختر سلطان اویس فرستاد و در مکتوب‌درج نموده بود که برادر سلطان اویس و امیراختیارالدین حسن را فرستاده بود وخواجه تاج‌الدین محمود به عرض‌شاه‌محمودرسانید که‌سلطان رامخاطب ساخته موقوف دارد و من دختر به‌عراق آورم، شاه محمود فرمود که هرچه خواجه تاج‌الدین نویسد مهر کند و او کتاب را از زبان شاه محمود نوشت بدین عبارت که: (العبد ومافی‌یده کان لمولاه) مصراع: مازان توئیم هرچه داریم. بنده محمودمدتهاست که‌بخدمتکاری‌این درگاه منسوب گشته و طوق محبت و وداد و حلقهٔ عبودیت و اتحاد و چاکری به اخلاص اعتقاد زیب وزیور گوش‌وگردن‌ساخته وبشکر الطاف‌واعطاف که متصل ازاین حضرت مشاهده کرده رطب‌اللسان میباشد عرصهٔ عراق آنچه در تصرف است تملیک آن حضرت کرده تملیک‌نامهٔ شرعی مختوم به‌سجل حاکم شرع به‌اسم حضرت‌سراپرده عصمت مهدعلیابه عرض خدام وزراء کامگار فرستاد، امید که شاکر نعمت و بحکم (لئن‌شکرتم لازیدنکم) بخلعت مزید شرف‌اختصاص‌یابد، اما بعدالیوم به‌اقامت‌نیکو بندگی قیام نمایدو منتهی همت‌آنکه از عمر مهلتی یابد عرصهٔ آفاق را بدولت آن حضرت مسخر گرداند. چون خواجه‌تاج الدین پیش اویس رفت انواع حیل برکارکرد چنانچه‌سلطان‌اویس

۱ـ آثارالوزراء عقیلی صفحه ۳۲۵

۲ـ در تاریخ بحیره نیز مشتری آمده ولی‌در اصل (شبیری) یا (بشیری) می‌باشد.

خواجه اختیارالدین حسن را مخاطب ساخت که من دختر به‌برادر مشتاق نمیدهم به‌بنده چاکر میدهم، و آخردختر را جهت شاه محمود عقد کرد و به‌عراق آورد)[1]

خواندمیر نیز ضمن بیان شرح‌احوال خواجه تاج‌الدین مشیری او را وزیر شاه محمود خوانده و نوشته است که با مرگ شاه محمود وزارت خواجه‌تاج‌الدین‌نیز بپایان رسید (۷۷۶ هجری)[2]

خواجه جلال‌الدین تورانشاه

خواجه جلال‌الدین تورانشاه نخست به‌استقلال حاکم ابرقوه بود. در آن هنگام که شاه شجاع بعلت استیلای شاه محمود از شیراز به‌ابرقوه شتافت، خواجه جلال‌الدین‌تورانشاه با وی‌به‌مهربانی‌واحترام رفتار کرد. هنگامی که شاه شجاع به‌مسند قدرت برگشت خواجه جلال‌الدین تورانشاه را به‌مقام وزارت آل مظفر مفتخر کرد و او تا پایان عمر شاه‌شجاع دراین‌سمت بود، بعد از مرگ شاه شجاع یعنی در زمان سلطان زین‌العابدین چند روزی‌دراین‌مقام باقی بود.

خواجه قطب‌الدین سلیمان شاه

خواجه قطب‌الدین سلیمانشاه پسر خواجه محمود کمال بعد از تسخیر مجدد شیراز از طرف شاه شجاع به‌وزارت رسید ولی بعد از چندماه بواسطه جرمی که‌پسرش خواجه غیاث‌الدین محمود انجام داده بود از وزارت معزول گردیده و زندانی شد. پسرش خواجه غیاث‌الدین محمودرا طبق دستور شاه شجاع میل کشیدند (کور کردند) بعد از این واقعه خواجه‌قطب‌الدین سلیمانشاه از زندان‌شیراز گریخت و به‌اصفهان شتافت، وشاه محمود بمخالفت برادر وزارت‌خود را به‌او تفویض کرد.

۱ــ آثار الوزراء عقیلی صفحه ۲۳۶

۲ــ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۲۵۳

شاه رکن‌الدین حسن

بعد از زندانی شدن خواجه قطب‌الـدین سلیمانشاه شاه شجاع مقام وزارت را به‌شاه‌رکن‌الدین حسن‌پسرسید معین‌الدین اشرف محول کرد ولی بعد ازچند روز بعلت حیله‌ای که‌بکار برده بود موردغضب شاه شجاع‌واقع گردیدو کشته شد[۱] درروضةالصفا آمده است که: (چون این خبر (مکر وتزویر سیاسی) مسموع پدر شاه رکن‌الدین حسن یعنی سید معین‌الدین اشرف شده به‌نمازجنازهٔ پسرحاضر نگشت و گفت: هر کس که سخن پدرخود نشنود و متابعت جد بزرگوار خود نکند هرآینه با مثال این بلایا مبتلاگردد. سادات‌را با ظلم و غدر و فسق چه کار ؟! جد ما را بجهت رحمت عالمیان مبعوث کرده، فرزندی که سبب محنت جهانیان باشد مقررست که به عذاب و عقاب دنیـوی و اخروی معذب و معاقب شود) .

۲ـ دستورالوزراء عقیلی صفحه ۲۵۲ ـ ۲۵۰

وزیران خاندان انجو

امیر شیخ ابواسحاق که به‌وفور فضل و دانش‌معروف بـود از فرزندان شاه محمود انجو (اینجو) بود. محمود شاه درزمان حکومت ابوسعیدایلخان بحکومت شیرازمنصوب شد. بعد ازمرگ محمود شاه پسر بزرگ‌اومسعود شاه بحکومت شیراز رسید.بعد از مرگ سلطـان ابوسعید که هرج و مرج واغتشاش در تمام ایران بروز کرد امیرشیخ ابواسحاق بر شهر شیراز استیلا یافت‌و خطبه‌و سکه بنام خود کـرد و نزدیک به شانزده‌سال‌در دولت و اقبال بسربرد چنانکه حافظ شیرازی دراین‌باره‌سروده است:

راستی خـاتم فیـروزه بواسحـاقی

خوش درخشید ولـی دولت مستعجل بود

مولانا شمس‌الدین صاین قاضی

مولانا شمس‌الدین صاین‌قاضی در آغاز کار در سلک ارکان‌دولت امیر پیرحسین چوپانی که روزی چندحاکم شیراز بود انتظام‌داشت. در آن هنگام که ملك اشرف به‌اتفاق امیر شیخ‌ابواسحاق به عزم تسخیر شیراز حرکت کردند،از امیرپیرحسین چوپانی روی گرداند و به‌ملك اشرف و امیر شیخ ابواسحاق پیوست وسرانجام به‌شرکت سید غیـاث الدین علی یزدی عهده‌دار وزارت و امور دیوانی شیخ ابـواسحاق گردید.

امیرظهیرالدین ابراهیم صواب

امیر ظهیرالدین ابراهیم صواب که در آغاز از یاران امیر پیرحسین چوپانی‌بود، پس از تسخیر شیراز بدست امیر شیخ‌ابواسحاق به‌شیراز شتافت وجزء یاران شیخ ابواسحاق شد. در این موقع امیر شیخ ابواسحاق مولانا شمس‌الدین صاین قاضی وسید غیاث‌الدین علی یزدی‌را از وزارت‌معزول کرد و ظهیرالدین ابراهیم را به‌استقلال وزیر گردانید. نوشته‌اندکه امیر ابراهیم صواب در مدت تصدی خود منافع ارکان دولت را قطع کرد و آنان یکی از افراد را باپرداختن پول‌تطمیع کردند تاامیرظهیرالدین ابراهیم‌صواب را به تیر زد و از زخم آن زندگی را بدرود گفت.

بعد از مرگ امیر ابراهیم صواب بار دیگر مولانا شمس‌الدین صاین قاضی و سید غیاث‌الدین علی یزدی به‌مقام وزارت نائل شدند.

بطوریکه نوشته‌اند[1] میان مولانا شمس‌الدین صاین قاضی وسید غیاث‌الدین‌علی یزدی همواره‌اختلاف‌بودودراین میان سید غیاث‌الدین علی‌یزدی بیشترتوفیق داشت بنابر این مولاناشمس‌الدین صاین قاضی به‌بهانه استخراج اموال‌هرموز (هرمز) به‌آن‌ولایت رفت. بعد ازایجاد ظلم وبیداد در آن دیار بمنظور تسخیر کرمان بدان سورفت. دراین هنگام امیر محمد مظفرازرفتاراوسخت‌برآشفت وبجنگ شمس‌الدین صاین قاضی شتافت وسرانجام بر او فائق گردید ودستور داد به عقوبت کفران نعمت‌سر شمس‌الدین صاین را از تن‌جداکردند.

سیدغیاث الدین علی‌یزدی

بعداز کشته شدن شمس‌الدین‌صاین قاضی‌سیدغیاث الدین در امر وزارت شیخ‌ابواسحاق استقلال یافت. لیکن مقارن همین زمان مبارزالدین‌محمد مظفر گرفتار شد وروز پنجشنبه بیست ویکم جمادی

۱ــ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۲۴۳

الاول سال ۷۵۸ هجری درمیدان‌سعادت شیراز که از بناهای خود او بود به‌قتل رسید.

شیخ ابواسحاق مردی کریم وفاضل وشعردوست وشاعربود ودر وقت کشته‌شدن خود این دو رباعی را گفته است:

افسوس که‌مرغ‌عمررادانه نماند
امیدبهیچ‌خویش وبیگانه نماند
درداو دریغا که‌دراین‌مدت عمر
ازهرچه بگفتیم‌جز افسانه نماند

**

باچرخ ستیزه کار مستیزوبرو
باگردش چرخ‌درمیاویز وبرو
یك‌کاسهٔ زهراست که‌مرگش‌خوانند
خوش درکش‌وجرعه‌بر جهان‌ریزوبرو

خواجه حافظ شیرازی که ازمداحان شیخ‌ابواسحاق بوده درمرثیه وتاریخ فوت امیر شیخ‌ابواسحاق میگوید:

بروز کاف‌و الف در جمادی‌الاولی
بسال ذال ودگر حاونون علی الاطلاق
خدایگان سلاطین مشرق و مغرب
جمال دنیی و دین‌شاه شیخ ابواسحاق
میان عرصهٔ میدان خود به تیغ عدو
نهاد بر دل احباب خویش‌داغ فراق

و در تأسف واقعه امیر شیخ ابواسحاق غزلی سروده است :

یاد بادآنکه سرکوی توام منزل بود
دیده را روشنی‌ازخاك درت‌حاصل‌بود
راست‌چون‌سوسن‌و گل‌ازاثر صحبت‌پاك
برزبان بودمرا آنچه ترا در دل بود

دل چو از پیر خرد نقل معانی میکرد
عشق می گفت بشرح آنچه برو مشکل بود

آه از این جور و تطاول که در این دامگه است
آه از آن سوز و نیازی که در آن محفل بود

در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز
چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود

دوش بر یاد حریفان بخرابات شدم
خم می دیدم خون در دل و پا در گل بود

بس بگشتم که بپرسم سبب درد فراق
مفتی عقل در این مسئله لایعقل بود

راستی خاتم فیروزه بواسحاقی
خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

دیدی آن قهقهه کبك خرامان حافظ
که ز سر پنجه شاهین قضا غافل بود

وزیران سربداران

سربداران که نزدیك به نیم قرن یعنی از سال ۷۳۷ هجری تاسال ۷۸۳ هجری در نواحی غربی خراسان (بیهق- سبزوار) و کومش (سمنان و دامغان و شاهرود حالیه) و گرگان و قسمتی از مازندران حکومت کردند در اثر مردم گرائی دارای دستگاه عریض و طویل دربار و دیوان نبودند[1] ولی در طی این مدت در تاریخ از چند تن به عنوان سپهسالار و مشاور و وزیر و دبیر و صاحب دیوان سربداران نام برده شده که به شرح احوال مختصر آنان در این تألیف می پردازیم:

۱ ــ برای آگاهی بیشتر در این باره خوانندگان میتوانند به تاریخ جنبش سربداران و دیگر جنبشهای ایرانیان در قرن هشتم هجری تالیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع) از انتشارات آزاداندیشان مراجعه شود.

خواجه‌نیك روز سمنانی

خواجه‌نیك روز سمنانی‌مستوفی‌امیروجیه الدین مسعودباشتینی دومین فرمانروای سربداران بوده است. وی در لشکرکشی امیروجیه الدین‌مسعود به مازندران دریا سمین کلاته مازندران زخمی شده است. (آخر ربیع الاول سال۷۴۵هجری) سیدظهیرالدین مرعشی در این باره چنین نوشته است: «امیر مسعود با مردان کاری خودروبه‌طرف رستمدار نهادند چون جلال‌الدوله ملك فرمان داده بود تا راههای ولایت را از کوه‌تا دریا پشته‌ها ساختند و برراهها مستحفظ نشانده بودند تابه‌یك‌فرسخی‌آمل‌که یاسمین کلاته بودرسیدند. ازپیش لشکر رستمدار، از عقب سپاهیان مازندران، دست‌جلادت بگشادند... امیر مسعود با تنی چند از خواص به راه رودبار یا«لورو» روبه‌بالا نهاده برسر راه مستحفظان‌خسروجوان‌بخت‌شرف‌الدوله گستهم راه برایشان گرفتند. از آنجا مراجعت کرده در نور در قریه‌یی‌که به‌اوز مشهور است شبانه نوکران ملك گستهم آنها را اسیر کردند: نیك‌روزسمنانی که مستوفی امیرمسعود بود بر سر راه یاسمین کلاته مجروح افتاده بود بازیافتند،او را برداشته‌نزدملك‌فخرالدوله آوردندبر اومرحمت نموده استمالت فرمودند واز کمیت لشکر از او سؤال فرمودند، گفت: هرشب وظیفه دواب به قلم من چهارده هزار اسب وششصدسر شتر و چهار صد سرقاطر در حساب می‌آمد.»

پهلوان حسن دامغانی

پهلوان حسن دامغانی از فرمانروایان دولت سربداران است‌وی قبل از رسیدن به مقام فرمانروائی سربداران مدتی سپهسالار پهلوان حیدر قصاب‌نهمین فرمانروای سربداران بوده است (۷۶۰ تا ۷۶۲ هجری).

خواجه یونس سمنانی

خواجه‌یونس سمنانی ازوزیران نامی دولت سربداران است وی وزیر پهلوان‌حسن‌دامغانی یازدهمین فرمانروای سربداران بوده‌است که در موقع تسلط‌درویش‌عزیز مجدی (مشهدی) وخواجه علی‌مؤید بر سبزوار دستگیر شده وبه بهانه خونخواهی میرزا لطف‌الله‌باشتینی به قتل رسیده ودر سبزوار بدار کشیده شده است (سال۷٦٦هجری) [۱]

۱ــ تاریخ جنبش سربداران و دیگرجنبشهای ایرانیان در قرن هشتم هجری تالیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع) صفحه ۲۲۰ ــ ۲۱۹

وزیران تیموریان

مطلبی که تذکر آن در اینجا لازم بنظر میرسد اینست که فرمانروایان مغول به‌ویژه تیموریان با اندك تغییر حال نسبت به عزل و نصب وزیران‌خود اقدام‌می کردندو گاه افراد ناباب‌رابه‌این سمت‌بر می گزیدند با این وصف‌دربین وزیران آنان‌که بیشتر ایرانی بودند افراد لایق و کاردان ومؤمن ومیهن دوست یافت میشوند که تأثیر وجود این دسته از وزیران در تغییر احوال فرمانروایان و رفاه مردم قابل توجه و در خور ذکر است.

خواجه جلال‌بن سلام‌بن بهرام شاه‌طبسی

خواجه جلال پسرسلام‌پسر‌بهرام شاه‌طبسی‌در آغاز ملازم‌خواجه شیخ یحیی خوارزمی‌وزیر ملك غیاث‌الدین کرت‌بود هنگامی که امیر تیمور به ایران یورش آورد خواجه شیخ‌یحیی او را به‌عنوان رسالت به نزد تیمور فرستاد. خواجه جلال در دربار تیمورماند وبه مرور مورد توجه قرار گرفت ومقام وزارت به او تفویض گردید.

در آثار الوزراء آمده است: (در زمانی که صاحب قرانی «امیر تیمور» از جانب روم معاودت نمود چون‌به‌تبریز رسید خواجه مسعود سمنانی (که شرح‌حال‌او در ورقهای آینده خواهد آمد) در بغداد تیر خورده‌بودخواجه‌شرف الدین علی سمنانی از جانب هرات وخواجه سیف‌الدین تونی از سبزواررسیدند و در دیوان شدند، چون خواجه مسعود فوت شده بود و کلای خواجه مسعود آن مال بر جلال

تقریر نمودند وخواجگان که نودیوان شده بودند[1] به عرض رسانیدند حکم شد که جلال را به محصل سپارند.

القصه آنچه در تصرف داشت به‌شکنجه ازاوفرودآوردند چون‌چیزی نمانده بود حکم کردند که بردر این دروازه‌نشینند ودر یوزه کنند آنچه حاصل دریوزه باشد به محصل سپارند از دریوزه امتناع نمود چون مبالغه کردند کارد برکشید وبرشکم خود زد وبیهوش بیفتاد و این حال را به‌عرض حضرت‌سلطان رسانیدند از غیرت او در عجب فروماند. وفرمود که جراحان احتیاط کنند اگر علاج پذیر باشد علاج کنند والا تن او را به آتش بسوزند تا دیگری‌این حرکت نکند. جراحان علاج کردند وبه شدوحضرت سلطان فرمود که دیگر در مال مدخل نکند وسرداری خیل تازیك بدو تعلق‌داشته باشدچون به‌سلطانیه رسید سواری از یکی‌پرسید که: جلال سلام این است؟ گفتند: آری، تیری برسینهٔ او زد که از پشت او گذر کرد)[2]

خواجه محمود وخواجه شهاب

بطوریکه نوشته‌اند بعد از جلال سلام خواجه محمود وخواجه شهاب عهده‌دار امور وزارت‌امیر تیمور گورکانی شدند. اینان نیز مدتی به امورصاحب دیوانی مشغول بودند ودر این مدت املاك بسیار گرد آوردند، امیر تیمور سرانجام دستور داد آنان را در بند کردند وهرچه داشتند تا آخرین دینار باز گرفتندوبه لقمه‌ای نان وجرعه‌ای آب محتاج کردند.

۱ــ در دتورالوزراء خوندمیر آمده‌است: (که درآن اوان که امیر تیموورگورکان از مهم بغداد فراغت یافته‌بخطه تبریز شتافت‌خواجه علی سمنانی‌از هرات وخواجه سیف‌الدین تونی از سبزوار بملازمت آن پادشاه کامکار رسیدندو امیر تیمورگورکان منظور نظر لطف و احسان‌گردانیده هردو راصاحب دیوان ساخت.) صفحه ۳۴۱

۲ــ آثارالوزراء سیف‌الدین حاجی‌بن‌نظام به تصحیح محدث ارموی صفحه ۳۳۴ــ۳۳۳

خواجه یحیی سمنانی

خواجه یحیی سمنانی نیز از وزیران امیر تیمور گورکان بوده است برحسب اتفاق این وزیر تا آخر عمر به احترام زیسته و به مرگ طبیعی زندگی رابدرود گفته‌است. بعدازوی نیزفرزندش خواجه عماد الدین مسعود به مقام وزارت نائل گردیده‌است.

خواجه عمادالدین مسعود سمنانی

بعد از فوت خواجه یحیی سمنانی وزیر امیر تیمور گورکانی فرزندش خواجه عمادالدین مسعود سمنانی به وزارت رسید. بطوریکه در آثار الوزراء آمده است[۱] هیچیك از افراد دیوان امیر تیمورمانند خواجه عمادالدین مسعود سمنانی مقرب‌صاحب اعتبار نبوده‌اند تاآنجا که‌امیر تیمور او را فرزند خود خطاب میکرد.

سبب اعتباروی آن بود که از کشور مصرایلچی به دربار تیمور آمده بود امیر تیمور خواست باوی مصافحه کند خواجه مسعود از سوءظن ایلچی آگاه‌شدوسلطان‌رااز مصافحه باایلچی منع کردوگفت: رسم نیست که پادشاهان ما باایلچی مصافحه نمایند، سرانجام بعد از تفحص خنجربه‌زهرآب داده‌ای ازآستین ایلچی‌درآوردند. بدانجهت امیرتیمور خواجه مسعود سمنانی را فرزند خطاب نمود. تااینکه در محاصره بغداد تیر خورد و زندگی را بدرود گفت[۲].

خواجه اسماعیل خوافی

خواجه اسماعیل خوافی نیز از وزیران تیموری است ولی تاریخ ومدت صدارت وی معلوم نیست. این وزیرنیز با دیگروزیران تیموری سرانجام دستگیر وزندانی شد واموال او را هرچه داشت گرفتند و

۱ـ آثارالوزراء عقیلی صفحه ۲۳۵
۲ـ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۳۴۱

بدنش را بر سر بازار قطعه قطعه کردند.[۱]

خواجه شرف‌الدین علی سمنانی

خواجه شرف الدین علی سمنانی نیز از وزیران تیموری محسوب است. وی در تبریز به اردوی امیر تیمور گورکان پیوست ومورد توجه ومحبت امیر تیمور واقع شد. سرانجام بعداز عزل جلال سلام از وزارت به اتفاق خواجه سیف‌الدین تونی عهده‌دار مقام وزارت امیر تیمور گردید وتا سال ۸۰۴هجری باقی بود.

سیدزین العابدین سنابادی

سید زین‌العابدین سنابادی ازوزیران تیموری محسوب است وی قبل از خواجه یحیی سمنانی عهده‌دارمقام وزارت بودولی بعد معزول وزندانی شد. بعد از عزل خواجه سیف‌الدین تونی به وزارت رسید. بطوریکه نوشته‌اند[۲] وی در زندان بمدت هـزار روز یك جلد قرآن بخط خود نوشت وبرای امیر تیمورفرستاداین قرآن که بسیارخوش خط نوشته شده بودمورد پسند امیر تیمور واقع شدواو رادیگر بارمورد محبت قرار داد.

خواجه احمدطوسی

از خواجه احمد طوسی نیز بنام وزیر تیموریان نام برده شده سیف الدین‌حاجی بن‌نظام عقیلی مینویسد: (خواجه احمد طوسی نیز وزیر حضرت صاحبقرانی (امیرتیمور گورکانی) بود واعتبار تمام یافته)[۳]

۱ـ آثارالوزراء عقیلی صفحه ۳۳۵
۲ـ آثارالوزراء عقیلی صفحه ۳۳۵
۳ـ آثارالوزراء عقیلی صفحه ۳۳۵

خواجه غیاث‌الدین سالار سمنانی

خواجه غیاث‌الدین سالارسمنانی از وزیران نامی عصر تیموری است وی در زمان حکومت امیر تیمور گورکانی پیوسته متصدی امور دیوانی وشغلهای مهم دولتی بوده‌است بطوریکه‌دردستور الوزراء خوند میرآمده است[۱] درسالی که امیر تیمور بجانب روم لشکر کشیده بود خواجه غیاث‌الدین‌سالار سمنانی به ضبط دارلعباده یزدقیام نموده از اموال دیوان در وسط بازار شهرتیمچه‌ای ساخت. (ودر وقت‌اتمام آن بنا خبر فتح‌روم به وی‌سید وآن را دارالفتح‌نامیده وفی‌الواقع در تمامی‌روی‌زمین بزازخانه‌ای به‌آن تکلیف‌وآئین کس نشان نمی‌دهد)

بعد ازمرگ امیرتیمورخواجه‌غیاث الدین سالارسمنانی به‌ملازمت شاهرخ تیموری شتافت وپرتوانوار عنایت وعاطفت بروجناب اوتافت ودر سنه عشروثمانمائه (۸۱۰هجری) سدفخرالدین ازوزارت معزول گردید ومنصب وزارت‌برخواجه غیاث‌الدین سالار سمنانی قرار یافت واو بعد از شروع به کار وزارت نسبت به رعایا وزیر دستان مراسم عدل وانصاف بجای آورد اما با امراء وارکان دولت بنای‌ناسازگاری را گذاشت واز سوء استفاده آنان جلوگیری کرد بطوریکه امراء و مقربان شاهرخ بخون او تشنه گشتند. سعایت وبدگوئی امیران برضد خواجه غیاث‌الدین سالار سمنانی در نزد شاهرخ تأثیر بخشید و سر انجام‌پس از یك سال وزارت معزول و کشته شد ودیگر بار وزارت شاهرخ به سیدفخرالدین محمد تفویض گردید.

شیخ خسروشاهی

شیخ خسرو شاهی درسلك عمال ماوراءالنهر بود در آن‌هنگام که‌میان میرزاابابکر ومیرزاعمر ازابنای‌میرانشاه تیموری درآذربایجان وعراق‌اختلاف افتاد میرزاابابکر خزانهٔ‌میرزاعمر راکه درسلطانیه‌بود

۱– دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۳۴۵ – ۳۴۳

غارت کرد شیخ خسروشاهی ازسمرقندبه‌آذربایجان رسیدوبه‌میرزاعمر پیوست ومنصب‌وزارت یافت. پس آنگاه متقبل شدکه‌موازی اموالی که میرزا ابابکر از خزانه سلطانیه برده کفایت نماید وعمال را درمصادره کشیدبرمتمولان‌تبریز تحمیل‌های‌نامقدور نمود وبه اندك زمانی ظلم او همه گیر شدوباعث طغیان عمومی گردید. در این موقع شیخ‌خسرو شاهی به‌همراهی بعضی از امیران از نزدشاهزاده گریخت وبه نزدمیرزا ابابکر رفت ولی سرانجام دستگیر و کشته شد.

سید فخرالدین محمد

سیدفخرالدین محمد ازوزیران نامی عصرتیموری است وی قبل از ورود به‌دستگاه دولتی به‌تجارت اشتغال داشت ودر جمع آوری‌مال ومنال سعی کافی می کرد همانطور که نوشته‌شد در آغاز حکومت شاهرخ مدتی به‌مقام‌وزارت رسید وسپس معزول شدوبجای او خواجه غیاث‌الدین سالار سمنانی به‌وزارت منصوب گردید بعد از کشته شدن غیاث‌الدین سالارسمنانی بیشتر از گذشته اختیار واعتبار یافت ودراذیت و آزار عمالی که‌بااو مخالفت کرده بودند کوشید. پایهٔ قدرت سید فخرالدین محمدروزبه روز بلندتر شد تا به نهایت جاه وحشمت رسید. (اعیان زمان واشراف جهان که بملازمتش میرفتندبی شایبهٔ انتظار هیچ کس‌رابار نمی‌داد وچون رخصت شدی بعد از آنکه بصددر بند گذشتندی غیر ازمعدودی که نام‌بردندی کسی رامجال دخول نبودی واکثر ملاقات ناکرده باز گشتندی)[1] سید فخرالدین محمد به‌همین روش مدت‌ده سال عهده دارمقام وزارت شاهرخ تیموری بود تااینکه به‌امرشاهرخ‌درسال ۸۱۹ هجری‌پسرش میرزابایسنغرمأمور سرپرستی دیوان گردید پس ازرسیدگی به‌اوضاع دیوان خواجه نظام‌الدین احمد پسر خواجه داود رادر امروزارت باسیدفخرالدین محمد شریك‌ساخت وبا این انتصاب بمرور از قدرت واهمیت سیدفخرالدین کاسته شد و

۱ــ دستورالوزراءخوندمیر صفحه ۳۴۶

امیران که از هیبت اوجرئت شکایت نداشتند به‌افشاگری پرداختند و تصرفات‌غیرقانونی اورا درخزانه آشکارنمودند. دراثراین افشاگریها سید فخرالدین محمدمورد غضب‌شاهرخ واقع شد ودر بند افتاد. سید فخرالدین برای‌رهائی‌خودبه‌بایسنغر متوسل شد،سود نبخشید[1] ناگزیر به همسر شاهرخ و مادر بایسنغر یعنی گوهرشاد بیگم آغا توسل جست‌ودر اثر وساطت‌او از زندان آزادشد ولی برای پرداخت دویست تومان که‌متعهد شده بود وهمچنین‌دست یافتن به‌مقام پردر آمد صاحب دیوانی (وزارت) به انواع حیله وتزویر دست میازید. بهمین اشتیاق اندکی نگذشت که از غم واضطراب بیمار شد وبااینکه د ربهبودی او بسیار کوشیدند سودی نبخشید وسرانجام‌در اواخر جمادی‌الاول ۸۲۰ هجری با حسرت‌ونومیدی زندگی را بدرود گفت خوند میردر باره مرگ مبارك سیدفخرالدین محمدچنین نوشته است[2] (مشاهیر خراسان و عراق که از وهم او مانند قطرات سیماب در اضطراب بودند بحیات خویش واثق وامیدوار بوده، در مجلس تعزیه به رمز واشارات ادای تهنیت می‌نمودند.مصرع: نویدامن وامان خاص وعام‌میدادند. خواجه مرشد منشی در تاریخ فوت سیدفخرالدین گوید:

مشهور عصر، سرور آفاق فخردین
کزاحتشام سقف فلك‌بود پست‌وی
از صدمت قضاشب یکشنبه اوفتاد
درگنبد سپهر صدای شکست وی
تاریخ سال او به تأمل ازین بدان
ایمن دلند اهل جهانی زدست وی

۱ـ در دستورالوزراء آمده است‌که: (عریضه‌ای نزد میرزا بایسنغر فرستاد و، روحانیت حضرت رسالت را صلی‌الله علیه و آله شفیع آورده،.. شاهزاده جواب دادکه مرا هیچ شك نیست که روح مطهر حضرت خیرالبشر صلوات‌الله‌علیه به‌این افعال نکوهیده که از سیدصدور یافته‌راضی نیست)

۲ـ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۳۵۲ ـ ۳۵۱

امیر نظام الدین احمد داود

همانطوریکه نوشته‌اند در سال ۸۱۹ هجری به سعی میرزا بایسنغر. پسر ارشد شاهرخ به مقام وزارت منصوب شد تا باسید فخرالدین محمد به تمشیت امور دیوانی بپردازد. بعد از عزل سید فخرالدین محمد چند ماهی به استقلال وزارت کرد. در سال ۸۲۰ هجری خواجه غیاث‌الدین پیراحمد به وزارت منصوب شد که باشرکت امیر نظام‌الدین احمد داود به تمشیت امور دیوانی پردازد.

مولانافصیح الدین احمدخوافی

مولانا فصیح‌الدین احمد پسرجلال الدین محمد خوافی مؤلف کتاب‌مجمل فصیحی از وزیران تیموری محسوب است وی دراصل از خواف است اما زاده باخزر است‌وبه‌خوافی شهرت‌یافته‌وزارت اودرعهد میرزا بایسنغر بوده وزیاد امتداد نیافته زیرا میرزا بایسنغر باوی بدبوده است در تاریخ بحیره آمده است (و در آخر عهد او را عزل نمودند و تعذیب بسیار کردند و او مردی مورخ بود تاریخی نوشته که آن را «مجمل فصیحی» نام کرده و آن نسخه را فرزندان او از عزیزی به کسی نمیدهند)[1].

خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی

خواجه غیاث الدین پیراحمد خوافی (محمدبن‌احمد) از وزیران‌نامی عصر تیموری‌است‌وی‌درسال ۸۲۰ هجری‌هنگامی که‌شاهرخ تیموری به‌قندهار میرفت درکنارآب‌هیرمن‌به مقام وزارت نائل گردید خوند میر مینویسد: (او از کمال کیاست و کاردانی به نوعی در آن امر شروع نمود که حکایت عدالت و کفایت آصف برخیا ونظام الملك-

---

۱- تاریخ بحیره صفحه ۴۰۴ - آثارلوزراء عقیلی صفحه ۳۴۲

طوسی را منسوخ کرد)[1] بدین روش سی‌سال با حسن‌تدبیر بصدارت مشغول بود ودر باب رعایت حال رعیت‌ورفاه مستمندان مساعی کافی مبذول داشت به ویژه درولایات خراسان بناهای تاریخی وبقعه‌های خیریه‌بنا کرد. عمارات مزارشیخ‌محمدخوافی عارف‌معروف‌ومدرسه‌ای درولایت خواف از آثار اوست. خواجه غیاث‌الدین پیر احمد تا پایان دوره حکومت شاهرخ برسریر صدارت دیوان وی مستقر بـود(۸۵۰- هجری)

بعدازمرگ شاهرخ تیموری که میرزاعبداللطیف به‌ضبط اردوی شاهرخ پرداخت ومتوجه خراسان گشت، خواجه غیاث الدین پیراحمد به اتفاق خواجه شمس الدین‌علی سمنانی به سمنان فرار کرد. بعد از رسیدن میرزا عبداللطیف به سمنان خواجه غیاث الدین پیراحمد بـه حضور وی رفته وبه مقام وزارت نائل گردید. هنگامی که خبر اعلام استقلال‌میرزاعبداللطیف به‌میرزاعلاء الدوله که‌درهرات رایت‌حکومت بر افراشته بود رسید فوجی از امیران ولشکریان خود را بمنظور دفع میرزا عبداللطف به سمنان گسیل داشت اینان درحوالی نیشابور با میرزا عبداللطیف بجنگ پراختند و سرانجام بر او پیروزی یافتند. میـرزا عبداللطیف وخواجه غیاث‌الدین پیراحمدرا دستگیر کردند وبه هرات بردند در هرات خواجه‌غیاث‌الدین‌پیراحمدمورد عفو میرزاعلاءالدوله میرزابایسنغر تیموری واقع شدومانندگذشته به‌وزارت‌منصوب گردید. بعد از وقوع جنگ‌بین میرزا الغ‌بیك‌ومیرزاعلاءالدوله وشکست میرزا علاءالدوله در ترناب خواجه غیاث الدین پیراحمد به اتفاق چندتن از امیران از هرات به خراسان رفت‌وبعداز مدتی مقام وزارت میرزامحمد پسر میرزا بایسنغر یافت. (۸۵۳ هجری) پس از استقرار میرزاسلطان محمد درعراق‌خواجه‌غیاث‌الدین‌باکسب‌اجازه‌ازاوعازم‌سفرحج گردید. پس از مراجعت از حج در اثر بروز جنگ بین میرزا محمد و میرزا ابوالقاسم بابردرچناران اسفر این‌میرزامحمد کشته شد، غیاث‌الدین‌پیر

۱- دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۳۵۴ - ۳۵۳

احمد نیز در سال ۸۵۷ هجری بدستور میرزا ابولقاسم بابر دستگیر شد (بعد از آنکه مبلغ دویست تومان کپکی به زجر و تکلیف عنیف از او بستاندند) بعلت عدم تحمل شکنجه زندگی را بدرود گفت، و در عمارتی که بر سر مزار شیخ محمد خوافی در خواف ساخته بود مدفون گردید. در آثار الوزراء آمده است که: (تمام خلایق از اکابر و اصاغر بر فوت او تأسف بسیار خوردند و اندوهی تمام به خواص و عوام رسید)[۲]

جهان ای برادر نماند به کس
دل اندر جهان آفرین بند و بس

مکن تکیه بر مال دنیا و پشت
که بسیار کس چون تو پرورد و کشت

امیر جعفر تبریزی

امیر جعفر تبریزی نیز از وزیران عصر تیموری بشمار رفته است، وی به شرکت خواجه غیاث الدین احمد وزارت یافته و در اندك مدت زندگی را بدرود گفته است.

خواجه غیاث الدین احمد اندخودی

خواجه غیاث الدین سیدی احمد پسر خواجه نظام الدین احمد اندخودی از وزیران عصر تیموری است. وی در سال ۸۳۸ هجری در وزارت شاهرخ تیموری با خواجه غیاث الدین پیر احمد شریك شد. بطوریکه نوشته اند در سال ۸۳۹ هجری در قراباغ تبریز زندگی را بدرود گفت و نعش او را فرزندش خواجه شمس الدین به هرات برد و در جوار مزار پیر خواجه ابوالولید احمد بخاك سپرد.

۱ــ دستور الوزراء خوندمیر صفحه ۳۵۷
۲ــ آثار الوزراء عقیلی صفحه ۳۴۳

امیر علاءالدین علی شقانی

امیر علاءالدین علی شقانی بعداز وفات خواجه غیاث‌الدین اندخودی به شرکت خواجه غیاث‌الدین پیراحمد عهده دار مقام وزارت شاهرخ تیموری گردید، بعد از مدتی رفتار امیر علی شقانی دربارهٔ امور دیوانی مورد انتقاد بزرگان دولت تیموری از جمله شمس الدین علی بالیچه سمنانی واقع شد، بهمین علت از وزارت معزول گردید واندکی بعد زندگی را بدرود گفت.

خواجه شمس‌الدین محمد بالیچه‌سمنانی

خواجه شمس‌الدین محمد[1] بالیچه سمنانی فرزند خواجه محمود از وزیران شاهرخ تیموری است، وی از بزرگ‌زادگان سمنان بود و به فنون فضایل و کمات اتصاف داشت و پیوسته همت بر تربیت اهل علم وفضیلت می گماشت.

درسال ۸٤۵ هجری بعد از عزل امیر علی شقانی بفرمان شاهرخ شاه تیموری پای بر مسند وزارت نهاد. چو ن نصب خواجه‌شمس‌الدین محمد بالیچهٔ سمنانی به مقام وزارت بنظر خواجه غیاث الدین پیر احمد گران آمد سه روز به عنوان اعتراض دردربار حاضرنشد در این روزها از جانب شیراز تقاضا نامه‌هائی به عنوان صاحب دیوان رسیده بود، خواجه شمس‌الدین محمد بالیچه آنها رابه عرض شاه رسانید وبدون اطلاع وحضور خواجه غیاث‌الدین‌پیر احمدجواب آنهارانوشت ونزد خواجه‌پیراحمد فرستادتا امضاء ومهر کند[2] خواجه‌غیاث‌الدین با اینکه‌ازاین عمل خواجه

۱ـ در آثار الوزراء عقیلی محمد و دردستورالوزراء خوندمیر علی ثبت شده ولی باتوجه به‌اینکه در کتیبه ایوان مسجد جامع سمنان که ازبناهای اوست محمدثبت شده محمد درست است.

۲ـ طبق مرسوم هنگامی‌که دونفر وزیر به شرکت عهده‌دار امور دیوانی بودند هردو نفرنامه و احکام را امضاء و مهر می کردند.

شمس‌الدین محمد بالیچه سمنانی سخت ناراحت بود ناگزیر از ترس شاهرخ شاه تیموری آن نامه‌ها را امضاء ومهر کرد وروز دیگر به دربار رفت. خواجه شمس‌الدین محمد بالیچه سمنانی تا پایان عمر شاهرخ شاه تیموری عهده‌دار مقام وزارت بود (۸۵۰ هجری) پس از مرگ شاهرخ به‌موطن خود سمنان بازگشت وبعد از چندگاه زندگی رابدرود گفت.[۱]

از بناهای معروف خواجه شمس الدین محمد بالیچه سمنانی که تاکنون باقی مانده، ایوان‌بلند مسجد جامع سمنان است که از مال شخصی وی در سال ۸۲۸ هجری بپایان رسیده است[۲].

خواجه نصیرالدین نصرالله خوافی

خواجه نصیرالدین نصرالله خوافی از وزیران عصر تیموری محسوب است وی‌که دارای کفایت و کیاست‌بودسالها درماوراء النهر وزارت میرزا الغ‌بیك رابرعهده داشت در سال ۸۴۵ هجری زندگی را بدرود گفت.

خواجه نصیرالدین اسماعیل سمنانی

خواجه نصیرالدین اسماعیل سمنانی برادر بزرگتر خواجه شمس الدین (شهاب الدین) از وزیران عصر تیموری است وی در ابتداوزیر ومشیر بایسنغربود.

بعد از او وزارت میرزا علاء الدوله یافت و سپس در دیوان بابر میرزا از امیران محسوب گردید. پس از مرگ بابر میرزا، میرزا ابراهیم پسر میرزا علاء الدوله دستور داد: (او را در سرپل فوشنج (توشنگ) تا گردن در زمین کرده زه کمان در گردن او کردند تا

۱ـ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۳۶۱ ـ آثارالوزراء عقیلی صفحه ۳۴۴

۲ـ تاریخ سمنان تالیف رفیع چاپ دوم صفحه ۴۷۱ ـ ۴۷۰

هلاك شد.)[۱]

خواجه محمود پسر مولانا فصیح

خواجه محمود پسر مولانا فصیح از وزیران دوره تیموری است. وی بعد از مرگ پدر خود در اسفراین از طرف بابر میرزا به مقام وزارت نائل گردید. ولی پس از استیلای محمد میرزا برخراسان خواجه محمود دستگیر شد و به زودی زندگی را بدرود گفت

خواجه شهاب الدین (شمس‌الدین) مشرف

خواجه شهاب الدین یاشمس الدین مشرف از وزیران بابر میرزا بوده است بطوریکه نوشته‌اند: (هنوزمهمات راضبطونسق نداده‌وفات یافت).

سیدعمادالدین محمود جنابدی

سید عمادالدین محمودجنابدی پسر سیدزین‌العابدین ازوزیران تیموری است‌وی که در علم نجوم وتاریخ مهارت داشت در سال۸۵۲ هجری به وزارت‌میرزاالغ‌بیك‌رسید. بطوریکه‌نوشته‌اند[۲] پدرش سید زین العابدین‌مدتی در زمان امیرتیمور گورکان وشاهرخ تیموری به کار وزارت اشتغال داشت وسید عماالدین بعد از فوت پدردرملازمت شاهرخ بسر برده ودر اندك زمان مورد توجه ومحبت قرار گرفت در سال۸۴۷ هجری از طرف امیر جلال الدین‌فیروزشاه که به استقلال صاحب اختیار ملك ومال بود به ضبط ولایت بلخ فرستاده شد وازعهدهٔ این مأموریت بخوبی برآمد. بعد از مرگ شاهرخ میزاالغ‌بیك وزارت خودرابه سید عماالدین محمود محول کرد.واو تاآخر عمرمیرزالـغ

۱ــ آثارالوزراء عقیـلی صفحه ۳۴۵

بیک عهده دار این مقام بود.

خواجه وجیه‌الدین محمود سمنانی

خواجه وجیه الدین محمود سمنانی پسر اسماعیل از وزیران دوره تیموری است وی برادر خواجه شمس الدین محمد بالیچه سمنانی است. نوشته‌اند که مدتها وزارت میرزا بایسنغر و میرزا علاءالدوله را برعهده داشته است و چون میرزا ابولقاسم بابر به حکومت رسید خواجه وجیه الدین سمنانی را به امارت دیوان منصوب کرد. بعد از مرگ میرزا بابر پسرش میرزاشاه محمود نیز مانند پدر زمام امور وزارت را به عهده او محول داشت. هنگامی که میرزاشاه محمود از دست میرزا ابراهیم پسر میرزا علاءالدوله فرار کرد خواجه وجیه الدین محمود به میرزا ابراهیم پیوست ولی دستگیر و زندانی شد و بعد از شکنجه بسیار کشته شد.

خواجه محمود اصفهانی پسر حیدر

خواجه محمود اصفهانی پسر حیدر از وزیران تیموری محسوب است وی از اکابر اصفهان بود و مدتی وزارت سلطان محمد میرزا را بر عهده داشت.

خواجه فخرالدین نظام‌الملک

خواجه فخرالدین نظام الملک از وزیران دوره تیموری است وی از مردم طوس و از بازماندگان خواجه نظام الملک طوسی بود و مدتی به اتفاق خواجه خضر بخشایش و مولانا علی منشی عهده دار وزارت بابر میرزا بود.

خواجه خضر بخشایش

خواجه خضر بخشایش از وزیران دوره تیموری محسوب است

وی مدتی داروغگی ولایت فوشنج را بر عهده داشت وصاحب دیوان ابوسعید میرزا بود. ولی بعدعزل شد، ودراثر شکنجه‌ای که به‌وی‌دادند زندگی را بدرود گفت.

مولانا علی منشی

از مولانا علی منشی نیز بنام وزیر بابر میرزا نام‌برده شده، وی از مردم استرآباد (گرگان) بود وبه اتفاق خواجه خضربخشایش و خواجه فخرالدین نظام‌الملک‌عهده‌دار وزارت‌شد ولی‌قبل ازاستقرار بدان مقام زندگی را بدرود گفت.

خواجه کلان‌ترکش وخواجه علی پسر امیرخواجه

خواجه کلان‌ترکش وخواجه‌علی پسر امیرخواجه از وزیران میرزاشاه محمود تیموری بودند بطوریکه خوند میر نوشته است[۱] (چون به شرارت نفس اتصاف داشتند آغاز کفایت کرده اولاحاصلات موقوفات را از مساجد ومدارس وخوانق وسایربقاع خیرباز بستند و آن اموال حرام را که حق‌مساکین وفقراء بودبالتمام متصرف گشته به تحمیل بارگران دلهای بیچارگان را شکستند.

همه وقف راملك خود ساختند
اساس دیانت بر انداختند
نه مسجد بجاماند ونی‌خانقاه
شداز ظلمشان حال مردم تباه

بهر حال در اثر ظلم وجور این دو وزیر مردم به عجز آمدند و از دست آنان ترك شهر وديار خود می کردند تا اینکه امیرشیخ‌حاجی که از بزرگان دولت بود میرزاشاه‌محمودرا از باغزاغان به شهرآورد و اورا در جریان تجاوزات این وزیر گذارد میرزاشاه محمود دستور داد که منادی کردند که هیچکس از بابت پول سرشماری (مالیات)

۱ـ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۳۶۵ ـ ۳۶۴

چیزی ندهد وهمین امر باعث قوت قلب‌مردم گردید، پس‌آنگاه برضد خواجه کلان ترکش وخواجه علی امیر خواجه شوریدند وآنـان را دستگیر ساخته وپس از شکنجهٔ بسیار به قتل رسانیدند.

خواجه شمس الدین محمدبخاری وخواجه محمدسعدالدین

خواجه شمس‌الدین محمد بخاری وخواجه محمدسعدالدین از وزیران میرزاابراهیم تیموری بوده‌اند.این‌دونفردرسال ۸۶۱ هجری به مقام وزارت رسیدند ولی بعد یـکسال یعنی پس از سقوط حکومت میرزا ابراهیم در هرات دوره وزارت آنان نیز بپایان رسید.

خواجه شمس‌الدین محمد شیرازی

خواجه شمس‌الدین محمدشیرازی‌پسرخواجه سیدی‌احمد وزیر میرزا سلطان ابوسعید تیموری بوده است. وی از وزیران با استعداد وفاضل ونویسندهٔ دوره تیموری بشمار میرود وبهمین علت همواره مورد توجه واحترام پادشاهان تیموری بوده‌است بطوریکه نوشته‌اند[1] با اینکه میرزاسلطان‌ابوسعید تیموری چندین بار گزارشهائی در مورد تصرفات غیر قانونی وی در امور دیوانی دریافت داشته از عقوبتش خودداری کرده و سرانجام برخلاف رسم متداول آن دوره به‌اوتکلیف استعفا نموده است.در سال۸۷۲هجری که سلطان سعید بمنظورتسخیر عراق وآذربایجان عزیمت کرد. خواجه‌شمس‌الدین‌محمد را از حدود کالبوش به اصفهان روان داشت. وی ضمن جنگ با میرزاقاسم پسر میرزا جهانشاه که متوجه اصفهان شده بود اصفهان رابـه تصرف در آوردهمین کارموجب‌توجه‌ومحبت میرزاسلطان ابوسعیدتیموری گردید واو را به الطاف خودمسرور ساخت. پس‌ازآنکه میرزا سلطان ابوسعید در قراباغ‌اران بدست امیرحسن بیك کشته شد خواجه شمس‌الدین به خدمت امیرحسن‌بیك شتافت ومنظورنظر او گردید وبه سرپرستی‌امور

۱ـ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۳۶۸

دیوانی منصوب شد. ولی مدتی نگذشت که در اثر اختلاف با خواجه مجدالدین اسماعیل وزیر حسن بیگ به اتهام تصرف دراموال دیوان به قطع دست راست محکوم گردید.

سیف‌الدین حاجی پسرنظام عقیلی در کتاب آثارالوزراء که‌در نیمه دوم قرن نهم‌هجری تألیف کرده نوشته است[۱] که: (حالا که سنه ثلاث و ثمان وثمانائه[۲] است درشهرتبریزوی درحیات است، و تاریخی که بنام سلطان‌ابوسعیدمیرزانوشته‌بود بدان‌مشغول‌است، وچنین شهرت دارد که بدست چپ مینویسد)

خواجه معزالدین شیرازی

خواجه معزالدین شیرازی از وزیران میرزا سلطان ابوسعید بوده است. نوشته‌اند[۳] هنگامی که میرزا سلطان ابوسعید به‌سبب خروج سلطان حسین میرزا عازم استرآباد گردید، خواجه‌معزالدین شیرازی را در هرات گذاشت واو از وجوه زر لشکر مبالغی برای خودتصرف نمود و تعدی زیاد بر رعایا وارد کرد. وقتی که میرزا سلطان ابوسعید فاتح به هرات بازگشت عمال دولتی ومردم کیفیت ظلم و تصرف اورا به اطلاع میرزا ابوسعید رساندند. سلطان در غضب شد و دستور داد خواجه معزالدین شیرازی را دست و گردن بسته دردیگ آب جوشان انداختند.

خواجه مظفرالدین مختار سبزواری

خواجه مظفرالدین مختار سبزواری از وزیران میرزاسلطان ابوسعید تیموری است، وی در اواخر ربیع الاول سال ۸۶۵ هجری

۱ـ آثارالوزراء عقیلی به‌تصحیح محدث ارموی صفحه ۳۴۹

۲ ـ در متن آثار الوزراء ثلاث و ثمانمائه (۸۰۳ هجری) آمده که بدون تردید اشتباه است.

۳ـ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۳۷۰

به مقام وزارت منصوب گردید. بطوریکه‌نوشته‌اند[۱] خواجه‌مظفرالدین در امور دیوانی هیچگونه بصیرتی نداشت بنابرایـن عمال دولتی در اندك زمان انواع تصرف وتقصیر از او آشکار ساختند وبهمین‌علت از مقام خود معزول گردید.

خواجه نعیم الدین نعمت‌الله قهستانی

خواجه نعیم الدین نعمت‌الله قهستانی از وزیران دوره تیموری است وی فرزند خواجه علاءالدین علی‌قهستانی خازن امیر تیمور و شاهرخ تیموری می‌باشد بطوریکه نوشته‌اند[۲] خواجه نعیم الدین دراثر دقت ومهارت در علم حساب و سیاق وخوش مشربی‌مورد توجه شاهرخ ومیرزا الغ‌بیك بود وبنام‌خواجه نعمت الله مستوفی‌نیز خوانده میشد. در زمان حکومت سلطان ابوسعید میرزادر سال ۸۶۵ هجری به‌منصب وزارت نائل گردید. از آنجائیکه در این دوره مشاغل دولتی به ویژه مقام وزارت دشمن‌تراش بود وحاسدان‌ومعاندان همواره برضدصاحب دیوان وقت فعالیت می کردند در مورد خواجه نعیم‌الدین نیز دخالت وتصرف در مالیات ولایت‌فوشنج‌ازطرف یکی‌ازاشرار به پادشاه‌بازگو شد دستور دستگیری ومحاکمه وی صادر گردیـد.ولی چند روزی نگذشت که حقیقت مطلب برای سلطان ابوسعید میرزا روشن شد وبار دیگر خواجه نعمت الله قهستانی منظورنظرومورد محبت‌واقع گردید و وزارت سرزمین‌استرآباد به اومحول شد.خواجه نعیم‌الدین نعمت‌الله قهستانی تا پایان عمر خود همچنان‌در این سمت باقی بود. تا اینکه در سال ۸۷۲ هجری که میرزا سلطان ابوسعید از خراسان بجانب عراق وآذربایجان‌لشکر کشید وبرخی از آن ولایات را مسخر کرد منشور وزارت عراق را بنام خواجه نعمت الله قهستانی صادر نمود وبرای او

۱ـ دستورالوزراء خواندمیر صفحه ۳۷۲

۲ ـ دستورالوزراء خواندمیرصفحه ۳۷۴ ـ ۳۷۳

فرستاد. خواجه نعمت‌الله پس از وصول منشور وزارت عراق بدان‌سو عزیمت کرد ولی در بین راه زندگی را بدرود گفت.

خواجه مظفر مختار سبزواری

بطوریکه خوند میر نوشته‌است[1] در همان‌روزی که خواجه‌نعمت الله قهستانی به منصب وزارت رسید خواجه مظفر مختار نیز بدان مقام نائل گردید. ولی چون درامور دیوانی مهارت نداشت‌دراثر بی تدبیری‌از آن سمت معزول گردید.

مولانا امیر سمرقندی

مولانا امیرسمرقندی از وزیران میرزا سلطان ابوسعید محسوب است مدت وزارت وی بعلت درستی وراستی بطول انجامیده وتاپایان عمر بدین سمت باقی بوده است.

خواجه اسماعیل خوجانی

خواجه اسماعیل خوجانی از وزیران میرزا سلطان ابوسعیدبوده است، وی بعد از عزل‌خواجه‌مظفر مختاربه شرکت‌خواجه قطب الدین طاوس سمنانی به وزارت رسید. در سال۸۶۸هجری خواجه اسماعیل خوجانی به اتهام‌تصرف در اموال دیوانی از مقام‌خود معزول گردید ودر بند افتاد، آنچه اندوخته بود از او گرفتند ودیگر بکار دولتی گمارده نشد.

خواجه برهان‌الدین عبدالحمید کرمانی

خواجه برهان الدین عبدالحمید کرمانی از وزیران سلطان ابوسعید میرزا تیموری است‌وی‌در علم حساب واستیفاء مهارت کامل داشته پدرش خواجه حاجی محمود در زمان شاهرخ تیموری عهده‌دار

۱ــ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۳۷۶

وصول مالیات بوده است. خواجه برهان الدین عبدالحمید در زمان سلطان سعید میرزا از کرمان به خراسان‌رفته ومورد توجه پادشاه تیموری واقع‌شده‌است‌وسرانجام به مقام وزارت نائل گردیده است. هنگامی که میرزا سلطان ابوسعید در قراباغ کشته شدخواجه برهان الدین بدست ملازمان حسن‌بیگ ترکمان گرفتار گشت ودر اثر ابراز مهارت در امور دیوانی واستیفاء به‌وزارت حسن بیك نائل گردید. در سال ۸۷۷ هجری که حسن بیك عازم سرزمین روم گردید زمام اختیار حکومت ولایت عراق را به خواجه برهان الدین عبدالحمید کرمانی محول کرد. حسن بیك پس ازرسیدن به حدود روم ازجانب ابراهیم تبلیسی حاکم سابق تبلیس که به شهر قم تبعید شده بود نگران شدبهمین توهم دستورقتل اورابرای خواجه برهان الدین عبدالحمید فرستاد. خواجه برهان الدین پس از وصول دستور حسن بیك بمنظور اجرای آن از ساوه به قم رفت ودر یکی از مدرسه‌های قم ابراهیم را بحضور پذیرفت. ابراهیم تبلیسی که از صدور دستور کشته شدن خود مطلع شده بود در حالیکه خنجری‌دربغل پنهان کرده‌بودبه نزد خواجه برهان الدین عبدالحمید شتافت‌ودر حین گفتگو بااو ناگاه خنجر خود را به پیکر خواجه برهان الدین عبدالحمید فرود آورد. دراین موقع ملازمان خواجه که حضور داشتند پیکر ابراهیم‌را با شمشیر قطعه قطعه کردند، ولی زخمی که از خنجر ابراهیم تبلیسی بر پیکر خواجه برهان الدین عبدالحمید کرمانی وارد شده بود بسیار کاری شد و در اثر آن پس از دوروز زندگی را بدرود گفت.

خواجه قطب الدین طاوس سمنانی

خواجه قطب الدین طاوس‌سمنانی از وزیران‌نامی دوره‌تیموری است. خوند میر درباره وی چنین نوشته است:

«طایر کلك عنبرین منقار درهوای ذکر آن خواجهٔ پسندیده اطوار جناح اهتمام باز کرده بدین بیان پرواز می‌نماید که: در

دارالوزارهٔ سمنان دو قبیله بسموشان وعلودودمان از سایر متوطنان آن خجسته‌مکان امتیاز و استثناء دارند یکی بهرامی که سلسله نسبب ایشان‌به بهرام گور که از جمله ملوك بنی ساسانست به سمت شجاعت‌و احسان اشتهار بیشترداشت می‌پیوند ودیگری بالیچه‌که همواره مطاع ساکنان آن دیار بل ملجاء ضعفای صغار و کبار از ابنای روزگار می‌بوده‌اند، وپدر آن خواجهٔ‌عالی گهر در سلك اکابر قوم بهرامی انتظام داشت ومادرش از جملهٔ‌بنات مکرمات یکی از اعاظم قوم بالیچه بود وخواجه قطب الدین‌طاوس هم چنانکه به قوت رفعت نسب بال اقبال گشاده، برفراز آشیان کیوان طیران مینمود به کثرت حسب‌نیز موصوف بوده، در میدان امتحان از امثال واقران گوی مسابقت میربود.

نسب آن‌چنان وحسب اینچنین

چنین کس بدولت بود هم‌نشین

وآن جناب پیوسته در سلك اعاظم ارباب قلم واکابر اصحاب لطف وکرم منتظم بود ودر زمان سلطنت میرزاابوالقاسم بابر قدم بر مسند وزارت نهاده به بسط اجنجهٔ معدلت اقدام فرمود وکماینبغی به سرانجام مهام مملکت واستمالت سپاهی‌ورعیت کوشیده، میرزابابرآن جناب را به مزید التفات‌وعنایت ازسایر متکفلان‌منصب وزارت ممتاز ومستثنی ساخت[1]) خواجه قطب الدین طاوس سمنانی بعد از استقرار بمقام وزارت سلطان میرزا ابوالقاسم بابر را به سمنان دعوت کرد و سلطان دعوت او را پذیرفت وبخانهٔ او در سمنان رفت قطب الدین طاوس‌در آن روز جشنی شاهانه برپا ساخت واز شاه وهمراهان وی پذیرائی در خور توجه بعمل‌آورد. میرزابوالقاسم‌بابرآن وزیر عالی همت را به انواع انعام و عنایت سرافراز و مفتخر کرد، علاوه بر آن ولایت سمنان را که موطن اصلی خواجه ستوده خصال بود به رسم‌سیور

۱ ـ دستورالوزراء خوندمیر به تصحیح‌شادروان سعیدنفیسی صفحه ۳۸۱-۳۸۰

غال[1] به آن جناب ارزانی داشت و مادامی که مملکت داخل در حوزهٔ دیوان میرزا ابولقاسم بابر بود خالی از شایبه وخلل ونقصان در تصرف آن صاحب آصف نشان (قطب الدین طاوس سمنانی) قرار داشت و هیچیك از امثال واقران خیال دخل در آن برلوح خاطر نمیتوانست نگاشت بعد از مرگ میرزا ابوالقاسم بابر که سلطان سعید میرزا خراسان را تسخیر کرد مقام وزارت خودرا به قطب الدین طاوس سمنانی محول ساخت. خواجه قطب الدین طاوس از روی عدالت وانصاف به تمشیت آن مهم پرداخته ودرراه رفاه عمومی وازیاد زراعت وعمارت کوشید.

جهان را به انصاف آباد کرد
به احسان همه خلق راشاد کرد
بدلها نهال محبت نشاند
ببذل درم تخم راحت فشاند

طبوریکه خوند میر تصریح کرده است[2] التفات و عنایت سلطان سعید میرزا نسبت به خواجه قطب الدین طاوس سمنانی به منتهای درجه رسید ومرتبهٔ آن از سایر وزیران در گذشت همین امر موجبات بغض وحسد دیگر امیران دربار رابرانگیخت ونزد پادشاه ازوی بد گوئی ها نمودند تا سرانجام او را به تصرف در اموال دولتی متهم کردند تا معزول گردید. اما در همان اوان حقیقت سخن غرض آلود مخالفان بر شاه روشن شد وباردیگر خواجه قطب الدین طاوس سمنانی به مقام وزارت منصوب گردید. خواجه قطب الدین طاوس ابتدا از قبول شغل وزارت عذر خواست ولی بعلت رضایت خاطر شیخ محمدشاه فراهی صوفی صاحب کرامت آن زمان راضی به قبول مسئولیت شد. (این نوبت بیشتر از پیشتر منظور همایون اثر گشت ومنزلتش از مرتبه وزرای زمانش در گذشت.

---

۱ ـ سیورغال = تیول: ملك و آب و زمینی که در گذشته دولت یا پادشاه به کسی واگذار میکرد که از درآمد آن زندگی کند (فرهنگ عمید)

۲ ـ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۳۸٤

آب اقبالش بجوی بخت باز آمد دگر

برسریر کامگاری سرافراز آمد دگر

واز رهگذر درویشی ونیك اندیشی اعتبار واختیار بسیاریافت وبه همگی همت وجملگی نهمت عنان اهتمام بصوب زراعت ودهقنت تافت چنانکه در ولایت خراسان هرسال هفت هزار خروار تخم در زمین پاشیده وظاهراً تخم کشت هیچیك ازوزراء در یك مملکت هرگز بدین مرتبه نرسید.

بیفگند طرح زراعت بسی

به از وی زراعت نکرده کسی

رشحه‌ای از بحر آثار آن خجسته اطوار جوی سلطانی است که در جانب شمال دارالسلطنه هرات از رود باشتان سمت جریان یافته و بدان واسطه چندین هزار باغ وبستان وحظیره در کازر گاه ودامن کوه رنجیر گاه ومختار تا چشمهٔ ماهیان از خارستان عدم به گلزار وجود شتافته، هریك در نضارت نظیر ریاض رضوان ودر خضارت غیرت افزای ساحت آسمان، طوطی شکرستان فصاحت از خطوط سبزهٔ روح پرور آن بساتین خلدآئین مضمون کلمهٔ (روضة من ریاض الجنه) بر می‌خواند.....نقل است که چون خواجه قطب الدین طاوس کمال توجه خاطر سلطان سعید رابه جریان آب عذوبت مآب معلوم کرده بودقرب دویست نفربرزیگر وچاهخو (مقنی) که هریك فرهاد صفت جوی در بیستون کندی وبه نوك تیشهٔ خارانگاررخنه دردل سنگ افکندی از مزارع خود (سمنان) آورد وآن جماعت مدت دوسال درآن کارمشقت کشیدند تا آخرآب امانی وآمال در جویباردولت واقبال جاری دیدند وچون آب در جریان آمده بدامن کوه مختار رسید خواجه مقداری در ظرفی کرده مصحوب تواجی به اردوی همایون که در آن زمان متوجه عراق بود ارسال نمود و در آن محل که چشم سلطان بر آن آب افتاد مراسم شکر فیاض علی الاطلاق بجاآورده، زبان به ادای این سخنان بگشاد که: احداث جوی سلطانی نزد من بر فتح عراق ترجیح دارد، زیرا که بدان سبب شمال دارالسلطنه هرات روی به کمال معموری و

آبادانی می‌آرد.)[۱]
فعالیت زیاد قطب‌الدین طاوس سمنانی در آبادانی خراسان به ویژه هرات واحداث‌جوی سلطانی مقام‌ومنزلت‌اورادرنزد سلطان سعیدمیرزا بیش از حد تصور بالابرد چنانکه گفته‌اند:

به آبیاری‌فیض مهیمـن متعـال
شکفت در چمـن دولتش گل اقبـال

بطوریکه خوندمیر نوشته است سلطان سعید میرزا پس از ابلاغ مراحم خود به خواجه قطب‌الدین طاوس سمنانی دستور داد لشکر پیاده خراسان را فراهم آورده و به اردوی وی‌در عراق ملحق شود. خواجه قطب‌الدین در اجرای این حکم با سپاه خراسان بسوی عراق حرکت کرد دربین‌راه جمعی از مخالفان راه براو گرفته و بجنگ و پیکار پرداختند دراین واقعه خواجه قطب‌الدین طاوس بارشادت و شهامت کم‌نظیر برسپاه مخالفان پیروز شد پس آنگاه با سربلندی و افتخار به خدمت میرزا سلطان ابوسعید شتافت وماجرای‌جنگ بین راه را بازگو کرد. پادشاه‌بادرنظر گرفتن موقعیت‌خطیر خواجه قطب‌الدین طاوس سمنانی در آن جنگ او را به «صاحب‌السیف‌والقلم» ملقب کرد (و زمام سرانجام مهام ولایات عراق را به‌کف اهتمام آن جناب باز داده، مهر بزرگ را بدو تسلیم نمود) تا با قدرت به‌تمشیت اموررعایا بپردازد. این وضع ادامه داشت تا اینکه سلطان سعید میرزا درقراباغ بدست امیر حسن بیك کشته شد و امیر حسن بیك خواجه قطب‌الدین طاوس سمنانی را به وزارت خود خواند. خواجه قطب‌الدین از قبول‌آن امتناع کرد وبه‌موطن خود سمنان رفت.

هنگامی که سلطان حسین بایقرا (نوبت اول) در خراسان‌مستقر گردید خواجه قطب‌الدین طاوس سمنانی‌را (به‌منصب اشراف وزراء که رتبهٔ واسطة‌العقدی بین‌الامراء و الوزراء است) برگمارد. در سال ۸۷۴ هجری که میرزا یادگارمحمد پسر میرزا سلطا ن‌محمد پسرمیرزا

۱ــ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۳۸۶

بایسنغر به‌کمك امیر حسن‌بیك بهادر خطه خراسان را تسخیر نمود خواجه قطب‌الدین طاوس سمنانی را به‌مقام وزارت دیوان منصوب کرد. ولی زمان حکومت‌میرزا یادگارمحمد بیش‌از چهل روزادامه نیافت و سلطان حسین میرزا ناگهان نیم‌شبی در باغ زاغان براو تاخت و اساس حکومتش را درهم‌نوردید.

پس از استقرار مجدد حکومت سلطان حسین میرزا بار دیگر از خواجه قطب‌الدین طاوس درخواست‌قبول مقام وزارت شد ولی این‌بار خواجه از قبول مسئولیت امتناع ورزید و هرچه اصرار کردند سودی نبخشید. خواجه قطب‌الدین طاوس سمنانی بعد از این واقعه مدتی در هرات به‌زراعت‌و عبادت مشغول بود تا اینکه خواجه مجدالدین محمد قدم برمسند قدرت‌نهاد. وی بمنظور تصرف‌در اموال خواجه قطب‌الدین طاوس باب نزاع و جدال بگشاد و خواجه عالی مقام بمنظور حفظ آبرو و موقعیت اجتماعی خود ناگزیر به عراق وآذربایجان سفر کرد و مدتها در آن سرزمین با احترام و عزت زیست تادر سال ۹۰۰ هجری که سنش به هفتاد و دو رسیده بودزندگی را بدرود گفت.

همانجا پر طاوسی بینداخت

جهان از فر کاوسی بپرداخت.

خواجه عبدالله اخطب

خواجه عبدالله اخطب از وزیران‌میرزا سلطان ابوسعید تیموری است که تا آخر عمر وی عهده‌دار مقام وزارت بوده است وی بعد از میرزا سلطان میرزا یعنی در دوره میرزا سلطان حسین نیز عهده‌دار منصب وزارت گشت. بطوریکه نوشته‌اند[1] هنگامی که سلطان حسین میرزا بمنظور مقابله با میرزا یادگار به سوی چناران حرکت کرد، خواجه عبدالله اخطب را در هرات گذارد و این وزیر دست تعدی و جور به‌مال مردم درازکرد و آنقدردراین‌راه زیاده‌روی نمود که منجر

۱ـ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۳۹۲

به‌قیام عمومی مردم برضد وی گردید مردم رنج کشیده و بجان آمده هرات یك روزدرحوالی‌راهی که‌صبحها‌این‌وزیر ازخانه به‌دارالعداله‌!! میرفت تجمع نموده و او را سنگ‌باران کردند. خواجه عبدالله اخطب بالطایف الحیل خود را از آن مهلکه رهانید ودر گوشه‌ای پنهان شد. وقتی این خبر به‌گوش سلطان حسین میرزا رسید فرمان عزل خواجه عبدالله و دستگیری او را صادر کرد. خواجه عبدالله پس از آگاهی براین فرمان از هرات به شادمان گریخت و در آنجا مورد محبت‌میرزا سلطان محمود واقع شد و عهده‌دار سمت وزارت او گردید و به‌تمشیت امور پرداخت تا اینکه یکی ازوزیران سابق در ولایت ترمذ علم‌طغیان برافراشت خواجه عبدالله بمنظور سرکوبی‌این سرکشی عازم آن سرزمین گردید ولی در موقع عبور از آب یکی از نهرهای آمویه که با اسب در آن راند غرق گردید ورعایا را از وجود محنت آفرین خود که قبل از رسیدن وی به‌ترمذ همگی زوال دولت‌و مرگ او رااز خداوند مسئلت می کردند آزاد ساخت.

خواجه نظام‌الدین بختیار سمنانی

خواجه نظام‌الدین بختیارسمنانی‌از وزیران دوره تیموری‌محسوب است وی از اهالی ولایت سمنان‌بود در زمان سلطان سعید میرزا ضابط ولایت بادغیس گردید در زمان‌حکومت سلطان حسین میرزا[۱] به‌وزارت رسید و متعهد تحقیق جهات غایبی گشته قبول کرد که مبلغ سه‌هزار تومان از این محل به‌دیوان رساند، چون نصف آن مبلغ بیشتر قابل وصول نبود در موقع مؤاخذه اظهار داشت که اموال پادشاه از جمله (باغ سفید و باغ زاغان و سایر باغات پادشاهی داخل جهات غایبی است، آنها را بها کرده از جملهٔ مبلغ مذکور حساب می‌باید کرد تا آنچه قبول نموده‌ام تن پیدا کند)[۲]

۱ــ در برخی نسخه‌ها سلطان حسن میرزا ثبت شده است.

۲ــ دستور الوزراء خوندمیر صفحه ۳۹۴

صراحت و جسارت خواجه نظام‌الدین بختیار سمنانی که تا آن موقع بی‌سابقه بود تعجب عمال دولتی را برانگیخت و بهمین جهت گفتار واقعی او را به (قلت عقل و ادراك) تعبیر کردند. هنگامی که موضوع را با سلطان در میان گذاشتند فرمان عزل او را از مقام وزارت صادر کرده و دستور داد اورا در بند افکندند و آنقدر آزار و شکنجه کردند تا زندگی را بدرود گفت.

خواجه شمس‌الدین محمد مروارید

خواجه شمس‌الدین محمد مروارید کرمانی از وزیران نامی دوره تیموری است وی به‌سبب ظلم و تعدی میرزا جهانشاه ترکمان از کرمان به‌هرات رفت و بعد از مدتی مورد توجه سلطان ابوسعید میرزا قرار گرفت و بمقام وزارت نائل گردید. بطوریکه خوندمیر نوشته‌است: (ابواب عدل و انصاف بر رعایا بگشاد) [1] در وقتی که سلطان سعید میرزا بجانب عراق رهسپار گردید خواجه شمس‌الدین محمد مروارید به سمرقند رفت. چون سلطان ابوسعید میرزا در این سفر رخت از این جهان بربست و سلطان حسین میرزا در هرات بحکومت رسید خواجه شمس‌الدین محمد مروارید به‌هرات مراجعت‌نمود و به مقام وزارت منصوب شد. (و در استمالت خواطر عامهٔ رعایا و کافه برایا سعی موفور و جهد نامحصور بجای آورده بی‌شائبه تکلف و غایلهٔ تصلف آن وزیر صافی ضمیر به‌غایت سلیم نفس و عافیت طلب و کم آزار و پاکیزه اعتقاد بود) [2] تا اینکه بعد ازمدتی «از روی اختیار نه ازروی اضطرار» منصب وزارت را ترك گفت و به‌سلوك طریق فقر و مسکنت (درویشی) اشتغال ورزید سلطان حسین میرزا منصب شیخی و تولیت موقوفات مزار صوفی بزرگ قرن پنجم هجری خواجه عبدالله انصاری را به ایشان تفویض کردند. همانطور که انتظار میرفت در اثر حسن کفایت و

۱ـ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۳۹۵
۲ـ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۳۹۵

کاردانی در تکثیر موقوفات و ترویج آن بقعه و ترتب امور و ضیافت زوار سعی کافی مبذول داشتند ولی سرانجام از این شغل نیز استعفا کردند و بقیه عمر را به‌طاعت و عبادت گذراندند. و بعضی اوقات خود را صرف کتابت کلام مجید کرده و بیست و دو مصحف بر صفحه کاغذ نگاشت و در روز دهم ربیع‌الاول سال ۹۰۴ هجری زندگی را بدرود گفت. بطوریکه خوندمیر نوشته است فرزندان وی شهاب‌الدین عبدالله ومحیی الدین یحیی که در حسن اخلاق وفضل و کمال شهرت داشتند بمنظور ترویج روح پدر خود مجالس اطعام فقراء و مساکین برپا کردند و سلطان حسین میرزا بمنظور تسلیت آنان در این جلسات حاضر شد و پس از برگزاری مراسم ترحیم فرزندان و متعلقان خواجهٔ مرحوم را از لباس سوگواری بیرون آورد و امیر علیشیر نوایی وزیر دانشمند عصر تیموری رباعی زیر را در مرگ او و مقام پسرانش سرود:

شد خواجه محمد بسوی خلد نعیم
وارست ز رنجهای این دار جحیم
گر مروارید رفت زین بحر فنا
زو ماند بیادگار دو در یتیم

خواجه علاءالدین علی صانعی

خواجه علاءالدین علی صانعی از وزیران سلطان حسین میرزا تیموری است وی از بزرگان باخرز بود و نسبش به برمکیان میرسید و همواره بدین انتساب افتخار میکرد و نسبت به‌اهل علم و فضیلت محبت می‌ورزید. در آغاز پادشاهی سلطان حسین میرزا به‌وزارت منصوب شد بطوریکه نوشته‌اند در این کار نسبت به‌رعایا به‌ویژه دربارهٔ شرکاء خود تعدی و تزویر بکار می‌برد موجب ناراحتی امیر نظام‌الدین علیشیر نوائی وزیر اعظم دوره تیموری واقع شد و در نتیجه مورد غضب پادشاه قرار گرفت بطوریکه نوشته‌اند[1] (و در وقتی خواجه صانعی در جرگه ایستاده بود

۱ــ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۳۹۸

یکی ازیساولان بموجب فرمان، دستار[1] اوراکه بغایت کلان بودبرداشته در گردنش انداخت. در آن حال جناب امیرروی به‌صاحب تاج وسریر آورده این مصراع را مذکور ساخت که: چوبارسر سبك کردی سبك کن بار گردن هم) بهرحال بدین ترتیب خواجه علاءالدین علی‌صانعی معزول شد و بعد از آنکه مبلغ کلی از وی گرفتند دربالاخانهٔ زنـدان محبوس شد و زمان حبس او نزدیك شش سال امتداد یافت و در این مدت به‌تحریر و حفظ قرآن مجید و قصیده مصنوع سلمان ساوجـی و دیگر صنایع بدیع اشتغال داشت.

خواجه سیف‌الدین مظفر شبانکاره

خواجه سیف‌الدین‌مظفرشبانکاره‌ازبزرگ‌زادگان‌فارس‌بودچون ازآنجا به‌هرات رفت‌درسلك‌اعاظم اهل قلم انتظام‌یافت‌وسرانجام به‌مقام وزارت سلطان حسین‌میرزا نائل گردید.

خواجه‌مظفر مدتی از روی اختیارو اعتباربه‌امور دیوانی اشتغال ورزید وبه تمشیت امور پرداخت ولی همانطورکه در سراسر دوره تـیموری ملاحظه کردید جمعی‌ازمردم‌شریراو رانیزبتصرف وتقصیرمتهم کردند وسرانجام سلطان حسین میرزاوی را از وزارت معزول ومقید ساخت وچند روز بعد حکم‌قتل اورا صادر کرد. در همین هنگام معاندین از زندانی بودن خواجه علاءالدین علی صانعی وزیر قبلی سلطان حسین میرزا اظهار شگفتی کردند، پس‌آنگاه (خواجه علاءالدین علی‌صانعی را از طاق چهار سوق هرات‌وخواجه سیف‌الدین مظفرشبانکاره را بردر دروازده ملك‌صلب قطعه‌قطعه‌نمودند)[2] یکی‌ازفضلاء آن‌زمان‌این رباعی را درباره این واقعهٔ تأثر انگیز سروده است:

ای دیده به عـالم ستمکـاره نگـر
درخواجگی جهان خونخواره نگر

۱ــ عمامه.

۲ــ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۴۰۰

از حالت صانعی برو تجربه کن
در حال مظفر شبانکاره نگر

خواجه مجدالدین محمد خوافی

خواجه مجدالدین محمد پسر خواجه غیاث‌الدین پیراحمد خوافی از وزیران ودبیران دانشمند دوره تیموری است وی در علم نجوم وفن انشاء ماهر بود ودر انجام امور دیوانی نیز مهارت کامل داشت. درزمان سلطان ابوسعید میرزا چندگاه به امور منصب انشاء اشتغال ورزید سپس‌دوره حکومت سلطان حسین میرزا به وزارت میرزا محمد سلطان مشهور به میرزا کیجیک پسرمیرزا سلطان احمدپسر میرزاسیدی پسر میرزا میرا نشاه تیموری که خواهرزادهٔ سلطان حسین میرزا بود منصوب شده،وبمروردراثرابراز استعدادموردتوجه پادشاه‌واقع گردید بطوریکه مسئول رسیدگی به کلیه شکایتها شد ومهر بزرگ در اختیار او قرار گرفت. ولی طبق معمول ومتداول‌این دوره عمال دولتی و نزدیکان پادشاه دراثر حسادت وغرض ورزی‌به بدگوئی از خواجه مجدالدین خوافی پرداخته ودر غیاب اوبه سعایت‌مشغول‌شدند،در آغاز این بدگوئیها در نزد پادشاه مؤثرواقع نمیشد ولی دراثراستمرار وبیان آن توسط خواجه قوام‌الدین نظام الملك وخواجه افضل الدین محمد که درآن اوان صاحب دیوان‌بودند، سرانجام تأثیربخشید وخواجه مجدالدین محمد خوافی به‌اتهام تصرف وتقصیر درامورديوانی دستگیر وزندانی شد. تا اینکه پادشاه دستور داد نسبت به موارد اتهام‌با حضور خواجه قوام الدین نظام‌الملك‌وخواجه‌افضل‌الدین وخواجه‌مجدالدین محمد و شاهدان ومدعیان رسیدگی‌بعمل‌آید دراین دادگاه یابازپرسی حضوری هیچگونه تقصیری متوجه خواجه مجدالدین محمدنگردید ودر نتیجه وی از بندرهائی یافت ولی مقرر شد که به‌شرکت امیرمحمد علی بوشکچی پروانچی مبلغ شصت‌هزار دینار کپکی به‌رسم شکرانه به خزانه رساند واز تقلد سایر مناصب معاف باشد. از آن تاریخ به‌بعد

مدت نه سال بدون هیچگونه مسئولیتی زندگانی کرد وبا اینکه چندبار پادشاه خواست مقامی به‌او محول کند، قبول نکرد. تادر سال ۸۹۲ هجری پادشاه عازم استرآباد بود خواجه‌مجدالدین محمد را به‌جمیع مناصبی که‌در گذشته داشت مفتخر کرد واز این پس زمام امور کشور در دست با کفایت او قرار گرفت وبنام معتمد السلطنه ومؤتمن الملك لقب یافت و (در تعمیر بلاد وترفیه عباد کوشیده، بساط ظلم و اعتساف در نوشت..... نسبت مزارعان ومحترفات در کمال عدالت وانصاف سلوك نموده، از اخراجات وقلانات ایشان مبلغ‌های کلی معاف داشت وعلوفات ابجکیان و لشکریان را به‌تمام بدیشان رسانیده، فلسی از مقرریات ایشان در دیوان باقی نگذاشت. اما ابواب منافع امرا ومقربان را مسدود گردانید وعمال و نویسندگان دیوان رادر مؤاخذه ومطالبه کشید)[1] وهر کس که‌در عملی از اعمال دیوان دخل وتصرف نموده بود مورد آزار وشکنجه قرار گرفت واموال او ضبط شد بطوریکه نزدیك به هزار تومان ازاین راه از وزیران و عمال دیوان و غیر ایشان حاصل گردانید. بطوریکه نوشته‌اند خواجه مجدالدین محمد از صبح تا غروب به امور دیوانی می‌پرداخت سپس تا نیم شب با دانشمندان وفاضلان، به مصاحبت مشغول بود. دراین مجلس سخنان هزل آمیز ولطایف طرب انگیز بسیار گفته میشدو هر کس دراین راه بیشتر مبالغه می کرد نزد اومقبول‌تر می گشت. با وجوداین افعال خواجه‌مجدالدین محمدخوافی مردی تندخو ودرشت گوی بود وبه‌اندك چیزی درغضب میشد وزبان به‌دشنام وناسزا میگشود اگر چه در ظاهر نسبت به امیر علیشیر نوایی وزیر اعظم دوره تیموری شرایط ملازمت و ملایمت بجای می‌آورد اما به هنگام فرصت زبان به غیبت گشاده نزد پادشاه آن امیر را به‌تصرف ودخالت نامناسب در امورمنسوب می کرد وسایر امیران ووزیران را نیز همواره با گفتن کلمات زشت ورکیك از خود میرنجانید. بنابراین اکثر امیران وارکان دولت به عداوتش کمر بستند وهر چندنزد پادشاه از او بدگفتندسودی

۱ــ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ٤٠٦

نبخشید و مورد مؤاخذه قرار نگرفت. ولی چون دراثر اتفاق امیران و شکایتهای زیاد احتمال اختلال در امور میرفت ناگزیر خواجه مجدالدین محمد را از تکفل مهام سلطانی معاف داشت وضمن تقدیر از زحمات و خدمات وی مبلغ صدهزار دینار کپکی به عنوان انعام به او داد. پس از این واقعه دشمنان فرصت یافتند، که خاطر پادشاه را با برشمردن مال و منال وتجمل زندگی خواجه مجدالدین محمد مکدر سازند وسرانجام بدین هدف دست یافتند بطوریکه فرمان دستگیری خواجه مجدالدین محمد از طرف سلطان حسین میرزا تیموری صادر شد. خواجه مجد الدین محمد پس از آگاهی براین امر در هرات پنهان شد و هرچه جستجو کردند او را نیافتند، درهمین اثنا سلطان حسین میرزا به بلخ وقندهار سفر کرد وخواجه مجدالدین از این غیبت استفاده کرده عازم سفر حجاز گردید سلطان میرزا پس از آگاهی براین امر فرمانی مبنی بر عدم تعقیب و اظهار ملاطفت درباره خواجه مجدالدین محمد صادر کرد وبهمین جهت خواجه مجدالدین محمد از سفر به حجاز منصرف شد تا اینکه سلطان حسین میرزا بافتح و پیروزی به هرات باز گشت. در این موقع خواجه مجدالدین محمد پنهانی باامیران دولتی ازجمله امیرشجاع محمدبرندق وامیر جهانگیر طرح دوستی ریخت ومبالغ زیادی به عنوان رشوه به آنان پرداخت تا از او در نزد پادشاه بخوبی سخن گویند وآنان نیز همین کار کردند و سلطان حسین میرزا به ظاهر اظهار رضایت کرد. خواجه مجدالدین محمد به این کار نیز راضی نشد و عبدالرحمن جامی شاعر معروف رانیز به عنوان وساطت نزدپادشاه فرستاد ودرنتیجه سلطان حسین میرزا راضی شد که خواجه مجدالدین محمد (معتمدالسلطنه) را مورد عفو قراردهد ومراتب نیز به وی ابلاغ شد. چندروزی از این موضوع گذشت که یکی از ملازمان سلطان نزد خواجه مجدالدین محمد رفته و اظهار داشت که سلطان در نظر دارد که مقام وزارت را مانند گذشته به شما محول دارد صورت اسامی نزدیکان خود را جهت دعوت به دربار وپوشاندن خلعت اعلام دارید خواجه مجدالدین محمد نیز صورت افراد

نزدیکان وخاصان خودراتسلیم‌داشت. روز دیگر طبق قرارودعوت‌از نزدیکان وخاصان خواجه مجدالدین جهت پوشیدن خلعت وزارت به دربار رفت وبدین ترتیب با نقشه قبلی دستگیر وزندانی شد ودرمجلسی با حضور کلیه امیران موردمؤاخذه‌قرار گرفت‌سرانجام‌از او نوشته‌ای گرفته شد که حاضر است هرمبلغی راکه به عنوان جریمه تعیین کنند پرداخت نماید پس آنگاه بنزد سلطان حسین‌میرزا رفتند و مراتب رابه اطلاع او رساندند (وحکم حاصل کردند که جهات ومتملکات خواجه مجدالدین محمد رادر حیطهٔ‌ضبط‌آوردند ونواب‌اورا شکنجه وتعذیب کنند تا هرچه داشته‌باشد اقرار نمایند وبرین جمله به تقدیم رسانیده آن مقدار زر و جواهر و کتب نفیسه و اجناس شریفه‌و پازهرهای حیوانی واوانی و چینی و فغفوری و قالی ابریشمی و خیمهای منقش رنگین ظاهر شدکه هرگز عشرآن در خزانهٔ خیال هیچکس نگذشته بود وچون آن تحف و تبرکات ملحوظ سلطان حسین میرزا گشت برزبانش جریان یافت که:ما را اعتماد به مجدالدین‌محمد چنان‌بود که هرگاه تحفهٔ نفیسی بدست اوافتدفی‌الحال بنظرانوار همایون رسانیده پیشکش‌نماید، زیرا هرکه این معنی بکرات و مرات معروض گردانیده بود وبه‌غلاظ ایمان مؤکدساخته اکنون چنان معلوم میشودکه با ماسرراستی نداشته و نسبت با بندگان درگاه عالم پناه تخم نفاق و تزویر در فضای ضمیر می کاشته)[۱] هنگامی که سخنان سلطان حسین میرزا بدینجا رسید دشمنان فرصت یافته وبه عرض رسانیدند بااینکه مجدالدین محمد را زیاد شکنجه نکرده‌ایم‌این‌مقداراموال به‌حصول‌پیوسته است، چنانچه او را سخت مورد عذاب وشکنجه قراردهیم دیگر اشیاء نفیس‌و گرانبها راکه مخفی کرده است تحویل خواهد داد. سلطان حسین میرزانخست با این کار موافقت‌نکرد ولی در اثر اصرار امیران و عمال دولتی که از دشمنان سرسخت خواجه مجدالدین محمد بودند موافقت کرد به شرط آنکه آسیبی بجان او نرسد و هرکس در قطع ریشهٔ حیات وی

۱ــ دستورالوزراء خوندمیر. صفحه ۴۱۵

سعی کند به سیاست خواهد رسید. بدین قرار امیران ووزیران مخالف خواجه مجدالدین محمد بمنظور جلوگیری از ارتقاء مجددوی در نزد پادشاه حیله‌ای اندیشیدند بدین صورت که پس از شکنجه بسیار چون متوجه شدند چیزی دیگر عاید نمیشود مبلغی گزاف بعنوان غرامت درباره او تعیین کردند و او را آزاد گذاردند خواجه مجد-الدین محمد چون توانائی پرداخت‌آن را نداشت ناگزیرپنهانی ازآن سرزمین گریخت وبه‌راه بیابان کرمان به‌منظور گذاردن حج رهسپار حجاز گردید ولی در منزلگاه تبوك زندگی را بدرود گفت.

خواجه قوام الدین نظام الملك خوافی

خواجه قوام‌الدین نظام الملك خوافی ازوزیران سلطان حسین میرزا تیموری است. پدرش شهاب‌الدین اسماعیل در سلك قضات‌ولایت خواف انتظام داشت ولی وی به دستگاه دولتی سلطان حسین راه یافت وسرانجام به‌مقام‌وزارت نائل گردید. بین‌خواجه‌قوام‌الدین‌نظام‌الملك خوافی با خواجه علاءالدین علی صانعی که او نیز درآن اوان صاحب دیوان بود اختلاف تقدیم و تأخر مقام بوجود آمد. امیر علیشیر نوایی وزیر اعظم تیموریان چون باخواجه علی‌صانعی‌خوب‌نبود جانب‌خواجه قوام‌الدین نظام‌الملك‌خوافی را گرفت ودر نتیجه او را پیش تراز خواجه علی‌صانعی نشاند ومدتی به کار دیوانی پرداخت ولی همانطور که مقرر این دوره ناپایدار دیوانی بود. در اثر اتهام به تصرف‌تقصیر معزول‌شد ومبلغی فراوان بدیوان پرداخت نمود. بطوریکه نوشته‌اند بار دیگر از طرف سلطان به مقام صاحب دیوانی منصوب گردید وسر انجام در سال ۸۹۲هجری که‌خواجه‌مجدالدین محمد(معتمدالسلطنه) به سرپرستی جمیع اموردیوانی ومهمات‌سلطانی‌بر گزیده‌شد کار صاحب دیوانی خواجه‌قوام‌الدین نظام‌الملك خوافی نیز پایان گرفت. بعد ازعزل خواجه مجدالدین محمد باردیگرمقام وزارت به وی تفویض شد واین بار درجهٔ‌قدرت‌وشوکت او بحدی بالاگرفت که بنام «امین

الدولةالقاهره» لقب یافت وهمواره باوقاروتمکین با مردم برخورد می کرد و محل کارش دربان و نگهبان نداشت. خوندمیر مینویسد: (چون مدت چندسال امین الدوله واولادواقربای او در کمال استقلال مهمات سلطانی ومعاملات راتنظیم وتنسیق می‌نمودند بالاخره مزاج سلطانی برخواجه نظام الملك واتباع اوتغییر پذیرفت واین نوبت نایرهٔ غضب بمثابه‌ای اشتغال یافت که مطلقاً بزوال و عفو واغماض تسکین نگرفت)[۱] و علت آن مخالفت وزیران و امیران به‌ویژه امیر علیشیر نوایی بااو بود و سرانجام طبق دستور سلطان حسین میرزا خواجه قوام الدین نظام الملك خوافی بااولاد وبعضی از خویشان خویش درسال ۹۰۳هجری کشته‌شد.

خواجه عمادالدین الاسلام

خوندمیر درباره خواجه عمادالاسلام وزیر سلطان حسین میرزا چنین نوشته است: (به صفت حلم وسلامت نفس وکم آزاری ورعیت پروری موصوف ومعروف بود به شرب مدام ومصاحبت جوانان سیم اندام بسیار اشتغال مینمودوهمواره برلب جام ارغوان رنگ، وگوش بر آواز دف وچنگ بسر میبرد وپیوسته به آئین آئینه روی درروی گلرخان فرشته خوی وسر وقدان بنفشه موی می آورد.

بکف بودش همیشه جام گلرنگ
نکردی گوش غیر از نغمهٔ چنگ
ندیدی جز رخ زهره جبینان
نجستی جز وصال نازنینان

و خواجه عماد الاسلام ! در اواسط ایام دولت صاحبقران متقلد منصب وزارت گشته، چون قرب بیست سال درآن کارروزگار بگذرانید قبل از گرفتاری خواجه نظام الملك به روزی چندمؤاخذ ومقید شده

۱ـ دستورالوزراءخوندمیر صفحه ۴۲۶ ـ ۴۲۵

در روز شهادت خواجهٔ مشارالیه او نیز متوجه عالم آخرت گردید)[۱]
راستی مطالعه در احوال و غور در رفتار و کردار و بررسی سرانجام کار وزندگی و عمر وزیران و عمال دولتی در این دوره که نمایانگر نا بسامانی سیاسی واقتصادی واجتماعی و عدم امنیت شغلی و مالی و جانی، ورواج تملق وارتشاء زیاده از حد معمول است سند زنده وارزنده‌ای برای محققان می‌باشد که باید از دیدگاه علوم اجتماعی و تأثیر متقابل سنن وآداب ورسوم اقوام مختلف واختلاط وامتزاج آنان با در نظر گرفتن قدرت گرائی فردی مورد توجه و بررسی و تحقیق قرار گیرد. بدیهی است در اینجا آزادی اعمال مختلف خلاف شرع و عرف و بیان آن به عنوان مفاخره نیز در خور تعمق است .

خواجه افضل الدین محمد کرمانی

خواجه افضل الدین محمد کرمانی از وزیران نامی و هنرمند دوره تیموری است. خوند میر درباره او مینویسد: (به وفور فضایل و کمالات نفسانی و کثرت وقوف در سرانجام و مهمات دیوانی از سایر افاضل وزراء ممتاز بود و به محامد سیر و مکارم اخلاق و حسن صورت و کمال وجاهت واطوار حمیده و آثار پسندیده سرآمد اکابر آفاق بود، درفن سیاق و استیفاء به مرتبه‌ای مهارت داشت که هیچ کس از ابنای زمان با وی خیال مساوات بر لوح ضمیر نمی‌توانست نگاشت. به نظم ابیات و اشعار گاهی مشغولی کردی و نسبت به اهل علم و فضل شرایط اعزاز و تعظیم بجای آوردی)[۲] خواجه افضل الدین محمد کرمانی در زمان سلطان ابوسعید میرزا با خواجه برهان الدین عبدالحمید وزیر وصلت نمود و در مصاحبتش بسر میبرد بهمین وسیله وی به دربار تیموریان راه یافت. چون پادشاه آثار فراست و دانائی درجبینش مشاهده کرد با وجود صغر سن اورا بمنصب استیفای دیوان برگمارد. خواجه افضل الدین محمد

۱ــ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۴۳۳
۲ــ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۴۳۳

کرمانی در زمان حکومت سلطان حسین میرزا در سال ۸۷۸ به مقام وزارت‌منصوب گردید. یکی از کارهای او این بود که با امیرعلیشیر نوایی وزیر اعظم دوره تیموری روابط بسیار نیکوئی داشت وبهمین جهت همواره مورد توجه وحمایت امیرعلیشیرنوایی قرار داشت وی در سال ۸۹۲ هجری که خواجه مجدالدین محمد صاحب‌اختیار شد به‌بهانه استخراج‌اموال استرآباد‌عازم‌سفرحج گردید ودرمراجعت‌مدتی در تبریز بسر برد ولی سرانجام به هرات بازگشت وبعد از عزل خواجه نظام‌الملک خوافی به استقلال امور دیوانی را سرپرستی کرد ومقامش بسیار بلند شد ولقب‌معتمدالملک یافت.مدت‌وزارت خواجه‌افضل‌الدین محمد کرمانی تا سال ۹۱۰ هجری بطول انجامید ودر این سال‌زندگی را بدرود گفت ودر جوار مرقد خواجه عبدالله انصاری درهرات در مدرسه‌ای که خود ساخته بود بخاك سپرده شد.

از آن سرداست این کاخ دلاویز
که تاجاگرم کردی گویدت خیز

بعد از مرگ خواجه افضل‌الدین محمد کرمانی امیران دولت سلطان حسین میرزا درباره زیادی اموال ودارائی این وزیر آتش طمع پادشاه را در تصرف آنهاشعله ور ساختند بهمین منظور پادشاه (به اخذ وقید اولاد ومتعلقان خواجه مذکور فرمان داد وامراء در صدد انتقام شده آن جماعت رابه‌اصناف‌عذاب‌معذب داشته، جهات ومتروکات خواجهٔ مرحوم واولاد او را دیوانی کردند واز عمال گماشتگان و ملازمانش نیز مبلغی کلی بدست آوردند)[1] جای تعجب بود که این وزیر به مرگ طبیعی مرده واموالش مصادره نشده بود ولی معلوم‌شد این رسم متداول متروك نگردیده وبعد از مرگش به مرحله اجرا در آمده است.

۱ــ دستورالوزراء خوندمیر، صفحه ۴۴۰

خواجه امین‌الدین محمود

خواجه امین‌الدین محمود برادر خواجه افضل‌الدین محمد کرمانی از وزیران سلطان حسین میرزا تیموری است خوندمیر درباره خواجه امین‌الدین محمود مینویسد: (بشرب شراب روح افزا و مصاحبت ماهرویان مشتری سیما بسیار اشتغال مینمود)[۱] وی در سال ۸۸۹ هجری به مقام وزارت نائل گردید و مدت پنج سال در این سمت باقی بود در آن هنگام که برادرش عازم سفر حج گردید از وزارت معزول شد ولی بعد از مدتی دوباره بدان مقام منصوب گردید (اما خواجه قوام‌الدین نظام‌الملك خوافی در ایام کمال اعتبار و اختیار او را مؤاخذ و محبوس گردانید و خواجه امین‌الدین محمود پس از یك دو سال فرصت یافته درزی عورات از حبس گریخته تا زمان وصول خواجه افضل‌الدین محمد در گوشه‌ای منزوی بود)[۲] پس از مراجعت خواجه افضل‌الدین محمد کرمانی از سفر عراق خواجه امین الدین محمود نیز از اختفا بیرون آمد و به سابقه خدمت گذشته ملازم سلطان حسین میرزا شد و تا سال ۹۱۰ هجری زندگی را بدرود گفت.

خواجه علاءالدین علی میکال

خواجه علاء الدین علی میکال از وزیران سلطان حسین میرزا تیموری است[۳] وی سالها صاحب توجیه دیوان سلطان حسین میرزا بود وسرانجام به منصب وزارت رسید. برخلاف رسم متداول دراین دوره بطوریکه نوشته‌اند این وزیر به مرگ طبیعی مرده و اموالش نیز بعداز مرگ مصادره نشده است.

۱ــ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ٤٤١

۲ــ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ٤٤١

۳ــ مطلبی که تذکر آن در اینجا لازم بنظر میرسد همانطور که در ضمن شرح احوال وزیران دوره تیموری ملاحظه میفرمائید گاه اتفاق می‌افتاده‌است که پادشاه در یك زمان چند وزیر داشته است و به‌نسبت اعتماد یا جلب‌توجه درجه‌بندی میشده‌اند و در بین آنان گاه یکی بالاتر و گاه یکی پائین‌تر قرار می‌گرفته است.

خواجه کمال الدین حسین منصور

خواجه کمال‌الدین حسین منصور از وزیران سلطان حسین‌میرزا تیموری محسوب است بطوریکه نوشته‌اند وی بسیارسلیم نفس و کم آزار ومتواضع بود ومدتی زیاد به وزارت ابوالحسن میرزا در مرواشتغال داشت سپس به هرات رفت‌و خواجه مجدالدین محمد او رابه وزارت سلطان حسین میرزا منصوب کرد. چون بعلت فروتنی نتوانست به این امر خطیر بپردازد معزول گردید وبه مرو رفت وسرانجام درآن دیار وفات یافت.

خواجه ابواسحاق

خواجه ابواسحاق از وزیران‌سلطان‌حسین میرزا تیموری‌محسوب است. خوند میردربارهٔ او نوشته است: (سر دفتر مستوفیان آفاق بود و در علم سیاق همه کس به تقدم او اعتراف مینمودند ودر زمان استیلا و استعلای خواجه مجدالدین محمد روزی چند به منصب وزارت رسید وبعد از انقضای اندك زمانی معزول گشت)[1]

خواجه نعمت‌الله سرخ

خواجه‌نعمت‌اللهسرخ‌سالهادرسلك‌نویسندگان دیوان‌سلطان‌حسین میرزا بود، در آن روزها که خواجه مجدالدین محمد عمال دیوان را مورد مؤاخذه قرار میداد خواجه نعمت‌اللهسرخ نیز از ترس بازخواست پا به فرار نهاد. یکی از ملازمان سلطان به تعقیب او شتافته ودستگیرش کرد و به نزد خواجه مجدالدین محمد برد. خواجه مجدالـدین محمد مبلغ زیادی غرامت به خواجه نعمت‌الله سرخ تحمیل کرد پس ازادای مبلغ مذکور خواجه مجدالدین محمد به ترییب او همت گماشت و در اثر توجه وتوصیهٔ وی بعد از مدتی به مقام وزارت نائل شد. بطوریکه

۱ــ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۴۴۳

نوشته‌اند[۱] (چون خواجه نعمت‌الله چندگاهی به لوازم آن امر قیام نمود از تحکمات خواجه مجدالدین محمد نیک به تنگ آمده، درمجالس زبان به‌غیبتش بگشاد و خواجه مجدالدین محمد به‌اخذ و قید خواجه نعمت‌الله فرمان داده.. او را به تصرف وتقصیر متهم ومنسوب گردانید ودر تعذیب وشکنجه کشید.. چون خواجه مجدالدین محمد بلکه‌اکثر وزراء وارکان دولت از تیغ‌زبان‌خواجه‌نعمت‌الله‌به غایت ترسان بودند او را چندان شکنجه کردند که به سعادت شهادت!! رسید) .

خواجه عتیق‌الله

خواجه عتیق‌الله پسر مولانا نصیرالدین محمد از وزیران دوره تیموری است‌وی بعدازخواجه مجدالدین محمد از طرف سلطان‌مسعود میرزا به مقام وزارت‌رسیدبعدازسلطان‌مسعودمیرزاوی همچنان عهده دار این مقام بود بعد از آنکه میرزا بایسنغر بدست خسرو شاه کشته شد محمد باقر معروف به میرباقی خواجه عتیق‌الله را بنابر کینه دیرینه به قتل رساند.

خواجه غیاث‌الدین منصور شبانکاره

خواجه غیاث‌الدین منصور شبانکاره برادر خواجه سیف‌الدین مظفر شبانکاره است، مدتی در خطه مرو عهده‌دار وزارت ابوالمحسن میرزا بود. چون درآنجا دستگیرشده ومورد مؤخذه واقع گردید، پس از خلاص به هرات رفت وبه دربار سلطان حسین میرزا راه یافت وبعد از مدتی به مقام وزارت نائل گردید وپس از یکسال وزارت زندگی را بدرود گفت.

سید زین العابدین

سید زین العابدین از وزیران‌سلطان حسین بایقراست وی بعد از

۱ــ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ٤٤٤

آنکه مدتی در مقام وزارت بود خواجه قوام الدین نظام‌الملك خوافی عهده‌دار این مقام شد واو معزول گردید. پس از کشته شدن خواجه قوام الدین نظام‌الملك خوافی باردیگر به‌مقام وزارت رسید دراین‌نوبت نیز بنا به سفارش وصلاحدید خواجه افضل‌الدین محمد از مقام خود معزول شد. بعد از خواجه افضل‌الدین محمد از طرف سلطان حسین میرزا برای بار سوم به سیدزین العابدین تکلیف قبول مقام وزارت شد. سیدزین‌العابدین نپذیرفت وپس‌ازمذاکره‌مقررشد که سیدزین‌العابدین بدون قبول آن مقام برسردیوان حاضرشده وامور مربوط را سرپرستی کند ووزیران با صلاحدید او کارهای‌مهم مملکتی راحل وفصل نمایند وبدین ترتیب سیدزین‌العابدین به سمت (اطلع علیه) ملقب گردید وتا پایان عمر سلطان حسین میرزا دراین سمت باقی بود، در زمان سلطنت بدیع الزمان میرزا نیز سیدزین‌العابدین مانند گذشته به تمشیت امور مملکتی پرداخت واین کار نزدیك به‌یکسال‌ادامه داشت. پس‌ازانقراض حکومت بدیع الزمان میرزاسیدزین‌العابدین در حین فرار از هرات کشته شد.

خواجه نظام الدین احمد

خواجه نظام الدین احمد از وزیران بدیع‌الزمان میرزا تیموری است دائی وی خواجه شمس‌الدین‌محمدسالهابه وزارت سلطان‌ابوسعید میرزا وحسن بیك اشتغال داشت وپدرش مولانا نظام‌الدین محمود نیز وزیر و مشیرحکام بلخ بود. بعد از آنکه سلطان بدیع‌الزمان میرزا در بلخ رایت حکومت برافراشت خواجه نظام الدین احمد به وزارت و نیابت او منصوب شد وبه تمشیت امور دیوانی پرداخت در سال۹۰۲ هجری بدیع الزمان میرزا از حکومت بر کنار شد وایالت بلخ جزو متصرفات سلطان حسین میرزا قرار گرفت خواجه نظام الدین احمد نیز به‌هرات شتافت و مراتب اخلاص و ارادت خود را معروض داشت و همچنان به شغل دیوانی اشتغال ورزید ولی بعد از چند روز از آن

شغل استعفا کرد در سال ۹۰۴ هجری که دوباره بلخ در اختیار بدیع الزمان میرزا قرار گرفت بار دیگر خواجه نظام الدین احمد را به وزارت بر گزید و مدت پنج شش سال با قدرت به تمشیت امور پرداخت تا در سال ۹۰۹ هجری که امیر عمربیك با بدیع الزمان میرزا طریق مخالفت درپیش گرفت خواجه نظام الدین احمد با امیر عمربیك پنهانی همبستگی داشت و این موضوع بوسیله خواجه کمال الدین محمد که منصب اشراف دیوان بدو تعلق داشت و همواره مخالف خواجه نظام الدین احمد بود به اطلاع بدیع الزمان میرزا رسید و بدیع الزمان میرزا اورا مورد مؤاخذه قرارداد و سرانجام مبلغ سی تومان کپکی جریمه برای وی درنظر گرفت ولی باردیگر مورد توجه بدیع الزمان واقع شد و مانند گذشته به تمشیت امور دیوانی پرداخت. پس از گذشت یکسال از این واقعه خواجه نظام‌ـ الدین احمد به عنوان حاکم ولایت شبرغان بر گزیده شد و بدانجا رفت وی در مدت حکومت در شبرغان به احیای مراسم عدل وانصاف ورفاه رعایا پرداخت تااینکه آن ولایت بدست محمد شیبانی تسخیر شد (۹۱۲ هجری) و خواجه نظام الدین احمد از آنجا به کوهستان کرزوان گریخت و سرانجام بدست قنبر میرزا حاکم جدید بلخ کشته شد.

خواجه غیاث الدین میکال

خواجه غیاث الدین میکال از وزیران سلطان حسین میرزا تیموری است وی در آن سال که خواجه نظام الملك خوافی به سعی خواجه مجدالدین محمد مورد تعقیب قرار گرفت معتمدالسلطنه بر خلاف تصور مردم خواجه غیاث الدین را به نیابت خویش تعیین کرد وچون خواجه مجدالدین محمد به سوی حجاز رفت وخواجه نظام الملك باردیگر اعتبار و اختیار یافت خواجه غیاث الدین میکال نیز ارتقاء مقام یافت وسلطان حسین میرزا دستور داد کلیه وزیران بدون اطلاع وی هیچ کار مهم انجام ندهند «واحکام همایون رابه توقیع اورسانند» خواجه غیاث الدین میکال چند سال درکمال سر بلندی وافتخار بدین کار اشتغال

ورزید. ودر سال ۹۰۲ هجری از این مقام استعفا کرد ودر سلک نواب مظفر حسین میرزا به‌همراه او عازم استرآباد شدو درآن سال که میان مظفر حسین میرزا ومحمدحسین میرزا در نواحی گنبد قابوس جنگ در گرفت ومحمد حسین میرزا پیروز شد خواجه غیاث الدین میکال هم درآن ولایت توقف کرد ومحمد حسین میرزا نسبت به او مهربانی کرد ووزیران خود را به تابعیت‌از اوامر کردخواجه غیاث‌الدین میکال تا زمان فوت محمد حسین میرزا در آن ولایت باقدرت بسر برد (برروی فرامین بجای خواجه مجدالدین محمد توقیع می کشید وامور دیوانی ومهمات سطانی را به سرانجام و کفایت مقرون می گردانید)[1] پس از مرگ محمد حسین میرزا، خواجه غیاث الدین میکال به‌هرات مراجعت نمود وبار دیگر درسلك مخصوصان مظفرحسین میرزا منتظم گشت لیکن چندگاه هیچ مقامی نداشت تا در سال۹۱۲هجری که‌مظفر حسین میرزا به شرکت بدیع‌الزمان میرزا قدم بر مسند حکومت نهاد خواجه غیاث‌الدین میکال را بیش‌از پیش‌منظورنظر وعنایت گردانیده در جرگهٔ امیران بزرگ جای داد. ولی‌چون‌مدت حکومت مظفرحسین میرزا بسیار کوتاه بود خواجه غیاث‌الدین نیز بعد از چند روز ازمسند وزارت به کنج عزلت خزید تا در سال ۹۱۴ هجری زندگی را بدرود گفت.

خواجه درویش احمد قابض

خواجه درویش احمد قابض در آغاز امیر تومان هرات بود در سال۹۱۱هجری صاین‌الدین علی از تصرفات خواجه درویش قابض سلطان حسین میرزا را آگاه ساخت ودر نتیجه او را دستگیر وزندانی کرد. دراین موقع چون امور دیوان‌در اختیار امیر محمد ولی‌بیك بود اوبه حمایت از خواجه درویش احمد قابض از خواجه صاین‌الدین علی نزد سلطان حسین میرزا تیموری به بدگوئی پرداخت وخاطر پادشاه را

۱ــ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۴۵۲

متغیر ساخت و گفت: آنچه خواجه صاین الدین علی درباره خواجه درویش احمد قابض گفته بهتان وافتراست وآنقدر دراین مورد مبالغه کرد که سلطان دستور داد خواجه درویش احمد قابض را آزاد ساخته و خواجه صاین الدین علی را به همان بند مقید گردانند. ومنصب او را به خواجه درویش احمد قابض تفویض کرد[1] بدین ترتیب خواجه درویش احمد قابض مورد توجه ومحبت سلطان حسین میرزا قرار گرفت وحکم صادر شد که بعد از این او را «قابض» نگویند بلکه درویش احمد (کافی) نامند. خوندمیر درباره او مینویسد: (وآن بدکنش به سبب شرارت نفس وطبیعت ناپاك آغاز بی‌ادبی کرده، ابواب ظلم وتعدی بر روی رعایا.. گشاد و بر مظلومان وستم دیدگان تحمیلات گران کرده، انواع فتنه وفساد بنیاد نهاد. از صبح تا شام در فکر آن بود که آیا کدام بیچاره رادر قید بلا اندازد. از شام تا بام در آن خیال بسر میبرد که بچه‌سان بی گناهی را آواره وسرگردان سازد واگر برسبیل رشوت مبلغها از مردم گرفتی، اما به ساختن مهم ایشان نپرداختی، بیشتر اضطراب نمودندی، آنچه بنام ایشان نوشته بودی مضاعف ساختی بواسطهٔ شرارت آن سرخیل ارباب خباثت دود از دودمانها برآمد وچندین خاندانها به‌آتش جور و بیداد سوخته و ناچیز شد)[2] این وضع ناگوار همچنان ادامه داشت تا سال ۹۱۱ هجری سلطان حسین میرزا زندگی را بدرود گفت وبعد ازاو بدیع الزمان میرزا به‌شرکت مظفر حسین میرزا به سلطنت رسید. خواجه درویش احمد قابض در نظر داشت که در دیوان هر دو پادشاه به‌کار اشتغال ورزد ولی این مدعا عملی نشد وفقط سرپرستی دیوان مظفر حسین میرزا را عهده دار شد ومانند گذشته به ظلم وجور و تعدی رعایا پرداخت و در این مدت مردم همواره از خدا دفع شر او را خواستار میشدند تا درذیحجه سال ۹۱۲ هجری شبی در اثر اختلاف

۱ـ سست‌عنصری و بی‌تدبیری فرمانروایان تیموری یکی از جالب‌ترین موضوعات تحقیقی مربوط به‌این دوره است که درتاریخ نهضتهای ملی ایران «جلد سوم» (ازبیداد مغولان تا اوج حکومت صفویان) مورد پژوهش قرار داده‌ام (رفیع)

۲ـ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۴۵۴

با ترخانی بیك برادر امیر یوسف‌علی کوکلتاش‌حاکم هرات در موقع شرب خمر در خانهٔ امیر یوسف علی کوکلتاش به ضرب شمشیر کشته‌شد و مردم آن سامان را از شر خود رهائی بخشید. خوندمیر در این‌باره نوشته است[1]: (صباح روز دیگر که این خبر بهجت اثر مشهور گشت عقد فرح وانبساط اهالی شهر هرات از اوج سماوات در گذشت وهر دو کس که بیکدیگر میرسیدند مانند ایام عید مراسم تهنیت ومبارکباد بجای می‌آوردند وهر جماعت که یك جامی‌نشستند از ظلم وبیداد آن بدنهاد یاد نموده،هزار لعنت‌به روح‌پلید اومی کردند...وچون توهم آن بود که‌اگر چشم عوام برجنازهٔ او افتد هجوم و ازدحام نموده به‌زخم سنگ‌جسد آن بی‌فرهنگ را متلاشی‌سازند سه‌روزدر طویلهٔ امیریوسف علی ماند ودر آن ایام‌سایسان امیرمشارالیه مردمی را که می‌خواستند که به نظر عبرت‌در آن کم سعادت‌نگرند یك‌یك ودو دو در خانه گذاشته، از ایشان به رسم رونماچیزی می‌ستاندندومبلغی کلی‌از این ممربحصول پیوست. بالاخره نیم شبی‌جسد متعفن آن مدبررا در سریری نهاده واز شهر بیرون برده در مغاك انداختند. واز وهم مردم گورش را ظاهر نساختند.)

به لعنت کسی را سزاوار دان
که زحمت رساند بخلق جهان

امیرعلیشیر نوایی

نظام الدین معروف‌به‌امیر علیشیر نوایی‌معروفترین و کاردان‌ترین ودانشمندترین وزیر دوره تیموری است وی در سال ۸۴۴ هجری در

۱ــ دستورالوزراء خوندمیر صفحه ۴۵۶. راستی همیشه کشته شدن حاکم جبار و ظالم برای عموم مردم بسیار شادی‌بخش‌است. در اینجا نقل شعر مرحوم شریعتمدار دامغانی بسیار بجاست که بعد از کشته‌شدن نصرت‌الله‌خان امیراعظم حاکم جبار سمنان ودامغان و شاهرود در دوره قاجاریه بدست دو نفر از سرداران وی بنام‌های شجاع‌نظام و ایازوردی برای حاجی افخم‌الدوله پیشکار امیراعظم تلگرافی فرستاده است:
ندانم تعزیت یا تهنیت باید دهم دل را ‌‌ بدین مقتول گریم یا ببوسم دست قاتل را
تاریخ قومس تالیف رفیع صفحه ۴۰۹

هرات (یادرنوای مازندران) متولد شد پدر او حاکم سبزوار بود، پس از مرگ شاهرخ برای حفظ جان خود راه فراردرپیش گرفت وکودك با استعداد خود را همراه‌برد. این کودك ایام طفولیت را در مصاحبت حسین میرزا بایقرا در مشهد گذرانید وبدین علت رشتهٔ دوستی این دو نفر هیچگاه از هم نگسست تا زمانی که حسین میرزا بایقرابه هرات مسلط شد وقدرت وحکومت یافت. دراین هنگام امیر علیشیر نوایی به خدمت او شتافت ودر دربار سلطان حسین میرزامقام وموقعیت مهمی کسب کرد در سال۸۷۶هجری به امارت دیوان خاصه منصوب شد وشغل‌مهرداری به وی واگذار گردید در سال۸۹۲ هجری سلطان حسین بایقرا حاکم استرآبادرا که مردی‌ستم پیشه بود از کاربر کنار کردو امیرعلیشیر نوایی را بحکومت استرآباد بر گزید. در مدت یکسالی که نوایی به کار حکومت استرآباد اشتغال‌داشت بامردم به‌عدل و داد رفتار کرد وسپس از این کار استعفا داد. درمرتبه اول استعفای او قبول نشد، ولی‌پس ازچند ماه بار دیگر امیرعلیششیر از کار حکومت کناره گرفت وعزلت اختیار کرد. وی به هدایت عبدالرحمن جامی‌به طریقهٔ دراویش نقشبندیه گروید. در ایجاد مدارس ومحافل علمی در خراسان تلاش فراوان نمود. گویند که درحدود سیصد وهفتاد مسجد و مدرسه و صومعه و دیگر اماکن خیر در خراسان به‌تنهائی بنا کرد و یا تعمیر و مرمت نمود. امیرعلیشیرنوایی مؤلف ونویسنده‌ای شایسته بوده است (فهرست آثار او در فصل‌نهضتهای ادبی ایرانیان در همین‌مجلد آمده) در زبان فارسی وترکی استاد بود، به نقاشی وکارهای هنری و موسیقی و صنایع ظریفه‌علاقه‌ودلبستگی داشت. حسین عودی، شیخ‌نائی ودیگر هنرمندان همواره مورد توجه وعنایت او بودند. نوایی یکی از شخصیت‌های بنام آسیای میانه در عصر تیموری است این مرد بااستعداد وپر کار واین رجل بر جستهٔ دولتی با تیزبینی خاصی توانست کلیه‌نقاط ضعف حکومت را بنگرد ودر راه رفاه عمومی وجلوگیری از رنج و عذاب مردم وبهره کشی شدیداز آنان قدمهائی بردارد. وی در عین‌حال

که وزیری کاردان وبشر دوست بود وهنرمندان ودانشمندان را مورد تأیید وتشویق قرارمی‌داد، ارزش هر کس را به‌قریحه‌واستعداد می‌سنجید نه براین که با چند امیروبیك ارتباط یاخویشاوندی دارد. امیرعلیشیر نوائی در دوران قدرت خوداز سنگینی بارمالیاتها کاست. دست مأموران فاسد ورشوه گیر را از کارها کوتاه کرد او بر آن بود که برای‌بهره کشی از طبقات زحمتکش نظم وحسابی پدید آورد تا طبقات مفید و مثمر زیر بار استثمار شدیدازهستی ساقط‌نشوند، ولی‌بعلت‌بی حالی وبی کفایتی سلطان حسین میرزا و دسایس دائمی رجال و فئودالهای فاسد که نمونه‌های آن‌را‌در‌شرح‌احوال‌وزیران‌ودبیران‌در‌این مجلد‌خوانده‌اید، نقشه‌های اصلاحی‌او به نتیجه وسامان نرسیدو‌بجای این مردمصلح مجدالدین محمد وزیر ادارهٔ کارها رابدست گرفت وبار دیگربازار دزدی واستثمار وزور گوئی رواج یافت. بااین حال همانطور که نوشته شد از دوران زمامداری امیر علیشیر نوایی یادگارهای سودمندزیادی باقی‌مانده است. مرگ امیرعلیشیر نوایی در سال ۹۰۶هجری در هرات اتفاق افتاده است.

در اینجا شرح احوال وأقدامات وفعالیت‌های وزیران ودبیران ایرانی در قرنهای هفتم وهشتم ونهم هجری که مربوط به مجلد سوم این تألیف می‌باشد بپایان میرسد. بدیهی است بیان شرح احوال‌وزیران ودبیران این سه قرن که بیشتر آنها فقط بفکر خودو گاه اطرافیان طماع‌خود بوده‌اند ازطرفی نمایانگر انحطاط فکری وسودجوئی فردی به قدرت رسیدگان است واز طرفی شاهد لگام گسیختگی‌اجتماعی و نابسامانی اوضاع سیاسی واقتصادی وبی ثباتی وعدم امنیت عمومی و رواج تملق وارتشاء می‌باشد که سند زنده وارزنده‌ای برای محققان تحول اجتماعی بشمار میرود.

جای بسی تعجب وتأسف‌است شغلی که‌تااین حدبی ثبات‌و کوتاه‌و همراه با مرگ بوده است، چرا هدف اصلی قبول کنندگان آن آرمان مقدس ملی ورفاه اجتماعی نباید باشد!؟ بدیهی است چنانچه این‌وزیران

در راه آرمان همگانی ورفاه اجتماعی قدم بر میداشتند (چنانکه دیدیم چندتن از آنان در این سه قرن وقرنهای قبل (مجلـد اول ودوم این تألیف) دراثرعلاقمندی وتوجه به ملك وملت آثار جاویدان وفنانا ـ پذیر از خود بیادگار گذاردند) اوضاع اجتماعی و سیاسی و فکری ایران به‌نحو بسیار شایسته‌تری بنام ایرانیان در تاریخ ثبت میشد .

آری چو فسانه میشوی ای بخرد

افسانهٔ نیك شونه افسانهٔ بد

پایان بخش اول از مجلد سوم

Reboo..

...OWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
	Convocation		

1300
1800
256

5636
11/

1800
2500

222
194
216
2120
1180
1300
1802